www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

بررسی

فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام

در منابع معتبر اهل تسنن

هسته دوم

روایت ۲۳۷ - ۶۶۲

جلد ششم

بسم الله الرحمن الرحیم

بررسی فضائل امیرالمومنین علیه السلام در منابع معتبر اهل تسنن

نویسنده:

مهدی صدری

ناشر چاپي:

دلیل ما

ناشر دیجیتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

بررسی فضائل امیرالمومنین علیه السلام در منابع معتبر اهل تسنن جلد ۶ ----- ۱۸

مشخصات کتاب ----- ۱۸

اشاره ----- ۱۹

۷- تشکیک در روایات ----- ۲۱

اشاره ----- ۲۱

اشاره ای به شیوه ابن تیمیه در تشکیک ----- ۲۱

۸- تلاش در کم رنگ کردن و ناچیز نشان دادن فضائل ----- ۳۱

اشاره ----- ۳۱

یک بام و دو هوا! ----- ۳۱

دیگران هم خوب جنگیدند! ----- ۳۵

برخی از واکنش های نَسَفی ----- ۳۶

برخورد متفاوت نسبت به نقل فضائل حضرت و فضائل دروغین خلفا ----- ۳۶

واکنش نسبت به علم امیرالمؤمنین علیه السلام ----- ۳۶

اشاره ----- ۳۶

پاسخ ----- ۳۷

پاسخ ----- ۳۷

واکنش نسبت به قضیه لیلهٔ المبیت ----- ۳۸

اشاره ----- ۳۸

پاسخ ----- ۳۸

پوستین وارونه ----- ۴۰

اشاره ----- ۴۰

پاسخ ----- ۴۰

واکنش ابن تیمیه درباره حدیث کساء ----- ۴۰

اشاره ---------- ۴۰
اشکال ---------- ۴۱
تلاش های گوناگون مخالفان در مورد آیه نجوا ---------- ۴۲
آیه شریفه نجوا ---------- ۴۲
اعتبار و اهمیت این فضیلت ---------- ۴۳
تلاش در بی رنگ کردن این فضیلت ---------- ۴۵
اشاره ---------- ۴۵
اشکال ---------- ۴۶
پاسخ ---------- ۴۸
پاسخ ---------- ۴۸
پاسخ ---------- ۵۰
تذکر دو نکته: ---------- ۵۳
نکته اول: ادعای گزاف علاقهٔ صحابه به پیامبر صلی الله علیه و آله ---------- ۵۳
نکته دوم: تعصّب بیجای رازی و تشکیک در معجزه شقّ القمر ---------- ۵۳
تلاش های دیگر در مخالفت با فضیلت آیه نجوا ---------- ۵۴
الف) روایت منسوب به سعد بن ابی وقاص ---------- ۵۴
اشاره ---------- ۵۴
اشکال ---------- ۵۴
ب) تضعیف روایت صدقه دادن امیرالمؤمنین علیه السلام ---------- ۵۵
ج) انکار صدقه دادن امیرالمؤمنین علیه السلام ---------- ۵۵
اشاره ---------- ۵۵
پاسخ ب و ج: ---------- ۵۵
د) کتمان فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام ---------- ۵۶
ه) تحریف سیره ---------- ۵۶
اشاره ---------- ۵۶
اشکال ---------- ۵۷

اشکال ---------- ۵۷
اشکال ---------- ۵۹
نمونه هایی از تلاش در کم رنگ کردن فضائل در دفترهای پیشین ---------- ۶۰
۹- تحریفات معنوی ---------- ۶۷
اشاره ---------- ۶۷
تحریف به تفسیر بی جا ---------- ۶۸
تحریف به تطبیق بی جا ---------- ۷۱
اشاره ---------- ۷۱
اشکال ---------- ۷۵
اشکال ---------- ۷۶
گسترش دامنه تحریف در تفسیر آیه مودّت ---------- ۷۸
تذکر ---------- ۸۴
تحریف عترت ---------- ۸۷
برخی از موارد انکار دلالت حدیث به تحریف معنوی ---------- ۹۱
اشاره ---------- ۹۱
اشکال ---------- ۹۱
اشکال ---------- ۹۲
اشکال ---------- ۹۳
اشکال ---------- ۹۳
توجیه و تحریف معنوی کلام احمد بن حنبل در کثرت فضائل ---------- ۹۳
اشاره ---------- ۹۳
اشکال ---------- ۹۶
اشکال ---------- ۹۸
تذکر ---------- ۱۰۶
نمونه هایی از تحریفات معنوی در دفترهای پیشین ---------- ۱۰۷
۱۰- تحریفات لفظی ---------- ۱۱۴

اشاره ---------- ۱۱۴
مواردی از حذف و تقطیع روایات ---------- ۱۱۴
نمونه اول ---------- ۱۱۴
نمونه دوم ---------- ۱۱۵
نمونه سوم ---------- ۱۱۶
نمونه چهارم ---------- ۱۱۷
نمونه پنجم ---------- ۱۱۷
نمونه ششم ---------- ۱۱۸
حذف روایات از مصادر ---------- ۱۲۰
مواردی از محذوفات مسند احمد ---------- ۱۲۰
نمونه هایی دیگر ---------- ۱۲۷
حذف و تحریف در الصواعق المحرقهٔ ---------- ۱۳۰
حذف روایت ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام در کعبه ---------- ۱۳۰
حذف، اختصار و تغییر و تبدیل عبارات ---------- ۱۳۱
تحریف قضیه لیلهٔ المبیت به حذف و اختصار ---------- ۱۳۱
تحریف تظلم امیرالمؤمنین علیه السلام و حذف احقیت حضرت ---------- ۱۳۳
تحریف حدیث بریده به حذف و تغییر الفاظ ---------- ۱۳۶
تکمیل و تأیید حدیث بریده به روایات دیگران ---------- ۱۴۶
تحریف به حذف و تغییر الفاظ به جهت حفظ وجهه معاویه صحابی! ---------- ۱۴۹
اشاره ---------- ۱۴۹
اشکال ---------- ۱۵۴
تذکر ---------- ۱۵۷
مواردی دیگر از تحریف به تغییر و تبدیل عبارات ---------- ۱۵۸
نمونه اول ---------- ۱۵۸
نمونه دوم ---------- ۱۵۸
نمونه سوم ---------- ۱۵۹

نمونه چهارم ---------- ۱۶۱
نمونه پنجم ---------- ۱۶۲
نمونه ششم ---------- ۱۶۳
نمونه هایی از تحریفات لفظی در دفترهای پیشین ---------- ۱۶۵
۱۱- لزوم سنجش با مسلّمات و ...! ---------- ۱۸۲
اشاره ---------- ۱۸۲
سنجش با اجماع و اتّفاق صحابه ---------- ۱۸۲
اشاره ---------- ۱۸۲
اشکال ---------- ۱۸۳
اشکال ---------- ۱۸۳
اشکال ---------- ۱۸۴
اشاره ---------- ۱۸۴
تذکر ---------- ۱۸۶
سنجش با آیاتی که ادعا شده مربوط به خلفا است! ---------- ۱۸۶
اشاره ---------- ۱۸۶
اشکال ---------- ۱۸۶
اشکال ---------- ۱۸۷
اشکال ---------- ۱۸۸
سنجش با روایات ساختگی! ---------- ۱۸۸
اشاره ---------- ۱۸۸
اشکال ---------- ۱۸۹
اشکال ---------- ۱۸۹
اشکال ---------- ۱۹۰
اشکال ---------- ۱۹۱
اشکال ---------- ۱۹۲
اشکال ---------- ۱۹۳

اشکال ---------- ۱۹۴
اشتراک با صحابه در فضیلت ها از امور مسلّم! ---------- ۱۹۵
ادعای بی جای تعارض با روایات معتبر ---------- ۱۹۷
اشاره ---------- ۱۹۷
اشکال ---------- ۱۹۷
نمونه هایی از واکنش ادعای لزوم سنجش با مسلّمات در دفترهای پیشین ---------- ۱۹۸
۱۲- تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک ---------- ۲۰۴
اشاره ---------- ۲۰۴
اشکال ---------- ۲۰۸
تذکر ---------- ۲۰۹
انکار وصیت ---------- ۲۱۱
انکار تحیت خاص برای اهل بیت علیهم السلام ---------- ۲۱۱
اشاره ---------- ۲۱۱
اشکال ---------- ۲۱۳
خلقت از طینت پیامبر صلی الله علیه و آله ---------- ۲۱۶
تقدم آفرینش انوار عرشی ---------- ۲۱۷
مولود کعبه ---------- ۲۱۹
اشاره ---------- ۲۱۹
اشکال ---------- ۲۲۰
اولین مسلمان ---------- ۲۲۰
مراد از عبارت: (السّابِقُون) در قرآن ---------- ۲۲۱
تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله ---------- ۲۲۲
اشاره ---------- ۲۲۲
پاسخ ---------- ۲۲۶
میزان ایمان و نفاق ---------- ۲۳۰
بشارت به بهشت ---------- ۲۳۷

شهر علم پیامبر صلی الله علیه و آله ---------- ۲۳۸
تذکر دو نکته ---------- ۲۴۵
نکته اول: ---------- ۲۴۵
نکته دوم: ---------- ۲۴۵
بر عرش خدا، درب بهشت و... چه نوشته؟ ---------- ۲۴۶
اشاره ---------- ۲۴۶
الف) عرش خدا ---------- ۲۴۶
ب) درب بهشت ---------- ۲۴۷
پایداری در احد ---------- ۲۴۹
کاتب عهدنامه حدیبیه ---------- ۲۵۱
قاتل مرحب خیبری ---------- ۲۵۱
جمع آوری قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ---------- ۲۵۲
چه کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ ---------- ۲۵۳
آزار چه کسی آزار پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ ---------- ۲۵۴
سرقت حدیث منزلت ---------- ۲۵۶
وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله ---------- ۲۵۷
پرچمدار جنگ های بدر و احد و... چه کسی بود؟ ---------- ۲۵۷
جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه در غزوه تبوک! ---------- ۲۶۱
جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله ---------- ۲۶۲
اشاره ---------- ۲۶۲
اشکال ---------- ۲۶۵
روایت ساختگی دیگر در برابر حدیث درخواست کاغذ و قلم ---------- ۲۶۵
وصی و وارث پیامبر صلی الله علیه و آله ---------- ۲۶۶
خدا به چه کسی مباهات می کند؟ ---------- ۲۶۶
چه کسی محبّ و محبوب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ ---------- ۲۶۷
امان امت ---------- ۲۶۸

همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله در مباهله ---- ۲۶۹
اصحاب کساء چه کسانی بودند؟! ---- ۲۷۰
بستگان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی بودند؟ ---- ۲۷۱
چه کسی در آخرین لحظات زیر بازوی پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته بود؟ ---- ۲۷۲
پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات چه کسی را صدا زد؟ ---- ۲۷۳
چه کسی تا آخرین لحظات با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بود؟ ---- ۲۷۴
تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله ---- ۲۷۵
چه کسی از تسلیت حضرت خضر خبر داد؟ ---- ۲۷۶
ساقی کوثر ---- ۲۷۹
کلید بهشت و دوزخ به دست چه کسی سپرده می شود؟! ---- ۲۸۰
پیامبر صلی الله علیه و آله از بدگویی در مورد چه کسی نهی فرمود؟ ---- ۲۸۱
یاری فرشتگان ---- ۲۸۲
صادقین در آیه قرآن چه کسانی هستند؟ ---- ۲۸۳
جعل حدیث در برابر حدیث ثقلین ---- ۲۸۴
اشاره ---- ۲۸۴
اشکال ---- ۲۸۴
جعل حدیث در برابر نهی از تقدم بر اهل بیت علیهم السلام ---- ۲۸۵
تزویج به فرمان خدا ---- ۲۸۵
حدیث سدّ الابواب ---- ۲۸۶
مدح و منقبت پس از شهادت ---- ۲۸۷
اشاره ---- ۲۸۷
تذکر ---- ۲۸۸
نسبت دادن کلمات، خطبه ها و نامه های حضرت به دیگران ---- ۲۸۹
روایاتی ساختگی از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام ---- ۲۹۶
گزافه گویی تفسیر رازی درباره عمر ---- ۲۹۹
ترویج فضیلت تراشی برای عثمان ---- ۳۰۰

تلاش مذبوحانه و پاسخ کوبنده! ---------- ۳۰۰
فضیلت تراشی برای معاویه!! ---------- ۳۰۱
اهمیت نقل فضائل جعلی معاویه! ---------- ۳۰۵
شروع فتنه اشتراک ---------- ۳۰۶
اشتراک در عمل به آیه نجوا ---------- ۳۰۷
اشتراک دیگران در عدم بت پرستی ---------- ۳۰۷
اشاره ---------- ۳۰۷
اشکال ---------- ۳۰۷
ادعای بی جای اشتراک در آیه مودّت! ---------- ۳۰۹
ادعای اشتراک حتی در موالات غدیر! ---------- ۳۱۰
اشاره ---------- ۳۱۰
اشکال ---------- ۳۱۰
اشتراک در پرسش از ولایت در قیامت ---------- ۳۱۱
اشاره ---------- ۳۱۱
اشکال ---------- ۳۱۲
اشتراک دیگران در آیه تطهیر ---------- ۳۱۳
اشتراک در پرچمداری ---------- ۳۱۳
اشاره ---------- ۳۱۳
پاسخ ---------- ۳۱۴
اشتراک دیگران در تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله ---------- ۳۱۶
ادعای اشتراک و عدم اختصاص در مکتب ابن تیمیه! ---------- ۳۱۶
پاسخ مطلب اول: ---------- ۳۱۷
پاسخ مطالب دوم، چهارم و پنجم ---------- ۳۲۰
پاسخ مطلب سوم: ---------- ۳۲۰
اشاره ---------- ۳۲۰
تذکر ---------- ۳۳۴

۱۳- شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام ----- ۳۴۴
اشاره ----- ۳۴۴
بی احترامی به امیر مؤمنان علیه السلام در دوران خلفا ----- ۳۴۴
اشاره ----- ۳۴۴
تذکر ----- ۳۵۱
ناسزاگویی معاویه و بنی امیه برای حرمت شکنی ----- ۳۵۲
اشاره ----- ۳۵۲
تذکر ----- ۳۶۲
بی احترامی به امیرالمؤمنین علیه السلام برای حفظ احترام صحابه! ----- ۳۶۴
روش های مختلف بی احترامی ----- ۳۶۸
اشاره ----- ۳۶۸
روش اول: مدح و توثیق دشمنان امیرمؤمنان علیه السلام ----- ۳۶۸
روش دوم: مذمت، تضعیف و توهین به دوستان و یاران امیرمؤمنان علیه السلام ----- ۳۷۳
روش سوم: سلب امتیاز: علی علیه السلام مانند مردم عادی! ----- ۳۷۶
اشاره ----- ۳۷۶
نمونه یکم: نفی خلافت و نفی فضیلت امیرمؤمنان علیه السلام ----- ۳۷۶
نمونه دوم: تعابیر و رفتارهای متفاوت ----- ۳۸۶
نمونه سوم: حبّ و بغض متفاوت ----- ۳۸۶
نمونه چهارم: تخطئه حضرت ----- ۳۸۷
نمونه پنجم: بی اعتنایی و اظهار آن ----- ۳۹۲
نمونه ششم: علی علیه السلام عالم است نه سیاستمدار! ----- ۳۹۶
روش چهارم: چینش روایات برای تنقیص و توهین ----- ۳۹۹
روش پنجم: نقل روایات در باب خاص برای تنقیص و توهین ----- ۴۰۱
روش ششم: شایعه پراکنی دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام ----- ۴۰۲
اشاره ----- ۴۰۲
چند نکته درباره روایات خواستگاری از دختر ابوجهل ----- ۴۰۶

نکته اول: ---- ۴۰۶
نکته دوم: ---- ۴۰۶
نکته سوم: ---- ۴۰۶
نکته چهارم: ---- ۴۰۶
نکته پنجم: ---- ۴۰۷
نکته ششم: ---- ۴۰۸
روش هفتم: نقل مطالب صریح در توهین به امیرالمؤمنین علیه السلام و خاندانش ---- ۴۲۲
تذکر چند نکته: ---- ۴۲۹
نکته اول: هیچ کسی مانند امیرمؤمنان علیه السلام نیست! ---- ۴۲۹
نکته دوم: جسارت و بی ادبی قریش به خود پیامبر صلی الله علیه و آله! ---- ۴۳۲
نکته سوم: نقل مطالب نواصب در عیب جویی از امیرمؤمنان علیه السلام ---- ۴۳۲
نکته چهارم: تنقیص در پوشش نقل فضائل! ---- ۴۳۵
نکته پنجم: پاسخ دانشمندان از عیبجویی دشمنان ---- ۴۳۵
نکته ششم: گلایه خاندان رسالت علیهم السلام از حرمت شکنی دشمنان ---- ۴۳۶
نمونه هایی از واکنش حرمت شکنی در دفترهای پیشین ---- ۴۴۱
۱۴- از بین بردن آثار مربوط به امیرمؤمنان علیه السلام ---- ۴۴۳
اشاره ---- ۴۴۳
اصلاً نام علی باید محو شود! /ایجاد رعب و وحشت ---- ۴۴۴
اظهار تنفر از نام امیرالمؤمنین علیه السلام ---- ۴۴۵
نمی توانم نام علی را بر زبان بیاورم ---- ۴۴۵
تخریب مسجد غدیر ---- ۴۴۶
تشکیک در محل دفن امیر مؤمنان علیه السلام و انکار آن ---- ۴۴۶
سنت هایی که باید فراموش شود! ---- ۴۴۷
اشاره ---- ۴۴۷
الف) کنار گذاشتن «بِسْمِ اللهِ...» در قرائت نماز! ---- ۴۴۸
ب) ترک تلبیه در عرفات ---- ۴۵۰

تحریف در روایت گذشته ---------- ۴۵۱
صلوات ناقص و فراموشی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ---------- ۴۵۲
نقل نکردن روایات امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام ---------- ۴۵۳
از بین بردن روایات فضائل ---------- ۴۵۴
مفقود شدن کتاب طبری ---------- ۴۵۴
نام کتاب طبری ---------- ۴۵۵
انگیزه طبری از تألیف کتاب ---------- ۴۵۶
شیوه طبری در نگارش کتاب ---------- ۴۵۸
جهت مفقود شدن کتاب طبری ---------- ۴۵۹
برخی از روایات کتاب طبری ---------- ۴۶۲
اشاره ---------- ۴۶۲
الف) روایات نبوی ---------- ۴۶۲
ب) روایات علوی ---------- ۴۷۵
ج) مطالبی از صحابه و... ---------- ۴۷۷
نمونه هایی از واکنش از بین بردن آثار در دفترهای پیشین ---------- ۴۸۱
پیوست ها ---------- ۴۸۳
اشاره ---------- ۴۸۳
۱عدم صداقت در نقل فضائل ---------- ۴۸۳
اشاره ---------- ۴۸۳
برخورد سعد بن ابی وقاص با معاویه ---------- ۴۸۶
نقل فضائل امیر مؤمنان علیه السلام توسط معاویه با وجود عداوت شدید ---------- ۴۹۰
اقدام ناخواسته به تألیف درباره غدیر! ---------- ۴۹۱
نقل فضائل امیر مؤمنان علیه السلام برای اعاده حیثیت! ---------- ۴۹۳
اصلاً خدا به دل او انداخته! ---------- ۴۹۴
شواهدی دیگر در نقل ناخواسته مخالفان ---------- ۴۹۵
۲تناقضات ---------- ۵۰۱

اشاره ----- ۵۰۱
تناقض در دلالت آیه نجوا بر کوتاهی صحابه ----- ۵۰۱
تناقض ابن کثیر در اعتبار عطیه عوفی ----- ۵۰۴
نمونه هایی از تناقضات مخالفان در دفترهای پیشین ----- ۵۰۸
۳ادعاهای بی اساس و نسبت های ناروا ----- ۵۱۷
اشاره ----- ۵۱۷
نمونه هایی از ادعاهای بی اساس و نسبت های ناروا در دفترهای پیشین ----- ۵۲۰
نسبت مطلبی به شیعه با وجود روایات آن در کتب اهل تسنن ----- ۵۲۵
اشاره ----- ۵۲۵
تذکر ----- ۵۴۴
نمونه هایی از نسبت مطلبی به شیعه... در دفترهای پیشین ----- ۵۴۵
فهرست اجمالی دفتر پنجم ----- ۵۴۷
فهرست تفصیلی دفتر ششم ----- ۵۴۷
پیوست ها ----- ۵۶۲
درباره مرکز ----- ۵۶۴

بررسی فضائل امیرالمومنین علیه السلام در منابع معتبر اهل تسنن جلد 6

مشخصات کتاب

سرشناسه : صدری، مهدی، 1347 -

عنوان و نام پدیدآور : بررسی فضائل امیرالمومنین علیه السلام در منابع معتبر اهل تسنن/ مهدی صدری.

مشخصات نشر : تهران: دلیل ما ، 1402 -

مشخصات ظاهری : 6ج.

فروست : مطالعات شیعی.

شابک : دوره: 978-600-442-323-6 ؛ ح.1978-600-442-324-3 : ؛ ج.2978-600-442-325-0 : ؛ ج.3 978-600-442-326-7 : ؛ ج.4978-600-442-327-4 : ؛ ج.5978-600-442-328-1 : ؛ ج.6 978-600-442-329-8 :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.2 - 6 (چاپ اول: 1402) .

یادداشت : عنوان دیگر: فضایل امیرالمومنین (ع) (در منابع معتبر اهل تسنن).

یادداشت : کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

مندرجات : .- ج.3. روایت 633 - 851.- ج.5. روایت 1120 - 1612

عنوان دیگر : فضایل امیرالمومنین (ع) (در منابع معتبر اهل تسنن).

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- فضایل -- احادیث اهل سنت

موضوع : Ali ibn Abi-Talib, Imam I, 600-661 -- Virtues -- Hadiths (Sunnite)

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- نظر اهل سنت

موضوع : Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- Views of sunnites

رده بندی کنگره : BP37/35

رده بندی دیویی : 297/951

شماره کتابشناسی ملی : 9117461

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

خیراندیش دیجیتالی: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 2189

اشاره

شناسنامه

ص: 2190

7- تشکیک در روایات

اشاره

از جمله واکنش های مخالفان برای مقابله با روایات فضائل، ایجاد شک و تردید در آن است. گاهی برای تضـعیف حدیثی می گویند: چرا در صحیحین نیامده؟ یا می گویند: چرا فقط مسلم آن را نقل کرده؟! پذیرفتن این حدیث مشکل است و...!

اشاره ای به شیوه ابن تیمیه در تشکیک

ابن تیمیه بارهـا قاطعـانه به انکـار حقـائق پرداخته و امور واضـح را باطل شـمرده و گاهی بر آن ادعای اجماع نیز نموده ولی دربارهٔ روایت: (تَقْتُلُ عَمّار الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ) با توجه به اقوال دانشمندان اهل تسنن نتوانسته آن را صریحاً انکار کند؛ لذا از روش دیگری استفاده و با آن برخورد کرده است.

تأسی به احبار یهود و الگو گرفتن از آنان!

ذیـل آیه مبـارکه: (وَ قَالَت طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) [آل عمران (3): 72] (1) و آیه شریفه:

1- و جماعتی از اهل کتاب گفتنـد: در آغاز روز به آن چه بر مؤمنان نازل شـد، ایمان بیاوریـد، و در پایان [روز] انکار کنیـد شاید آنان [از اسلام] برگردند

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً) [النساء (4): 137] (1) در تفاسیر فریقین آمده است که گروهی از اهل کتاب تصمیم گرفتند یاران پیامبر را به شک و تردید بیندازند، لذا نزد آنان اظهار ایمان نموده سپس می گفتند: برای ما در پیامبری او شبهه ای پیش آمده و اظهار کفر می کردند و بنابر روایتی 12 نفر از دانشمندان یهود تصمیم گرفتند با اظهار ایمان در ابتدای روز و انکار و کفر در پایان همان روز مردم را به تردید بیندازند و به آن ها بگویند: ما در کتاب ها تأمل و با دانشمندان مشورت نمودیم نتیجه آن شد که محمد [صلی الله علیه و آله] (آن) پیامبر (موعودی که ما انتظارش را می کشیدیم) نیست. (2)

1- کسانی که ایمان آورده سپس کافر شدند و باز ایمان آورده سپس کافر شدند آن گاه بر کفر خود افزودند، خدا آنان را نمی آمرزد و به راهی هدایتشان نخواهد نمود.

2- أظهروا الایمان لهم في أول النهار وارجعوا عنه في آخره، فإنه أحری أن ینقلبوا عن دینهم... [و هذا] قول أکثر أهل العلم. (التبیان 2 / 499) انه عنی به طائفة من أهل الکتاب أرادوا تشکیك نفر من أصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله فکانوا یظهرون الإیمان بحضرتهم، ثم یقولون: قد عرضت لنا شبهة فی أمره و نبوته، فیظهرون الکفر. (مجمع البیان 3/ 216، بحار الأنوار 22 / 24 - 25) هم طائفة من أهل الکتاب قصدت تشکیك أهل الاسلام (أحکام القرآن للجصاص 2 / 35) کتبت یهود خیبر إلی یهود المدینة أن آمنوا بمحمد أول النهار، واکفروا آخره ؛ أي: اجحدوا آخره، و لبسوا علی ضعفة أصحابه حتی تشککوهم في دینهم. (تفسیر ابن أبی الزمنین 1 / 295 - 296) والمعنی أظهروا الإیمان بما أنزل علی المسلمین في أول النهار واکفروا به في آخره لعلهم یشکون في دینهم و یقولون: ما رجعوا وهم أهل کتاب و علم إلا لأمر قد تبیّن لهم فیرجعون برجوعکم. و قیل: تواطأ اثنا عشر من أحبار یهود خیبر. و قال بعضهم لبعض: ادخلوا في دین محمد أول النهار من غیر اعتقاد و اکفروا به آخر النهار، وقولوا: إنا نظرنا فی کتبنا و شاورنا علماءنا فوجدنا محمداً لیس بذلك المنعوت و ظهر لنا کذبه و بطلان دینه، فإذا فعلتم ذلك شك أصحابه في دینه. (مجمع البیان 2 / 322، الکشاف 1 / 436) وقال ابن الجوزي - بعد نقله ما مرّ أخیراً:-: و إلی هذا المعنی ذهب الجمهور. (زاد المسیر في علم التفسیر 1 / 34) و نیز رجوع شود به: تفسیر جوامع الجامع 1/ 298، جامع البیان للطبري 3 / 423، تفسیر السمرقندي 1 /248، تفسیر الرازي، 11/ 78، تفسیر البیضاوي 2/ 23 (چاپ دیگر 2 / 52 - 53) در منابع متعدد آمده است: (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) یعني: لعلهم یشکّون. (جامع البیان 3/ 425، تفسیر السمرقندي 1 / 248، تفسیر الثعلبي 3/ 91، تفسیر ابن أبي حاتم الرازي 2 / 680)

ابن تیمیه از این روش دقیقاً استفاده نموده و بارها تصریح کرده که در نبرد صفین علی علیه السلام اولی به حق است ولی باز به تشکیک در حقانیت آن حضرت پرداخته است.

گذشت که او دربارهٔ روایت: (تَقْتُلُ عَمّاراً الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ) می نویسد:

[1] این روایت دلالت بر صحت امامت و وجوب اطاعت علی [علیه السلام] دارد. دعوت به او دعوت به بهشت و دعوت به جنگ با او دعوت به آتش است گرچه از روی اجتهاد باشد، پس جنگ با او جایز نیست.

[2] بین اهل تسنن دو نظریه وجود دارد، قول صحیحتر همین است: کسی که با علی [علیه السلام] بجنگد خطا کرده خواه از روی تأویل باشد یا نه.

[3] پیشوایان اهل تسنن هیچ تردیدی ندارند که کسی اولی و اقرب به حق از علی [علیه السلام] نیست.

سپس به طرح شبهات می پردازد که:

[4] البته در اتصاف لشکر شام به ظلم و بغی - به جهت حدیث گذشته تردید شده که آن ها اجتهاد نموده و از روی تأویل جنگیده اند!

[5] اشکال آن است که جماعتی از صحابه دست از جنگ کشیدند.

[6] و به روایات قعود از جنگ در زمان فتنه تمسک کردند.

[7] موضع نزاع همین است که آیا یاری علی [علیه السلام] واجب بوده یا آن که

در زمان فتنه ترک قتال مشروع بوده است؟

[8] عموم اهل حدیث و پیشوایان اهل تسنن این نظر را پذیرفته و گفته اند که: اگر علی [علیه السلام] نمی جنگید بهتر بود.

تا آن که می گوید:

[12] به جهت این روایـات - روایـات مشـروعیت ترک قتـال در زمان فتنه -اهل تسـنن بـدون هیـچ اختلافی معتقدنـد که اگر علی [علیه السلام] نمی جنگید بهتر بود.

[13] او فرمانی برای اقدام به جنگ نداشت!

پس او در مطلب شماره 1 و 3 مدلول مطابقی روایت و نظریه پیشوایان اهل تسنن را بیان کرده و این اعتراف را مقدمه ای برای طرح شبهات آینـده قرار می دهـد تـا به مخـاطب القـا کنـد: من از مفاد روایت و نظریه علما کاملاً اطلاع دارم و با اعتقاد به آن، نظریهٔ خویش را بیان می نمایم! سپس به ایجاد شک و تردید می پردازد. و پاسخ مطالب او به تفصیل گذشت. (1)

و گذشت که او در جایی دیگر مستقیم به تشکیک پرداخته و می گوید: (2)

اگر کسی از علی دفاع کند که کسانی که با آن ها جنگید باغی بودند که در روایت صحیح آمده: (تَقْتُلُکَ اَلْفِئَهُ اَلْبَاغِیَهُ)

(گوییم:) بعضـی در این حدیث مناقشه کرده اند [!!] و بعضـی آن را تأویل نموده اند. بیشتر سلف و پیشوایان می گویند: شرط قتال با گروه متجاوز در آنان وجود نداشت... شامیان ابتدای به جنگ نکرده

1- دفتر سوم، صفحه 1314 - 1343

2- دفتر سوم، صفحه 1312

بودند؛ لذا نزد احمد، مالک و دیگران این جنگ فتنه بوده است.

و اشکال آن گذشت که 1. در برابر حدیث صریح و صحیح متفقٌ علیه که اعتراف به صحت آن نموده، ذکر مناقشه و تأویل دیگران هیچ ارزشی ندارد.

2. مطلبی که به پیشوایان نسبت داده پاسخ از استدلال به آیه: (وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا...) [الحجرات (49):9] است نه پاسخ استدلال به حدیث گذشته.

3. اگر تمام باشد، اجتهاد در برابر نص صحیح و صریح گذشته است!

4. برخلاف آن چه اظهار کرده امیر مؤمنان علیه السلام آغازگر جنگ نبوده است.

5. مطالبی که به سلف و پیشوایان: احمد بن حنبل، مالك، ابوحنیفه و... نسبت داده اساسی ندارد به تفصیلی که گذشت. عبد القاهر جرجانی (متوفی 471 یا 474 نقل می کند که فقهای حجاز و عراق – هم آن هایی که گرایش حدیثی دارند و هم اهل رأی و نظر مانند مالك، شافعی، ابوحنیفه و اوزاعی – و جمهور اعظم متکلمین و مسلمانان اتفاق نظر دارند که امیرمؤمنان علیه السلام در مبارزه با اهل جمل و صفین بر حق و صواب بوده و کسانی که با آن حضرت جنگیده اند باغی، متجاوز و ستمگر هستند.

ص: 2195

نمونه هایی از تشکیک در روایات در دفترهای پیشین

مواردی از واکنش تشکیک در روایات فضائل پیش از این گذشت مانند:

صفحه 100 ابن کثیر دمشقی پس از نقل بسیاری از طرق حدیث طیر- که فقط روایت انس را خودش از حدود 100 نفر نقل کرده! - می گوید:

مردم در (جمع آوری اسناد) این حدیث کتاب های مستقل به رشته تحریر درآورده اند... گرچه این حدیث با اسناد فراوان نقل شده ولی در دل من نسبت به صحت این حدیث شک وجود دارد!

صفحه 246 و 412 محبّ طبری که اعتبار روایت: «عليّ وليّكم بعدي» - یعنی: علی پس از من ولی و سرپرست شماست - را پذیرفته، در دلالت آن و نیز در دلالت حدیث غدیر بر خلافت تردید نموده و می گوید:

خلافت امر مهم دینی است، نمی شود در آن به الفاظ و عباراتی که دارای معانی متعدد است اکتفا نمود بلکه باید لفظ، ظهور یا صراحت در مراد داشته باشد.

در حالی که الفاظ این روایات صریح در مطلوب است.

صفحه 252 تشکیک محدّث دهلوی در حدیث: (وَ هُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي).

صفحه های 357، 359 - 360، 376، 379 - 380، 405، 422 ایجاد تشکیک و تردیدهای گوناگون در استدلال به حدیث غدیر.

صفحه 432 - 433 تردید رازی در نزول آیه شریفه: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۖ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ۚ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) [المائدة (5): 67] در عید غدیر و در فضل امیرمؤمنان علیه السلام.

ص: 2196

در حالی که رازی خودش با تعبیر: «هذه الروایات و إن کثرت) اعتراف به ورود روایات فراوان در نزول این آیه در غدیر و در فضل امیرمؤمنان علیه السلام نموده است.

دفتر دوم، صفحه 565 – 566 تردید در ولادت امیرمؤمنان علیه السلام هنگام بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله برای ایجاد تشکیک در تقدّم اسلام آن حضرت.

صفحه 600 – 602 ایجاد تردید در روایت اولین دعوت پیامبر صلی الله علیه و اله و پاسخ مثبت امیرالمؤمنین علیه السلام.

صفحه 720 ایجاد تردید در مفاد روایت: برترین ما در قضاوت علی است.

صفحه 762 – 763 تشکیک در قاتل مرحب خیبری.

صفحه های 789، 791 تردید در حدیث رد الشمس.

صفحه 826 تردید در علت برگرداندن ابوبکر از ابلاغ سوره توبه و فرستادن امیر مؤمنان علیه السلام.

صفحه 922 تردید در استفاده برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران از روایات تزویج حضرت فاطمه علیها السلام.

دفتر سوم،

صفحه 1182 القای شبهه در اعتبار روایت (وَیْحَ عَمَّارٍ، تَقْتُلُهُ اَلْفِئَهُ اَلْبَاغِیَهُ).

صفحه 1193 شک و تردید ابن تیمیه در حقانیت و مصیب بودن امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ با معاویه و نیز متجاوز بودن معاویه بلکه انکار آن!

صفحه 1308 – 1309 اشکال در دلالت روایت: (خَیْرُ اَلْخَلْقِ وَ اَلْخَلِیقَهِ)– که در مدح قاتلان خوارج وارد شده– بر برتری امیرالمؤمنین علیه السلام.

ص: 2197

دفتر چهارم، صفحه 1373 در روایت شماره 859 گذشت: «هر کس به علی علیه السلام ناسزا و دشنام گوید، مرا دشنام گفته است». مدافعان شجره خبیثه گفته اند:

مراد آن است که کسی از جهت نَسَب به علی ناسزا گوید.

با آن که روایت اطلاق دارد.

صفحه 1391 ابن تیمیه در حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام: (إِنَّهُ لَعَهِدَ اَلنَّبِيُّ اَلْأُمِّيُّ صلى الله عليه و آله إِلَيَّ أَنَّهُ لاَ يُحِبُّنِي إِلاَّ مُؤْمِنٌ وَ لاَ يُبْغِضُنِي إِلاَّ مُنَافِقٌ). اشکال کرده است که:

فقط مسلم آن را نقل کرده (و بخاری از آن اعراض نموده) گذشته از آن که مورد شک و تردید برخی نیز واقع شده است.

صفحه 1415 در روایت معتبر 882 گذشت که: «علی علیه السلام سیّد و سالار دنیا و آخرت است و دشمن علی علیه السلام دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله و دشمن خداست»، جرجانی و عسقلانی - با اعتراف به راستگویی عبدالرزاق با درماندگی تمام! - گفته اند:

عبدالرزاق را به تشیّع نسبت داده اند، شاید مطلب بر او مشتبه شده!

صفحه 1421 ذهبی دربارهٔ روایت گذشته گوید: شبیه احادیث جعلی است.

صفحه 1431 دکتر صاعدی برای تضعیف حدیث شماره 892: «... أنت أخي...»، آیه: (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) [الحجرات (49):10] و حدیث: (المُؤمِنُ أخُو المُؤمِنِ) را مطرح کرده است!

صفحه 1434 در روایت معتبر 895 گذشت که: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: در عالم رؤیا به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کردم که من از دست این امت چقدر سختی کشیده و کجی و کینه توزی دیدم! این را گفتم و به گریه افتادم. آن حضرت به من فرمود: «یا علی گریه مکن، آن جا را نگاه کن»! (و به سمتی اشاره فرمود) دیدم دو نفر را عذاب می کنند و با سنگ صخره ها بر سرشان می کوبند به گونه ای که سرشان متلاشی می شد ولی باز به حالت اول بر می گشت (و عذابشان از سر گرفته می شد).

مخالفان گفته اند: شاید راوی این خواب را برای امیرالمؤمنین علیه السلام دیده!

صفحه 1495 - 1496 توجیه روایات وصی و وارث بودن امیر مؤمنان علیه السلام

صفحه 1616 رازی در برابر استدلال شیعه به مباهله مکابره نموده و می گوید:

ما نمی پذیریم که پیامبر صلی الله علیه و آله برای مباهله از امیرالمؤمنین علیه السلام دعوت کرده باشد ابن اسحاق در سیرهاش چنین مطلبی را نیاورده است.

پس با آن که مطلب در صحیح مسلم موجود است بلکه در تفسیر رازی آمده: گویا مطلب بین اهل تفسیر و حدیث اتفاقی است باز رازی به بهانه عدم نقل ابن اسحاق در آن تشکیک نموده است!!!

صفحه 1637 صاعدی در حدیث شماره 1098 اشکال کرده و گفته:

جمله: «کسی را به میدان می فرستم که خدا هرگز او را خوار نخواهد کرد»، و جمله «تو در دنیا و آخرت ولیّ (و عهده دار امور) من هستی» فقط به این سند نقل شده است!

صفحه 1661 ابن تیمیه در مورد حدیث ثقلین نوشته:

مسلم به نقل آن متفرّد است و بخاری آن را نقل نکرده!

در همین دفتر صفحه 2699 خواهد آمد که برخی از معاصرین در قضیه مباهله اشکال کرده اند:

ابن هشام که قضیه هیئت اعزامی نصارای نجران را نقل کرده، مهیّا شدن پیامبر صلی الله علیه و آله برای مباهله و دعوت از [حضرات] علی، فاطمه [علیها السلام]، [امام] حسن و [امام] حسین [علیهم السلام] را ذکر نکرده است.

و گذشت که مطلب در صحیح مسلم موجود است و بین اهل تفسیر و حدیث اتفاقی است.

ص: 2199

8- تلاش در کم رنگ کردن و ناچیز نشان دادن فضائل

اشاره

تلاش مخالفان در کم رنگ کردن و ناچیز نشان دادن فضائل اهل بیت علیهم السلام امری غیر قابل انکار است. آن ها برای رسیدن به اهدافشان از روش های مختلفی - مانند واکنش های گذشته و آینده - استفاده کرده و گاهی با تصریح به اهمیت نداشتن و ناچیز دانستن مناقب آن حضرت، از ارزش فضائل و کمالات امیرالمؤمنین علیه السلام کاسته اند.

یک بام و دو هوا!

اظهار نظر بخاری در تاریخ کبیر و تاریخ صغیر درباره روایات مناقب صحابه و مناقب اهل بیت علیهم السلام کاملاً متفاوت است که حاکی از انحراف او از اهل بیت علیهم السلام و تمایل شدید او به دشمنان آنان است و تلاش او را در کم رنگ کردن و ناچیز نشان دادن فضائل به خوبی نشان می دهد.

او در مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام از مجموع 49 حدیث متن 11 روایت را نیاورده و به ذکر سند اکتفا کرده، 4 روایت را ناقص نقل نموده و در 11 مورد تضعیف و مناقشه سندی داشته است. (1)

1- رجوع شود به کتاب الجمع و التوضیح لمرویّات الإمام البخاری و احکامه في غیر الجامع الصحیح 4 / 54 - 71

در موارد متعدد فضائل اهل بیت علیهم السلام را نیاورده و فقط به ذکر سند اکتفا کرده، مانند روایت (إِنَّ فَاطِمَةَ [علیها السلام] أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ)، (1)

(مَنْ أحَبَّ الحَسَنَ و الحُسَينَ [علیهما السلام] فَقَدْ أحَبَّني وَ مَنْ أبغَضَهُما فَقَدْ أبغَضَني) (2)

(هذانِ ابنایَ وَابنَا ابنَتی، اللّهُمَّ إنّی اُحِبُّهُما، فَأَحِبَّهُما وأحِبَّ مَن یُحِبُّهُما). (3)

و گاهی به نقل قسمتی که حاکی از فضیلت و منقبت نیست پرداخته، مانند اکتفا به نقل جمله: (إِنَّكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ اَلْحَوْضَ) از حدیث ثقلین و غدیر. (4)

بلکه در جای دیگر بیشرمانه حدیث ثقلین را - که همه بر نقل آن اتفاق دارند - حدیثی منکر (و غیر قابل قبول) دانسته و آن جا هم حاضر نشده تمام حدیث را نقل کند و به ذکر قسمت: (تَرَكْتُ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ) اکتفا کرده است! (5)

او از روایت معروف ابن عباس در محبّت اهل بیت علیهم السلام نیز فقط قسمت: (أَحِبُّوا اللّه لِما یَغذُوکُم مِن نِعمَةٍ) را نقل کرده است. (6)

1- همان 84 به نقل از تاریخ کبیر 6 / 185

2- همان 79 به نقل از تاریخ کبیر 4 / 159

3- همان 81 به نقل از تاریخ کبیر 2 / 286 - 287

4- همان 83 به نقل از تاریخ کبیر 3/ 93 [رجوع شود به تاریخ کبیر: 3 / 96]

5- قال في التاريخ الصغير 302/1 - عند ذكر عطية -: قال أحمد - في حديث عبد الملك، عن عطية، عن أبي سعيد: قال النبي صلى الله عليه و سلم: (تَرَكْتُ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ)-: أحاديث الكوفيين هذه مناكير. نگارنده گوید: ابن سعد در ترجمه عطية بن سعد می نویسد: كان ثقة إن شاء الله، و له أحاديث صالحة، و من الناس من لا يحتج به. (الطبقات الكبرى لابن سعد 6 / 304) و قال البزار: روى عنه جلة الناس. و قال الساجي: ليس بحجة، وكان يقدم علياً [علیه السلام] على الكل. (تهذيب التهذيب 202/7)

6- تاریخ کبیر 1 / 183 متن کامل روایت: (أَحِبُّوا اَللَّهَ لِمَا يَغْذُوكُمْ بِهِ مِنْ نِعَمِهِ وَ أَحِبُّونِي لِحُبِّ اَللَّهِ تَعَالَى وَ أَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي لِحُبِّي). (حاکم در المستدرك 3/ 150 حکم به صحت آن کرده و ذهبی نیز با او موافقت نموده است) ضیاء مقدسی آن را به این کیفیت نقل کرده: (أَحِبُّوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَا يَغْذُوكُمْ بِهِ مِنْ نِعَمِهِ، وَ أَحِبُّونِي بِحُبِّ رَبِّي، وَ أَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي بِحُبِّي). الأحاديث المختارة 348/12 محقق کتاب در تعلیقه اش حکم به حُسن و اعتبار آن کرده است) مقریزی (در إمتاع الأسماع 11 / 178) و ابن حجر هیتمی مکی نیز حکم به صحت آن نموده اند. (المنح المكية 526، الصواعق المحرقة 172)

این واکنش او بود نسبت به فضائل اهل بیت علیهم السلام؛ ولی در نقطه مقابل برخوردی که با روایات مربوط به دشمنان آنان دارد چگونه است؟! او برای عایشه 5 حدیث نقل و هیچ کدام را تضعیف نکرده (1) و از مجموع روایاتی که برای خلفا نقل کرده - 63 روایت - تعداد بسیار کمی را مناقشه نموده است. (2)

او برای معاویه متن 9 روایت را به صورت کامل نقل کرده و در هیچ یک مناقشه ای ننموده (3) این در حالی است که شارحین بخاری در شرح «باب ذکر معاویه» گفته اند: این که بخاری گفته: «باب ذکر معاویه» و نگفته: «باب فضل معاویة» یا «باب مناقب معاویة» به جهت آن است که هیچ روایت صحیحی در این باره وجود ندارد. (4)

ممکن است هوادران بخاری به دفاع از او بگویند: روش او در این دو کتاب - تاریخ کبیر و تاریخ صغیر - چنین بوده است. او بنا نداشته که متون روایات را به صورت کامل نقل کند، پس اشکال بر او وارد نیست.

پاسخ آن است که: یک بام و دو هوا؟ پس چرا روایات مربوط به معاویه را به صورت کامل نقل کرده؟! چرا با وجود آن که اسنادش بی اعتبار و متونش ساختگی است، در هیچ یک مناقشه ای نکرده است؟!

1- الجمع و التوضیح لمرویّات الإمام البخاری و احکامه فی غیر الجامع الصحیح 127 - 130

2- همان 4 / 35 - 54

3- همان 108 - 111

4- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2470

نمونه ای دیگر از رفتار بخاری و...

در موارد متعدد عمر حکم به سنگسار کردن زنان داد: زن دیوانه، زن باردار و زنی که ششماهه زایمان نمود، این دستورها حاکی از جهل او به احکام بود. امیر مؤمنان علیه السلام اشتباه او را تذکر داده و عمر می گفت:

اگر علی نبود عمر هلاک می گردید. (1)

ولی این مطلب در منابع متعدد به صورت واضح نقل نشده است.

مثلاً بخاری برای کم رنگ کردن فضیلت علم و دانش امیرالمؤمنین علیه السلام و پنهان کردن جهل عمر از بیان تفصیل مطلب امتناع کرده و فقط گفته است:

[1613 /1] و قال علیٌّ [علیه السلام]: (ألم تعلم أن القلم رفع عن ثلاثة: عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَفيقَ، وَعَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يُدْرِكَ، وَعَنِ النّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ؟!) (2)

[1614 /2] و قال علیٌّ [علیه السلام] لعمر: (أَما عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ رُفِعَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَفيقَ، وَعَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يُدْرِكَ، وَعَنِ النّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ؟!) (3)

او حاضر نشده قضاوت و حکم جاهلانه خلیفه را که سبب بیان این مطلب

1- مراجعه شود به سنن سعید بن منصور 2/ 68، مسند أحمد 1 / 140، مسند ابی یعلی 1/ 440، سنن أبي داود 2 / 339، المستدرك 1 / 258 و 2/ 59، السنن الکبری للبیهقي 269/4 و 8/ 264، تأویل مختلف الحدیث لابن قتیبة 152، الفائق زمخشری 2/ 375، ذخائر العقبی 82، العسل المصفّی من تهذیب زین الفتی 303/1 - 304، تفسیر الرازي 21 / 18، تفسیر السمعانی 154/5، فتح الباري 107/12، سمط النجوم العوالی 2/ 359، العواصم من القواصم 202/1، المفصل 1/ 432، المغرب 2 / 440، مختصر المعانی 95، شرح ابن أبي الحدید 1 / 18، 141 و 179/12، 205، فتح الملك العلی71، کنز العمال 10 / 300، ینابیع المودة 1 / 216، 227 و 147/3. قال ابن عبد البر: قال له: (إنَّ اللّهَ رَفَعَ القَلَمَ عَنِ المَجنونِ...) إلی آخر الحدیث، فکان عمر یقول: لولا علیّ لهلك عمر. (الاستیعاب 3/ 1103)

2- صحیح البخاري 169/6

3- صحیح البخاري 21/8

توسط حضرت بود و اعترافش به لولا عليٌ لهلك عمر را ذكر نمايد و البته همين اندازه كه نقل كرده براى اثبات دانش اميرمؤمنان عليه السلام و جهل خليفه كافى است كه حضرت به او فرمود: «مگر نمى دانى كه تكليف از سه گروه برداشته شده... ».

ديگران هم خوب جنگيدند!

[1/ 1615] مخالفان براى كم رنگ كردن نقش اميرالمؤمنين عليه السلام در جنگ ها حاضر شده اند به پيامبر صلى الله عليه و آله افترا بسته و بگويند پس از نبرد احد، هنگامى كه امير مؤمنان عليه السلام به همسرش فرمود: اين شمشير را بگير كه با آن جنگ نمايانى كردم، پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود: اگر تو خوب جنگيدى عاصم بن ثابت، سهل بن حنيف و حارث بن صمة هم خوب جنگيدند. و مطالبى ديگر مشابه آن. (1)

[2/ 1616] شگفت آن كه از ابن عباس نقل شده كه روز احد جز چهار نفر با پيامبر صلى الله عليه و آله نماندند كه يكى از آن ها ابن مسعود بود (2) و نامى از امير مؤمنان عليه السلام برده نشده لذا در برخى از منابع افزوده شده كه يحيى بن سلمه - كه روايت را از پدرش نقل كرده از پدرش پرسيد: پس على عليه السلام كجا بود؟ پاسخ داد او پرچمدار مهاجران بود. (3)

1- رجوع شود به مجمع الزوائد 6 / 122 - 123. ولى در روايات شيعه آمده است كه پيامبر صلى الله عليه و آله در تأييد كلام اميرمؤمنان عليه السلام، خطاب به حضرت زهرا عليها السلام فرمود: (فَقَد أدّى بَعلُكِ ما عَلَيهِ وقَد قَتَلَ اللّهُ بِسَيفِهِ صَناديدَ قُرَيشٍ) يعنى شوهرت وظيفه اش را به خوبى انجام داد و خدا با شمشير او شجاعان قريش را به هلاكت رساند. (الإرشاد 1 / 90 و روشن است كه اين روايت با اخلاق و سجاياى پيامبر صلى الله عليه و آله سازگار است نه آن چه مخالفان به دروغ به آن حضرت نسبت داده اند. (رجوع شود به الصحيح من سيرة الإمام علي عليه السلام للسيد جعفر مرتضى العاملي 3 / 276 - 277)

2- المعجم الأوسط للطبراني 96/8، المعجم الكبير 9/ 95 تاريخ مدينة دمشق 33 /80، مختصر تاريخ دمشق 14/ 48، جامع الأحاديث الكبير (جمع الجوامع) 20/ 734 (چاپ ديگر 20 /170)، كنز العمال 10 / 436، سبل الهدى والرشاد 11 / 402.

3- يحيى بن سلمة، عن أبيه، عن عكرمة عن ابن عباس... (رجوع شود به مختصر زوائد مسند البزار لابن حجر 2 / 51، كشف الأستار للهيثمي 2 / 324، مجمع الزوائد 6 / 114 و 9 / 290)

برخی از واکنش های نَسَفی

برخورد متفاوت نسبت به نقل فضائل حضرت و فضائل دروغین خلفا

میمون نَسَفی (متوفی 508)- در مبحث خلافتِ کتاب اعتقاداتش - برای هر یک از خلفا مطالب بی اساسی را به عنوان فضائل نقل می کند ولی هنگامی که از امیرالمؤمنین علیه السلام یاد می کند از نقل فضائل حضرت امتناع نموده و می گوید:

[3/ 1617] کسی را سراغ ندارم که از خرد و دانش بهره ای داشته باشد و نپذیرد که علی در زمان خلافتش از همه برتر بوده است، زیرا صفاتی که در او وجود داشته - از دانش، ورع، کوشش و اجتهاد در راه دین و شجاعت - در هیچ کس دیگری نبوده، و غرض ما شرح و بیان فضائل صحابه نیست تا به نقل آن بپردازیم. (1)

ملاحظه فرمودید که اولاً: از نقل فضائل آن حضرت امتناع نموده، و ثانیاً: برتری علی علیه السلام بر دیگران را مخصوص زمان خلافت آن حضرت دانسته است.

خطیب تبریزی نیز در ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام به نصف صفحه اکتفا کرده ولی در ترجمه عمر نزدیک به دو صفحه مطالب ساختگی نقل کرده است! (2)

واکنش نسبت به علم امیرالمؤمنین علیه السلام

اشاره

نَسَفی اعلمیت امیر مؤمنان علیه السلام را انکار کرده و برای کم رنگ کردن فضیلت دانش آن حضرت مقایسه ای بی جا نموده و گفته:

1- تبصرة الادلة في اصول الدين 2 / 532

2- رجوع شود به الإكمال في أسماء الرجال (المشكاة) 2552/6 - 2554

[1618 /4] این مطلب - یعنی اعلمیت امیرمؤمنان علیه السلام - ممنوع است ؛ زیرا ابوبکر هم عالم بود... در طول مدت خلافت خطایی در قضاوت از او نقل نشده و کسی نگفته که او نیازی به دیگران داشته. (1)

پاسخ

بنابر روایات عامه خطا از او صادر شده و نیاز به دیگران نیز داشته است. (2)

گذشت که ابن الجوزی (متوفی 597) درباره امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد: ابوبکر و عمر با علی علیه السلام مشورت و به رأی و نظر او رجوع می کردند. همه صحابه نیازمند علم و دانش او بودند و عمر به خدا پناه می برد از این که مشکلی برای او پیش آید و علی علیه السلام برای حل آن نباشد! (3)

[1619 /5] ابن تیمیه - و به تبع او ذهبی - می گوید:

صحابه هیچ گاه در امور دینی به علی [علیه السلام] رجوع نکرده اند و ابن عباس بیش از علی [علیه السلام] پاسخ مشکلات دیگران را داده است. (4)

پاسخ

کلام گذشته ابن الجوزی و کلمات علمای اهل تسنن در نقطه مقابل این سخن قرار دارد. (5)

اما مقایسه ابن عباس با آن حضرت کاملاً غلط است، گذشته از آن که ابن عباس خود اعتراف می کند که شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام است، و اهل تسنن

1- تبصرة الادلة في اصول الدين 2/ 523

2- مواردی از جهل او به احکام شرعی و.... را بنگرید در تشیید المطاعن 3 / 287 - 402.

3- المنتظم 5 / 68

4- ما رجع الصحابة إليه في شيء من أمر دينهم. (المنتقى من منهاج الاعتدال 509)

5- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 698 - 699، 707 - 712.

نقل کرده اند که او دانش خود و دیگران را در برابر دانش آن حضرت مانند نسبت قطره به اقیانوس یا هفت دریا دانسته است. (1)

واکنش نسبت به قضیه لیلة المبیت

اشاره

[6/ 1620] نَسَفی دربارهٔ لیلة المبیت می گوید:

آن ها گمان می کنند علی [علیه السلام] بی واهمه به جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید، با آن که می دانست کفار قصد جان آن حضرت را کرده اند.

ما می گوییم: او ترس و واهمه ای نداشت چون پیامبر صلی الله علیه و آله به او خبر داده بود که جان سالم بدر می برد اگر به ما هم چنین اطلاع داده می شد ترس نداشتیم. (2)

پاسخ

نخستین اشکال این سخن آن است که او اذیت و آزارهایی را که مشرکین به آن حضرت رساندند نادیده گرفته است در روایات اهل تسنن آمده است: مشرکان چنان سنگ پرتاب می کردند که امیرمؤمنان علیه السلام از شدت درد به خود می پیچید. (3) و علاوه بر آن، باید با دلیل معتبر اثبات نماید که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن

1- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 691 روایات شماره 504 - 505

2- تبصرة الادلة في اصول الدين 2/ 526. ابن تیمیه و به تبع او ذهبی نیز قریب به مطلب فوق را ذکر نموده و ادعا کرده اند که آن ها آزاری به علی نرساندند. (المنتقی من منهاج الاعتدال 435 - 437) و قال ابن تیمیة: و أیضاً فإن النبي صلی الله علیه و سلم قد قال: اِتّشِحْ بِبُردی هذا الأخضَرِ، فَنَم فیهِ ؛ فإنَّهُ لَن یَخلُص إلَیکَ مِنهُم رَجُلٌ بِشَیءٍ تَکرَهُهُ. فوعده - و هو الصادق - أنه لا یخلص إلیه مکروه، وکان طمأنینته بوعد الرسول صلی الله علیه و آله. (منهاج السنة 7/ 116)

3- (وَ کَانَ اَلْمُشْرِکُونَ یَرْمُونَ عَلِیّاً [علیه السلام] وَ هُوَ یَتَضَوَّرُ). (شواهد التنزیل 125/1)

حضرت خبر داده بود که جان سالم بدر می برد. (1)

بنابر روایت حاکم نیشابوری امیر مؤمنان علیه السلام در ضمن اشعاری در این باره فرموده: من خود را برای کشته شدن و اسارت آماده کرده بودم:

و بتُّ أراعيهم ولم يتهمونني *** و قد وطنّت نفسی علی القتل والأسر (2)

و روشن است که به جهت آن که امیرمؤمنان علیه السلام باعث شده بود که آن ها به هدف خویش نرسند و دسترسی به پیامبر صلی الله علیه و آله نداشته باشند خوف آن بود که آتش کینه و دشمنی آن ها شعله ور شده و رفتاری فجیع تر و سخت تر از آن چه برای پیامبر صلی الله علیه و آله در نظر داشتند با امیرمؤمنان علیه السلام داشته باشند. (3) موضوع فقط زنده ماندن نیست امکان داشت آسیبی جدی بر آن حضرت وارد شود که تا آخر عمر با نقص عضو دست به گریبان باشد. اگر آن حضرت همیشه و همه جا از هر آسیبی در امان بود چرا در جنگها از زره و کلاه خود استفاده می کرد؟! (4)

گذشته از آن که در حقیقت این اشکال بر خدا در آیه شریفه: (وَ مِنَ النّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ) [البقرة (2): 207] و بر کلام پیامبر صلی الله علیه و آله است! (5)

1- نگارنده گوید: بر این فرض هم ممکن است از باب الزام گفته شود: این امتثال، حاکی از کمال اعتقاد و قوت ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام به کلام پیامبر صلی الله علیه و آله صلی الله علیه وسلم است برخلاف دیگران که با فرار از میدان نبرد و نافرمانی دستورات آن حضرت و... عدم ایمان خود را به نمایش گذاشتند!

2- المستدرك للحاكم النيسابوري 4/3 گذشت که مصرع اول در مصادر دیگر مختلف نقل شده. وَ بِتُّ أُرَاعِيهِمْ وما يُثْبِتُونَنِي (شواهد التنزيل 1 / 13) وَ بِتُّ أُرَاعِيهِمْ وَ هُمْ يُثْبِتُونَنِي (بحار الأنوار 36/ 46) وَ بِتُّ أُرَاعِيهِمْ مَتَى يَنْشُرُونَنِي (ديوان الإمام علي عليه السلام 215، بحارالأنوار 19 /63 و 34/ 413) وَ بِتُّ أُرَاعِيهِمْ مَتَى يَأْسِرونَنِي (كشف الغمة 406/1)

3- رجوع شود به کلام شیخ مفید در الفصول المختاره 63، بحار الأنوار 36/ 50.

4- یکی از متأخرین اهل تسنن کلام مفصلی دارد که مناسب است مراجعه شود. (النصائح الكافية للسيد محمد بن عقيل 234)

5- رجوع شود به شواهد التنزيل 123/1 - 131

پوستین وارونه

اشاره

بـا آن که کـثرت اسـناد و تعـدد طرق روایت، بـاعث تقویت آن می شود ولی در خصوص فضائـل آن حضـرت بر عکس حکم کرده و می گویند: هر چه اسنادش بیشتر باشد جز ضعف بهره ای نصیب آن روایت نمی شود!

برخی با نادیده گرفتن روایات صحیح و معتبر و تکیه بر روایاتی که سند آن ضعیف شمرده شده گفته اند:

[7 / 1621] چه بسا روایتی را راویان فراوان نقل کننـد و اسـناد متعـدد داشـته باشد ولی باز ضـعیف باشد مانند حدیث طیر، و غدیر، بلکه گاهی کثرت اسانید موجب تأکید سستی و ضعف حدیث می شود! (1)

پاسخ

از آن چه گذشت معلوم شد که این دو حدیث گذشـته از تواترش با اسـناد معتبر و صـحیح نقل شده و چنین نیست که فقط با اسناد ضعیف روایت شده باشد

واکنش ابن تیمیه درباره حدیث کساء

اشاره

[8/ 1622] ابن تیمیه دربارهٔ حدیث کساء می گوید:

[.1] این حدیث صحیح است ولی از ویژگی های علی [علیه السلام] نیست چون [حضرت] فاطمه و [امام] حسن و [امام] حسین [علیهم السلام] نیز در این فضیلت با او شریک هستند.

1- و کم من حـدیث کثرت رواته و تعـددت طرقه، و هو حدیث ضـعیف کحدیث الطیر... و حدیث مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ، بل قد لا یزید الحدیث کثرة الطرق إلا ضعفاً. (تحفة الأحوذي 154/10)

[.2] از جهت آن که زن نمی تواند امام (و خلیفه) بر مردم باشد پس این فضیلت مختصّ امامان نیست و مشترک است.

[.3] این حدیث دلالت دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله دعا نمود که پلیدی از آنان برطرف گردد یعنی از متقین باشند پس دعا برای توفیق انجام واجبات و ترک محرّمات است و دعای آن حضرت مستجاب است ولی این بخشی از اوصاف صحابه سابقین اولین است که اهل بیت به آن دست یافته اند (پس فضیلت ویژه ای برای آنان بشمار نمی آید)! (1)

اشکال

1. حدیث کساء- که در آن نزول آیه تطهیر در شأن اهل بیت علیهم السلام آمده - دلالت بر عصمت و پاکی آنان دارد و این ویژگی به آنان اختصاص دارد و دیگران از آن بی بهره اند. (2)

2. از این روی که عصمت و پاکی اختصاص به آنان دارد فقط آن ها صلاحیت امامت و خلافت دارند. لازمه و شرط امامت و خلافت عصمت هست ولی لازم نیست که هر معصومی امام و خلیفه بر مردم باشد همان گونه که ما فرشتگان را معصوم می دانیم ولی آن ها خلیفه بر مردم نیستند.

3. دعای پیامبر صلی الله علیه و آله به فعل خدا تعلّق گرفته که اذهاب رجس و وقوع تطهیر یعنی دور کردن پلیدی و پاکیزه قرار دادن باشد و استجابت این دعا به تحقق طهارت ذاتی و عصمت اهل بیت علیهم السلام است ولی او مغالطه نموده و می گوید:

1- و هذا الحدیث قد شرکه فیه فاطمة و حسن وحسین [علیهم السلام] فلیس من خصائصه و معلوم أن المرأة لا تصلح للإمامة فعُلم أن هذه الفضیلة لا تختص بالأئمة بل یشرکهم فیها غیرهم..... (منهاج السنة 5 / 13 - 14)

2- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1617، 1626، 1674 - 1680

(دعاء لهم بفعل المأمور و ترك المحذور) دعا نمود که فرمان الهی را انجام داده و نهی او را ترک نمایند.

تلاش های گوناگون مخالفان در مورد آیه نجوا

آیه شریفه نجوا

بنابر آن چه در منابع و تفاسیر اهل تسنن آمده است ثروتمندان در گفتگوی محرمانه و اطاله کلام با پیامبر صلی الله علیه و آله زیاده روی نموده و بر فقرا غالب آمدند و عده ای برای ریاکاری دست به این کار می زدند تا جایی که خاطر شریف آن حضرت را آزردند. خداوند تعالی فرمان داد کسانی که تمکن مالی دارند پیش از گفتگوی محرمانه با پیامبر صلی الله علیه و آله صدقه بدهند، (1) چنان که می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمْ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللّه غَفُورٌ رَحِيمٌ) [المجادلة (58): 12] (2). ولی اغنیا از پرداخت صدقه بخل ورزیده و حطام دنیا را بر گفتگوی با پیامبر صلی الله علیه و آله ترجیح دادند،

1- ففي تفسير مقاتل بن سليمان 334/3: و ذلك أن الأغنياء كانوا يكثرون مناجاة النبي صلى الله عليه و اله و يغلبون الفقراء على مجالس النبي صلى الله عليه و اله، و كان النبي صلى الله عليه و اله يكره طول مجالستهم و كثرة نجواهم، فلما أمرهم بالصدقة عند المناجاة انتهوا عند ذلك. و به عنوان نمونه رجوع شود به تفسير السمرقندي 3/ 397، تفسير الثعلبي 9 / 261 - 262، أسباب نزول الآيات للواحدي 276 - 277 و في تفسير السمعاني 5 / 390: و ذكر بعضهم: أن المنافقين كانوا يأتون النبي صلى الله عليه و سلم [و يتناجون] معه طويلاً تصنعاً و رياءً، فأنزل الله تعالى هذه الآية، فبخلوا بأموالهم وكفوا عن النجوى!! و قال الشوكاني: فأنزل الله هذه الآية فانتهى أهل الباطل عن النجوى لأنهم لم يقدموا بين يدي نجواهم صدقة. (فتح القدير 5 /190)

2- ای کسانی که ایمان آورده اید هرگاه با پیامبر [صلی الله علیه و آله] نجوا (و گفتگوی محرمانه) داشتید پیش از گفتگوی محرمانه خویش صدقه ای تقدیم دارید، این برای شما بهتر و پاکیزه تر است. و اگر چیزی نیافتید خدا غفور (بسیار آمرزنده) و رحیم (مهربان) است

و ازدحامی که اطراف حضـرت به وجود آمده بود برطرف شد! هیچ کس جز امیرالمؤمنین علیه السلام به این آیه عمل نکرد پس از آن آیهای دیگر نازل گردید و باران ملامت بر آنان بارید و پس از آن وجوب تقدیم صدقه نسخ شد.

[9/ 1623] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در کتاب خدا آیه ای است که کسی پیش از من به آن عمل ننمود و پس از من نیز هیچ کس به آن عمل نخواهد کرد و آن آیه نجوا است و پس از قرائت آیه فرمود: من دیناری داشتم (1) آن را به 10 در هم فروختم و هر مرتبه که با پیامبر صلی الله علیه و آله گفتگوی محرمانه داشـتم در همی را (به عنوان صـدقه) تقـدیم کردم. پس از آن، این حکم نسخ شد و آیه بعد نازل شـد که: (أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا...) [المجادلة (58): 13]. (2)

اعتبار و اهمیت این فضیلت

حاکم در مسـتدرک به سـند صحیح روایت گذشته را نقل نموده و ذهبی در آن هیچ اشکالی نکرده است. بنابر نقل سیوطی و متقی هندی، عده ای از حافظان حدیث نیز آن را به کیفیت گذشته روایت نموده اند. (3)

1- و ما كان يملك غيره. یعنی حضرت آن زمان جز آن دینار چیزی نداشت. (بحار الأنوار 380/35)

2- آیا (از فقر) ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه هایی تقدیم دارید.....

3- و أخرج سـعيد بن منصـور، و ابن راهويه، و ابن أبي شـيبة، و عبـد بن حميـد، وابن المنـذر وابن أبي حـاتم، وابن مردويه، والحـاكم - و صححه -، عن علي [عليه السلام] قال: إن في كتاب الله لآية ما عمل بها أحد قبلي ولا يعمل بها أحد بعدي آية النجوى: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقَةً)، كان عنـدي دينار فبعته بعشـرة دراهم، فكنت كلما ناجيت النبى صـلى الله عليه و آله قـدمت بين يدي درهماً، ثم نسـخت، فلم يعمل بها أحد، فنزلت: (أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَينَ يدَى نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ...) إلى آخر الآية. (رجوع شود به الدر المنثور 6/ 185، كنز العمال 2 / 521، المستدرك للحاكم 2 / 482)

اختصاص این فضیلت به امیرالمؤمنین علیه السلام در غالب کتب تفسیر اهل تسنن نقل شده است.

[1624 /10] ابن کثیر متعصب می گوید: عده ای نقل کرده اند که جز علی علیه السلام کسی به این آیه عمل نکرده است. (1)

و اعتبار و اشتهار آن به گونه ای است که متعصبی مانند ابن تیمیه نموده:

[1625 /11] این مطلب ثابت است که علی علیه السلام صدقه داد و با پیامبر صلی الله علیه و آله مناجات نمود و پیش از آن که کسی دیگر به آیه شریفه عمل نماید این حکم نسخ شد. (2)

[1626 /12] برخی آن را مطلبی مشهور یا مطابق اکثر روایات دانسته اند. (3)

[1627 /13] فضل بن روزبهان متعصب می گوید این فضیلت در روایات صحیح،آمده اختصاص به امیرالمؤمنین علیه السلام دارد و کسی با آن حضرت در آن شریک نیست. (4) و نیز گفته: زبان از بیان عظمت این فضیلت عاجز است! (5)

1- قد ذكر غير واحد أنه لم يعمل بها أحد إلا علي [عليه السلام]. (تفسير ابن كثير 2 / 4)

2- ثبت أن عليّا [عليه السلام] تصدّق و ناجي، ثمّ نسخت الآية قبل أن يعمل بها غيره. (منهاج السنة 7/ 160)

3- ولم يعمل بها على المشهور غيره [عليه السلام]. تفسير الآلوسى 31/28، التفسير الوسيط 266/14) قال القاضي والأكثر في الروايات: أنه عليه السلام تفرّد بالتصدق قبل مناجاته. (تفسير الرازي (29 / 272)

4- قد ذكرنا أن هذا من فضائل أمير المؤمنين [عليه السلام]، و لم يشاركه أحد في هذه الفضيلة، و هي مذكورة في الصحاح، ولكن لا تدلّ على النص المدعى. (ملحقات إحقاق الحق 7/ 426، دلائل الصدق 72/6 به نقل از ابطال الباطل)

5- ان آية النجوى لم يعمل به إلا على عليه السلام، ولا كلام في أن هذا من فضائله التي عجزت الألسن عن الإحاطة بها. (ملحقات إحقاق الحق 3 /140، دلائل الصدق 5/ 30 به نقل از ابطال الباطل)

[1628 /14] خازن (متوفی 741) نیز در تفسیر پذیرفته که این فضیلت عظیمی برای امیرالمؤمنین علیه السلام است. (1)

[1629 /15] سخاوی (متوفی 643)، دانشمند نامی اهل تسنن می نویسد: اگر بگویی: چه فایده ای داشت که فرمان به این صدقه داده شود و پیش از عمل (عموم مردم) به آن نسخ شود؟! در پاسخ می گویم: خدا با این کار رحمتش را به آنان نشان داد و بر آنان منت نهاد و یکی از اولیای خویش را با این فضیلت- که برای هیچ کس دیگری قرار نداده - مشخص نمود و او علی علیه السلام بود. (2)

تلاش در بی رنگ کردن این فضیلت

اشاره

[1630 /16] ابن تیمیه- که اصل مطلب را ثابت دانسته - می گوید:

صدقه که برای همه واجب نبود. هر کسی که می خواست با پیامبر صلی الله علیه و آله صحبت محرمانه کند باید صدقه می داد و اتفاقاً کسی در آن زمان جز علی [علیه السلام] نمی خواست صحبت محرمانه نماید. (3)

او با وقاحت تمام گفته:

آیا هر کسی که کار مستحبی انجام داد برترین امت می شود. (4)

1- و قال الخازن: فإن قلت: في هذه الآية منقبة عظيمة لعلي بن أبي طالب [عليه السلام]، إذ لم يعمل بها أحدٌ غيره قلت: هو كما قلت.... (تفسير خازن 4 / 263)

2- أسانيد فضائل أمير المؤمنين علي عليه السلام للشيخ باسم الحلّي 2 / 327 به نقل از جمال القراء للسخاوي 859/2.

3- إنما أمر به من أراد النجوى، واتفق أنه لم يرد النجوى إذ ذاك إلّا علي [عليه السلام] و هذا كأمره بالهدي لمن تمتّع بالعمرة الى الحج. (منهاج السنة 5 / 16 - 17)

4- أفكل من أدّى مستحباً يكون أفضل الإمة؟! (المنتقى من منهاج الاعتدال 444)

اشکال

با رجوع به آیه شـریفه روشن است که اصـحاب با وجود تمکن مالی، از انفاق بخل ورزیده و از گفتگوی محرمانه با پیامبر صـلی الله علیه و آله صرف نظر نمودند لذا در آیه شریفه بعد، مورد نکوهش واقع شدند هر چند خدا آنان را بخشید. (1)

صدقه دادن امیرالمؤمنین علیه السـلام در این جا امری اتفاقی نبود، بلکه به جهت اشتیاق به گفتگوی محرمانه با پیامبر صـلی الله علیه و آله بود که دیگران به جهت بخل ورزیدن از آن اعراض نمودند. پس عمل به آیه فضیلت واضح و ترک آن منقصتی روشن است، - به شرحی که در کلمات اهل تسـنن گذشت - ولی ابن تیمیه می خواهد با مغالطه از ارزش آن بکاهد و از نادیده گرفتن عتاب الهی - یعنی: (أَشْ فَقْتُمْ...)- نیز باکی ندارد!

بنابر روایات اهل تسـنن امیرالمؤمنین علیه السـلام در منا شـده روز شورا به این نکته اشاره فرموده که: (نَشَدتُکُم بِاللّهِ ، أفیکُم أحَدٌ قَدَّمَ بَینَ یَدَی نَجواهُ صَدَقَةً غَیری حَتّی رَفَعَ اللّهُ ذلِکَ الحُکمَ؟ قالوا : اللّهُمَّ لا) (2)

و في روایـة: أفیکم أحـد ناجـاه رسول الله [صـلی الله علیه و آله] ثنتي عشـر مرّة غیري حین قال الله: (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً؟ قالوا : اللّهُمَّ لا). (3)

1- قـالوا: في قوله تعـالی: (فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللهُ عَلَیْکُمْ): بأن رخص لکم أن لا تفعلوه، و فیه إشـعار بأن إشـفاقهم ذنب تجاوز الله عنه. (تفسیر البیضاوي 313/5 (چاپ دیگر: 5 / 195)، تفسیر أبي السعود 221/8، و رجوع شود به تفسیر الآلوسی 28 / 31) در تفسیر الرازي 29/ 73 نیز این پرسش را مطرح کرده که سه بخش آیه دلالت بر کوتاهی دیگران در عمل به این تکلیف دارد (أَشْفَقْتُمْ...)، (فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا...)، (وَ تَابَ اللّهُ عَلَیْکُمْ) و پاسخ : قانع کننده ای برای آن ذکر نکرده است.

2- تاریخ مدینة دمشق 42 / 431 - 433.

3- تاریخ مدینة دمشق 42/ 437، کنز العمال 5/ 726.

و في رواية أخرى: قال: فأَنْشُدُكُم بالله هل فيكم أحد ناجا رسول الله [صلى الله عليه و آله] عشر مرّات يقدِّم بين يَدي نَجواهُ – صدقة قبلى؟ قالوا: اللهمّ لا. (1)

و روشن است که اگر امر به این سادگی بود که ابن تیمیه مطرح کرده آن ها پاسخ می دادند: این که فضیلت نیست.

و نیز اهمیت مطلب از کلام پسر عمر ظاهر است که گفته: علی بن ابی طالب سه ویژگی دارد که اگر یکی از آن ها برای من بود از شتران سرخ موی (که ثروت مهم عرب است) نزد من محبوبتر و ارزشمندتر بود. همسری دختر پیامبر [صلی الله علیه و آله] (فاطمه [علیها السلام]) و فرزنددار شدن از او ؛ به دست گرفتن پرچم در روز خیبر و آیه نجوا. (2)

[1631 /17] یکی از متعصبین معاصرین با تجاهل از مفاد آیه می گوید:

به نظر ما کوتاهی های مالی و جهادی که در قرآن به صحابه نسبت داده شده مربوط به تازه مسلمان ها است نه صحابه ای که از سابقین اولین بشمار می آمدند. (3)

نگارنده گوید: از آن چه گذشت، پاسخ این مطلب روشن است ؛ زیرا هیچ کس آیه عمل نکرد چه سابقین چه تازه مسلمان ها ؛ از این روی هیچ یک از متکلمان یا مفسران چنین مطلب سستی را ذکر نکرده اند.

[1632 /18] عده ای از مخالفان با آن که روایات تفرّد امیرالمؤمنین علیه السلام به این فضیلت را نقل کرده اند ولی در ادامه گفته اند:

1- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 115 - 120 (چاپ اسلامیه 112 - 118).

2- دفتر چهارم صفحه 1641: «ویژگی های علی علیه السلام از زبان عمر و ابن عمر».

3- التفسير الحديث لمحمد عزة دروزة 8 / 490.

این خـدشه ای برای دیگر صـحابه نیست؛ زیرا (آن ها فرصت را از دست دادند و با توجه به نسخ این حکم) وقتی برای انجام آن باقی نماند. (1)

پاسخ

آیا ممکن است خدای حکیم تکلیفی برای مردم تعیین کند که آن ها فرصت انجام آن را ندارند سپس آن ها را ملامت نماید؟ شگفتا که خدا صحابه را ملامت فرمایـد که: (أَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا...) (2) ولی در برابر آیه شـریفه گفته شود: آن ها وقت برای انجام آن نداشتند! ابن کثیر می گوید:

[1633 /19] این که این خطاب، سرزنش و نکوهش باشد جای تأمل است ؛ زیرا گفته شده که امر (به تقدیم صدقه) مستحب بود. (3)

پاسخ

گرچه بین مفسران اختلاف است ولی برخی از آنان تصریح کرده اند که این امر برای وجوب بوده، (4) و اشاره به قرائن دیگر در پاسخ از ابن تیمیه گذشت. (5)

1- قال الخازن:... وليس فيها طعن على غيره من الصـحابة و وجه ذلك أن الوقت لم يتسع ليعملوا بهذه الآية! (تفسير خازن 263/4) و قال القاضي: وإن ثبت أنه [عليه السلام] اختص بذلك فلأن الوقت لم يتسع لهذا الغرض، وإلا فلا شبهة أن أكابر الصحابة لا يقعدون عن مثله. (تفسير الرازي 29 / 272)

2- آیا (از فقر) ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه هایی تقدیم دارید....

3- و في كون هذا عتاباً نظر ؛ فإنه قد قيل: إن الأمر كان ندباً لا إيجاباً. (تفسير ابن كثير 2 / 4)

4- عبارت خودش در تفسـیر ابن کثیر 4/ 349: وجوب الصدقـة قبل مناجاة الرسول صـلى الله عليه و آله... في أحكام القرآن للجصاص 572/3: وجوب الصدقـة أمام المسألـة... و في تفسـير الرازي 271/29: ظاهر الآيـة يـدلّ على أن تقـديم الصدقة كان واجباً. و في تفسـير البغوي 4 / 310 و اشـتدّ ذلك على أصـحاب النبي صلى الله عليه و سلم فنزلت الرخصة. و في التفسير الحديث 489/8 أن فرض الصدقة على المناجاة كان شديد الوقع والأثر...

5- رجوع شود به صفحه 2216 پاورقی 1

اما انکار ظهور بلکه صراحت آیه شریفه در سرزنش و نکوهش ؛ یاوه ای بیش نیست. (1)

[1634 /20] در تفسیر رازی بیشر می به نهایت رسیده و چنین آمده است:

بر فرض که بزرگان صحابه با وجود فرصت عمل به آن، آن را ترک کرده باشند باز طعنی متوجه آنان نخواهد شد؛ زیرا انجام این کار باعث دلشکستگی فقیری می شد که توانایی انجام آن را نداشت و تنفر ثروتمندی که اقدام به آن نکرده بود؛ از آن روی که صدقه دادن بعضی طعن بر دیگران است که صدقه نداده اند، پس کاری که باعث دلشکستگی فقرا و تنفر ثروتمندان گردد ترک آن ضرر چندانی ندارد؛ چون موجب الفت بر آن چه ایجاد تنفر می کند ترجیح دارد.

علاوه بر آن که این مناجات (و گفتگوی با پیامبر صلی الله علیه و آله) نه از واجبات بود نه از مستحبات، بلکه به شرحی که پیش از این گذشت تکلیف به صدقه دادن قبل از مناجات برای آن بود که مناجات را ترک کنند (و باعث آزردگی ملال خاطر شریف آن حضرت به جهت گفتگوهای طولانی نگردند)، پس اگر ترک مناجات بهتر بوده، نمی شود ترک صدقه برای مناجات را طعن بر صحابه دانست. (2)

1- ظاهر الآية يدل على تقصير المؤمنين في ذلك. (تفسير الرازي 29 / 273) عبارة الآية أيضاً واضحة، و قد تضمنت سؤالاً إنكارياً منطوياً على عتاب موجّه للمسلمين على ما كان من إشفاقهم أو استثقالهم للصدقة التي فرضتها الآية السابقة لها على المناجاة النبي صلى الله عليه و آله ثم من عدم تنفيذهم الأمر... وفي الآية صورة لما كان يظهر من المسلمين من مواقف اللجاج والتلكؤ إزاء بعض التشريعات والتكليفات المالية والجهادية. (التفسير الحديث 8 / 489 - 490)

2- على تقدير أن أفاضل الصحابة وجدوا الوقت و ما فعلوا ذلك، فهذا لا يجرّ إليهم طعناً، و ذلك الإقدام على هذا العمل مما يضيق قلب الفقير، فإنه لا يقدر على مثله فيضيق قلبه، و يوحش قلب الغني فإنه لما لم يفعل الغني ذلك و فعله غيره صار ذلك الفعل سبباً للطعن فيمن لم يفعل، فهذا الفعل لما كان سبباً لحزن الفقراء و وحشة الأغنياء، لم يكن في تركه كبير مضرة، لأن الذي يكون سبباً للألفة أولى مما يكون سبباً للوحشة، و أيضاً فهذه المناجاة ليست من الواجبات ولا من الطاعات المندوبة، بل قد بيّنا أنهم إنما كلّفوا بهذه الصدقة ليتركوا هذه المناجاة، ولما كان الأولى بهذه المناجاة أن تكون متروكة لم يكن تركها سبباً للطعن. (تفسير الرازي 29 / 271 - 272 و رجوع شود به تفسير الخازن 4 / 263)

پاسخ

برای ما اعتراف او به این که: صار ذلك الفعل سـبباً للطعن فیمن لم یفعل یعنی: صـدقه دادن بعضـی، طعن بر دیگران است که صدقه نداده اند) کافی است و روایات فریقین حاکی از آن است که فقط امیرمؤمنان علیه السلام به این آیه عمل نمود!

امـا مغالطه هایی که کرده پاسـخش روشن است؛ زیرا وظیفه عبـد در برابر پرودگار امتثال فرمان اوست نه اسـتنباط ملاکات از پیش خود و گرنه هر کسی می تواند برای ترک واجبات و انجام محرمات به اموری روشن تر از آن چه در کلام او آمده استناد نماید.

با وجود فرمان صـریح خداونـد در قرآن به تقدیم صدقه قبل از مناجات و گفتگوی با پیامبر صـلی الله علیه و آله، مطالب او اجتهاد در برابر نص قرآنی و اعتراض و مناقشه صـریح در فرمان خداونـد تعالی است، (1) کمـا قـال إبلیس: (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِن طِينٍ) [الأعراف (7): 12]، و قال: (لَمْ أَكُن لأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِن صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ) [الحجر (15):33]!!

1- او بر خلاف وجـدان خویش به دفاع از موالیانش پرداخته وگرنه خودش پیش از این گفته: هـذا التکلیف یشـتمل علی أنواع من الفوائـد: أولهـا: إعظـام الرسول [صـلی الله علیه و آله] و إعظام مناجاته فإن الإنسان إذا وجـد الشـيء مع المشـقة اسـتعظمه، وإن وجـده بالسـهولة اسـتحقره. و ثانیها: نفع کثیر من الفقراء بتلك الصدقة المقدمة قبل المناجاة... إلی أن قال: و سادسـها: أنه به محبّ الآخرة عن محبّ الدنیا، فإن المال محك الدواعي. (تفسیر الرازي 29 / 271)

[1635 /21] مفسّر نامی اهل تسنن بیضاوی (متوفی 685) می گوید:

در این فرمـان نکـاتی وجود دارد تعظیم و احترام پیامبر صـلی الله علیه و آله، سودی برای نیازمنـدان، جلوگیری از زیاده روی در پرسـش از پیامبر صلی الله علیه و آله و تشخیص مؤمن (واقعی و) مخلص از منافق و شیفته آخرت از دنیاطلب!! (1)

اما این که در تفسـیر رازی آمـده: (صـدقه دادن قبل از مناجات برای آن بود که مناجات را ترک کنند) نیز مغالطه ای دیگر است؛ زیرا کثرت مناجات و گفتگوی با پیامبر صلی الله علیه و آله و اطاله آن باعث آزردگی ملال خاطر شریف آن حضرت می شد، (2)

1- تفسـیر البیضاوي 5 / 195 و رجـوع شود به تفسـیر أبي السـعود 8 / 220 - 221، تفسیر 28/ 30، تفسـیر الرازي 271/29. و ذکر بعضـهم: أن المنـافقین کـانوا یـأتون النبي [و یتنـاجون] معه طویلاً تصـنعاً و ریاءً، فأنزل الله تعالی هـذه الآیـة، فبخلوا بأموالهم و کفّوا عن النجوی! (تفسیر السمعاني 5 / 390) و قـال ابن العربي:... فأنزل الله عزّ وجل: (یَا أَیُّهَا الَّـذِینَ آمَنُوا إِذَا نَاجَیْتُمُ....) لینتهي أهل الباطل عن مناجاة رسول الله صـلی الله علیه و سـلم و عرف الله أن أهل الباطل لا یقـدّمون بین یـدي نجواهم صدقـةً فانتهی أهل الباطل عن النجوی. (أحکام القرآن لابن العربي 4/ 202 - 203) و قال الرازي: المسألة الخامسة: أنکر أبو مسلم وقوع النسخ و قال: إن المنافقین کانوا یمتنعون من بـذل الصـدقات، و إن قومـاً من المنافقین ترکوا النفاق و آمنوا ظاهراً و باطناً إیماناً حقیقیاً، فأراد الله تعالی أن یمیّزهم عن المنافقین، فأمر بتقـدیم الصدقـة علی النجوی لیتمیّز هؤلاـء الـذین آمنوا إیمانـاً حقیقیـاً عمن بقي علی نفاقه الأصـلي، وإذا کان هـذا التکلیف لأجل هـذه المصـلحة المقـدّرة لذلك الوقت، لا جرم یقدّر هذا التکلیف بذلك الوقت. ثم قال الرازي: و حاصل قول أبي مسـلم: أن ذلك التکلیف کان مقـدّراً بغایـة مخصوصـة، فوجب انتهاؤه عند الانتهاء إلی الغایة المخصوصة، فلا یکون هذا نسـخاً، و هذا الکلام حسن ما به بأس. (تفسـیر الرازی 29 / 272) نگارنـده گوید غرض از ایراد این کلام آن است که رازی تأیید کرده که این تکلیف برای شـناخت و تمیز مؤمن از منافق بوده است، گرچه انکار نسخ مردود است به نص صحیح مشهور.

2- ففي تفسیر مقاتل بن سلیمان 4 / 263: یکره طول مجالسـتهم و کثرة نجواهم و في تفسیر الطبري 28/ 15: أکثروا المسائل علی رسول الله صلی الله علیه و آله حتی شقوا علیه. و في تفسیر السمعاني 5/ 389: کانوا یستکثرون من السؤال علی النبي صلی الله علیه و اله، و کان الواحـد منهم یتناجی مع رسول الله طویلاً، فأراد الله أن یخفف عن نبیه، فأنزل هذه الآیة. و في تخریج الأحادیث والآثار للزیلعي 3 / 429 - 430: أکثروا مناجـاة رسول الله بما یریـدون حتی أملوه. و نیز رجوع شود به احکام القرآن للجصاص 5/ 315، تفسیر الماوردي 493/5 و....

ولی اصل مناجات، آن هم توسط مؤمن واقعی، مطلوب بود و گرنه

الف) فرمان خداوند به آن،

ب) افتخار امیرالمؤمنین علیه السلام به امتثال آیه شریفه

ج) آرزوی پسر عمر، هیچ کدام و جهی نداشت. (1)

[22/ 1636] نظام نیشابوری (متوفی 728) مفسّر معروف اهل تسنن در اشکال بر تفسیر رازی و پاسخ شبهاتش می گوید:

این کلام خالی از تعصب نیست؛ چه لزومی دارد که اثبات کنیم علی علیه السلام در هر کاری که انجام می دهد از دیگران پایین تر است؟!!

چرا نشود او فضیلتی داشته باشد که بزرگان صحابه فاقد آن باشند؟!

آیا هیچ منصفی احتمال می دهد که مناجات و گفتگوی با پیامبر صلی الله علیه و آله منقصت (و عیب) بشمار آید (که در تفسیر رازی آمده: این کار باعث دلشکستگی فقرا و تنفر ثروتمندان می شود)؟!

(علاوه بر آن) در قرآن از مناجات نهی نشده بلکه امر به تقدیم صدقه بر مناجات شده، پس کسی که این فرمان را امتثال نموده دو فضیلت کسب کرده رفع نیاز فقرا و محبت گفتگوی با پیامبر صلی الله علیه و آله که تقرب به آن حضرت است و با پرسش خویش، مسائل مشکل را حل نموده و نشان داده که گفتگوی با آن حضرت را بیش از مال دوست دارد. (2)

1- در همین زمینه رجوع شود به بحار الأنوار 35/ 385

2- غرائب القرآن 6 / 275 - 276

تذکر دو نکته:

نکته اول: ادعای گزاف علاقهٔ صحابه به پیامبر صلی الله علیه و آله

از رفتـار صـحابه و نافرمانی آن ها - با وجود تمکن مالی - میزان علاقه آن ها به پیامبر صـلی الله علیه و آله و برخی از ادعاهای گزاف دیگر معلوم می شود: چگونه مـال دنیـا نزد آن هـا ارزشـی بیش از گفتگوی با پیامبر صـلی الله علیه و آله داشت که حاضـر به امتثال فرمان خـدا نشدند، پس تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!! (1)

نکته دوم: تعصّب بیجای رازی و تشکیک در معجزه شقّ القمر

تعصّب بیجایی که از تفسـیر رازی نقل شـد امر شـگفتی نیست. متعصبی مثل رازی حاضـر است برای دفاع از موالیانش حتی معجزهٔ شـقّ القمر را زیر سؤال ببرد!!

او در پاسخ از استدلال به وجود نص بر امامت و خلافت و این که ممکن است مطلبی را جمعیت فراوان ببینند و - به هر دلیلی - مشهور و منتشـر نشود مثل نماز و زکات و... که همهٔ صحابه رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله را در این امور مشاهده کردند ولی منتشر و مشهور نشد و در آن اختلاف نمودند و همچنین بسیاری از

1- رجوع شود به بحـار الانـوار 384/35، أسانیـد فضائل أمیر المؤمنین علیه السـلام للشـیخ الحلّی 330/2. و ربما یسـتدل من هذا علی کـذب... أن أبا بکر کان ذا مال، و أنه کان یصـرف ماله في سبیل الله و ذلك لأنه إذا بخل أبو بکر بـدرهم أو در همین یقدّمه بین یدي نجوی النبي [صـلی الله علیه و اله]... محال أن ینفق مثل ذلك المال الـذي رووه! (ملحقات إحقاق الحق 3/ 140) و قیل: و أنتم - أیضاً - رویتم إن الله تعالی لما أنزل آیة النجوی... لم یعمل بها إلا علی بن أبي طالب [علیه السـلام] وحده، مع إقراركم بفقره و قلة ذات یده، و أبو بکر في الحال التي ذکرنا من السـعة أمسك عن مناجاته، فعاتب الله المؤمنین في ذلك، فقال: (أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللّهُ عَلَيْكُمْ)، فجعله سـبحانه ذنباً یتوب علیهم منه، و هو إمساکهم عن تقدیم الصدقة، فکیف سـخت نفسه بإنفاق أربعین ألفاً و أمسك عن مناجاة الرسول، و إنما کان یحتاج فیها إلی إخراج در همین (شرح ابن أبي الحدید 274/13)

معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله مانند شق القمر، می نویسد:

[1637 /23] حلیمی اصل وقوع انشقاق قمر را منکر شده و گفته: مراد از آیه مبارکه آن است که در آینده ماه منشق می شود. بر فرض که بپذیریم شقّ القمر اتفاق افتاده شاید کسانی که آن را دیده اند در حدّ تواتر نبوده اند؛ زیرا بیشتر مردم زیر سقف بوده اند. و نیز بقیه معجزاتی که بر دست آن حضرت ظاهر شده ممکن است کسانی که آن را دیده اند به اندازه تواتر نبوده اند. (1)

تلاش های دیگر در مخالفت با فضیلت آیه نجوا

الف) روایت منسوب به سعد بن ابی وقاص

اشاره

[1638 /24] به سعد بن ابی وقاص روایتی نسبت داده شده که پس از نزول آیه نجوا، من شعیره ای - یعنی به اندازه یک جو طلا (2)- تقدیم کردم، پیامبر صلی الله علیه و آله آن را کم شمرد و آیه: (ءَ أَشْفَقْتُمْ...) نازل شد. (3)

اشکال

اولاً: این فضیلتی برای سعد نیست بلکه دلالت بر بخل او دارد لذا برای او مناجاتی با پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر نشده؛ زیرا صدقهٔ مطلوبی تقدیم نکرده است، پس بنابر این روایت نزول آیه: (ءَ أَشْفَقْتُمْ...) برای انکار و ملامت او بوده است! (4)

1- نهایة العقول 427/4

2- و معنی شعیرة: أي وزن شعیرة من ذهب. (تخریج الأحادیث والآثار للزیلعي 3 / 430)

3- عن سعد بن أبي وقاص، قال:... (و نزلت یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً)، فقدّمتُ شعیرة، فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم: إنك لزهید، فنزلت الآیة الأخری (أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَینَ یدَی نَجْواکمْ صَدَقاتٍ...). (المعجم الکبیر 1 / 147)

4- قال الشیخ محمد حسن المظفر: فإن خبر سعد إنّما یدلّ علی شحه، و عدم قیامه بالصدقة المطلوبة، لا علی مناجاته، لذا نزلت الآیة الأخری بعد قول النبي صلی الله علیه و آله له: «إنك لزهید»، فکان ممن أشفق و تعلّق به اللوم والإنکار. (دلائل الصدق 34/5)

ثانیاً: سند این روایت ضعیف است. (1)

ثالثاً: با روایات معتبر که دلالت دارد جز امیرالمؤمنین علیه السلام کسی به آیه نجوا عمل نکرد تنافی دارد مگر آن که گفته شود صدقه او به جهت ناچیز بودن صحت سلب داشته و اصلاً عمل به آیه نجوا بشمار نمی آید.

ب) تضعیف روایت صدقه دادن امیرالمؤمنین علیه السلام

قرطبی روایت صدقه دادن امیرالمؤمنین علیه السلام را ضعیف دانسته است. (2)

ج) انکار صدقه دادن امیرالمؤمنین علیه السلام

اشاره

[1639 /25] برخی برای اثبات این مطلب که نسخ حکم شرعی قبل از انجام آن توسط مکلفین - بلکه قبل از امکان انجام آن! (3) - ممکن است به این آیه استناد کرده و گفته اند: هیچ کس به آیه نجوا عمل نکرده است. (4)

پاسخ ب و ج:

روایت صحیح بلکه قول مشهور در صدقه دادن امیرالمؤمنین علیه السلام گذشت. (5)

1- قال السيوطي: و أخرج الطبراني وابن مردويه بسند فيه ضعف. (الدر المنثور 6 / 185 - 186)

2- و ما روي عن علي رضى الله عنه [عليه السلام] ضعيف. (تفسير القرطبي 17 / 303)

3- فتح القدير للشوكاني 5 / 190

4- فقال قوم: لم يعمل بها أحد و قال قوم: عمل بها عليّ بن أبي طالب رضى الله عنه [عليه السلام]. (التسهيل لعلوم التنزيل 2 / 355) و قال القرطبي: و هذا يدلّ على جواز النسخ قبل الفعل، وما روي عن على رضى الله عنه [عليه السلام] ضعيف ؛ لان الله تعالى قال: (فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا) و هذا يدل على أن أحداً لم يتصدّق بشيء. والله أعلم. (تفسير القرطبي 17 / 303)

5- رجوع شود به همين دفتر صفحه 2213 - 2214 عنوان: «اعتبار و اهميت اين فضيلت». قال الشوكاني: و قد استدل بهذه الآية من قال بأنه يجوز النسخ قبل إمكان الفعل، و ليس هذا الاستدلال بصحيح، فإن النسخ لم يقع إلا بعد إمكان الفعل، و أيضاً قد فعل ذلك البعض، فتصدق بين يدي نجواه، كما سيأتي. (فتح القدير للشوكاني 5 / 190) سپس در صفحه بعد روایتی را که صفحه 2213 از مستدرک حاکم گذشت نقل کرده است.

د) کتمان فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام

عده ای از محدّثین مفسرین و... از نقل این فضیلت مولا امتناع نموده و در بیان آیه و یا موضع مناسب از ذکر آن خودداری نمودند.

ه) تحریف سیره

اشاره

[1640 /26] شواهد حاکی از وجود برخی روایات در منابع پیشین بوده است که در چاپ فعلی، اثری از آن دیده نمی شود. (1)

[1641 /27] بعضی به دروغ اظهار کرده اند که دیگران نیز به آیه عمل کرده اند. (2)

[1642 /28] بعضی عبارت را به گونه ای ذکر کرده اند که هر کس می خواست با پیامبر صلی الله علیه و آله مناجات نماید صدقه می داد و اولین کسی که عمل به آیه نمود علی علیه السلام بود (3) به گونه ای که از عبارت برداشت شود بقیه نیز به آیه عمل کرده اند.

1- روایتی که الدر المنثور 185/6 از تفسیر ابن ابی حاتم نقل کرده در چاپ فعلی 3344/10 نیست.

2- و قال العوفی عن ابن عباس: المسلمون یقدمون بین یدي النجوی صدقة. (تفسیر ابن کثیر 350/4) خوارزمی آن را نپذیرفته و پس از بیان اختصاص این فضیلت به مولا گفته: و قیل عمل بها أفاضل الصحابة منهم علی [علیه السلام]، والأول أظهر (المناقب للخوارزمی 277)

3- ففي فتح الباري 68/11: و أخرج سفیان بن عیینة في جامعه عن عاصم الأحول قال: لما نزلت کان لا یناجي النبي صل الله علیه و آله أحد إلا تصدق فکان أول من ناجاه علي بن أبي طالب [علیه السلام] فتصدق بدینار و نزلت الرخصة. و في الدر المنثور 6/ 185: عن مجاهد قال: کان من ناجی النبي صلی الله علیه و آله : تصدق بدینار، و کان أول من صنع ذلك علی بن أبي طالب [علیه السلام] ثم نزلت الرخصة.

اشکال

از آن چه تحت عنوان: «اعتبار و اهمیت این فضـیلت» گـذشت مطلب معلوم است. ولی دقت شود که در روایاتی که در پاورقی گـذشت، نسخ این حکم پس از عمل امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر شده، پس:

1. امیرالمؤمنین علیه السلام اولین کسی بود که به آیه عمل نمود.

2. و پس از آن، این حکم نسخ شد.

با این بیان، چگونه ممکن است کس دیگری به آن عمل کرده باشد؟!

لذا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: (فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ عَمِلَ بِهَذِهِ اَلآيَهِ، وَ آخِرَ مَنْ عَمِلَ بِهَا، مَا أَحَدٌ عَمِلَ بِهَا قَبْلِي وَ لاَ بَعْدِي). (1)

[1643 /29] گفته شده: فقط علی علیه السلام صدقه داد یا یکی از انصار. (2)

[1644 /30] سـیوطی از مقاتل نقل کرده برخی از ثروتمندان از صدقه دادن امتناع کردند ولی عده ای صدقه داده و با پیامبر صلی الله علیه و آله مناجات نمودند و (بعضی) گمان می کنند که جز یکی از مهاجران اهل بدر کسی به این آیه عمل نکرده. (3)

اشکال

هیچ یک از دو مطلب گذشـته در مصادر فریقین یافت نشد و تنافی آن با آن چه تحت عنوان: «اعتبار و اهمیت این فضیلت» گذشت کاملاً روشن است.

1- شواهد التنزیل 2 / 318.

2- ولم يناجه إلا علی [علیه السلام] أو ناجاه رجل من الأنصار بكلمات و تصدق بأصع ثم نسخت بما بعده. (تفسیر العز بن عبد السلام 3 / 295)

3- و أخرج ابن أبي حاتم عن مقاتل قال... و أما أهل الميسـرة فمنع بعضهم ماله و حبس نفسه إلا طوائف منهم جعلوا يقدّمون الصدقة بين يدي النجوی، و يزعمون انه لم يفعل ذلك غير رجل من المهاجرين من أهل بدر فأنزل الله: (ءَأَشْفَقْتُمْ...) إلی آخر الآية. (الدر المنثور 6 / 185)

علّامه مظفر پس از نقل کلام سیوطی می نویسد:

بی اعتبار بودن مقاتل بن حیّان نزد احمد بلکه تکذیب او توسط وکیع برای عدم اعتبارش کافی است. عداوت او با امیرالمؤمنین علیه السلام به گونه ای است که حاضر نیست در این فضیلت نام مبارکش را بر زبان جاری نماید و می گوید: «مردی از مهاجران از اهل بدر».

البته در (منابع دیگر مانند) اسباب النزول واحدی که کلام مقاتل بن حیّان ذکر شده مطلبی که سیوطی از او نقل کرده موجود نیست (و شاید نسبت آن به مقاتل نیز صحیح نباشد و او چنین دروغی را نگفته باشد)! (1)

نگارنده در تأیید فرمایش ایشان گوید با آن که سیوطی مطلب مقاتل بن حیّان را از تفسیر ابن ابی حاتم نقل کرده، این مطلب در آن یافت نشد! (2)

[31/ 1645] در منابع متعدد نقل شده است که:

پیامبر صلی الله علیه و آله با امیرمؤمنان علیه السلام در مورد مقداری که مناسب است برای صدقه دادن تعیین شود مشورت فرمود و در آخر آن روایت آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدا به واسطه من بر این امت تخفیف داد. (3)

1- پاورقی دلائل الصدق 33/5.

2- رجوع شود به تفسیر ابن أبي حاتم 10 / 3344.

3- قال علی [علیه السلام] : قال لی النبي صلی الله علیه و اله: ما تری فی دینار [دیناراً]، قلت: لا یطیقونه، قال: فنصف دینار قلت: لا یطیقونه، قال: فکم؟ قلت: شعیرة ، قال : إنك لزهید. (به عنوان نمونه رجوع شود به المصنف لابن أبي شیبة 7 /505 ، خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام للنسائي 129، صحیح ابن حبان 15 /391 - 392، الریاض النضرة 3 /222، تخریج الأحادیث والآثار للزیلعي 3 /429 - 430، تفسیر الثعلبي 9/ 262، کنز العمال 2 /521 به نقل از 11 مصدر)

اشکال

این عبارت که: «به واسطه من بر این امت تخفیف داد» با بخش گذشته روایت تناسب ندارد؛ زیرا هیچ کس به آیه نجوا عمل نکرد تا مقداری که در مشورت نقل شده صدقه داده باشند؛ از این روی به نظر می رسد جمله گذشته متفرع بر صدقه دادن و نجوای امیرالمؤمنین علیه السلام بوده که از روایات حذف شده است.

شاهد مطلب آن که در برخی از منابع به نقل از آن حضرت آمده:

[1646 /32] مَا عَمِلَ بِهَذِهِ اَلآیَهِ غَیْرِی وَ بِی خَفَّفَ اَللَّهُ تَعَالَی عَنْ هَذِهِ اَلْأُمَّهِ. (1)

[1647 /33] و در برخی از مصادر پس از روایت مشورت گذشته آمده: فبي خفف الله تعالى عن هذه الأمة فلم يَعْمَلْ أَحَدٌ بِهَا قَبْلِی وَ لاَ يَعْمَلُ بِهَا أَحَدٌ بَعْدِی . (2)

[1648 /34] و در برخی دیگر چنین نقل شده: فلم تنزل [ينزل] في أحد قبلي ولا تنزل [ينزل] في أحد بعدي (3)

چنان که ملاحظه می فرمایید: در این روایات امتثال آیه توسط امیرالمؤمنین علیه السلام قبل و بعد از عبارت: (بي خفف الله) یا نزول آیه در ارتباط امتثال آن حضرت وجود دارد که در منابع پیشین نیست!

و معنای تخفیف آن است که به برکت امتثال امیرالمؤمنین علیه السلام خدا از همه گذشت و اگر هیچ کس به آیه عمل نمی کرد عذاب نازل می شد! (4)

1- ينابيع المودة 1/ 299 به نقل از الجمع بين الصحاح الستة لرزين.

2- مطالب السؤول لمحمد بن طلحة الشافعي 173 - 174، معارج الوصول للزرندي الحنفي 37.

3- شواهد التنزيل 2/ 315، ضعفاء العقيلي 3/ 243.

4- قال عليه السلام: بي خفف الله عن هذه الأمة ؛ لان الله امتحن الصحابة بهذه الآية فتقاعسوا عن مناجاة الرسول صلى الله عليه و آله، و كان قد احتجب في منزله من مناجاة كل أحد إلا من تصدق بصدقة، و كان معي دينار فتصدقت به، فكنت أنا سبب التوبة من الله على المسلمين حين عملتُ بالآية، ولو لم يعمل بها أحد لنزل العذاب ؛ لامتناع الكل من العمل بها. (بحار الأنوار 35 / 381 - 382)

نمونه هایی از تلاش در کم رنگ کردن فضائل در دفترهای پیشین

مواردی از واکنش تلاش در کم رنگ کردن فضائل پیش از این گذشت مانند:

دفتر نخست، صفحه 420 در نقل بخاری و انمود شده که فقط فلان راوی سبب انتشار حدیث غدیر بوده است.

با آن که - با وجود خفقان شدید - حدیث غدیر فراوان نقل شده و عده ای از اعلام اهل تسنن اعتراف به تواتر آن نموده اند.

صفحه 471 ابن تیمیه برای کم رنگ کردن فضیلت حدیث منزلت تلاش فراوان کرده تا جایی که می گوید: این حدیث برای طیب خاطر علی [علیه السلام] ایراد شد که: ناراحت نباش! جانشینی که نقص نیست حضرت موسی نیز هارون علیه السلام را جانشین خود قرار داد.

با آن که که شعبه گفته: به نصّ حدیث منزلت باید امیرمؤمنان علیه السلام از همه امت پیامبر صلی الله علیه و آله برتر باشد. و عینی و مناوی گفته اند: این تنزیل در نبوّت نیست، پس آن چه باقی می ماند خلافت و جانشینی است که در رتبه تالی نبوّت است!

دفتر دوم، صفحه 562 - 566 کم رنگ نشان دادن تقدم اسلام حضرت امیر علیه السلام

صفحه 653 نَسّ فی دربارهٔ حدیث: (أَنَا مَدِینَهُ اَلْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا) به دروغ ادعا کرده: امت برخلاف آن عمل کرده ؛ نقل نشده که دانشمندان صحابه و تابعین و ... به قول علی [علیه السلام] اخذ کرده باشند.

و رجوع صحابه، خلفا و... به آن حضرت به نقل از اعلام اهل تسنن گذشت.

صفحه 720 مغیرة بن مقسم سوگند یاد می کرد که علی علیه السلام در هیچ قضاوتی

اشتباه نکرده. شعبی ناصبی با او مخالفت نموده و گفته: مغیره زیاده روی کرده.

صفحه 720 ابن تیمیه نیز دربارهٔ روایت برترین ما در قضاوت، علی است نوشته: امکان دارد که آن قضاوت ها بر خلاف واقع باشد.

و گذشت که کلام شعبی و ابن تیمیه قطعاً بر خلاف روایات مسلّم است.

صفحه 726 ابن تیمیه دربارهٔ فضیلت 12 که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: از شانه من بالا برو، سپس او را بلند کرد تا جایی که اگر می خواست دستش به افق آسمان هم می رسید، می نویسد: بر فرض که این روایت صحیح باشد در آن ویژگی خاصی برای امامان یا علی [علیه السلام] نیست.

گذشت که یقیناً این روایت صحیح است و اهمیتش به آن است که هیچ کس به چنین جایگاهی نرسیده که به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله پا بر دوش آن حضرت بگذارد، آن هم به گونه ای که اگر بخواهد دستش به افق آسمان برسد! و روشن است که با وجود چنین کسی دیگران لایق منصب امامت نخواهند بود.

صفحه 751 کشته شدن مرحب و فتح و ظفر خیبر در مصادر اهل تسنن با عباراتی بسیار کوتاه و نارسا بیان شده است.

صفحه 752 - 753 تلاش بی جای ابن تیمیه و دهلوی در فضیلت رایت.

صفحه 752 ابن تیمیه در مورد اوصافی که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث رایت برای مولا فرموده - «او خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست دارد و خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز او را دوست دارند» - می نویسد: این مطلب از ویژگی های مخصوص علی نیست بلکه صفتی است که در هر مؤمنی که ایمانش کامل باشد وجود دارد.

با آن که شارح شهیر صحیح بخاری، عینی و می گویند: حدیث خیبر فضیلتی

است برای علی علیه السلام در آخرین حدّ ممکن (که فوق آن تصور نمی شود)!!

و در شـرح صحیح مسلم قرطبی (متوفی 656) آمـده: مردم حریص بودند که به این مرتبه شـریف و جایگاه بلند که بالاتر از آن تصوّر نمی شود، نایل گردند.

و کلمات دیگر اعلام اهل تسنن در اهمیت آن گذشت.

صفحه 755 ابن تیمیه برای کم رنگ کردن نقش امیرالمؤمنین علیه السـلام و شـجاعت آن حضـرت می نویسـد: علی مرحب را به صورت عادی کشت!

با آن که - بنابر روایت معتبر آن ضـربت به قدری با صـلابت و محکم بود که لشـکر اسـلام صدای آن را شـنید! اُم سـلمه تصـریح کرده که خودش صدای آن ضربت را شنیده! و روشن است که بانوان در پیشاپیش رزمگاه نبوده اند!

صفحه 824 دهلوی دربارهٔ تبلیغ سوره برائت می نویسـد: لیاقت قرائت چنـد آیه به آواز بلنـد که هر قاری می توانـد انجام داد چرا ابوبکر را ثابت نخواهد بود؟

در حالی که اگر این امر اهمیت نـداشت چرا ابوبکر از عزل آن ناراحت و نگران شد؟! چنان که تعبیر: (فرجع أبو بکر کئیباً) و (فوجد أبو بکر في نفسه).

اهمیت تبلیغ آن از کلام قاضی باقلانی معلوم می شود که می نویسد: از حدیث: (لاَ یُؤَدِّی عَنِّی إلاَّ رَجُلٌ مِنِّی) و فرستادن علی علیه السلام برای تبلیغ سوره توبه روشن می شود که این امری است که عهـده دار آن نمی شود مگر شخصـی شـریف، ارزشـمند، بزرگوار و نام آور که شایستگی داشته باشد....

صفحه 872 - 873 گفته شده: جهت باز گذاشـتن درب خانه علی علیه السـلام به مسجد آن بود که فاطمه علیها السلام برای رفتن به خانه پدر نیاز داشت از راه مسجد برود!!

و بعضی دیگر گفته اند: دیگران دو درب داشتند یکی به مسجد و یکی خارج

مسجد و امکان داشت با بستن یک درب از درب دیگر رفت و آمد شود برخلاف خانه علی علیه السلام که یک درب بیشتر نداشت.

و از حساسیتی که صحابه در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله نشان دادند اهمیت آن روشن است؛ لذا ابن عباس آن را از ویژگی هایی دانسته که هیچ کس دارای آن نیست!

و عمر و پسرش آن را بر داشتن شتران سرخ موی - که سرمایه مهمی برای عرب بشمار می رفت - ترجیح می دادند! و پسر عمر گفته: درباره علی نمی خواهد از هیچ کس بپرسی جایگاه او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله تماشا کن که آن حضرت، درب خانهٔ همه را به مسجد بست ولی درب خانه او را باز گذاشت!

دفتر سوم، صفحه 996 مخالفان گفته اند:

این که شیعیان با استناد به: «حربك حربي» می گویند: هر کس با علی [علیه السلام] بجنگد کافر است از بی باکی و نادانی است؛ که تفاوتی نمی گذارند بین کسی که از روی اجتهاد با علی [علیه السلام] مخالفت کند یا بجنگد و بین دیگران

گفتیم: اگر جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله از روی اجتهاد روا باشد با علی علیه السلام نیز رواست!

صفحه 1004 محدث دهلوی می نویسد:

قوله: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه... دلیل صریح است که مقصود ایجاب دوستی او و تحذیر از دشمنی اوست. (یعنی حدیث غدیر دلیل خلافت حضرت امیر علیه السلام نیست، و ایجاب دوستی و تحذیر از دشمنی هم اختصاصی به آن حضرت ندارد).

و گذشت که قرائن حالیه و مقالیه به روشنی حاکی از دلالت حدیث غدیر بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

ص: 2233

صفحه 1309 گفته شده:

ممکن است دستور به مبارزه با مارقین و ناکثین و قاسطین حکمی کلی و عامّ باشد به گونه ای که ما هم مأمور به مبارزه با آنان هستیم پس این امتیاز و فضیلتی برای علی [علیه السلام] نخواهد بود.

و گذشت که عبارت: «أُمرتُ... » و «عهد إلی رسول الله صلی الله علیه و آله... مفید اختصاص است و حضرت نفرمود: «أُمر المسلمون» و «عهد إلینا». و نکته این امر خاص آن است که حضرت در این زمینه دستور مخصوص داشته است نه این که با اجتهاد و استنباط شخصی به مبارزه با آنان پرداخته باشد.

دفتر چهارم، صفحه 1384 ذهبی می گوید:

حدیث صحیح مسلم - که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله با من عهد نمود که جز مؤمن مرا دوست ندارد و جز منافق کینه مرا نخواهد داشت» - مشکلش از حدیث طیر و حدیث غدیر بیشتر است ؛ زیرا گروهی او را دوست دارند که نزد خدا پاداشی ندارند و گروهی از نواصب از روی نادانی کینه او را به دل دارند. خدا بهتر می داند!

صفحه 1390 ذهبی در جای دیگر به توجیه دلالت آن پرداخته و می نویسد:

مراد آن است که ایمان و نفاق هر یک شعبه هایی دارد یکی از شعبه های ایمان محبت علی [علیه السلام] و یکی از شعبه های نفاق بغض و کینه اوست.

و پاسخ هر دو مطلب به تفصیل گذشت.

صفحه 1392 ابن تیمیه به مقایسه ای بی جا پرداخته و گفته:

احادیثی که درباره انصار آمده از روایت گذشته صحیح تر است؛ زیرا

مورد اتفاق است و اهل علم یقین به صدور آن دارند!

با آن که روایتی که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده در نهایت اعتبار است.

و علاوه بر آن، بین این دو روایت تنافی نیست.

صفحه 1393 عسقلانی دربارهٔ روایت گذشته می نویسد:

این مطلب در مورد همه صحابه جاری است.

پاسخ او به تفصیل گذشت که صحابه با یکدیگر کینه توزی داشته و در دو جبهه موافق و مخالف امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گرفته و بر روی یکدیگر شمشیر کشیده و جنگیده اند!! چگونه ممکن است هم عمار مؤمن باشد و هم قاتل او؟!! چگونه می شود که حبّ و بغض همهٔ آن ها میزان تشخیص ایمان و نفاق باشد؟! در این صورت - العیاذ بالله -

این کلام لغو می شود.

صفحه 1395 - 1396 توجیه دیگر عسقلانی و پاسخ آن به تفصیل از زبان حضرموتی.

همین دفتر، صفحه 2300 - 2301 خواهد آمد که روایت لیلة المبیت در کمال اختصار نقل و سعی در کم رنگ نشان دادن فداکاری امیرالمؤمنین علیه السلام شده است.

صفحه 2332 - 2333 آب آوردن امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیبیه به اختصار گزارش و فضیلت مولا کم رنگ نشان داده شده است.

ص: 2235

9- تحریفات معنوی

اشاره

برخی از امت های گذشته در آیات قرآن مذمّت شده اند که کلام خدا و کتب آسمانی را تحریف کرده و مطابق میل خویش در آن دست برده اند. (1)

این تحریف گاهی به تغییر و تبدیل الفاظ کلام خدا است که از آن به تحریف لفظی یاد می شود ؛ و گاهی با تفسیر بی جا که تحریف معنوی نامیده می شود. در این بخش برخی از تحریفات معنوی مخالفان در مورد آیات و احادیث فضائل را یادآور می شویم.

[1/ 1649] ابن قتیبه (متوفی 276) می نویسد:

بسیاری از دانشمندان علم حدیث از نقل فضائل علی کرم الله وجهه امتناع ورزیدند و وظیفهٔ خویش را در اظهار فضل او بجا نیاوردند گرچه آن احادیث توجیه صحیح دارد.

غرض ابن قتیبه آن است که ظاهر آن احادیث که حکایت از ویژگی مخصوص امیرمؤمنان علیه السلام یا دلالت بر امامت آن حضرت دارد باید توجیه شود، سپس ادامه می دهد:

1- رجوع شود به سوره البقرة (2) آیه 75 النساء (4) آیه 46، المائدة (5) آیه های 13، 41

اگر کسی حدیث: (مَنْ کُنْتُ مَوْلاَهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاَهُ) یا روایت: (أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی) و مانند آن از احادیث صحیح را نقل کند - به جهت کینه توزی با رافضی ها - برای آن توجیهاتی را دنبال می کنند که حقش را ضایع کرده و از ارزش آن بکاهند. (1)

تحریف به تفسیر بی جا

اگر مخالفان سخنی درباره احادیث فضائل داشته اند، غالباً تحریف معنوی و توجیه معنا و مفاد آن بوده است! ابن حبان (متوفی 354) قبل از نقل حدیث: (إِنَّ عَلِیّاً مِنِّی وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی) عنوانی افزوده و گفته:

[1650 /2] ذکر البیان بأن علي بن أبي طالب [علیه السلام] ناصر لمن انتصر به من المسلمین بعد المصطفی صلی الله علیه و آله، یعنی: بیان آن که علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله یاور هر مسلمانی است که از او یاری بخواهد.

[1651 /3] و پیش از روایت: (مَنْ کُنْتُ وَلِیَّهُ فَعَلِیٌّ وَلِیُّهُ) نیز گفته:

ذکر البیان بأن علي بن أبي طالب رضی الله عنه [علیه السلام] کان ناصر کل ما ناصره رسول الله صلی الله علیه و اله، یعنی: بیان آن که علی علیه السلام یاور هر کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله باورش باشد! (2)

1- و تحامی کثیر من المحدثین أن یحدّثوا بفضائله کرّم الله وجهه أو یظهروا ما یجب له، وکل تلك الأحادیث لها مخارج صحاح... وإن ذکر ذاکر قول النبي صلی الله علیه و سلم: (مَنْ کُنْتُ مَوْلاَهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاَهُ) و (أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی) و أشباه هذا التمسوا لتلك الأحادیث الصحاح المخارج لینقصوه و یبخسوه حقه بغضاً منهم للرافضة.... (کتاب الاختلاف في اللفظ والردّ علی الجهمیة والمشبهة 34 - 36)

2- صحیح ابن حبان 15 / 372 - 375.

او در هر دو مورد با افزودن عنوانی پیش از،حدیث ذهن خواننده را از معنای اصـلی آن که سرپرستی امیرالمؤمنین علیه السلام است – دور می کند. البته از باب الزام می توان به او گفت: اگر امیرالمؤمنین علیه السـلام در یاری اهل ایمان در رتبه پس از پیامبر صـلی الله علیه و آله قرار دارد، پس در هر امری از جمله خلافت بر دیگران مقدم است!

او هنگام نقل حدیث منزلت نیز پیشاپیش به داوری بی جا درباره دلالت آن پرداخته و دیگران را متهم به بیسوادی نموده و گفته است:

[1652 /4] ذكر خبر أوهم في تـأويله جماعـة لم يحكموا صـناعة العلم. یعنی: نقل حـدیثی که عـده ای که در صـناعت دانش ضـعیف و سست هستند در تأویل (و فهم مراد) آن به اشتباه افتاده اند. (1)

طبرانی درباره روایت: (.... فَإِنَّ وَصِيِّي وَ مَوْضِعَ سِرِّي وَ خَيْرَ مَنْ أَتْرُكُ بَعْدِي وَ يُنْجِزُ عِدَتِي وَ يَقْضِي دَيْنِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ) می نویسد:

[1653 /5] قال أبو القاسم: قوله: «وصـيّي» يعني أنه أوصاه في أهله لا بالخلافة. و قوله: «خير من أترك بعدي» يعني من أهل بيته صلى الله عليه و آله (2)

ملاحظه فرمودید که او وصـیت را مخصوص به سـفارشات مربوط به خاندان پیامبر صـلی الله علیه و آله و برتری علی علیه السلام را نیز در سنجش با افراد خاندان آن حضرت دانسته و در هر دو مورد بدون هیچ دلیلی بر خلاف اطلاق روایت سخن گفته است.

[1654 /6] ترمذی نیز پس از نقل روایت بریده که: محبوب ترین زنان نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام و محبوب ترین مردان علی علیه السلام بود – از استادش نقل

1- صحیح ابن حبان 15 / 370 – 371

2- المعجم الکبیر 6 / 221، کنز العمال 11 / 610.

می کند که مراد محبوب ترین افراد از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است (نه مطلقا). (1)

او می خواهد با این تفسیر بی جا از قدر اهل بیت علیهم السلام بکاهد و چنین وانمود کند که در بین اصحاب کسانی هستند که از این دو نزد پیامبر صلی الله علیه و آله محبوب تر باشند.

[1655 /7] در شرح: «لایُحبُّکَ الّا مؤمنٌ» آمده:

مراد محبت مشروع است پس کسی که علی را دوست بدارد و کینه شیخین را داشته باشد دوستی مشروع نداشته است.

و نیز برای کاستن از اهمیت مطلب در شرح: «وَلا یُبغِضُکَ الّا مُنافقٌ» گفته اند:

یعنی یا منافق است یا در حکم منافق. (2)

[1656 /8] بخاری گفته: معاویه در تعریضی گفت که از پسر عمر و پدرش به خلافت سزاوارتر است! عبدالله بن عمر می گوید خواستم به او بگویم: سزاوارتر به خلافت کسی است که با تو و پدرت جنگید تا مسلمان شدید... (3)

[1657 /9] عینی (متوفای 855) در شرح آن می نویسد:

زیرا علی [علیه السلام] با معاویه و ابوسفیان در جنگ أُحُد و خندق مبارزه نمود و آن ها در آن زمان کافر بودند. (4)

1- حدثنا إبراهيم بن سعيد الجوهري، أخبرنا الأسود بن عامر، عن جعفر الأحمر، عن عبد الله بن عطاء، عن ابن بريدة، عن أبيه، قال: كان أحب النساء إلى رسول الله صلى الله عليه و سلم فاطمة و من الرجال علي. قال إبراهيم: يعنى من أهل بيته. (سنن الترمذي 5/ 359 - 360)

2- تحفة الأحوذي 10 / 164

3- خطب معاوية، قال: من كان يريد أن يتكلم فى هذا الأمر فليطلع لنا قرنه فلنحن أحق به منه و من أبيه. قال حبيب بن مسلمة - لابن عمر -: فهلا أجبته؟! قال عبد الله: فحللت حبوتي و هممت أن أقول: أحق بهذا الأمر منك من قاتلك وأباك على الاسلام، فخشيت إن أقول كلمة تفرّق بين الجمع و تسفك الدم.... (صحيح البخاري 48/5)

4- فإن علياً رضى الله عنه [عليه السلام] قاتل معاوية و والده أبا سفيان يوم أحد و يوم الخندق و هما كانا كافرين في ذلك الوقت، و إنما أسلما يوم الفتح. (عمدة القاري 17 / 186)

پس مراد عبدالله بن عمر آن است که علی علیه السلام از همه به خلافت سزاوارتر است ولی عسقلانی به تحریف معنای کلام او پرداخته می گوید:

[1658 /10] علی [علیه السلام] و همه کسانی که در جنگ اُحُد و خندق شرکت داشتند در این عبارت داخل هستند. (1)

تحریف به تطبیق بي جا

اشاره

[1659 /11] بخاری و مسلم نقل کرده اند که احنف بن قیس گفت: (در جنگ جمل) من می خواستم به یاری پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام بروم که ابوبکره مرا دید و به من گفت برگرد؛ زیرا از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که: «اگر دو مسلمان به روی یکدیگر شمشیر بکشند هر دو در آتش خواهند بود». پرسیدند: مقتول چرا؟ حضرت فرمود: او هم می خواست مسلمانی را بکشد».

گرچه در روایات نامی از جنگ جمل برده نشده و به کنایه گفته شده: «برای نصرت این مرد» و در یکی از سه روایت بخاری گفته: «پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله» ولی مسلم پس از لفظ: «پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله اضافه کرده: یعنی علی [علیه السلام]. در یکی از روایات بخاری آمده: «من در شب های فتنه مسلح بیرون آمدم» و در شرح بخاری آمده است که مراد از فتنه جنگ بین علی [علیه السلام] و عایشه است. (2)

1- قوله: (من قاتلك وأباك على الإسلام) يعني يوم أحد ويوم الخندق، ويدخل في هذه المقاتلة علي [عليه السلام] و جميع من شهدها من المهاجرين و منهم عبد الله بن عمر. (فتح الباري 311/7)

2- عن الأحنف بن قيس، قال: خرجت و انا أريد هذا الرجل فلقيني أبو بكرة فقال: أين تريد يا أحنف؟ قال: قلت: أريد نصر ابن عم رسول الله صلى الله عليه و آله- يعني علياً [عليه السلام] - قال: فقال لي: يا أحنف ارجع ؛ فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «إِذَا تَوَاجَهَ الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا فالقاتل الْمُقْتُولِ في النار» قال: فقلت: - أو قيل: - يا رسول الله هذا القاتل، فما بال المقتول؟ قال: « إِنَهُ قَدْ أَرَادَ قَتْلَ صَاحِبِهِ». (صحيح مسلم 170/8، و مراجعه شود به صحيح البخاري 13/1 و 37/8، 92، و في صحيح البخاري 92/8: خرجت بسلاحي ليالي الفتنة) قال ابن حجر في فتح الباري 13/ 27: والمراد بالفتنة الحرب التي وقعت بين علي [عليه السلام] و من معه و عائشة و من معها ثم قال: و ذهب جمهور الصحابة والتابعين إلى وجوب نصر الحق و قتال الباغين، و حمل هؤلاء الأحاديث الواردة في ذلك على من ضعف عن القتال أو قصر نظره عن معرفة صاحب الحق. واتفق أهل السنة على وجوب منع الطعن على أحد من الصحابة بسبب ما وقع لهم من ذلك ولو عرف المحقِ منهم؛ لأنهم لم يقاتلوا في تلك الحروب إلا عن اجتهاد، و قد عفا الله تعالى عن المخطئ في الاجتهاد، بل ثبت أنه يؤجر أجراً واحداً وأن المصيب يؤجر أجرين... و حمل هؤلاء الوعيد المذكور في الحديث على من قاتل بغير تأويل سائغ بل بمجرد طلب الملك. ولا يرد على ذلك منع أبي بكرة الأحنف من القتال مع علي [عليه السلام] لأن ذلك وقع عن اجتهاد من أبي بكرة أداه إلى الامتناع والمنع احتياطاً لنفسه ولمن نصحه. (فتح الباري 13 / 28 - 29)

ملاحظه فرماییـد در موردی که صـحبت از منع یاری امیرالمؤمنین علیه السـلام باشـد حاضـر شـده انـد روایتی نقل کنند که قاتل و مقتول جهنمی معرفی شوند.

کلام در صـحت و سـقم روایت نیست اشکال در تطبیق بی جا و نادرست آن است؛ زیرا با دلائل فراوان حقانیت امیر مؤمنان ثابت است و این روایت ربطی به مواردی که یاری حق و جنگ با تجاوزگران واجب باشـد ندارد، بلکه مربوط به جایی است که دو مسـلمان بی جهت به روی یکدیگر شمشیر بکشند.

و از آن مهم تر آیـا اگر کسـی این روایت را که قاتـل و مقتول جهنمی هسـتند دربـاره جنگ با شـیخین ذکر کرده بود، حاضـر به نقل آن می شدند؟!

[1660 /12] از موارد تطبیق بی جـا و نـادرست کلاـمی است از معاویه که روایت: (لاَ تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِی عَلَی اَلْحَقِّ ظَاهِرِینَ [ظاهرین علی الحقّ] لا یَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ) را بر اهل شام تطبیق نمود. (1)

1- رجوع شود به صـحیح مسـلم 52/6 - 53 و.... عن أبي عبـد الله الشامي، قال: سـمعت معاویـة یخطب یقول: یا أهل الشام، حـدثني الأنصـاري - قـال شـعبة: یعنی زیـد بن أرقم - أن رسول الله صـلی الله علیه و آله قال: (لاَ تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِی عَلَی اَلْحَقِّ ظَاهِرِینَ)، و إني لأرجو أن تکونوا هم یا أهل الشام. (مسـند أحمد 4 / 369) قال الهیثمي: رواه أحمـد والبزار والطبراني، و أبو عبـد الله الشامي ذکره ابن أبي حاتم، ولم یجرحه أحـد، و بقیـة رجاله رجال الصـحیح. (مجمع الزوائد 7 / 287) و برخی دیگر نیز آن را بر شامیـان تطبیق کرده انـد قـال مطرف: قـال لی عمران بن حصـین [جبیر]: إني أُحـدثك الحـدیث أرجو أن ینفعـك الله به؛ فـإني أراك تحبّ الجماعـة، قلت: اي والله لأنا أحرص علی الجماعـة من الأرملـة؛ إني إذا کانت الجماعة عرفت وجهي، فقال عمران: قال رسول الله صـلی الله علیه و آله: (لن تَزالُ طائِفَةٌ مِن اُمَّتی ظاهِرینَ عَلَی الحَقِّ- أو علی الحق ظاهرین - لا یضـرهم من خذلهم - أو فارقهم حتی یأتي امر الله - أو حتی تقوم الساعة - قال: و قال: نظرت في هذه العصابة فوجدتُهم أهل الشام) (رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق268/1، مسند الروياني 124/1)

[1661 /13] روایت شده که این مطلب را مالک بن یخامر سکسکی به معاذ بن جبل نسبت داده که مقصود از این گروه بر حق، اهل شام هستند. (1)

[1662 /14] و این تحریف معاویه تا آن جا کارساز بوده که ابن تیمیه با همین تطبیق بی جا از این روایات استفاده کرده که شامیان - یعنی معاویه و یارانش - در برخی از جهات بر اصحاب علی علیه السلام ترجیح دارند! (2) با آن که خودش در کنار همین عبارت و موارد دیگر اعتراف کرده که: روایات صحیح دلالت دارد بر

1- قال عمیر بن هانئ: سمعت معاویة علی هذا المنبر یقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول: لا تزال طائفة من أمتي قائمة بأمر الله، لا یضرهم من خذلهم أو خالفهم حتی یأتي أمر الله عزّ وجلّ و هم ظاهرون علی الناس، فقام مالك بن یخامر السکسکی فقال: یا أمیر المؤمنین، سمعت معاذ بن جبل یقول: و هم أهل الشام، فقال معاویة - و رفع صوته -: هذا مالك یزعم أنه سمع معاذاً یقول: و هم أهل الشام. (مسند أحمد 4 /101)

2- (وَ هَذَا یُبَیِّنُ رُجْحَانَ الطَّائِفَةِ الشَّامِیَّةِ مِنْ بَعْضِ الْوُجُوهِ مَعَ أَنَّ عَلِیّاً کَانَ أَوْلَی بِالْحَقِّ مِمَّنْ فَارَقَهُ، وَ مَعَ أَنَّ عَمَّاراً قَتَلَتْهُ الْفِئَةُ الْبَاغِیَةُ، کَمَا جَاءَتْ بِهِ النُّصُوصُ، فَعَلَیْنَا أَنْ نُؤْمِنَ بِکُلِّ مَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ وَ نُقِرَّ بِالْحَقِّ کُلِّهِ وَلا یَکُونَ لَنَا هَوًی وَلا نَتَکَلَّمَ بِغَیْرِ عِلْمٍ، بَلْ نَسْلُکَ سُبُلَ الْعِلْمِ وَالْعَدْلِ وَ ذَلِکَ هُوَ اتِّبَاعُ الْکِتَابِ وَالسُّنَّةِ ؛ فَأَمَّا مَنْ تَمَسَّکَ بِبَعْضِ الْحَقِّ دُونَ بَعْضٍ فَهَذَا مَنْشَأُ الْفُرْقَةِ وَالاخْتِلافِ). (مجموعة الفتاوی 4 / 449 - 450)

آن که علی علیه السلام و اصحابش به حق سزاوارتر هستند از معاویه و یارانش! (1)

[1663 /15] جوزقانی [جورقانی] (متوفای 543) نیز در رد و انکار روایات امر به قتال ناکثین و قاسطین و مارقین به تطبیق روایت گذشته و کلام مالک بن یخامر سکسکی بر فضیلت اهل شام استناد نموده و تأیید عمران را نیز بر آن افزوده (2) و سپس به تطبیق روایتی دیگر پرداخته که در آن آمده: یجيء المقتول یوم القیامة متعلقاً بقاتله فیقول الله تعالی: فیما قتلت هذا؟! فیقول: في ملك فلان! (3) یعنی: کشته ای در قیامت به قاتل خویش درآویزد پس خدای تعالی از قاتل پرسد چرا این را کشتی؟! قاتل پاسخ می دهد: برای رسیدن فلانی به ریاست! (4)

در کتاب «ما استدرکه الحاکم من فضائل علی علیه السلام» تلاش فراوان شده که روایات فضائل به هر نحوی تضعیف یا در دلالت آن مناقشه شود.

[1664 /16] به عنوان مثال، دربارهٔ روایتی که حاکم نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به احترام حضرت زهرا علیها السلام بلند می شد و آن حضرت را می بوسید، اعتراف کرده که سند معتبر دارد، سپس می گوید: از این روایت استفاده می شود که مستحب

1- وَ فِي الصَّحِيح عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، أَنَّ النَّبِيّ صلی الله علیه و الهِ قَالَ: «تَمْرُقُ مَارِقَةٌ عَلَى حِين فُرْقَةٍ مِنْ الْمُسْلِمِينَ تَقْتُلُهُمْ أَوْلَى الطَّائِفَتَيْنِ بِالْحَقِّ وَ فِي لَفْظ: «أَدْنَى الطَّائِفَتَيْنِ إِلَى الْحَقِّ» فَبِهَذَا الْحَدِيثِ الصَّحِيحَ ثَبَتَ أَنَّ عَلِيّاً وَأَصْحَابَهُ كَانُوا أَقْرَبَ إِلَى الْحَقِّ مِنْ مُعَاوِيَةَ وَ أَصْحَابِهِ. (الفتاوی الکبری 3 / 537)

2- قال عمران: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لن تزال طائفة من أمتی ظاهرین علی الحق... لا یضرهم من خذلهم أو فارقهم حتی یأتی أمر الله - أو قال: حتی تقوم الساعة. وقال - یعنی عمران -: نظرت في هذه العصابة فوجدتهم أهل الشام! (مسند الرویاني 1 / 124، تاریخ مدینة دمشق 1 / 268)

3- قریب به این روایت در مسند احمد 5 / 373 آمده است: یجيء المقتول یوم القیامة متعلقاً بالقاتل فیقول: یا ربّ سله فیمَ قتلني؟ فیقول: في ملك فلان...

4- او در ادامه به دفاع از یزید پرداخته و وفای به بیعت او را نیز لازم دانسته است! (الأباطیل والمناکیر والصحاح والمشاهیر 115 - 125 (چاپ دارالفکر، بیروت) 394/1 - 399 (چاپ دار الصمیعي، الریاض)

است انسان به احترام دخترش بلند شود و او را ببوسد. (1)

اشکال

درباره کدام یک از دختران پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که حضرت چنین احترامی داشته؟ آیا این تحریف معنای روایت و سرپوش گذاشتن بر حقائق نیست؟!

تطبیق بي جا و تحریف معنای «لا یزال هذا الدین عزیزاً ما تولّی اثنا عشر خلیفة» به گونه های مختلف نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در حجّة الوداع فرمود: پس از من دوازده امام یا خلیفه یا... خواهد بود». (2)

ابن تیمیه این روایت را بر خلفا امیر مؤمنان علیه السلام، معاویه یزید، عبدالملک بن مروان و چهار فرزندش و عمر بن عبدالعزیز تطبیق کرده و می گوید:

[17/ 1665] بنی امیه بر تمام مملکت اسلامی سیطره یافتند و دولت آنان عزتمند بود و این تصدیق فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «لا یزال هذا الدین عزیزاً ما تولّی اثنا عشر خلیفة»

هر کس گمان کند مقصود از این 12 نفر کسانی هستند که رافضیان آن ها را امام می دانند در نهایت نادانی است؛ زیرا هیچ یک از آنان دست به شمشیر نبرد جز علی بن ابی طالب، او هم در زمان خلافتش هیچ جنگی با کفار نداشت بلکه مسلمانان گرفتار جنگ های داخلی شدند... پس اسلام در زمان او چه عزّتی یافت؟! (3)

1- ما استدرکه الحاکم من فضائل علی علیه السلام 181 - 183.

2- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1659 - 1660، 1712: «آشوبی دیگر در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله»

3- و هکذا کان، فکان الخلفاء: أبو بکر، و عمر، و عثمان، و علي، ثم تولی من اجتمع الناس علیه و صار له عزّ و منعة: معاویة، و ابنه یزید، ثم عبدالملك و أولاده الأربعة، و بینهم عمر بن عبد العزیز. و بعد ذلك حصل في دولة الإسلام من النقص ما هو باق إلی الآن... فإن بني أمیة تولوا علی جمیع أرض الإسلام و کانت الدولة في زمنهم عزیزة... إلی أن قال: فإنهم استولوا علی جمیع المملکة الإسلامیة و قهروا جمیع أعداء الدین، و کانت جیوشهم جیشاً بالأندلس یفتحه، و جیشاً ببلاد الترك یقاتل القان الکبیر، وجیشاً ببلاد العبید، و جیشاً بأرض الروم، و کان الإسلام في زیادة و قوة، عزیزاً في جمیع الأرض. و هذا تصدیق ما أخبر به النبي صلی الله علیه و سلم حیث قال: «لا یزال هذا الدین عزیزاً ما تولی اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش». و هؤلاء الاثنا عشر خلیفة هم المذکورون في التوراة؛ حیث قال في بشارته بإسماعیل: «و سیلد اثني عشر عظیماً». و من ظنّ أن هؤلاء الاثنی عشر هم الذین تعتقد الرافضة إمامتهم فهو في غایة الجهل ؛ فإن هؤلاء لیس فیهم من کان له سیف إلا علي ابن أبي طالب، و مع هذا فلم یتمکن في خلافته من غزو الکفار، ولا فتح مدینة، ولا قتل کافراً، بل کان المسلمون قد اشتغل بعضهم بقتال بعض... فأي عز للإسلام في هذا، والسیف یعمل في المسلمین، و عدوهم قد طمع فیهم و نال منهم؟! (منهاج السنة 8 / 238، 240 - 241)

اشکال

اولاً: ابن تیمیه کشورگشایی زمان خلفا و بنی امیه را به حساب عزّت و شوکت دین گذاشته و تمام جنایاتی را که در زمان آنان واقع شده نادیده گرفته است. تخریب دین در آن برهه از زمان بر هیچ کس مخفی نیست.

ثانیاً: کدام منصفی می پذیرد که امثال معاویه و یزید و... امامان و خلفایی باشند که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنان فرموده:

«شما همیشه در خیر و نیکی هستید، (1) کار مردم (روبراه است و) انجام می شود، (2) و این امت بر هدایت است، (3) و امور آنان بر (خیر و) صلاح خواهد بود (4) تا 12 نفر

1- «لا تبرحون بخير ما قام عليكم اثنا عشر أميراً». (المعجم الكبير للطبراني 2 / 253)

2- «لا يزال أمر الناس ماضياً ما وليهم اثنا عشر رجلا». (صحيح مسلم 3/6، فتح الباري 13 / 181)

3- «لا يزال أمر هذه الأمة هادياً... ». (كنز العمال 12 / 33)

4- (لاـ يَزَالُ أَمْرُ أُمَّتِي صَالِحاً حَتَّى يَمْضِيَ اِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً). التاريخ الكبير للبخاري 8 / 411، المستدرك 3/ 618، المعجم الأوسط 209/6، المعجم الكبير 22 / 120، فتح الباري 13 / 182، كنز العمال 12 / 32، سبل الهدى والرشاد 10 / 83، تحفة الأحوذي 6 / 391. قال الهيثمي: رواه الطبراني في الأوسط والكبير والبزار و رجال الطبراني رجال الصحيح (مجمع الزوائد 5 / 190).

خلیفه در میان آنان باشد که همه بر طبق هدایت و دین حق عمل می نمایند!! (1)

ثالثاً: این تناقض روشن است که ابتدا امیرالمؤمنین علیه السلام را از جمله 12 امامی دانسته که پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ آنان فرموده: (لا یَزالُ هذا الدین عَزیزًا ما تولّی اثنَا عَشَرَ خَلیفةً) (2) سپس اشکال می کند که در زمان او اسلام چه عزّتی یافت؟! (3)

رابعاً: پیش از این گذشت که بزرگان اهل تسنن گفته اند: معنای روایت معلوم نیست و اشکال از ناحیه راویان است که آن را درست نقل نکرده اند، (4) پس به اعتراف آن ها روایت به صورت کامل و صحیح نقل نشده است.

و مهم آن است که ابن تیمیه روایت را مطابق میلش معنا کرده است!

بیان مطلب آن که گاهی مفاد و معنای جمله خبریه انشاء است، مانند آن که در پاسخ سؤالی گفته می شود: یفعل کذا... یصلّي هکذا یعني: فلان کار را انجام می دهد یا این گونه نماز می گزارد.

1- «لا یهلك [تهلك] هذه الأمة حتی یکون منها [فیها] اثنا عشر خلیفة، کلهم یعمل بالهدی و دین الحق». (تاریخ بغداد 258/4 تاریخ مدینة دمشق 45 / 189، کشف المشکل 1 / 455، عمدة القاري 24 / 282، فتح الباري 13 /184، البدایة والنهایة 6 / 280، إمتاع الأسماع 12 /306، تاریخ الخلفاء للسیوطي 15، الصواعق المحرقة21، فیض القدیر 582/2)

2- قال: و هکذا کان، فکان الخلفاء: أبو بکر، و عمر، و عثمان، و علي.... (منهاج السنة 8 / 238)

3- ..... فلم یتمکن في خلافته من غزو الکفار... فأي عز للإسلام في هذا؟! (منهاج السنة 8 / 241)

4- قال أبو الفرج ابن الجوزي: قد أطلتُ البحث عن معنی هذا الحدیث، و طلبته مظانه، و سألت عنه فما رأیت أحداً وقع علی المقصود به، و ألفاظه مختلفة، ولا أشك أن التخلیط فیها من الرواة. (کشف المشکل 1 / 449 - 450) و قال ابن بطال - نقلاً عن المهلب -: لم ألق أحداً یقطع في هذا الحدیث، یعني بشيء معین. (فتح الباري 13 / 182)

حـدیث گذشـته نیز با توجه به مجموع الفاظ نقل شده - مانند بخش هایی از آن که گذشت - مفادش انشائی است به لسان اخبار و مقصود آن است که زمانی دین اسـلام عزیز است که این 12 نفر سـرکار باشـند و امور مردم را برعهده گیرند و اگر مردم فرمان خدا را گردن نهند و امامانی را که او نصب کرده بپذیرند و یاری نمایند، دین اسلام عزّت شوکت و عظمت خواهد داشت.

چگونه ابن تیمیه و امثال او به خود اجازه می دهنـد چنین تحریفی روشن در کلام پیامبر صـلی الله علیه و آله داشـته باشـند و این روایت را اخبار از شوکت دین اسلام بگویند (1) در حالی که بر همگان روشن است که از ابتدای خلافت خلفا تا انقراض بنی امیه چه ذلت هایی بر اسـلام و مسلمین پیش آمد از هجوم بر خانه حضرت فاطمه علیها السلام جنایات خالد بن ولید و یارانش در کشتن صحابه ای چون مالک بن نویره، زنای با همسـر مالک و.... کشتن سیدالشهدا علیه السلام و اهل بیت و اصحابش علیهم السلام، اسارت خاندانش علیهم السلام، واقعه ذلت بار حرّه، به منجنیق بستن کعبه و....

گسترش دامنه تحریف در تفسیر آیه مودّت

برخی آیه شـریفه: (قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) [الشوری (42): 23] را به نحوی معنا کرده انـد که ربطی به فضائل اهل بیت علیهم السلام نداشته باشد هر چند این معنا و تفسیر با متن آیه تطابقی نداشته باشد.

[18/ 1666] یکی از متعصبین معاصر ادعا کرده است:

1- قال: و کان الإسـلام لا یزال عزیزاً إلی الیوم. (منهاج السـنة 8 /242) و البته این مطلب بـا آن چه پیش از این در مورد خلافـت پس از فرزندان عبدالملک گفته تناقض دارد که: و بعد ذلك حصل فی دولة الإسلام من النقص ما هو باق إلی الآن.

ملاحظه آیاتی که دلالت دارد پیامبر صلی الله علیه و آله مطلقا و بدون استثنا از مردم هیچ پاداشی درخواست نمی کند موجب می شود که این آیه حمل بر معنایی شود که موهم تعارض با آن آیات.نباشد. خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بالاتر از آن هستند که در برابر هدایت مردم درخواستی داشته باشند.

سپس مطلب آینده - شماره 1667 - را که به ابن عباس و ابن جبیر نسبت داده اند، تأویلی وجیه و متناسب با روح قرآن و لغت عرب دانسته است! (1)

نگارنده گوید: آیا او غافل است که خدای تعالی فرموده: (قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهَ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) [سبأ (34): 47] (2)؟!

و نیز فرموده: (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَاءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلاً) [الفرقان (25): 5] (3)

آری ؛ دوستی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله برای خود مردم و به نفع آن هاست که با آن تقرب به خدای تعالی داشته باشند و راهی به سوی او برگزینند نه این که خداوند یا پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش علیهم السلام نیازی به این محبت داشته باشند.

(أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) [سورة محمد صلی الله علیه و اله (47): 24]؟!! (فَإِنَّهَا لا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَي الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُور) [سورة الحج (22): 46].

1- ان هناك آيات قرآنية عديدة أمرت النبى [صلى الله عليه و آله] بالقول إنه لا يسألهم أجرا دون أي استثناء. فملاحظة ذلك تجعل الناظر في القرآن يحمل ما جاء في آية الشورى من استثناء على محمل آخر يبعد عن القرآن و هم التعارض، و ينزه الله و نبيه [صلى الله عليه و آله] عن تقاضي الأجر على هداية الناس و إيجابه بالنسبة لذريته أو أقاربه الأدنين.... (التفسير الحديث 1 / 200 - 201)

2- بگو هر پاداشی از شما خواستم برای خود شماست. مزد من جز بر عهده خدا نیست و او بر هر چیزی گواه است.

3- بگو من در برابر این [رسالت] از شما مزدی نمی خواهم مگر آن که کسی بخواهد به سوی پرودگارش راهی [در پیش] گیرد.

[1667 /19] بخاری و دیگران به ابن عباس و ابن جبیر نسبت داده اند - بلکه بعضی آن را نقل مشهور از او گفته اند- که در تفسیر این آیه گفته: إذا أبیتم أن تبایعوني فاحفظوا قرابتي و لا تؤذوني یعنی اگر از بیعت با من امتناع می کنید (دست کم) به جهت قرابت و خویشاوندی که با من دارید مرا اذیت نکنید. (1)

دکتر صاعدی می گوید: صحیح در بیان مراد آیه همان است که بخاری از ابن عباس نقل کرده که تمام قبایل قریش از بستگان و اقربای پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده می شوند (2) بنابر این معنا آن می شود که من پاداشی از شما نمی خواهم جز آن که مراعات خویشاوندی بین من و خودتان را بنمایید. (3)

نگارنده گوید: کدام عاقل منصفی می پذیرد که «اجرت رسالت» که مخاطب آن در آیه مسلمانان هستند و تعبیر: (ولا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً) به روشنی بر آن دلالت دارد قابل تطبیق بر درخواست رعایت خویشاوندی از غیر مسلمانان باشد؟!

چگونه وجدان بخاری و امثال او پایمال امیال و هواهای نفسانی شده که حاضر می شوند برای کتمان فضائل خاندان رسالت چنین مطلب موهومی را در کتاب به اصطلاح «صحیح» خویش نقل کنند؟! (4)

1- تفسیر الطبري 25 /31، الدر المنثور 6/6. و في رواية: إلا أن تصلوا قرابة بيني و بينكم. (صحيح البخاري 4 / 154) و في رواية أخرى إلا أن تصلوا ما بيني و بينكم من القرابة. (صحيح البخاري 37/6)

2- .... قال سعيد بن جبير: قربى محمد صلى الله عليه و سلم، فقال ابن عباس: إن النبي صلى الله عليه و سلم لم يكن بطن من قريش إلا وله فيه قرابة، فنزلت عليه إلا أن تصلوا قرابة بيني و بينكم. (صحيح البخاري 4/ 154) و في رواية: قال ابن عباس: إنه لم يكن بطن من بطون قريش إلا للنبي صلى الله عليه و سلم فيه قرابة فنزلت: (قُل لاَ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إلّا) أن تصلوا قرابتي منكم. (فتح الباري 6 / 386)

3- فضائل الصحابة للصاعدي 4/ 427.

4- در مورد مخالفت ابن جبير با آن چه از او نقل شد، رجوع شود به فتح الباري 433/8.

[1668 /20] و نظیر آن تفسیر دیگری است منسوب به ابن عباس که: إلّا أن توادّوا الله و أن تقرّبوا إلیه بطاعته. (1)

[1669 /21] و از این دو عجیب تر ادعای نسخ آیه شریفه است!! (2)

[1670 /22] در تفسیر فخر رازی آمده است:

این آیه دلالت دارد بر وجوب محبت آل پیامبر صلی الله علیه و آله و محبت اصحاب آن حضرت ؛ زیرا مراد از «قربی» مقرّبان درگاه خداوند است (نه خصوص نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله)! (3)

(وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ) [الشعراء (26): 227].

[1671 /23] نگارنده گوید: بنابر نقل طبرانی و دیگران، سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است: هنگامی که آیه شریفه: (قُل لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلّا

1- رجوع شود به مسند أحمد 1 / 268، المستدرك 2 / 444، المعجم الكبير للطبراني 11 / 75، تفسير ابن أبي حاتم 10 / 3277، مجمع الزوائد 7/ 103. و في تفسير الطبري 25/ 34: و قال آخرون: بل معنى ذلك: قل لا أسألكم - أيها الناس - على ما جئتكم به أجراً إلا أن تودّدوا إلى الله و تتقربوا بالعمل الصالح والطاعة

2- رجوع شود به المنح المكية 525 - 526. قال ابن حجر الهيتمي المكي: و قد بالغ الثعلبي في الردّ عليهم فقال: و كفى قبحاً بقول من زعم أن التقرب إلى الله بطاعته و مودّة نبيّه وأهل بيته منسوخ. (الصواعق المحرقة 171) و قال المباركفوري: والقول بنسخ هذه الآية غير مرضي ؛ لأن مودة النبي صلى الله عليه و اله و كف الأذى عنه و مودة أقاربه من فرائض الدين، و هو قول السلف فلا يجوز المسير إلى نسخ هذه الآية. (تحفة الأحوذى 91/9)

3- المسألة الثانية: قوله: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) فيه منصب عظيم للصحابة ؛ لأنه تعالى قال: (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) [الواقعة (56): 10-11] فكل من أطاع الله كان مقرباً عند الله تعالى فدخل تحت قوله (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)، والحاصل أن هذه الآية تدل على وجوب حب آل رسول الله صلى الله عليه و اله و حبّ أصحابه، و هذا المنصب لا يسلم إلا على قول أصحابنا أهل السنة والجماعة الذين جمعوا بين حبّ العترة والصحابة. (تفسير الرازى 27 / 166 - 167)

الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) نـازل شـد، از پيامبر صـلى الله عليه و آله پرسـيدند: نزديكان شـما كه در اين آيه مودتشان بر ما واجب شـده چه كسانى هستند؟ حضرت در پاسخ فرمود: «على و فاطمه و فرزندانشان» (1)

[1672 /24] امام مجتبى عليه السـلام آيه شريفه گذشته و آيه تطهير را مربوط به خاندان خويش دانسته و فرمود: و أنا من أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً، و أنـا من أهل البيت الـذين افترض الله عزوجل مودتهم و ولايتهم فقال - فيما أنزل على محمد صلى الله عليه و آله [مَوَدَّتَهُمْ عَلَى كُلِّ مُسْ لِمٍ فَقَالَ لِنَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله]-: (قُل لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ مَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً) [الشورى (42): 23] فاقتراف الحسنة: مودتنا أهل البيت. (2)

ص: 2252

1- «علي و فاطمـة و ابناهما»، وفي لفظ: «علي و فاطمة و ولدها»، يردّدها. رجوع شود به شواهد التنزيل191/2، فضائل اميرالمؤمنين عليه السـلام حنبل 294 - 295 شماره 263، فضائل الصـحابة لأحمـد بن حنبل 2 / 832 شماره 1141 الطبعـة الثالثـة، دار ابن الجوزى، الريـاض)، المعجم الكبير للطبراني 3/ 47 و 11 / 351 - 352، منـاقب علي بن أبي طـالب عليه السـلام لابن المغازلي 339، شواهد التنزيل 2 /189، 190، 191، 193، 194، 196، 203، 205، روايات شماره: 823،822، 824، 825، 826، 827، 828، 837، 838، تفسـير ابن أبي حاتم 10/ 3276، تفسير النسفي 101/4، الكشاف 3 / 467، تفسير الرازي 27 / 166، تفسير ابن عربي 2/ 219 تفسير البيضاوي 80/5 (چاپ ديگر 128/5) تفسير ابن كثير 4/ 122، الدر المنثور 7/6، تفسير أبي السعود 30/8، فتح القدير للشوكاني 4/ 537، إمتاع الأسماع 11 / 179 و منابع ديگر. قال الهيثمي: رواه الطبرانى من رواية حرب بن الحسن الطحان، عن حسين الأشقر، عن قيس بن الربيع، و قـد و ثقوا كلّهم، و ضـعفهم جماعـة، و بقية رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 103/7) و قـال في موضع آخر: رواه الطبراني، و فيه جماعـة ضـعفاء، و قـد و ثقوا. (مجمع الزوائد 168/9). و قيل: هـذا حديث حسن لأجل الأشـقر.... صـحيح لغيره وله شواهد. (المسـند الصحيح 55)

2- رجوع شود به الذريـة الطاهرة النبوية للدولابي110، المستدرك 3 / 172، مقاتل الطالبيين 33 شـرح ابن أبي الحديد 16 /30، ذخائر العقبى 138، إمتاع الأسماع 11 / 179، نظم درر السمطين 148، كفاية الطالب 92 - 93، الصواعق المحرقة 228، شواهد التنزيل 2 / 213 به نقل از شـرف النبي صلى الله عليه و آله 269 (باب 27 حديث 27)، سبل الهدى والرشاد 11/ 67، ينابيع المودة 1 / 41 به نقل از فرائد السمطين 120/2، ينابيع المودة 2 /213، 359 به نقل از جواهر العقدين 2 /238، ينابيع المودة 2 /454 به نقل از بزار، و طبرانى و 3/ 363 جمهرة خطب العرب 2 / 8.

ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) سند روایت گذشته را معتبر دانسته و پذیرفته که نزول آیه شریفه در مودت اهل بیت علیهم السلام است، سپس ادعای نسخ آن را مردود شمرده و برای لزوم محبت اهل بیت علیهم السلام به روایاتی استدلال کرده و گفته:

[1673 /25] بنابر نقل صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا را برای نعمت هایش، مرا به جهت دوستی خدا و خاندانم را به خاطر محبّت من دوست بدارید». (1)

[1674 /26] و در روایت صحیح دیگر فرمود: «چرا عده ای با یکدیگر سخن می گویند و هنگامی که یکی از خاندان مرا می بینند کلامشان را قطع می کنند؟ به خدا سوگند ایمان وارد قلب کسی نخواهد شد تا آن که به خاطر خدا و به جهت خویشاوندی با من، آن ها را دوست بدارد». (2)

[1675 /27] ابن تیمیه که عادتش انکار فضائل اهل بیت علیهم السلام است ادعا کرده:

بالاتفاق این آیه ربطی به اهل بیت علیهم السلام ندارد و اهل علم اجماع دارند که این آیه در مکه نازل شده زیرا همهٔ سورة الشوری مکی است. (3)

علامه امینی رحمه الله در پاسخ او می فرماید: اصلاً هیچ کس نگفته که این آیه مکی است عده ای از اعلام آیاتی از این سوره را مدنی می دانند.

قرطبی و نیشابوری و خازن و شوکانی و دیگران از ابن عباس و قتاده روایت کرده اند که آیه شریفه: (قُل لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً....) مکی نیست.

1- المنح المکیة 526 و نیز رجوع شود به همین دفتر پاورقی صفحه 2202 - 203.

2- المنح المکیة 526.

3- منهاج السنة 7/ 99 و رجوع شود به 4/ 27، 562.

علامه امینی 45 نفر از بزرگـان اهل تسـنن که نزول این آیه را در محبّت اهل بیت علیهم السـلام دانسـته انـد نام برده و مطلب را به اشـعار شافعی ختم نموده است که:

یا اهل بیت رسول الله حبّکمُ *** فرض من الله في القرآن أنزلهُ

کفاکم من عظیم القدر أنّکمُ *** من لم یصلّ علیکم لا صلاة له

یعنی: ای خانـدان پیامبر صـلی الله علیه و آله! محبّت شـما فریضه ای است الهی که در قرآن نازل شده - اشاره به آیه شـریفه گذشـته - در عظمت مقام و منزلت شما همین بس که هر کس بر شما درود و صلوات نفرستد نمازش پذیرفته نیست و باطل است. (1)

تذکر

[28/ 1676] عده ای از اعلام اهل تسنن مانند ثعلبی (متوفی 427)، زمخشری (متوفی 538) و قرطبی (متوفی 671) روایت کرده اند که:

قال النبي صلی الله علیه و آله: من مات علی حبّ آل محمد مات شهیداً،

أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ،

أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً،

ألا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَکمِلَ الْإِیمَانِ.

ألا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَّرَهُ مَلَک الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْکرٌ وَ نَکیرٌ،

ألا و مَن ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ یُزَفُّ إلَی الجَنَّهِ کَما تُزَفُّ العَروسُ إلی بَیتِ زَوجِها،

أَلا وَ مَنْ ماتَ عَلی حُبِّ الِ مُحَمّدٍ فُتِحَ لَهُ في قَبرِه بابانِ إلَی الْجَنّةِ،

أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللّه قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِکةِ الرَّحْمَةِ،

1- الغدیر 3 / 171 - 172 و رجوع شود به 2/ 306 - 310، اشعار شافعی در تحفه اثنا عشریه 355 نیز نقل شده است

أَلا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ

أَلاَ وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ اَلْقِيَامَهِ مَكْتُوباً بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيِسٌ مِنْ رَحْمَهِ اَللَّهِ

أَلاَ وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِراً ،

أَلاَ وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشَمَّ رَائِحَهَ اَلْجَنَّهِ. (1)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بر محبت آل محمد بمیرد شهید از دنیا می رود.

آگاه باشید: هر کس بر محبت آل محمد بمیرد آمرزیده از دنیا می رود.

آگاه باشید: هر کس بر محبت آل محمد بمیرد با توبه از دنیا می رود.

آگاه باشید: هر کس بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل از دنیا می رود.

آگاه باشید: هر کس بر محبت آل محمد بمیرد ملک الموت و پس از او منکر و نکیر (در قبر) او را بشارت به بهشت دهند.

آگاه باشید: هر کس بر محبت آل محمد بمیرد مانند عروسی که به خانه شوهر فرستاده می شود (با عزت و جلال و احترام تمام) به بهشت فرستاده می شود.

آگاه باشید: هر کس بر محبت آل محمد بمیرد در قبرش دو درب به سوی بهشت گشوده می شود.

آگاه باشید: هر کس بر محبت آل محمد بمیرد خدا قبر او را محل زیارت فرشتگان رحمت قرار می دهد.

آگاه باشید: هر کس بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت (پیامبر صلی الله علیه و آله) و همراهی با جماعت (مسلمانان) از دنیا می رود.

آگاه باشید: هر کس با کینه آل محمد بمیرد وارد صحرای محشر می گردد در حالی که در (پیشانی و) بین دو دیده اش نوشته: این از رحمت خدا ناامید است.

1- تفسیر الثعلبي 314/8، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل 3 / 467، تفسیر الرازي 27 / 165، تفسیر القرطبی 16 / 23 فرائد السمطین 2/ 255 ینابیع المودة 1 / 91 و 2 / 333.

آگاه باشید: هر کس با کینهٔ آل محمد بمیرد کافر از دنیا می رود.

آگاه باشید: هر کس با کینه آل محمد بمیرد هیچ گاه بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

[1677 /29] در تفسیر رازی پس از نقل روایت گذشته آمده است:

این روایت صاحب کشاف است. من می گویم: آل محمد صلی الله علیه و سلم کسانی هستند که امر آن ها به پیامبر صلی الله علیه و آله برگردد [و مربوط باشد؛ زیرا «آل» گرفته شد از «أَول» به معنای رجوع است] پس در هر کسی که این ارتباط شدیدتر و کامل تر باشد آنان «آل» خواهند بود و بدون شک وابستگی (حضرات) فاطمه، علی، حسن و حسین [علیهم السلام] به آن حضرت محکم ترین وابستگی ها است. این مطلب از روایات متواتر ثابت است، پس قطعاً آنان «آل» هستند. گذشته از آن برخی گفته اند: «آل» نزدیکان آن حضرت هستند و برخی دیگر گفته اند: امت آن حضرت که دعوتش را اجابت نموده اند پس بر هر تقدیر این چهار نفر (بزرگوار) «آل» هستند ولی «آل» بودن دیگران اختلافی است.

و پس از نقل روایت شماره 1671 که از ابن عباس گذشت می گوید:

پس ثابت شد که این چهار نفر (بزرگوار) نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و از این روی واجب است که احترام و تعظیم ویژه داشته باشند، و بر این مطلب دلائل متعدد دلالت دارد. (1)

1- فثبت أن هؤلاء الأربعة أقارب النبي صلى الله عليه و آله و إذا ثبت هذا وجب أن يكونوا مخصوصين بمزيد التعظيم، و يدل عليه وجوه.... (تفسير الرازي 165/27 - 166 و رجوع شود به الكشاف 467/3)

تحریف عترت

برخی – مانند شامیان – از فرهنگ اصیل اسلامی بی اطلاع بودند و حقایق برای آنان وارونه جلوه داده شده و چنان نیرنگ بنی امیه کارساز گشته بود که از الفاظ: «عترت، اهل بیت و ذوی القربی» برداشتی جز خاندان ابوسفیان نداشتند.

[1678 /30] گویند: هفتاد کس از مشایخ دمشق به طلاق و عتاق (آزاد کردن بنده) و حج سوگند خوردند که ما پیغمبر [صلی الله علیه و آله] را به غیر از یزید خویشی نمی دانستیم. و همه از [حضرت] زین العابدین [علیه السلام] عذر خواستند و زاری نمودند و او همه را عفو فرمود. (1)

[1679 /31] و در منابع متعدد آمده: عده ای از شامیان نزد سفاح نیز سوگند یاد کردند که ما خویشاوند و وارثی برای پیامبر صلی الله علیه و آله جز بنی امیه نمی شناختیم. (2)

[1680 /32] راوی می گوید: از سفیان ثوری پرسیدم: آل محمد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ او پاسخ داد: (همه) امت محمد صلی الله علیه و آله (3)

[1681 /33] یکی از معاصران در مورد فضائل اهل بیت علیهم السلام و جایگاه رفیع آنان گوید: نماز بدون صلوات بر آنان نماز نیست ولی مراد از آل محمد صلی الله علیه و سلم فقط خویشان آن حضرت نیست بلکه مقصود پیروان با ایمان آن حضرت است! (4)

1- تجارب السلف 69.

2- وجّه عبد الله بن علي – عمّ السفاح – مشيخة شاميين إلى السفاح... فحلفوا له: إنهم ما علموا لرسول الله صلى الله عليه و سلم قرابة يرثونه سوى بني أمية! (شرح ابن أبي الحديد 7/ 159، سير أعلام النبلاء 79/6، وفيات الأعيان 6 / 102، و مراجعه شود به مروج الذهب 3/ 33، الهفوات النادرة 371).

3- قال الحماني: سألت الثوري: من آل محمد؟ قال: أمة محمد صلى الله عليه و آله. (حلية الأولياء 19/7)

4- أما فضائل أهل البيت رضوان الله تعالى عليهم و ذكر ما لهم من عظيم المكانة، فلا يخفى عليك أنه لا صلاة لنا بدون الصلاة عليهم و على أتباع الرسول من المؤمنين. آل محمد ؛ لا ـ تعني قرابته و أزواجه فقط، بل تعنى الأتباع المؤمنين. (الانتصار عاملى 347/9 به نقل از اهل تسنن)

[1682 /34] در این زمینه حدیثی ساختگی نقل شده که: (آل محمد کل تقي) یعنی هر شخص پرهیزگاری از آل محمد است!

نگارنده گوید: حضرت ثامن الحجج علیهم السلام در مجلس مأمون به عالم نمایان عامه پاسخی دندان شکن داده و فرمود: آیا صدقه آل محمد حرام است؟ (1) گفتند: آری فرمود: آیا صدقه بر امت حرام است؟ گفتند: نه فرمود: پس این فرق آل و امت است. (2)

[1683 /35] عجلونی از سیوطی نقل می کند که: من چنین حدیثی را نمی شناسم (یعنی درست نیست) سپس ادعا می کند که: این متن شواهد فراوان دارد! (3) و از جمله شواهد آن را حدیث جعلی: (آل أبي فلان ليسوا بأوليائي، إنما وليي الله و صالح المؤمنين) دانسته که ساختگی بودن آن خواهد آمد. (4)

[1684 /36] ابو مسلم خراسانی از همین شیوه سوء استفاده کرد، خطبه ای در فضائل آل محمد علیهم السلام ایراد و سپس آن را بر بنی عباس تطبیق نمود! (5)

1- (إِنَّ اَلصَّدَقَةَ لاَـ تَحِلُّ لِي وَ لاَ لِأَهْلِ بَيْتِي)، (إن الله تعالى حرّم علي الصدقة و على أهل بيتي)، (إِنَّا آلَ مُحَمَّدٍ لاَ تَحِلُّ لَنَا اَلصَّدَقَةُ)، (... لاَ تَحِلُّ لِمُحَمَّدٍ وَ لاَ لآلِ مُحَمَّدٍ). (كنز العمال 6 / 454 - 456)

2- عيون أخبار الرضا عليه السلام 1 / 229 - 230، بحار 25 / 221.

3- كشف الخفاء 1 / 18.

4- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2579، روایت شماره 2124.

5- خطب أبو مسلم - بالمدينة في السنة التي حجّ فيها في خلافة السفاح - فقال:... ألا إن آل محمد [صلى الله عليه و آله] أئمة الهدى، و منار سبيل التقى القادة الذادة السادة بنو عم رسول الله [صلى الله عليه و آله]، و منزل جبريل بالتنزيل، كم قصم الله بهم من جبار طاغ و فاسق باغ، شيّد الله بهم الهدى، و جلابهم العمى. لم يُسمع بمثل العباس! و كيف لا تخضع له الأمم لواجب حق الحرمة! أبو رسول الله [صلى الله عليه و آله] بعد أبيه، وإحدى يديه، و جلدة بين عينيه. أمينه يوم العقبة و ناصره بمكة، و رسوله إلى أهلها، و حاميه يوم حنين، عند ملتقى الفئتين، لا يخالف له رسماً، ولا يعصى له حكماً، الشافع يوم نيق العقاب إلى رسول الله [صلى الله عليه و آله] في الأحزاب ها إن في هذا - أيها الناس - لعبرة لأولي الأبصار! (شرح ابن أبي الحديد 7/ 161 - 162) و في خطبة سديف بن ميمون عند أبي العباس السفاح: أيزعم الضلال - بما حبطت أعمالهم - أن غير آل محمد أولى بالخلافة؟! فلِمَ و بِمَ؟! أيها الناس لكم الفضل بالصحابة دون حق ذوى القرابة الشركاء في النسب، الأكفاء في الحسب، الخاصة في الحياة، الوفاة عند الوفاة، مع ضربهم على الدين جاهلكم، و إطعامهم فى الأولى جائعكم، فكم قصم الله بهم من جبار باغ وفاسق ظالم، لم يسمع بمثل العباس، لم تخضع له أمة بواجب حق، أبو رسول الله صلى الله عليه و آله بعد أبيه، و جلدة ما بين عينيه، أمينه ليلة العقبة، و رسوله إلى أهل مكة، وحاميه يوم حنين، لا يرد له رأياً، ولا يخالف له قسماً.... (العقد الفريد 206/5 - 207 چاپ مكتبة العصرية بيروت، جمهرة خطب العرب 18/3. و نیز رجوع شود به مطلبی که فاکهی در اخبار مكة 154/3 (چاپ مكتبة الاسدي) از سديف بن ميمون در حضور داود بن علی نقل کرده است.

[1685 /37] عبد الفتاح سرور - یکی از نویسندگان سنی معاصر - نظریات متعددی در معنای «آل محمد صلی الله علیه و آله» نقل کرده، از جمله آن که مراد از آن همه پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله تا روز قیامت و پرهیزگاران از امت است. نظریه ای که خودش بدان رسیده آن است که مقصود حقیقی واقعی و اصلی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله همسران آن حضرت هستند. فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله عموها و عموزادگانش نیز مجازاً از اهل بیت شمرده می شوند! (1)

نگارنده گوید: پیش از این در حدیث ثقلین در این زمینه صحبت شد، (2) ولی ذکر نکته ای مناسب است، نویسنده مذکور، عبد الفتاح سرور خودش روایت سعد بن ابی وقاص را - که هنگام نزول آیه مباهله پیامبر صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را دعوت کرد، و عرضه داشت: «اَللَّهُمَّ هَؤُلاَءِ أَهْلِی» یعنی: خدایا این ها اهل (بیت) من هستند - به نقل از احمد، مسلم، حاکم، ترمذی،

1- أحادیث الفضائل العامة لأهل البیت علیهم السلام ص 13، 15. ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) نیز در بیان مراد از اهل بیت نظرات گوناگونی نقل کرده است. (رجوع شود به المنح المکیة 530 - 531)

2- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1674 - 1680.

نسائی و بیهقی نقل نموده و حکم به صحت آن کرده است.

سعد بن ابی وقاص دربارهٔ آن ویژگی ها می گوید: اگر یکی از آن ها برای من بود از شتران سرخ موی (که سرمایهٔ مهمی نزد عرب بشمار می رفت) و بنابر روایتی: از دنیا و آن چه در آن است بهتر بود. (1)

با توجه به این آرزو، آیا ممکن است این امر - آل، عترت و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله - امری عمومی یا چیزی باشد جز فضیلت ویژه علی علیه السلام و خاندانش؟!

[38/ 1686] محدث شاه عبدالعزیز دهلوی (متوفی 1239) در پاسخ از استدلال شیعه می نویسد:

[الف)]... ام سلمه گفت که مرا نیز شریک بکن فرمود: أنتِ علی خیر و أنتِ علی مکانك، [این] دلیل صریح است بر آن که نزول آیه در حق ازواج بود و آن حضرت این چهار کس را نیز به دعای خود در این وعده داخل ساخت...

ب)] و لهذا در روایات صحیحه بیهقی مثل این معامله با... عباس [عموی حضرت] و پسران او نیز ثابت است. (2)

اشکال

الف) عبارت: «أنت علی مکانك، و أنت علی [إلی] خیر» اصلاً دلالت بر آن که آیه مربوط به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله است ندارد بلکه با منع او از وارد شدن و قرار گرفتن زیر عبا نشان داد که آن ها از عترت نیستند و این روایت - با توجه به قرائن داخلی و خارجی به شرحی که گذشت - دلیل خروج ازواج از آیه است. (3)

1- أحادیث الفضائل العامة لأهل البیت علیهم السلام 105 به نقل از صحیح مسلم 7/ 120 - 121 و....

2- تحفه اثنا عشریه 203.

3- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1675 - 1680.

ب) اما روایت بیهقی ؛ اصلاً اعتبار ندارد چه رسد که صحیحه باشد، بیهقی گفته: اگر این روایت صحیح باشد... و پس از نقل آن گفته: عبدالله بن عثمان وقاصی به نقل آن متفرد است و یحیی بن معین گفته: او ناشناس است. (1)

برخی از موارد انکار دلالت حدیث به تحریف معنوی

اشاره

فراوان دیده می شود که مخالفان در برابر احتجاج شیعه می گویند: این حدیث ربطی به مدعای شما ندارد و سپس به توجیه و تحریف معنای آن می پردازند، که از موارد مشهور آن حدیث غدیر است به شرحی که گذشت. (2)

[1687 /39] محدث شاه عبدالعزیز دهلوی (متوفی 1239 در پاسخ از استدلال شیعه به روایت (اَللَّهُمَّ أَدِرِ اَلْحَقَّ مَعَ حَيْثُمَا دَارَ) می نویسد:

این حدیث را اهل سنت علی الرأس والعین قبول دارند ولکن با مدعای شیعه که امامت بلافصل است مساسی ندارد. (3)

[1688 /40] و در پاسخ از حدیث ثقلین گفته:

این حدیث هم... با مدعا مساس ندارد ؛ زیرا که لازم نیست که مُتمسک صاحب امامت کبری باشد. (4)

اشکال

1- قال البيهقي: إن صحت الرواية، و قال بعد نقلها: لفظ حديث الهروي تفرد به عبد الله بن عثمان الوقاصي هذا، و هو ممن سأل عنه عثمان الدارمي يحيى بن معين فقال: لا أعرفه. (دلائل النبوة للبيهقي 71/6 - 72، و نیز رجوع شود به میزان الاعتدال 3/ 425)

2- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 339، 385 - 398.

3- تحفه اثناعشریه 216

4- تحفه اثنا عشریه 219

چگونه ممکن است حق دایر مدار امیر مؤمنان علیه السلام باشد ولی کسی که در خلافت با آن حضرت نزاع داشته نیز بر حق باشد؟!

اگر تمسک به امیرمؤمنان علیه السلام باعث ایمنی از گمراهی است، چگونه ممکن است آن حضرت کنار زده شود و دیگران- که در گفتار و رفتار با ایشان مخالفت داشته اند - رهبری جامعه را به دست گرفته و مقتدای مردم باشند؟!

[1689 /41] محدث شاه ولی الله دهلوی (متوفی 1176) در بیان معنای حدیث ثقلین می نویسد:

پس قول آن حضرت: (مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا) محمول است بر محبت اهل بیت و معنای «لن یتفرّقا» آن است که تا وجوب عمل بر قرآن باقی است وجوب محبّت اهل بیت نیز باقی است. (1)

اشکال

پیش از این گذشت که گرچه محبّت اهل بیت علیهم السلام و حفظ احترام آن ها واجب است ولی متفاهم از حدیث ثقلین امری است فراتر، یعنی پیروی از قرآن و عترت علیهم السلام در کنار یکدیگر و تمسک به آن دو نه صرف محبت.

و متفاهم از «لن یتفرّقا» نیز آن است که قرآن و عترت علیهم السلام از یکدیگر جدا نمی شوند و هر دو بر مدار حق و حقیقت جاودان باقی خواهند ماند و لزوم پیروی از عترت مانند پیروی از قرآن استمرار دارد و همیشگی است و این امری است غیر از وجوب محبت اهل بیت علیهم السلام.

[1690 /42] شاه ولی الله دهلوی در معنای حدیث غدیر می گوید:

و معنای این حدیث محبت اهل بیت است و اعتقاد فضائل ایشان

1- قرة العینین 169

و تعظیم و تبجیل ایشان. (1)

اشکال

از آن چه پیش از این گفته شد (2) روشن گردید که حدیث غدیر، اعلام ولایت امیر مؤمنان علیه السلام است برای کسی که ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفته باشد و دلالت آن بر خلافت آن حضرت با توجه به قرائن حالیه و مقالیه قابل انکار نیست.

[1691 /43] دهلوی در معنای حدیث: (إني عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ وَ أَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَاذِبٌ مُفْتَرٍ صَلَّيْتُ قَبْلَ النَّاسِ سَبْعَ سِنِينَ) (3) می نویسد:

و معنای این حدیث آن است که در زمان خلافت او کسی مانند او نبود! (4)

اشکال

کجای حدیث قید شده بود «زمان خلافت»؟! روشن است که این صفات همیشه برای آن حضرت بوده است، پس هیچ گاه کسی مانند آن حضرت وجود نداشته، نه در زمان خلافت آن حضرت و نه پیش از آن!

توجیه و تحریف معنوی کلام احمد بن حنبل در کثرت فضائل

اشاره

پیش از این گذشت که احمد بن حنبل گفته:

فضائلی که درباره علی بن ابی طالب علیه السلام به سند معتبر نقل شده دربارهٔ هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نشده است.

1- قرة العینین 119

2- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 316: «اشاره به مفاد روایات غدیر» و صفحه 339 «چند پرسش».

3- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 502، شماره 276.

4- قرة العینین 119

این مطلب بـا الفاظ مختلف از او و دیگر دانشـمندان اهل تسـنن نقل شـده و مطلبی معروف و مشـهور است. (1) برخی از مخالفان، این مطلب را به شـدت انکار کرده و دروغ دانسـته انـد و عـده ای دیگر آن را پذیرفته ولی به گونه ای توجیه کرده اند که از آن برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران لازم نیاید، و با تحریف معنوی، آن را از ارزش ساقط کرده اند.

[1692 /44] حافظ ابن عساکر (متوفی 571) نقل کرده که ابوبکر بیهقی (متوفی 458)- صاحب دلائل النبوة و سـنن - در این زمینه می گوید:

علت کثرت نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السـلام آن است که حضـرت پس از بقیه خلفا زنـده مانـد و عده ای با او مخالفت نموده و بر او خروج کردند، لذا صـحابه ای که در زمان آن حضـرت بودند نیاز به نقل فضائل، مناقب، درجات و محاسن آن حضرت داشتند تا نسبتهای ناروایی را که به آن حضرت داده می شد ردّ کنند. امیر مؤمنان علیه السلام شایسته هر فضیلت و منقبت و سزاوار تمام سوابق و درجات بوده و در زمان خودش هیچ کس سزاوارتر از او به خلافت نبوده است. (2)

[1693 /45] ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) همین مطلب را از زبان دیگران این گونه بیان می کند که:

چون خدای تعالی به پیامبر صـلی الله علیه و آله اطلاع داده بود که علی علیه السلام پس از رسیدن به خلافت گرفتار اختلافاتی خواهد شد لذا خیرخواهی امت اقتضا نمود که فضائل آن جناب را اعلام نماید تا سبب نجات کسانی شود که از آن اطلاع یابند.

1- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 50 - 53.

2- تاریخ مدینة دمشق 418/42 - 419

پس از وقوع اختلاف و مبارزه عده ای با آن حضرت، صحابه ای که آن فضائل را شنیده بودند به جهت خیرخواهی امت به انتشار آن پرداختند.

پس از آن کار بسیار سخت تر شد و گروهی از بنی امیه به تنقیص و عیبجویی و ناسزا گفتن به آن حضرت بر منابر مشغول گردیدند و خوارج نیز با آنان همصدا شدند بلکه [العیاذ بالله] آن حضرت را تکفیر نمودند از این رو حافظان اهل تسنن به قصد خیرخواهی امت و یاری حق به ترویج و نشر فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام روی آوردند و همین سبب کثرت نقل فضائل آن حضرت گردید. (1)

[1694 /46] ابن حجر عسقلانی (متوفی 852) گفته:

سرّ مطلب آن است که علی [علیه السلام] (از دیگر خلفا و صحابه) متأخر واقع شد و در زمان او بین مردم اختلاف افتاد و عده ای به مبارزه با او پرداختند بلکه لعن و نفرین بر او را سنت قرار دادند و خوارج کار را به تکفیر او نیز کشاندند لذا اهل تسنن نیاز به نشر احادیث فضائل ایشان پیدا کردند و گرنه هر یک از خلفا فضائلی دارند که اگر عادلانه درباره آن ها قضاوت شود نتیجه اش پذیرفتن نظریه اهل تسنن است! (2)

[1695 /47] و بعضی پا را از آن هم فراتر نهاده و پس از کلام گذشته نوشته اند:

خلفای ثلاثه مناقبی دارند بر وزان فضائل علی [علیه السلام] بلکه بیشتر! (3)

1- الصواعق المحرقة 121 و رجوع شود به الآثار المروية عن أئمة السلف في العقيدة 872/2.

2- فتح الباري 57/7 و رجوع شود به التوشیح شرح صحیح بخاری 2353 - 2354، مرقاة المفاتيح 3931/9، فضائل الصحابة الكرام للدكتور خليل ابراهيم ملا خاطر العزامي 395

3- قال القاري في المرقاة 3931/9: وإلا فالثلاثة قبله لهم من المناقب ما يوازيه و يزيد عليه، كذا ذكره السيوطى.

ملاحظه فرمودید که این توجیه گران با تکیه بر آن که:

1. امیرالمؤمنین علیه السلام پس از بقیه خلفا زنده مانده.

2. مردم در زمان آن حضرت اختلاف کرده اند عده ای به مخالفت با خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام پرداخته بلکه بر آن حضرت خروج نموده اند و کار به عیبجویی، ناسزا گفتن، لعن و تکفیر نیز کشیده شده است.

3. صحابه باقیمانده و حافظان حدیث به قصد خیرخواهی امت و یاری حق به ترویج و نشر فضائل آن حضرت پرداخته اند.

4. نتیجه آن شده است که فضائل آن حضرت نسبت به دیگر صحابه فراوان نیست و حضرت امتیاز بر خلفا ندارد و سخن از کثرت نقل فضائل آن حضرت است و نه کثرت فضائل!

5.آری در خصوص آن زمان، امیرالمؤمنین علیه السلام از دیگران سزاواتر به خلافت بوده و از همه برتر بوده است.

اشکال

این کلام از احمد بن حنبل و دیگران در زمانی صادر شده که به شدت از نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام منع می شد و اهتمام حاکمان و عموم جامعه بر ترویج خلفا و دشمنان آن حضرت و نشر فضائل دروغین آن ها بوده است، لذا به روشنی دلالت بر آن دارد که:

الف) آن قدر فضائل حضرت زیاد بوده که با وجود دشمنی فراوان و خفقان حاکم بر اجتماع باز هم آن ها نتوانسته اند از انتشار این حجم انبوه روایات فضائل جلوگیری نمایند.

ب) تصریح شده که این فضائل با اسناد معتبر و صحیح نقل شده است.

ج) همین نکته – تصریح به اعتبار اسناد – می تواند اشاره ای باشد به عدم اعتبار

بلکه ساختگی بودن روایات فضائل دیگران و شیوع بی رویه آن.

د) کثرت فضائـل امیرالمؤمنین علیه السـلام در آن شـرایط به معنای آن است که دیگران به هیـچ وجه با آن حضـرت قابل مقایسه نیسـتند و ادعای این که: (دیگران مناقبی دارند بر وزان فضائل علی علیه السلام بلکه بیشتر) یاوه ای بیش نیست. (1) نتیجه آن که:

1. حیات آن حضرت پس از دیگران در این جهت هیچ نقشی نداشته است.

2. معلوم است که مخالفت با ابوبکر در سقیفه و... و با او در انتخاب عمر که:

ماذا تقول لربّك وقـد اسـتخلفت علینا فظا غلیظاً (2) و مخـالفت بـا عثمـان و عیبجویی، ناسـزا گفتن لعن و تکفیر و... او بـاعث نقل چیز معتبری درباره آن ها نشد!

3. در آن زمان صـحابه به ترویج و نشـر چیزی درباره آن ها نپرداختند تا دیگران را هدایت کنند، و اگر فضیلتی داشتند به سند معتبر و مورد اتفاق - نه با اسناد ساختگی! - نقل می شد؛ زیرا کسی با آنان مشکلی نداشت! (3)

4. پس فضائل امیرالمؤمنین علیه السـلام نسـبت به دیگر صـحابه فراوان است و دیگران قابل قیاس با آن حضـرت نیستند و سخن احمد بن حنبل حاکی از کثرت فضائل آن حضرت است نه صرف کثرت نقل فضائل!

5. و آن حضرت با توجه به فضائل فراوانش از همه برتر بوده و همیشه سزاواتر از دیگران به خلافت بوده است.

1- ابن حجر هیتمی مکی در بحث تفضیل بین خلفا پس از اشاره به تعارض روایات اهل تسنن می نویسد: بل علي كرم الله وجهه ورد فيه من الأحاديث المشـعرة بفضـله ما لم يرد في الثلاثة. یعنی: روایاتی که اشـعار به فضـیلت و برتری علی علیه السلام بر دیگران دارد، حاوی مطالبی (مهم) است که درباره خلفای سه گانه نقل نشده است. (الفتاوى الحديثية 155، چاپ البابي الحلبي)

2- المصنف لابن أبي شيبة 485/7 و 574/8، نوادر الأصول للترمذي 138/3، نهاية الأرب 114/16.

3- ولو وُجدت أحاديث في فضل غير علي [عليه السلام] من الصحابة كالتي جاءت في فضل علي [عليه السلام] لنقلت بطرق أكثر وأشهر لعدم الخوف من عقاب الظالمين على روايتها. (النصائح الكافية 154)

[48/ 1696] ابن تیمیه در این زمینه می نویسد:

[الف] کسانی که در موضوع فضائل تصنیف دارند گاهی در نقل روایات ضعیف تسامح می کنند مانند نسائی که خصائص علی [علیه السلام] را نوشته و در آن تعدادی از احادیث ضعیف را نقل کرده است و همچنین ابونعیم خیثمة بن سلیمان، ترمذی.... (1)

شاید او تحریف و توجیه کلام احمد بن حنبل را هم کارساز ندانسته، ناگزیر از راه انکار وارد شده و با بی شرمی تمام می گوید:

[ب] این که گفته شده «فضائلی برای علی [صلوات الله علیه] در روایات صحیح آمده که برای دیگران نیست» این دروغ است. نه احمد و نه دیگر پیشوایان حدیث چنین مطلبی را نگفته اند

آری، گاهی گفته می شود: «درباره او روایاتی نقل شده که برای دیگران نقل نشده است ولی بیشتر این روایات از افرادی است که معلوم است» دروغگو هستند یا اشتباه نقل کرده اند. (2)

[ج] ابن تیمیه در ادامه برای تضعیف بیشتر مطلب، تیری به تاریکی رها کرده و می گوید:

گذشته از آن در نقل این مطلب از احمد بن حنبل سخنی (و اشکالي) وجود دارد که این جا محل مناسبی برای طرح آن نیست. (3)

اشکال

ص: 2268

1- الآثار المروية عن ائمة السلف في العقيدة ص 872 دكتر حميد بن أحمد نعيجات، به نقل از منهاج السنة 7/ 178، 312.

2- همان 872 - 873 به نقل از منهاج السنة 7 / 374 و 8 / 421

3- مع أن في نقل هذا عن أحمد كلاماً ليس هذا موضعه. (منهاج السنة 374/6)

الف) کلام اول او در نقطه مقابل کسانی است که درباره خصائص نسائی گفته اند: بسیاری از روایات آن سندهای معتبر دارد.

[1697 /49] قال العسقلاني: و تتبع النسائي ما خصّ به دون الصحابة، فجمع من ذلك شيئاً كثيراً بأسانيد أكثرها جياد...

عسقلانی می نویسد: نسائی به تتبع ویژگی ها و فضائلی که مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام است و دیگر صحابه را از آن بهره ای نیست پرداخته و در این زمینه مطالب فراوانی جمع آوری کرده که بسیاری از آن روایات سندهای نیکو دارد. (1)

و نیز ابن حجر عسقلانی و به تبع او سندی (متوفی 1138) و شنقیطی (متوفی 1363) استاد جامع الازهر می نویسند:

و أوعب من جمع مناقبه من الأحاديث الجياد النسائي في كتاب الخصائص (2). یعنی: کسی که بیش از همه مناقب آن حضرت را از احادیث نیکو و معتبر جمع آوری کرده نسائی در خصائص است.

پس هم ارزش و اعتبار روایات و کتاب «خصائص» نَسائی معلوم شد و هم امتیاز آن حضرت از دیگر صحابه در این ویژگی ها. (3)

1- الإصابة 4 / 465

2- فتح الباري 617 سنن ابن ماجة بشرح السندي 1 / 86، كفاية الطالب للشنقيطي 79.

3- در همین زمینه رجوع شود به کتاب الحلي بتخريج خصائص على [عليه السلام] تصنيف أبو اسحاق الحويني الأثري که با کتاب خصائص توسط دار الكتاب العربي سنه 1996 به طبع رسیده. قال بعض المعاصرين - كما في المنيحة بسلسلة الأحاديث الصحيحة 1 / 7 -: أشهد الله أن أبا إسحاق من علماء الحديث.. و من أهل الحديث الراسخين فيه.. ولم أر شيخنا الألباني فرحاً بأحد كما رأيته فرحاً بقدوم الشيخ أبي إسحاق.. و مجالسه مع الشيخ محفوظة تنبيء عن علم غزير.. بل عن تدقيق.. قل أن يصل إليه أحد.

ب) و در مورد کلام دوم باید گفت:

اولاً: اگر مراد از این کلام که بسیاری از دانشمندان بزرگ اهل تسنن بدان استناد نموده اند (1) – صرف نقل احادیثی باشد که اعتبار ندارد و بیشترش دروغ و اشتباه باشد صدور آن از احمد و دیگر علمای اهل تسنن کاری بیهوده سفیهانه و احمقانه خواهد بود!!!

چه نیازی بود که این همه نویسندگان اهل تسنن در بخش فضائل امیر المؤمنین علیه السلام به چنین مطلب سست و بی پایه ای استناد نمایند؟!

ثانیاً: تصریح به صحت و اعتبار آن فضائل در نقل بزرگان عامه آمده، به عنوان مثال دانشمند بزرگ حنبلی ها محمد بن أبي يعلى (متوفی 521 یا 526) از مشایخ خودش به سند معتبر از احمد بن حنبل نقل کرده: ما روي في فضائل أحد من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله بالأسانيد الصحاح ما روي عن علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (2)

و عبارت: «بالأسانيد الصحاح» صریح در حکم به صحت احادیث فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام است و بنابر نقل ابن عبدالبر (متوفی 463) و دیگران: لم يرو في فضائل أحد من الصحابة بالأسانيد الحسان ما روي في فضائل علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (3) یعنی فضائلی که با اسناد معتبر و نیکو درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده دربارهٔ هیچ یک از صحابه روایت نشده است.

1- در دفتر نخست، صفحه 50 - 53 قریب به 40 نفر نام برده شده اند

2- طبقات الحنابلة،120/2، و في مناقب الإمام أحمد لابن الجوزي 164: قال عبد الله بن أحمد بن حنبل: سمعت أبي يقول: ما لأحد من الصحابة من الفضائل بالأسانيد الصحاح مثل ما لعلي [عليه السلام].

3- الاستيعاب 1115/3، و رجوع شود به مرآة الزمان 6 / 435

ثالثاً این که گفته: «دیگر پیشوایان حـدیث نیز چنین مطلبی نگفته اند» یا آن که از کلمات دانشـمندان مذهب خود بی خبر است پس لیاقت اظهار نظر ندارد ؛ یا آن که می داند و دانسـته انکار می کند، پس اهل انصاف نیست و کلامش بی ارزش است؛ مگر آن که بخواهد علمایی که این مطلب را گفته اند از جرگه پیشوایان اهل حدیث خارج نماید!

به جز احمد بن حنبل، پیشوایان دیگر اهل حدیث - مانند اسـماعیل قاضـی نسائی و ابوعلی نیشابوری - تصـریح به اعتبار احادیث وارد در فضائل امیرالمؤمنین علیه السـلام کرده و عباراتی مانند: «الأسانید الجیاد، الأسانید الحسان» یعنی اسناد نیکو و معتبر را بکار برده اند، (1) پس قطعاً کلام ابن تیمیه دروغ است.

آری ؛ ابن تیمیه برای مخالفت با امیرالمؤمنین علیه السـلام هیچ ابایی از دروغ گفتن ندارد و تعصب چنان چشم و گوش او را بسته که اصلاً نمی فهمد چه می نویسد!

قـال ابن حجر الهیتمي المکي (المتـوفی 974): قال إسـماعیل القاضـي والنسائي وأبو علي النیسابوري: لم ترد في حق أحـد من الصـحابة بالأسانید الصحاح والحسان أکثر ممّا ورد في حقّ علي [علیه السلام]. (2)

رابعاً این که گفته: گاهی گفته می شود «دربارهٔ او روایاتی نقل شده که برای دیگران نقل نشده است» ولی بیشتر این روایات از افرادی اسـت که معلوم است دروغگو هستند یا اشتباه نقل کرده اند.

1- به عنوان نمونه رجوع شود به مرآة الزمـان 435/6، شواهد التنزیل 1 / 27، فتح الباري 7/ 57، الصواعق المحرقة 120 - 121، المنح المکیة للهیتمي 578، التوشیح شرح البخاري للسیوطی 2353 - 2354، مرقاة المفاتیح 3931/9، فیض القدیر 4 / 468 - 469، تحفة الأحوذي 144/10، فتح الملك العلی 20

2- المنح المکیة في شرح الهمزیة 578.

پاسخش آن است که امثال ابن تیمیه آن روایات را اشتباه یا جعلی می دانند ولی بسیاری از اهل تسنن آن را معتبر دانسته و تصریح کرده اند که جعلی نیست. به عنوان مثال استاد سیره، نویسان صالحی شامی (متوفی 942) در کتاب سبل الهدی والرشاد - که در مقدمه تصریح کرده: من روایات ساختگی را در این کتاب نقل نمی کنم (1) - روایاتی را در فضائل حضرت ذکر کرده (2) که ابن تیمیه به شدت با آن مخالفت و اعتبار آن بلکه گاهی وجودش را نیز انکار نموده است! (3)

1- ولم أذكر فيه شيئا من الأحاديث الموضوعات. (سبل الهدى والرشاد 3/1)

2- سبل الهدى والرشاد 287/11 - 307 الباب العاشر في بعض فضائل علي بن أبي طالب رضى الله عنه[عليه السلام].

3- برای نمونه به ذکر برخی از آن موارد که ابن تیمیه با آن مخالفت کرده - اکتفا می شود: حدیث طیر (سبل الهدی والرشاد 191/7 و 12 / 106) معجزه ردّ شمس (9 / 435 - 439) قال رسول الله صلى الله عليه و اله: عَلِيٌّ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَالُ يَعْسُوبُ الْمُنَافِقِينَ. (11 / 297) إن وصيّي، و موضع سرّي، و خير من أترك بعدي، و ينجز عدتي، و يقضي ديني علي. (291/11) أنا وهذا حجة على أمتي يوم القيامة. (11 / 292) على مَعَ القرآن والقرآنُ مَعَ علي، لَنْ يَتَفَرّقَا حَتّى يَرِدًا عَلَيّ الحوض. (297/11) ما تريدون من على؟ [ثلاثاً] إن عليّاً منّي وأنا من علي، و على ولي كل مؤمن. (11/ 297) يا بريدة، إن عليّاً وليكم بعدي، فأحب عليّاً، فإنه يفعل ما يؤمر. (295/11) «وَ هُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي»: أي يلي أمركم. (6 / 237) أعلم الناس بعدى على بن أبي طالب. (11/ 291) أنا دار الحكمة - وفي لفظ: مدينة العلم -، و علي بابها، فمن أراد العلم فليأت الباب. و في لفظ: فليأته من بابه. (11 / 292 و رجوع شود به 456/1 - 457) أنا من علي، و علي منّي، ولا يؤدّي عنّي إلا أنا أو علي. (297/11). النظر إلى [وجه] علي عبادة. (292/11) من فارق عليّاً فارقني، و من فارقني فارق الله. (294/11) منكم من يقاتل على تأويل القرآن كما قاتلت على تنزيله... ولكنه خاصف النعل. (10/ 150 و (11 / 290) علي بن أبي طالب صاحب حوضي يوم القيامة. (11 /290) ليت شعري] أيتكن صاحبة الجمل الأحمر الأدبب، حتى تنبحها كلاب الحوأب، يقتل حولها قتلى كثيرة ثم تنجو بعدما كادت. (10 / 148 - 149، 164 - 165) ذكر النبي صلى الله عليه و آله خروج أمهات المؤمنين فضحكت عائشة... فقال: «أُنظُرى يا حُمَيراءُ أن لا تكونى أنتِ»، ثم التفت إلى علي [عليه السلام] فقال: (إِنْ وُلِّيتَ مِنْ أَمْرِهَا شَيْئاً فَارْفُقْ بِهَا). (10/ 148، 151) من آذى علياً فقد آذاني. (293/11) مَنْ سَبّ عَلِيّاً فَقَدْ سَبّني و مَنْ سَبّني سَبّ الله. (11 / 250، 294) اللهم اهد قلبه، و ثبت لسانه. و قال صلى الله عليه و اله: إن الله تعالى سيهدي قلبك و يثبت لسانك. قال [على عليه السلام]: فَمَا شَكَكْتُ فِي قَضَاءٍ بَيْنَ اِثْنَيْنِ. (11 / 326 و رجوع شود به 10 / 26). .. وأقضى أُمتى على. (11 / 241) اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وأحب من أحبه، وأبغض من أبغضه. و في لفظ واخذل من خذله، وانصر من نصره، وأعن من أعانه. (11 /294) اَللّهُمَّ انْصُرْ مَنْ نَصَرَ عَلِيّاً، اَللّهُمَّ اَكْرِمْ مَن أكرَمَ عَلِيّا ، اللّهُمَّ اخذُل مَن خَذَلَ عَلِيّا اللهم أعنه واستعن [و أعن] بِهِ ، وَارحَمهُ وَارحَم بِهِ ، وَانصُرهُ وَانصُر بِهِ . (11 / 295) يا علي، إن الله أمرني أن أدنيك و لا أقصيك، و أن أعلمك، و أن تعي، و حق لك أن تعي، سألت ربي أن يجعلها أذنك، قال على [عليه السلام]: ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه و اله شيئاً فنسيته. زاد بريدة: فنزلت (وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ). (11 / 289) اَنْتَ تُبَيّنُ لِلنّاس مَا اخْتَلَفُوا فِيه مِنْ بَعدِى. (11 /295) ... و ما سَأَلتُ اللّهَ شَيئا إلا سَأَلتُ لَكَ مِثلَهُ . (11/298) إِنَّهُ يَحِلُّ لَكَ فِي المَسْجِد مَا يَحِلُّ لِي... ان الله أمر موسى أَنْ يَبْنِيَ مَسْجِداً طَاهِراً لاَ يَسْكُنُهُ إِلاَّ هُوَ وَ هَارُونُ، وإن الله أمرني أن أبني مسجداً طاهراً لا يسكنه إلا أنا و علي و أبناء علي. (423/10 - 424) يَا عَلِيُّ مَنْ فَارَقَنِي فَقَدْ فَارَقَ اَللَّهِ وَ مَنْ فَارَقَكَ فَقَدْ فَارَقَنِي. (294/11) أما انك ستلقى بعدي جهداً، قال: في سلامة من ديني؟ قال: نعم. (10 /150) إنه سيكون بينك وبين عائشة أمر [...] فإذا كان ذلك فارددها إلى مأمنها. (10 /149) آخى.... و بين علي بن أبي طالب و نفسه صلى الله عليه و آله... فَأَنتَ أخى فِي الدُّنيا وَالآخِرَهِ.... (363/3) قال صلى الله عليه و آله لفاطمة عليها السلام: (إِنّي زَوّجْتُكِ أَقْدَمَ أُمّتِي سِلْماً، وَ أَكثرَهُمْ عِلماً، وَأَعظمَهُمْ حِلماً). (11 /291) عن علي عليه السلام: (إني لأَوّلُ مَن أسلم). (11/ 40) عهد إلى رسول الله

صلى الله عليه و آله أن أقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين. (11 /290). ... أمرتُ... وعهد إلى رسول الله صلى الله عليه و سلم [بقتال الناكثين...]. (10 /150) ... الزبير خرج يريد عليّاً [عليه السلام]، فقال له على [عليه السلام]: اَنْشُدُك الله هل سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «تقاتله و أنت له ظالم [التقاتلنه وأنت ظالم له ثم لينصرن عليك]»؟ فقال: لم أذكر، ثم مضى الزبير منصرفاً. و في لفظ: «أما إنك ستخرج عليه و تقاتله و أنت ظالم»، و في لفظ آخر: انك تقاتلني و أنت ظالم لى؟ قال: بلى، ولكن نسيت. (149/10) قال [الامام] الحسن [عليه السلام]: لقد قبض في هذه الليلة رجل لم يسبقه الأولون ولا يدركه الآخرون، و قد كان رسول الله صلى الله عليه و آله يعطيه الراية فيقاتل جبريل عن يمينه و ميكائيل عن يساره. (67/11) قال ابن المسيب: ما كان أحد يقول: سلوني غير علي. قال ابن عباس: أُعطي علي تسعة أعشار العلم، و والله لقد شاركهم في العشر الباقي. پرسش صحابه و رجوع آنان به حضرت. (11/ 289) قال ابن عباس: إذا ثبت لنا الشيء عن عليّ لم نعدل عنه الى غيره. (11/ 289) قال ابن مسعود: و ختمت القرآن على خير الناس علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (11 / 403) و قال: ما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول الله إلا ببغضهم علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (290/11) عن أبي سعيد الخدري في قوله تعالى: (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ) [محمد صلى الله عليه و آله (47): 30] قال: يبغضهم على بن أبي طالب [عليه السلام]. (290/11) قال حذيفة: أتتكم الحمراء فى كتيبة تسوق بها أعلاجها. (10 /149) قال أبو أيوب الانصاري: أمر رسول الله صلى الله عليه و آله علياً بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين. (150/10) قال عمار: لو ضربونا بأسيافهم حتى نبلغ سَعَفَات هَجَر لعلمنا أنا على الحق وهم على الباطل. (243/10) قال عمر: أعوذ بالله أن أعيش في قوم لست فيهم يا أبا الحسن. (1 /177) عن أم سلمة: فأكبَ عليه على [عليه السلام] فجعل يساره ويناجيه، ثم قبض صلى الله عليه و آله يومه ذلك فكان أقرب الناس به عهداً. (255/12) قال الصالحي الشامي:... لم يسجد لصنم قط. (288/11)

ج) و در مورد کلام اخیر او می گوییم اگر در نقل این مطلب از احمد اشکالی وجود داشت و او حرف حسابی داشت همین جا محل مناسب برای طرح آن بود. چنان که گذشت این مطلب به سند معتبر از احمد نقل شده و بسیاری از بزرگان اهل تسنن نیز به آن استناد کرده اند. (1)

1- در دفتر نخست، صفحه 50 - 53 قریب به 40 نفر نام برده شده اند

تذکر

شایان ذکر است که یکی از مهمترین دستاویز تحریفات معنوی، تأکید مخالفان بر برداشت صحابه از روایات است. گذشت که تفتازانی می نویسد:

اگر حدیث غدیر متواتر و دلالت آن تمام بود چرا بر بزرگان صحابه مخفی ماند؟!! (1)

نگارنده گوید: در کتب مخالفان فراوان گفته اند: این فضائل برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت است ولی ربطی به خلافت آن حضرت ندارد. (2)

محقق شوشتری می گوید

بستن درب همه به سوی مسجد و باز گذاشتن درب خانه مولا و برگرداندن ابوبکر و ابلاغ آیات برائت توسط آن حضرت به دستور خداوند شهادتی است الهی بر صلاح باطنی و ظاهری امیرالمؤمنین علیه السلام و دلیل بر شرافت، فضیلت و بزرگواری آن حضرت، و جواز عبور از مسجد در حالت جنابت دلیل طهارت و شرافت ایشان و نسل پاکش و هیچ کس با او در این فضائل مشترک نیست پس او در این امت نظیر ندارد و پیروی از چنین کسی اولی و اقتدا به او لازم تر است. (3)

نگارنده گوید: برخی از مطالبی که در مناشدات امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر شده نیز از همین باب است.

1- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 376 به نقل از شرح المقاصد 5 /272، 274.

2- برای نمونه رجوع شود به ابطال الباطل ابن روزبهان در ضمن احقاق الحق و دلائل الصدق.

3- ملحقات إحقاق الحق 7/ 426

نمونه هایی از تحریفات معنوی در دفترهای پیشین

مواردی از تحریفات معنوی پیش از این گذشت مانند:

دفتر نخست صفحه 116 نَسّفی در توجیه روایت طیر - «بارالها! محبوب ترین خلق خویش را نزد من حاضر کن تا با من از این پرنده میل نماید» گفته:

یعنی: محبوب ترین خلق تو در این که این غذا را با من بخورد.

صفحه 132 در روایت معتبر شماره 4 گذشت که: محبوب ترین زنان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام و محبوب ترین مردان علی علیه السلام بود.

ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) گفته:

ظاهراً مراد محبوب ترین از بنی هاشم است تا با روایاتی که می گوید محبوب ترین افراد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر بوده منافات نداشته باشد.

صفحه 219 حافظ ابوبکر کلاباذی (متوفی 380) پس از نقل روایت نبوی: (وَ إِنْ تُوَلُّوا عَلِيّاً - ولن تفعلوا - تَجِدُوهُ هَادِياً مَهْدِيّاً يَسْلُكُ بِكُمُ اَلطَّرِيقَ اَلْمُسْتَقِيمَ)، یعنی: اگر [فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را گردن نهید و] امارت و سرپرستی علی را بپذیرید - که چنین نخواهید کرد - خواهید دید که او هدایتگری هدایت شده است و شما را به راه راست هدایت خواهد نمود - می نویسد:

ممکن است معنایش آن باشد که اگر علی را به سرپرستی برگزینید هرگاه خلافت به او رسید و حضرت - ان شاء الله! - منظورشان خلافت بلافاصله پس از خودشان نیست

صفحه 246 محبّ طبری می گوید:

مراد از «عليّ وليّكم بعدي» خبر از آینده است و چون بلافاصله خلافت به آن حضرت نرسید پس مراد خلافت بلافصل نبوده است.

ص: 2276

صفحه 385 برخی در سبب صدور حدیث: «من کنت مولاه... » گفته اند:

زیـد بن حارثه در ضـمن گفتگویی به علی علیه السـلام گفت من تو را دوست ندارم یا تو (آزادکننده و) مولای من نیستی، مولای من پیامبر صلی الله علیه و آله است (پس مولی در کلام پیامبر صـلی الله علیه و آله در پاسخ او و به معنای دوست یا آزادکننده بوده، یعنی علی علیه السلام در حکم آزادکننده او بشمار می رود).

صفحه 395 محدّث دهلوی - با نادیده گرفتن قرائن حالیه و مقالیه - می نویسد:

اگر «مولی» - در (مَنْ کُنْتُ مَوْلاَهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاَهُ) - به معنای «أولی» هم باشـد، محتمل است «أولی بالمحبـة» یا «بالتعظیم» باشد و لزومی ندارد که به معنای «أولی بالتصرف» باشد.

صفحه 401 و در ادامه - نیز برخلاف متفاهم از حدیث - می گوید:

مراد از (ألست أَوْلَى بِـالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِـهِمْ) نیز همین است که: ألست أولی بـالمؤمنین من أنفسـهم في المحبـة؟ بلکه «أولی» در این جا مشتق از ولایت است که به معنای محبت است.

صفحه 452 قاری (متوفی 1014) می گوید

مراد از حدیث منزلت آن است که تو در آخرت نسبت به من مانند هارون نسبت به حضرت موسی علیه السلام هستی

صفحه 453 محب طبری (متوفی 694) با قطع نظر از اطلاق حدیث منزلت و قرائنی که گذشت - می گوید:

مراد از عبارت: «لا ینبغی أن أذهب إلّا وأنت خلیفتی» - (گرچه) خدا داناتر است! - آن است که خلیفتي في أهلي یعنی سـزاوار نیست که من به مسافرت روم جز آن که تو جانشین من در بین خاندانم باشی.

ص: 2277

دفتر دوم، صفحه 603 ابن کثیر، برای منحرف کردن اذهان از جانشینی علی علیه السلام و فضائل مهم موجود در روایات فضیلت -8 تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت - می:گوید

گویا پیامبر صلی الله علیه و آله ترس از آن داشته که اگر به ابلاغ رسالت بپردازد مشرکان عرب او را به قتل برسانند لذا می خواست مطمئن شود که کسی امور خانواده اش را به عهده گرفته و دیونش را می پردازد.

صفحه 649 برخی حدیث: (أَنَا مَدِينَةُ اَلْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا) را توجیه کرده اند که: درب ورودی دانش و حکمت دری بلند و مرتفع است.

صفحه 649 ملاعلی قاری می گوید:

معنای روایت آن است که یکی از درب های علم و دانش علی علیه السلام است.

همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله درب های دانش آن حضرت هستند ولی تخصیص علی علیه السلام به ذکر نوعی تعظیم و احترام است

و هر دو مطلب گذشته بر خلاف متفاهم از روایت است.

صفحه 943 - 944 عده ای گفته اند:

دیدن چهره علی علیه السلام مردم را به یاد خدا می انداخت و معنای حدیث (النَّظَرُ إلى عَلِيٍّ عِبادَةٌ) آن است که هنگامی که چشم مردم به آن حضرت می افتاد می گفتند چه جوان،شرافتمندی لا اله الا الله! چه جوانمرد کریم و بزرگواری لا اله الا الله! چه جوان دانشمندی لااله الا الله! چه جوان شجاعی، لا اله الا الله! و از دیدن آن حضرت زبانشان به کلمه توحید گویا می شد.

در حالی که روایت دلالت دارد که نگاه کردن مردم به آن حضرت خودش عبادت است و موضوعیت دارد نه ذکر گفتن آنان پس از دیدن حضرت.

ص: 2278

دفتر سوم، صفحه 968 بعضـی درباره روایت: (يُقَاتِلُ عَلَى تَأْوِيلِ القُرآن) به گونه ای سـخن گفته انـد که ذهن مخاطب را از مقصود واقعی عبارت دور نموده و آن را مخصوص مبارزه با خوارج بداند! ذهبی گفته

امیرالمؤمنین علیه السلام با خوارج که قرآن را به جهالت و مطابق نظرشان تأویل می کردند مبارزه کرد.

و ابن کثیر دمشقی نیز به همین هدف، پیش از آن عنوانی افزوده که حدیث في مدح علي [علیه السلام] علی قتال الخوارج.

در حالی که روایت اطلاق دارد و همهٔ مبارزات حضرت را شامل می شود و دلیلی بر اختصاص آن به خوارج نیست.

صفحه 1261 در حدیث 818 گـذشت که (يَخْرُجُونَ عَلَى خَيْرِ فِرْقَةٍ مِنَ اَلنَّاسِ)، یعنی خوارج بر بهـترین گروه خروج کرده و بـا آنـان می جنگند، بعضی گفته اند:

مراد از بهترین فرقه، صدر اول - یعنی صحابه - می باشند.

و برخی گفته اند: برترین از این دو گروه - خوارج و اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام - (نه آن که مراد بهترین گروه از همه مردم!)

و روشن است که مراد از آن فقط کسانی است که در جبهه امیرالمؤمنین علیه السلام بوده اند نه همه صحابه.

و متفاهم از « خَيْرِ فِرْقَةٍ مِنَ اَلنَّاسِ» نیز بهترین از همهٔ مردم است نه خصوص این دو گروه.

صفحه 1262 پس از کشـته شـدن عمار روایت: (تَقْتُلُ عَمّاراً الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ) عمار را گروه تجاوزگر خواهد کشت برای معاویه بازگو شد او بلافاصـله معالطه نموده و گفت: مگر ما عمار را کشتیم؟ علی و یارانش باعث کشـته شـدن او شدنـد که او را در برابر نیزه و شمشـیر ما قرار دادند.

ص: 2279

صفحه 1286 در روایت معتبر شماره 101 گذشت که حذیفه گفت: هنگامی که اهل دین شما به روی یکدیگر شمشیر کشیدند چه خواهید کرد؟! از او پرسیدند: چه کنیم؟ گفت: ببینید گروهی که شما را به فرمان علی علیه السلام دعوت می کند ملازم آن باشید که آنان بر هدایت - و بنابر نقلی بر حق - هستند.

ابن حجر مکّی - بدون هیچ مستندی برخلاف مدلول روایت - می گوید:

حذیفه این مطلب را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است و در این روایت تصریح شده که علی [علیه السلام] بر حق است و عایشه و یارانش از روی تأویل دست به این کار زده اند.

صفحه 1287، 1292 - 1293 در روایت معتبر 829 گذشت که امیرالمؤمنین علیه السلام کنار جنازة ذو الثدیة فرمود: «صدق الله و رسوله» یعنی خدا و پیامبرش راست گفتند که اشاره به کلامی از پیامبر صلی الله علیه و آله دارد که حاکی از حقانیت و فضیلت خود و یارانش و خباثت خوارج بوده و این که حضرت با اطلاع از جزئیات قضیه و به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله اقدام به جنگ با آنان نموده است، ولی عایشه به خیال خودش می خواهد زرنگی کند و آن را از معنای واقعی اش دور کند لذا گفته:

علی از هر چیز شگفتی خوشش می آمد می گفت: «صدق الله و رسوله» عراقیان به او دروغ بسته و از پیش خود به کلمات او اضافه می کنند!

و پیداست که معنا ندارد حضرت برای هر چیز شگفت و خوشایندی - بدون آن که مطلبی دربارهٔ آن از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده باشد - بفرماید: «صدق الله و رسوله»!

دفتر چهارم صفحه 1672 - 1673 برخی در توجیه حدیث ثقلین، دائره عترت و اهل بیت را توسعه داده اند. شاه عبدالعزیز دهلوی می نویسد:

ص: 2280

عترت در لغت عرب به معنای اقارب است اگر دلالت بر امامت کند لازم آید که جمیع اقارب آن حضرت ائمه باشند.

و البانی می گوید

دائره عترت وسیع تر است از آن چه شیعه می گوید. مراد از اهل البیت دانشمندان صالح از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند که تمسک به قرآن و سنت آن حضرت می کنند.

در حالی که بنابر روایات صحیح و معتبر اهل تسنن پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت دقیق دائره عترت و اهل بیت را تعیین و تحدید فرمود به شرحی که گذشت.

صفحه 1672 ابن تیمیه پس از اصرار بر انکار - افزون بر تحریف گذشته، در معنای حدیث نیز تصرف دیگر نموده و - می گوید:

کسانی که آن را قبول دارند می گویند مراد آن است که مجموع عترت همه بنی هاشم بنی عبدالمطلب، عباس و فرزندانش ابوطالب و فرزندانش و... - اتفاق بر گمراهی نمی کنند.

و روشن است که: «اتفاق بر گمراهی نمی کنند» غیر از متفاهم از عبارت حدیث است که: «تمسک به اهل بیت علیهم السلام باعث ایمن شدن از گمراهی است».

دفتر پنجم، صفحه 1773 ذهبی- بر خلاف مقتضای اطلاق روایت آینده- گفته:

حدیث: (عَلِیٌّ خَیْرُ اَلْبِشْرِ) معنایش صحیح است، یعنی او در زمان خودش (یعنی زمان خلافت ظاهری) از همه برتر بوده و شاید منظور جابر نیز بهترین فرد در زمان خودش بوده است!

صفحه 1786 گذشت که ابو معاویه از اعمش نقل کرده که او - بر خلاف متفاهم از روایت «قسیم النار» گفته:

ص: 2281

معنای حدیث: «قسیم النار» آن است که هر کس با من است بر حق و هر کس با معاویه باشد بر باطل است. (پس تقسیم آتش جهنم در روز قیامت واقعاً با آن حضرت نیست)

عده ای از پیشوایان لغت عرب نیز آن را چنین تفسیر کرده اند که: دوست آن حضرت اهل بهشت و دشمنش اهل دوزخ است.

صفحه 1787 زمخشری - با پررویی تمام!! - می گوید:

مقصود از روایت گذشته آن است که اصحاب من بر دو دسته تقسیم می شوند: عده ای هدایت شده و عده ای،گمراه پس گویا حضرت آتش را بین آن ها تقسیم کرده که عده ای دوزخی و دیگران با او در بهشت هستند.

همین دفتر، صفحه 2322 خواهد آمد که: شارحین کتب حدیثي، روایات حاکی از فرمان معاویه به ناسزا گفتن به امیر مؤمنان علیه السلام را توجیه کرده و می گویند:

او می خواست بداند چرا سعد به آن حضرت ناسزا نمی گوید. و بر فرض که فرمان به ناسزا هم باشد، مراد تخطئه اجتهاد اوست، یعنی برای مردم بیان کن که نظر علی اشتباه است، مثلاً او در رفتاری که نسبت به عثمان و قاتلین او داشته به خطا رفته یا در جنگ و مبارزه با مسلمانان و امثال آن [!!]

صفحه 2508 خواهد آمد که: ابن حجر هیتمی مکی می گوید:

روایت: «الحسن والحسین سیّدا شباب أهل الجنة، و أبوهما خیر [أفضل] منهما» حجت است بر عقیده اهل تسنن که خلفای چهارگانه از اهل بیت علیهم السلام برتر هستند [!!]

ص: 2282

10- تحریفات لفظی

اشاره

از شـایعترین شـیوه هـای مقـابله بـا فضائل امیرالمؤمنین علیه السـلام سـعی در تحریف احادیث به کم کردن، افزودن، تغییر الفاظ و مبهم آوردن عبارات است، مانند بکار بردن الفاظ: «کذا و کذا» و...

در این بخش توجه شما را به نمونه هایی از تحریفات لفظی جلب می نماییم.

مواردی از حذف و تقطیع روایات

نمونه اول

[1/ 1698] با مراجعه به حدیث غدیر در مسند احمد و مقایسه آن با همین روایت در سنن ابن ماجه- که هر دو آن را به یک سند نقل کرده اند - می بینید که در سـنن ابن ماجه روایت به اختصار نقل شده و تهنیت عمر: فلقیه عمر بعد ذلك فقال له: هنیئا یا ابن أبي طالب أصبحت وأمسیت مولی کل مؤمن و مؤمنة نیز به صورت کامل حذف شده است. (1)

1- در مسـند أحمد 4 / 281 آمده: کنا مع رسول الله صـلی الله علیه و اله في سـفر، فنزلنا بغدیر خم، فنودي فینا: الصـلاة جامعة، وکسـح لرسول الله صـلی الله علیه و اله تحت شجرتین، فصلی الظهر، و أخذ بید علی رضی الله عنه [علیه السلام] فقال: «ألستم تعلمون أني أولی بالمؤمنین من أنفسهم»؟ قالوا: بلی، قال: «ألستم تعلمون أني أولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی، قال: فأخذ بید علی [علیه السلام] فقال: (مَن کُنتُ مَولاـهُ فَعَلِیٌّ مَولاـهُ، اللّهُمَّ والِ مَن والاـهُ، و عادِ مَن عاداهُ)، قال: فلقیه عمر بعـد ذلك فقال له: هنیئاً یا ابن أبي طالب، أصـبحت و أمسیت مولی کل مؤمن و مؤمنة. و مراجعه شود به سنن ابن ماجة 1 / 43

نمونه دوم

در منابع فریقین با تعابیر مشابه نقل شده است که:

[1699 /2] قال رسول الله صلی الله علیه و آله: کمل من الرجال کثیر، و لم یکمل من النساء إلا مریم و آسیة امرأة فرعون و خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت محمد. (1)

یعنی: از مردان فراون به کمال رسیده اند ولی از بین بانوان به سرحد کمال نرسید مگر حضرت مریم جناب آسیه، حضرت خدیجه و حضرت فاطمه (که درود خدا بر آن بزرگواران باد).

[1700 /3] ولی در منابع متعدد بر آن افزوده شده: و فضل عائشة علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام. (2) یعنی: فضیلت عاشه بر زنان مانند برتری آبگوشت بر غذاهاست!

[1701 /4] و در بسیاری از مصادر عامه بخش: «و خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت محمد [صلی الله علیه و آله]» از روایت حذف و به همراه فضیلت ساختگی عایشه به این صورت نقل شده: کمل من الرجال کثیر ولم یکمل من النساء إلّا آسیة امرأة فرعون و مریم بنت عمران، وإن فضل عائشة علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام. (3)

در تاریخ أبي الفداء 1 / 115 حکم به صحت آن شده است

1- تفسیر الطبري 3/ 358

2- تخریج الأحادیث والآثار 4 / 67، تفسیر الکشاف للزمخشري 4 / 133، تفسیر الثعلبي 9 / 353، تفسیر أبي السعود 270/8، تفسیر البیضاوي 5/ 359 (چاپ دیگر: 5 / 227)، تفسیر الآلوسي 28/ 165

3- مسند أحمد 394/4، 409، صحیح البخاري 131/4، 139 و 205/6، صحیح مسلم 133/7 و...

بـا آن که زیلعی آن را از حلیـة الأولیاء به صورت کامل نقل کرده ولی در چاپ فعلی نیز به صورت گذشـته آمـده و نام حضـرت خـدیجه و حضرت فاطمه از آن حذف شده است. (1)

[1702 /5] و در تفسـیر ابن کثیر فقط لفظ: «و فاطمـة [علیها السـلام]» حذف شده و گفته: عن معاویة بن قرة، عن أبیه، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله کمـل من الرجـال کثیر، ولم یکمـل من النساء إلّا ثلاث: مریم بنت عمران و آسـیة امرأة فرعون و خدیجـة بنت خویلد وفضل عائشة علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام. (2)

نمونه سوم

نمونه ای جـامع بین کتمـان و تحریف، مطلبی است که دربـاره تشـریف فرمـایی پیامبر صـلی الله علیه و آله به مسـجد در آخرین لحظات حیات شریفش از عایشه نقل شده است.

[1703 /6] عایشه می گویـد: پیامبر صـلی الله علیه و آله تکیه بر عباس و مرد دیگری کرده بود و پاهایش بر زمین کشـیده می شد (تا وارد مسجد شد).

[1] ابن عباس به راوی گفت: می دانی آن مرد دیگر چه کسی بود؟ او علی بن ابی طالب [علیه السلام] بود.

1- قـال في تخریـج الأحادیث و الآثار 4 / 67: رواه أبو نعیم في الحلیـة في ترجمـة عمرو بن مرة، فقال: حـدّثنا سـلیمان بن أحمد، حدثنا یوسف القاضـي یوسف القاضـي، حدثنا عمرو بن مرزوق، حدثنا شـعبة، عن عمرو بن مرّة، سمع مرّة یحدّث عن أبي موسی، قال: قال رسول الله صـلی الله علیه و سـلم: کمل من الرجال کثیر ولم یکمل من النساء إلا أربع... إلی آخره سواء، و بهـذا السـند. نگارنده گوید: در حلیة الأولیاء 5/ 98 آمده است: حدثنا سـلیمان، قال: حدثنا یوسف القاضي، قال: حدثنا عمرو بن مرزوق، قالوا: حدثنا شعبة، عن عمرو بن مرة، قال: سمع مرة یحدّث عن أبي موسی، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: (کَمُلَ مِنَ الرِّجَالِ کَثِیرٌ وَلَم یَکمُلُ مِنَ النِّسَاءِ إلا مَریمُ بِنتُ عِمرَانَ وَ آسِیةُ امرَأَةُ فِرعَونَ، و فَضْلُ عَائِشَةَ علی النِّسَاءِ کَفَضْلِ الثَّرِیدِ علی سَائِرِ الطَّعَامِ).
2- تفسیر ابن کثیر 1 / 371.

[2] ولی عایشه خوش ندارد

[3] که از علی یادی نماید

[4] به خیر و نیکی

عده ای هر چهار بخش اخیر را حذف کرده اند، برخی سه قسمت آخر، و دیگران آخرین کلمه را. (1)

پس ابن عباس تصـریح کرده که: عایشه خوش ندارد از امیرالمؤمنین علیه السـلام نیکی یادی کند، ولی این مطلب در مصادر تحریف شده است.

نمونه چهارم

[7/ 1704] در روایت شماره 1450 آمده است: عن أم سـلمة، قالت: کان جبریل یمل علی رسول الله صـلی الله علیه و آله و رسول الله یملّ علی عَلِيّ [علیه السلام]. (2)

ولی طبرانی فقط بخش: «... یملي علی النبي صلی الله علیه و اله» یملي علی النبي را آورده و آخر روایت را نقل نکرده است. (3)

نمونه پنجم

در روایت شماره 1455 گذشت که جابر می گوید جاء رسول الله صـلی الله علیه و سـلم و نحن مضطجعون في المسجد فضربنا بعسیب في یده، فقال: «أ ترقدون في المسـجد؟! إنه لا یُرقد فیه»، فأجفلنا وأجفل علی [علیه السلام] فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم: (تَعَالَ یَا عَلِيُّ إِنَّهُ یَحِلُّ لَکَ فِی اَلْمَسْجِدِ مَا یَحِلُّ لِی أَ لاَ تَرْضَی أَنْ تَکُونَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ [بمنزلة] هَارُونَ مِنْ مُوسَی إِلاَّ اَلنُّبُوَّهَ وَ اَلَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ إِنَّکَ لَذَائِدٌ عَنْ حَوْضِی - یَوْمَ اَلْقِیَامَهِ - تَذُودُ (4) البعیر

1- رجوع شود به دفتر پنجم صفحه 1838 - 1840.

2- مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 214 (چاپ اسلامیه 253).

3- المعجم الأوسط للطبراني 7 / 197.

4- در تاریخ مدینة دمشق همان صفحه روایت به سندی دیگر آمده: «تَذودُ کَما یُذادُ البعَیرُ الضّالُّ».

اَلضَّالَّ عَنِ اَلْمَاءِ بِعَصًا لَکَ مِنْ عَوْسَجٍ کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَی مُقَامِکَ مِنْ حَوْضِی). (1)

در منابع متعدد فقط بخش اول روایت که نهی از خوابیدن در مسجد است با همین سند آمده و دنبالهٔ آن که فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام است حذف شده! (2)

نمونه ششم

[8/ 1705] سیدالشهدا علیه السلام در روز عاشورا با کوفیان اتمام حجت نمود و از آن ها پرسید چرا می خواهید با من بجنگید و مرا بکشید؟ سپس حضرت خودش را به آن ها معرفی کرد و فرمود:

ارجِعوا إلی أنفُسِکُم.. وَانْظُرُوا هَلْ یَصْلُحُ لَکُمْ قَتْلِی؟! أو یَحِلُّ لَکُم دَمی؟! أَلَستُ ابنَ بِنتِ نَبِیِّکُم وَابنَ ابنِ عَمِّهِ وَابنَ أَوَّلِ المُؤمِنینَ إیماناً؟!... (3)

و في تاریخ الطبري و غیره: فَانْسِبُونی فَانْظُرُوا مَنْ أَنَا؟! ثُمَّ ارْجِعُوا اِلی أَنْفُسِکُمْ وَ عاتِبُوها، فَانْظُرُوا هَلْ یَحِلُّ لَکُمْ قَتْلی وَ انْتِهاکَ حُرْمَتی؟!

أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکُمْ وَ ابْنَ وَصِیهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ وَ أَوَّلِ الْمُؤْمِنِینَ الْمُصَدِّقِ لِرَسُولِ اللّهِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ؟! (4)

این قسمت از کلام حضرت که: «(پدرم) اولین کسی است که به خدا ایمان آورده و پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق کرده و همچنین وصف «وصی» برای آن حضرت در

1- دفتر پنجم صفحه 2046 - 2047 به نقل از تاریخ مدینة دمشق 42 / 139 - 140 (به دو سند)، و رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1538، روایت شماره 1026 و نیز رجوع شود به المناقب للخوارزمي، 109 تاریخ المدینة لابن شبة النمیري 1/ 38 (با قدری اختلاف). قال الذهبي وابن حجر: وهذا حدیث منکر جداً! میزان الاعتدال 1 / 469، لسان المیزان 2 / 183)

2- المصنف لعبد الرزاق 1 /422 - 423، تاریخ المدینة لابن شبة 1 /37، کنز العمال 8 /325 (با کمی اختلاف).

3- ترجمة الإمام الحسین علیه السلام من طبقات ابن سعد 72

4- تاریخ الطبري 4/ 322، نهایة الأرب 20/ 440، جمهرة خطب العرب 2 / 52.

منابع مختلف حذف شده تا سبقت امیرالمؤمنین علیه السلام در ایمان و وصایت و جانشینی آن حضرت به دست فراموشی سپرده شود و اسناد آن از بین برود.

[1706 /9] در برخی از منابع به جای «و أول المؤمنین بالله» عبارت: «و أولی المؤمنین بالله» نقل شده، (1)

[1707 /10] و در برخی دیگر به صورت ناقص بدین صورت نقل شده:

هل یحلّ لکم قتلي وانتهاك حرمتي وأنا ابن بنت نبیکم، وابن ابن عمه؟؟ (2)

أَلَستُ ابنَ بِنتِ نَبِیِّکُم؟ وابن ابن عمه؟! (3)

هَل یصلَحُ لَکُم قِتال مثلي، و أنا ابنُ بنتِ نَبِیِّکُم، وَ لَیْسَ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ بنت نَبِیٍّ غَیرِی؟ و علی أبي...؟!؟ (4)

[1708 /11] و نیز در مناظره ابن عباس با خوارج آمده: أخبروني ما تنقمون علی ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و ختنه و أول من آمن به، و أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله معه؟! (5)

ولی بعضی قسمت: (و أول من آمن به) را حذف کرده اند! (6)

1- الکامل لابن الأثیر 61/4.

2- جواهر المطالب باعونی شافعی دمشقی 2 / 285

3- المنتظم لابن الجوزي 5/ 339 سیر أعلام النبلاء 3 / 301.

4- البدایة والنهایة 193/8

5- المصنف لعبد الرزاق 10 /158، المعجم الکبیر 10 /258، الأحادیث المختارة 414/10 حدیث شماره 437 (و قال محقق الکتاب: إسناده حسن)، نصب الرایة للزیلعي 358/4، الدر المنثور 2 / 157، سبل الهدی والرشاد 11 / 126. قال الهیثمي: رواه الطبراني و أحمد ببعضه، و رجالهما رجال الصحیح. (مجمع الزوائد (240/6 - 241).

6- السنن الکبری للنسائي 5 165 السنن الکبری للبیهقی 179/8، جامع بیان العلم وفضله لا بن عبد البر 2 / 103، المستدرك 2/150 و 4/ 182، تاریخ مدینة دمشق 463/42، المنتظم 124/5، المناقب للخوارزمی، 261 ذخائر العقبی 231، الریاض النضرة 226/3.

حذف روایات از مصادر

مواردی از محذوفات مسند احمد

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی 656) روایات متعددی را در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام از مسند احمد بن حنبل نقل کرده که اثری از آن در مسند مطبوع فعلی نیست گرچه برخی از آن روایات در مصادر دیگر نقل شده است چنان که ملاحظه می فرمایید:

[1709 /12] قال صلی الله علیه و آله له علیه السلام : (أَنْتَ يَعْسُوبُ الدِّينِ وَ الْمَالُ يَعْسُوبُ الظَّلَمَةِ).

یا علی تو یعسوب (و بزرگ) دین اسلام هستی.

[1710 /13] و في رواية أخرى: هذا يعسوب المؤمنين، و قائد الغر المحجلين. این (علی) یعسوب (و سرور) مؤمنان و پیشوای روسفیدان است.

قال ابن أبي الحديد: روى هاتين الروايتين أبو عبد الله أحمد بن حنبل الشيباني في المسند. (1)

اثری از این دو روایت در مسند احمد نیست ولی در منابع دیگر عبارات: «یعسوب المؤمنین» و «یعسوب الدین» درباره آن حضرت نقل شده که گذشت. (2)

[1711 /14] و قال: و في مسند أحمد بن حنبل، عن مسروق، قال: قالت لي عائشة: إنك من ولدي و من أحبّهم إلي فهل عندك علم من المخدج؟ (3) فقلت: نعم، قتله علي بن أبي طالب [علیه السلام] على نهر يقال لأعلاه: تامراً ولأسفله: النهروان، بين لخاقيق و طرفاء، قالت: أبغني على ذلك بيّنة، فأقمت رجالاً شهدوا عندها بذلك، قال:

1- شرح ابن أبي الحديد 1 / 12 - 13

2- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 162 - 165، 193، 210، روایات شماره 49 - 53، 98، 114، دفتر دوم صفحه 496 - 498، روایات 264 - 266، 268 - 269، دفتر پنجم صفحه 1868.

3- نووی گفته: مُخدّج اليد: أي ناقص اليد. (شرح صحيح مسلم للنووي 7/ 171)

فقلت لها: سألتك بصاحب القبر، ما الذي سـمعت من رسول الله صلى الله عليه و سلم فيهم؟ فقالت: نعم، سمعته يقول: (إِنَّهُمْ شَرُّ اَلْخَلْقِ وَ اَلْخَلِيقَهِ يَقْتُلُهُمْ خَيْرُ اَلْخَلْقِ وَ اَلْخَلِيقَهِ وَ أَقْرَبُهُمْ عِنْدَ اَللَّهِ وَسِيلَهً). (1)

این روایت- که مربوط به «ذوالثدیـة» است - به شـرحی که گذشت (2) دلالت بر آن دارد که خوارج بدترین خلائق هسـتند که به دسـت بهترین خلائق و مقرّب ترین بندگان نزد خدا - اشاره به امیرالمؤمنین علیه السلام- کشته می شوند.

روایت فوق در مسند احمد نیست ولی در منابع دیگر نقل شده است. (3)

[1712 /15] ابن ابی الحدید در ضمن کلامی می گوید:

پیشوایان علم حـدیث (اهل تسـنن) در فضائل امیرالمؤمنین علیه السـلام روایاتی نقل کرده انـد که دیگر صـحابه را در آن کم ترین بهره ای نیست. من مقدار کمی از آن احادیث را نقل می کنم به نقل از کسانی که دیگران (یعنی خلفا) را بر آن حضرت ترجیح داده اند؛ زیرا از نقل آنان اطمینان بیشتری حاصل می شود.

سپس در ادامه به نقل 24 روایت پرداخته که ما مواردی را که برای استشهاد به حذف از منابع نیاز است - ذکر می کنیم.

[1713 /16] قال: الخبر الثاني: قال [عليه السلام] لوفد ثقيف: (لَتُسْلِمُنَّ أَوْ لَأَبْعَثَنَّ إِلَيْكُمْ

1- شرح ابن أبي الحديد 2 / 267

2- رجوع شود به دفتر سوم، صفحه 1250 - 1252

3- رجوع شود به مناقب علي بن أبي طالب لابن المغازلي 67، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن مردويه 171 - 170: (هُمْ شَرُّ الخَلْقِ وَالخَلِيقَةِ يَقْتُلُهُمْ خَيْرُ الخَلْقِ وَ أَعْظَمُهُمْ عِنْدَ الله تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَسِيلَةٌ) (به نقل از أرجح المطالب 589 و مفتاح النجا 74) (هُمْ شَرُّ اَلْخَلْقِ وَ اَلْخَلِيقَهِ يَقْتُلُهُمْ خَيْرُ اَلْخَلْقِ وَ اَلْخَلِيقَهِ وَ أَقْرَبُهُمْ عِنْدَ اَللَّهِ وَسِيلَهً يَوْمَ اَلْقِيَامَهِ) (به نقل از ارجح المطالب (590).

رجلاً منّي – أو قال: عديل نفسي – فَلْيَضْرِبَنَّ أَعْنَاقَكُمْ وَ لَيَسْبِيَنَّ ذَرَارِيَّكُمْ وَ لَيَأْخُذَنَّ أَمْوَالَكُمْ)

قال عمر: فما تمنّيت الامارة إلّا يومئذ، و جعلت أنصب له صدري رجاء أن يقول: هو هذا. فالتفت، فأخذ بيد علي، و قال: «هو هذا» مرّتين. رواه أحمد في المسند. (1)

پیامبر صلی الله علیه و آله به نمایندگان اعزامی از قبیلهٔ ثقیف فرمودند: (دست از مخالفت بردارید و) تسلیم شوید و گرنه کسی را به مبارزه با شما می فرستم که از خودم – یا مانند خودم– باشد (در شدّت عمل، و فرمان مرا اجرا کند)، با جنگجویان شما بجنگد و نسل شما را به اسارت و اموالتان را به غنیمت گیرد.

عمر گفت: من امارت (و سرلشکری) را جز در آن روز آرزو نکردم، سینه سپر کرده (و خودم را جلو انداختم) که شاید مرا معرّفی بفرماید ولی حضرت دست علی [علیه السلام] را گرفت و دو بار فرمود: این همان شخص است.

این روایت در مسند احمد نیست ولی در منابع دیگر نقل شده است. (2)

[1714 /17] الخبر الرابع: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحٍ فِي عَزْمِهِ وَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ، و إلى موسى في فطنته، وَ إِلَى مُوسَى فِي فِطْنَتِهِ وَ إِلَى عِيسَى فِي زُهْدِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ . رَوَاهُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ فِي اَلْمُسْنَدِ وَ رَوَاهُ أَحْمَدُ اَلْبَيْهَقِيُّ فِي

1- شرح ابن أبي الحديد 9/ 167

2- رجوع شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 192 شماره 130، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2 / 733 شماره 1008 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، المصنف لعبد الرزاق 226/11، أنساب الأشراف 123/2 - 124 (تحقيق محمودى)، الاستيعاب 1109/3 - 1110، ذخائر العقبى 64، الرياض النضرة 119/3، المناقب للخوارزمي 136، جواهر المطالب 60/1، السيرة الحلبية.734/2 وصی الله ابن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة حکم به اعتبار آن نموده است.

صَحِیحِهِ . (1) هر کس می خواهد حضـرت نوح علیه السـلام را در عزم (راسخ و اراده قوی)، حضرت آدم علیه السلام را در علم و دانش، حضـرت ابراهیم علیه السـلام را در حلم و بردباری، حضرت موسی علیه السلام را در زیرکی و فراست، و حضرت عیسی علیه السلام را در زهد و بی رغبتی به دنیا ببیند به علی علیه السلام نگاه کند.

از این روایت- که به آن روایتِ تشبیه گفته می شود - نه در مسند احمد و نه در کتب بیهقی اثری نیست.

پیش از این گذشت که دیگر علمای اهل تسـنن نیز آن را از بیهقی روایت کرده اند و قریب به این مضـمون در روایات و منابع دیگر نیز آمده است. (2)

[1715 /18] الخبر السادس: وَالَّذِی نَفْسِـی بِیَـدِهِ لَوْلَا أَنْ تَقُولَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِی فِیکَ مَا قَالَتِ النَّصَارَی فِی ابْنِ مَرْیَمَ لَقُلْتُ الْیَوْمَ فِیکَ مَقَالاً لَا تَمُرُّ [تمرّ ظ] بِمَلَإٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَیْکَ لِلْبَرَکَهِ.

ذکره أبو عبد الله أحمد بن حنبل في المسند. (3)

به خـدایی که جـانم در دست اوست سوگنـد، اگر خوف آن نبود که گروه هـایی از امت دربـارهٔ تو غلو کرده و چیزی بگوینـد که مسـیحیان درباره حضـرت عیسی علیه السلام گفتند (و تو را خدا بدانند) امروز (روز فتح خیبر) درباره تو مطلبی می گفتم که از هر جا عبور کنی همه از خاک زیر پایت برای تبرک بردارند

این روایت در مسند احمد نیست ولی در منابع دیگر نقل شده است. (4)

1- شرح ابن أبي الحدید 9 / 168

2- رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه 1862 - 1867.

3- شرح ابن أبي الحدید 9 / 168.

4- رجوع شود به المناقب للخوارزمي 129، مناقب علی بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 157 - 158 شماره 198.

[1716 /19] الخبر السابع: خرج صلى الله عليه و آله على الحجيج عشية عرفة فقال لهم:

إِنّ الله قَدْ بَاهِي بِكُمْ المَلائِكَةَ عَامّهِ ، وَ غَفَرَ لَكُمْ عَامّهُ ، وَ بَاهِي بِعَلِيّ خَاصِه، وَ غَفَرَ لَهُ خَاصِه إني قائل لكم قولاً غير محانٍ فيه لقرابتي: إن السعيد كل السعيد حق السعيد من أحبّ عليّاً في حياته و بعد موته.

رواه أبو عبدالله أحمد بن حنبل في كتاب فضائل على وفي المسند أيضاً. (1)

پیامبر صلی الله علیه و آله – عصر یا شام عرفه به حاجیان – فرمود: خدا به شما عموماً مباهات کرده و همه شما را آمرزید و به علی به صورت ویژه مباهات کرده و او را به آمرزش ویژه اختصاص داد. ای) (مردم) من مطلبی را برای شما می گویم ولی بدانید من پیام آور از جانب خدا هستم و چنین نیست که بخواهم به ناحق خویشان خویش را امتیاز دهم خوشبخت کامل و واقعی که تمام سعادت را

داراست کسی است که علی را در حیات او و پس از شهادتش دوست بدارد.

این روایت در مسند احمد نیست ولی در کتب دیگر او و نیز منابع دیگر اهل تسنن نقل شده است. (2)

[1717 /20] الخبر الرابع عشر: كُنتُ أنَا و عَلِيٌّ نورا بَينَ يَدَي اللّهِ عَزَّ وجَلَّ قَبلَ أن يَخلُقَ آدَمَ بِأَربَعَهَ عَشَرَ ألفَ عامٍ ، فَلَمّا خَلَقَ اللّهُ آدَمَ قَسَّمَ ذلِکَ النّورَ جُزأَينِ ؛ فَجُزءٌ أنَا، و جُزءٌ عَلِيٌّ. رواه أحمد في المسند، و في كتاب فضائل علي عليه السلام (3)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من و علی نوری بودیم در برابر خدای عزّ وجلّ، چهارده

1- شرح ابن أبی الحدید 9 / 169.

2- مراجعه شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 280 شماره 243، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2 /818 شماره 1121، المعجم الكبير 22 /415، الرياض النضرة 137/3، المناقب للخوارزمي 79، الفصول المهمة 1 / 586، مجمع الزوائد 9/ 132، كنزالعمال 13 /.

3- شرح ابن أبي الحديد 9/ 171

هزار سال پیش از آن که حضـرت آدم آفریده شود. پس از آفرینش حضـرت آدم آن نور به دو بخش تقسـیم و در وجود او (به ودیعت) نهاده شد...».

این روایت در مسند احمد نیست ولی در کتاب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و منابع دیگر نقل شده است. (1)

[1718 /21] لْحَدِيثُ اَلْحَادِي وَ اَلْعِشْرُونَ: (دَعَا صَلَوَاتُ اَللَّهِ عَلَيْهِ عَلِيّاً فِي غَزَاهِ اَلطَّائِفِ فَانْتَجَاهُ وَ أَطَالَ نَجْوَاهُ حَتَّى كَرِهَ قَوْمٌ مِنَ اَلصَّحَابَهِ ذَلِكَ فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَقَدْ أَطَالَ اَلْيَوْمَ نَجْوَى اِبْنِ عَمِّهِ فَبَلَغَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ذَلِكَ فَجَمَعَ مِنْهُمْ قَوْماً ثُمَّ قَالَ إِنَّ قَائِلاً قَالَ لَقَدْ أَطَالَ اَلْيَوْمَ نَجْوَى اِبْنِ عَمِّهِ أَمَا إِنِّي مَا اِنْتَجَيْتُهُ وَ لَكِنَّ اَللَّهَ اِنْتَجَاهُ. رَوَاهُ أَحْمَدُ فِي اَلْمُسْنَدِ). (2)

روز طائف پیامبر صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان را صدا زده و در گوش او مطالبی فرمود. مطلب به درازا کشید تا جایی که برای گروهی از صحابه ناخوشایند بود، برخی از آنان گفتند نجوای پیامبر صـلی الله علیه و آله (و سـخن مخفیانه او) با پسـر عمویش طولانی شد. حضرت فرمود: من با او نجوا نکردم، خدا با او نجوا نمود.

این روایت در مسند احمد نیست ولی قندوزی حنفی آن را از مسند او نقل کرده و در منابع دیگر اهل تسنن نیز آمده است. (3)

1- فضائـل امیر المؤمنین علیه السـلام لأحمـد بن حنبل 285 شماره 251، فضائل الصـحابة لأحمـد بن حنبل. 823/2 - 824 شماره 1130 (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزي، الرياض)، الرياض النضـرة 3 / 120، نظم درر السمطين 7، تاريخ مدينة دمشق 42/ 67 المناقب للخوارزمی 145، كفايـة الطالب للكنجي،314، جواهر المطـالب 1 /61 ينـابيع المودة 1 /47 و 2 /307، 490. در پـاورقی مناقب ابن مردويه 285 آن را از مناقب سـيدنا عليّ [عليه السـلام] للعيني 21 نقل كرده كه گفته: قال أحمـد بن حنبل وابنه عبـد الله عن سـلمان وابن مردويه عن علي [عليه السلام] والخطيب، عن ابن عباس، والعاصمي عن أنس، وابن عساكر والديلمي والطالبي عن سلمان، عن النبي صلى الله عليه و آله. و نيز رجوع شود به المناقب لابن المغازلي 93 - 94، فردوس الاخبار 2 / 305.

2- شرح ابن أبي الحديد 9 / 173

3- ينابيع المودة 1 / 183 و 2 / 494 و رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1469 - 1472.

[1719 /22] الحـديث الثالث والعشـرون: [قال صـلى الله عليه و آله لفاطمـة عليها السـلام:] (زَوَّجْتُكِ أَقْدَمَهُمْ سِـلْماً وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْماً وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْمـاً يَا بُنَيَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ اطِّلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْ أَهْلِهَا رَجُلَيْنِ فَجَعَلَ أَحَـدَهُمَا أَبَاكِ وَ الآخَرَ بَعْلَكِ). رواه أحمد في المسند. (1)

تو را به همسـری کسی درآوردم که سابقه اش در اسلام از همه امت بیشتر، در حلم و بردباری از همه برتر و علم و دانش او از همه افزون تر است. آیـا نمی دانی که خداونـد تعـالی توجهی به (مردم روی) زمین نمود و از بین آن هـا پـدر تو را انتخاب نمود، و برای بار دیگر توجهی فرمود و از بین آن ها همسر تو را انتخاب نمود؟!

صدر این روایت به نقل از مسند احمد گذشت. (2) ولی ذیل آن در مسند نیست ولی همین مضمون در منابع دیگر آمده است. (3)

[1720 /23] قال القنـدوزي الحنفي: أخرج أحمـد في المناقب عن علي كرم الله وجهه قال: قال رسول الله صـلى الله عليه و آله: (اَلنُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ اَلسَّمَاءِ فَإِذَا ذَهَبَتِ اَلنُّجُومُ ذَهَبَ أَهْلُ اَلسَّمَاءِ، وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ اَلْأَرْضِ فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي ذَهَبَ أَهْلُ اَلْأَرْضِ) (4)

ثم قال القندوزي: أخرجه ابن أحمد في زيادات المسند

این روایت نیز در زیادات مسند احمد نیست.

1- شرح ابن أبي الحديد 9/ 174.

2- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 483 روایت شماره 237.

3- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 156 - 158 روایت شماره 42 و دفتر دوم، صفحه 486 روایت شماره 249

4- ينابيع المودة 1 / 71 و مراجعه شود به فضائل امير المؤمنين عليه السـلام لأحمـد بن حنبل 296 - 298 شماره 267 (تحقيق محقق طباطبائی).

نمونه هایی دیگر

[1721 /24] حاکم می نویسد: تفرّد مسلم بإخراج حدیث أبي موسی عن النبي صلی الله علیه و آله: (خَيْرُ نِسَاءِ اَلْعَالَمِينَ أَرْبَعٌ [مریم و آسیة و خدیجة و فاطمة علیها السلام]).

و ذهبی هم هیچ اشکالی بر کلام حاکم نکرده است. (1)

ولی در صحیح مسلم اثری از این حدیث نیست. (2)

[1722/ 25] ابن حجر هیتمی مکی نقل کرده که ترمذی حدیث: (انا مدینةُ العلمِ وَ عَليٌ بابُها فَمَن اَرادَ العلمَ فَلْيَأْتِ البابَ) و حدیث: (أَنَا دَارُ اَلْحِكْمَهِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا) هر دو را نقل کرده است. (3)

ولی در سنن ترمذی مطبوع فقط حدیث دوم نقل شده است. (4)

[1723 /26] روایتی که سیوطی از ابن ابی حاتم در مورد آیه نجوا از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که: «کسی جز من به آن عمل نکرد تا آن که نسخ شد» در چاپ فعلی تفسیر ابن ابی حاتم نیست. (5)

[1724 /27] و پیش از این گذشت که سبط بن الجوزی از کتاب فضائل احمد بن حنبل نقل کرده است که روز خیبر صدای تکبیری از آسمان شنیده شد، پس از آن منادی ندا داد:

شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی نیست!

1- المستدرك 3 / 154.

2- دلائل الصدق 6 /443، الإمام علي بن أبي طالب علیه السلام للرحماني الهمداني 566.

3- الصواعق المحرقة 122

4- عن علی [علیه السلام]، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: (أَنَا دَارُ اَلْحِكْمَهِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا). (سنن الترمذي (301/5)

5- رجوع شود به الدر المنثور 6/ 185، تفسیر ابن ابی حاتم 10 / 3344

و حسان بن ثابت با اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله اشعاری سرود که در آن ندای جبرئیل را نیز گنجاند. (1)

ولی این مطلب در کتاب فضائل احمد بن حنبل پیدا نشد.

ابن ابی الحدید بارها به ندای جبرئیل در جنگ احد اشاره کرده است. (2)

او پس از نقل فداکاری امیرالمؤمنین علیه السلام در مبارزه با مشرکین می نویسد

[1725 / 28] جبرئیل علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله، این کار علی واقعاً مواسات (فداکاری و جانفشانی) است فرشتگان از آن به شگفت آمده اند. حضرت فرمود: چرا چنین نکند؟! او از من است و من از او، جبرئیل:گفت و من هم از شما هستم.

سپس می نویسد در روز احد مکرر این ندا از آسمان شنیده شد که لا سیف إلّا ذو الفقار، و لا فتی إلا علی. از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آن پرسیدند،

حضرت فرمود: این صدای جبرئیل است

[1726 /29] ابن ابی الحدید می گوید: این روایت را جماعتی از محدثین نقل کرده اند (3) و مشهور است در بعضی از نسخه های مغازی ابن اسحاق آمده ولی در

1- دفتر دوم، صفحه 750، روایت شماره 571 به نقل از تذکرة الخواص 244/1 - 245.

2- شرح ابن أبي الحديد 1 /29 و 7 /219 و 10 /182 و 11 /217 و 13 /293 و رجوع شود به 211/2 و 5/ 248 و 28/9.

3- برخی از روایاتش در دفتر دوم صفحه 802 ذیل روایت شماره 591 گذشت. محب طبری می نویسد: ذکر اختصاصه بتنویه المَلَك باسمه یوم بدر:... نادی مَلَكَ من السماء یوم بدر - یقال له رضوان -: (لاَ سَيْفَ إِلاَّ ذُو اَلْفَقَارِ وَ لاَ فَتَى إِلاَّ عَلِيٌّ). (الریاض النضرة 3/ 155) وروی ابن المغازلي، عن أبي جعفر محمد بن علي [علیه السلام]، قال: نادی مَلَك من السماء یوم بدر یقال له رضوان: لا سَيْفَ إلا ذو الفقار ولا فتی إلا عليّ. (مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام 166 و رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 42 /71، المناقب للخوارزمی 167، ذخائر العقبی 74، کفایة الطالب للکنجي 277، جواهر المطالب 1 /189، ینابیع المودة 2 /166) و نیز مراجعه شود به المعیار والموازنة 148تاریخ الطبري 2 /197 الکامل لابن الأثیر 2/ 154، نظم درر السمطین 120 مجمع الزوائد 6 /114، 122 - 123)

بعضـی دیگر نیست. از اسـتادم شـیخ عبـدالوهاب دربـاره آن پرسـیدم، گفت: این روایت صـحیح روایات صـحیح است گفتم پس چرا در صحاح نیامده؟ گفت: آیا صحاح همه را نقل کرده اند؟ بسیاری از روایات صحیح در صحاح نیست. (1)

نگارنـده گوید: ابن هشام حمیری و برخی دیگر نیز آن را کامل به نقل از ابن اسـحاق آورده اند (2) ولی ابن کثیر - در تاریخ و سـیره - آن را تقطیع نموده و فقط قسمت: (لا سیف إلّا ذو الفقار) را نقل نموده و بخش: (لا فتی إلّا علی) را از آن حذف کرده است. (3)

محققین اهل تسـنن در هر دو کتاب در پاورقی تـذکر داده انـد که او مطلب را ناقص نقل کرده و مصـطفی عبدالواحـد در تعلیقه بر السـیرة النبویة می نویسد:

نمی دانم داعی ابن کثیر برای حذف این قسمت چیست؟!!؟ (4)

1- و قد روی هذا الخبر جماعة من المحدثین و هو من الأخبار المشـهورة، و وقفت علیه في بعض نسخ مغازي محمد بن إسحاق، و رأیت بعضها خالیاً عنه. شرح ابن أبي الحدید 14/250 - 251)

2- ان ابن أبي نجیـح قـال: نـادی منـاد یوم أحـد: لاـ سـیف إلا ذو الفقار ولا فتی إلا علي. (السـیرة النبویـة لابن هشام 3/ 615، نظم درر السمطین 121، سبل الهدی والرشاد 229/4)

3- البدایة والنهایة 4/ 54، السیرة النبویة 3 /94

4- پاورقی السیرة النبویة 3 /94: ولا ندري لماذا أسقطها ابن کثیر!

ساده لوحی است که کسی انتظار داشته باشد فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در صحیحین بدون کم و کاستی و بدون تحریف نقل شده باشد و به مناسبت های مختلف در این زمینه سخن گفته شد. (1)

حذف و تحریف در الصواعق المحرقة

حذف فضائل و تحریف آن در برخی از چاپ های کتاب الصواعق المحرقة به گونه ای بود که برخی اقدام به اعاده طبع آن نمودند تا خیانت در امانت مخالفان را آشکار نمایند! (2)

حذف روایت ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام در کعبه

[1727 /30] آلوسی، نویسنده سنی و صاحب تفسیر معروف می نویسد: این که حضرت امیر علیه السلام در خانه خدا به دنیا آمده در دنیا مشهور است و در کتب فریقین آمده است. چنین شهرت و اتفاقی در مورد هیچ کس دیگری وجود ندارد. چقدر بجا و سزاوار است که امام الائمه و پیشوای پیشوایان در قبله گاه مؤمنان متولد شود! منزه است خدایی که هر چیزی را در جای خود قرار داده و او بهترین حاکمان است. (3)

1- رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه 1749: «تعصبات مذهبی» و صفحه 1819: «برخورد بخاری و مسلم با روایات فضائل»

2- به عنوان نمونه: کلمه «علي» از «صراط علي مستقيم» صفحه 20، «ذکر علی عبادة» از صفحه 74، «و کانت لعلي ثمانية عشر منقبة» از صفحه 76 حذف شده (دراسات في التاريخ 16/1 - 17)

3- قال الآلوسي صاحب التفسير الكبير في سرح الخريدة الغيبية في شرح القصيدة العينية لعبد الباقي أفندي العمري صفحة 15 عند قول الناظم: أنت العلي الذي فوق العلى رفعا *** ببطن مكة عند البيت إذ وضعا و كون الأمير كرّم الله وجهه ولد فى البيت أمر مشهور فى الدنيا، و ذكر في كتب الفريقين السنة والشيعة... و لم يشتهر وضع غيره كرّم الله وجهه كما اشتهر وضعه، بل لم تتفق الكلمة [إلا] عليه، و ما أحرى بإمام الأئمة أن يكون وضعه فيما هو قبلة للمؤمنين! و سبحان من يضع الأشياء الأشياء في مواضعها و هو أحكم الحاكمين. (الغدير 22/6)

[1728 /31] حاکم نیشابوری می گوید: روایات متواتر است که فاطمه بنت اسد، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را در میان کعبه به دنیا آورد. (1)

این مطلب از چاپ های متعدد مستدرک حاکم و تلخیص المستدرك ذهبی حذف شده ولی در برخی از نسخه های معتبر مستدرک و نسخه ابن الملقن (متوفی 804)- که اختصار تلخیص مستدرک ذهبی است - وجود دارد که حاکی از وجود آن در تلخیص المستدرک و نیز نسخهٔ مستدرک ذهبی است. (2)

حذف، اختصار و تغییر و تبدیل عبارات

تحریف قضیه لیلة المبیت به حذف و اختصار

[1729 /32] ذیل آیه شریفه: (وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللّهُ وَاللّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ) [الأنفال (8): 30] در شرح

ص: 2300

1- فقد تواترت الأخبار أن فاطمة بنت أسد ولدت أمير المؤمنين على بن أبي طالب كرم الله وجهه في جوف الكعبة. (المستدرك 3/ 483، طبعة دار المعرفة بيروت، افست مطبعة دائرة المعارف النظامية بحيدرآباد الدكن سنة 1342)

2- مختصر استدراك الذهبي على مستدرك الحاكم، تأليف سراج الدين عمر بن على معروف به ابن الملقن (متوفى 804)، چاپ دار العاصمة الرياض (الأولى 1411)، تحقيق سعد بن عبدالله بن عبدالعزيز آل حميّد 1309/3.

ماجرای شب هجرت نوشته انـد: مشـرکان مکه شـبانه با یکـدیگر مشورت کردنـد:که آیا پیامبر صـلی الله علیه و آله را در قید و بند کنند یا بکشـند یا او را از مکه بیرون کنند. صـبح هنگام علی [علیه السـلام] را دیدند (و متوجه شدند که اصـلاً پیامبر صلی الله علیه و آله در منزل نبوده است) و خدا این گونه مکر و حیله آنان را از پیامبر صلی الله علیه و آله دور نمود. (1)

ملاحظه می فرمایید که چگونه مطلب با کمال اختصار گزارش شده و سـعی شده که فداکاری امیرالمؤمنین علیه السلام در لیلة المبیت کم رنگ نشان داده شود. (2)

پیش از نیز اشاره شد (3) که عبارت ابن عباس که - در روایت 1098 - می گوید:

1- عبـد الرزاق، عن مَعْمَر، عن قتـادة، و عن عثمان الجزري، عن مقسم - مولى ابن عباس - في قوله تعالى: (وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّـذِينَ كَفَرُوا)، قال: تشاوروا فيه ليلة، و هو بمكة، فقال بعضهم: إذا أصبح فأثبتوه بالوثاق، و قال بعضهم: بل اقتلوه، و قال بعضهم: بل أخرجوه، فلما أصبحوا رأوا عليّاً [علیه السـلام] فرد الله تعالى مكرهم. (تفسير القرآن لعبد الرزاق 2/ 258، تفسير الطبري 301/9 و نیز رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 68/42، أسد الغابة 19/4) و رواه أحمـد بسـنده عن ابن عبـاس - في قوله: (وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّـذِينَ كَفَرُوا)- قال: تشاورت قريش ليلة بمكة فقال بعضـهم: إذا أصـبح فاثبتوه بالوثاق - يريدون النبي صـلى الله عليه و اله- و قال بعضـهم: بل اقتلوه، و قال بعضهم: بل أخرجوه ؛ فاطلع الله عزّ وجلّ نبيه على ذلك، فبات علي [علیه السلام] على فراش النبى صلى الله عليه و اله تلك الليلة، و خرج النبي صلى الله عليه و سلم حتى لحق بالغار، وبات المشـركون يحرسون علياً [علیه السـلام] يحسـبونه النبي صـلى الله عليه و اله فلما أصبحوا ثاروا إليه، فلما رأوا عليا [صـلى الله عليه و اله] ردّ الله مكرهم، فقالوا: أين صاحبك هذا؟ قال: لا أدرى. (مسند أحمد 1 /348، ابن حجر و ابن كثير سند آن را معتبر دانسته اند. (فتح الباري،184/7، البداية والنهاية 3 /221، السيرة النبوية 2 /239) و رجوع شود به المعجم الكبير،11 /322، تاريخ بغداد 13 /193). و عن ابن إسحاق، قال: و أقام رسول الله صلى الله عليه و اله ينتظر أمر الله حتى إذا اجتمعت قريش فمكرت به و أرادوا به ما أرادوا أتاه جبريل عليه السـلام فأمره أن لا يبيت فى مكانه الذي كان يبيت فيه دعا رسول الله صلى الله عليه و اله علي بن أبي طالب [علیه السلام] فأمره أن يبيت على فراشه ويتسجّى ببرد له أخضر ففعل. (دلائل النبوة للبيهقي 2 /469 - 470)

2- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به شواهد التنزیل 1 /277 - 282،

3- دفتر چهارم صفحه 1633 نکته پنجم.

«و شـری علیُ [علیه السـلام] نفسه [بنفسه] یعنی: علی علیه السلام با خدا معامله کرد و جانش را در معرض خطر قرار داد»، اقتباسی است از آیه شریفه: (وَ مِنَ النّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ وَاللهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ) [البقرة:(2): 207] و مربوط است به همین واقعه و الفاظ روایت نیز با الفاظ آیه منطبق است.

فقط در چند منبع اهل تسـنن روایتی از شدی یا ابوسعید خُدری در این زمینه نقل شده و برخی دیگر اشاره ای کوتاه به آن داشته اند، (1) و بسـیاری از مورخین و مفسرین آن را نقل نکرده اند و شأن نزول آن را که مربوط به لیلة المبیت است کتمان کرده، بلکه برخی آن را مربوط به دیگران دانسته اند!! (2)

تحریف تظلم امیرالمؤمنین علیه السلام و حذف احقیت حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام در شکوه از غاصبان خلافت مطالبی فرموده که در منابع مختلف اهل تسنن با تحریف این گونه نقل شده است:

[1730 /33] روی البلاذري، عن عبد الرحمان بن أبي بكرة: أن عليّاً [علیه السلام] أتاهم

1- رجوع شود به المسـتجاد من فعلات الأجواد للقاضي التنوخي10، تاریخ مدینة دمشق 42/ 67، شواهد التنزیل 123/1، 129، تفسیر الرازي 5 /223 - 224، تفسیر غرائب القرآن 1 /577، تفسیر القرطبي 21/3، تفسیر الثعلبي 2 /125 - 126، المختار من مناقب الأخیار لابن الأثیر 101/1 - 102، أسد الغابة 4 /25، إحیاء العلوم 49/10 تذکرة الخواص 277/1 - 279، الفصول المهمة 294/1 - 295، إمتاع الأسماع 1 /57، کفایة الطالب للکنجي 239، جواهر المطالب 217/1 - 218، نور الأبصار للشبلنجي 175، سمط النجوم العوالي 1 /345، تاریخ الخمیس 1 /326، ینابیع المودة 274/1.

2- عده ای آن را مربوط به عموم مهاجرین و انصار دانسته و برخی خصوص ابوذر، صهیب..... را نام برده اند. رجوع شود به جواهر التاریخ (السیرة النبویة) للشیخ الکوراني 3 /437 ملحق رقم 3 آیة مبیت علی علیه السلام علی فراش النبي صلی الله علیه و سلم

عائـداً، فقـال: ما لقي أحـد من هـذه الأمـة ما لقيتُ، توفي رسول الله صـلى الله عليه و آله و أنا أحق الناس بهـذا الأمر، فبايع الناس أبا بكر، فاستخلف عمر فبايعت ورضيتُ وسلمت، ثم بايع الناس عثمان فبايعت و سلمت و رضيت، و هم الآن يميلون بيني و بين معاوية! (1)

[34/ 1731] پسر احمد بن حنبل در كتاب السنة آن را اينگونه نقل كرده:

عن عبد الرحمن بن أبي بكرة: أن عليّاً [عليه السـلام] أتاهم عائداً، و معه عمار، فذكر شـيئاً، فقال عمار: يا أمير المؤمنين [عليه السلام] فقال: اسـكت ؛ فوالله لأكوننّ مع الله على من كان، ثم قال: ما لقي أحد من هذه الأمة ما لقيت، إن رسول الله صـلى الله عليه و آله توفّي – فذكر شيئا– فبايع الناس أبا بكر فبايعت وسـلمت و رضـيت، ثم توفي أبو بكر – و ذكر كلمة – فاستخلف عمر – و ذكر ذلك – فبايعت و سلمت و رضـيت، ثم توفّي عمر فجعـل الأمر إلى هؤلاء الرهط السـتة فبايع الناس عثمان فبايعت وسـلمت ورضـيت ثم هم اليوم يميلون بيني وبين معاوية! (2)

[35/ 1732] و روى عبـد الله بن أحمـد، عن عبـد الرحمن بن أبي بكرة، قـال: أتـاني – وقـال مرة أخرى: أتانا – علي رضـى الله عنه [عليه السـلام] عائـداً و معه عمار – فذكر كلمة – فقال علي رضـى الله عنه [عليه السـلام]: والله لأكوننّ مع الله على ما كان ما لقي أحد من هذه الأمـة ما لقيت، توفي رسول الله صـلى الله عليه و آله – فذكر كلمة – فبايع الناس أبا بكر فبايعت ورضـيت، ثم توفي أبو بكر – فذكر كلمة – فاستخلف عمر فبايعت ورضيت، ثم توفّي عمر فجعلها شورى، فبويع عثمان فبايعت و رضيت، ثم هم الآن يميلون بيني وبين معاوية. (3)

1. توجه شود كه پسر احمد بن حنبل دقت مى كند اختلاف: (أتاني) و (أتانا) را ذكر كند ولى مهمترين مطالب روايت را حذف مى كند در هر دو روايت

1- أنساب الأشراف 2 /177 (تحقيق المحمودي) 402/22 (چاپ دار الفكر)

2- السنة لعبد الله بن أحمد 1 /562 شماره 1315: رجاله ثقات.

3- السنة لعبد الله بن أحمد 1 / 564 شماره 1316: رجاله ثقات.

کتاب السنة جمله: (و أنا أحق الناس بهذا الأمر) حذف و بجای آن: (فذکر کلمة) و یا: (فذکر شیئاً) آمده است. (1)

2. در روایت اول کتاب السنة عبارت: (فذکر شیئاً، فقال عمار) حاکی از مطلبی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در ابتدای سخن فرموده و عمار چیزی گفته یا خواسته چیزی بگوید که حضرت او را ساکت کرده و به سخنش ادامه داده است.

در روایت بلاذری اثری از آن مطلب نیست و در نقل پسر احمد نیز حذف و با تعبیر: (فذکر شیئاً) فقط به آن اشاره شده است.

3. ابن ابی الحدید فقط یک جمله از آن را از عبدالرحمان بن ابی بکره نقل و گریه آن حضرت را نیز افزوده: «ما لقي أحد من الناس ما لقيت.. » ثمّ بکی علیه السلام. (2)

نگارنده گوید: این شکوه و گلایه همراه با ذکر احقیّت آن حضرت به خلافت در روایات دیگر اهل تسنن نیز آمده روی الطبري في التاريخ عنه علیه السلام:

إن النبي صلى الله عليه و آله قبض و ما أرى أحداً أحق بهذا الأمر منّي، فبايع الناس أبا بكر فبايعت كما بايعوا، ثم إن أبا بكر... هلك وما أرى أحداً أحق بهذا الأمر مني فبايع الناس عمر ابن الخطاب فبايعت كما بايعوا، ثم إن عمر... هلك وما أرى أحداً أحق بهذا الأمر منّي فجعلني سهماً من ستة أسهم فبايع الناس عثمان فبايعت كما بايعوا، ثم سار الناس إلى عثمان... فقتلوه، ثم أتوني فبايعوني طائعين غير مكرهين، فأنا مقاتل من خالفني بمن اتبعني حتى يحكم الله بيني و بينهم و هو خير الحاكمين (3)

1- در میزان الاعتدال 3 /410 و لسان المیزان 4/ 485 از عبدالرحمان بن ابی بکره از پدرش عبارت: «ولي أبو بكر و كنت أحق الناس بالخلافة» نیز نقل شده است.

2- شرح ابن أبي الحديد 4 /103.

3- تاریخ الطبري 3/ 476، تجارب الأمم 1 /473، الکامل لابن الأثیر 3 /223. و نیز رجوع شود به همین دفتر صفحه 2671 روایت شماره 2169 و با توجه به پاورقی آن عبارت «إذاً أسمع و أطيع» در آن جا نیز از موارد تحریف لفظی بشمار می رود.

تحریف حدیث بریده به حذف و تغییر الفاظ

روایت معروف بریده را بسیاری از محدّثین نقل کرده اند.

بـا مراجعه به مصادر روشن می شود که هر کس مطابق میل خودش هرچه را خواسـته نقل و هرچه را خواسـته حـذف، بلکه در عبارات نیز دخل و تصرف نموده است. (1)

خلاصه مطلب آن که گـذر بریده به مجلسـی افتاد که عده ای مشـغول جسارت کردن به امیرالمؤمنین علیه السـلام بودند او اندکی مکث و برای آنان قضیه ای را بازگو کرد. (2)

او گفت: من از علی کینه ای (شدیـد) به دل داشـتم که هیـچ کس از او اینگونه متنفر نبود و شخصـی از قریش را دوست داشـتم - اشاره به خالد بن ولید - فقط برای دشـمنی اش با علی. او به فرماندهی لشکری انتخاب شد و من هم فقط به جهت کینه ای که از علی به دل داشتم با او همراه شدم.

در آن سـفر غنائمی نصیب مسلمانان گشت که در بین آنان کنیزان و غلامانی وجود داشت. فرمانده - یعنی خالد - به پیامبر صلی الله علیه و آله نـامه ای نوشت که کسـی را برای تقسـیم غنـائم و تعیین خمس آن بفرسـتد حضـرت برای این کار امیرالمؤمنین علیه السـلام را تعیین فرمود. علی علیه السلام غنائم را تقسیم و خمس آن را مشخص نمود.

1- رجوع شود به دفتر نخست صـفحه 236 عنوان: «شواهـد قوی و معتبر با مضـمونی مشترک». در آن جا روایت بریده به چهار کیفیت با اسناد معتبر و متعدد گذشت. این روایت با اختلاف فراوان در منابع دیگر اهل تسنن نیز آمده به گونه ای که در متن ملاحظه خواهید فرمود. ابن حجر عسـقلانی و دیگران آن را معتبر دانسـته اند قال ابن حجر - بعد نقل بعض أسناده -: و هذه طرق يقوّي بعضها بعضاً. (فتح الباري 53/8 و نیز مراجعه شود به فضائل الصحابة للدکتور خلیل ابراهیم ملا خاطر العزامي 393 - 394)

2- مرّ علی مجلس وهم يتناولون من علی علیه السلام. (مسند أحمد 5 / 358)

در بین اسیران کنیزی ممتاز بود (1) او آن کنیز را به خودش اختصاص داد. (2) این مطلب برای ما گران آمد، از علی علیه السلام سبب آن را پرسیدیم، او پاسخ داد: هنگامی که غنائم را تقسیم کردم (به قید قرعه) این کنیز در سهم خمس و سپس نصیب خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان علی شد لذا آن را به خود اختصاص دادم. خالد این مطلب را در نامه ای به پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش کرد. من از او خواستم که مرا برای تصدیق و تأیید آن بفرستد و او پذیرفت. (3)

و بنابر نقلی: خالد به من گفت: این فرصت مناسبی برای تو است؛ زیرا می دانست که من از علی کینه به دل دارم. (4) من به مدینه رفتم خدمت حضرت

1- أبغضت عليّاً بغضاً لم يبغضه أحد قط، و أحببت رجلاً من قريش لم أُحبّه إلا على بغضه عليّاً. فبعث ذلك الرجل على خيل فصحبته ما أصحبه إلا على بغضه عليّاً. فأصبنا سبياً، فكتب إلى رسول الله صلى الله على و آله: ابعث إلينا من يخمسه. فبعث إلينا عليّاً، و فى السبى وصيفة هي أفضل من السبي فخمس و قسم.... (مسند أحمد 5 / 350 - 351 و مراجعه شود به خصائص أمير المؤمنين صلى الله عليه و آله للنسائي 102 - 103، تاريخ مدينة دمشق 196/42) در روايت ديگر آمده: بعث رسول الله صلى الله عليه و سلم بعثين إلى اليمن على أحدهما علي بن أبي طالب [عليه السلام] و على الآخر خالد بن الوليد.... يعنى: پيامبر صلى الله عليه و آله دو لشكر به سوى يمن گسيل داشت، يكى به فرماندهى اميرالمؤمنين عليه السلام و ديگرى به فرماندهى خالد و فرمود هرگاه دو لشكر با هم بودند امارت و فرماندهى با اميرالمؤمنين عليه السلام.است (مسند أحمد 5/ 356 متن كامل آن در دفتر نخست، صفحه 270، روايت شماره 148 گذشت، و نيز رجوع شود به الخصائص للنسائي 98 - 99)

2- فأخذ على عليه السلام جارية من الخمس لنفسه. (مسند أحمد (5 / 358) فاصطفى علي عليه السلام جارية لنفسه من السبي. (السنن الكبرى للنسائي 133/5، الخصائص 98 - 99).

3- فقلنا: يا أبا الحسن ما هذا؟ قال: ألم تروا إلى الوصيفة التي كانت في السبي فإني قسمت وخمست فصارت فى الخمس، ثم صارت في أهل بيت النبي صلى الله عليه وسلم ثم صارت في آل على... فكتب الرجل إلى نبي صلى الله عليه و آله، فقلت: ابعثني، فبعثني مصدّقاً. (مسند أحمد 350/5 - 351)

4- فقال خالد: هذه فرضتك [فرصتك ظ]، و قد عرف خالد الذي في نفسي على عليّ. (المستدرك 2 /129) و في رواية أخرى: و كتب بذلك خالد بن الوليد إلى النبي صلى الله عليه و آله، و أمرني أن أنال منه. (خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي 98 - 99)

رسیدم و مشغول خواندن نامه شده و آن را تأیید کرده و می گفتم: درست است، راست می گوید. (1) من سر به زیر انداخته و در حالی که سرم را تکـان می دادم (2) - گرم صـحبت بودم، یک دفعه سـرم را بلند کردم دیدم رنگ چهره مبارک پیامبر صـلی الله علیه و آله دگرگون و متغیر شده (3) و خشم و غضب در آن نمایـان است، (4) رگ های گردن حضـرت از شـدت خشم قرمز (و پر از خون) شده بود، (5) تا حال چنین خشمی از آن حضرت ندیده بودم جز روز قریظه و النضیر!! (6) (اضطراب سراسر وجودم را فراگرفته بود)، دوست داشتم پیش از این واقعه زمین دهان باز کرده و مرا در خود فرو برده بود! (7)

عرض کردم پناه می برم به خدا از غضب خدا و پیامبر! (8) حضرت دست مرا گرفته و نامه را از دستم گرفت و سپس [مطالبی فرمود که در منابع عامه به صورت پراکنده بخش هایی از آن نقل شده است] فرمود:

1- فَجَعَلْتُ أَقْرَأُ اَلْكِتَابَ وَ أَقُولُ صَدَقَ..... (مسند أحمد 5 /350 - 351) وفي رواية: فدفعت الكتاب إليه، و نلت من علي [عليه السلام]. (الخصائص 98 - 99)

2- فطأطأت رأسي. (تاريخ مدينة دمشق 42 /191)

3- قال: و كنت رجلاً مكباباً، فرفعت رأسي فإذا وجه رسول الله صلى الله عليه و سلم قد تغيّر. (مسند أحمد 358/5)

4- فرأيت الغضب في وجه رسول الله صلى الله عليه و آله. (مسند أحمد (5/ 356)

5- فرفعت رأسي، و أوداج رسول الله صلى الله عليه و سلم قد احمرت. (المستدرك 2 /129 - 130)

6- فرأيت رسول الله صـلى الله عليه و آله قد غضب لم أره غضب مثله قط إلا يوم قريظة والنضير. (تاريخ مدينة دمشق 42 /191، المعجم الأوسط للطبراني (117/5)

7- ولوددت أن الأرض ساخت بی قبل هذا (كنز العمال 13 / 144 - 145)

8- فلما رأيت ذلك قلت: أعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله. (تاريخ مدينة دمشق 42 /195، كنز العمال 13 / 144 - 145)

[1733 /36] (أَنَافَقْتَ بَعْدِی یَا بُرَیْدَهُ)، ای بریده، آیا پس (از جدا شدن از) من منافق شده ای؟! (1)

[1734 /37] «آیا از علی کینه به دل داری»؟! گفتم: آری، فرمود: «از اوکینه به دل نداشته باش، و اگر او را دوست داری بیشتر دوست بدار. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست نصیب خاندان علی - و بنابر نقلی بهره علی - در این خمس بیش از یک کنیز است». (2)

[1735 /38] سه مرتبه فرمود: ای بریده آن چه علی از حقوقش رها می کند بیش از آن است که می پذیرد و می گیرد. (3)

[1736 /39] علی پس از من سرپرست شماست، علی را دوست بدار که او کاری را انجام می دهد که (از جانب خدا و من) به آن مأمور شده باشد. (4)

[1737 /40] از علی بدگویی مکن؛ زیرا علی از من است و من از او، او پس از من سرپرست شماست. (5)

1- راوی می گوید: هنگامی که داستان را با ابوحرب - یکی از محدثین - در میان گذاشتم، او به من گفت: عبدالله پسر بریده یک جمله از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را از تو پنهان داشت، حضرت به او فرمود: (أَنَافَقْتَ بَعْدِی یَا بُرَیْدَهُ). (تاریخ مدینة دمشق 42 /191)

2- فأمسك يـدي والكتاب، و قال: «أتبغض عليا» قال: قلت: نعم، قال: «فلا تبغضه و إن كنت تحبّه فازدد له حباً، فوالـذي نفس محمد بيده لنصـيب آل علي في الخمس أفضل من وصـيفة». (مسند أحمد 5 /350 - 351) و في روايـة: فإن له في الخمس أكثر من ذلك. (مسـند أحمد 5/ 359)

3- أي بريدة! لما يدع علي من حقه أكثر مما يأتيه... ثلاث مرات. (كنز العمال 13 /144 - 145 به نقل از ابن النجار)

4- يا بريدة، إن عليّاً وليكم بعدي، فأحب عليّاً ؛ فإنه [فإنما] يفعل ما يؤمر [به]. (تاريخ مدينة دمشق 42 /191. و رجوع شود به دفتر نخست صفحه 237، روایت 127)

5- السنن الكبرى للنسائي 5 /133، تاريخ مدينة دمشق 42/189 - 190.

[1738 /41] و بنابر نقلی این جمله را تکرار فرمود: علی از من است و من از او، او پس از من سرپرست شماست. (1)

[1739 /42] و بنـابر نقل دیگری تأکیـد فرمود: ای بریـده، از علی کینه به دل نداشـته باش؛ زیرا علی از من است و من از او، او پس از من سرپرست شماست. (2)

[1740 /43] «ای بریده آیا من از مؤمنان به خودشان سزاوارتر نیستم»؟

بریده عرض کرد: آری، حضرت فرمود: «هر کس من مولای او هستم علی نیز مولای اوست». (3)

[1741 /44] هر کس من ولی و سرپرست او هستم علی نیز ولی و سرپرست اوست». (4)

1- لا تقع في علي ؛ فإنه منّي و أنا منه، و هو وليكم بعـدي، و إنه منّي و أنا منه، و هو وليكم بعدي. (مسـند أحمد 5/ 356، و رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 270 - 271، روایت 148)

2- خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائی 98 - 99.

3- (يا بُرَيدَةُ، أَلَسْتُ أولَى بالمؤْمنينَ من أنفُسِهِم)؟ قلت: بلى يا رسول الله، قال: (مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ، فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ). (مسند أحمد 347/5) قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه. (المستدرك 3 /110) وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه بر فضائل الصحابة نیز حکم به صحت آن نموده است. و رجوع شود به دفتر نخست صفحه 260، روایت 133.

4- من كنت وليه فعلي وليه. (مسـند أحمـد 5 /361، المستدرك 2 /129 - 130 قال الحاكم: هذا حديث صـحيح على شرط الشيخين، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 857/2 - 858 شماره 1177، (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزی، الرياض) وصی الله بن محمد عباس نیز در تعلیقه اش حکم به صـحت آن کرده است. و رجـوع شود به دفـتر نخست صـفحه 270 - 272، 276 - 277، 286، 303 - 304، روایات شماره 148، 149، 154 - 155، 168، 190. این حدیث با کمی تغییر در مصادر دیگر نیز نقل شده است رجوع شود به السـنن الكبرى للنسائي 45/5، 130، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي 93 - 94، تاريخ مدينة دمشق 188/42، 192، 193، 194، كنز العمال 602/11 و 135/13 (به نقل از ابن جرير طبری)

[1742 /45] و بنابر روایتی جمع بین دو عبارت نموده و فرمود: علي بن أبي طالب مولى كل مؤمن و مؤمنة، و هو وليّكم بعدي. (1)

[1743 /46] بریده می گوید: پس از شنیدن این سخنان از پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کس نزد من محبوب تر از علی علیه السلام نبود.

عبدالله پسر بریده می گفت: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، من این حدیث را خودم بدون هیچ واسطه از پدرم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کنم. (2)

* و در روایت شماره 675 گذشت که بنابر نقل طبرانی بریده گفته: وقتی من وارد مدینه شده و به مسجد رسیدم هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه تشریف داشت و عده ای در خانه حضرت ایستاده بودند. آن ها از من پرسیدند: چه خبر؟ گفتم: خبر خوب خدا فتح و پیروزی را نصیب مسلمانان کرد گفتند: چرا تو (از لشکر جدا شده و زودتر) آمده ای؟ گفتم آمده ام تا به پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاع دهم که

1- تاریخ مدینة دمشق 42 /189

2- فما كان من الناس أحد بعد قول رسول الله أحب إلي من علي عليه السلام قال عبد الله: فوالذي لا إله غيره ما بيني وبين النبي صلى الله عليه و آله في هذا الحديث غير أبي بريدة. (مسند أحمد 5 /350 - 351، السنن الكبرى للنسائي 5/ 136، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي 102، تاريخ مدينة دمشق 42/ 196، ذخائر العقبى / 68، الرياض النضرة 3 /129، البداية والنهاية 5 /121 و 7 /380 السيرة النبوية لابن كثير 4/ 202، جواهر المطالب 1 /87، سبل الهدى والرشاد 6 /236) قال الهيثمي: في الصحيح بعضه، رواه أحمد، ورجاله رجال الصحيح، غير عبد الجليل بن عطية، و هو ثقة، وقد صرّح بالسماع، وفيه لين. (مجمع الزوائد 127/9) حمزة أحمد زين نيز در تعليقه اش بر مسند أحمد 16 /483 شماره 22863 (طبعة دار الحديث، القاهرة) گفته: إسناده صحيحٌ.

علی کنیزی از خمس را به خود اختصاص داده آن ها گفتند (آری) بگو تا او را از چشم پیامبر صلی الله علیه و آله بیندازی! (1) حضرت سخنان مرا شنیده، خشمگین بیرون آمد و فرمود:

(مَا بَالُ أقوَامٍ يَنتَقِصُونَ عَلِيّاً؟!

مَن يَنتَقِصُ عَلِيّاً فَقَدِ انتَقَصَنی...

وَ مَنْ فَارَقَ عَلِيّاً فَقَد فَارَقَنِی، إنَّ عَلِيّاً مِنّی، وَ أنَا مِنهُ).

خُلق من طينتي، و خُلقتُ من طينة إبراهيم، و أنا أفضل من إبراهيم، (ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) [آل عمران (3): 34].

چرا عده ای از علی عیبجویی می کنند؟ هر کس از علی عیبجویی کند از من عیبجویی نموده و هر کس از علی جدا شود از من جدا شده علی از من است و من از او هستم. او از گِل و طینت من آفریده شده و من از طینت حضرت ابراهیم علیه السلام، گرچه من از حضرت ابراهیم افضل و برترم...

سپس فرمود: «ای بریده، مگر نمی دانی که حق علی (از خمس غنائم) بیش از آن جاریه است؟! او پس از من ولی و سرپرست شما است».

بریده می گوید: به حضرت عرض کردم شما را به حق صحبت و همراهی که با شما داشته ام سوگند می دهم که دستت را باز کنی تا از نو با شما بر اسلام بیعت نمایم (و اشتباه خود را با تجدید بیعت جبران نمایم) و از آن حضرت

1- در روایات شیعه قائل این سخن تعیین شده، او خیال کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت دخترش بر علی علیه السلام که کنیزی را به خود اختصاص داده خشمگین می گردد! فقال له عمر: امض لما جئت له ؛ فإنه سيغضب لابنته مما صنع علي! (الإرشاد 1 161/، کشف اليقين للعلامة الحلی 150، بحار الأنوار 21 / 358)

جدا نشدم مگر پس از تجدید عهد و بیعت بر اسلام. (1)

چنـان که ملاـحظه فرمودیـد، در روایات گذشـته متن فرمایش پیامبر صـلی الله علیه و آله در دفاع از امیرالمؤمنین علیه السـلام و تأییـد آن حضرت به گونه های مختلف نقل شده، و صدر روایت که مشتمل بود بر:

* دشمنی شدید بریده با امیرالمؤمنین علیه السلام

* دشمنی خالد بن ولید با آن حضرت

* تعیین و فرستادن امیرالمؤمنین علیه السلام برای تقسیم غنائم و تعیین خمس

* بدگویی بریده از امیرالمؤمنین علیه السلام

* شدت خشم و غضب پیامبر صلی الله علیه و آله

* پشیمانی و توبه بریده از دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام

* تجدید عهد و بیعت بریده پس از فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و... در بسیاری از مصادر نیامده است.

در منابع فراوان داسـتان خلاصه شـده در آن که بریـده می گویـد: در سـفر یمن با علی علیه السـلام همراه بودم، از او بداخلاقی و خشونت دیدم.... و از بیان تفصیل ماجرا خودداری نموده اند. (2)

1- در دفتر سوم صفحه 959 - 960 به نقل از المعجم الأوسط 6 /162 - 163 گذشت.

2- با عبارتی مانند: فرأيت منه جفوة به عنوان نمونه رجوع شود به المصـنف لابن أبي شـيبة 506/7، الآحاد والمثاني 325/4، مسند أحمد 347/5 تاريـخ مدينة دمشق 187/42، المستدرك 110/3، فضائل الصـحابة للنسائي 14، السـنن الكبرى للنسائي 45/5، 130 - 131، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 94 - 95، البداية والنهاية 379/7، الدر المنثور 182/5، كنز العمال 134/13.

احمد بن حنبل روایت بریده را به اختصار به کیفیت ذیل نقل کرده است:

[1744 /47] حدّثنا عبد الله، حدّثني أبي، حدّثنا روح، حدّثنا علي بن سويد ابن محجوف، عن عبدالله بن بريدة، عن أبيه، قال: بعث رسول الله صلى الله عليه و سلم عليّاً [عليه السلام] إلى خالد بن الوليد ليقسم الخمس - و قال روح مرّة: ليقبض الخمس - قال: فأصبح علي [عليه السلام] و رأسه يقطر، قال: فقال خالد لبريدة: ألا ترى إلى ما يصنع هذا؟! - لما صنع علي [عليه السلام] - قال: و كنت أبغض علياً، قال: فقال: «يا بريدة أتبغض علياً»؟! قال: قلت نعم، قال: «فلا تبغضه».

قال روح مرّة: (فَأَحَبَّهُ فَإِنَّ لَهُ فِی اَلْخُمُسِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِکَ). (1)

بخاری روایت را به همین سند از محمد بن بشار چنین نقل کرده است:

[1745 /48] حدثني محمد بن بشار، حدثنا روح بن عبادة، حدثنا علي بن سويد، عن عبد الله بن بريدة، عن أبيه، قال: بعث النبي صلى الله عليه و آله عليّا [عليه السلام] إلى خالد ليقبض الخمس، و كنت أبغض علياً، و قد اغتسل، فقلت لخالد: ألا ترى إلى هذا؟ فلمّا قدمنا على النبي صلى الله عليه و آله ذكرت ذلك له، فقال: «يا بريدة أتبغض علياً»؟! قلت: نعم، قال: «لا تبغضه؛ فإن له في الخمس أكثر من ذلك». (2)

1- مسند أحمد 5/ 359. و رواه ابن حزم فقال: نا يوسف بن عبد الله النمري، نا عبد الوارث ابن سفيان بن جبرون، نا قاسم ابن أصبغ، نا أحمد بن زهير ابن حرب، نا أبي، نا روح بن عبادة، نا علي بن سويد بن منجوف، نا عبد الله بن بريدة الأسلمي، عن أبيه... ثم قال: و هذا إسناد في غاية الصحة. (المحلى (328/7) حمزة أحمد زين نيز در تعليقه اش بر مسند أحمد 16 /506 شماره 22932 (طبعة دار الحديث، القاهرة) گفته: إسناده صحيح. و رجوع شود به فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 329 شماره 302، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2 /858 - 859 شماره 1179، (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزي، الرياض) وصى الله بن محمد عباس نيز در تعليقه اش بر فضائل الصحابة حكم به صحت آن كرده است

2- صحيح البخاري 5 /110

ملاحظه فرمودید که در نقل بخاری گذشته از اختصار، روایت ناقص آمده و فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به محبت علی علیه السلام که: «فأحبّه» از آن حذف شده است. و عامه اعتراف کرده اند که در این گونه موارد بخاری روایت را ناقص می آورد! (1)

احمد بن حنبل حدیث دیگری نقل کرده که حضرت در ادامه جمع بین دو عبارت نموده - یعنی نهی از بغض و کینه و فرمان به محبت علی علیه السلام و فرمود:

[1746 /49] ... فَلا تُبغِضهُ ، و إن كُنتَ تُحِبُّهُ فَازدَد لَهُ حُبّا ، فَوَالَّذی نَفسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَنَصيبُ آلِ عَلِيٍّ فِی الخُمسِ أفضَلُ مِن وَصيفَةٍ. (2)

و در سه روایت اخیر عبارت: «من کنت ولیه فعلی ولیّه»، «و هو ولیکم بعدی» و تعابیر مشابه آن حذف شده چنان که در روایت بزار نیز همین اتفاق افتاده! (3)

[1747 /50] و بنابر نقل ابن عساکر، پیامبر صلی الله علیه و آله کینه علی را نفاق دانسته و فرموده: «ای بریده، آیا پس از آن که از من جدا شدی منافق شده ای؟! (4)

1- رجوع شود به القول الصراح في البخاري و صحيحه الجامع لشيخ الشريعة الإصبهاني 94 به نقل از حافظ ابن دحیه کلبی اندلسی معروف به ذو النسبین (متوفی 633).

2- مسند أحمد 5 / 351، مجمع الزوائد 127/9، قال الهيثمي: و رجاله رجال الصحيح غير عبد الجليل بن عطية، و هو ثقة. و رجوع شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 330 - 331 شماره 303 فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 859/2 شماره 1180، (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزي، الرياض) وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه اش گفته: حسن، صحيحُ لغيره. و صالح أحمد الشامی نیز در جامع الأصول التسعة 302/13 شماره 15949 گفته: صحيحُ و إسناده حسنٌ.

3- كشف الأستار 3/ 200

4- عن عبد الله عطاء، عن عبد الله بن بريدة، عن أبيه، قال: بعث رسول الله صلى الله عليه و سلم علی بن أبي طالب [عليه السلام] و خالد بن الوليد كل واحد منهما وحده و جمعهما، فقال: «إذا اجتمعتما فعليكم علی [عليه السلام] قال: فأخذنا يميناً أو يساراً، قال: فأخذ علي [عليه السلام] فأبعد فأصاب سبياً، فأخذ جارية من الخمس، قال بريدة: وكنت من أشدّ الناس بغضاً لعلي، وقد علم ذلك خالد بن الوليد، فأتى رجل خالداً فأخبره أنه أخذ جارية من الخمس، فقال: ما هذا؟! ثم جاء آخر، ثم أتى آخر، ثم تتابعت الأخبار على ذلك فدعاني خالد، فقال: يا بريدة قد عرفت الذي صنع، فانطلق بكتابي هذا إلى رسول الله صلى الله عليه و آله فأخبره، و كتب إليه، فانطلقت بكتابه حتى دخلت على رسول الله صلى الله عليه و آله، فأخذ الكتاب فأمسكه بشماله... و كنت رجلاً إذا تكلّمتُ طأطأتُ رأسي حتى أفرغ من حاجتي، فطأطأتُ رأسي أو تكلمتُ، فوقعت في علي حتى فرغتُ ثم رفعتُ رأسي، فرأيتُ رسول الله صلى الله عليه و سلم قد غضب، لم أره غضب مثله قطّ إلا يوم قريظة والنضير، فنظر إلي فقال: «يا بريدة إن علياً وليكم بعدي، فأحبّ علياً ؛ فإنه يفعل ما يؤمر»، قال: فقمتُ و ما أحد من الناس أحب إلي منه. و قال عبدالله بن عطاء: حدّثت بذلك أبا حرب بن سويد بن غفلة فقال: كتمك عبدالله بن بريدة بعض الحديث، ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال له: «أنافقت بعدي يا بريدة»؟! تاريخ مدينة دمشق 191/42) و في كتاب سلسلة الأحاديث الصحيحة والحسنة في فضائل الإمام علی عليه السلام برواية أهل السنة 62 -63: مرتبة الحديث حسن لذاته، صحيحُ لغيره، رجالُه موثقون.

و پسر بریده – شاید برای حفظ آبروی پدرش – این جمله را نقل نکرده است!

تکمیل و تأیید حدیث بریده به روایات دیگران

پیش از این با اسناد متعدد و معتبر گذشت که عمران بن حصین می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله لشکری را به فرماندهی علی بن ابی طالب علیه السلام ترتیب داد. علی علیه السلام در آن سفر کاری کرد که برخی از اصحاب از آن ناراحت شدند؛ لذا چهار نفر هم پیمان شدند که قضیه را به پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش دهند. هنگام بازگشت از سفر خدمت حضرت رسیده و شروع به صحبت کردند هر کدام که مطلب را نقل می کرد آن حضرت صورتش را از او بر می گرداند. هنگامی که چهارمین از آن ها حرفش تمام شد، پیامبر صلی الله علیه و آله با چهره ای متغیّر (و با عصبانیت) فرمود:

علی را رها کنید (یعنی دست از بدگویی او بردارید! این جمله را دو یا سه مرتبه تکرار و پس از آن فرمود:) علی از من است و من از او

هستم، او پس از من سرپرست هر انسان با ایمان است

و بنابر روایات دیگر فرمود: آن ها را با علی چکار؟! علی از من است و من از اویم او پس از من سرپرست هر انسان با ایمان است.

و یا: از علی چه می خواهید؟! (بنابر نقلی این جمله را سه مرتبه تکرار و سپس فرمود:) علی از من است و من از علی، او پس از من ولی و سرپرست هر انسان با ایمان است. (1)

روایات صحیح و معتبر گذشته همه و معتبر گذشته همه تأیید روایات بریده است که در آن ولایت و سرپرستی امیرمؤمنان علیه السلام به صراحت آمده، (2) ولی دیگران از نقل آن امتناع ورزیده اند مثلاً روایت شماره 127 (3) در نقل طبرانی با همان سند آمده ولی عبارت «إن عليّاً وليّكم بعدي» از آن حذف شده است! (4)

شاید یکی از آن چهار نفر که با یکدیگر هم پیمان شدند تا قضیه را به پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش دهند بریده اسلمی باشد که روایاتش گذشت و دو نفر دیگر یکی عمرو بن شاس اسلمی است و دیگری براء بن عازب و در روایات این دو نیز سخنی از ولایت مولا نیست، روایت عمرو بن شاس پیش از این گذشت. (5)

1- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 231 - 232، روایت شماره 126 به نقل از مسند أحمد 4/ 437 - 438، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 208 - 210 شماره 157، فضائل الصحابة لابن حنبل 2 / 749 شماره 1035 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، تاریخ مدینة دمشق 42 /197 - 198، الرياض النضرة 3 /129، البداية والنهاية 7 /381.

2- مانند روایات شماره های 1736 - 1742 و روایت 675 که صفحه 2308 - 2311 گذشت.

3- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 237

4- المعجم الأوسط للطبراني 117/5

5- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه: 1361، 1368، روایات شماره 853، 858.

روایت براء بن عازب را نیز ملاحظه فرمایید:

[1748 /51] ترمـذی و دیگران از براء بن عازب روایتی معتبر شبیه روایت بریـده نقل کرده انـد که: پیامبر صـلی الله علیه و آله دو لشـکر فرسـتاد یکی به فرماندهی علی علیه السـلام و دیگری به فرماندهی خالد و فرمود: هنگام جنگ، فرماندهی هر دو لشکر با علی علیه السلام است. پس از فتح علی علیه السـلام کنیزی به خویش اختصاص داد و خالد در سعایت از علی علیه السلام نامه ای به پیامبر صلی الله علیه و آله نوشت و از من - یعنی براء بن عـازب - خواست که آن را به دست حضـرت برسـانم. هنگامی که خـدمت حضـرت رسـیدم و نامه را تقدیم کردم، رنگ چهره مبارک تغییر نمود و به من فرمود: «ما تقول في رجل يحبّ الله و رسوله و يحبّه الله و رسوله»، چه می گویی دربارهٔ کسـی که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش او را دوست دارند؟! عرض کردم: پناه می برم به خدا از غضب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله! من فرستاده هستم (یعنی مأمورم و معذور) پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت اختیار فرمود. (1)

نگارنده گوید قطعاً جمله پایانی روایت - که راوی گفته: پس از آن پیامبر صـلی الله علیه و آله سـکوت اختیار فرمود - درست نیست و براء بن عازب یا راویان دیگر نتوانسته اند یا نخواسته اند حقیقتی را که بریده و عمران ابن حصین نقل کرده اند، بیان نمایند.

1- مراجعه شود به المصنف لابن أبي شيبة 504/7، سنن الترمذي 123/3 - 124، تاريخ مدينة دمشق 42/ 196 - 197، تاريخ الإسلام 3 /629 (قال الـذهبي: أخرجه الترمـذي، و قال: حـديث حسن)، كنز العمال 13 /134 در كتاب الصـحيح المسـند من فضائل الصحابة لمصطفى بن العدوى 108 آن را از ترمـذی نقل و به لحاظ شواهدش حکم به صـحت آن نموده است. بخاری اشاره ای به این سـفر کرده ولی مطـالب گذشـته را نقـل نکرده: عن البراء: بعثنـا رسول الله صـلی الله علیه و سـلم مع خالـد بن الولیـد إلى اليمن، ثم بعث عليّاً [عليه السلام] بعد ذلك مكانه.... (صحيح البخاري 5 /110)

تحریف به حذف و تغییر الفاظ به جهت حفظ وجهه معاویه صحابی!

اشاره

حفظ وجهه صحابه نزد مخالفین از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. آن ها برای رسیدن به این هدف دست به هر کاری می زنند. آن چه بر سر روایات فضائل و مناقب امیرمؤمنان علیه السلام آمده - به گونه های متفاوت، مانند: حذف، تقطیع، انکار، تحریف های لفظی و معنوی - ناشی از انگیزه های متعددی است که آبروداری برای صحابه از اساسی ترین آن انگیزه ها بشمار می رود.

نمونه هایی از امانتداری حافظان سنّت نبوی را ملاحظه فرمایید:

گذشت که روایت ویژگی های امیرمؤمنان از زبان سعد بن ابی وقاص در منابع متعدد از جمله صحیح مسلم این گونه نقل شده که: أمر معاوية بن أبي سفيان سعداً، (1) و شارحان در شرح آن تصریح کرده اند: مراد آن است که معاویه به سعد دستور داد که علی [علیه السلام] را ناسزا گوید ولی سعد امتناع نمود. (2)

این مطلب به وضوح در روایات شماره 1757 - 1758 دیده می شود.

[1749 /52] همین روایت از همین راوی یعنی عامر پسر سعد - در برخی از مصادر نقل شده و بخش اول آن - یعنی گفتگوی سعد با معاویه - به صورت کامل حذف شده و روایت با بیان ویژگی های امیر مؤمنان علیه السلام شروع شده است. (3)

[1750 /53] در برخی از منابع جمله فوق - یعنی: أمر معاوية بن أبي سفيان سعداً - از آن حذف شده و بقیه روایت آمده است! (4)

1- رجوع شود به دفتر چهارم 1372، 1605 به نقل از صحیح مسلم 120/7 - 121 و...

2- قال الارمي الشافعي: أي أمره بسب علی [علیه السلام] فأبی سعد أن یسب. (الکوکب الوهاج 444/23) ابن تیمیه نیز تصریح کرده که معاویة فرمان به سبّ علی [علیه السلام] داد. (منهاج السنة 5 /42)

3- مسند أحمد 1 / 185 و رجوع شود به السنن الکبری للنسائي 5 /144 - 145.

4- ففي المستدرك 3/ 108: قال معاوية لسعد بن أبي وقاص: ما يمنعك أن تسب ابن أبي طالب؟! قال: فقال: لا أسب ما ذكرت ثلاثاً قالهن له رسول الله صلى الله عليه و سلم... و في السنن الكبرى للنسائي 122/5: قال معاوية لسعد بن أبي وقاص: ما منعك أن تسبّ علي بن أبي طالب؟! قال: لا أسبه ما ذكرت ثلاثاً قالهن....

[1751 /54] گاهی اسم معاویه به «رجلُ» تبدیل و از لفظ نکره استفاده شده و از امیرمؤمنان علیه السلام نیز با تعبیر: «أبا فلان» یاد شده تا معلوم نشود چه کسی فرمان ناسزا گفتن به امیرالمؤمنین علیه السلام را صادر کرده است. (1)

[1752 /55] در برخی از منابع عبارت: «بعض الأمراء» بکار رفته است، یعنی یکی از امیران چنین دستوری صادر کرد. (2)

1- ففي مسند سعد بن أبي وقاص للدورقي البغدادي (المتوفى 246) صفحة 51: عن عامر بن سعد بن أبي وقاص، عن أبيه، قال: دخل سعد على رجل فقال: ما يمنعك أن تسب أبا فلان؟ (و نیز مراجعه شود به تاریخ مدینة دمشق (112/42) در روایت مفصل دیگری آمده است: جاء سعد بن أبي وقاص فدخل على معاوية... فقال معاوية لسعد:... لو سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه و اله لكنت خادماً لعلي حتى أموت. (تاریخ مدینة دمشق . (360/20 - 361) و همین مطلب در برخی از مصادر با تحریف «معاویه» به: «فلاناً» چنین آمده: إن فلاناً دخل المدينة حاجاً... فقال الرجل لسعد: لو سمعت هذا من النبي صلى الله عليه و آله لم أزل خادماً لعلي حتى أموت (مجمع الزوائد 7 / 235 - 236 به نقل از بزار) شایان ذکر است که نظیر همین تحریف در روایت عشره مبشره که ابوداود نقل کرده اتفاق افتاده قال:... لما قدم فلان الكوفة أقام فلان خطيباً، فأخذ بيدي سعيد بن زيد، فقال: ألا ترى إلى هذا الظالم؟! فأشهد على التسعة إنهم في الجنة.... (سنن أبي داود 2 /401) در نقل ابو داود- گذشته از آن که ناسزا گفتن مغیره و... حذف شده از معاویه و مغیره با لفظ کنایه: «فلان» یاد شده تا آبروی صحابه محفوظ بماند! قال العظيم آبادي: قال في فتح الودود: ولقد أحسن أبو داود في الكناية عن اسم معاوية و مغيرة بفلان ستراً عليهما في مثل هذا المحل لكونهما صحابيين. (عون المعبود 12 /261) نگارنده گوید: برای اطلاع بیشتر در مورد روایات عشره مبشره رجوع شود به مصادری که در پاورقی صفحه 2521 - 2522 خواهد آمد.

2- معارج الوصول 41

[1753 /56] گاهی این گونه نقل شده معاویة ذکر علی بن أبي طالب [علیه السلام]. (1)

[1754 /57] برخی نقل کرده انـد که دیگران نزد معاویه از آن حضـرت بـدگویی کردنـد و سـعد معاویه را توبیـخ کرد که چرا نزد تو از آن حضرت بدگویی می شود؟! (2)

[1755 /58] و بعضـی بدون آن که نامی از معاویه ببرند گفته اند: عده ای در مجلسی از علی علیه السلام بدگویی و عیبجویی کردند سعد به آنان چنین گفت! (3)

[1756 /59] بلکه عده ای از عامه فقط پاسخ سعد به معاویه یا بخشی از آن را ذکر کرده و صدر روایت را کاملاً حذف کرده اند! (4)

و شگفت آن که گاهی از یک نفر مطالب گوناگون نقل شده است. (5)

1- السنن الکبری للنسائی 5/ 144، خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام 116.

2- ذُکر علي رضـی الله عنه [علیه السـلام] عند معاویة وعنده سـعد بن أبي وقاص فقال له سعد: أیذکر علي عندك؟! إن له لمناقب أربع لأن یکون لي واحدة منهن أحب إلي من کذا و کذا.... (السنة لابن أبي عاصم 596).

3- عن عبـد الرحمن بن سابط، عن سـعد بن أبي وقاص، قال: کنت جالسا فتنقصوا علي بن أبي طالب [علیه السـلام]، فقال: لقـد سـمعت رسول الله صـلی الله علیه وسـلم یقول له خصال ثلاثـة لئن تکون لي واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم.... (السـنن الکبری للنسائي5 108/، خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام 49 - 50 تاریخ مدینة دمشق 42 /115)

4- عن ابن سابط: قدم معاویة في بعض حجاته فأتاه سعد فقال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول في علی [علیه السلام] ثلاث خصـال لأن یکون لی واحـدة منهن أحب إلی من الـدنیا وما فیها.... (السـنة لابن أبي عاصم 596، تاریـخ مدینة دمشق 42/ 116، البدایة والنهایة 7/ 376)

5- ماننـد دو روایت اخیر که در پاورقی های گذشـته از عبدالرحمن بن سابط نقل شد. ولی روایت اخیر در برخی از منابع دیگر بدون ابهام این گونه منعکس شده است: عبد الرحمن ابن سابط، عن سـعد، قال: قدم معاویة في بعض حجاته، فأتاه سـعد، فذکروا علیّاً [علیه السـلام] فنال منه معاویة فغضب سـعد فقال:.... (المصـنف لابن أبي شیبة 7/ 496، و رجوع شود به سـنن ابن ماجـة 1 /45) ملاحظه فرمودید که قسمت: (فنال منه معاویة فغضب سعد) از روایت در مصادر پیشین - پاورقی 3 و 4 - حذف شده است!

[1757 /60] ولی محبّ طبری روایت را بدون تحریف چنین نقل کرده:

عن سعید، قال: أمر معاویة سعداً أن یسبّ أبا تراب، فقال: أما ما ذکرتُ..... (1)

[1758 /61] و در بعضی مصادر عامه از زبان خود سعد چنین آمده است:

عن سعد بن أبي وقاص، قال: أمرني معاویة أن أسبّ أبا التراب. (2)

[1759 /62] و در مسند ابوعوانه (متوفی 316) نیز این گونه آمده است که معاویه به سعد گفت: «ألا تسبّ علیّاً»؟! آیا تو علی را سب نمی کنی؟ (3)

[1760 /63] أرمی هرری شافعی در شرح صحیح مسلم در توضیح: «أمر معاویة... سعداً» تصریح کرده است:

معاویه به سعد بن ابی وقاص دستور داد که علی علیه السلام را سبّ کرده و ناسزا گوید ولی سعد نپذیرفت.

ولی بعداً کلام خودش را هم فراموش کرده و مانند دیگر شارحان به توجیه آن پرداخته و عین عبارت آنان را تکرار کرده که این کار از معاویه بعید است! (4)

نظیر همین مطلب از سندی در شرح سنن ابن ماجه دیده می شود. (5)

1- الریاض النضرة 3/ 152.

2- التاج الجامع للأصول 3 /333.

3- المسند الصحیح المخرج علی صحیح مسلم لأبي عوانة الاسفراییني 18 /474.

4- الکوکب الوهاج 463/23.

5- قال: نال معاویة من علي [علیه السلام] و وقع فیه و سبّه بل أمر سعداً بسبه... و مقتضی حسن الظن أن یُحمل السبّ علی التخطئة و نحوها مما یجوز أن ینسب إلی أهل الاجتهاد لا اللعن و غیره. (سنن ابن ماجة بشرح السندي، 86/1، چاپ دیگر 58/1)

[1761 /64] غالب شارحین صحیح مسلم و دیگر کتب حدیثی، روایات حاکی از فرمان معاویه به ناسزا گفتن به امیر مؤمنان علیه السلام را توجیه کرده و می گویند: «لابدّ و أن یتأوّل قول معاویة هذا» چاره ای نیست باید کلام معاویه توجیه شود.

[1762 /65] و با وجود صراحت عبارت: «أمر» باز می گویند: شاید سعد در میان جمعی بود که به آن حضرت ناسزا می گفتند ولی او از این کار امتناع نمود. معاویه خواست علت امتناعش را جویا شود تا بداند چرا او ناسزا نمی گوید. (1)

[1763 /66] و گفته شده: بر فرض که فرمان به ناسزا هم باشد، مراد تخطئه اجتهاد اوست، یعنی برای مردم بیان کن که نظر علی اشتباه است، مثلاً او در رفتاری که نسبت به عثمان و قاتلین او داشته به خطا رفته یا در جنگ و مبارزه با مسلمانان [!!] و امثال آن وگرنه تصریح به لعن - مانند کاری که نادانان بنی امیه مرتکب می شدند - هرگز از معاویه صادر نمی شود. ممکن نیست صحابی متدیّن بردبار اهل فضل و دانش [!!] چنین کاری کند. (2)

1- قالوا: و لعلّ سعداً قد كان في طائفة يسبّون فلم يسبّ معهم.... (شرح صحيح مسلم للنووي 15/ 175، تحفة الأحوذي 10 /157)

2- مراجعه شود به المفهم للقرطبي،278/6 اكمال المعلم 415/7، تحفة الأحوذي 156/10 - 157، سنن ابن ماجة بشرح السندي 1 /86. قال النووي: قال العلماء: الأحاديث الواردة التي في ظاهرها دخل على صحابي يجب تأويلها، قالوا: ولا يقع في روايات الثقات إلا ما يمكن تأويله، فقول معاوية هذا ليس فيه تصريح بأنه أمر سعداً بسبه، و إنما سأله عن السبب المانع له من السب كأنه يقول: هل امتنعت تورعاً أو خوفاً أو غير ذلك، فإن كان تورّعاً و إجلالاً له عن السب فأنت مصيب محسن، وإن كان غير ذلك فله جواب آخر، و لعل سعداً قد كان في طائفة يسبّون فلم يسبّب معهم، و عجز عن الإنكار وأنكر عليهم، فسأله هذا السؤال. قالوا: و يحتمل تأويلاً آخر أن معناه: ما منعك أن تخطئه في رأيه و اجتهاده، و تظهر للناس حسن رأينا و اجتهادنا و أنه أخطأ؟! (شرح صحيح مسلم للنووي (15 /175)

اشکال

واقعاً عجیب است که از سویی روایات فضائل را توجیه نموده و از معنای واقعی اش برگردانـده و تحریف می کننـد تا هـدفی که خداونـد و پیـامبر صـلی الله علیه و آله دنبـال کرده انـد - یعنی برتری و امتیـاز امیرالمـؤمنین علیه السـلام بر دیگران - معلـوم نشـود؛ و از سوی دیگر مخالفت و کینه دشمنان اهل بیت علیهم السلام را مخفی و توجیه می کنند!

کسـی که به جنگ امیرالمؤمنین علیه السـلام آمده و می خواهد خون او را بریزد چگونه راضی به لعن و سبّ آن حضرت نباشد؟! او ریختن خون حضرت را از روی اجتهاد!!! - روا دانسته، سبّ و لعن که برایش سهل و آسان است!!

چنان که گـذشت جنگ با امیر مؤمنان علیه السـلام جنگ با پیامبر صـلی الله علیه و آله و جنگ با خـداست، پس چگونه کسـی که ادّعای مسـلمانی دارد حاضر می شود معاویه و منافقان گرد او همچون عمرو بن عاص و... را صحابی متدین بردبار و اهل فضل و دانش بداند و از آن ها دفاع کند؟! در حالی که امیرمؤمنان علیه السـلام او را از کفار دانسـته و دشمنی او را با بنی هاشم و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله با تأکید و سوگند اینگونه بیان می فرماید که: او دوست دارد برای خاموش کردن نور خدا، احدی از بنی هاشم را زنده نگذارد. (1)

آری اینـان آن روز نبودنـد تـا در جبهه باطل به یاری طلقا و نواصب بشـتابند الان با قلم های مسـمومشان از آنان دفاع کرده، به گمراه کردن دیگران پرداخته و نفاق درونی خویش را این گونه آشکار می کنند.

1- والله لود معاویـة أنه ما بقي من [بني] هاشم نافخ ضـرمة إلا طعن في نیطه إطفاء لنور الله، (و يَأْبَى اللهُ إِلا أَنْ يُتِمّ نُورَهُ ولَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) [التوبة (9): 32] (عیون الأخبار لابن قتیبـة 1 /276، مروج الـذهب 3 /19، النهایـة لابن الأثیر 3/ 86، 128 و 5/ 141، شرح ابن أبي الحدید 5/ 221 و 19 /129، الفائق للزمخشري 2 /282، لسان العرب 421/7 و 12 /355 و 13 /267)

اما توجیه معنای «سبّ» به «تخطئه در اجتهادم، این دخالت در معنای لغوی است که در هیـچ قومی، چنین اسـتعمالی وجود ندارد و هیچ کس «تخطئه» را «سبّ و ناسزا» نمی گوید. (1)

و از آن قبیح تر - بلکه عذر بدتر از گناه! - نسـبت خطا دادن به امیرمؤمنان علیه السـلام است که می گویند: آن حضـرت اشـتباه کرده که با مسلمانان جنگیده است.

پس روایات معتبر در امر به قتال ناکثین و قاسطین و مارقین، روایت: (عَمّارٍ، تَقْتُلُهُ الفِئَةُ البَاغِيَةُ) و تصریح اعلام عامه به حقانیت آن حضرت چه می شود؟! (2)

لذا برخی از دانشمندان عامه این توجیهات را به شدت انکار کرده اند. (3)

پیش از این در روایت صحیح شماره 132 گذشت که:

معاویه از سـفر حج برگشـته بود و سعد بن ابی وقاص نزد او رفت. معاویه از علی علیه السلام به بدی یاد کرد، سعد خشمگین گردید و بر او اعتراض کرد و گفت: آیا چنین می گویی دربارهٔ کسـی که خودم از پیامبر صـلی الله علیه و آله شنیدم درباره اش فرمود: «هر کس من مولی (و سرپرست) او هستم، علی علیه السلام ولی (و سرپرست) اوست».

و فرمود: «تو نسبت به من مانند هارون به موسی علیه السلام هستی جز آن که پس از من پیامبری نخواهد بود.»

1- شـگفت آن که برای تحریف حقائق از هیچ کاری ابا ندارند حتی دخالت در معنای لغات، ففي تكملة فتح الملهم بشـرح صحيح مسلم 81/11 إن كلمة السبّ أصبحت اليوم تستعمل بمعنى الشتم والإقذاع في الكلام ولكنّه كان ربّما تستعمل في القرون الأولى بمعنى الملامة والتخطئة [!].

2- رجوع شود به دفتر صفحه 999، شواهد تأیید مبارزات امیرالمؤمنین علیه السـلام، بویژه کلمات سوم، بزرگان اهل تسنن صفحه 1002 - 1005 و 1087 - 1118.

3- تشیید المطاعن 16 /458 به نقل از عمر ارزنجانی در حدائق الازهار في شرح مشارق الانوار.

و (در جنگ خیبر) فرمود: «امروز پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست دارد». (1)

آیا معاویه چه گفت که سعد خشمگین شد و بر او اعتراض کرد؟!

مصادر روایت، همه حاکی از یک قضیه است و آن هم ناسزاگویی و جسارت معاویه - که قطعاً از روی دشمنی بوده و سعد را به خشم آورده - به امیرمؤمنان علیه السلام، و کسی که با آن حضرت دشمنی کرده و ناسزا بگوید نزد اهل تسنن محکوم به کفر است.

[67/ 1764] شاه عبدالعزیز دهلوی در تحفه اثنا عشریه تصریح کرده که:

محارب حضرت مرتضی علیه السلام اگر از راه عداوت و بغض است، نزد علمای اهل سنت کافر است بالاجماع، و همین است مذهب ایشان در حق خوارج و اهل نهروان، و حدیث: «حربك حربي... » نزد ایشان بر همین حرب محمول است.... (2)

سپس برای حفظ آبروی امثال معاویه و عمرو بن العاص می گوید:

و در اصحاب صفین چون این امور بالقطع ثابت نشده، توقف و سکوت لازم است نظر به عمومات آیات و احادیث داله بر فضائل صحابه بلکه جمیع مؤمنین و امید شفاعت و نجات به عفو پروردگار.

1- دفتر نخست صفحه 260، روایت 132 به نقل از المصنف ابن أبي شیبه 496/7، سنن ابن ماجه 45/1 و.... و گفته شد که ابن کثیر دمشقی، البانی، دکتر صاعدی و آن را معتبر و صحیح دانسته اند.

2- البته در ادامه گفته اما در این جا هم لزوم کفر است نه التزام آن... پس خوارج نزد اهل سنت در احکام اخروی، کافرند و دعای مغفرت ایشان نباید کرد و نماز جنازه ایشان نباید خواند و.....

آری! اگر از جماعت شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداوت و بغض حضرت امیر علیه السلام داشت به حدی که تکفیر آن جناب یا لعن و سبّ آن عالی قباب می کرد او را بالیقین کافر خواهیم دانست، و چون این معنا تا حال از روی روایت معتبره ثابت نشده، و اصل ایمان آن ها بالیقین ثابت است، تمسک به اصل داریم.

بالجمله ؛ اجماع اهل سنت است بر آن که تکفیر کننده حضرت امیر علیه السلام یا منکر بهشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت خلافت ایشان - به اعتبار اوصاف دین مثل علم و عدالت و تقوا و ورع- کافر است، و چون این معنا در حق خوارج نهروان بالقطع به ثبوت پیوست، آن ها را کافر می گویند، و از دیگران هرگز به ثبوت نرسیده [لذا] آن ها را تکفیر نمی کنند، این است تنقیح مذهب اهل سنت در این باب و موافق اصول ایشان ؛ زیرا که اجماع دارند بر آن که منکر ضروریات دین کافر است. و علو درجه ایمان حضرت امیر علیه السلام و بهشتی بودن ایشان و لایق خلافت پیغمبر [صلی الله علیه و آله] بودن از روی احادیث بلکه آیات قطعیه متواتره ثابت است، پس منکر این امور کافر باشد. (1)

تذکر

بعضی خواسته اند ناسزاگویی معاویه و یارانش به حضرت امیر علیه السلام را به هر نحوی شده توجیه یا انکار نمایند، ولی این مطلب از مسلّمات است. ذیل عنوان: «شکستن حرمت امیر مؤمنان علیه السلام» برخی از آثار در این زمینه نقل شد. (2)

1- تحفه اثناعشریه 394، باب دوازدهم.

2- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2519: «ناسزاگویی معاویه و بنی امیه برای حرمت شکنی»

مواردی دیگر از تحریف به تغییر و تبدیل عبارات

نمونه اول

[1765 /68] ذیل آیه شریفه: (هَـٰذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ) [الحج (22) : 19] روایات فراوانی نقل شده که این آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت حمزه علیه السلام و عبیدة بن حارث از لشکر اسلام و عُتبه و شَیْبه - فرزندان ربیعه - و ولید بن عُتبه از لشکر مشرکین نازل شده است. (1)

در این روایات تصریح به نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام شده است. (2)

[1766 /69] حجاج بن منهال استادِ، بخاری، همین روایت را با همین سند نقل کرده و گفته: «نزلت فی حمزة و صاحبیه» (3) یعنی آیه درباره حمزه و دو رفیق همراهش نازل شد او با نقل به معنا کردن،روایت تلاش در کتمان نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام دارد!

نمونه دوم

[1767 /70] ذهبی و ابن حجر از خطیب بغدادی نقل می کنند که ابوسعید

1- صحیح البخاري 5/ 6 عن علي [علیه السلام]: أنا أول من یجثو بین یدي الرحمن للخصومة یوم القیامة. و قال قیس بن عباد: وفیهم أنزلت: (هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ)، قال: هم الذین تبارزوا یوم بدر: حمزة و علی [علیهما السلام] و عبیدة بن الحرث و شَیْبه بن ربیعة و عُتبه بن ربیعة والولید بن عُتبه.

2- در موسوعة الإمامة فی نصوص أهل السنة 424/1 قریب به 20 روایت - روایات شماره 913 تا 931 - که همه به نقل از ابوذر است و نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر شده و فقط در روایات شماره 921 - 922 - به تعبیر: «حمزة و صاحبیه» آمده که هر دو به نقل از حجاج بن منهال است. با آن که بخاری در روایات دیگر به نام آن حضرت تصریح کرده است (رجوع شود به شماره های 927 و 942 و 944 و 946 در منبع گذشته)

3- صحیح البخاري 242/5

عدوی، حسن بن علی بن صالح می گوید: سنه 222 هجری در بصره دیدم مردم اطراف پیرمردی جمع شده اند پرسیدم این کیست، گفتند: خراش بن عبدالله خادم انس بن مالک، عده ای مطالب او را می نوشتند من هم از کسی قلمی گرفتم و 13 حدیث در فضائل علی [علیه السلام] از روایات او یادداشت کردم. (1)

[1768 /71] در برخی منابع به جای عبارت: «و کتبت هذه الثلاثة عشر حديثاً في فضل علي» آمده است:

و کتبت هذه الثلاثة عشر - أو الأربعة عشر - حديثاً في أسفل نعلي. (2)

چگونه می توان ته کفش چیزی نوشت!

آیا ته کفش جای نوشتن 13 حدیث را دارد!

و آیا برای این عبارت مفهوم صحیحی می توان تصور نمود؟! (3)

نمونه سوم

پیامبر صلی الله علیه و آله در مذمت خوارج فرموده اند: (يَخْرُجُونَ عَلَى خَيْرِ فِرْقَةٍ مِنَ اَلنَّاسِ) یعنی: آن ها بر بهترین گروه مردم خروج می کنند، (4) چون در این روایت امیرالمؤمنین علیه السلام و یارانش «بهترین گروه» معرفی شده اند سعی و اهتمام مخالفان بر آن است که روایت تحریف شود.

1- تاریخ بغداد 378/8 - 388 (تحقيق بشار عواد، چاپ دار الغرب الاسلامي)، ميزان الاعتدال 507/1، لسان الميزان 2 /229.

2- تاریخ بغداد 393/7 (چاپ دار الكتب العلمية، بيروت، سنة 1417)، الكامل لابن عدي 75/3، ميزان الاعتدال 1/ 651 لسان الميزان 2 /396.

3- بشار عواد پس از نقل مطلب فوق از برخی نسخه های تاریخ بغداد می گوید: و هو تحريف قبيح. (هامش تاریخ بغداد 378/8 - 388 چاپ دار الغرب الاسلامي)

4- رجوع شود به دفتر سوم، صفحه 1253 به نقل از بخاری، مسلم، و...

[1769 /72] در مصادر فراوان آن را چنین نقل کرده اند که: «و یخرجون علی حین فرقة من الناس یعني آن ها هنگام اختلاف و تفرقه مردم خروج می کنند» (1) و برخی آن را با تعبیر «یخرجون علی حین فترة من الناس» روایت کرده اند. (2)

[1770 /73] با آن که بنابر نقل عینی و ابن حجر عسقلانی در برخی از نسخه های بخاری فقط تعبیر «خیر فرقة» بوده است. (3)

[1771 /74] و از کلام عینی شارح بخاری کاملاً روشن است که در نسخه بخاری او نیز «خیر فرقة» بوده است چون در شرح می نویسد: قوله: «یخرجون علی خیر فرقة من الناس» (4) و سپس به توضیح آن می پردازد.

و شگفت آن که ناسخان یا ناشران حتی عبارت متن نسخه عمدة القاری را تغییر داده و به: «علی حین فرقة» تبدیل کرده اند گرچه با توجه به عبارت شرح جای شک و تردید برای کسی باقی نمی ماند

[1772 /75] سیوطی به نقل از قرطبی می نویسد بیشتر راویان «خیر فرقة» نقل کرده اند (5) و فقط سمرقندی و ابن ماهان «حین فرقة» گفته اند.

[1773 /76] در احکام القرآن ابن عربی (متوفی 543) و تفسیر قرطبی (متوفی 671) تصریح شده که: «خیر فرقة» صحیح تر است. (6)

1- صحیح البخاري 4 /179 و 7 /111 و 8 /53، صحیح مسلم 3/ 112 - 113 و...

2- السنة لابن أبي عاصم 436

3- مراد نسخه کشمیهنی است. رجوع شود به فتح الباري 6 /455 - 456 و 10 /457 و 12 /262 و عمدة القاري 16 /143 و 22 /193 و 24 /89.

4- عمدة القاري 16 /143 و 22 /193

5- در همین زمینه رجوع شود به کلام ابن حجر در فتح الباري 262/12

6- تفسیر القرطبي 317/16 - 318، أحکام القرآن لابن العربي 4 /150

شایـد بتوان گفت کلام ابوسـعید خُدری نیز شاهدی برای تأیید نقل: «خیر فرقة» است که پس از نقل حدیث گفته: من گواهی می دهم که این حدیث را از پیامبر صـلی الله علیه و آله شنیدم و گواهی می دهم که علی علیه السلام با آن ها مبارزه کرد- و بنابر نقلی: آن ها را کشت - و من هم با او همراه بودم. (1)

یعنی ابوسعید، علی علیه السلام را رهبر بهترین فرقه دانسته و به همراهی خویش با آن حضرت افتخار نموده است.

[1774 /77] و هواداران بنی امیه اصـرار دارند هنگام نقل این روایت عبارت: «حین فرقة» را نقل کنند تا برتری امیر مؤمنان علیه السـلام و اصحابش کتمان شود! (2)

نمونه چهارم

[1775 /78] بزار (متوفی 292) به سـند صـحیح نقـل کرده که پیـامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «من در کنار حوض (کوثر) با عصای خویش مردم را از آن دور می کنم برای (آن که) اهل بیتم (از آن سیراب شوند) به گونه ای که عصایم شکسته شود! (3)

[1776 /79] همین روایت در مصادر فراوان از همین راوی نقل شده ولی

1- صحيح البخاري 4 /179 و 7 /111 و 8 /53، صحيح مسلم 3/ 112 - 113.

2- ماننـد ابن كثير در البداية والنهاية 14 /417 و 6 / 241 و 7 /309، 333 و ابن تيميه در الفتـاوى الكبرى 1 /198 و 3 /444، 537، 547، 560 - 561 و مجموعة الفتاوى 3 /407 و 4 /432، 437، 467، 500 و 7 /618 و 8 /494 و 10 /9 و 11 /167 و 19 /89 و 25 /305 و 28 /513، 530، 550 و 35 /51، 54.

3- قـال رسول الله: «حوضـي أذود عنه الناس لأهل بيتي ؛ إني لأضـربهم بعصاي هـذه حتى ترفض. قال الهيثمي: رواه البزار بإسـنادين، و رجال أحدهما رجال الصحيح. (مجمع الزوائد 10 /366)

«لأهل بيتي» تبـديل به «لأهل اليمن» شـده و اينگونه نقل شده است: من در كنار حوض با عصاى خويش مردم را از آن دور مى كنم براى (آن كه) اهل يمن (از آن سيراب شوند) به گونه اى كه عصايم شكسته شود! (1)

نمونه پنجم

[1777 /80] در تاريخ يعقوبى - درباره آخرين قسـمتى كه از قرآن نازل شده آمده است: قد قيل: إن آخر ما نزل عليه: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً) [المائدة (5): 3]، و هي الرواية الصـحيحة الثابتة الصريحة، و كان نزولها يوم النصّ على أمير المؤمنين علي بن أبي طالب صلوات الله عليه بغدير خم. (2)

از ترجمه تاريخ يعقوبى مرحوم آيتى كه بر طبق نسخه هاى متعدد و معتبر تاريخ يعقوبى انجام شده نيز اين مطلب روشن است. (3)

[1778 /81] ولى برخى آن را تحريف و «يوم النصّ» را تبـديل به «يوم النفر» و «بغدير خم» را تبديل به «بعد ترحم» نموده و اين گونه نقل كرده اند:

1- عن ثوبان ان نبي الله صـلى الله عليه و اله قال: إني لبعقر حوضـي أذود الناس لأهل اليمن أضرب بعصاي حتى يرفض عليهم. (صحيح مسلم 70/7، مسند أحمد (5 /281 - 282، صحيح ابن حبان 14 /367)

2- الإمـام علي بن أبي طالب عليه السـلام الرحماني الهمـداني 563 - 564 به نقـل از تاريـخ اليعقوبي 2 /35 چاپ الحيدرية، النجف الأشرف

3- آخرين قسـمتى كه از قرآن نازل شد... و بقولى ديگر اين آيه: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً) و روايت صـحيح و ثابت و روشن همين است و نزول اين آيه روز نصب امير المؤمنين على بن ابى طالب صـلوات الله عليه در غـدير خم بوده است. (ترجمه تاريخ يعقوبى (402/1)

وهي الرواية الصحيحة الثابتة الصريحة و كان نزولها يوم النفر على أمير المؤمنين علي بن أبي طالب صلوات الله عليه بعد ترحم. (1)

نمونه ششم

لشکر اسلام پس از غزوه حدیبیه به جحفه رسید، در آن جا آبی نبود، پیامبر صلی الله علیه و آله در چند نوبت متوالی چند نفر را با شتران آبکش برای آوردن آب فرستاد آن ها از ترس دشمن برگشته و نتوانستند آبی بیاورند ولی آخرین نفر (بدون هیچ ترس و واهمه) رفت و با شتران آبکش و مشک های پر از آب برگشت، صدای تکبیر پیامبر صلی الله علیه و آله بلند شد و برای او به نیکی دعا فرمود. (2)

در روایت ابن حجر عسقلانی، نفر اول سعد بن مالک (سعد بن ابی وقاص) و نفر آخر امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی شده اند ولی مطلب با کمال اختصار در دو سطر نقل شده و سعی در کم رنگ نشان دادن فضیلت مولا شده است.

[1779 /82] قال ابن حجر: نزل النبي صلى الله عليه و آله الجحفة في غزوة الحديبية فلم يجد بها ماء فبعث سعد بن مالك فرجع بالروايا واعتذر فبعث النبى صلى الله عليه و آله علياً [عليه السلام] فلم يرجع حتى ملأها. (3)

در روایت واقدی مطلب با تفصیل بیشتری نقل شده ولی هیچ یک از آن افراد را نام نبرده و با تعبیر: «رجلاً» از آنان یاد شده است.

1- تاریخ الیعقوبی 2 / 43، چاپ دار صادر بیروت.

2- رجوع شود به: الإرشاد للشیخ المفید 1 /121 - 122، بحار الأنوار 20 /359 - 360.

3- الإصابة 5/ 269

پس گذشته از کتمان نام امیرالمؤمنین علیه السلام، دیگران را- که از دشمن ترسیده اند و... نیز نام نبرده که به نظر می رسد غیر از سعد بن ابی وقاص دیگران از خلفا بوده اند. (1)

ولی تحریف به این جا ختم نمی شود بلکه در ادامه برای کم رنگ نشان دادن این فضیلت مولا مطلب به گونه ای بیان شده که دیگران هم در آوردن آب با نفر سوم شریک بوده اند، با آن که سیاق روایتش به روشنی دلالت بر فضیلت و شجاعت نفر سوم (یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام) و ترس همراهانش دارد.

[1780 /83] قال الواقدي: فلما نزل رسول الله صلى الله عليه و آله الجحفة لم يجد بها ماءً فبعث رجلاً في الروايا إلى الخرار فخرج الرجل غير بعيدٍ فرجع بالروايا فقال: يا رسول الله ما أستطيع أن أمضي قدماً رعباً! فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: «اجلس»! و بعث رجلاً آخر فخرج بالروايا حتى إذا كان بالمكان الذي أصاب الأول الرعب فرجع فقال له: رسول الله صلى الله عليه و سلم: «ما لك»؟! فقال: لا والذي بعثك بالحق ما أستطيع أن أمضى رعباً! قال: «اجلس»!

ثم بعث رجلاً آخر فلما جاوز المكان الذي رجع منه الرجلان قليلاً وجد مثل ذلك الرعب فرجع.

فدعا رسول الله صلى الله عليه و آله رجلاً من أصحابه فأرسله بالروايا و خرج السقاء معه، وهم لا يشكون في الرجوع لما رأوا من رجوع النفر، فوردوا الخرار فاستقوا ثم أقبلوا بالماء. (2)

1- رجوع شود به آن چه در دفتر دوم پاورقی صفحه 767 - 768 به نقل از شرح ابن أبي الحديد 23/15 گذشت.
2- المغازي للواقدی 578/1

نمونه هایی از تحریفات لفظی در دفترهای پیشین

مواردی از تحریفات لفظی پیش از این گذشت مانند:

صفحه 115 بعضـی از ناقلاـن، الفاظ روایت طیر: «بِأَحبٌ خَلْقِكَ إِليكَ» را به: من تحبّه»، «برجل يحبّ الله و رسوله و يحبّه الله و رسوله» و... تغییر داده اند.

تحریف دیگر آن که در روایت آمده بود ابوبکر و عمر - و بنابر نقلی: عثمان- می خواسـتند نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بروند و حضرت آن ها را برگرداند، ولی عده ای این قسمت را حذف نموده و بعضی دیگر آن را به لفظ مبهم «رجل» تبدیل کرده اند.

وجـود این عبـارت در روایت نقش مؤثری در فهم مراد از آن دارد بویژه در پاسـخ کسـانی که خلفـا را برتر از امیرالمؤمنین علیه السـلام می دانند.

صفحه 129 در روایت شماره 2 به سـند صحیح گذشت که ابوبکر شنید صدای عایشه بلند شده و سر پیامبر صلی الله علیه و آله فریاد می کشد: به خدا می دانم که علی نزد تو از پدرم [و از من] محبوب تر است!

هیثمی تذکر داده که ابوداود در سنن این روایت را نقل کرده ولی محبوب تر بودن امیرالمؤمنین علیه السلام را نیاورده است!

صفحه 248 در روایت عمران بن حصـین آمـده است: «عليٌّ [إن عليـاً] منّي و أنـا منه، و هـو ولي كـل مـؤمن [من] بعـدي» ولی در نقل مستدرک حاکم، سنن نسائی و سبل الهدی والرشاد عبارت: «من بعدي» یا «بعدي» حذف شده و در برخی منابع دیگر: «وليكم بعدي» یا «وليّ كل مؤمن بعدي» کاملاً حذف شده است.

صفحه 281 بنابر نقل هیثمی روایت بریده را - شماره 148 «لا تقع في علي؛ فإنه منّي وأنا منه، و هو وليكم بعدي، و إنه منّي وأنا منه، و هو وليكم بعدي» - ترمذی نیز به اختصار نقل کرده ولی در سنن ترمذی یافت نشد.

ص: 2334

صفحه 343 – 344، 382 – 383 پیش از این در روایت شماره 188 – به سند صحیح از حاکم نیشابوری به نقل از زید بن ارقم گذشت که: ثم راح رسول الله صلی الله علیه و آله عشیة فصلّی ثم قام خطیبا فحمد الله و أثنی علیه وذکر و وعظ فقال ما شاء الله أن یقول.

و گذشت که بر:جمله «مَن کُنتُ مَولاهُ فَهذا مَولاهُ» یا با اضافه: «وال من والاه و عاد من عاداه عاداه... » خطبه صدق نمی کند، چه رسد خطبه ای عظیم که در کلام ابن کثیر آمده: فخطب خطبة عظیمة! چرا اهل تسنن قسمت های دیگر خطبه را نقل نکرده اند؟! کاملاً روشن است که وجهی نداشته جز دلالت آن بخش ها بر امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام.

صفحه 351 – 353 کلام سعد بن ابی وقاص – در روایت شماره 204 – در نهی از ناسزاگویی به امیرالمؤمنین علیه السلام: فلا تسبّه، فلو وضع المنشار علی مفرق رأسي ما سببتُه أبداً بعد ما سمعت [من] رسول الله صلی الله علیه و آله ما سمعت: «من کنت مولاه فعلی مولاه» در منابع مختلف به سه کیفیت نقل شده و در کیفیت دوم و سوم روایت تحریف و حدیث غدیر از آن حذف شده است.

صفحه 356 روایات متعدد در گزارش وقایع بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله و از حج نقل شده که حدیث غدیر در آن نیامده است.

صفحه 424 – 425 به نظر می رسد افزودن جمله: «و أزواجي أمهاتهم» در حدیث غدیر برای تحت الشعاع قرار دادن امر ولایت و رهبری امیرمؤمنان لیه السلام و کاستن از اهمیت آن به همطراز قرار دادن شأن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله – و البته آن هم فقط عایشه! – با امیر مؤمنان علیه السلام باشد. این عبارت در منابع معتبر شیعه و بسیاری از منابع عامه نیست.

ص: 2335

صفحه 447 بعضـی بخش: إلّا أنّه لا نبيّ بعـدي» را از حـديث منزلت حذف كرده اند شايد به اين خيال كه بدين وسـيله اطلاق منزلت زير سؤال رود!

صفحه 447 – 452 قرائن داخلی حديث منزلت (يعنی عبارات مهم و تعيين كننده مقصود) كتمان حذف و يا انكار شده است مانند جمله های:

«المدينة لا تصلح إلا بي أو بك»، صلاح نيست مدينه را خالی بگذاريم بايد من يا تو در شهر بمانيم.

«إنه لابدّ من أن أقيم أو تقيم» چاره ای نيست يا من بايد (در مدينه) بمانم يا تو.

«اِنّهُ لا يَنْبَغِي اَنْ اَذْهَبَ إِلّا وَأَنتَ خَليفتي» سزاوار نيست كه من بروم (و در مدينه نباشم) مگر آن كه تو به عنوان جانشين من آن جا بمانی.

و عبارات مشابه آن و نيز عبارت: «و أنت خليفتي في كل مؤمن من بعدي» در ادامه حديث منزلت كه به سـند صـحيح گذشت، يا عباراتی چون: «و أنت خليفتی».

صفحه 452 سند روايت شماره 219 با سند روايت شماره 1098 يكی است و متن آن متفـاوت، يعنی ناقلانِ حـديث در روايت 1098 تعبير: «و أنت خليفتي في كل مؤمن من بعـدي» در حديث منزلت را كه صـريح در خلافت اميرالمؤمنين عليه السـلام بوده نقل نكرده و به نقل عبارت: «إنّهُ لا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلّا وَ أَنتَ خليفتي» اكتفا نموده اند.

صفحه 454 افزودن عبـارت (في أهلي) به روايت: «خلّفتـك أن تكون خليفتي» در برخی از چـاپ هـای المعجم الأوسـط تا وانمود شود امير مؤمنان عليه السلام فقط عهده دار امور خانواده پيامبر صلی الله عليه و آله بوده نه جانشين آن حضرت در مدينه!

ص: 2336

دفتر دوم، صفحه 528 بخاری در تاریخ کبیر روایت عفیف را- که دلالت تقدّم اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام دارد - ناقص نقل کرده و نامی از امیرالمؤمنین علیه السلام نبرده است!

صفحه 581 - 595 در مورد فضیلت 8 - تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت - در روایات شماره 371 تا 387 تحریفات لفظی فراوان رخ داده حتی در نقل از یک،راوی مانند روایات عَبّاد بن عبدالله اسدی، صفحه 592 - 593.

صفحه 584 در منابع متعدد مانند سیره ابن اسحاق (متوفی 151)، دلائل النبوة ابونعیم اصفهانی (متوفی 430) و دلائل النبوة بیهقی (متوفی 458) اصلاً مطالبی که بین پیامبر صلی الله علیه و آله و بستگانش رد و بدل شد نیامده و به نقل صدر روایت اکتفا شده است.

پاورقی صفحه 584 - 585 با مقایسه روایات شماره 374 - 375 معلوم می شود که روایت را احمد بن حنبل و نسائی به یک سند نقل کرده اند، ولی در نقل احمد جمله: «أنت أخي، و صاحبي، و وارثي، و وزيري» از کلام پیامبر صلی الله علیه و اله و جمله: «فبذلك ورثت ابن عمّي دون عمّي» از کلام امیرمؤمنان علیه السلام حذف شده است!

صفحه 589 در منابع متعدد کلام پیامبر صلی الله علیه و آله به: «أخي و كذا و كذا» تحریف و از نقل: «وصيّي و خليفتي فيكم» اجتناب شده است.

* در مورد دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله از بستگان خویش پس از نزول آیه شریفه: (وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) [الشعراء (26): 214] - نیز تحریفات لفظی فراوان مشاهده می شود، به شرحی که ملاحظه می فرمایید:

ص: 2337

صفحه 599 – 600 بخاری با چشم پوشی از نص قرآن: (الْأَقْرَبِينَ) و روایات معتبر گذشته، روایاتی نقل کرده که آیه را مربوط به همه قبایل قریش می داند و اصلاً متعرض دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله از بستگان نزدیک خویش نشده است!

صفحه 584 – 593 عده ای دیگر این مطلب که کسی جز امیرمؤمنان علیه السلام دعوت را نپذیرفته و به آن پاسخ مثبت نداد را حذف کرده اند مانند ناقلان روایات شماره 373، 382، 383، 385 و روایت تاریخ کبیر بخاری که صفحه: 594 – 595 گذشت و برخی دیگر آن را به گونه های متفاوت – با تحریف فراوان – نقل کرده اند، چنان که ملاحظه می فرمایید:

روایت شماره 371: مَنْ يَضْمَنُ عَنِّی دَيْنِی، وَ مَوَاعِيدِی، وَ يَكُونُ مَعِی فِی اَلْجَنَّهِ، وَ يَكُونُ خَلِيفَتِی فِی أَهْلِی؟

روایت شماره 372: أَيُّكُمْ يَقْضِي عَنِّي دَيْنِي؟

روایت شماره 374: فَأَيُّكُمْ يُبَايِعُنِی عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِی وَ صَاحِبِی؟

روایت شماره 375: فَأَيُّكُمْ يُبَايِعُنِی عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِی وَ صَاحِبِی وَ وَارِثِی؟

روایت شماره 376: مَنْ يُبَايِعُنِي عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَصَاحِبِي وَ وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعدي؟

روایت شماره 377: فَأَيُّكُمْ يُوَازِرُني عَلَى هَذَا الأمرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَصِيّي وَ خَليفَتي فيكُم؟

روایت شماره 378: و مَن يواخيني [منكم] وَ يُوَازِرُنِی يَكُونُ وَلِيِّی وَ وَصِيِّی بَعْدِی وَ خَلِيفَتِی فِی أَهْلِی وَ يَقْضِی دَيْنِی؟

روایت شماره 379 مَنْ يُؤازِرُني على ما أنا عليه و يتابعني على أن يكون أخي وله الجنة؟

روایت شماره 380: فمن منكم يتابعني [يبايعني] عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِی وَ وَزِيرِی

ص: 2338

و وصيي و ينجز عداتي و قاضي ديني؟

روايت شماره 381: فَمَنْ يَقُومُ مِنْكُمْ يُبَايِعُنِی عَلَی أَنْ يَكُونَ أَخِی وَ وَزِيرِی وَ وَصِيِّی وَ خَلِيفَتِی فِی أَهْلِی؟

روايت شماره 384: من يضمن عنّي ديني و يقضي عداتي و يكون معي في الجنة؟

روايت شماره 386: أيكم يقضي ديني و يكون خليفتي و وصتي من بعدي

روايت شماره 387: مَنْ يَضْمَنُ عَنِّی دَيْنِی، وَ مَوَاعِيدِی، وَ يَكُونُ مَعِی فِی اَلْجَنَّهِ، وَ يَكُونُ خَلِيفَتِی فِی أَهْلِی؟

صفحه 594 - 595: در كتاب التاريخ الكبير بخاری روايت تقطيع شده و مبهم چنين آمده است: (جمع رسول الله صلی الله عليه و اله منهم ثلاثين رجلاً علی علی من جمعت من أبي... فذكر الحديث) محقق كتاب گفته: در عبارت تغيير و سقطی واقع شده و معنای آن معلوم نيست!

صفحه 605: طبری و ابن عساكر و... روايت شماره 377 را از ابن اسحاق نقل كرده اند ولی در سيره ابن اسحاق به صورت كامل موجود نيست!

صفحه 733 - 734: در منابع فراوان از جمله صحيحين - هنگام نقل حديث رايت در نبرد خيبر - عبارات: «ليس بفرّار [بفارّ]»، «كراراً غير فرار»، «لا يولّی الدبر» كه تعريض به فرار شيخين است و پس از جمله «لأعطينّ الراية رجلاً يحبّ الله و رسوله و يحبّه الله و رسوله ايراد شده، نيامده است.

صفحه 764 - 765: در روايات تصريح شده كه ابوبكر و عمر در خيبر خود را پيش انداختند و در معرض آن قرار دادند كه پيامبر صلی الله عليه و آله پرچم را به آن ها بدهد. ولی در روايات متعدد از ذكر نام آن دو اجتناب شده است. تعابير روايات - در

مورد کسانی که خود را پیش انداختند – متفاوت است و گاهی آمیخته با ابهام نقل شده، مانند «مردم»، «ما»، «اصحاب»، «گروهی از اصحاب» «قریش»، «مَن = کسانی» در روایات فتشرّف لها الناس فتطاول الناس لها، فتطاولنا لها، فاستشرف لها أصحابه.... جماعة من أصحابه، فتطاولت لها قریش، فاستشرف لها من استشرف.

صفحه 769 – 774 روایات فرار انهزام و شکست ابوبکر و عمر در منابع متعدد و معتبر آمده است ولی بخاری و مسلم اصلاً متعرض میدان رفتن ابوبکر و عمر نشده اند چه رسد به انهزام و شکست خوردن آن دو.

در روایات دیگران نیز سعی و تلاش در تحریف، حذف، و مبهم آوردن عبارات مشهود است؛ زیرا خواسته اند منقصت ابوبکر و عمر به چشم نیاید! مثلاً هنگام بیان انهزام ابوبکر با تردید و احتیاط از او یاد شده که:... أحسبه قال: أبا بکر فرجع منهزماً، یعنی: خیال می کنم که راوی گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ خیبر ابوبکر را به میدان فرستاد ولی او شکست خورده بازگشت.

و در گزارشی دیگر شخص فراری به صورت مبهم: «رجلاً» ذکر شده!

و در منابع متعدد تصریح شده است که پس از فرار عمر از میدان رزم و بازگشت، او و یارانش به یکدیگر نسبت ترس و بزدلی داده و همدیگر را ترسو می خواندند، ولی عده ای آن را نقل نکرده و بعضی دیگر آن را این گونه تحریف کرده اند: پس از بازگشت او با مردم و مردم با او به گفتگو پرداختند! یا: پرچمدار مهاجران به یارانش نسبت کوتاهی و کندی می داد.

بعضی با عباراتی محترمانه بجای «فرار»، «انهزام» و «شکست» گفته اند: ابوبکر و عمر به میدان رفتند ولی فتح و ظفر حاصل نشد! و...

صفحه 793 عبارت طحاوی که درباره اعتبار دو روایت در ردّ شمس گفته:

«و هذان الحديثان ثابتان، ورواتهما ثقات» در مشکل الآثار مطبوع نیست، با آن که به نقل بزرگان اهل تسنن گذشت.

صفحه 804 در مسند ابویعلی در روایت مربوط به نگهداری دختر حضرت حمزه علیه السلام - روایت شماره 592 - آمده: «و أمّا أنت یا علي، فأنا منك وأنت وصيّي» ولی بخش: «و أنت وصيّي» در بخاری و منابع دیگر نیامده است.

صفحه 809 - 813 ناقلان روایات تبلیغ برائت (آیات اول سوره توبه) توسط امیرالمؤمنین علیه السلام با دین خدا و سنت نبوی بازی کرده هر کس هر مقدار را خواسته حذف کرده و هر چه خواسته افزوده و به هر کیفیتی که مایل بوده نقل کرده است!! به عنوان مثال مقایسه کنید روایات شماره 596 - 597 را با یکدیگر یا روایات شماره 599 - 600 را با آن چه عسقلانی (صفحه 812) نقل کرده که عبارت: «ثم دعاه» از آن روی که حاکی از عزل ابوبکر بوده حذف شده است.

صفحه 814 - 815 در برخی از آن روایات آمده: (و أمر عليّاً أن ينادي بهؤلاء الكلمات) و عبارت موهم آن است که ابوبکر- که بنابر روایات ساختگی امیر الحاجّ شده بود - به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان داد که تبلیغ برائت نموده و آن کلمات را در ملأ عام اعلان نماید!

تحریف گران به این اکتفا نکرده و با نادیده گرفتن اختصاص این فضیلت به امیرالمؤمنین علیه السلام و عزل ابوبکر - در ادامه افزوده اند: هرگاه علی علیه السلام خسته می شد ابوبکر آن را اعلام می نمود.

و یا آن که هرگاه صدای آن حضرت می گرفت ابو هریره آن را اعلام می نمود.

بلکه بعضی گفته اند: دیگران از جانب ابوبکر مأمور به این کار بودند و علی علیه السلام به آن ها پیوسته است!

ص: 2341

صفحه 819 - 820 در روایـات معتبر نقـل شـده که: (لاـ یؤدي عنّي إلّا أنا أو علی) و (لَنْ یُؤَدِّیَ عَنْکَ الّا أنْتَ أو رَجُلٌ مِنْکَ) یا عبارات مشابه آن.

عده ای آن را تحریف کرده و به: (إلّا أنا أو رجل من أهل بیتي) یا: (من أهلي) یا: (إلّا رجل من قومي) تغییر داده اند به شرحی که گذشت.

صفحه 854 - 858 در فضـیلت سـدّ الابواب فقط یکی از روایات ابن عمر بررسـی شـد که به کیفیت های گوناگون نقل و تلاش شده که چیزی واضح بیان نشود. ناقلان در چهار نقل،اول به جمله ای کوتاه: «این خانه اوست»، «این خانه اوست کنار خانه پیامبر صـلی الله علیه و آله» و... اکتفا نموده و مطلبی که فوق العاده اهمیت داشته و در کیفیت پنجم و ششم گذشت - یعنی بستن درب خانهٔ همهٔ اصحاب مگر درب خانه علی علیه السلام- را ذکر نکرده اند.

صفحه 889 بخاری در تاریخ روایت: « لاَ یَحِلُّ اَلْمَسْجِدَ لِجُنُبٍ إلاَّ لِمُحَمَّدٍ [صـلی الله علیه و آله] و آل محمد [صـلی الله علیه و آله] را این گونه نقل نموده: «لا یحلّ المسجد لجنب إلا لکذا».

صفحه 891 - 892 در مسـند اسـحاق بن راهویه آمـده: «وجّهوا هذه البیوت عن المسـجد؛ فإني لا أحلّ المسـجد لحائض ولا جنب إلا لمحمد و آل محمد».

ولی در منابع متعـدد بخش: «إلّا لمحمد وآل محمد صـلی الله علیه و آله» را حذف کرده اند، چنان که در سـنن بیهقی نیز بدان اشاره شده است

صفحه 923 - 924 در مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام - روایت شماره 657 - آمده: فَأَنْشُدُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ لَهُ زَوْجَةٌ مِثْلُ زَوْجَتِي فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ [صلی الله علیه و آله] سَیِّدَةِ نِسَاءِ أَهْلِ اَلْجَنَّةِ [هذه الأمة] غَیْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لاَ.

ولی در نقل ابن عساکر دمشقی قسمت «سَیِّدَهُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ [هذه الأمّة]» حذف شده است.

ص: 2342

صفحه 931 در روایت معتبر شـماره 658 گـذشت که امام مجتبی فرمود: (یا أیهَا النَّاسُ! لَقَدْ فَارَقکُم رَجُلٌ مَا سَبَقَهُ الاوّلُونَ وَ لاَ یـدرِکُهُ الآخِرُونَ)، ای مردم، کسی از شما جدا شد که کسی از گذشتگان بر او پیشی نگرفته و کسی از آیندگان نیز به رتبه او نخواهد رسید.

در صـحیح ابن حبان کلمه «الأولون» را از روایت انداخته اند تا برتری امیر مؤمنان علیه السـلام بر صـحابه روشن نگردد و کسی به این نقل معتبر و مهم استناد ننماید.

دفتر سوم، صفحه 968 در روایت معتبر شماره 676 گذشت که: «از میان شـما کسـی بر تأویل قرآن خواهد جنگید همان گونه که من بر تنزیل آن جنگیدم». هر کسی خیال می کرد حضرت او را نام می برند، ابوبکر پرسید: آیا آن شخص من هستم؟ حضرت فرمود: «نه»، عمر گفت: من هستم؟ حضرت فرمود: «نه، او کسی است که به وصله زدنِ نعلین من مشغول است» یعنی علی علیه السلام.

بعضـی این حدیث را از همین راوی - یعنی ابوسـعید خُدری - روایت کرده اند ولی فقط سـطر اول حدیث را نقل کرده و دنباله اش را- که دلالت دارد این مطلب درباره امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است - حذف نموده اند.

صفحه 977 - 978 نظیر تحریف گذشـته در روایتی مشـابه در منابع مختلف تکرار شـده، و برخی تحریف نام شـیخین را به «صـحابه» یا «مردم» بر آن افزوده اند.

صفحه 998 بخاری در تاریخ روایت شـماره 695 را نقـل نموده و ذیـل آن - یعنی جمله: «فوال من والاـهم وعـاد من عاداهم» - را ذکر نکرده است.

پاورقی صفحه 1176 در روایت آمده و قال: علیه السـلام-: اللهم عافني مما ابتليت به طلحة والزبير من قتل المسـلمين در البداية والنهاية «من قتل المسلمين» حذف شده.

ص: 2343

صفحه 1068، 1260 - 1261 در روایت 786 گذشت که: عن زرّ أنه سـمع عليّا عليه السلام يقول: أنا فقأت عين الفتنة، و لولا أنا ما قتل [قوتل] أهل النهروان و أهل الجمل.

در برخی از مصادر (أهل الجمل) حذف شده و در برخی دیگر (أهل الجمل) تبدیل به عبارت مبهم (فلان و فلان و فلان) شده است

پاورقی صـفحه 1232 - 1233 در منـابع تـاریخی آمـده که در جنـگ جمل هنگامی که بنی اسـد و بنی طی پیشـنهاد پیوسـتن به لشـکر امیرالمؤمنین علیه السلام را دادند، آن حضرت نپذیرفت و به آنان فرمود: «اِلْزَمُوا قَرَارَكُمْ فَفِی اَلْمُهَاجِرِينَ كِفَايَةٌ».

این عبارت دلالت بر کثرت مهاجران در لشکر آن حضرت دارد ولی در البداية والنهاية 263/7 «في المهاجرين كفاية» تحریف شده به: في من معي كفايـة! و غرض از این تحریف روشن است که آن هـا منکر حضور معظم صـحابه در لشـکر امیرالمؤمنین علیه السـلام هسـتند به شرحی که گذشت.

صفحه 1247 در روایت شماره 822 آمده: أمر عليٌّ بقتال الناكثين والقاسـطين والمارقين. ولی برخی نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام را از روایت حذف کرده اند.

صفحه 1247 در روایـت شـماره 823 به نقـل از عمـار آمـده: ان رسـول الله أمر عليّـا [عليه السـلام] بقتـال النـاكثين.... ولی برخی نـام امیرالمؤمنین علیه السـلام را از روایت حذف کرده و آن را این گونه نقل کرده اند که عمار گفت: أمرني رسول الله صـلى الله عليه و آله بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين یا: أمرت أن أقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين

صفحه 1248 - 1249 نظیر تحریف گذشته درباره ابوایوب انصاری و روایت او اتفاق افتاده است.

ص: 2344

صفحه 1250 - 1251 در روایات، خوارج «شرّ الخلق والخليقة» و قاتلانشان «خير الخلق والخليقة» و... معرفی شده اند، در بسیاری از منابع بخش: «خير الخلق والخليقة» از روایت حذف شده و کمتر کسی حاضر شده که آن را نقل نماید.

صفحه 1252 در روایات دیگر آمده است: «يقتل هذه العصابة خير أمتي» و یا: خير أُمتي [من] بعدي»، یعنی گروه خوارج را بهترین امت من و بنابر نقلی: بهترین امت پس از من می کشد که اشاره به امیرمؤمنان علیه السلام است.

ولی برخی تعبیر: «[من] بعدي» را حذف کرده و برخی دیگر علاوه بر آن «خير» را تبدیل به «خيار» کرده و گفته اند: «يقتلهم خيار أمتي» تا از اهمیت مطلب کاسته و امیرمؤمنان علیه السلام بهترین امت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله» معرفی نشود بلکه «بهترین امت» وصف مجموع کسانی باشد که خوارج را می کشند.

صفحه 1254 - 1255 در روایت معتبر شماره 811 صفحه 1081 - 1082 گذشت که در منابع فراوان با اسناد معتبر از عمار نقل شده که می گفت:

وَ اللَّهِ لَوْ هَزَمُونَا حَتَّى يَبْلُغُوا بِنَا سَعَفَاتِ هَجَرَ لَعَلِمْنَا أَنَّا عَلَى الْحَقِّ وَ أَنَّهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ. وفي رواية: لعلمت أن صاحبنا على الحق وهم الباطل.

برخی همین روایت را به نقل از همین راوی تحریف نموده و به جای لفظ «صاحبنا» که مراد امیرالمؤمنین علیه السلام است لفظ «مصلحينا» بکار برده اند، که مفاد کلام این می شود که «مصلحین ما بر حق هستند» و برخی دیگر آن را به عبارت: «مصلحتنا على الحق» تغییر داده اند!

صفحه 1255، 1275 در منابع معتبر عامه آمده: «ويح عمار تقتله الفئة الباغية، عمار يدعوهم إلى الله - أو إلى الجنة - و يدعونه إلى النار» بعضی دست به تحریف زده و جمله: «تقتله الفئة الباغية» را از روایت حذف کرده اند!

ص: 2345

شگفت آن که عسقلانی ادعا کرده ظاهراً بخاری خودش به جهت نکته دقیقی آن را عمداً حذف کرده است!

صفحه 1255 بخاری در تاریخ روایت گذشته را به گونه ای نقل می کند که از آن مطلبی استفاده نشود؛ زیرا نامی از عمار نمی برد و به نقل از عبدالله بن عمرو بن العاص گفته: سمعت النبی صلی الله علیه و آله: «تقتله الفئة الباغية».

صفحه 1255 - 1256 در برخی از مصادر کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در مذمّت لشکر جمل و خوارج این گونه آمده: لقد علمت عائشة بنت أبي بكر أن جيش المروة و أهل النهروان [النهر] ملعونون على لسان محمد صلى الله عليه و آله.

که «جيش المرأة» تبدیل به: «جيش المروة» شده است.

و در روایت طبرانی به نقل «أهل النهروان» اکتفا و بقیه حذف شده است!

صفحه 1256 - 1259 روایات مربوط به «ذو الثدية» بسیار مشوّش نقل شده و کاملاً روشن است که ناقلان نخواسته اند فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام آشکار گردد.

صفحه 1259 - 1260 در روایات کلاب حوأب نکات مهمی بوده که از آن حذف شده که به دو مورد اشاره می شود:

الف) در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح شده: «و هي في فئة باغية» که از آن استفاده می شود عایشه در گروه تجاوزگر است.

ب) عایشه می گوید: ثم دعا علياً فناجاه بما شاء، يعني: پیامبر امیرالمؤمنین علیه السلام را خواست و آهسته هرچه می خواست به او فرمود.

اسکافی معتزلی می گوید: آیا بیانی روشن تر از این وجود دارد که علی علیه السلام در تمام برنامه هایش فقط تابع دستور پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است؟!

ص: 2346

پاورقی صفحه 1322 در روایتی از حذیفه اشاره شده که ابوموسی اشعری از منافقین لیلة العقبه بوده است. در برخی از منابع از ابوموسی نامی برده نشده و یا به عنوان «رجل من أهل العقبة» از او یاد شده است.

و از آن شگفت تر آن که در برخی از مصادر حدیثی «حربُ لله و لرسوله» در عبارت «أشهد بالله أن اثنی عشر منهم حرب لله و لرسوله في الحیاة الدنیا ویوم یقوم الأشهاد تبدیل به حزب الله و رسوله» شده است!!

دفتر چهارم، صفحه 1460 - 1461 در روایت شماره 915 آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری وفات فرمود: «ادعو لي علیّاً» یعنی: به علی بگویید بیاید که با او کار دارم عایشه گفت: به ابوبکر نگویم بیاید؟ حفصه گفت: به عمر نگویم بیاید، ام الفضل (زن عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) گفت: به عباس نگویم بیاید، حضرت در پاسخ هر کدام فرمود: بیاید. هر سه نفر حاضر شدند هنگامی که حضرت سر مبارک را بلند کرد و علی علیه السلام را ندید سکوت اختیار کرده و حرفی نزد.

عمر رو به حاضرین کرد و گفت: بلند شوید، اگر حضرت با ما کاری داشت می گفت. این مطلب سه بار اتفاق افتاد.

در سنن أبي داود کلام اخیر عمر حذف شده است!!

صفحه 1607 - 1608 در روایات شماره 1090 تا 1097 ویژگی های علی علیه السلام به روایت سعد بن ابی وقاص به گونه های مختلف نقل شده است. در روایت ضیاء مقدسی - روایت شماره 1091 - حدیث منزلت، حدیث رایت، حدیث غدیر ذکر شده و راوی می گوید: مطلب چهار می را که سعد گفت من فراموش کرده ام. مطلبی که راوی فراموش کرده - یا خود را به فراموشی زده! - بنابر نقل ابن ابی لیلی از سعد بن ابی وقاص حدیث طیر است.

ص: 2347

حال این پرسش پیش می آید که چرا در نقل صحیح مسلم و دیگران، حدیث غدیر و حدیث طیر ذکر نشده؟! آیا این از تحریفات امانت داران سنت نبوی نیست؟!

صفحه 1632 در منابع، متعدد عزل ابوبکر از ابلاغ آیات سوره توبه واضح نقل نشده و از ابوبکر با کنایه با عنوان «فلاناً» یاد شده است!

صفحه 1663 - 1670 با آن که پیامبر صلی الله علیه و آله در حجة الوداع - در ضمن خطبه ای که حدیث ثقلین را بیان نمود - فرمود که حاضرین مطالب را به غائبین اطلاع دهند. ولی بسیاری از ناقلان، حدیث ثقلین را کاملاً از خطبه ساقط نموده، و به نقل برخی از بخشهای دیگر آن اکتفا کرده اند.

برخی از آنان لفظ «عترتی» را از آن انداخته و فقط تمسک به قرآن را این گونه نقل کرده اند: و قد ترکت فیکم ما لن تضلّوا بعده إن اعتصمتم به: کتاب الله!

و گروهی دیگر لفظ «عترتي» را تبدیل به: «و سنّة نبيّه» یا: «و سنة نبیکم» و... نموده اند.

و شگفت آن که برخی نقل کرده اند: «إني تارك فيكم الثقلين، أحدهما أكبر من الآخر... و در ادامه نامی از عترت نبرده و به ذکر کتاب الله اکتفا نموده اند!!

در نقل صحیح مسلم و برخی دیگر منابع اهل تسنن از زید بن ارقم- گذشته از عدم نقل حدیث غدیر که در کنار حدیث ثقلین بیان شده - مطلب به گونه ای تحریف و نقل شده که فقط سفارش به رعایت حقوق اهل بیت علیهم السلام از آن فهمیده شود نه تمسک به آنان!

دفتر پنجم، صفحه 1775 برخی برای حفظ قانون اشتراک دست به تحریف لفظی روایت جابر: «علیُ خیر البشر» زده و با افزودن لفظ «مِن» قبل از «خیر

البشـر» وانمود کرده انـد که امیرالمؤمنین علیه السـلام یکی از بهترین انسان هاست نه این که بهترین انسان باشـد. با آن که روایات معتبر به نقل از جابر فاقد لفظ «مِن» است.

آنان روایت تحریف شـده را از اعمش از عطیه از جابر نقل کرده اند، و در برخی از منابع روایت به همین سـند از جابر نقل شده و فاقد لفظ «مِن» است!

و به جابر نسبت داده شده که گفته است: کنّا نعدّ علیاً من خیرنا.

امـا این مطلب که به جـابر نسـبت داده شـده گذشـته از منافاتش با روایات دیگر چون مطلب روشـنی بوده، جابر نیازی به گفتن آن نداشـته است.

صفحه 1775 - 1776 گذشت که حاکم حدیث: «عليٌّ خير البشر» را در مستدرک نقل نموده و دیگران بر او انکار کرده اند که چرا چنین حدیثی را روایت کرده این حدیث نظیر حدیث طیر سبب تقویت عقیده شیعه است!

ولی در مستدرک موجود اثری از این حدیث نیست!!

صفحه 1836 عمر ادعا کرده پیامبر صـلی الله علیه و آله آیه شـریفه (وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) [الرعد (13): 43] را - که از فضائل امیرالمؤمنین علیه السـلام بشمار می رود - این گونه قرائت نموده: (و مِن عندِهِ علم الکتاب) یعنی: دانش کتاب از جانب خداست!

صفحه 1916 ترمذی درباره حدیث معتبر شماره 1284: «هر کس مرا و این دو و پدر و مادرشان را دوست بدارد روز قیامت در درجه من خواهد بود» گفته: هذا حديث حسن غريب، لا نعرفه من حديث جعفر بن محمد [صلى الله عليه و آله] إلّا من هذا الوجه.

در نقل ذهبی عبارت: (حديث حسن غريب) از آن افتاده و اینگونه نقل شده: قال الترمذي: لا يعرف إلّا من هذا الوجه.

ص: 2349

در همین دفتر، صفحه 2226 امتناع عده ای از محدّثین، مفسرین و... از نقل شأن نزول آیه شریفه نجوا و نقل فضیلت مولا گذشت

صفحه 2227 نقل شده که... (عده ای صدقه داده و با پیامبر صلی الله علیه و آله مناجات نمودند و (برخی) گمان می کنند که جز یکی از مهاجران اهل بدر کسی به آیه نجوا عمل نکرده است) که گذشته از دروغی که در عمل دیگران به آیه گفته شده، از بردن نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام امتناع و با تعبیر: «یکی از مهاجران اهل بدر» از آن حضرت یاد شده است.

پاورقی صفحه 2393 خواهد آمد که روایت: «مکتوب علی العرش: لا إله إلّا أنا وحدي، لا شريك لي محمد عبدي و رسولي، أيّدته بعلي، و ذلك قوله: (هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ) علي وحده» بنابر نقل کنجی شافعی در تفسیر ابن جریر طبری وجود داشته ولی در نسخه مطبوع یافت نشد.

و در تفسیر الدر المنثور نیز بخش اخیر آن - یعنی: «علي وحده» - حذف شده با آن که روایت را از تاریخ مدینة دمشق ابن عساکر نقل کرده است.

پاورقی صفحه 2415 جمله «أيّدته بعلي» - در روایت گذشته - در برخی از منابع به: أيّدته بعلمي! تحریف شده است.

پاورقی صفحه 2595: در المعجم الکبیر طبرانی بخش اخیر کلام امام مجتبی علیه السلام که فرمود: «و إنما كان يذكره - يعني النبي صلى الله عليه و اله كان يذكر عليا عليه السلام - بغاية الجلالة والعظمة» حذف و این گونه ذکر شده: قال:... و ذكر الحديث.

ص: 2350

11- لزوم سنجش با مسلّمات و ...!

اشاره

برخورد مخالفان با روایات فضائل به گونه ای است که اگر روایتی از واکنش های دیگر جان سالم بـدر برد می گویند: گرچه ظاهر روایت با مدّعای شیعه سازگار است ولی باید آن را با مسلّمات - یعنی آن چه نزد خودشان مسلّم است - سنجید. یعنی باید آن را با فضائل دروغین و ساختگی که برای صحابه روایت کرده اند، مقایسه کرد.

و فراوان گفته اند: نهایت آن است که این خبر واحدی است در برابر اجماع.

سنجش با اجماع و اتّفاق صحابه

اشاره

[1781 /1] زیدانی در شرح مصابیح السّنة پس از نقل برخی از فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد:

فضائل علی رضـی الله عنه [علیه السـلام] بیش از آن است که بشـمار آید و این احادیث بر آن شهادت می دهد اما دلیل تقدّم ابوبکر از آن قوی تر است ؛ چون دلیل آن اجماع و اتفاق صـحابه است که حکم آیه قرآن را دارد ولی روایات فضائل علی [علیه السلام] در حکم اخبار آحاد است. (1)

ص: 2351

1- المفاتيح 315/6 و رجوع شود به الإمامة والرد على الرافضة لأبي نعيم الإصبهاني 241، 271. قال سفيان الثوري: من زعم أن علياً عليه السلام كان أحق بالولاية منهما فقد خطأ أبا بكر و عمر والمهاجرين والأنصار، و ما أراه يرتفع له مع هذا عمل إلى السماء. (سنن أبي داود 2 /397) قال الألباني: رواه أبو داود بسند صحيح. (السنة لابن أبي عاصم 467) و قال ابن حجر المكي: و حكى النووي بأسانيد صحيحة..... (الصواعق المحرقة 16) و قـال ابن تيميـة: لو كان الحقِّ كما تقوله الرافضـة لكان أبو بكر و عمر والسابقون الأولون من شـرار أهل الأرض و أعظمهم جهلاً و ظلماً، حيث عمدوا عقب موت نبيهم فبدلوا و غيروا و ظلموا الوصـي، و فعلوا بنبوة محمد صلى الله عليه و آله ما لم تفعله اليهود والنصارى عقب موت موسى والمسيح عليهما السلام. (منهاج السنة 4 /363)

اشکال

اولاً: روایات فضائل آن حضـرت فراوان است و اخبار آحاد نیست، چنان که خودش گفت: فضائل علی [علیه السلام] بیش از آن است که بشمار آید.

و ثانیاً: چنان که گذشت در مورد تقدّم ابوبکر، اجماعی در کار نیست.

[2/ 1782] محبّ طبری می گوید:

روایـاتی که در خلافت ابوبکر وارد شـده بالاتفاق صـحیح است، اما روایاتی که درباره علی [علیه السـلام] نقل شـده نهایت آن که حسـنه است و برفرض که نزد بعضی صحیحه باشد، قابل مقایسه با روایاتی که بالاتفاق صحیح است، نیست. (1)

اشکال

اولاً: روایات مربوط به ابوبکر ساختگی است و مورد اتفاق هم نیست.

و ثانیاً: به اعتراف مخالفان، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام بی شمار و صحیح است.

و نتیجه آن که: روایات صحیح با روایات ساختگی قابل قیاس نیست.

1- ان الأحادیث المعتمد علیها في خلافة أبي بکر متفق علی صـحتها، و هذه الأحادیث غایتها أن تکون حسـنة و إن صح منها شـيء عند بعضهم فلا یصح معارضاً لما اتفق علیه. (الریاض النظرة 180/2)

[3/ 1783] در کلام ابن قتیبه دینوری (متوفی 276) آمده است:

سلامتی (دین) تو در آن است که نه به دوستی علی و نه به دشمنی علی خود را هلاک نگردانی... به جایگاه او نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله تربیت او بر دست آن،حضرت برادر و داماد آن حضرت بودن صبر و استقامت او در مبارزه با دشمنان از خودگذشتگی در جنگ ها، جایگاه رفیع او در دانش، دین، شجاعت و فضیلت به همه این امور معترف باشی و او را محترم شماری ولی با شنیدن فضائل بسیارش او را از مرتبه ای که بهترین گذشتگان (صحابه و تابعین) برای او قائل بوده اند بالاتر نبری (و او را بر دیگر صحابه ترجیح ندهی) چون:

[الف)] گذشتگان، علی و دیگر صحابه را بهتر (از ما) شناخته اند.

[ب)] مطالبی که مورد اتفاق آن ها باشد جای شک و تردید نیست.

[ج)] گاهی در نقل احادیث تحریف روی می دهد. (1)

اشکال

اشاره

الف) گرچه آن ها امیرالمؤمنین علیه السلام را بهتر از ما شناخته اند ولی حاضر به پذیرفتن آن نبوده اند، (وَ جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوّاً) [النمل (27): 14] (2) بلکه گاهی در عین اعتراف به حقیقت - به جهت اقتضای شرایط خاصّ! -

---

1- والسلامة لك أن لا تهلك ببغضه و أن لا تحتمل ضغناً عليه بجناية غيره، فإن فعلت فأنت جاهل مفرط في بغضه، و أن تعرف له مكانه من رسول الله صلى الله عليه و آله بالتربية والأخوة والصهر والصبر في مجاهدة أعدائه و بذل مهجته في الحروب بين يديه، مع مكانه في العلم والدين والبأس والفضل من غير أن تتجاوز به الموضع الذي وضعه به خيار السلف لما تسمعه من كثير من فضائله، فهم كانوا أعلم به و بغيره، ولأن ما أجمعوا عليه هو العيان الذي لا يشك فيه والأحاديث المنقولة قد يدخلها تحريف و شوب (الاختلاف في اللفظ والردّ على الجهمية والمشبهة 34 - 36)

2- آیه شریفه مربوط به برخی از منکران پیامبران است که خداوند درباره آنان فرموده: با آن که به آیات روشنگر ما یقین داشتند از روی ستم و (تکبر و) برتری جویی آن را انکار نمودند.

از التزام به آن ابا داشته و یا آن را توجیه می کنند.

به عنوان نمونه رجوع شود به گفتگوی سعد بن ابی وقاص و معاویه، سعد گفت: سمعت رسول الله یقول لعلي: «أنت مع الحق، والحقّ معك حيث ما دار» معاویه پاسخ داد: چقدر سزاوار ملامت هستی! تو این کلام را از پیامبر شنیدی و دست از یاری علی برداشتی؟! اگر من این سخن را شنیده بودم تا جان در بدن داشتم خدمتکار علی بودم! (1)

ب) چنان که مکرر گذشت هیچ اجماعی در کار نیست.

ج) با احادیثی که اعتراف دارید بدون تحریف نقل شده چه کرده اید؟!! آری؛ شما از پذیرفتن مسلّمات هم امتناع می نمایید و ادعای وقوع تحریف بهانه ای بیش نیست. (2)

تفتازانی در پاسخ از استدلال شیعه به نصوص واضح و روشن می نویسد:

[4/ 1784] اگر حدیث غدیر و منزلت متواتر و دلالت آن تمام بوده چرا بر بزرگان صحابه مخفی ماند؟ چرا به آن استدلال نکردند؟

چرا کار به توقف (نزاع، تشاجر و اختلاف در امر خلافت) کشید؟ (3)

و پاسخ او گذشت. (4)

1- لو سمعتُ هذا من رسول الله صلى الله عليه و اله لكنت خادماً لعليّ حتى أموت. (تاریخ مدینة دمشق 20/ 360 - 361 این مطلب با تفصیل بیشتر صفحه 2654 - 2655 خواهد آمد.

2- گذشت که ابن قتیبه (متوفی 276) گفته: اگر کسی حدیث،غدیر منزلت و مانند آن از احادیث صحیح را نقل کند - به جهت کینه توزی با رافضی ها - برای آن توجیهاتی را دنبال می کنند که حقش را ضایع کرده و از ارزش آن بکاهند. (کتاب الاختلاف في اللفظ والردّ على الجهمية والمشبهة 34 -36) در حالی که خودش از کسانی است که احادیث صحیح را توجیه می کند!

3- رجوع شود به شرح المقاصد 5 /272، 274

4- رجوع شود دفتر نخست صفحه 376 - 377

تذکر

مطلب به روایات فضائل و دلائل امامت امیرالمؤمنین علیه السلام ختم نمی شود بلکه برخی ادعا کرده اند که هر آیه و روایتی که با عقاید و افکارشان سازگار نیست باید تأویل شود یا حکم به منسوخ بودن آن می شود!

قال الكرخي (1): كل آية أو حديث يخالف ما عليه أصحابنا فهو مؤول أو منسوخ. (2)

سنجش با آیاتی که ادعا شده مربوط به خلفا است!

اشاره

محدث دهلوی (متوفی 1239) در پاسخ از استدلال شیعه به آیه شریفه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) [المائدة (5): 55] می نویسد:

[1785 /5] اگر این آیت دلیل حصر امامت حضرت امیر باشد، آیات دیگر معارض او [آن ظ] خواهند بود... و آیات ناصّه بر خلافت خلفای ثلاثه [!!] سابق تحریر شد. (3)

اشکال

شگفتا که آیات قرآن نص بر خلافت خلفای ثلاثه باشد و خود خلفا از آن اطلاعی نداشته و بی خبر باشند و بدان احتجاج نکنند و یاران و هوادارانشان نیز از آن غافل باشند ولی پس از سالیانی در از دیگران آن نصوص را کشف نموده و به تبیین و تحریر آن بپردازند، آیا چنین چیزی ممکن است؟!

(فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) [یونس (10): 35]؟!

1- هو عبد الله الكرخى المتوفى 340 من علماء الحنفية. (الانحرافات الكبرى لسعيد أيوب 449)

2- فقه السنة للشيخ سيد سابق 1 /13.

3- تحفه اثناعشريه 200

او در پاسخ از استدلال شیعه به روایات اهل تسنن در تفسیر آیه شریفه: (قُل لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) [الشوری (42): 23] گفته:

[1786 /6] چون شیعه را در این مقام الزام اهل سنت منظور است بدون ملاحظه جمیع روایات ایشان، این مقصود حاصل نمی شود و به یک روایت ایشان الزام نمی خورند و اگر شیعه اهل سنت را تنگ نمایند از کتاب الله و اقوال عترت وجوب محبت خلفای ثلاثه ثابت می توانند کرد. قوله تعالی: (يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ) [المائدة (5): 54] بالاجماع این لفظ در حق مقاتلین مرتدین واقع است و این ها [یعنی خلفای ثلاثه] سرکرده مقاتلین مرتدّین بودند و کسی را که خدا دوست دارد واجب المحبّة است و علی هذا القیاس. (1)

اشکال

ملاحظه فرمودید که با دو ادعای بی جا - یکی اجماع و دیگری تطبیق آیه بر مصادیق دلخواه و بر طبق تمایلات نفسانی - شاد از محکمه برگشته! حال آن که اجماعی در کار نیست و اصلاً آیه ربطی به خلفا و پیروانشان ندارد.

دهلوی درباره: «من ناصَبَ علياً الخلافة بعدي فهو كافر» (2) گفته:

[1787 /7] سلّمنا، لکن حق تعالی منکر خلفای ثلاثه را نیز در آیه استخلاف کافر فرموده و بدان آیه شریفه را ختم فرموده، قوله تعالی: (وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) (3) أي من أنكر خلافة

1- تحفه اثنا عشریه 205.

2- قال رسول الله صلی الله علیه و آله: (مَنْ نَاصَبَ عَلِيّاً اَلْخِلاَفَةَ بَعْدِی فَهُوَ كَافِرٌ وَ قَدْ حَارَبَ اَللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ شَكَّ فِی عَلِيٍّ فَهُوَ كَافِرٌ). (مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام لابن المغازلی 58)

3- (وَعَدَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَني لا يُشْرِكُونَ بي شَيْئاً وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ) [النور (24): 55].

الخلفاء بعد ذلك – أي بعد سماع هذه الآية والعلم باستخلاف الله تعالى اياهم – فأولئك هم الكاملون في الفسق. (1)

اشکال

او اول آیه را مطابق میل خویش معنا نموده سپس حدیث گذشته را با آن سنجیده است. و در پاسخ از حدیث رایت نیز همین گونه رفتار نموده و گفته:

[8/ 1788] اثبات این دو صفت – یعنی: «یحبّ الله و رسوله، و یحبّه الله و رسوله» – برای شخصی در کلامی نفی آن دو از دیگران نمی کند، کیف و قد قال الله تعالی في حق أبي بكر و رفقائه: (يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ) [المائدة (5): 54]. (2)

سنجش با روایات ساختگی!

اشاره

[9/ 1789] فضل بن روزبهان به عنوان جمع بین روایات مختلف می گوید: اهل تسنن همان گونه که روایات صحیح فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و فضائل اهل بیت علیهم السلام را می پذیرند، روایات فضائل خلفای راشدین را صحیح می دانند و بین این دو گروه از روایات صحیح جمع نموده و برای هر کسی جایگاهی را که خدا قرار داده قائل هستند و حاضر به تنقیص کسی که روایات صحیح درباره اش نقل شده نمی شوند. (3)

1- تحفه اثنا عشریه 215.

2- تحفه اثناعشریه 215.

3- و أما ما ذكره أن أمثال هذه الأخبار يرويها السنة، وهي في صحاح الأخبار عندهم، والآيات أيضا موافقة لها، ثم يتركونها... فإنّ أهل السنة يعملون بكل حديث وخبر صحيح بشرائطها. و لكن كما صح عندهم الأحاديث الدالة على فضل عليّ بن أبي طالب و أهل بيت رسول الله صلى الله عليه و آله، كذلك صح عندهم الأحاديث الدالة على فضائل الخلفاء الراشدين، فهم يجمعون بين الأحاديث الصحاح، و ينزلون كلاً منزله الذي أنزله الله، ولا ينقصون أحداً ممن صح فيه هذا الحديث. (إحقاق الحق 210 – 211، دلائل الصدق 6 /483 – 484 به نقل از ابطال الباطل)

اشکال

روایات فضائل خلفا ساختگی و از درجه اعتبار ساقط است.

[1790 /10] دهلوی در پاسخ از استدلال شیعه به حدیث طیر می نویسد:

بر تقدیری که [حدیث طیر] دلالت بر مدّعا می کرد مقاوم اخبار صحاح که صریح دلالت بر خلافت ابوبکر و عمر دارد نمی توانست شد، مثل: اقتدوا باللذين من بعدي أبا بكر و عمر و غير ذلك. (1)

اشکال

آن روایات ساختگی است و روایت مذکور نزد هم کیشان خودش از درجه اعتبار ساقط است، (2) و گذشت که آنان می گویند در خلافت نصّی نیست. (3)

او در پاسخ از استدلال به: «انا مدينة العلمِ وَ عَليٌّ بابها» می نویسد:

[1791 /11] با وصف آن که... زیاده از آن... در دیگران هم به روایت اهل سنت ثابت شده باشد مثل: ما صبّ الله شيئاً في صدري إلّا صببتُه في صدر أبي بكر و مثل: لو كان بعدي نبياً لكان عمر.

اگر الزام اهل سنت را اعتبار است در هرجا اعتبار باید کرد و الا قصد الزام ایشان نباید نمود که به یک روایت الزام نمی خورند. (4)

1- تحفه اثنا عشریه 212.

2- قال ابن حزم وأما الرواية: (اقتدوا باللذين من بعدي) فحديث لا يصح. (الاحكام 809/6).

3- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1695

4- تحفه اثنا عشریه 212

اشکال

اولاً: مکرر گفته شد که ما به موارد اعتراف اهل تسنن بر آنان احتجاج می کنیم ولی ادعای آنان را بدون دلیل نمی پذیریم (1)

ثانیاً: این روایات ساختگی است، چنان که ابن الجوزی و قاری در مورد روایت اول تصریح کرده اند (2) و روایت دوم نیز از درجه اعتبار ساقط است. (3)

[12/ 1792] ابن تیمیه - در برابر استدلال شیعه - مکرر به حدیث جعلی: (لو لم أبعث فیکم لبعث عمر) استناد نموده بلکه به دروغ آن را به ترمذی نسبت داده، (4)

1- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1723، پیوست هشتم: «تفکیک در حجیت».

2- قال ابن الجوزي: وما أزال أسمع العوام يقولون عن رسول الله صلى الله عليه و سلم أنه قال: ما صبّ الله في صدري شيئاً إلا و صببته في صدر أبي بكر، و إذا اشتقت إلى الجنة قبلت شيبة أبي بكر، و كنت أنا وأبو بكر كفرسي رهان، سبقته فاتبعني ولو سبقني لاتبعته [!!!] في أشياء ما رأينا لها أثراً في الصحيح ولا في الموضوع [!]، ولا فائدة في الإطالة بمثل هذه الأشياء. الموضوعات (319/1) و قال القاري: و مما وضعه جَهلة المنتسبين إلى السنّة في فضل الصديق... و حديث: ما صبّ الله في صدري شيئاً إلا صببته في صدر أبي بكر.... (الأسرار المرفوعة 454، و رجوع شود به تذكرة الموضوعات 93)

3- قال مولانا ابو جعفر الجواد عليه السلام: كتاب الله أصدق من هذا الحديث، يقول الله في كتابه: (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّين مِيثَاقَهُمْ وَ مِنكَ وَ مِن نُوح...) [الأحزاب (33): 7] فقد أخذ الله ميثاق النبيين فكيف يمكن أن يبدل ميثاقه، و كل الأنبياء عليهم السلام لم يشركوا بالله طرفة عين، فكيف يبعث بالنبوة من أشرك وكان أكثر أيامه مع الشرك بالله، و قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «نبئت و آدم بين الروح والجسد». (الاحتجاج 248/2، بحار الأنوار 82/50) در عدم اعتبار روايت: (لو لم أبعث فيكم لبعث عمر. لو كان بعدي نبي لكنته) رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق،116/44، الموضوعات لابن الجوزي 1 /320، كنز العمال 581/11 و 12/ 597، تذكرة الموضوعات للفتني 94. و در عدم اعتبار روايت: (لو كان بعدي نبى لكان عمر) رجوع شود به الصحيح من سيرة الإمام عليا للسيد جعفر مرتضى العاملي 15 /316.

4- رجوع شود به منهاج السنة 6 / 54، 69.

در حالی که این روایت در سنن ترمذی نیست و در حاشیه کتابش نیز به این نکته تذکر داده شده است!

[13/ 1793] دهلوی در پاسخ از استدلال شیعه به روایت: «اللهم أدرِ الحق معه حَیثُ دار» به روایتی جعلی استناد نموده و گفته:

و در حق عمر نیز صحیح بلکه مشهور شده: الحق بعدي مع عمر حیث کان، بلکه در حق عمر اخبار است به ملازمت حق با عمر و در حدیث حضرت امیر دعاست به اداره حق با او و در اخبار و دعا فرقی است غیر خفی... چون شیعه در این مقام تمسک به روایات اهل سنت و الزام ایشان منظور دارند لابدّ جمیع روایات ایشان را قبول باید کرد. (1)

اشکال

این روایت نیز صحیح نیست بلکه ساختگی است و برخی از دانشمندان اهل تسنن اعتراف به ساختگی بودن آن نموده اند. (2)

اما این که مکرر به تعابیر مختلف گفته: شیعه در صورتی حق دارد به روایات اهل تسنن استناد و احتجاج نماید که مجموع اخبار و آثار آن ها را بپذیرد.

پاسخش آن است که: پیش از این تحت عنوان تفکیک در حجیت گفته شد: آنان که از نعمت خرد بهره مندند اعتراف و اقرار هر کسی را علیه خودش می پذیرند ؛ لیکن در آن جا که در جهت منافع خود سخن و ادعایی داشته باشد، بدون دلیل نخواهند پذیرفت. پس ما به روایات اهل تسنن که - بر خلاف عقیده خودشان - باور شیعه را بازگو می دارد استدلال می کنیم بدون این که لازم باشد

1- تحفه اثنا عشریه 217.

2- تذکرة الموضوعات 94، کشف الخفاء 1 /364

بقیه روایات آن ها را بپذیریم. (1)

محدث دهلوی در پاسخ از استدلال شیعه به حدیث ثقلین - گذشته از تحریف معنوی حدیث به تعمیم عترت به غیر معصومین علیهم السلام- چند حدیث ساختگی ذکر کرده از جمله گفته:

[1794 /14] این حدیث هم صحیح است: علیکم بسنّتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین من بعدي تمسکّوا بها و عضّوا علیها بالنواجذ

[1795 /15] و در ادامه گفته:

در حدیث صحیح وارد است خذوا شطر دینکم عن هذه الحمیراء یعنی بگیرید نصف دین خود را از این حمیرا و اشاره به عایشه فرمود.

واهتدوا بهدي عمار و تمسکوا بعهد ابن أمّ عبد: روش آموزید به روش عمار و محکم گیرید وصیت ابن مسعود را.

وأعلمکم بالحلال والحرام معاذ بن جبل.

و أمثال ذلك کثیرة خصوصاً قوله: اقتدوا باللذین من بعدی أبا بکر و عمر. پیروی کنید به آن دو شخص که پس از من باشند ابوبکر و عمر که به درجه شهرت و تواتر معنوی رسیده. (2)

اشکال

این روایات جعلی است و ساختگی بودن برخی از این احادیث را خود عامه نیز تذکر داده اند. (3)

1- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1723، پیوست هشتم: «تفکیک در حجیت».

2- تحفه اثناعشریه 219.

3- قال الفتني: (خذوا شطر دینکم عن الحمیراء) قال شیخنا: لا أعرف له إسناداً، ولا رأیته في شيء من کتب الحدیث إلا في نهایة ابن الأثیر وإلا في الفردوس بغیر إسناد. ولفظه: (خذوا ثلث دینکم من بیت الحمیراء)، و سئل المزنی والذهبي فلم یعرفاه. (تذکرة الموضوعات 100) قال ابن حزم وأما الروایة: (اقتدوا باللذین من بعدي) فحدیث لا یصح. (الاحکام 809/6)

شگفتا که دهلوی برای مقابله با شیعه از راه تدلیس وارد شده و از رسوایی نزد اهل دانش هم باکی ندارد، حدیث بیسند مربوط به عایشه را- که مزنی و ذهبی گفته اند: ما چنین حدیثی سراغ نداریم - حدیث صحیح، و نیز حدیث باطل و جعلی اقتدا به شیخین را مشهور و متواتر معرفی می نماید!

[1796 /16] دهلوی در ردّ حدیث تشبیه امیرالمؤمنین علیه السلام به انبیا علیهم السلام می نویسد:

در احادیث صحیح اهل سنت تشبیه ابوبکر به ابراهیم و عیسی [علیهما السلام] و تشبیه عمر به نوح و موسی [علیهم السلام] مروی شده... بلکه اگر در کتب اهل سنت تفحص واقع شود آن قدر احادیث داله بر تشبیه با [به ظ] انبیا علیهم السلام که در حق شیخین مروی و ثابت است در حق هیچ یک از معاصرین ایشان ثابت نیست. (1)

و گذشت که ابن تیمیه در برابر حدیث منزلت گفته:

تشبیه علی [علیه السلام] به هارون [علیه السلام] بالاتر از تشبیه ابوبکر به ابراهیم و عیسی [علیهما السلام] و عمر به نوح و موسی [علیهما السلام] نیست؛ زیرا این چهار پیغمبر از هارون [علیه السلام] برترند بلکه هریک از ابوبکر و عمر به دو پیغمبر تشبیه شده اند نه به یکی! (2)

اشکال

عامه به نقل این روایات متفردند و ما آن را جعلی می دانیم بلکه برخی از آن

1- تحفه اثنا عشریه 213 - 214.

2- و تشبیهه بهارون لیس بأعظم من تشبیه أبي بکر وعمر: هذا بإبراهیم و عیسی [علیهما السلام] و هذا بنوح و موسی [علیهما السلام].... (منهاج السنة 43/5)

روایات نزد خودشان هم اعتباری ندارد چه رسد که قابل قیاس با حدیث متواتر ثابت و مسلّم منزلت باشد. (1)

دهلوی در ادامه - پاسخ از استدلال شیعه به حدیث تشبیه - ادعا نموده که: (شیخین حامل کمالات نبوت بوده اند) و برای اثبات این مدعا روایتی را به شیعه نسبت داده و گفته:

[17/ 1797] و در حدیثی که شیعه نیز در کتب خود آورده اند - و هو قوله صلی الله علیه و آله: إنك یا علی تقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلتم علی تنزیله - اشاره به این... امتیاز است؛ زیرا که مقاتلات شیخین همه بر تنزیل قرآن بود پس گویا زمان شیخین بقیه زمان نبوت بود. (2)

اشکال

اولاً: در منابع فریقین چنین حدیثی با عبارت یاد شده: (قاتلتم) وجود ندارد.

ثانیاً: بر فرض که چنین عبارتی وجود داشت مربوط به جنگ های گذشته مخاطبین - یعنی صحابه - می شد ؛ زیرا قاتلتم) فعل ماضی است.

ثالثاً: آن چه در برخی از روایات - قریب به عبارتی که دهلوی ذکر کرده - وجود دارد، دلالت بر مذمت مخاطبین دارد؛ از آن روی که حاکی از آن است که با آن ها بر تنزیل قرآن مبارزه شده است در روایات اهل تسنن آمده است:

إن منکم رجلاً یقاتل الناس علی تأویل القرآن کما قوتلتم علی تنزیله. (3)

لیضربنّکم رجل من بعدي علی تأویل القرآن کما ضُربتم علی تنزیله. (4)

1- رجوع شود به الکامل لابن عدي 3 171.

2- تحفه اثنا عشریه 214

3- المصنف لابن أبي شیبة 7 /497 - 498، کنز العمال 13 /107.

4- مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن مردویه 162.

نگارنده گوید: شایان ذکر است که دهلوی در ردّ حدیث: «لعن الله عن تخلّف من جیش أسامة» می نویسد:

اعتبار حدیث نزد اهل سنت به یافتن حدیث در کتب مسنده محدثین است مع الحکم بالصحة و حدیث بیسند نزد ایشان شتر بی مهار است که اصلاً گوش به آن نمی نهند. (1)

در حالی که بسیاری از روایاتی که او بدان استناد کرده نزد اهل تسنن هیچ اعتباری ندارد چه رسد به دیگران!

اشتراک با صحابه در فضیلت ها از امور مسلّم!

عدالت صحابه نزد مخالفان از امور مسلم و غیر قابل مناقشه بشمار می رود، افزون بر آن، در بخش آینده اصرار و اهتمام مخالفان بر اثبات اشتراک صحابه با امیرالمؤمنین علیه السلام در فضیلت ها نیز خواهد آمد. آن ها این مطلب را به گونه ای مسلّم دانسته اند که هر روایتی را که حاکی از برتری آن حضرت بر دیگران یا طعن بر آنان باشد از اعتبار ساقط و به هر نحوی که شده در آن اشکال می کنند. اگر از تحریفات لفظی و معنوی و.... جان سالم بدر برد می گویند ما را با آن کاری ،نیست وظیفه ما سکوت است و...

گذشت که فضل بن روزبهان گفته: ما روایات فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت را می پذیریم تا جایی که طعن بر فضلای صحابه نباشد. (2)

1- تحفه اثناعشریه 266

2- إحقاق الحق 210 - 211، دلائل الصدق 6 / 483 - 484 به نقل از ابطال الباطل.

[1798 /18] در ضـمن روایتی معتبر آمده است که: امام مجتبی علیه السلام به معاویة بن حُدَیج [خدیج] که به امیرالمؤمنین علیه السلام جسـارت و بی ادبی کرده بود - فرمود: گرچه گمان نـدارم در قیامت پـدرم را ملاقات نمایی ولی اگر او را ببینی در کنار حوض پیامبر صـلی الله علیه و آله با عصایی خاردار می ایستد و کفار و منافقین را از آن دور می نماید. (1)

[1799 /19] ذهبی از مفاد کلام امام مجتبی علیه السلام غفلت یا تغافل نموده و می نویسد:

معاویة بن حُدَیج [خدیج] عثمانی بوده و بین او و اهل بیت جنگ واقع شده و به روی یکدیگر شمشـیر کشـیده اند. اگر این روایت صـحیح باشد باز وظیفه ما سکوت و استغفار برای صحابه است (2).

آیا او توجه ندارد که حضـرت با استناد به فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله به همین صحابی می فرماید: تو بر حوض کوثر وارد نمی شوی تا پدرم را ببینی! و بر فرض که او را ببینی امثال تو را با چوبدستی از نوشیدن از کوثر منع می نماید.

آری حبّ الشيء يعمي و يصمّ؛

(فَإِنَّهَا لاَ تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُور) [الحج (22): 46].

1- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1536، شماره 1019.

2- كان هذا - يعني معاوية بن حُدَيج [خديج] - عثمانياً، و قد كان بين الطائفتين من أهل صـفين ما هو أبلغ من السبّ: السـيف، فإن صـح شيء، فسبيلنا الكف والاستغفار للصحابة، ولا نحبّ ما شجر بينهم، و نعوذ بالله منه، و نتولى أمير المؤمنين عليّاً [عليه السلام]. (سير أعلام النبلاء 39/3)

ادعای بی جای تعارض با روایات معتبر

اشاره

[20/ 1800] بعضـی کلام عایشه راکه ما رأیت أحداً کان أصدق لهجة من فاطمة (1) پس از تضعیف سندی، معارض با حدیث معروف: «ما أَظَلَّتِ الخَضرآءِ ، وَلا أقَلَّتِ الغَبْراء مِن ذِي لَهجَةٍ ، أَصدَقُ مِن أبي ذَرّ» پنداشته اند. (2)

اشکال

اولاً: صحت سند آن به اعتراف عامه ثابت است.

و ثانیاً: روشن است که عایشه نمی خواهـد با این سـخن با کلام پیامبر صـلی الله علیه و آله مخالفت نمایـد بلکه صدق و راستی حضـرت فاطمه علیها السـلام را سـتوده و ایشان را بر دیگران ترجیـح داده و این سـنجش نسبی و اضافی است و در محاورات بین همه مردم متعارف است.

و ثالثاً: سنجش بین کلام عایشه و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله معنا ندارد جز آن که بخواهد او را دروغگو معرفی کند.

1- اعتبار آن را بنگرید در مجمع الزوائد 201/9، الاصابة 264/8، سبل الهدی والرشاد 46/11 (با قدری اختلاف).

2- ما استدرکه الحاکم من فضائل علی علیه السلام 203.

نمونه هایی از واکنش ادعای لزوم سنجش با مسلّمات در دفترهای پیشین

مواردی از ادعای لزوم سنجش با مسلّمات و... پیش از این گذشت مانند: دفتر نخست، صفحه 103 دکتر صاعدی در حدیث طیر اشکال کرده که:

در این حدیث عیبی برای انس ذکر شده که او از آن منزّه است.

و در پاسخ او گفتیم: در کتاب و سنت فراوان خطاهای صحابه دیده می شود! سپس برتری ابوبکر را مسلم گرفته و می گوید:

آن چه سستی و منکر بودن روایت گذشته را تأیید می نماید آن است که برترین مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و پیامبران ابوبکر است!

و همین مطلب را از ابن تیمیه و ابن حجر و... نیز نقل کرده و پاسخ او گذشت.

صفحه 118 ابوبکر سجستانی گفته:

اگر این حدیث صحیح باشد نبوّت پیامبر صلی الله علیه و آله زیر سؤال می رود ؛ زیرا در آن آمده که حاجب و دربان حضرت خائن بوده است.

صفحه 120 طیّبی می گوید:

[الف] نمی شود با حدیث طیر در خلافت ابوبکر طعنه زد. خلافت ابوبکر اولین مطلبی است که مسلمانان بر آن اتفاق کرده اند و محکم ترین ستون دین پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بشمار می رود.

[ب] روایات صحیحی که دلالت بر افضلیت ابوبکر دارد به ضمیمه اجماع بر حدیث طیر مقدم است.

صفحه 134 در روایت شماره 4 آمده: محبوب ترین زنان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام و محبوب ترین مردان علی علیه السلام بود. البانی گفته:

من این حدیث را باطل می دانم؛ زیرا مخالف مطلبی است که از

پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است (که محبوب ترین زن و مرد نزد آن حضرت، عایشه و پدرش هستند).

صفحه 244، 422 محبّ طبری که اعتبار روایت: «عليّ وليّكم بعدي» را پذیرفته در اشکال بر آن و اشکال بر حدیث غدیر و... می گوید:

روایات خلافت ابوبکر نزد همه صحیح است واین روایات (که شیعه به آن استدلال می کند) اگر معتبر باشد و بعضی آن را صحیح بدانند نمی تواند با آن روایات که مورد اتفاق است (برابری و) معارضه نماید (زیرا همه آن را صحیح نمی دانند)

صفحه 246 و 375 و نیز می گوید:

پذیرفتن آن مستلزم مفسده عظیم و طعن بر امت است که بر گمراهی اجتماع کرده و در پذیرفتن خلافت ابوبکر به خطا رفته اند!

صفحه 364 بعضی گفته اند:

بر فرض که دلالت حدیث غدیر تمام باشد این خبر واحد است و نمی تواند در مقابل اجماع قرار گیرد.

صفحه 370 ابن تیمیه می گوید:

دلیل ساختگی بودن عبارت: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» آن است که حق دائر مدار هیچ کس جز پیامبر صلی الله علیه و آله نیست.

اگر این مطلب تمام باشد باید همه همیشه از علی پیروی کنند

صحابه در مواردی با او نزاع کرده و نظریه ای بر خلاف او دارند.

قرآن دلالت بر آن دارد که مؤمنان با یکدیگر برادرند حتی اگر با هم بجنگند و به یکدیگر ستم کنند.

ص: 2368

صفحه 373 و نیز ابن تیمیه می گوید:

«اللهم انصـر من نصره» نیز خلاف واقع است؛ زیرا عده ای در جنگ صفین به یاری علی [علیه السلام] شتافتند ولی یاری نشدند و عده ای او را یاری نکردند ولی خوار نگشتند (و خدا آن ها را یاری کرد)....

صفحه 382، 463 برخی به ادعای شهادت تاریخ بر مقصود از حدیث غدیر و منزلت گفته اند:

اگر پیامبر صـلی الله علیه و آله در حدیث غدیر و غیر آن فرموده بود: «علی خلیفه من است» باید واقع می شد؛ زیرا آن چه او بفرماید وحی الهی است و خـدا خُلف وعـده نمی فرمایـد و همین مطلب در حدیث منزلت جاری است اگر مراد از آن جانشـینی بلافصل پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بود باید واقع می شد پس معلوم شد مراد از حدیث خلافت و جانشینی نیست.

صفحه 387 با توجه به این که ظهور حدیث غدیر در ولایت فعلی امیرالمؤمنین علیه السلام است، ابن تیمیه می گوید:

با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله که علی [علیه السلام] خلیفه نبوده است تا به مردم از خودشان سزاوارتر باشد!

و محدّث دهلوی می نویسد:

شرکت [حضـرت] امیر [علیه السـلام] با آن حضـرت صـلی الله علیه و آله در تصرف، در حین حیات آن حضرت ممتنع بود پس این ادل دلیل است بر آن که مراد وجوب محبت اوست. در اجتماع تصرفین محذورات بسیار است

دفتر دوم، صفحه 550 ابن الجوزی در برخی از روایات تقدم اسلام امیر مؤمنان علیه السلام اشکال کرده که:

با روایات تقدّم اسلام حضرت خدیجه [علیها السلام] ابوبکر و زید سازگار نیست.

صفحه 559 بعضی برای اشکال در تقدّم اسلام امیر مؤمنان علیه السلام ادعا کرده اند:

تقدّم اسلام ابوبکر مشهور یا اجماعی است

صفحه 626 ابن کثیر دمشقی در احادیث اخوت اشکال کرده که:

در متن برخی آمده: «تو برادر، وارث، جانشین و بهترین امیر پس از من هستی» این با روایات مسلم و بخاری و بقیه منابع مخالف است

صفحه 791 - 792 و دفتر چهارم صفحه 1698 ملا علی قاری می نویسد:

از علائم ساختگی بودن روایت آن است که ادعا شود امری ظاهر از پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور همه اتفاق افتاده ولی آن ها بر کتمان آن اتفاق نموده اند... مانند ادعای آن که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت از حجة الوداع دست علی [علیه السلام] را گرفت و فرمود: «این وصی من، برادر من، و جانشین پس از من است به سخن او گوش دهید و فرمانبردار او باشید»... و آن که خورشید برای علی [علیه السلام] بعد از نماز برگشت و همه مردم دیدند؛ در حالی که این مطلب شهرت عظیمی ندارد و جز اسماء بنت عمیس کسی آن را نقل نکرده است.

صفحه 889 - 890 بخاری روایت شماره 634 را که در آن آمده: «لا یحلّ المسجد لجنب إلّا لمحمد [صلی الله علیه و آله] و آل محمد [علیهم السلام] - با روایت مربوط به باز گذاشتن درب خانه ابوبکر معارض دانسته و روایت اخیر را بر آن ترجیح داده است.

ص: 2370

دفتر سوم،

مسلّم دانستن عدالت صحابه و معیار قرار دادن آن برای سنجش اخبار و آثار

صفحه 1166 گفته اند: سکوت از مشاجرات صحابه بهتر یا لازم است خدا دست ما را به خون آنان آلوده نکرده پس ما زبان خویش را به آن آلوده نسازیم!

ما باید امر آنان را به خدا واگذار نماییم. اصلاً چه ربطی به دیگران دارد که بخواهند در نزاع های صحابه دخالت کنند؟!

صفحه 1178 - 1179 در روایات قتال ناکثین و قاسطین اشکال نموده و فقط بخش مربوط به خوارج نهروان را پذیرفته اند.

صفحه 1187 گفته اند: جنگ های صحابه از روی هوی و هوس نبوده بلکه برای اصلاح و از روی تأویل و استنباط بوده، گرچه در این اجتهاد خطا کرده باشند (پس آن چه در مذمت آن ها نقل شده درست نیست و اگر صحیح و معتبر هم باشد باید توجیه شود).

به عنوان مثال، گفته اند: در قضیه نبرد جمل، سران تصمیم جنگیدن نداشتند، قصد اصلاح داشتند ولی کودکان دو لشکر به یکدیگر ناسزا گفتند، و سپس... برده هایی که در دو لشکر بودند پی آن را گرفتند و نادانان به آنان پیوستند در نتیجه آتش جنگ شعله ور شد. (صفحه 1119 - 1120)

و برخی گفته اند: هر گروهی خیال می کرد که گروه دیگر می خواهد به او نیرنگ بزند و ناگهان بین آن ها جنگ درگرفت. (صفحه 1120)

و بر این اساس برخی مسئولیت جنگ را بر عهده دیگران انداخته اند برعهده پیروان عبدالله بن سبا یا بنوضبه و بنوالازد، (صفحه 1129 - 1131)

ص: 2371

یا اصلاً مسئولیت آن را برعهدهٔ قضا و قدر انداخته اند! (صفحه 1155)

صفحه 1226 انکار حضور معظم صحابه در جبههٔ امیر المؤمنین علیه السلام، یعنی میزان حق و باطل عمل صحابه است و برای صحابه مسلّم نبوده که حق به جانب امیرالمؤمنین علیه السلام است تا او را یاری،نمایند در نتیجه ما هم نمی توانیم حق را مطلقا و به صورت کامل در جانب آن حضرت بدانیم!

و پاسخ آن گذشت.

دفتر پنجم، صفحه 1750 گذشت که ابن کثیر گفته:

هرکس چنین گمانی داشته باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت به جانشینی علی [علیه السلام] نموده و صحابه با آن مخالفت کردهاند، به آنان نسبت (خیانت، فسق و) فجور و توطئه بر دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله و مخالفت صریح و ضدّیت با فرمان و نصّ صریح آن حضرت داده کسی که کارش بدینجا کشید - به اتفاق پیشوایان و بزرگان - از اسلام خارج و ریختن خون او از ریختن شراب حلال تر است!

در واکنش 12 خواهد آمد که مخالفان، فراوان در پاسخ از دلائل محکم شیعه و روایات مورد اتفاق فریقین روایات ساختگی مربوط به خلفا و صحابه را مطرح کرده و مدعی تعارض آن با دلائل شیعه شده اند. (1)

1- به عنوان نمونه: قال الرازي: و أما سائر الأحاديث التي ذكروها فهى من باب الآحاد الغريبة لا تفيد الظنّ فضلاً عن العلم، ثم إنها معارضة بالفضائل المشهورة الواردة في أبي بكر و عمر. (نهاية العقول 4 / 536)

12- تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک

اشاره

از مهمترین واکنش های مخالفین در برابر روایات فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام تبلیغات وسیع آن ها مبتنی بر اشتراک دیگر صحابه با آن حضرت در فضیلت ها است.

آن ها تلاش فراوان کرده اند که به هر وسیله ای - بویژه با روایات ساختگی! - امیرالمؤمنین علیه السلام را برابر و مساوی با دیگر صحابه معرفی کنند و هرگونه امتیازی را از آن حضرت سلب نمایند.

نمونه هایی از این موارد را در چند عنوان ذکر می کنیم:

الف) انکار فضائل ویژه با روایات ساختگی یا غیر آن

ب) روایات ساختگی در سرقت و انتقال فضائل به دیگران

ج) فضیلت تراشی برای صحابه، و هم درجه قرار دادن آن ها با حضرت

د) تأکید بر لزوم احترام دیگران هنگام نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام

روشن است که شیوع و اشتهار این روایات جعلی در بین مردم تأثیر فراوان داشته و تبلیغات مذکور به قدری کارساز بوده که فضائل اهل بیت علیهم السلام را منکر، غیر قابل قبول و ساختگی دانستند و به دست فراموشی سپردند و ادعا کردند که روایات مربوط به خلفا و صحابه درست است (1) و در مقام استدلال و پاسخ از

1- مانند روایات سدالابواب رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 841 - 842.

دلائل شیعه آن روایات ساختگی مربوط به خلفا و صحابه را مطرح کرده و مدعی تعارض آن با دلائل شیعه شدند.

به عنوان نمونه جوزقانی [جورقانی] (متوفای 543) در ردّ و انکار روایات فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام به روایات جعلی مربوط به خلافت ابوبکر استدلال کرده،

و در انکار تقدّم ایمان آن حضرت به روایات ساختگی در تقدم اسلام ابوبکر،

و در انکار روایت برتری آن حضرت به روایات جعلی برتری شیخین و یا کلام بی جای ابن عمر (1)

و در انکار روایت لزوم همراهی با امیرالمؤمنین علیه السلام در قتال ناکثین و قاسطین و مارقین و... به روایات جعلی عشره مبشره، روایات ساختگی در فضائل معاویه و عمرو بن العاص و صحابه و..

و در تکذیب روایات امر به قتال ناکثین و قاسطین و مارقین به روایت جعلی در فضیلت اهل شام: (لا تسبّوا أهل الشام فإن بها الأبدال) تمسک نموده و مواردی دیگر که مناسب است مراجعه شود. (2)

قال القاضي الجرجاني: النصوص التي تمسكوا بها في إمامة علي رضى الله عنه [عليه السلام] معارضة بالنصوص الدالة على إمامة أبي بكر (3)

و قال ابن روزبهان: والاخبار الدالّة على الإشارة بخلافته كثيرة، و هي تعارض الأخبار الدالة على خلافة علي رضى الله عنه [عليه السلام]. (4)

1- تفصیل سخن ابن عمر صفحه 2502، 2550 خواهد آمد.

2- الأباطيل والمناكير والصحاح والمشاهير، صفحه های 77 - 79، 81 - 84، 88 93، 115 (چاپ دارالفکر، بیروت) 1 /276، 289، 328 - 345 ، 396 - 399 (چاپ دار الصميعي، الرياض)

3- شرح المواقف 363/8 و نیز رجوع شود به شرح المواقف 372/8، نهاية العقول 537/4 و....

4- إحقاق الحق 210 به نقل از ابطال الباطل.

و در کتب کلامی از این شگرد – استناد به روایات ساختگی – فراوان بهره برده اند. (1)

پیش از این گذشت که فخر رازی در مخالفت با شیعه می نویسد:

علمی که از احادیث فضائل صحابه حاصل می شود قوی تر از علم به صحت حدیث غدیر است... ادعای شیعه که: روایاتی که بدان استدلال می کند متواتر است پاسخش آن است که مخالفان شما نیز ادعا می کنند که احادیث فضائل شیخین متواتر است. (2)

نگارنده گوید: اشکال این سخن روشن است؛ زیرا روایاتی که شیعه بدان استدلال می کند مخالفان نیز اعتراف به تواتر آن دارند پس مورد اتفاق فریقین است، ولی مخالفان به روایاتی استناد می کنند که متفرد به نقل آن هستند.

1- مانند ابونعیم اصفهانی در الإمامة والردّ علی الرافضة، ابن تیمیه در سرتاسر منهاج السنه و... در همین زمینه رجوع شود به دفتر نخست صفحه 422 «واکنش هفتم: جعل روایت در برابر حدیث غدیر» و همین دفتر صفحه 2357 عنوان: «سنجش با روایات ساختگی»!

2- نهایة العقول 4 / 481 - 482.

الف) انکار فضائل ویژه با انتشار روایات ساختگی یا غیر آن

واکنش در برابر تقدم اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام

[1/ 1801] برخی به واقدی نسبت داده اند که گفته است:

علی علیه السلام یک سال پس از نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد!! (1)

نگارنده گوید: گذشت که واقدی قائل به تقدم ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام است. (2)

و از باب الزام گوییم: گذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله روز دوشنبه به پیامبری مبعوث شد و امیرمؤمنان علیه السلام روز سه شنبه اسلام آورده [و به همراه آن حضرت] نماز گزارد. حاکم نیشابوری (متوفی 405)، ذهبی (متوفی 748) و ابن الملقّن (متوفی 804) در حکم به صحت این روایت اتفاق نظر دارند. این مطلب از امیرمؤمنان جابر بن عبدالله انصاری، انس بن مالک ابورافع و... نقل شده است. (3)

واکنش در برابر علم و دانش الهی امیرالمؤمنین علیه السلام

عده ای از مخالفین تلاش کرده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام را در علم و دانش برابر با دیگر صحابه معرفی کنند؛ لذا وانمود کرده اند که:

[2/ 1802] همان گونه که صحابه اجتهاد کرده و گاهی اشتباه می کنند حضرت نیز همین گونه بوده است. (4)

1- نقل عن الواقدي أنه قال: إن علیّاً [علیه السلام] أسلم بعد ما تنبأ رسول الله صلی الله علیه و اله بسنة. (تاریخ الطبري 58/2، البدایة والنهایة، 3/ 36 السیرة النبویة لابن کثیر 1 /431)

2- رجوع شود به شرح ابن أبي الحدید 1 /30.

3- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 513 روایت شماره 298 به نقل از الأوائل للعسکري 133 و صفحه 523 روایت شماره 323 به نقل از المستدرك 112/3، مختصر استدراك الذهبي علی مستدرك الحاکم لابن الملقن 1326/3 و منابع دیگر.

4- رجوع شود به دفتر سوم، صفحه 1238: «دروغ پردازی نسبت،اجتهاد، خطا و پشیمانی...»

[1803 /3] آنـان در مقابـل احـادیث فراوان که دلالت دارد بر اختصاص امیرمؤمنان علیه السـلام به علوم الهی و یا اسـرار و عهـدهایی از پیامبر صلی الله علیه و آله که دیگران از آن هیچ بهره و اطلاعی نداشتند روایاتی از زبان خود حضرت جعل نمودند که:

پیامبر صـلی الله علیه و آله هیـچ سـری را - که از مردم پنهان بـدارد - با من در میان نگذاشت جز چهار کلمه... ما جز قرآن کتاب دیگری نداریم مگر این نوشته (که در آن چند جمله کوتاه ثبت شده است)... (1)

اشکال

[1804 /4] ابن حجر در شرح حدیثی می نویسد: در این حدیث - به جز فوائد

1- به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده اند که فرمود: ما عندنا کتاب نقرؤه إلا کتاب الله غیر هذه... (صحیح البخاري 4/ 67 و 8 /10) عن أبي جحیفة، قال: قلت لعلي [علیه السـلام]: هل عندکم کتاب؟ و في لفظ: هل عندکم شيء ما لیس في القرآن؟ و قال - مرة -: ما لیس عند الناس؟... قال [علیه السلام]: لا. (مراجعه شود به صحیح البخاري 36/1 و 8 /45، 47) قیل لعلي علیه السلام: هل عندکم شيء من الوحي إلا ما في کتاب الله؟ قال: لا، والذي فلق الحبة و برأ النسـمة ما أعلمه إلا فهماً یعطیه الله رجلاً في القرآن. (صحیح البخاري 4/ 30) و قیل له علیه السـلام: هل عهد إلیك رسول الله صـلی الله علیه و آله شیئاً لم یعهده إلی الناس عامة؟ قال: لا إلا ما في کتابي هذا.... و في روایة: فغضب، ثم قال: ما کان یُسـرُّ إلی شیئاً یکتمه عن الناس غیر أنه حدثني بکلمات أربع.... وفی روایة أُخری: ما خصنا بشيء لم یعم به الناس کافة إلا ما کان في قراب سـیفي هذا، فأخرج صـحیفة.... (فتح الباري 4 /73) قال ابن حجر:... جماعة من الشـیعة کانوا یزعمون أن عند أهل البیت [علیهم السـلام] لا سـیما علیّاً [علیه السلام] أشیاء من الوحي خصهم النبي صلی الله علیه و آله بها لم یطلع غیرهم علیها. (فتح الباري 1 /182) و قال - في شرح حدیث: ما عندنا شيء إلا کتاب الله وهذه الصحیفة عن النبي صل الله علیه و آله (صحیح البخاري 2 /221) -: و في الحدیث ردّ لما تدعیه الشـیعة بأنه کان عند علي و آل بیته من النبي صـلی الله علیه و آله أمور کثیرة أعلمه بها سراً تشتمل علی کثیر من قواعـد الـدین و أمور الإمارة. (فتـح الباري 4 /74 و نیز مراجعه شود به عمـدة القـاري 2/ 160 و 10 /233، مرقاة المفاتیح 3941/9، تحفة الأحوذي 4 /556 و 10 /159)

گذشته – مطلب دیگری نیز نهفته که منقبتی بس عظیم برای علی علیه السلام است، و آن، این که او امام حق است. علی علیه السلام با هر کسی که مبارزه نمود کارش درست بوده، در تمامی جنگ ها؛ چه جنگ جمل، چه صفین، چه جنگ های دیگر.

این حدیث به طرق گوناگون نقل شده و دلالت دارد که علی [علیه السلام] مطالب فراوانی مربوط به جنگ با خوارج و غیر آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله فراگرفته بود.

پس آن چه در روایات دیگر آمده که چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ما نیست مراد آن است که به صورت مکتوب چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله نزد آن حضرت نبوده (بلکه از محفوظات علی [علیه السلام] بوده است)، و این مطلب از علی [علیه السلام] ثابت است که خبر داده که شقی ترین آن قوم او را به قتل می رساند (اشاره به ابن ملجم) و همان گونه که فرموده بود اتفاق افتاد و مطالب فراوان دیگر. (1)

تذکر

بنابر روایات فراوان، شیعه معتقد است که به صورت مکتوب نیز مطالبی از پیامبر صلی الله علیه و آله نزد امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر امامان معصوم علیهم السلام موجود بوده است که پرداختن به آن خارج از موضوع کتاب است. (2)

1- و في هذا الحديث [«.... يخرجون على حين [خير] فرقة من الناس...» (صحيح البخاري 52/8- 53)] من الفوائد غير ما تقدم منقبة عظيمة لعلي [عليه السلام]، و أنه كان الإمام الحق، و أنه كان على الصواب في قتال من قاتله في حروبه في الجمل وصفين و غيرهما، وأن المراد بالحصر في الصحيفة في قوله [عليه السلام] – في كتاب الديات –: «ما عندنا إلا القرآن والصحيفة» مقيد بالكتابة لا أنه ليس عنده عن النبي صلى اله عليه و آله شيء مما أطلعه الله عليه من الأحوال الآتية إلا ما في الصحيفة ؛ فقد اشتملت طرق هذا الحديث على أشياء كثيرة كان عنده عن النبي صلى الله عليه و آله علم بها مما يتعلق بقتال الخوارج وغير ذلك مما ذكر، و قد ثبت عنه أنه كان يخبر بأنه سيقتله أشقى القوم فكان ذلك في أشياء كثيرة. (فتح الباري 12 /266)

2- رجوع شود به بحار الأنوار 25 / 117 و 26 / 18، 22 – 23، 25، 33، 35، 36، 37، 39، 41، 42، 45، 46، 47، 48، 49، 187 – 188 و كتاب ينابيع المعاجز وأصول الدلائل للسيد هاشم البحراني رحمه الله الباب الخامس عشر والباب السادس عشر.

جمع بین اسم و کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله

[1805 /5] گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «(در نامگذاری) بین اسم و کنیه من جمع نشود». (1) تنها استثنایی که در این زمینه وجود داشته برای امیرالمؤمنین علیه السلام بوده که برای فرزندش محمد حنفیه، هم نام و هم کنیه آن حضرت را انتخاب فرمود و این از ویژگی های امیرالمؤمنین علیه السلام به دستور خاص پیامبر صلی الله علیه و آله بشمار می رود. (2)

[1806 /6] ولی عایشه برای انکار این فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل آن ایستادگی کرده و روایتی جعل نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به چه دلیل این کار روا نباشد. او می گوید: آن حضرت اجازه داد و مادری این نام و کنیه را برای کودکش انتخاب نمود. (3)

بگذریم که نامی از این کودک در تاریخ و اسامی صحابه نیست، ولی با روایات صحیح و معتبر در این زمینه - مانند روایتی که در پاورقی از ترمذی گذشت - چه می کنند؟!

1- حدّثنا قتيبة، أخبرنا الليث، عن ابن عجلان، عن أبيه، عن أبي هريرة: أن النبي صلى الله عليه و آله نهى أن يجمع صلى الله عليه و سلم أحد بين اسمه و كنيته و يسمى محمداً أبا القاسم. و في الباب عن جابر. هذا حديث حسن صحيح. حدثنا الحسين بن حريث، أخبرنا الفضل بن موسى، عن الحسين بن واقد، عن أبي الزبير، عن جابر، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: إذا تسميتم بي فلا تكنوا بي. (سنن الترمذي 4 / 214 - 215، و مراجعه شود به كفاية الطالب اللبيب للسيوطى 2 /200)

2- عن محمد - هو ابن الحنفية -، عن علي بن أبي طالب [عليه السلام] أنه قال: يا رسول الله، أرأيت إن ولد لي بعدك أُسمّيه: محمداً، و أكنيه بكنيتك؟ قال: «نعم»، قال: فكانت رخصة لي. هذا حديث حسن صحيح. (سنن الترمذي 4 /215)

3- عن عائشة، قالت: جاءت امرأة إلى رسول الله، فقالت: يا رسول الله، إني قد ولدت غلاماً فسميته: محمداً وكنيته أبا القاسم، فذكر لى أنك تكره ذلك، فقال: ما الذي أحلّ اسمى و حرّم كنيتي؟ أو: ما الذي حرّم كنيتي و أحلّ اسمى. (سنن أبي داود 2 /470)

انکار وصیت

گذشت که روایات فراوان دلالت بر وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، بلکه خاصه و عامه در وصی بودن امیر مؤمنان تألیف مستقل دارند. (1)

[1807 /7] به نقل از صحیحین و دیگر منابع عامه گذشت که عایشه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله بر سینه من - یا در دامان من - جان داد کجا به علی وصیت کرد؟! (2)

[1808 /8] به نقل از مصادر متعدد گذشت که: فمات رسول الله صلی الله علیه و سلم ولم یوص. (3)

[1809 /9] و بخاری می نویسد کسی از ابن ابی اوفی پرسید: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت نمود؟ او پاسخ داد نه راوی گفت: چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که مردم وظیفه دارند وصیت کنند؟! او پاسخ داد: پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت کرد که به قرآن تمسک شود! (4)

انکار تحیت خاص برای اهل بیت علیهم السلام

اشاره

بسیاری از بزرگان اهل تسنّن هنگامی که نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام برده می شود با تحیّت «کرّم الله وجهه» نسبت به آن حضرت ادای احترام می کنند، گاهی برای آن،حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام از تحیت «علیه السلام» و

1- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1489.

2- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1450

3- مسند أحمد 357/1، المعجم الكبير 89/12 السنن الكبرى 81/3 شرح معاني الآثار 1/ 405، تاريخ مدينة دمشق 18/8 - 19، إمتاع الأسماع 483/14 دلائل النبوة للبيهقي 227/7.

4- عن طلحة بن مصرف قال: سألت عبد الله بن أبي أوفى: أوصى النبي صلى الله عليه و آله؟ فقال: لا، فقلت كيف كتب على الناس الوصية أو أمروا بها؟ قال: أوصى بكتاب الله. (رجوع شود به صحيح البخاري 3/ 186 و 5 / 144 و 6 /107)

برای حضـرت فاطمه از «علیها السـلام» اسـتفاده نموده و با این تحیات ادای احترام نموده و آن را امتیازی برای آن بزرگواران به حساب می آورند.

وجه اختصـاص «کرّم الله وجهه» - به امیرالمـؤمنین علیه السـلام بنـابر تصـریح - حـاکم نیشـابوری، ابن الجوزی و.... - آن است که آن حضرت هیچ گاه در برابر بتی سجده نکرده برخلاف دیگر صحابه و خلفا. (1)

ابن حجر هیتمی مکی می گویـد این که تعـبیر «کرّم الله وجهه» برای علی [علیه السـلام] بیشـتر بکـار برده می شود به جهت آن است که سجده نکردن آن حضرت برای بت ها امری اجماعی است. (2)

[10/ 1810] این مطلب برای بعضی دشوار آمده و زبان به اعتراض گشوده اند که:

اختصاص علی و فرزندانش [علیهم السلام] به دعایی خاصّ وجهی ندارد این کار نزد سلف رایج نبوده است، نباید آن ها را از دیگر صحابه با این گونه دعاها امتیاز داد! (3)

[11/ 1811] و بعضی پا را فراتر نهاده و آن را بدعت و از غلو شیعه دانسته اند! (4)

1- در دفتر دوم، صفحه 572، 575 برخی از منابع آن گذشت رجوع شود به مرآة الزمان 6 /434، الصواعق المحرقة،120، ینابیع المودة 386/2 مناقب 2 /177، بحار الأنوار 63/38.

2- الفتاوی الحدیثیة لابن حجر الهیتمي 56 (چاپ البابي الحلبي)

3- به عنوان نمونه رجوع شود به تعلیقه دکتر حمد بن عبدالمحسن بر کتاب الإبانه لابن بطة 189/2- 190، 203.

4- تلقیب علي بن أبي طالب [علیه السلام] بتکریم الوجه و تخصیصه بذلك من غلو الشیعة فیه، و یقال: إنه من أجل أنه لم یطلع علی عورة أحـد أصـلاً، أو لأنه لم یسـجد لصـنم قطّ، و هذا لیس خاصاً به، بل یشارکه غیره فیه من الصـحابة الذین ولدوا في الإسـلام. (فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء لأحمد بن عبد الرزاق الدویش 289/3 و رجوع شود به 3 / 69) و سئل ابن تیمیة عَمّنْ یَقُولُ: لا أُفَضِّلُ عَلِیّاً [علیه السـلام] عَلَی غَیْرِهِ، وَإِذَا ذُکِرَ عَلِیٌّ [علیه السـلام] صَـلّی عَلَیْهِ مُفْرَداً، هَلْ یَجُوزُ لَهُ أَنْ یَخُصّهُ بِالصّلاةِ دُونَ غَیْرِهِ؟ فَأَجَابَ: لَیْسَ لأَحَدِ أَنْ یَخُصّ أَحَداً بِالصّلَاةِ عَلَیْهِ دُونَ النّبِیّ صـلی الله علیه و اله لا أَبَا بَکْرٍ وَلا عُمَرَ وَلا عُثْمَانَ وَلا عَلِیّاً وَ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مُبْتَدِعٌ، بَلْ إِمّا أَنْ یُصَلّیَ عَلَیْهِمْ کُلِّهِمْ أَوْ یَدَعُ الصّلاةَ عَلَیْهِمْ کُلِّهِمْ. (مجموعة الفتاوی لابن تیمیة 420/4)

ابن تیمیه در ضمن پاسخ از پرسشی می نویسد:

این مطلب مورد نزاع علما واقع شده، مالک و شافعی و عده ای از حنبلی ها می گویند صلوات بر کسی غیر پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت منفرد جایز نیست و سپس خودش چنین نظر می دهد که اگر این امر به صورت شعار برای کسی از صحابه یا بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله در آید او مشابه آن حضرت قرار داده شده و این بدعت است و جایز نیست. (1)

عسقلانی در یکی از تألیفاتش می نویسد: باب فضائل فاطمة صلّی الله علی أبیها و علیها. (2)

[12/ 1812] در تعلیقه آن آمده است:

صلوات فرستادن بر غیر پیامبران جایز است مادامی که شعار برای آن کس شمرده نشود و گرنه جایز نیست! (3)

اشکال

با مراجعه به کتب قدمای اهل تسنن معلوم می شود که این مطلب اختصاص به شیعه ندارد و بین گذشتگان عامه هم رایج و متداول بوده است، موارد فراوان حتی در صحیح بخاری که از متعصبین عامه است - و شرح های آن دیده می شود که پس از نام مبارک حضرت فاطمه علیها السلام تحیّت «علیها السلام» ذکر شده

1- الفتاوی الکبری لابن تیمیة 1 /55.

2- المطالب العالیه 16 /155

3- تشرع الصلاة علی الأنبیاء [علیهم السلام]... و أما غیرهم فیجوز أحیاناً ما لم یتخذ شعاراً لمن یصلی علیه، فإن جُعل شعاراً فلا یجوز.

است و همچنین نسبت به دیگر معصومین علیهم السلام. (1) ناگفته پیداست که بخاری مطلب را به همین کیفیت از مشایخ و راویان اخذ کرده و گرنه او کسی نیست که تمایلی به اهل بیت داشته باشد و از پیش خود برای ادای احترام آن را به متن روایت افزوده باشد و انعکاس همین موارد در شروح بخاری حاکی از صحت استناد مطلب و اعتبار نسخه هاست.

البته این اختصاص به بخاری ندارد و با یک جستجوی ساده «فاطمة علیها السلام»، «علي كرّم الله وجهه» و امثال آن در کتب عامه از حدیث، تفسیر، فقه و غیره به روشنی شیوع و اشتهار آن معلوم می شود.

* استناد آن ها به روایت ساختگی: «ما كان الله ليجمع فيكم أمرين: النبوة والخلافة» برای مقابله با ادله خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام پیش از این گذشت. (2)

1- همین متنی که معترض مزبور - یعنی دکتر حمد بن عبدالمحسن - بر آن تعلیقه زده و به تحقیق آن اقدام نموده، کتاب الإبانه لابن بطة، از متون قرن چهارم هجری است که مؤلف آن همیشه پس از نام های معصومین علیهم السلام به همین نحو ادای احترام کرده است. و نیز رجوع شود به نهاية العقول للرازي 4/ 436، 548، 550، 551 عبارت: فاطمة علیها السلام. صحیح بخاری 3 /229 و 4/ 42، 47 - 48، 71، 208 - 209 و 25/5، 38، 82، 138، 144 و 6 /101، 192 - 193، 7 /19، 92، 140 - 141، 149 عبارت: فاطمة علیها السلام. صحیح بخاری 6/ 48 عبارت: علی علیه السلام. صحیح بخاری 2 /43 عبارت: فاطمة و علیاً علیهما السلام. صحیح بخاری 3 / 137 و 4/ 164 عبارت: الحسن بن علی علیهما السلام. صحیح بخاری 223/6 عبارت: الحسن علیه السلام. صحیح بخاری 4 /41 و 8 190/ عبارت: حسین بن علی علیهما السلام. صحیح بخاری 24/6 عبارت: علی بن الحسین علیهما السلام.

2- رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه 1728 - 1729.

ب) انتشار روایات ساختگی در سرقت و انتقال فضائل به دیگران (1)

دروغ پردازان روایـات فراوانی جعـل کرده و فضـائلی را که پیامبر صـلی الله علیه و آله دربارهٔ اهل بیت علیهم السـلام بیان فرموده به دیگر صحابه انتقال دادند. و نیز در برابر روایات حاکی از نزول آیات فراوان در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام، روایاتی ساخته شده که آن فضیلت ها را به دیگر صحابه منتقل یا آن که آن ها را در آن فضیلت ها شریک کردند تا اختصاص آن آیات به حضرت پذیرفته نشود. ابن ابی الحدید از کتاب الأحداث مدائنی (2) گزارشی طولانی نقل می کند که در ضمن آن آمده است:

[1813 /13] معاویه به کارگزاران خود نوشت: هر کس در فضـیلت علی علیه السـلام روایتی نقل کند امان نخواهد داشت (و خونش هدر است).

و نیز دسـتور داد که مردم را تشویق کنند تا درباره صـحابه و خلفا فضیلت نقل کنند و هر فضیلتی که برای علی نقل شده، می باید درباره آن ها نیز جعل گردد.

و نیز به کارگزاران خویش دستور داد این گونه افراد را اکرام کنند.

از این رو انبوه فضـیلت های دروغین برای صحابه پدید آمد و بر منابر نقل شد و انتشار یافت و معلمان مغز کودکان را از آن انباشتند و برای دست یازیدن به دنیا از هیچ دروغ و بهتانی دریغ نکردند؛ پس از آن این سـخن ها تحت عنوان سـخن پیامبر صـلی الله علیه و آله به دسـت کسانی افتاد که دروغ نمی گفتند، لیکن آن ها را پذیرفته و روایت کردند. (3)

1- در همیـن زمینه رجـوع شـود به النص علی أمیر المـؤمنین علیه السـلام للسـید علی عـاشور 410 - 416 (نموذج سـرقة فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام) و پاورقی النزاع والتخاصم للمقریزي 119 -131 و لنعم ما قیل: یروي مناقب فضلها أعداؤها *** أبداً و یسندها إلی أضدادها

2- در دفتر پنجم، صفحه 1748 اشاره ای به حال او شد

3- فإذا جاءکم کتابي هذا فادعوا الناس إلی الروایة في فضائل الصـحابة والخلفاء الأولین، و لا تترکوا خبراً یرویه أحد من المسـلمین في أبي تراب إلاـ و تأتوني بمناقض له في الصـحابة.... فقرئت کتبه علی الناس فرویت أخبار کثیرة في مناقب الصـحابة مفتعلـة لا حقیقـة لها، وجد الناس في روایة ما یجري هذا المجری حتی أشادوا بذکر ذلك علی المنابر و ألقي إلی معلمي الکتاتیب فعلموا صبیانهم و غلمانهم من ذلك الکثیر الواسع حتی رووه و تعلموه کما یتعلمون القرآن وحتی علموه بناتهم و نساءهم و خدمهم و حشـمهم... فظهر حدیث کثیر موضوع و بهتـان منتشـر و مضـی علی ذلـك الفقهـاء والقضاة والولاة وکان أعظم الناس في ذلك بلیّـة القراء المراءون والمستضـعفون الـذین یظهرون الخشوع والنسك فیفتعلون الأحادیث لیحظوا بذلك عند ولاتهم ویقربوا مجالسـهم ویصـیبوا به الأموال والضیاع والمنازل حتی انتقلت تلك الأخبار والأحادیث إلی أیـدي الـدیانین الذین لا یسـتحلون الکذب والبهتان فقبلوها، ورووها وهم یظنون أنها حق، ولو علموا أنها باطلة لما رووها و لا تدینوا بها (شرح ابن أبی الحدید 44/11 - 46)

در این بخش به برخی از این فضائل سرقت شده اشاره می کنیم.

خلقت از طینت پیامبر صلی الله علیه و آله

در روایات اهل تسنن آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان از یک گل آفریده شده اند.

[1814 /14] رووا عن رسول الله صلی الله علیه و آله أنه قال: «خُلِقتُ أنَا و هارونُ بنُ عِمرانَ و یَحیَی بنُ زَکَرِیّا و عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ مِن طینَهٍ واحِدَهٍ». (1)

[1815 /15] و قال لعلي: «أنا وأنت من طینة واحدة إلی آدم». (2)

روایت ساختگی:

[1816 /16] در برابر آن روایتی جعل شد که: خُلقتُ أنا و أبو بکر و عمر من طینة واحدة. (3)

1- تاریخ بغداد 6 /56 تاریخ مدینة دمشق 42/ 64

2- الفتوح لابن أعثم الکوفي 3/ 48 و در روایت شماره 675 گذشت که: علی از گل و طینت من آفریده شده و من از طینت حضرت ابراهیم علیه السلام.

3- تاریخ مدینة دمشق 44 /121، کنز العمال 11 /567، سبل الهدی والرشاد 11 /246، و مراجعه شود به کلام ابن سیرین در عمدة القاري 8 /226 وسبل الهدی والرشاد 3/ 316.

تقدم آفرینش انوار عرشی

روایـات فراوان در آفرینش نـور اهـل بیت علیهم السـلام پیش از آفرینش حضـرت آدم علیه السـلام و.... در منـابع فریقین آمـده است، در حـدیثی که از پیـامبر صـلی الله علیه و آله گـذشت آمـده است: من و علی نوری بودیم در برابر خـدای عزّ وجـلّ، سال ها پیش از آفرینش حضرت آدم، سپس آن نور به دو بخش تقسیم و در وجود او (به ودیعت) نهاده شد..... (1) و مانند روایات ذیل:

[1817 /17] خُلقتُ أنا و علي بن أبي طالب من نور عن يمين العرش، نسبّح الله و نقدّسه من قبل أن يخلق الله تعالى آدم بأربعة عشر ألف سنة، فلما خلق الله آدم نقلنا إلى أصلاب الرجال وأرحام النساء الطاهرات

[1818 /18] لمّا خلق الله تعالى آدم أبا البشـر و نفخ فيه من روحه، التفت آدم يمنة العرش فإذا في النور خمسة أشـباح سُـجّداً و رُكّعاً، قال آدم: يا ربّ هل خلقت أحـداً من طين قبلي؟ قال: لا يا آدم، قال: فمن هؤلاء الخمسة الذين أراهم في هيئتي وصورتي؟! قال: هؤلاء خمسـة من ولدك

[1819 /19] كُنتُ أنا و علي نوراً بين يدي الله عز وجل..... (2)

روایت ساختگی

[1820 /20] در برابر آن روایتی ساخته شد که: قال النبي صلى الله عليه و اله: كنت أنا و أبو بكر و عمر و عثمان و علي بين يدي الله تعالى [أنواراً على يمين العرش] قبل أن

1- رجوع شود به همین دفتر، صفحه 2293 - 2294.

2- رجوع شود به فرائد السمطين 1 /36 - 42 شماره های 1، 5، 6. و نیز رجوع شود به غاية المرام للعلّامة السيد هاشم البحراني 1 /25 - 49 الباب الأول والباب الثاني، و روایات گذشته در صفحه های 25 - 26، 27، 30.

يخلق آدم بألف عام، فلمّا خُلق أسكنّا ظهره، و لم نزل ننتقل في الأصلاب الطاهرة حتى نقلني الله إلى صلب عبد الله، و نقل أبا بكر إلى صلب أبي قحافة، و نقل عمر إلى صلب الخطاب، و نقل عثمان إلى صلب عفان، و نقل عليّاً إلى صلب أبي طالب. (1)

ولی برای این روایت سندی ذکر نشده و در کتابی که مؤلف آن ملتزم به اعتبار روایاتش باشد نیز یافت نمی شود.

کلماتی که حضرت آدم علیه السلام خدا را به آن قسم داد

در روایات فریقین آمده است: حضرت آدم خدا را به پنج وجود مقدس سوگند داد تا توبه اش پذیرفته شد.

[1821 /21] بنابر نقل سیوطی، حضرت آدم عرض کرد: (اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، سُبْحَانَکَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، عَمِلْتُ سُوءً وَ ظَلَمْتُ نَفْسِی إِنَّکَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ». فهؤلاء الکلمات التي تلقی آدم. (2)

[1822 /22] عن ابن عباس، قال: سألت رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الکلمات التي تلقّاها آدم من ربّه فتاب علیه، قال: (سَأَلَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِیٍّ وَ فَاطِمَهَ وَ اَلْحَسَنِ وَ اَلْحُسَیْنِ ، إِلاَّ تُبْتَ عَلَیَّ فَتَابَ عَلَیْهِ). (3)

روایت ساختگی:

ولی آن ها روایتی از انس بن مالک نقل نمودند که:

[1823 /23] سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: أخبرني جبریل أن الله تعالی لمّا خلق

1- رجوع شود به الریاض النضرة 1 /51 - 52، الصواعق المحرقة 83، تحفه اثناعشریه 215.

2- الدر المنثور 1 /60، کنز العمال 2/ 359.

3- الدر المنثور 1 /60 - 61.

آدم و أدخل الروح في جسده أمرني أن آخذ تفاحة من الجنّة فأعصرها ثُمّ في فيه، فعصرتها في فيه، فخلقك من النقطة الأولى أنت يا محمد، و من الثانية أبا بكر، و من الثالثة عمر، و من الرابعة عثمان، و من الخامسة عليّاً، فقال آدم: من هؤلاء الذين أكرمتهم؟ فقال الله تعالى: هؤلاء خمسة أشباح من ذريتك.

و قال: هؤلاء أكرم عندي من جميع خلقي. قال: فلما عصى آدم ربه، قال: ربّ بحرمة أولئك الأشباح الخمسة الذين فضلتهم إلّا تبت على، فتاب الله عليه. (1)

که خود عامه هم آن را جعلی و ساختگی دانسته اند. (2)

مولود کعبه

اشاره

چنان که گذشت بنابر روایات متواتر، امیر مؤمنان درون کعبه متولد شده، (3) آن هم نه به صورت عادی و طبیعی بلکه دیوار کعبه شکافت برداشته تا مادر بزرگوارش وارد آن و سپس دیوار بسته شده و به هیچ وجه امکان باز کردن درب کعبه نبوده تا آن که حضرت فاطمه بنت اسد علیها السلام با نوزادش از آن جا خارج شده اند. این فضیلت مخصوص آن حضرت است.

روایت ساختگی:

[1824 /24] زبیری مسلکان ناصبی - یعنی زبیر بن بکار و مصعب - روایتی در فضیلت حکیم بن حزام - که از بنی اعمام آنان و از مؤلفة قلوبهم و از کسانی است که پس از فتح مکه اظهار اسلام نمود! - ساختند که مادرش وارد کعبه شد،

1- الرياض النضرة 51/1.

2- قال ابن حجر الهيتمي المكي - نقلاً عن السيوطي -: كذب موضوع. (رجوع شود به كشف الخفاء 249/1 - 250، الفتاوى الحديثية لابن حجر 172 - 173 چاپ البابي الحلبي)

3- رجوع شود به صفحه: 2299 - 2300.

درد زایمـان به او فشـار آورد و نتوانست خارج شود لـذا همان جا زایمان کرد. بلکه مصـعب ناصبی ادعا کرده کسـی جز او در کعبه به دنیا نیامده است! (1)

اشکال

اولاً: راویان این روایت از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام هستند که به هیچ وجه قابل اعتماد نیستند.

و ثانیاً: این روایت در برابر روایات متواتر شیعه و سنی در ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام ارزشی ندارد. (2)

و ثالثـاً: بر فرض تسـلیم اعتبـار آن، این که به جهت فشـار درد زایمان مادرش نتوانسـته از آن جا خارج شود کجا قابل مقایسه با ولادت آن حضرت در کعبه به صورت اعجاز آمیز است؟!

اولین مسلمان

دلائل فراوان بر تقدّم ایمان و اسلام امیرمؤمنان علیه السلام دلالت دارد. (3)

روایات ساختگی:

روایات فراوان در تقـدّم اسـلام دیگران بویژه ابوبکر ساخته شـد و شـگفت آن که بسـیاری از آن روایات از زبان امیرالمؤمنین علیه السـلام، صحابه، تابعین و کسانی

1- مراجعه شود به المستدرك 483/3، صحیح مسلم 11/5، الإصابة 98/2، تهذیب التهذیب 384/2 قال مصعب: ولم یولد قبله ولا بعده في الكعبة أحد. فقال الحاكم: وَ هَمَ مصعب في الحرف الأخير! (المستدرك 3/ 483)

2- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به دلائل الصـدق 6 /303 - 305، جواهر التاریخ 1 /146 - 147، الصحیح من سیرة الإمام علی علیه السلام للسید جعفر مرتضی 1 /98 - 101.

3- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 483، فضیلت 7.

نقل شده که تقدّم اسلام امیرمؤمنان علیه السلام به سند صحیح از آنان ثابت شده است. (1)

گذشت که مَعْمَر می گوید به زهری گفتم: ابن عباس می گوید: «اولین مسلمان علی [علیه السلام] است او پاسخ داد: ما از اسلام کسی پیش از زید بن حارثه اطلاع نداریم! (2)

البته دیگران گفته اند: ابن شهاب زُهری امیر مؤمنان علیه السلام را اولین مؤمن می داند. (3)

و نیز به عمار نسبت داده اند که گفته من پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که با او جز پنج برده و دو زن و ابوبکر کسی نبود. و از سعد بن ابی وقاص نقل شده که گفته است: هیچ کس مسلمان نشد مگر در همان روزی که من مسلمان شدم! (4)

مراد از عبارت: (السّابِقُون) در قرآن

گذشت که بنابر روایات متعدد در تفسیر (السّابِقُون) مراد از آن، اولین مسلمان یعنی علی علیه السلام است، مانند روایت ابن عباس، قال - في قوله تعالى: (وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ...) [الواقعة (56): 11] -: يوشع بن نون سبق إلى موسى، و مؤمن آل ياسين سبق إلى عيسى، و علي بن أبي طالب [عليه السلام] سبق إلى محمد رسول الله صلى الله عليه و آله. (5)

روایات ساختگی

1- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 554

2- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 547.

3- مراجعه شود به الاستيعاب 3 /1090، شرح ابن أبي الحديد 116/4، تهذيب الكمال 20/ 480، تهذيب التهذيب 295/7، السيرة النبوية لابن سيّد الناس (عيون الأثر) 1 /124)

4- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 560 - 561.

5- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 492 روایت 255

در برابر آن روایاتی از زبان زید بن علی و ابن عباس ساخته شد که مراد از آن ابوبکر و عمر هستند!

[1825 /25] سأل زيدَ بن علي بعضُ أصحابه عن قوله: (وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ) قال: أبو بكر و عمر (1)

[1826 /26] و قال القرطبي: و قيل: إنهم أربعة، منهم سابق أمة موسى، و هو حزقيل مؤمن آل فرعون، و سابق أمة عيسى، و هو حبيب النجار صاحب أنطاكية، و سابقان في أمة محمد صلى الله عليه و آله، و هما أبو بكر و عمر، قاله ابن عباس، حكاه الماوردي. (2)

[1827 /27] و برخی (السّابِقُون) را به عموم صحابه تفسیر نموده اند! (3)

تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

[1828 /28] در تفسیر آیه شریفه: (وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) [الزمر (39): 33] (4) روایاتی وارد شده که: (وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ) رسول الله صلى الله عليه و اله، (وَ صَدَّقَ بِهِ) علي بن أبي طالب [عليه السلام] (5) یعنی مراد از (وَ صَدَّقَ بِهِ) امیرالمؤمنین علیه السلام است (که پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق نمود).

ابن عباس، مجاهد، ابو هریره و جماعتی دیگر بر این عقیده اند.

1- الوافي بالوفيات 15 /21، تاريخ مدينة دمشق 19 /461

2- تفسير القرطبي 17 /199

3- ففي تفسير ابن أبي الزمنين 4/ 337: تفسير الحسن: السابقون: أصحاب النبي صلى الله عليه و سلم و أصحاب الأنبياء عليهم السلام.

4- و کسی که سخن راست را آورد و کسی که آن را تصدیق کرده آنان پرهیزگارانند

5- تاريخ مدينة دمشق 42 /359 - 360، شواهد التنزيل 2 /179 -180، تفسير البحر المحيط 412/7، الدر المنثور 328/5.

روایت ساختگی:

[1829 /29] در برابر آن از قتاده و ابو العالیه نقل کرده اند که مراد از وَ صَدّقَ بِهِ در آیه شریفه ابوبکر است. (1)

آیه شریفه: (إِنّمَا وَلِيُّكُمُ الله) درباره چه کسی نازل شد؟

گذشت که بنابر روایات شیعه و سنی آیه شریفه: (إِنّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَالّذِينَ آمَنُوا الّذِينَ يُقِيمُونَ الصّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) [المائدة (5): 55] درباره خاتم بخشی امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. (2)

روایات ساختگی:

[1830 /30] در برابر آن روایاتی ساخته شد که آیه مربوط به ابوبکر، عبادة ابن صامت عبدالله بن سلام عموم مهاجرین و انصار بلکه همهٔ مؤمنان است و شگفت آن که قاضی عبدالجبار از ابوعلی نقل کرده که آیه درباره جماعتی از فضلای صحابه نازل شده ولی برای این مطلب هیچ مستندی ذکر نکرده است. (3)

مراد از آیه شریفه: (وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)

گذشت که مراد از شاهدی که علم کتاب نزد اوست در آیه: (وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ) [الرعد (13): 43] امیرالمؤمنین علیه السلام است

1- معاني القرآن للنحاس 6 /175 - 176.

2- رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه 1872 - 1874.

3- رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 54 /290، سیر أعلام النبلاء 4/ 406، تفسیر الرازي 26/12، تفسیر ابن کثیر 2 /74 تحفه اثناعشریه 199. و قد ذکر شیخنا أبو علی انه قیل: إنها نزلت في جماعة من فضلاء أصحاب النبي صلی الله علیه و اله لو کانوا في الصلاة وفي الرکوع. (المغني للقاضي عبد الجبار 20 / ق 1 /137)

روایات ساختگی:

ولی در این زمینه نظرات گوناگون دیگری ارائه شده چنان که گذشت (1)

مراد از آیه شریفه: (هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ)

[1831 /31] بنابر روایات اهل تسنن مراد از مؤمنین در آیه شریفه (هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ) [الأنفال (8) 62] (2) امیرالمؤمنین علیه السلام است. (3)

[1832 /32] بلکه در روایت ابن عساکر دمشقی و دیگران تصریح شده که «علي وحده». (4) یعنی مراد از تأیید به مؤمنین فقط تأیید به علی علیه السلام است

روایات ساختگی:

[1833 - 1834 /33 - /34] در برابر آن روایتی از صحابه نقل شده که مراد از مؤمنین انصار هستند (5) و بعضی مهاجران را نیز بر آن افزوده اند! (6)

1- رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه 1835 - 1836.

2- و خدا بود که تو را با یاری خود و به مؤمنان تأیید (و تقویت) نمود.

3- حلية الأولياء 3 /27 (عن أبي الحمراء)، شواهد التنزيل 1 /292، الدر المنثور 3 /199، ينابيع المودة 1 /69 - 70، 282

4- تاريخ مدينة دمشق 42 /360، كفاية الطالب للكنجي 234 قال الكنجي: ذكره ابن جرير في تفسيره وابن عساكر في تاريخه. نگارنده گوید: روایت در تفسیر طبری یافت نشد و در الدر المنثور 3 /199 نیز بخش اخیر آن یعنی: «علي وحده» حذف شده با آن که روایت را از تاریخ مدینة دمشق ابن عساکر نقل کرده است!

5- تفسير الطبري 10 /46، تفسير ابن أبي حاتم 5/ 1726، تفسير البغوي 2 /260، المحرر الوجيز لابن عطية 2/ 548 معاني القرآن للنحاس 3/ 168، تفسير السمرقندي 2 /29، تفسير القرطبي 42/8، الدر المنثور 3 /199، فتح القدير 2 /323، تفسير الآلوسي 10 /28.

6- تفسير ابن كثير 2 /336، فتح القدير 2 /322،، تفسير الآلوسي 10 /28

مراد از: (صَالِحُ الْمُؤْمِنِين) در آیه شریفه

[1835 /35] روایات شیعه و سنی دلالت دارد که مراد از (صَالِحُ الْمُؤْمِنِين) در آیه شریفه: (إِن تَتُوبَا إِلَى اللهَ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذلِكَ ظَهِيرٌ) [التحريم (66): 4] (1) امیرالمؤمنین علیه السلام است. (2)

روایات ساختگی:

[1836 /36] در برابر آن روایات متعدد جعل شد که مراد پیامبران هستند، مقصود از آن فقط عمر است یا آن که عمر و ابوبکر هر دو مراد هستند! (3)

آیه تطهیر دربارهٔ چه کسانی نازل شده؟

پیش از این به تفصیل گذشت که آیه تطهیر در خصوص امیرمؤمنان، حضرت زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شده است. (4)

روایات ساختگی:

[1837 /37] در برابر آن روایاتی ساخته شد که این آیه شامل همسران

1- اگر شما [دو زن، اشاره به عایشه و حفصه] توبه کنید [که تنها راه باقی مانده برای شماست به سود خودتان می باشد] قطعاً دل هایتان از حق منحرف گردیده است؛ و اگر علیه پیامبر صلی الله علیه و آله [صلی الله علیه و آله] یکدیگر را یاری نمایید (بدانید که) خدا خود یاور اوست (و هم چنین) جبرئیل و صالح مؤمنان و فرشتگان... نیز پشتیبان او خواهند بود.

2- تاریخ مدینة دمشق 42 /361 شواهد التنزیل 2 /341 - 352 روایات شماره 981 - 996، زاد المسیر 8/ 52، تفسیر القرطبي 18 /192 تفسیر الثعلبي 9 /348، تفسیر ابن أبي حاتم 10 /3362، تفسیر البحر المحیط 8 /287، عمدة القاري 19 /253، الدر المنثور 6 /244، کنز العمال 2 /539

3- الدر المنثور 244/6.

4- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1617، 1626، 1674 - 1680

پیامبر صلی الله علیه و آله، یا عباس عموی آن حضرت و پسران او و... نیز می گردد، (1) بلکه فضل بن روزبهان (متوفی 927) ادعا کرده که اکثر مفسرین آن را مربوط به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند. (2)

ولی گذشته از روایات فراوان، ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) در نقطه مقابل او می نویسد: اکثر مفسرین بر این عقیده هستند که این آیه دربارهٔ امیرمؤمنان، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شده است. (3)

مولای پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟

پیش از این گذشت که در برابر حدیث مسلّم و متواتر غدیر، برخی به روایتی از امثال ابو هریره تمسک نموده اند که می گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: قریش والأنصار و جهینة و مزینة و أسلم و أشجع و غفار موالي. لیس لهم مولی دون الله و رسوله. (4) قریش، انصار و قبائل جهینه مزینه، أسلم، أشجع و غفار مولای من هستند و آن ها جز خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله مولایی ندارند.

رازی گفته: عده ای برای بطلان غدیر به این روایت استدلال نموده اند. (5)

پاسخ

ص: 2395

1- تحفه اثنا عشریه 202 - 203.

2- أكثر المفسرين على أن الآية نزلت في شأن الأزواج. (دلائل الصدق 4/ 354 به نقل از ابطال الباطل)

3- أكثر المفسرين على أنها نزلت في عليّ و فاطمة والحسن والحسين [عليهم السلام]. (الصواعق المحرقة 143)

4- صحيح البخاري 4 /س155، 157.

5- نهاية العقول 4 /481

اولاً: این خبر واحد نمیتواند با خبر مسلّم و متواتر غدیر برابری نماید.

ثانیاً: مخالفان به نقل آن متفرّدند و شیعه آن را ساختگی می داند

ثالثاً: آنان در بیان معنای این حدیث ساختگی به حیص و بیص افتاده و مطالب متناقضی ارائه نموده اند به شرحی که گذشت. (1)

محبت چه کسی مهم و لازم است؟

لزوم و اهمیت محبّت اهل بیت عموماً و امیر مؤمنان علیه السلام به صورت ویژه - و تحذیر از دشمنی آنان از آثار و اخبار فراوان استفاده می شود. (2)

روایات ساختگی:

در برابر آن روایاتی ساخته شد که:

[1838 /38] إن الله فرض علیکم حبّ أبي بکر و عمر و عثمان و علي [علیه السلام] کما فرض علیکم الصلاة. (3)

[1839 /39] من تمسّك بالسنة دخل الجنة، قالت عائشة: ما السنة؟ قال: حبّ بیك و صاحبه، یعني عمر (4)

[1840 /40] حبّ أبي بکر و شکره واجب علی أمتي (5)

1- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 423

2- به عنوان نمونه رجوع شود به فضیلت های شماره 31 تا 35.

3- تنزیه الشریعة 406/1

4- کنز العمال 11 /571 - 572 [ذکره] ابن الجوزي فی الواهیات.

5- تاریخ بغداد 3/ 71، کنز العمال 11 /552، قال الخطیب: تفرد به عمر بن إبراهیم... و عمر ذاهب الحدیث. و في میزان الاعتدال 3 /180 ولسان المیزان 4 /280: هذا منکر جداً. قال الدارقطني: کذّاب خبیث. و قال الخطیب: غیر ثقة. و في تنزیه الشریعة 1 /387: و أورده ابن الجوزي في الواهیات.

[1841 /41] أتي النبي صلى الله عليه و اله بجنازة رجل ليصلّي عليه، فلم يصلّ عليه، فقيل: يا رسول الله، ما رأيناك تركت الصلاة على أحد قبل هذا! قال: إنه كان يبغض عثمان فأبغضه الله. (1)

[1842 /42] الله الله في أصحابي، الله الله في أصحابي، لا تتخذوهم غرضاً بعدي، فمن أحبهم فبحبي أحبّهم أحبّهم، و من أبغضهم فببغضي أبغضهم، و من آذاهم فقد آذاني و من آذاني فقد آذى الله، و من آذى الله فيوشك [أوشك] أن يأخذه.(2)

و روایات دیگر که اهل تسنن نیز اعتبار آن را نپذیرفته اند، چنان که در پاورقی های گذشته بدان اشاره شد.

[1843 /43] و نیز در روایتی آمده است: رأيت البارحة عمّي حمزة... و أخي جعفر... فقلت: بأبي أنتما أي الأعمال وجدتما أفضل؟ قالا: فديناك بالآباء والأمهات،

1- سنن الترمذي 5 /294، قال الترمذي: هذا حديث غريب لا نعرفه إلا من هذا الوجه. و محمد بن زياد هذا هو صاحب ميمون بن مهران ضعيف في الحديث جداً.

2- مسند أحمد 5 /54 - 55، 57 و رجوع شود به 4/ 87 سنن الترمذي 5 /358، السنة لابن أبي عاصم 465، كنز العمال 11 /532. قال البخاري: في إسناده نظر. (ضعفاء العقيلي 2 /272، الكامل لابن عدي 4 /167) قال المناوي: فيه عبد الرحمن بن زياد قال الذهبي: لا يُعرف، و في الميزان: في الحديث اضطراب. (فيض القدير 2/ 125، و رجوع شود به ميزان الاعتدال 2 /452) قال الألباني في التعليق على السّنة لابن أبي عاصم 465: إسناده ضعيف لجهالة عبد الله بن عبد الرحمن، و يقال: عبد الرحمن بن زياد، و قد تكلّمت عليه و خرّجت حديثه في الضعيفة (2901) و رجوع شود به ضعيف سنن الترمذي للألباني 518.

وجدنا أفضل الأعمال: الصلاة عليك و سقي الماء و حبّ علي بن أبي طالب. (1)

روایات ساختگی:

[1844 /44] در برابر آن روایتی بی سند ساخته شد که: أُريت حمزة و جعفراً... فقلت لهما: ما وجدتما أفضل الأعمال؟ قالا: قول: لا إله إلّا الله، قلت: ثم ماذا؟ قالا: الصلاة عليك يا رسول الله قلت: ثم ماذا؟ قال: ثم حبّ أبي بكر و عمر. (2)

که برخی از اهل تسنن نیز آن را تکذیب نموده اند. (3)

خدا به محبت چه کسی فرمان داده است؟

[1845 /45] در روایات معتبر فریقین آمده است که: قال رسول الله: (إِنَّ اَللَّهَ أَمَرَنِی بِحُبِّ أَرْبَعَهٍ وَ أَخْبَرَنِی أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ! قيل: يا رسول الله، من هم؟ قال: عليٌّ منهم - يقول ذلك ثلاثاً - وَ أَبُو ذَرٍّ ، وَ سَلْمَانُ وَ مِقْدَادٌ). (4)

روایت ساختگی:

[1846 /46] در برابر آن روایتی نقل شده که: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: (إنَّ اللّهَ أمَرَنی بِحُبِّ أربَعَهٍ مِن أصحابی، و قال: أحبّهم: أبو بكر و عمر و عثمان و علي). (5)

1- المناقب للخوارزمی 74 و رجوع شود به شرح الأخبار للقاضی نعمان 2 /381.

2- كنز العمال 11/ 571 به نقل از دیلمی از ابن عباس.

3- الفتاوى الحديثية لابن حجر الهيتمي 173 (چاپ البابي الحلبي)

4- سنن ابن ماجة 1 / 53 و رجوع شود به الكنى جزء من التاريخ الكبير للبخاري 31 سنن الترمذي 5/ 299 قال: هذا حديث حسن غريب، تاريخ مدينة دمشق 60 /176، الاستيعاب 1482/4، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 230 - 231، 232، أسد الغابة 4 /410، الرياض النضرة 3/ 188، تهذيب الكمال 33/ 306، تهذيب التهذيب 10/ 255، الإصابة 161/6: قال: و سنده حسن، تاريخ الخلفاء 187، الجامع الصغير 1 /258، كنز العمال 11 /643.

5- تاريخ مدينة دمشق 39 /127، الكامل لابن عدي 3 /289، ميزان الاعتدال 2 /218، لسان الميزان 3/ 99، كنز العمال 11/ 637. قال ابن عدي: سليمان بن عيسى السجزي يضع الحديث.

و اهل تسنن گفته اند: راوی آن دروغ پرداز است. (1)

علامت حلال زادگی و....

محبّت اهل بیت علیهم السلام عموماً و امیرمؤمنان به صورت ویژه علامت حلال زادگی شمرده شده، پیش از این در روایت شماره 693 گذشت که: قال رسول الله صلی الله علیه و اله: (لا یُحِبُّهُمْ إلاَّ سَعِیدُ اَلْجَدِّ طَیِّبُ اَلْمَوْلِدِ وَ لاَ یُبْغِضُهُمْ إلاَّ شَقِیُّ اَلْجَدِّ رَدِیءُ اَلْوِلاَدَهِ).

و نیز در روایت شماره 568 گذشت که: (یا أیُّهَا النّاسُ! اِمتَحِنوا أولادَکُم بِحُبِّهِ ففَمَن أحَبَّهُ فَهُوَ مِنکُم و مَن أبغَضَهُ فَلَیسَ مِنکُم).

روایت ساختگی:

در برابر روایات گذشته و احادیث مشابه آن، روایتی ساخته شد که انصار بلکه عرب عموماً در این فضیلت با اهل بیت علیهم السلام شریک دانسته شدند:

[1847 /47] من لم یعرف حق عترتي والأنصار والعرب فهؤلاء أحد ثلاثة: إمّا منافق و إما لزنية و إمّا حملته أمه على غير طهر. (2)

گرچه اهل تسنن نیز بر آن اعتماد ننموده اند.

میزان ایمان و نفاق

گذشت که مسلم بن حجاج نیشابوری و دیگران از امیرمؤمنان نقل کرده اند که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله با من چنین عهد فرمود که جز مؤمن تو را دوست

1- منابع پیشین.

2- الکامل لابن عدي 3 /203.

ندارد و جز منافق بغض و کینه تو را نخواهد داشت. (1)

روایات ساختگی:

در برابر حدیث گذشته و احادیث مشابه آن که پیش از این گذشت، روایات متعددی جعل شد که:

[48/ 1848] حبّ أبي بكر و عمر إيمان و بغضهما نفاق. (2)

[49/ 1849] حبّ قريش إيمان و بغضهم كفر، و حبّ العرب إيمان و بغضهم كفر. (3)

[50/ 1850] لا يبغض العرب إلّا منافق (4)

و البته اهل تسنن نیز اعتبار این روایات را نپذیرفته اند.

[51/ 1851] و روایات دیگری نیز نقل شد که حبّ الأنصار إيمان و بغضهم نفاق (5) یا: و بغضهم كفر (6) که اگر صحیح باشد مراد از آن دوستی و دشمنی آنان به جهت نصرت دین است که حکم بر عنوان «انصار» مترتب شده است. (7)

1- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1379 فضیلت 31: حبّ و بغض علی علیه السلام میزان تشخیص ایمان و نفاق.

2- الكامل لابن عدى 3/ 73، ميزان الاعتدال 1 /626، فيض القدير 3/ 488 قال المناوي: و فيه حازم بن الحسين، قال في الميزان - عن أبي داود -: روى مناكير، و قال ابن عدي: عامة ما يرويه لا يُتابع عليه، ثم ساق له هذا الخبر.

3- مجمع الزوائد 53/10: رواه الطبراني في الأوسط، وفيه الهيثم بن جماز وهو متروك. و في فيض القدير 3/ 488.... ورده الذهبي بأن الهيثمي متروك، و معقل مضعف

4- مسند أحمد 1 /81، الكامل لابن عدي 3 /203، كنز العمال 12 /47. قال الهيثمي: و فيه زيد بن جبيرة و هو متروك. (مجمع الزوائد 10 /53) و قال البخاري: زيد بن جبيرة... متروك... منكر الحديث الكامل لابن عدي 3 /202 - 203)

5- مسند أحمد 70/3

6- السنن الكبرى للبيهقى 241/7.

7- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1399 - 1400 مطلب ششم از کلام حضر موتی.

ایمان چه کسی بر ایمان همه ترجیح دارد؟

[1852 /52] قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: لو أن السماوات السبع والأرضین السبع وضعن في کفة میزان، و وضع إیمان علي في کفة میزان، لرجح إیمان علي. (1)

یعنی: اگر آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه در کفه ترازویی گذاشته شود و ایمان علی در کفه دیگر آن برتری با ایمان علی خواهد بود.

روایت ساختگی:

در برابر روایت گذشته روایتی ساختند که:

[1853 /53] لو وزن إیمان أبي بکر بإیمان الناس لرجح إیمان أبي بکر. (2)

اگر ایمان ابوبکر با ایمان مردم سنجیده شود ایمان او بر همه ترجیح دارد.

که عدم اعتبار آن پیش از این معلوم گردید. (3)

برترین و محبوب ترین شخص نزد پیامبر صلی الله علیه و آله

روایات فراوان دلالت دارد که علی محبوب ترین مردم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بر همه برتری دارد؟ (4)

روایات ساختگی:

در برابر آن روایاتی در برتری و محبوب تر بودن دیگران جعل شده، مانند:

[1854 /54] روایت اسامه در محبوب تر بودن خودش! (5)

1- رجوع شود به دفتر پنجم صفحه 1791

2- تذکرة الموضوعات 93، کشف الخفاء 2 /165.

3- رجوع شود به دفتر پنجم صفحه 1792 - 1793.

4- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 85، فضیلت 1: «علی علیه السلام بهترین خلق خدا».

5- عن أسامة بن زید... قال صلی الله علیه و آله: فأحب الناس إلی من أنعم الله علیه وأنعمت علیه: أسامة بن زید، قالا: ثم من؟ قال: ثم علي بن أبي طالب.... (سنن الترمذي 342/5 - 343 کنز العمال 273/13) و عنه صلی الله علیه و آله: قد بلغني أنکم قلتم في أسامة، وإنه أحب الناس إلي. (صحیح البخاري 5 /145)

[1855 /55] روایت نواده زبیر- به نقل پدرش از مروان از عثمان [!!!] - در محبوب تر بودن زبیر (1)

[1856 /56] روایت ساختگی دیگر آن هم از زبان دشمنی کینه توز چون عمرو بن عاص که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم محبوب ترین مردم نزد تو کیست؟ فرمود: عایشه. گفتم: از مردان؟ فرمود: پدرش. گفتم: پس از او؟ فرمود: عمر (2). و نقد آن به تفصیل گذشت. (3)

آن ها در برابر حدیث طیر که حکایت از برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر همه دارد، حدیثی ساختند به این مضمون که:

[1857 /57] پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدا دنبال ابوبکر و عمر فرستاد و پس از آن برای آمدن امیرالمؤمنین علیه السلام دعا کرد که: (اللهم سق إلینا رجلاً رابعاً محبّاً لك و لرسولك تحبّه - اللهم - أنت و رسولك فیشرکنا في طعامنا) و پس از آمدن امیرالمؤمنین علیه السلام،

1- عن هشام بن عروة، عن أبیه، عن مروان:... قال عثمان: أما والذي نفسي بیده إنه لخیرهم ما علمت، وإن کان لأحبهم إلی رسول الله صلی الله علیه و اله. و في لفظ: إن کان لخیرهم [الأخیرهم] ما علمت و أحبّهم إلی رسول الله صلی الله علیه وسلم (مسند أحمد 1 /64، صحیح البخاري 4 /211، المستدرك 3/ 363، أسد الغابة 2 /197، سیر أعلام النبلاء 1 /54)

2- حدّثني عمرو بن العاص... فقلت: أيّ الناس أحبّ إلیك؟ قال: عائشة، فقلت: من الرجال؟ فقال: أبوها، فقلت: ثم من؟ قال: ثم عمر بن الخطاب.. فعد رجالاً. (صحیح البخاري 4 /192، و مراجعه شود به صحیح البخاري 113/5، صحیح مسلم 109/7، مسند أحمد 4 /203، فتح الباري 19/7)

3- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 123 واکنش دهم: «جعل روایت در برابر حدیث طیر».

جابر و ابن مسعود هم وارد شده و همگی از آن غذا خوردند.

نـادرست بودن این مطلب به قـدری روشن بوده که فریاد ابن عساکر دمشـقی هم بلنـد شـده که: این حـدیث غریب است و مشـهور همان حدیث انس است. (1)

و در روایت شماره 474 گذشت که: کان لعلي من النبي صلی الله علیه و اله مدخل لم یکن لأحدٍ من الناس. (2)

روایت ساختگی:

[1858 /58] در برابر آن نیز روایتی سـاخته شـد که: عن عبـد الله بن أبي أوفی، قـال: کـان لأبي بکر وعمر من النبي صـلی الله علیه و آله مجلس، هذا عن یمینه وهذا عن شماله، فإذا غابا لم یجلس ذلك المجلس أحد. (3)

[1859 /59] و در روایات متعدد آمده است که: «أحبّ أهلي إليّ فاطمة» و برخی حکم به صـحت و اعتبار بلکه حکم به تواتر معنوی آن کرده اند. (4)

1- عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: صنعت امرأة من الأنصار لرسول الله صلی الله علیه و آله أربعة أرغفة و ذبحت له دجاجة فطبختها فقدمته بین یدي النبي صـلی الله علیه و سـلم، فبعث رسول الله صلی الله علیه و سلم إلی أبي بکر وعمر فأتیاه، ثم رفع رسول الله صلی الله علیه و سلم یدیه إلی السماء ثم قال: اللهم سُق إلینا رجلاً رابعاً محبّاً لك ولرسولك تحبّه - اللهم - أنت و رسولك فیشرکنا فی طعامنا و بارك لنـا فیه، ثم قال صـلی الله علیه و آله: اللهم اجعله علي بن أبي طالب، قال: فوالله ما کان بأوشك أن طلع علي بن أبي طالب فکبّر رسول الله صلی الله علیه و سلم و قال: الحمد لله الذي سری بکم جمیعاً و جمعه و إیاکم، ثم قال صلی الله علیه و آله: انظروا هل ترون بالباب أحداً، قال جابر: و کنت أنا و ابن مسـعود فأمر بنا رسول الله صـلی الله علیه و آله فأدخلنا علیه فجلسـنا معه معه ثم دعا صـلی الله علیه و آله بتلك الأرغفـة فکسـرها بیده ثم غرف علیها من تلك الدجاجة و دعا بالبرکة، فأکلنا جمیعاً حتی تملأنا شـبعاً و بقیت فضـلة لأهل البیت. قال ابن عساکر هذا حدیث غریب، والمشهور حدیث أنس. تاریخ مدینة دمشق (245/42)

2- تاریخ مدینة دمشق 42/ 376

3- الکامل لابن عدي 2 /147

4- قـال الکتاني: والحق أن فاطمـة [علیها السـلام] لها الأحبیـة المطلقـة، ثبت ذلك في عـدة أحادیث أفاد مجموعها التواتر المعنوي، و ما عـداها فعلی معنی من أو اختلاف الجهـة. و قـد أخرج الترمذي وحسـنه والحاکم و صـححه و الطیالسـي والطبراني والدیلمي و غیرهم...: «أحب أهلي إليّ فاطمة». قال في التیسیر: إسناده صحیح. (نظم المتناثر من الحدیث المتواتر 196)

روایات ساختگی:

در برابر آن روایاتی ساخته شد که عایشه دیگران را محبوب تر نشان داده.

[1860 /60] او می گوید: گردنبندی برای پیامبر صلی الله علیه و آله به رسم هدیه آورده شد، حضرت فرمود: من آن را به محبوب ترین فرد خانواده ام می دهم. زنان گفتند: دختر ابوبکر آن را تصاحب نمود! حضرت أمامه دختر زینب (یعنی نوهٔ خویش) را صدا زد و آن را به گردنش آویزان نمود. (1)

[1861 /61] و از عایشه روایت دیگری نیز نقل شده که حضرت فرمود: بهترین دختران من زینب است (2)

پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به چه کسی باید رجوع کرد؟

گذشت که طبرانی و ابن ابی شیبه به سند صحیح نقل کرده اند: هنگام احتضار پیامبر صلی الله علیه و آله، صفیه همسر آن حضرت عرض کرد ای پیامبر صلی الله علیه و آله خدا هر یک از همسران تو خانواده ای دارند که پناهش باشد ولی شما خانواده مرا [که از یهودیان خیبر بودند] از من دور کرده ای اگر برای شما اتفاقی افتاد (و از دنیا رفتی) من چه کنم (و به چه کسی پناه برم)؟ حضرت فرمود: «به علی بن ابی طالب رجوع نما)». (3)

1- عن عائشة: أن رسول الله صلی الله علیه و سلم أهديت له هدية فيها قلادة من جزع، فقال: لأدفعنها إلى أحبّ أهلي إليّ، فقالت النساء: ذهبت بها ابنة أبي قحافة، فدعا النبي صلى الله عليه و اله أمامة بنت زينب فعلقها في عنقها. (مسند أحمد 6 /101 و رجوع شود به 261)

2- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2576

3- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1488 روایات شماره 945 - 946.

روایت ساختگی:

در برابر آن روایتی جعل شد که:

[1862 / 62] أتت امرأة النبي صـلى الله عليه و آله فأمرها أن ترجع إليه، قالت: أرأيت إن جئتُ ولم أجـدك - كأنها تقول الموت - قال: إن لم تجديني فأتي أبا بكر (1). یعنی: زنی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، حضرت به او فرمود که بعداً به آن حضرت رجوع نماید، گفت: اگر شما نبودی؟ - یعنی اگر از دنیا رفته باشی؟ - فرمود به ابوبکر مراجعه کن.

چه کسی دیون پیامبر صلی الله علیه و آله را ادا می کند؟

گذشت که عامه به سند صحیح نقل کرده اند که: علي يقضي ديني. (2)

روایت ساختگی:

در برابر آن روایتی ساخته شد به نقل از ابوهریره و پسر عمرو بن العاص که ابوبکر و عمر پرداخت کننده دیون و وعده های پیامبر صلی الله علیه و آله هستند.

[1863 /63] ابتـاع النبي صـلى الله عليه و آله من أعرابي قلائص إلى أجل، فقال: يا رسول الله، أرأيت إن أتى عليك أمر الله فمن يقضـيني مالي؟ قال: أبو بكر يقضـي عنّي ديني و ينجز عداتي، قال: فإن قبض أبو بكر فمن يقضـي عنك؟ قال: عمر يحذو حذوه و يقوم مقامه لا تأخذه في الله لومة لائم، قال: فإن مات عمر؟ قال: فإن استطعت أن تموت فمت. (3)

البته عامه خود این روایت را قابل اعتماد ندانسته اند. (4)

1- صحيح البخاري 4 /191 و رجوع شود به صحيح مسلم 7/ 110.

2- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1519: «علی علیه السلام پرداخت کننده دیون پیامبر صلی الله علیه و آله).

3- كنز العمال 11 /253

4- الكامل لابن عدي 30/3

بشارت به بهشت

[1864 /64] اهل تسنن روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اولین کسی که بر شما وارد می شود اهل بهشت است» اصحاب چشم دوخته بودند که چه کسی از راه میرسد امیرالمؤمنین علیه السلام نزد آنان آمد. (1)

روایات ساختگی:

به راویان متعدد نسبت داده اند که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم، ابوبکر، عمر و عثمان - یکی پس از دیگری اجازه ورود گرفتند، حضرت درباره هر یک فرمود: او را به بهشت (2) یا به بهشت و خلافت پس از من بشارت دهید. (3)

[1865 /65] قال أنس: جاء النبي صلى الله عليه و آله فدخل إلى بستان فأتى آتٍ فدقّ الباب، فقال: يا أنس! قم فافتح له الباب و بشّره بالجنة والخلافة من بعدي، قلت: يا رسول الله، أعلمه؟ فقال: أعلمه، فخرجت فإذا أبو بكر، قلت له: أبشر بالجنة و أبشر بالخلافة من رسول الله صلى الله عليه و سلم، ثم جاء آتٍ فدق الباب، فقال: يا أنس! قم فافتح له الباب وبشّره بالجنة وبالخلافة من بعد أبي بكر، قلت: يا رسول الله أعلمه؟ فقال: أعلمه، فخرجت فإذا عمر، فقلت: أبشر بالجنة و أبشر بالخلافة من بعد أبي بكر، ثم جاء آت فدق

1- عن أم خارجة، امرأة زيد بن ثابت قالت: أتينا رسول الله صلى الله عليه وسلم في حائط و معه أصحابه إذ قال: «أول رجل يطلع عليكم فهو من أهل الجنة». فرفعنا أبصارنا إليه ننظر من يدخل، فقال رسول الله: «عسى أن يكون عليّاً». فدخل علي بن أبي طالب [عليه السلام]. و في رواية: «أول ما يشرف عليكم من تسمعون خشخشته بهذا الوادي من أهل الجنة»، فأشرف عليهم علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (رجوع شود به معرفة الصحابة لأبي نعيم 6 /3494، 3567، الآحاد والمثاني 224/6، أسد الغابة 578/5، 618، الاصابة 8 /285)

2- صحيح البخاري 2 /194 - 196، 201 - 202 و 7 / 123 و 8 /96 - 97، 136.

3- روایات فراوان به این مضمون ساخته شده به عنوان نمونه رجوع شود به همین دفتر صفحه 2543 - 2552 عنوان: نفی خلافت و «نفی فضیلت امیرمؤمنان علیه السلام».

الباب، فقال: يا أنس! قم فافتح له الباب و بشّره بالجنة و بالخلافة من بعد عمر و أنه مقتول، فخرجت فإذا عثمان قلت أبشر بالجنة وبالخلافة من بعد عمر و أنك مقتول. (1)

خطیب بغدادی از علی بن مدینی نقل کرده که این روایت دروغ است، (2) ذهبی و ابن حجر نیز آن را معتبر نمی دانند ابن حجر عسقلانی می گوید: اگر این روایت صحیح بود عمر امر خلافت را به شورا واگذار نمی کرد و مستقیم عثمان را انتخاب می نمود. (3)

شهر علم پیامبر صلی الله علیه و آله

قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: (أَنَا مَدِينَةُ اَلْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا). (4)

روایات ساختگی:

برای مقابله با آن، روایات متعدد جعل کردند:

[1866 /66] أنا مدينة العلم و أبو بكر أساسها، و عمر حيطانها، و عثمان سقفها....

[1867 /67]... و علی بابها، و معاوية حلقتها. (5)

[1868 /68]... و أبو بكر وعمر و عثمان سورها، و علی بابها. (6)

من شهر دانش هستم و ابوبکر اساس آن عمر دیوارش و عثمان سقف آن.

1- كنز العمال 13 /66 - 67.

2- تاريخ بغداد 9 /340.

3- ميزان الاعتدال 1 /348، لسان الميزان 3/ 193 - 194 قال: لو صح هذا لما جعل عمر الخلافة في أهل الشورى و كان يعهد إلى عثمان بلا نزاع.

4- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 631: «علی علیه السلام دروازه شهر علم و حکمت پیامبر صلی الله علیه و آله».

5- تاريخ مدينة دمشق 9 /20، لسان الميزان 1 /423، كشف الخفاء 1 /204

6- فتح الملك العلی 155 - 156

و بنابر روایتی:... و معاویه حلقه (درب) آن!

و بنابر روایتی دیگر:.... ابوبکر، عمر و عثمان حصار آن.

ابن عساکر دمشقی می گوید: وقتی از راوی سند آن را مطالبه نمودند وعده داد که بعداً سندش را برای آن ها نقل خواهد کرد ولی هیچ گاه این کار را نکرد.

و بعضی دیگر برای مقابله با حدیث گذشته روایتی مشابه آن ساختند که:

[1869 /69] أنا مدينة الصدق و أبو بكر بابها، أنا مدينة العدل و عمر بابها، أنا مدينة الحياء و عثمان بابها. (1)

در برابر توان علمی امیرالمؤمنین علیه السلام و کلام آن حضرت که فرمود: لو شئت لأوقرت سبعين بعيراً في تفسير فاتحة الكتاب. (2)

[1869/1] به ابن عباس نسبت داده شد که گفته: لو فسّرتُ (الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ) [الحمد: (1): 2] ما حملت إبل الأرض كتب تفسيرها. (3)

حق دائر مدار کیست؟!

[1870 /70] روایات متعدد با الفاظ گوناگون نقل شد که: (عَلِی مَعَ الْحَقِ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِیّ»، یا: (.... اَللَّهُمَّ أَدِرِ اَلْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ) (4)

1- حديقة الحقيقة سنائی غزنوی 226، 234، 239 نفحات الأزهار 12 /171 به نقل از گنج سعادت لمعين الدين بن خواجه خاوند محمود خوارزمی نقشبندی و الوسيلة الأحمدية والذريعة السرمدية في شرح الطريقة المحمدية للشيخ رجب بن احمد التيری.

2- الاتقان للسيوطی 2 /490، قوت القلوب 1 /93، نظام الحكومة النبوية (التراتيب الادارية) للكتاني الإدريسي الفاسي 2 /183، احياء العلوم 3/ 525، ينابيع المودة 1 /205 و 3/ 209، 456.

3- مقتل الحسين عليه السلام للسيد المقرم رحمه الله 169 به نقل از تكملة الصلة لابن الابار 600/2

4- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 189، فضيلت 2: «حق با علی عليه السلام است».

روایت ساختگی:

در برابر آن روایتی جعل شد که:

[1871 /71] الحق بعدي مع عمر حيث كان. (1)

برخی از دانشمندان اهل تسنن نیز اعتراف به ساختگی بودن آن نموده اند. (2)

آقای عرب

به سند معتبر نقل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (أنَا سَيِّدُ وُلدِ آدَمَ، و عَلِيٌّ سَيِّدُ العَرَبِ). من سرور و آقای بنی آدم هستم و علی سرور عرب است. (3)

روایات ساختگی:

در مقابل آن حدیثی ساختند که:

[1872 /72] پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام و عباس فرمود: من آقای بنی آدم هستم و شما دو نفر آقای عرب. (4)

[1873 /73] و حدیثی دیگر جعل کردند که ابوبکر آقای پیران عرب است! (5)

1- التاريخ الكبير للبخاري 7/ 114، الجامع الصغير 1 /590، كنز العمال 11 /573.

2- تذكرة الموضوعات 94، كشف الخفاء 1 /364: قال الصغاني: موضوع، و كذا عمر سراج أهل الجنة.

3- المستدرك 3 /124، قال الحاكم النيسابوري: هذا حديث صحيح الإسناد.

4- عن العباس، قال: جئت أنا و علي إلى النبي صلى الله عليه و آله، فلما رآنا قال: بخ لكما، أنا سيد ولد آدم، و أنتما سيّد العرب. (كنز العمال 11 /618 و 13 /108، 522)

5- إن عائشة نظرت إلى رسول الله صلى الله عليه و سلم فقالت: يا سيّد العرب! قال: أنا سيد ولد آدم ولا فخر، و أبوك سيد كهول العرب. المصنف لابن أبي شيبة 7 /474 - 475 و مراجعه شود به الرياض النضرة 1/ 138، تاريخ مدينة دمشق 192/64)

ولی پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟

احمد بن حنبل به سند صحیح از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: (أنتَ وَلِيّی فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ) یعنی: تو در دنیا و آخرت ولیّ (و عهده دار امور) من هستی. (1)

روایات ساختگی:

[1874 /74] برخی این عبارت را - بنابر نقل طلحة بن زید شامی که نزد عامه هیچ اعتباری ندارد (2) - برای عثمان ساختند. (3)

[1875 /75] و در روایتی دیگر برای عمر (4) و البته عامه هم آن را ساختگی می دانند. (5)

[1876 /76] و حدیث بی سند دیگری نیز ساخته شد که: إنه صلی الله علیه و آله قال لعبد الرحمن بن عوف: أنت ولیبي في الدنیا والآخرة. (6)

برادر پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟

[1877 /77] احادیث فراوان بر اخوت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد. (7)

روایات ساختگی:

1- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1626

2- بخاری او را منکر الحدیث و نسائی متروك الحدیث دانسته. (الکامل لابن عدي 4 /109).

3- رجوع شود به پاورقی های آینده

4- البدایة والنهایة 7/ 239، المستدرك 3/ 97، الکامل لابن عدي 4 /109.

5- الموضوعات لابن الجوزی 1 /334 - 335 تذکرة الموضوعات للفتنی 94.

6- الریاض النضرة 4 /307.

7- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 607 فضیلت 9: «تنها برادر پیامبر صلی الله علیه و آله».

در برابر آن حدیثی جعل کردند که:

[1878 /78] أبو بكر أخي في الدنيا والآخرة. (1)

مناوی گفته: سیوطی این روایت را ضعیف دانسته، ولی سزاوار بود آن را حذف می کرد؛ زیرا راوی آن عبدالرحمن بن عمرو بن جبلة دروغگو است. سپس گفته: البته سیوطی تذکر داده که رجالیین او را دروغگو می دانند. (2)

و گذشت که بنابر گفته ابن ابی الحدید، طرفداران ابو بکر حدیث جعلی: (و لو کنت متخذاً خلیلاً من اُمتی - أو من الناس - لاتخذت أبا بکر خلیلاً) را- که در منابع عامه فراوان نقل شده (3) - نیز در برابر حدیث اخوت ساخته اند. (4)

[1879 /79] ابن سعد در طبقات پس از ذکر اخوت و برادری بین مهاجرین و انصار گفته: فآخی رسول الله صلی الله علیه و آله بینه وبین علي بن أبي طالب علیه السلام.

[1880 /80] و روایت کرده: أن النبي صلی الله علیه و آله حین آخی بین أصحابه وضع یده علی منکب علي علیه السلام ثم قال: «أنت أخي، ترثني و أرثك...».

[1881 /81] ولی روایتی ساختگی نیز نقل کرده که: آخی رسول الله صلی الله علیه و سلم بین علي بن أبي طالب علیه السلام و سهل بن حنیف. (5)

1- الجامع الصغیر، 1 /15، کنز العمال 11 /544.

2- فیض القدیر 1 /120 - 121 قال: رمز لضعفه، و لیس یکفي منه ذلك بل کان ینبغي حذفه إذ فیه عبد الرحمن بن عمرو بن جبلة. قال الذهبي في الضعفاء: کذبوه. و في المیزان عن أبي حاتم: کان یکذب. وعن الدارقطني: یضع الحدیث ثم رأیت المؤلف نفسه تعقبه بذلك في الأصل، فقال: فیه عبد الرحمن بن جبلة کذبوه.

3- صحیح البخاري 1 /120، صحیح مسلم 2/ 68 و 7 /108 - 109 و...

4- شرح ابن أبي الحدید 11 /49

5- الطبقات الکبری 3 /22 - 23.

[1882 /82] ابن کثیر این قول ساختگی را اختیار نموده و از روایات معتبر و فراوان چشم پوشی کرده، بلکه آن را ضعیف رکیک و غیر قابل قبول دانسته. (1)

در حالی که در روایات تصریح شده که اخوت بین پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام انحصاری بوده و هیچ کدام با کس دیگری اخوت و برادری نداشته اند.

در روایت صحیح شماره 276 - به نقل از ابن ابی شیبه، نسائی، طبری، حاکم نیشابوری، ابن ماجه و ابونعیم از امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: (أَنَا عَبْدُ اللهِ وَ أَخُو رَسولِهِ، وَانَا الصدِّيقُ الأكبرُ، لا يَقُولَها بَعدِي إِلّا كَذّابٍ مُفتَرٍ...)

و در روایت معتبر شماره 398 گذشت: قال ابن عبد البر: و روينا من وجوه عن عليٌ رضى الله عنه [عليه السلام] أنه كان يقول: «أنا عبد الله وأخو رسول الله، لا يقولها أحد غيري إلّا كذاب».

و در - روایت شماره 398/1 - ضمن مناشدات امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: قال على عليه السلام نشدتكم بالله... أفيكم أحد آخى رسول الله صلى الله عليه و اله غيري؟ قالوا: اللهم لا...

قال ابن عبد البر: و هذه كلها آثار ثابتة. (2)

در روایت معتبر شماره 388 گذشت که:... فجاء على رضى الله عنه [عليه السلام] و عيناه تدمع، قال: يا رسول الله، ما لي آخيت بين أصحابك ولم تؤاخ بيني و بين أحد؟! فقال له رسول الله صلى الله عليه و سلم: «أنت أخي في الدنيا والآخرة».

عبارات: «لا يَقُولَها.... إِلّا كَذّاب»، «أفيكم أحد آخى رسول الله صلى الله عليه و اله غيري»؟

«و لم تؤاخ بيني و بين أحد» صريح در انحصار اخوت است

1- البداية والنهاية 7/ 250، پاسخ آن در دفتر دوم، صفحه 626- 627 گذشت.

2- الاستيعاب 3 / 1098 - 1100.

سرقت ألقاب صدیق و فاروق و یعسوب

بنابر روایات فراوان پیامبر صلی الله علیه و آله القاب «صدیق اکبر»، «فاروق» و «یعسوب» را درباره امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده، چنان که در روایت آمـده است: و هـذا [و هو] الصدیق الأکبر، و هذا فاروق هذه الأمة، یفرّق بین الحق والباطل، و هذا یعسوب المؤمنین والمال یعسوب الظالمین. (1)

روایات ساختگی:

در برابر آن روایاتی ساخته شد که:

[1883 /83] فجعل - أي الله تعالی - أبا بکر صدیقاً وعمر فاروقاً. (2)

[1884 /84] قال جبریل: إن عمر فرّق بین الحق والباطل، فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله: أنت الفاروق. (3)

[1885 /85] بلکه به دروغ به امیرالمؤمنین علیه السـلام نیز نسـبت دادنـد که فرمود: نام صدیق برای ابوبکر از جانب خدا نازل شده است! (4)

[1886 /86] و به آن حضرت نسبت دادند که ابوبکر را یعسوب نامیده. (5)

1- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 193، 210 روایت های شماره: 98، 114 به نقل از البحر الزخار 9 /342، المعجم الکبیر للطبرانی 269/6، الاستیعاب 4 /1744، أسد الغابة 5 /287، الإصابة 7 /294، تاریخ مدینة دمشق 42 /450، المناقب للخوارزمي 105، الریاض النضرة 106/3 - 107، ذخـائر العقبی 56 مجمع الزوائـد 9 /102، السـیرة الحلبیة 2 /94، کنز العمـال 612/11، 616 فیض القدیر للمناوی 4/ 472.

2- الریاض النضرة 1 /51 - 52

3- تخریج الأحادیث والآثار للزیلعي 330/1 الکشاف 536/1 تفسیر الرازي 154/10 و.....

4- تاریخ مدینة دمشق 261/36

5- لمـا مـات أبو بکر... قام أمیر المؤمنین علي بن أبي طالب [علیه السـلام]، علی باب البیت الـذي هو مسـجی فیه، فقال: کنت - والله - یعسوباً للمؤمنین.... (حیاة الحیوان الکبری 2 /564) أو: کنت - والله - للدین یعسوباً.... الریاض النضـرة 1 /263، النهایة لابن الأثیر 3 /234)

* و رجوع شود به عنوان آینده: «بر عرش خدا و... چه نوشته»؟

تذکر دو نکته

نکته اول:

مستفاد از روایات: «الصدیقون ثلاثة...» که پیش از این گذشت انحصار «صدّیق» در سه نفر است - حبیب نجار مؤمن آل فرعون و علی علیه السلام- که برترین آنان امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد. (1)

نکته دوم:

بنابر تصریح زُهری، اولین کسانی که لقب «فاروق» را درباره عمر بکار برده اهل کتاب بوده اند و از پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه حدیثی وجود نداشته است.

[1887 /87] قال ابن شهاب الزهري: بلغنا أن أهل الكتاب كانوا أول من قال لعمر الفاروق، و كان المسلمون يأثرون ذلك من قولهم، ولم يبلغنا أن رسول الله ذكر من ذلك شيئاً. (2)

[1888 /88] ولی خطیب تبریزی روایتی را با آب و تاب فراوان نقل کرده که عمر خودش گفته: پیامبر صلی الله علیه و آله مرا فاروق نامید. (3)

1- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 493 - 494 روایت شماره 261 و روایات پاورقی آن.

2- الطبقات الكبرى لابن سعد 3 /270، تاريخ مدينة دمشق 44 /51، أسد الغابة 4 /57، أنساب الأشراف 10/ 297 تاريخ المدينة لابن شبة 2 /662 تاريخ الطبري 3 /267، المنتخب من ذيل المذيل من تاريخ الصحابة والتابعين للطبري 11.

3- الإكمال في أسماء الرجال (المشكاة)2552/6

بر عرش خدا، درب بهشت و... چه نوشته؟

اشاره

در روایات اهل تسنن آمده که نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام بر عرش خدا، بر درب بهشت و... - در کنار توحید و رسالت - نوشته شده است.

الف) عرش خدا

[1889 /89] مکتوب علی العرش: (لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنَا وَحْدِی لاَ شَرِیکَ لِی مُحَمَّدٌ عَبْدِی وَ رَسُولِی أَیَّدْتُهُ بِعَلِیٍّ)، (1) و ذلك قوله: (هُوَ الَّذِي أَیَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ) [الأنفال (8) 62] (2) [علي وحده]. (3)

[1890 /90] قال رسول الله: لمّا أسري بي إلی السماء إذا علی العرش مکتوب: (لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اَللَّهِ، أَیَّدْتُهُ بِعَلِیٍّ) (4)

[1891 /91] و في روایة: لمّا أسري بي إلی السماء دخلت الجنة فرأیت في ساق العرش مکتوباً: (لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اَللَّهِ [صفوتي من خلقي]، أَیَّدْتُهُ بِعَلِیٍّ وَ نَصَرْتُهُ [به/ أیّدته بعلی/ نصرته بعلي]). (5)

ص: 2415

1- در فتح القدیر للشوکاني 2 /323 عبارت: (أیّدته بعلي) تحریف شده به: أیدته بعلمي!

2- و خدا بود که تو را با یاری خود و به مؤمنان تأیید (و تقویت) نمود.

3- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2393، منابع روایت شماره 1831 - 1832.

4- الشفا بتعریف حقوق المصطفی صلی الله علیه و آله للقاضی عیاض 1 /174

5- المعجم الکبیر للطبراني 22 /200، تاریخ بغداد 11 /173، تاریخ مدینة دمشق 47 /344، 336، شواهد التنزیل 1 /293، تهذیب الکمال 33 /260، نظم درر السمطین 120، الدر المنثور 153/4، کنز العمال 11 /624. قال الهیثمي: و فیه عمرو بن ثابت وهو متروك. (مجمع الزوائد 9/ 121). نگارنده گوید: در مورد اعتبار عمرو بن ثابت رجوع شود به دفتر پنجم صفحه 2119 و از جهت آن که این روایت را سیوطی در کفایة الطالب نقل کرده نیز اعتبار آن تقویت می شود، ففي کفایة الطالب للسیوطي 7/1: عن أنس، قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: لما عرج بي رأیت علی ساق العرش مکتوباً: (لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اَللَّهِ، أَیَّدْتُهُ بِعَلِیٍّ). قال الکناني: و ذکره السیوطي في کتابه في الخصائص والمعجزات مع قوله في خطبته: إنه نزهه عن الأخبار الموضوعة. (تنزیه الشریعة 1 /401) و رجوع شود به دفتر پنجم صفحه های 2061، 2070، 2120 روایت های شماره 1472، 1486، 1548

ب) درب بهشت

[1892 /92] قال رسول الله صلى الله عليه و اله: على باب الجنة مكتوب: (لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اَللَّهِ عَلِيٌّ أَخُو رَسُولِ اَللَّهِ) (1)

[1893 /93] و في رواية: مكتوب على باب الجنة: (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اَللَّهِ عَلِيٌّ أَخُو رَسُولِ اَللَّهِ)، قبل أن تخلق السماوات بألفي سنة. (2)

[1894 /94] و في رواية أبواب الجنة: على الباب الأول مكتوب: (لا إِلَهَ إِلّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ)... و هكذا إلى الباب الثامن. (3)

[1895 /95] و في رواية: رأيت على باب الجنة مكتوباً: (لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اَللَّهِ عَلِيٌّ حَبِيبُ اَللَّهِ اَلْحَسَنُ وَ اَلْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اَللَّهِ فَاطِمَةُ أَمَةُ اَللَّهِ عَلَى بَاغِضِهِمْ لَعْنَةُ اَللَّهِ) (4)

1- فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 289، 294 شماره 254، 262 (تحقيق محقق طباطبائى)، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 827/2، 832 شماره 1134، 1140 (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزي، الرياض)، تاريخ مدينة دمشق 42/62 و 56 /73، ذخائر العقبى 66 - 67، الرياض النضرة 3/ 125، جواهر المطالب 1/ 72، كنز العمال 13 /138

2- فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 294 شماره 262 (تحقيق محقق طباطبائى)، الرياض النضرة 125/3، ذخائر العقبى،66 - 67 و مراجعه شود به جواهر المطالب 72/1.

3- نظم درر السمطين 122 - 123، و مراجعه شود به كنز العمال 11 /624.

4- الفردوس للديلمى 2 /381 شماره 3018.

[1896 /96] وفي رواية: مكتوب على باب الجنة - قبل أن يخلق السـماوات والأرض بألفي عام -: (لاَ إِلَهَ إِلاّ اَللّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اَللّهِ، أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ). (1)

روايات ساختگی:

در مقابل روايات گذشته احاديثی جعل كردند كه:

[1897 /97] على العرش مكتوب: لا إله إلّا الله، محمد رسول الله، أبو بكر الصديق، عمر الفاروق، عثمان الشهيد، عليٌّ الرضا. (2)

[1898 /98] عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جدّه [عليهم السـلام]، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و اله: ليلة أُسرى بي فرأيت على العرش مكتوباً: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، أبو بكر الصديق، عمر الفاروق، عثمان ذو النورين، يقتل ظلماً [مظلوماً]. (3)

كه برخی از عامه نيز آن را تكذيب نموده اند. (4)

و نيز روايات ساخته شد كه:

[1899 /99] رأيت ليلة أسـري بي حول العرش فريدة خضـراء مكتوب فيها - بقلم من نور أبيض -: لا إله إلا الله محمد رسول الله، أبو بكر الصديق. (5)

1- شواهد التنزيل 1 /295 - 296 و رجوع شود به دفتر پنجم، صـفحه های 2033، 2102، 2158، روايت های شماره 1428، 1519 - 1520، 1602.

2- الرياض النضرة 1 /54.

3- الرياض النضرة 1 /63، تاريخ بغداد 10 /263، تاريخ مدينة دمشق 39/ 51.

4- في كنز العمال 13 /236: وفيه محمـد بن عامر كذّاب قال ابن الجوزي: هذا حديث لا يصح عن رسول الله صـلى الله عليه و آله، و أبو بكر الصوفي و محمـد بن مجيب كذّابان، قاله يحيى بن معين. (الموضوعات 1 /337) و راويه أبوبكر عبـد الرحمن بن عفان كذبه يحيى بن معين. (رجوع شود به تاريخ بغداد 263/10، لسان الميزان 3/ 423، تنزيه الشريعة 351/1)

5- كنز العمال 11 /549، المجروحين لابن حبان 1 /356.

[1900 /100] إن لله عَلَماً من نور مكتوب عليه: لا إله إلا الله، محمد رسول الله أبو بكر الصديق. (1)

[1901 /101] ما في الجنـة شـجرة - و في رواية: ورقة - إلّا مكتوب عليها: لا إله إلّا الله محمد رسول الله أبو بكر الصديق، عمر الفاروق، عثمان ذو النورين.

البته عامه هم گفته اند گرچه این مطلب مشهور شده ولی باطل است. (2)

پایداری در احد

صحابه در جنگ احد پیامبر صـلی الله علیه و آله را تنها گذاشـتند و فرار کردند که در آیه شریفه: (إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ) (3) [آل عمران (3): 153] به آن اشاره شده ولی امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت و استوار ماند. (4)

و از ابن عباس گـذشت که امیرالمؤمنین علیه السـلام را ویژگی هایی است که هیچ کس در آن شـریک نیست از جمله آن که در جنگ احد همه پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها گذاشته

1- قال سـبط ابن العجمي: محمد بن يحيى بن عيسـى السلمي، أتى بخبر موضوع اتّهم به، و قد ذكره الذهبي بإسناده إليه، ثم إلى أبى هريرة مرفوعاً.... (الكشف الحثيث 252)

2- قال ابن حبان: و هـذان خبران باطلان موضوعان لا شك فيه، وله مثل هذا أشـياء كثيرة يطول الكتاب بذكرها. المجروحين لابن حبان 2/ 116) و قال الـذهبي وابن حجر: هـذا باطل. ميزان الاعتـدال 1 /540، لسـان الميزان 2 /295) و قالا ـ في موضع آخر: هـذا موضوع لكنه مشـهور.... (ميزان الاعتدال 4 /146، لسان الميزان 61/6، و مراجعه شود به الكامـل لابن عـدي 5 /215 و 6 /325، الموضوعات لابن الجوزي 1 /327، 337 تنزيه الشريعة 1 /350)

3- و هنگامی که (فرار کرده و از کوه) بالا می رفتیـد (و از شـدت اضـطراب) به هیـچ کس توجه نمی کردیـد و پیامبر صـلی الله علیه و آله [صلی الله علیه و آله] شما را از پشت سرتان فرا می خواند.

4- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 899

و فرار کردند ولی او ثابت و استوار باقی ماند. (1)

روایات ساختگی:

[102/ 1902] مخالفان سعی کرده اند عده ای را در این فضیلت شریک کنند و مطالبی متناقض نقل کرده اند. 14، 12، 11 نفر (2) یا اصلاً چهار نفر (3) و برخی به دروغ ابوبکر و عمر را هم از کسانی معرفی کرده اند که ثابت و استوار باقی ماندند. غافل از آن که ابوبکر خودش اعتراف کرده که بین فرارکنندگان، من اولین کسی بودم که برگشتم! (4)

در روایتی دیگر تصریح ابوبکر به فرار همهٔ صحابه نیز افزوده شده که: لمّا كان يوم أحد انصرف الناس كلهم عن النبي [صلى الله عليه و آله]، فكنت أول من فاء إلى النبي صلى الله عليه و آله (5)

و بنابر نقل طبری و دیگران، عمر نیز به فرار خویش اعتراف نموده و گفته: روز احد من فرار کرده از کوه بالا رفتم و مانند بز کوهی جست و خیز می کردم. (6)

1- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 519، روایت شماره 313.

2- کنز العمال 10 /432 - 433، 435، 441.

3- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2205 روایت شماره 1616.

4- كتاب الأوائل للطبراني 91 و رجوع شود به أنساب الأشراف 69/11، الأوائل لابن أبي عاصم 23، مسند أبي داود، حلية الأولياء 1 /87، المستدرك 3 /27، 266، 376، الطبقات الكبرى لابن سعد 3 /218، دلائل النبوة للبيهقي 3/ 263، تاريخ مدينة دمشق 75/25، 447، تاريخ الإسلام للذهبي 2/ 190 - 191، الوافي بالوفيات 16 /273، تهذيب الكمال 13 /417، البداية والنهاية 4 /33، السيرة النبوية لابن كثير،58/3، تفسير ابن كثير 1 /425، فتح الباري 7 /278، كنز العمال 10 /425

5- تاريخ مدينة دمشق 25/75، الأحاديث المختارة 1 /135، تاريخ الخلفاء للسيوطى 42.

6- تفسير الطبري 193/4، المحرر الوجيز لابن عطية الأندلسي 1 /529، تفسير البحر المحيط 97/3، الدر المنثور 2 /88، كنز العمال 2/ 376، سبل الهدى والرشاد 4 /206.

کاتب عهدنامه حدیبیه

گذشت که عهدنامه حدیبیه به دست مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شد. (1)

[103/ 1903] مَعْمَر از زُهری: پرسید کاتب عهدنامه صلح حدیبیه کیست؟

او خندید و گفت: علی علیه السلام، ولی اگر از بنی امیه بپرسی می گویند: عثمان. (2)

بعضی - برای انتقال این فضیلت! - محمد بن سلمه را کاتب عهدنامه گفته اند که ابن حجر عسقلانی آن را از اوهام شمرده و گفته من از ترس آن که خیال شود مطلب اختلافی است لازم دانستم تذکر دهم که این توهمی بیش نیست. (3)

قاتل مرحب خیبری

بنابر نقل صحیح مسلم و روایاتی که عامه اعتراف به صحت و تواتر آن کرده اند قاتل مرحب یهودی در جنگ خیبر مولا امیرالمؤمنین علیه السلام است. (4)

روایات ساختگی:

[104/ 1904] گذشت که برخی به دروغ زبیر و عده ای از خوارج محمد بن مسلمه را قاتل مرحب معرفی کرده اند. (5)

1- رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه 1837

2- فضائل امیرالمؤمنین لأحمد بن حنبل 188 (تحقیق محقق طباطبائی)، المصنف لعبد الرزاق 5 /342 - 343، الریاض النضرة 3/ 156.

3- قال ابن حجر: و من الأوهام ما ذکره عمر بن شبة - بعد أن حکی أن اسم کاتب الکتاب بین المسلمین و قریش علي بن أبي طالب [علیه السلام] من طرق، ثم أخرج من طریق أخری: أن اسم الکاتب محمد بن سلمة... ثم قال ابن حجر بعد کلام له: و إنما کتبت ذلك هنا خشیة أن یغتر بذلك من لا معرفة له فیعتقده اختلافاً في اسم کاتب القصة بالحدیبیة. (فتح الباري 5 /252)

4- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 761 واکنش پنجم: «سکوت از قاتل مرحب یا معرفی دیگران»!

5- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 762- 764.

جمع آوری قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله

پیش از این گـذشت که ابن حجر مکی (متـوفی 974) گفته: علی علیه السـلام قرآن را از بر نمـود و بر پیـامبر صـلی الله علیه و آله عرضـه داشت. او پس از رحلت آن حضـرت خلوت گزید و کتابی نگاشت که عمده علوم را در آن گرد آورد. ابن سیرین می گفت: اگر به آن کتاب دسترسی داشتم به تمام علم و دانش دست می یافتم. (1)

روایات ساختگی:

در برابر آن روایاتی ساخته و جمع قرآن به دیگران نسبت داده شد.

[1905 /105] عن أنس: جمع القرآن علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله أربعة کلهم من الأنصار: أُبي [بن کعب] و معاذ بن جبل و أبو زید و زید بن ثابت. (2)

دربارهٔ مراد از این حدیث به تکاپو افتاده و وجوه مختلفی ذکر کرده اند. (3)

و ابن حجر می نویسد: جماعتی از پیشوایان حدیث آن را منکر دانسته اند. (4)

[1906 /106] و نیز از انس روایتی دیگر نقل شـده که: مات النبي صـلی الله علیه و اله ولم یجمع القرآن غیر أربعـة أبو الـدرداء و معاذ بن جبل وزید بن ثابت و أبو زید. (5)

توجه داشته باشید که:

الف) این دو روایت بخاری از انس با یکدیگر نیز متعارض است. (6)

1- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 711.

2- صحیح البخاري 229/4 و 102/6 - 103، صحیح مسلم 149/7، مسند احمد 233/3، 277.

3- فتح الباري 46/9.

4- و قد استنکره جماعة من الأئمة. (فتح الباري 48/9)

5- صحیح البخاري 6 /103

6- فقال الإسماعیلي: هذان الحدیثان مختلفان، ولا یجوزان في الصحیح مع تباینهما بل الصحیح أحدهما. (فتح الباري 48/9)

ب) انس دوست دارد این فضیلت مربوط به افراد قومش - یعنی انصار - باشد نه دیگران، مانند قضیه حدیث طیر (1) و موارد دیگر! (2)

[107/ 1907] و روایات متعارض دیگری نیز در این زمینه ساخته شد! (3)

چه کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله است؟

روایات صحیح و معتبر فراوان در فضیلت های شماره 4 و 5 و 15 - نقل شد که: (اِنّ علیّاً مِنّي وَ أَنَا مِنْه) و دلالت دارد که: «فقط علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله است» و حاکی از منزلت خاصّ امیرالمؤمنین علیه السلام نزد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است. (4)

روایات ساختگی:

[108/ 1908] در برابر آن حدیثی جعل کردند که: أبو بکر منّي و أنا منه. (5)

[109/ 1909] مناوی می گوید: مؤلف - یعنی سیوطی - گفته این روایت ضعیف است ولی سزاوار بود آن را حذف می کرد زیرا راوی آن دروغگو است. سپس گفته البته سیوطی تذکر داده که رجالیین او را دروغگو می دانند. (6)

1- رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 42/ 247، المناقب لابن المغازلی 146

2- رجوع شود به مسند أبي یعلی 2 /143... فأتاه جبریل فقال له: (یا مُحَمَّدُ ، إنَّ الجَنَّةَ لَتَشتاقُ إلی ثَلاثَةٍ مِن أصحابِکَ) و عنده أنس بن مالك فرجا أن یکون لبعض الأنصار.

3- جمع القرآن علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم خمسة من الأنصار: معاذ بن جبل و عبادة بن الصامت و أبي بن کعب و أبو الدرداء و أبو أیوب الأنصاري. فتح الباري 9 /48، قال: و إسناده حسن) جمع القرآن ستة... من الأنصار: أبي بن کعب و معاذ بن جبل وزید بن ثابت و أبو زید و سعد بن عبید [عبادة]... [و جاریة بن مجمع بن جاریة...]. (رجوع شود به المعجم الکبیر 261/2 و 54/6).

4- رجوع شود به دفتر نخست صفحه های 231 - 232، 236 - 237، 271، دفتر دوم صفحه های 795 - 796، 798 - 805 و بیان این فضیلت اختصاصی در دفتر دوم صفحه 805 - 807 گذشت.

5- الجامع الصغیر 1 /15، کنز العمال 11 /544.

6- فیض القدیر 1 /120 - 121: فیه عبد الرحمن بن جبلة کذبوه.

[1910 /110] وعـده ای برای کاسـتن از شأن مولا امیرالمؤمنین علیه السـلام این مطلب را برای عـده ای دیگر نیز جعل کرده انـد، مانند: عباس، (1) جلیبیب، اشعریین، بنی ناجیة. (2)

تذکر: بنابر روایت صحیح، جلیبیب شخصی فاسق بوده است! (3)

آزار چه کسی آزار پیامبر صلی الله علیه و آله است؟

روایات فراوان در منابع فریقین دلالت دارد بر آن که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (مَنْ آذَی عَلِیّاً فَقَدْ آذَانِی) (4)

[1911 /111] و نیز فرمود: (فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَاني). (5)

1- کنز العمال 11/ 698، 700 - 703.

2- قال هذا القول في شأن جلیبیب... طلب في القتلی فوجدوه إلی جنب سـبعة قد قتلهم ثم قتلوه، فأتی النبي [صلی الله علیه و آله] فوقف علیه فقال: قتل سبعة ثم قتلوه، هذا منّي وأنا منه. ورواه مسلم.... و قال هذا القول في شأن الأشعریین ففی حدیث أبي موسی: قال رسول الله [صـلی الله علیه و آله]: إن الأشعریین... فهم منّي وأنا منهم. رواه مسلم.. في حدیث سعد: قال لبني ناجیة: أنا منهم وهم مني. رواه أحمد في مسنده.... (تحفة الأحوذي 10 /145 - 146 و رجوع شود به منهاج السنة 5 /29 - 30)

3- عن أبي برزة الأسـلمي: ان جلیبیباً کان یدخل علی النساء یمر بهنّ ویلاعبهن، فقلت لامرأتي: لا یدخلن علیکم جلیبیب ؛ فإنه إن دخل علیکم لأفعلن و لأفعلن..... (مسند أحمد 4 /422، قال الهیثمي: رواه أحمد و رجاله رجال الصحیح. (مجمع الزوائد 9 /368)

4- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1361، فضیلت 29: «آزار علی علیه السلام آزار پیامبر صلی الله علیه و آله».

5- برای نمونه رجوع شود به مسـند أحمد 5/2، صحیح مسلم 141/7، السنن الکبری للبیهقي 10 /201 - 202، کنز العمال 2 /111 - 112.

روایات ساختگی:

در برابر آن روایات متعدد جعل شد که:

[1912 /112] من آذى العباس فقد آذاني. (1)

[1913 /113] من آذى غازياً فقد آذاني. (2)

[1914 /114]... و من آذاهم - يعني أصحابه - فقد آذاني. (3)

[1915 /115] من آذى جاره فقد آذاني. (4)

[1916 /116] من آذى المسلمين فقد آذاني (5)

[1917 /117] من آذى مسلماً فقد آذاني. (6)

[1918 /118] من آذى ذمّياً فكأنما آذاني (7)

که در مورد حدیث اخیر، عامه هم تصریح به ساختگی بودن آن نمودند. (8)

و شگفت آن که در برابر روایت معتبر شماره 853 از عمرو بن شـاس: «هرکس علی را بیازارد مرا آزرده» از زبان خودش روایتی در گزارش سفر یمن با همان تفصیل جعل شد که در آن آمده هر کس مسلمانی را بیازارد مرا آزرده است. (9)

1- کنز العمال 11 /701

2- کنز العمال 313/4.

3- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2397 روایت شماره 1842 و حکم به عدم اعتبار آن گذشت

4- کنز العمال 57/9

5- کنز العمال 7 /748.

6- تاریخ مدینة دمشق 42 /201، کنز العمال 16 /10.

7- شرح ابن أبي الحديد 17 /147.

8- الأسرار المرفوعة 460، طبقات الشافعية الكبرى للسبكي 2/ 150 مجموعة الفتاوى لابن تيمية 28 /653.

9- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1365 به نقل از تاریخ مدینة دمشق 42 /201.

سرقت حدیث منزلت

حدیث منزلت از روایات متواتر و مشهور است که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: أنت منّي بمنزلة هارون من موسی. (1)

روایات ساختگی:

[1919 /119] در برابر آن روایاتی ساخته شد که: أبو بکر منّي بمنزلة هارون من موسی. (2)

[1920 /120] یا: أبو بکر و عمر منّي بمنزلة هارون من موسی. (3)

که ذهبی و دیگران اعتراف به دروغ بودن آن نموده اند.

سرقت احادیث شباهت به انبیا علیهم السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث منزلت به حضرت هارون علیه السلام و در احادیث متعددِ دیگر به انبیای عظام تشبیه شده است. (4)

روایات ساختگی:

گذشت که ابن تیمیه و دهلوی ادعا کرده اند که: ابوبکر در احادیث تشبیه به ابراهیم و عیسی [علیهما السلام] و عمر تشبیه به نوح و موسی [علیهما السلام] شده است. (5)

1- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 435، فضیلت 6: «حدیث منزلت و جانشینی علی علیه السلام»

2- میزان الاعتدال 3 /122، الکشف الحثیث 186.

3- قال الذهبي في میزان الاعتدال 3 /171 - 172: هذا کذب. و قال في میزان الاعتدال 3 /390: حدیث منکر، و في کنز العمال 11/ 567 عن ابن الجوزي فی الواهیات.

4- رجوع شود به دفتر پنجم صفحه 1861: «انکار حدیث تشبیه امیرالمؤمنین علیه السلام به انبیاء علیه السلام).

5- منهاج السنة 5 /43، تحفه اثناعشریه 213 - 214.

گفته شد که عامه به نقل این روایات متفردند و برخی از آن روایات نزد خودشان هم اعتباری ندارد (1)

وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله

در روایات متعدد آمده است که علی علیه السلام وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله است. (2)

روایات ساختگی:

[121/ 1921] عده ای در برابر آن روایاتی ساخته اند که ابوبکر و بنابر نقلی ابوبکر و عمر وزیر آن حضرت هستند.

و البته اهل تسنن نیز این روایات را معتبر نمی دانند. (3)

پرچمدار جنگ های بدر و احد و... چه کسی بود؟

روایات متعدد دلالت بر پرچمداری امیر مؤمنان علیه السلام دارد.

محبّ طبری عنوان بابی را چنین نگاشته ذکر اختصاصه بحمله راية النبي صلى الله عليه و آله يوم بدر و في المشاهد كلها، یعنی: اختصاص امیرالمؤمنین علیه السلام به پرچمداری

1- برای نمونه رجوع شود به الكامل لابن عدي 3 /171.

2- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1553: «علی علیه السلام تنها وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله»

3- أبو بكر وزيري. هذا حديث موضوع، و كادح ليس بشيء. (الموضوعات لابن الجوزي 404/1) إن لكل نبيّ وزيرين من أهل السماء و وزيرين من أهل الأرض، وإن وزيري من أهل السماء جبريل و ميكائيل، و إن وزيري من أهل الأرض أبو بكر و عمر. تكلّم يحيى بن معين في تليد ورماه. (التاريخ الكبير للبخاري 2 /159) در همین زمینه رجوع شود به شوارق النصوص 2 /777 - 795.

پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر و همهٔ جنگ ها. (1)

او در بیان ویژگی هایی که هیچ کس در آن با امیرالمؤمنین علیه السلام مشترک نیست - از زبان ابن عباس - پرچمداری در تمامی جنگ ها را یادآور می شود. (2)

[1922 /122] قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: علي أخي و صاحب لوائي. (3)

و در روایت شماره 328 به سند صحیح گذشت که: مرّ سعد بن أبي وقاص برجل یشتم علیا علیه السلام- والناس حوله في المدینة - فوقف علیه، و قال: یا هذا، علی ما تشتم علي بن أبي طالب؟! ألم یکن أول من أسلم؟... ألم یکن صاحب رایة رسول الله صلی الله علیه و اله في غزواته؟ (4)

این مطلب در روایات معتبر (5) و کلمات بزرگان اهل تسنن آمده است (6) بلکه آن حضرت پرچمدار پیامبر صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت است. (7)

1- الریاض النضرة 3/ 156.

2- ذخائر العقبی 86، الریاض النضرة 3 /173: ذکر اختصاصه بأربع لیست لأحد غیره ... سپس روایت شماره 313 را نقل کرده که در ضمن آن آمده و هو الذي کان لواؤه معه فی کل زحف.

3- فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 290 شماره 256، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2 /82 شماره 1135 (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزی، الریاض)

4- حاکم و ذهبی حکم به صحت آن کرده اند. (المستدرک 3 /499 - 500، إمتاع الأسماع 12 /35)

5- رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه 1815، روایت شماره 1183.

6- و کان یحمل رایة رسول الله صلی الله علیه و آله العظمی في القتال، فیقدم بها في بحر [نحر] العدو، و شهد معه مشاهده کلّها، و أبلی فیها بلاءً حسناً، و شهد وقعة أحد، و بایعه علی الموت، و کان من أشجع الناس، لم یبارز أحداً [قرناً] قط إلا قتله [إلا من اعتصم منه بالفرار]. (رجوع شود به سبل الهدی والرشاد للصالحي الشامي /288/11، مرآة الزمان للسبط ابن الجوزی 434/6) و نیز مراجعه شود به الصحیح من سیرة الإمام علی للسید جعفر مرتضی قدس سره 3 /139 - 148.

7- رجوع شود به دفتر چهارم،، صفحه 1542 - 1548: «پرچمدار پیامبر صلی الله علیه و آله در قیامت». و في کتاب سلسلة الأحادیث الصحیحة والحسنة في فضائل الإمام علی علیه السلام بروایة أهل السنة صفحة 405 - بعد قوله صلی الله علیه و آله: «یا علي! أنت صاحب لوائي في الدنیا والآخرة» -: یُروی هذا الحدیث الشریف عن عدة من الصحابة منهم أنس بن مالك، و جابر بن سمرة، و یعسوب المؤمنین علیه السلام، و أبو سعید الخدري، و جابر بن عبد الله الأنصاري، و ابن عباس و عبد الرحمن المزني، و غیرهم. و کونه علیه السلام صاحب لوائه في الدنیا من مُسلّمات الأمور.

و روایات معتبر دلالت بر پرچمداری آن حضرت در خصوص جنگ بدر دارد.

[1922/1] بنابر روایت معتبر ابن عباس می گوید: دفع رسول الله صلی الله علیه و آله الرایة إلی علي بن أبي طالب رضی الله عنه [علیه السلام] یوم بدر، و هو ابن عشرین سنة. (1)

1- المعجم الکبیر للطبراني 1 /106، تاریخ مدینة دمشق 72/42، و رجوع شود به الآحاد والمثاني 1 /141، السنن الکبری للبیهقي 6 /207، تاریخ مدینة دمشق 42 /71، الاستیعاب 1097/3، المناقب للخوارزمي 167، مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 258، تهذیب الکمال 20/ 483، الدرایة في تخریج أحادیث الهدایة 2 /137، البدایة والنهایة 250/7، إرواء الغلیل 8 /133، نصب الرایة للزیلعي 355/4، السیرة النبویة لابن سید الناس 1 /326، السیرة الحلبیة 2 /382. قال الحاکم: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و وافقه الذهبي. (المستدرك 111/3) و قال الهیثمي: رواه الطبراني، و إسناده حسن. (مجمع الزوائد 9 /125) [1922/2] قال ابن عباس کان المهاجرون یوم بدر سبعة و سبعین رجلاً... و کان صاحب رایة رسول الله صلی الله علیه و آله علي بن أبي طالب. (فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 309 شماره 281) [1922/3] و قال ابن عباس: کان علی آخذاً رایة رسول الله صلی الله علیه و آله یوم بدر، قال الحکم: یوم بدر والمشاهد کلها (مراجعه شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 267 شماره 228، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 807/2 شماره 1106 (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزي الریاض)، المعجم الکبیر للطبراني 311/11، الریاض النضرة 3/ 156، جواهر المطالب 189/1) و في روایة ابن عساکر عن ابن عباس قال: کان علي بن أبي طالب صاحب رایة رسول الله صلی الله علیه و آله یوم بدر، و کان الحکم یقول: کان صاحب رایته یوم بدر والمشاهد کلها. (تاریخ مدینة دمشق 72/42) [1922/4] عن قتادة: ان علي بن أبي طالب [علیه السلام] کان صاحب لواء رسول الله صلی الله علیه و آله یوم بدر و في کل مشهد. (الطبقات الکبری 23/3، تاریخ مدینة دمشق 74/42، تاریخ الإسلام للذهبي 625/3، أنساب الأشراف 94/2) [1922/5] و قال الطبري و غیره: و کان صاحب رایة رسول الله صلی الله علیه و آله- أي یوم بدر - علي بن أبي طالب علیه السلام. (تاریخ الطبري 2 /138، تفسیر أبي السعود 2 /13، المنتظم 3 /128)

و در روایت شماره 1036 گذشت: کسرت يد علي يوم أحد، فسقط اللواء من يده، فقال صلى الله عليه و آله: (ضعوه في يده اليسرى فإنه صاحب لوائي في الدنيا والآخرة).

و در روایت شماره 1574 گذشت که: كانت راية رسول الله صلى الله عليه و اله يوم أحد مع علي بن أبي طالب [عليه السلام].

روایات ساختگی:

[1923 /123] عده ای در برابر این فضیلت، روایاتی ساختند که در جنگ بدر زبیر (1) و در جنگ احد مصعب بن عمیر پرچمدار بوده است. (2)

[1924 /124] و برخی مصعب را در هر دو جنگ پرچمدار دانسته اند. (3)

این روایات گذشته از تعارضش با یکدیگر، با روایات معتبر و متعدد در پرچمداری امیر مؤمنان در خصوص این جنگ ها تنافی روشن دارد.

[1925 /125] و شگفت آن که فضل بن روزبهان (متوفی 927) در ردّ علامه حلی قدس سره- بدون استناد به هیچ مدرکی حتی ضعیف! - ادعا کرده که در جنگ حنین ابوبکر پرچمدار مهاجران بوده است. (4)

1- السيرة الحلبية 2 /384.

2- تفسير البغوي، 357/1، تفسير أبي السعود 88/2، تفسير الآلوسي 66/4، التفسير الحديث 236/7.

3- تفسير الثعلبي3 /172، 175 و 5 /86

4- قال: و أما ما ذكر من أمر يوم حنين و أن أبا بكر عانهم؛ فهذا من أكاذيبه، و كيف يعين أبوبكر أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله و كان هو ذلك اليوم شيخ المهاجرين و صاحب رايتهم. (احقاق الحق 207 به نقل از ابطال الباطل) نگارنده گوید: پرچمدار بودن ابوبکر در هیچ مصدری یافت نشد، ولی چشم زخم زدن ابوبکر به لشکر اسلام - که با تعبیر: (و أن أبا بكر عانهم) از علامه حلّی رحمه الله نقل کرد - در منابع اهل تسنن فراوان آمده است مراجعه شود به الطبقات الكبرى لابن سعد 2 /150، شرح ابن أبي الحديد 15 /106، تخريج الأحاديث والآثار للزيلعي 2 /62، الكشاف للزمخشري 2 /182، زاد المسير 3 /282 - 283، تفسير البيضاوي 3 /137 - 138، تفسير البحر المحيط 25/5 تاريخ الاسلام للذهبي 574/2، البداية والنهاية 4 /369، السيرة النبوية لابن كثير 610/3، سبل الهدى والرشاد 317/5، السيرة الحلبية 3 /69، تفسير الآلوسي 10 /73 - 74، شرح تجريد العقائد قوشچی 376.

جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه در غزوه تبوک!

بنابر روایات معتبر در غزوه تبوک جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه امیر مؤمنان علیه السلام بود. در روایت معتبر شماره 195 گذشت که بنابر نقل ابن سعد (متوفی 230) پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: (إنَّهُ لابُدَّ مِن أن أُقیمَ أو تُقیمَ)، یعنی: چاره ای نیست یا من باید (در مدینه) بمانم یا تو (زیرا موقعیت شهر از ناحیه منافقین در خطر است]. (1)

و در روایت معتبر شماره 196 گذشت که (استخلف صلی الله علیه و آله علیّاً [علیه السلام] علی المدینة) (2) و این تصریح به جانشینی امیر مؤمنان علیه السلام است.

روایت ساختگی:

[1926 /126] با این همه خود ابن سعد در ضمن وقائع سال نهم هجری در مورد غزوه تبوک می نویسد: واستخلف رسول الله صلی الله علیه و سلم علی المدینة محمد بن مسلمة، و هو أثبت عندنا ممّن قال استخلف غیره. (3)

یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله، محمد بن مسلمه را جانشین خود در مدینه قرار داد. این نقل نزد ما ثابت تر است از روایت کسانی که می گویند شخص دیگری را جانشین نمود! پیش از این در این زمینه به تفصیل صحبت شد. (4)

1- الطبقات الکبری 3/ 23 - 25، قال ابن حجر: و إسناده قوي. (فتح الباري 7 /60)

2- مسند أحمد 1 /177، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 155 - 156 شماره 79، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 700 - 701 شماره 956 (طبعة دار ابن الجوزي، الریاض)، المصنف لعبد الرزاق الصنعاني 5 /405 - 406، تاریخ مدینة دمشق 42 /143.

3- الطبقات الکبری 2 /165.

4- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 464 «انکار جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام در غزوه تبوک»!

جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

احادیث متواتر تصریح به جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام دارد.

و پیش از این گذشت که بنابر روایات اهل تسنن، پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از وفات می خواست نوشته ای برای امت باقی بگذارد که گمراه نشوند. عمر که از شنیدن این سخن به شدت ناراحت شده بود گفت: این مرد هذیان می گوید، قرآن برای ما کافی است. با مخالفت صریح عمر حاضرین در مجلس به نزاع و خصومت و کشمکش پرداخته، هیاهو، سر و صدا، جار و جنجال و داد و فریادشان بلند شد، جمعی از صحابه به تأیید عمر پرداخته و بعضی با او مخالفت نمودند. بالاخره پیامبر صلی الله علیه و آله غضبناک و خشمگین - و بنابر نقلی غمناک - گردید و به عمر فرمود: «مرا محزون نمودی» و آن ها را بیرون کرده سپس به حاضرین فرمود: «بلند شوید و بیرون روید؛ سزاوار نیست که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نزاع و مشاجره کنید».

ابن عباس هنگام نقل این مطلب چنان می گریست که ریگ های زمین از اشک او خیس می شد و می گفت: مصیبت واقعی همان بود که با نزاع، کشمکش، هیاهو و سر و صدا مانع نوشتن آن مطلب شدند (که از گمراهی امت جلوگیری می کرد).

درخواست کاغذ و قلم برای بجای گذاشتن یک سند رسمی مکتوب با گواهی صحابه برای تعیین امامان هدایت بود که می توانست مانع هر ادعای بیجایی باشد و گریستن ابن عباس قرینه ای روشن برای تعیین مراد از آن است. $ رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1706: «دلیل روشن بر مخالفت صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله». $

روایت ساختگی:

بعضی در برابر روایات جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام و روایت درخواست کاغذ و،قلم روایتی جعل کردند که:

[1927 /127] پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: پدر و برادرت را بگو بیایند تا نوشته ای بنویسم، می ترسم کسی آرزویی (در باب خلافت) در سر داشته باشد و پس از آن فرمود (وَ یَأْبَی اللَّهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَّا أَبَا بَکْرٍ)، یعنی: خدا و مؤمنان غیر از ابوبکر کسی را برای خلافت نمی پذیرند! (1)

بگذریم که (2):

1. بنابر این باید بسیاری از صحابه را که با خلافت ابوبکر مخالفت کردند، از دائره ایمان خارج بدانند! (3)

2. خلافت چیزی نیست که با نقل یک زن آن هم عایشه! - اثبات شود بلکه باید در حضور هزاران نفر و آن هم با نقل متواتری چون حدیث غدیر باشد!!

3. بین عامه مشهور است که پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را برای خلافت انتخاب نفرمود. (4)

4. مسلم در باب استخلاف و بخاری در همین باب بلافاصله پس از روایت جعلی گذشته هر دو از عمر نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله جانشین تعیین نکرد. (5)

1- عن عائشة قالت: قال لي رسول الله صلی الله علیه و آله- في مرضه -: ادعي لي أبا بکر أباك و أخاك حتی أکتب کتاباً ؛ فإني أخاف أن یتمنی متمن و یقول قائل: أنا أولی، و یأبی الله والمؤمنون إلا أبا بکر. (صحیح مسلم 7 /110) و في البخاري: لقد هممت - أو أردت - أن أرسل إلی أبي بکر وابنه فأعهد /أن یقول القائلون أو یتمنّی المتمنون، ثم قلت: یأبی الله ویدفع المؤمنون، أو یدفع الله و یأبی المؤمنون. (صحیح البخاري 125/8 - 126) ابن ابی الحدید تصریح به جعلی بودن آن کرده است. (شرح ابن أبي الحدید 11 /49)

2- با استفاده از بیان استاد طبیبیان: پژوهشی در صحاح سته خلفا در صحاح 1 /114.

3- مخالفت اهل بیت علیهم السلام و بسیاری از صحابه در منابع معتبر عامه آمده است. (رجوع شود به الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام 75 - 84، 85 - 92 و ترجمه آن هجوم به خانه صدیقه طاهره علیها السلام 38)

4- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1695

5- قیل لعمر: ألا تستخلف؟ قال: إن أستخلف فقد استخلف من هو خیر منّي أبو بکر، و إن أترك فقد ترك من هو خیر منّي رسول الله صلی الله علیه و سلم. (صحیح البخاري 8 /125 - 126) و في لفظ: و إن أترککم فقد ترککم من هو خیر منی رسول الله صلی الله علیه و آله. (صحیح مسلم 4/6) و قال في ضمن کلام آخر.... فإن رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یستخلف. (صحیح مسلم 6 /5)

5. اگر این روایت صحیح بود چرا - بنابر نقل بخاری - خود ابوبکر در سقیفه می گوید: قد رضیت لکم أحد هذین الرجلین - یعني عمر أو أبا عبیدة (1) - یعنی من برای خلافت یکی از این دو نفر را می پسندم عمر یا ابو عبیده جراح!

6. اگر این روایت صحیح بود چرا در سقیفه بدان استناد نشد؟!

7. اگر این روایت صحیح بود چرا - بنابر نقل اهل تسنن - ابوبکر پیش از مردن - البته با تجاهل نسبت به قضیه غدیر!!! - می گفت: ای کاش از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده بودیم که خلافت از آن کیست تا کسی با او به نزاع بر نمی خاست! (2)

ولی جالب آن است که با وجود مخالفت حدیث جعلی: (و یأبي الله و المؤمنون إلّا أبا بکر) با مسلّمات، احمد بن حنبل امام حنابله و حدیث شناس بزرگ اهل تسنن می گوید:

اگر مرا توانی بود و زاد و راحله ای، به نیشابور سفر می کردم تا این حدیث را از (ناقلش) یحیی بن یحیی فرا گیرم!! (3)

تذکر

[128/ 1928] برخی از نویسندگان و یا شارحین بخاری گفته اند: مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث درخواست کاغذ و قلم، (4) نوشتن جانشینی ابوبکر بود که

1- صحیح البخاري 8 /27

2- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1691

3- الأباطیل و المناکیر و الصحاح و المشاهیر للجورقانی 1 /286

4- که صفحه 2431 گذشت.

در حدیث: (و یأبی الله والمؤمنون إلّا أبا بکر) بیان شده است. (1)

اشکال

حضرت در آن حدیث فرمود: (أَکْتُبْ لَکُمْ کِتَاباً لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ) پس چرا با آن که ابوبکر به خلافت رسید باز امت به گمراهی کشیده شد؟!

روایت ساختگی دیگر در برابر حدیث درخواست کاغذ و قلم

در برابر حدیث درخواست کاغذ و قلم حدیثی دیگر - آن هم از زبان امیرالمؤمنین - ساخته شد و برای رد گم کردن، توصیه به اموری غیر از خلافت در آن آورده شد که هیچ ربطی به جلوگیری از ضلالت امت ندارد، بلکه سفارش به نماز، زکات، رعایت حال بردگان، اهمیت گواهی و شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

[1929 /129] روی ابن سعد، عن علي بن أبي طالب [علیه السلام]: ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لمّا ثقل قال: یا علي، ائتني بطبق أکتب فیه ما لا تضلّ أمتي بعدي، قال: فخشیت أن تسبقني نفسه، فقلت: إني أحفظ ذراعاً من الصحیفة، قال: فکان رأسه بین ذراعي و عضدي فجعل یوصي بالصلاة والزکاة، و ما ملکت أیمانکم، قال کذلك.. حتی فاضت نفسه و أمر بشهادة لا إله إلّا الله، و أن محمداً عبده و رسوله.. حتی فاضت نفسه، من شهد بهما حرم علی النار. (2)

1- دلائل النبوة للبیهقي 184/7، البدایة والنهایة 5/ 248، عمدة القاري 2 /171، إمتاع الأسماع 14 /450، منهاج السنة 6 /23

2- الطبقات الکبری لابن سعد 2 /243، کنز العمال 7 /255.

وصی و وارث پیامبر صلی الله علیه و آله

در روایات فراوان گذشت که امیرمؤمنان علیه السلام وصی و وارث پیامبر صلی الله علیه و آله است. (1)

روایت ساختگی:

در برابر آن روایتی ساخته شد که عباس وصی و وارث آن حضرت است.

[130/ 1930] العباس وصيّي و وارثي. (2)

و البته اهل تسنن نیز این روایت و راوی آن را تکذیب نموده اند. (3)

خدا به چه کسی مباهات می کند؟

از حضرت فاطمه علیها السلام نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در عصر یا شام عرفه خطاب به حاجیان فرمود: خدا به شما مباهات کرده و همه شما را آمرزید و بویژه علی را. من پیام آور از جانب خدا هستم و چنین نیست که بخواهم به ناحق خویشان خویش را امتیاز دهم. (یعنی این پیام از جانب خداست که:) خوشبخت واقعی که سعادت کاملاً شامل حال او شده کسی است که علی را در حیات او و پس از شهادتش دوست بدارد و بدبخت واقعی که شقاوت تمام وجود او را فرا گرفته کسی است که علی را در حیات او و پس از شهادتش دشمن بدارد. (4)

1- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1487، 1558

2- تاریخ بغداد 138/13، تاریخ مدینة دمشق 339/26 و 350/60، کنز العمال 699/11، 702

3- الموضوعات لابن الجوزي 31/2، فیض القدیر 4 /491.

4- (إِنّ السّ عِيدَ كُلّ السّ عِيدِ حَقّ السّعِيدِ مَنْ أَحَبّ عَلِيّاً فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ، وَ أَنّ الشّقِيّ كُلّ الشّقِيّ مَنْ أَبْغَضَ عَلِيّاً فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ). (مراجعه شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 280 شماره243، فضائل الصحابة لابن حنبل 2 /818 شماره 1121، المعجم الكبير 22 /415، المناقب للخوارزمي 79، الفصول المهمة،586/1، مجمع الزوائد 132/9، شرح ابن أبي الحديد 169/9، الرياض النضرة 137/3، كنز العمال 13/ 145 - 146)

روایت ساختگی:

در مقابل آن حدیثی جعل شد که:

[131/ 1931]... إن الله باهی [یباهي] بالناس عشـیة عرفـة عامة و باهي بعمر خاصة. و في لفظ:... باهی ملائکته بعبیده عشـیة عرفة عامة وباهي بعمر خاصة. (1)

اهل تسنن هم این روایت را تکذیب کرده اند. (2)

چه کسی محبّ و محبوب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است؟

در فضـیلت پرچمداری خیبر به نقل از صـحیحین و منابع معتبر گذشت که: لأُعطینّ الرایة رجلاً یحبّ الله و رسوله و یحبّه الله و رسوله.... (3)

روایت ساختگی:

[132/ 1932] در برابر آن روایتی از ابو هریره نقل شده که: قام رسول الله صـلی الله علیه و آله علی المنبر و بیده کتاب فقال: لأعطین هذا الکتاب رجلاً یحبّ الله و رسوله و یحبّه الله و رسوله، قم یا عثمان بن أبي العاص، فقام عثمان بن أبي العاص فدفعه إلیه. (4)

ولی گذشته از ابوهریره، راوی دیگر آن اسماعیل بن یعلی نیز ضعیف است.

1- السنة لابن أبي عاصم،572 تاریخ مدینة دمشق 14 /23 و 44 /117 و 56 /92، المعجم الأوسط 7 /18، مجمع الزوائد 69/9 - 70، کنز العمال 11 /585 و 12 /594.

2- ذهبی و حافظ عسـقلانی دربارهٔ راوی آن - ابوسـعد، خادم حسن بصـری - گفته اند: معلوم نیست او چه کسی است و روایتش باطل و دروغ است. (میزان الاعتدال 529/4، لسان المیزان 7 /51).

3- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 727، فضیلت 13.

4- المعجم الأوسط للطبراني 1 /239 - 240، مجمع الزوائد 9 /371 و فیه إسماعیل ابن یعلی أبو أمیة وهو ضعیف

گذشت که طبرانی به سند صحیح نقل کرده پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان فرمود: (... مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنی) (1)

روایت ساختگی:

[1933 /133] در برابر آن حدیثی جعل شد که: من أبغض عمر فقد أبغضني و من أحبّ عمر فقد أحبّني. و عامه نیز این روایت و راویان آن را تکذیب کرده اند. (2)

امان امت

[1934 /134] در روایات معتبر عامه آمده است:.... و أهل بيتي أمان لأمتي فإذا ذهب أهل بيتي أتاهم ما يوعدون. (3) یعنی: اهل بیت من باعث امنیت امت من هستند هنگامی که از دنیا بروند وعده الهی بر امت من فراخواهد رسید.

1- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1413 - 1414، روایت شماره 883.

2- قال الذهبي في ترجمة أحمد بن بكر البالسی، و يقال له ابن بكرويه أبو سعيد: قال أبو الفتح الأزدي: كان يضع الحديث. قال ابن عدي: روى مناكير عن الثقات... منها... عن أبي سعيد مرفوعاً: من أبغض عمر فقد أبغضني و من أحبه فقد أحبني. سير أعلام النبلاء 65/13، ميزان. الاعتدال 86/1، لسان الميزان 1 /140، و مراجعه شود به الكامل لابن عدي 188/1، كنزالعمال 584/11) و قال في ترجمة عبد الواحد بن أبي عمرو الأسدي: [روى]... مرفوعاً: أنا مع عمر و عمر معي حيث حللت، من أحبه فقد أحبني، و من أبغضه فقد أبغضني. قال الذهبي: و هذا كذب. (ميزان الاعتدال 2/ 675، و مراجعه شود به لسان الميزان 4/ 82)

3- قال الحاكم: صحيح الإسناد، ولم يخرجاه (المستدرك 2 /448 و مراجعه شود به 457/3، المعجم الكبير للطبراني 22/7، نظم درر السمطين 234، الجامع الصغير 2 /680، كنز العمال 96/12، 101 - 102، فيض القدير 386/6) و قال الصالحي الشامي: روى ابن أبي شيبة و مسدّد وأبو يعلى والحكيم الترمذي والطبراني و ابن عساكر عن سلمة بن الأكوع، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: (النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي). (سبل الهدى والرشاد 11 /6)

روایت ساختگی:

در برابر آن حدیثی ساخته شد که:

[1935 /135] و أصحابي أمنة لأمّتي فإذا ذهب أصحابي أتى أُمتي ما يوعدون. (1) یعنی: اصحاب من سبب امنیت برای امت هستند...

همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله در مباهله

روایات متعدد فریقین دلالت بر شرکت پنج وجود مقدس علیهم السلام در مباهله با نصارای نجران دارد. (2)

روایت ساختگی:

در برابر آن روایتی از زبان معصومین علیهم السلام ساخته شد که:

[1936 /136] عن جعفر بن محمد، عن أبيه [عليهم السلام] - في هذه الآية: (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ) [آل عمران (3): 61] - قال: فجاء بأبي بكر و ولده و بعمر و ولده و بعثمان و ولده، و بعلى [عليه السلام] و ولده. (3)

و البته برخی از عامه تصریح به مخالفت آن با سایر روایات نموده (4) و عده ای راوی آن - هیثم بن عدی - را کذاب و روایاتش را جعلی می دانند. (5)

1- صحيح مسلم 183/7.

2- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1605: «ویژگی های علی علیه السلام به روایت سعد بن ابی وقاص». قضیه مباهله در روایات معتبر فراوان آمده که به جهت نقل آن در صحیح مسلم نیازی به استقصاء و تتبع آن نیست. قال الحاكم و قد تواترت الأخبار في التفاسير....: أن رسول الله صلى الله عليه و اله أخذ يوم المباهلة بيد علي وحسن وحسين [عليهم السلام] و جعلوا فاطمة [عليها السلام] وراءهم. (معرفة علوم الحديث 50)

3- تاريخ مدينة دمشق 177/39، الدر المنثور (40/2، كنز العمال،379/2، تفسير المنار 322/3

4- ففي تفسير الآلوسي 3 /190: و هذا خلاف ما رواه الجمهور.

5- لسان الميزان 6 /209 - 210.

اصحاب کساء چه کسانی بودند؟!

بنابر روایات معتبر در حدیث کساء، پیامبر صلی الله علیه و آله و جامه اش را بر سر حضرات علی فاطمه امام حسن و امام حسین علیهم السلام کشید و آیه تطهیر را قرائت فرمود (1) و با این کار فهماند که فقط این ها «اهل بیت» من هستند و با منع ام سلمه از قرار گرفتن زیر آن، به تبیین بیشتر پرداخته و نشان داد که همسرانش از عترت نیستند.

پیش از این گذشت که ام سلمه گفت: من به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم من هم از اهل بیت هستم و گوشهٔ عبا را گرفتم تا (زیر آن رفته و) در کنار آنان قرار گیرم حضرت آن را از دستم کشید [و از رفتن زیر آن ممانعت فرمود].

او می گوید: حضرت به من فرمود: (أَنْتِ عَلَی مَکَانِکِ وَ أَنْتِ عَلَی خَیْرٍ [إلی] خیر) تو سر جایت باش، تو بر خیر و نیکی هستی. ام سلمه می گوید: فوالله ما أنعم، یعنی: به خدا سوگند پیامبر صلی الله علیه و آله به خواسته من پاسخ مثبت نداد (و مرا از اهل بیت ندانست). بلکه تصریح می کند که حضرت نفرمود که تو از اهل بیت من هستی نظیر این مطلب از برخی همسران دیگر آن حضرت - مانند عایشه و زینب - نیز نقل شده است. (2)

روایات ساختگی:

آلوسی ادعا می کند که حدیث کساء دلالت بر حصر ندارد، سپس به روایات ساختگی ذیل استناد نموده و می گوید:

[137/ 1937] بنابر روایتی پیامبر صلی الله علیه و آله عباس و فرزندانش، و بنابر روایت دیگر بقیه دختران بستگان و همسرانش را نیز تحت کساء داخل نمود. ام سلمه پرسید: من از اهل بیت تو نیستم؟ حضرت پاسخ داد: چرا ان شاء الله هستی!

1- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1617، 1626، 1674 - 1680.

2- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1674 - 1680.

و بنابر روایتی پس از تمام شدن دعا برای پنج تن او را هم زیر کساء قرار داد! (1)

[1938 /138] و بعضـی گفته اند پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از صحابه را هم زیر کساء قرار داد! لذا مجبور شده اند بگویند: آیه شریفه دو مرتبه نازل شده است (2)

[1939 /139] و برخی ادعا کرده اند اهل بیت دو اطلاق دارد یکی خاص که مراد ثانی الثقلین باشد و دیگری اعم که مقصود از آیه تطهیر باشد و گفته اند که اهل بیت بنابر اطلاق دوم شامل همسران آن حضرت نیز می شود. (3)

بستگان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی بودند؟

در فضـیلت شماره 8 ملاحظه فرمودیـد که پس از نزول آیه شـریفه: (وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) [الشـعراء (26): 214] حضـرت فقط بنی عبدالمطلب - و بنابر روایتی بنی هاشم - را دعوت فرمود. (4)

1- و قد سـمعت بعضها كحديث الكساء ولا دلالة فيه على الحصر. و كالحديث الحسن أنه صلى الله عليه و آله اشتمل على العباس و بنيه بملاءة، ثم قال: يا ربّ هذا عمّي وصنو أبي، و هؤلاء أهل بيتي فاسترهم من النار كستري إياهم بملاء تي هذه، فأمنت أسكفة الباب و حوائط البيت فقالت: آمين - ثلاثاً -. و جاء في بعض الروايات: أنه صـلى الله عليه و اله ضمّ إلى أهل الكساء: علي و فاطمة و الحسـنين رضي الله تعالى عنهم [عليهم السـلام] بقيـة بناته وأقاربه و أزواجه. وصـح عن أم سـلمة في بعض آخر أنها قالت: فقلت: يا رسول الله، أما أنا من أهل البيت؟ فقـال: بلى إن شـاء الله تعـالى. و في بعض آخر أيضاً: أنها قالت له: ألست من أهلك؟ قال: بلى. و أنه أدخلها الكساء بعـد ما قضـى دعاءه لهم. (تفسير الآلوسي 22 /15)

2- على تقدير صـحة بعض الروايات المختلفة الحمل على أن النزول كان مرتين، و قد أدخل صـلى الله عليه و آله بعض من لم يكن بينه و بينه قرابة سببية ولا نسبية في أهل البيت توسـعاً... و جاء في رواية صـحيحة أن واثلة قال: و أنا من أهلك يا رسول الله؟ فقال: صلى الله عليه و آله و أنت من أهلي. (تفسير الآلوسي 15/22)

3- تفسير الآلوسى 22 /16.

4- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 581.

روایات ساختگی:

[1940 /140] در صحیح بخاری آیه را مربوط به همه قبایل قریش دانسته و در باب مربوط به تعیین اقارب گفته: قال ابن عباس: لما نزلت: (وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) جعل النبي صلى الله عليه و اله ينادى: يا بني فهر، يا بني عدي [...] لبطون قريش.

[1941 /141] و قال أبو هريرة: لمّا نزلت وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ قال رسول الله: يا معشر قريش [...]. (1)

و بدین ترتیب همهٔ قبایل قریش را نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی نموده است.

[1942 /142] و قال معاوية: أيها الناس، إن الله حبا قريش بثلاث، فقال لنبيه صلى الله عليه و آله: (وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)، و نحن عشيرته الأقربون... (2)

چه کسی در آخرین لحظات زیر بازوی پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته بود؟

در روایات متعدد در مورد کیفیت ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه عایشه در بیماری وفات، یا ورود آن حضرت به مسجد در آخرین نماز، از عایشه نقل شد که آن حضرت با تکیه بر دو نفر حرکت نمود و در حالی که پاهایش بر زمین کشیده می شد وارد شد (3) و مسلّم است که یکی از آن دو نفر امیرمؤمنان علیه السلام بود.

روایات ساختگی:

[1943 /143] عده ای برای مقابله با این فضیلت - غیر از واکنش کتمان که گذشت به نحوی دیگر رفتار کرده و - بجای امیرالمؤمنین علیه السلام شخص دیگری را

1- صحيح البخاري 3/ 190 باب «إذا وقف أو أوصى لأقاربه، و من الأقارب»؟ من كتاب الوصايا، و نيز مراجعه شود به 191/3 و 4/ 161 و 6/ 16 - 17.

2- المستطرف في كل فن مستظرف للأبشيهي 1/ 110

3- رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه 1838 - 1840

معرفی نموده اند و هر کسی هر شخصی را که دوست داشته معرفی کرده: فضل بن عباس، اسامة، ثوبان، بریرة و نُوبة! (1)

پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات چه کسی را صدا زد؟

بنابر روایات عامّه، پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری وفات فرمود: «ادعوا لي أخي» یا «حبیبي» یا «علیّاً»، حاضرین علی را پس از خلفای ثلاثه - خبر کردند امیرالمؤمنین علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و آن حضرت او را در آغوش گرفت و... (2)

روایت ساختگی:

در برابر آن روایاتی ساختند که:

[144/ 1944] عن عائشة قالت: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: ادعوا إلي أخي! قلنا: أبوبکر؟ قال: ادعو إليّ أخي! قلنا: عمر؟ قال: ادعوا إليّ أخي! قلنا: عثمان؟ قال: نعم. (3)

[145/ 1945] و في رواية أخرى عنها: قال صلی الله علیه و آله- في مرضه الذي مات فيه-: وددت

1- قال العيني: في خبر عبد الله بن جريج: بين رجلين أحدهما العباس والآخر علی رضی الله علیه و آله [علیه السلام]. و في خبر مسروق: خرج بين بريرة و نوبة... و ذكر الدارقطني في سننه.... يهادي بين الرجلين أسامة والفضل. (عمدة القاري 188/5) و في شرح مسند أبي حنيفة للقاري 57 - 58: و في رواية مسلم عن عائشة: فخرج بين الفضل بن عباس و رجل آخر. و في أخرى: رجلين أحدهما أسامة، و عند الدارقطني: أسامة والفضل، و عند ابن سعد: الفضل و ثوبان، و عند ابن حبان في أخرى: بريرة و نُوبة... اسم أمة.

2- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1454، 1459 - 1460، روایات: 908، 913، 914، 915.

3- الرياض النضرة 3 /15

ان عنـدي بعض أصـحابي، قلنا: يا رسول الله، ألا ندعو لك أبا بكر؟ فسـكت، قلنا: يا رسول الله، ألا ندعو لك عمر؟ فسـكت، قلنا: يا رسول الله، ألاـ نـدعو لـك عليّاً؟ فسـكت، قلنا: لا نـدعو لك عثمان؟ قال: بلى، قال: أرسـلنا إلى عثمان، فجاء فخلا به فجعل يكلّمه و وجه عثمان يتغيّر. (1)

چه کسی تا آخرین لحظات با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بود؟

به سـند صـحیح نقل شد که امّ سـلمه سوگند یاد می کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام تا آخرین لحظات با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بود. (2)

روایات ساختگی:

در برابر این مطلب روایاتی ساخته شد که فضیلت همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله تا آخرین لحظات را به عایشه منتقل کند.

عایشه گفته: پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه من و در نوبت من و بر سینه من جان داد، در حالی که - به اراده خدا - (لب بر لب او نهاده بودم و) آب دهـان من و او یکی شـده بود و بنـابر نقلی گفته: پیـامبر صـلی الله علیه و آله بر سـینه من یا در دامان من جان داد، کجا به علی وصیت کرد!! (3)

پاسخ این مطلب از زبان ابن عباس گذشت (4) و گفته شد که روایات عایشه نیز

1- مسند أحمد 6 /214 - 215، سنن ابن ماجة 1/ 42 و رجوع شود به روایات مشابه آن در مسند أبي یعلی 12 /474، مجمع الزوائد 5 /184.

2- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1447 - 1448: «همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله تا آخرین لحظات» و در روایت 913 گذشت که پیـامبر صـلی الله علیه و آله به من تکیه نمـوده و بـا من صـحبت می فرمود به گونه ای که آب دهـان مبـارکش به من اصـابت می نمود. (الطبقات الکبری لابن سعد 2 /263)

3- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1449.

4- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1450 - 1451.

بـا آن تنافی روشن دارد؛ زیرا خـدا حق را بر زبان خود عایشه جاری کرده و مکرر به این فضـیلت امیر مؤمنان اعتراف کرده و گفته است که: پیامبر صلی الله علیه و آله در آغوش علی جان سپرد و بنابر روایتی در دست او جان داد. (1)

تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله

بنابر روایت معتبر شماره 983 پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «مردان خاندانم که به من نزدیک ترند مرا غسل دهند.... پس از آن، اول آن ها بر من نماز بگزارنـد سـپس شـما».... پرسـیدند: چه کسـی شـما را در قبر گذاشـته و به خاک می سـپارد؟ فرمود: «مردان خاندانم با فرشتگان فراوان که شما را می بینند و شما آن ها را نمی بینید». (2)

گرچه در این روایت لفظ: «رجال أهل بیتی» نقل شـده ولی در روایات دیگر - چه در روایات وصـیت پیامبر صـلی الله علیه و آله و چه در بیان گزارش های حاکی از واقعه تجهیز آن حضرت - به نام مبارک امیرمؤمنان علیه السلام تصریح شده است.

روایات ساختگی:

در برابر آن روایتی ساخته شد که:

[146/ 1946] اولین کسی که بر جنازه آن حضرت نماز خواند عباس بود. (3)

و خواهد آمد که برخی آن مراسم را به گونه ای نقل کرده اند که دیگران را شـریک با امیر مؤمنان در تجهیز پیامبر صـلی الله علیه و آله نشان دهند. (4)

1- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1459 - 1460، 1465 روایات شماره 914، 923.

2- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1512

3- أول من صـلی علیه العباس بن عبد المطلب و بنو هاشم، ثم خرجوا، ثم دخل علیه المهاجرون ثم الأنصار. (إمتاع الأسماع 14 /582، نهایة الأرب 18 /392)

4- رجوع شود به همین دفتر، صفحه 2485: «اشتراک دیگران در تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله»

و نیز در روایات اهل تسنن آمده است که امیر مؤمنان علیه السلام - هنگام تجهیز یا دفن

پیامبر صلی الله علیه و آله - خطاب به آن حضرت عرض کرد: بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی طِبْتَ حَیّاً وَ مَیِّتاً (1)

روایت ساختگی

در برابر آن روایتی ساخته شد که این سخن از ابوبکر است. (2)

چه کسی از تسلیت حضرت خضر خبر داد؟

در منابع فریقین آمده است که پس از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله ندایی شنیده شد که فقدان آن حضرت را تسلیت داد. بنابر روایتی ندا داد:

[1947 /147] السلام علیکم أهل البیت ورحمة الله. في الله عزاء من کل مصیبة، و خلف من کل هالك، و درك من کل ما فات فبالله ثقوا، و إیّاه فارجوا فإن المحروم محروم الثواب، و إن المصاب من حرم الثواب والسلام علیکم.

قال علی [علیه السلام]: هل تدرون من هذا؟ قالوا: لا، قال: هذا الخضر [علیه السلام] [یعزیکم عن نبیکم]. (3)

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: آیا می دانید که گوینده این سخنان چه کسی است؟

حاضرین پاسخ دادند: نه نمی دانیم.

حضرت فرمود: این حضرت خضر علیه السلام است که از دست دادن پیامبر صلی الله علیه و آله را به شما تسلیت می گوید:

1- رجوع شود به صفحه 2459 شماره 1985.

2- رجوع شود به صفحه 2459 شماره 1986.

3- کنز العمال 251/7 و رجوع شود به انساب الأشراف 1 /564، تفسیر ابن أبي حاتم 3 /833 و 3077/9، تفسیر ابن کثیر 1 /444، الإصابة 2 /266 - 267، الکافی 222/3، المناقب 2 /247، بحار الأنوار 39/ 132.

روایات ساختگی:

[1948 /148] در برابر آن روایاتی ساخته شد که آن حضرت و ابوبکر هر دو از این موضوع خبر دادند: فقال بعضهم لبعض: تعرفون الرجل؟ فقال أبو بکر و علي: نعم هذا أخو رسول الله صلی الله علیه و آله الخضر علیه السلام (1). و در مصادر گذشته تصریح به عدم اعتبار آن شده است.

و بعضی آن را فقط به ابوبکر نسبت داده اند که هیثمی و عسقلانی آن را سست و ضعیف دانسته اند. (2)

چه کسی محل دفن پیامبر صلی الله علیه و آله را تعیین کرد؟

[1949 /149] بنابر روایات فریقین، امیر مؤمنان علیه السلام با نقل کلام پیامبر صلی الله علیه و آله محل دفن آن حضرت را به مردم خبر داده و اختلاف آن ها بر طرف فرمود. (3)

روایت ساختگی

[1950 /150] در برابر آن از عایشه نقل شد که ابوبکر از این مطلب خبر داد. (4)

1- دلائل النبوة للبیهقي 269/7 تاریخ مدینة دمشق 16 /424، بغیة الطلب 7/3285، فتح الباري 6 /311، البدایة والنهایة 1 /387 و 5 /298، إمتاع الأسماع 14 /564.

2- المعجم الأوسط للطبراني 8/ 110، مجمع الزوائد 3/3، الإصابة 2 /268 - 269

3- و خاض المسلمون في موضع دفنه فقال علي إن الله لم یقبض نبیّا في مکان إلّا وارتضاه. لرمسه فیه. (إعلام الوری 137، بحار الأنوار 22 /529) و قال علیه السلام: قال صلی الله علیه و آله: إني أُدفن في البقعة التي أقبض فیها. (الکافي 1 /451، بحار الأنوار 22 /540) واختلفوا في دفنه فقال علي علیه السلام: إن أحب البقاع إلی الله مکان قبض فیه نبیّه. (مسند أبي یعلی 279/8، تاریخ مدینة دمشق 394/42، مجمع الزوائد 112/9، کفایة الطالب للسیوطي 2 /278)

4- قال ابوبکر: ما قبض نبي إلّا دفن حیث یقبض. أو: فإنه لم یقبض الله روحه إلّا في مکان طیّب... أو: أحبّ البقاع إلیه. (السنن الکبری 4 /30، فتح الباري 1 /442، الریاض النضرة 1 /144)

با آن که او در مراسم دفن حضور نداشت و به نزاع در امر خلافت مشغول بود! (1)

اولین کسی که در قیامت با پیامبر صلی الله علیه و آله محشور می شود

اولین کسی که از این امت در قیامت بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می شود علی بن ابی طالب علیه السلام است. این مطلب با تعابیر مختلف نقل شده است. (2)

در روایتی آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود... ان أول من تنشقّ عنه الأرض یوم القیامة أنا و أنت معي. (3) یعنی: اولین کسی که روز قیامت زمین برای او شکافته می شود من هستم و تو با من هستی.

روایات ساختگی:

در برابر آن روایتی ساختند که:

[1951 /151] أول من تنشق عنه الأرض أنا، ثم أبو بکر، ثم عمر. (4)

[1952 /152] و برخی بر آن افزودند: ثم عثمان. (5)

و البته اهل تسنن نیز حکم به بطلان آن کرده اند. (6)

1- روی ابن أبي شیبة (المتوفی 235)، عن عروة أنه قال: إن أبا بکر وعمر لم یشهدا دفن النبي صلی الله علیه و سلم، و کانا في الأنصار [یعني في سقیفة بني ساعدة الذین هم من الأنصار] فدفن قبل أن یرجعا. (المصنف لابن أبي شیبة 8 /572، جامع الأحادیث 267/13، کنز العمال 652/5)

2- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1527، فضیلت 40: «علی علیه السلام در قیامت».

3- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1533 روایات شماره 1013 - 1017.

4- المستدرك 2 /465 و 3/ 68، الریاض النضرة 1 /163، کنز العمال 11 /426.

5- الریاض النضرة 1 /52.

6- کنز العمال 13 /233 - 234، و قال المناوي: حدیث منکر جداً. (فیض القدیر 3/ 54) و قال ابن الجوزي: هذا حدیث لا یصح، و مدار الطریقیة منه علی عبد الله بن نافع. قال یحیی: لیس بشيء، وقال علي: یروي أحادیث منکرة، و قال النسائي: متروك. ثم مدارهما أیضاً علی عاصم بن عمر، ضعفه أحمد ویحیی، وقال ابن حبان: لا یجوز الاحتجاج به. (العلل المتناهیة في الأحادیث الواهیة 2 /914 و دربارهٔ عاصم بن عمر نیز رجوع شود به میزان الاعتدال 355/2)

و در روایات درباره امیرالمؤمنین علیه السلام آمده: أول من يصافحني يوم القيامة. (1)

روایت ساختگی:

در برابر آن روایتی ساختند که:

[153/ 1953] أول من يعانقه الحق يوم القيامة عمر، و أول من يصافحه الحق يوم القيامة عمر، وأول من يؤخذ بيده فينطلق به إلى الجنّة عمر بن الخطاب. (2)

که اهل تسنن نیز آن را جعلی دانسته اند.

ساقی کوثر

روایات متعدد دلالت دارد که ساقی کوثر امیرالمؤمنین علیه السلام است. (3)

روایات ساختگی:

مخالفان در برابر آن روایتی ساختند که خلفا هم در این مطلب شریک آن حضرت هستند.

[154/ 1954] عن أنس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: لحوضي أربعة أركان: الركن الأول في يدي أبي بكر الصديق، والثاني في يدي عمر الفاروق، والثالث في يدي عثمان ذي النورين، والرابع في يدي علي بن أبي طالب. (4)

1- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1528 - 1529.

2- المستدرك، 84/3، قال الذهبي: موضوع، وفي إسناده كذاب.

3- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1536 - 1540 روایات شماره 1019 - 1034 و شواهدش.

4- تاریخ مدینة دمشق 30 /157 و 39/ 132، الرياض النضرة 53/1.

و البته اهل تسنن نیز آن را تکذیب کرده و جعلی دانسته اند. (1)

و نیز به دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده اند که فرمود: أما ترضى - يا أبا بكر - أنك كنت معي في الغار، و أنك صاحبي على الحوض؟! (2)

کلید بهشت و دوزخ به دست چه کسی سپرده می شود؟!

در روایات فریقین آمده است که در روز قیامت رضوان، خازن بهشت و مالک، خازن دوزخ - به فرمان خدا - کلیدهای بهشت و دوزخ را به پیامبر صلی الله علیه و آله تحویل داده و آن حضرت آن را به دست مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام می سپارد و آن حضرت تقسیم کننده دوزخ و بهشت است.

[155/ 1955] عن أبي سعيد الخدري، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و اله... فينادي المنادي - يسمع نداءه جميع الخلاق -: «هذا حبيب الله محمّدٌ، و هذا ولى الله عليٌ»، فيأتي رضوان خازن الجنة فيقول: «أمرني ربّى أن آتيك بمفاتيح الجنّة فأدفعها إليك يا رسول الله»، فأقبلُها أنا فأدفعُها إلى أخي علي، ثم يأتي مالك خازن النار فيقول:

«أمرني ربي أن آتيك بمقاليد النار فأدفعها إليك يا رسول الله»، فأَقبلها أنا فأدفعُها إلى أخي علي، فيقف علي على عجزة جهنم، و يأخذ زمامها بيده، و قد علا زفيرها واشتدّ حرّها، فتنادي جهنم يا علي، ذرني فقد أطفأ نورك لهبي، فيقول لها علي: «ذري هذا وليّي، و خذي هذا عدوّي»، فلجهنم يومئذ أشدّ مطاوعة لعلى فيما يأمرها به من رقّ أحدكم لصاحبه، و لذلك كان عليٌّ قسيم النار والجنة. (3)

1- تنزيه الشريعة 406.

2- تاريخ الطبري 2 /382 - 383

3- ينابيع المودة 1 /250 - 251، فرائد السمطين 1 /106 - 108 حديث 76 (با قدری اختلاف).

روایت ساختگی:

مخالفان در برابر آن روایتی ساختند و این فضیلت را به ابوبکر انتقال دادند:

[1956 /156] إذا كان يوم القيامة ينصب منبران، فيجيء ملك من الملائكة فيرتقي على أحدهما فيقول: معشـر الخلائق من كان لا يعرفني فليعرفني فأنا رضوان خازن الجنـة، و هـذه مفاتيحها أمرني ربّي أن أدفعها إلى محمـد، و أمرني محمـد أن أدفعها إلى أبي بكر ليـدخل الجنة محبّيه و محبّي عائشـة بغير حساب، قال: ثم يجيء ملك آخر فيرتقي على المنبر الآخر فيقول: معشـر الخلائق، من كان لا يعرفني فليعرفني فأنـا مالـك خـازن جهنم و هـذه مفاتيحهـا أمرني ربّي أن أدفعها إلى محمـد، و أمرني محمـد أن أدفعها إلى أبي بكر ليـدخل النار مبغضه و مبغض عائشة بغير حساب. (1)

پیامبر صلی الله علیه و آله از بدگویی در مورد چه کسی نهی فرمود؟

بنابر روایات معتبر، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دعوا عليّاً، دعوا عليّاً، [دعوا عليّاً] إنّ عليّاً مِنّي وَ أَنَا مِنْهُ... (2)

یعنی: علی را رها کنید (و دست از بدگویی او بردارید)! این جمله را تکرار و پس از آن فرمود: علی از من است و من از او هستم.

روایات ساختگی:

مخالفان در برابر آن روایاتی ساختند که حضرت فرمود:

[1957 /157] دعوا لي أصحابي....

1- تاریخ مدینة دمشق 156/30

2- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 231: «علی علیه السلام سرپرست مؤمنان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله». روایت شماره 126.

[158/ 1958] دعوا لي أصحابي و أصهاري...

[159/ 1959] دعوا لي صويحبي..... (1)

یاری فرشتگان

بنـابر روایات متعـدد و معتبر، امام مجتبی در ضـمن روایتی فرمود: پیامبر صـلی الله علیه و آله (هنگام نبرد) پرچم را به دست امیر مؤمنان علیه السلام می داد جبرئیل در جانب راست و میکائیل در جانب چپ او قرار می گرفت. (2)

روایات ساختگی

در برابر آن حدیثی ساختند که:

[160/ 1960] در جنگ بدر به امیرمؤمنان و ابوبکر گفته شد: همراه یکی از شما جبرئیل و با دیگری میکائیل و اسرافیل هستند. (3)

[161/ 1961] ابن عبدالبر از حق چشم پوشـی و با کمال بی انصافی ادعا کرده که این روایت ساختگی، از روایت امام حسن علیه السلام صحیح تر است! (4)

و به این هم راضی نشده و از زبان همان راوی روایت دیگری ساخته شد که:

[162/ 1962] این مطلب در جنگ بدر به ابوبکر و عمر خطاب شد

1- کنز العمال 11/ 529 - 530، 555 و 13 /224 و 14 /73.

2- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 927 فضیلت 20: «ترجیح... بر گذشتگان و آیندگان»

3- عن أبي صالـح الحنفي، عن علي [علیه السـلام]، قـال: قیـل لأبي بکر و علي یـوم بـدر: مع أحـدکما جبرئیـل و مع الآـخر میکائیـل و إسرافیل..... (الاستیعاب 3 /1101)

4- و قد روي أن جبرئیل و میکائیل مع علی رضی الله عنه [علیه السلام]، والأول أصح إن شاء الله تعالی. (الاستیعاب 3/ 1101)

(نه امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوبکر)!! (1) و البته بطلان هر دو روایت روشن است؛ زیرا در جنگ بـدر از آن دو هیچ حرکتی صادر نشده است!

صادقین در آیه قرآن چه کسانی هستند؟

روایات متعـدد ذیل آیه شـریفه: (یَا أَیُّهَا الَّـذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ) [التوبة (9): 119] وارد شـده که مقصود از «صادقین» پیامبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام، اهل بیت علیهم السلام و اصحاب آن ها می باشند.

[1963 /163] عن جعفر بن محمد [صلی الله علیه و آله]، قال: [مع] محمد [صلی الله علیه و آله] و علی [علیه السلام]. (2)

[1964 /164] عن أبي جعفر [علیه السلام]، قال: مع علي بن أبي طالب. (3)

[1965 /165] عن ابن عباس [قال]: نزلت في علي بن أبي طالب [علیه السلام] خاصة. (4)

[1966 /166] و عنه قال: مع عليّ بن أبي طالب [علیه السلام] و أصحابه. (5)

[1967 /167] عن أبي جعفر [علیه السلام]، قال آل محمد صلی الله علیه و آله. (6)

[1968 /168] عن عبـد الله بن عمر قال: أمر الله أصـحاب محمد صـلی الله علیه و آله بأجمعهم أن یخافوا الله، ثم قال لهم: (وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ) یعني محمداً [صلی الله علیه و آله] و أهل بیته [علیهم السلام]. (7)

1- عن أبي صالـح الحنفي، عن علي [علیه السـلام]، قـال: قـال رسول الله صـلی الله علیه و سـلم - یوم بـدر لأبي بکر و عمر -: عن یمین أحدکما جبرئیل والآخر میکائیل و إسرافیل..... (کنز العمال 10 /421)

2- شواهد التنزیل 1 /341.

3- تاریخ مدینة دمشق 42 /361، شواهد التنزیل 344/1

4- شواهد التنزیل 1 /342، الدر المنثور 3 /290 بدون لفظ خاصة

5- تفسیر الثعلبي 5/ 109، نظم درر السمطین 91 - 92، شواهد التنزیل 1 /342، 344.

6- تفسیر الثعلبي 5/109، شواهد التنزیل 1 /343، الدر المنثور 3 /290.

7- شواهد التنزیل 1 /345

روایات ساختگی:

در برابر آن روایاتی ساخته شد که مراد از «صادقین» صحابه ابوبکر و عمر و یارانشان هستند:

[1969 /169] مع محمد صلی الله علیه و اله و أصحابه.

[1970 /170] مع أبي بکر و عمر

[1971 /171] أمروا أن یکونوا مع أبي بکر و عمر و أصحابهما. (1)

جعل حدیث در برابر حدیث ثقلین

اشاره

حدیث ثقلین: (إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَیْتِی) از احادیثی است که امت اسلام بر نقل آن اتفاق نظر دارند. (2)

روایات ساختگی:

[1972 /172] در برابر آن روایاتی ساخته شد که عبارت «و سنتی» و مانند آن را جایگزین «و عترتی» نمودند. (3)

اشکال

اولاً: این روایت بی سند یا به نقل از ابوهریره معلوم الحال و امثال او، نمی تواند با اسناد صحیح و متواتر حدیث ثقلین برابری نماید.

و ثانیاً: آیا سنّت نیاز به مبین ندارد؟! آیا صرف اطلاع از قرآن و سنّت - بدون پیشوایی که آن را برای مردم تبیین کرده و آنان را به انجام آن راهنمایی نماید

1- الدر المنثور 3 /289 - 290.

2- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1647، پیوست 6: «حدیث ثقلین».

3- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1665 - 1666 به نقل از کنز العمال 1 /185 - 188 و...

و خودش ضامن اجرای آن در جامعه اسلامی باشد - مانع از گمراهی است؟!

جعل حدیث در برابر نهی از تقدم بر اهل بیت علیهم السلام

گذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره عترت و خاندانش علیهم السلام فرمود: (ولا تُعَلِّموهُم فَإِنَّهُم أعلَمُ مِنكُم) و یا: (... ولا تُعَلِّموهُم ولا تَتَقَدَّموهُم ولا تَخَلَّفوا عَنهُم ، فَإِنَّهُم مَعَ الحَقِّ وَالحَقَّ مَعَهُم ، لا يُزايِلونَهُ ولا يُزايِلُهُم). (1)

روایات ساختگی:

[173/ 1973] در برابر آن روایاتی ساختند که یا أیها الناس لا تعلّموا قریشاً، و تعلّموا منها، فإنهم أعلم منکم. (2)

[174/ 1974] و برخی بر آن افزودند: ولا تتقدّموا قریشاً ولا تتأخروا عنها. (3)

بخاری گفته این روایت صحیح نیست. (4)

تزویج به فرمان خدا

در روایت صحیح نقل شد که: (إِنّ اللهَ أَمَرَنِي أَنْ أُزَوِّجَ فاطمةَ مِنْ عليّ). (5)

یعنی: خدای تعالی به من دستور داد که فاطمه را به علی تزویج نمایم.

1- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 222 روایات شماره 123 - 124.

2- السنة لابن أبي عاصم 622.

3- المصنف لعبد الرزاق 11 /54 - 55، و رجوع شود به السنن الکبری للبیهقي 3 /121، کنز العمال 12 /31 - 32.

4- لا تعلموا قریشاً، و هذا لا یصح. (التاریخ الکبیر 5 /219)

5- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 915 فضیلت 19: «پیوند آسمانی» روایت 641

روایات ساختگی:

[1975 /175] در برابر آن روایتی جعل کردند که: ما تزوّجت شیئاً من نسائی، ولا زوّجت شیئاً من بناتي إلّا بإذن جاءني به جبریل عن الله عز وجل. یعنی: من با هیچ یک از همسرانم ازدواج نکردم و هیچ یک از دخترانم را شوهر ندادم مگر به اذن و اجازه ای که جبرئیل از جانب خدای تعالی برای من آورد. (1)

[1976 /176] و روایت دیگری نیز ساخته شد که: قالت عائشة: سمعت خليلي رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: أوحى الله إليّ أن أزوج كريمَتَيّ عثمان بن عفان.

قال يوسف المسفر: يعني رقية و أم كلثوم. (2)

[1977 /177] و في رواية: ما زوّجت عثمان أم كلثوم إلا بوحي من السماء. (3)

[1978 /178] و عن أبي هريرة رفعه: أتاني جبرائيل فقال: إن الله يأمرك أن تزوّج عثمان أم كلثوم على مثل صداق رقية، و على مثل صحبتها. (4)

حدیث سدّ الابواب

روایات معتبر و متواتر دلالت دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد درب خانه های اصحاب به مسجد بسته شود جز درب خانه امیرمؤمنان علیه السلام. (5)

1- تاریخ مدینة دمشق 149/69، کنز العمال 12 /99. قال ابن عدي: و هذا الحديث باطل بهذا الإسناد. (الكامل لابن عدي 1 /304 - 305)

2- کنز العمال 13 /53 به نقل از ابن عساکر

3- قال ابن منده: غريب، لا يُعرف إلا بهذا الإسناد. (الإصابة 461/8 و رجوع شود به التاريخ الكبير للبخاري 308/3، المعجم الأوسط للطبراني 264/5، المعجم الكبير 92/25، تاريخ بغداد 12/ 359 تاريخ مدينة دمشق 46/39 مجمع الزوائد 83/9 كنز العمال 586/11، 588.

4- الإصابة 8 /461: قال: قال ابن منده: غريب تفرّد به محمد بن عثمان بن خالد العثماني

5- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 831 فضیلت 16: «بازگذاشتن درب خانه علی علیه السلام به فرمان خدا».

روایات ساختگی:

برخی برای مقابله با آن، روایاتی را به همین مضـمون درباره ابوبکر جعل کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرمود که همه درب ها به مسجد بسته شود مگر در خانه ابوبکر این مطلب پیش از این به تفصیل مورد نقد و بررسی قرار گرفت. (1)

و در روایـت 631 گـذشت که: جـایز نیست که جنب و حـائض در این مسـجد باشـند مگر برای (من) پیامبر صـلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام.

بیهقی می گویـد: حضـرت فرمود: «ألا قد بیّنت لکم الأسـماء أن لا تضـلّوا». یعنی من این افراد را به نام ذکر کردم تا مطلب روشن شود و گمراه نشوید.

روایات ساختگی:

[1979 /179] در برابر آن حدیثی ساخته شد که در بخشی از سند با روایت گذشته مشترک است، و در آن افزوده شده: إلّا لمحمد [صلی الله علیه و آله] و أزواجه و علي و فاطمة.... (2) تا همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از این فضیلت بهره مند باشند!!

مدح و منقبت پس از شهادت

اشاره

مردی ناشناس که او را حضرت خضر علیه السلام دانسته اند - پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام کلام مفصلی در مدح و منقبت آن حضرت بیان نمود. (3)

روایت ساختگی:

[1980 /180] برخی همان مطالب را با همان سند به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت دادند که پس از مردن ابوبکر در مدح او فرمود.

1- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 858 واکنش ششم: «جعل روایت برای ابوبکر».

2- المعجم الکبیر 23 /373 - 374 تاریخ مدینة دمشق 42 /141، کنز العمال 12 /100.

3- الکافي 1 /454، الأمالي للشیخ الصدوق قدس سره 312، کمال الدین 388، بحار الأنوار 303/42.

و البته برخی از عامه نیز آن را تکذیب کرده اند. (1)

تذکر

گاهی در برابر برخی از فضائل - برای خالی نماندن عریضه از نام دیگران!- مطلبی ساخته شده به غیر الفاظ آن فضیلت، به عنوان مثال:

[1981 /181] در برابر فضیلت برگرداندن ابوبکر و واگذار کردن تبلیغ سوره برائت به امیرمؤمنان علیه السلام، روایاتی در نصب ابوبکر بر امارت حجّاج جعل شد. (2)

[1982 /182] بعضی برای مقابله با حدیث منزلت گفته اند: پیامبر صلی الله علیه و آله در تبوک ابوبکر را برای امامت جماعت نصب فرمود. (3)

با مراجعه به روایت معتبر شماره 907 و شواهد آن روشن است که پس از آمدن امیرمؤمنان علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آن حضرت از دنیا رفت. (4)

ولی روایاتی جعل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن توصیه به نماز جماعت با

1- و عن أسيد بن صفوان صاحب رسول الله صلى الله عليه و سلم، قال: لما توفي أبو بكر سجّي بثوب فارتجت المدينة بالبكاء، و دهش كيوم قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم، و جاء علي بن أبي طالب [عليه السلام] مسترجعاً مسرعاً - و هو يقول: اليوم انقطعت خلافة النبوة - حتى وقف على باب البيت الذي فيه أبو بكر فقال: رحمك الله يا أبا بكر كنت أول القوم إسلاماً.... (البحر الزخار للبزار 138/3، تاريخ مدينة دمشق 438/30، 440، 442 و 32 /396، الرياض النضرة، 1 /262، إعجاز القرآن للباقلاني 143، أسد الغابة، 90/1، كنز العمال 12 /542 - 545) قال الهيثمي: رواه البزار و فيه عمر بن إبراهيم، و هو كذّاب. (مجمع الزوائد (9/ 47 - 48) و قال محقق كتاب الأحاديث المختارة 2 /11: إسناده تالف

2- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 810

3- استخلف على عسكره أبا بكر... يصلي بالناس. (الطبقات الكبرى لابن سعد 2 /165).

4- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1447: فضیلت 37: «همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله تا آخرین لحظات»

ابوبکر نمود و برخی از آنان این دروغ را به مطالب روایت شماره 915 ضمیمه و آن را یک جا نقل کرده اند. (1)

[1983 /183] از آن روی که ابوبکر به نزاع در امر خلافت مشغول بود. (2) و نمی شد گفت که او در تجهیز حضرت مشارکت داشته است لذا گفتند: خاندان پدری پیامبر صلی الله علیه و آله آن حضرت را به دستور ابوبکر غسل دادند! (3)

نسبت دادن کلمات، خطبه ها و نامه های حضرت به دیگران

کسی که آشنایی با کتب عامه داشته باشد به موارد فراوانی برخورد می کند که عین کلمات دُرَربار امیر مؤمنان علیه السلام- با قدری تصرف و یا نقل به معنا - به دیگر صحابه نسبت داده شده است. ناگفته روشن است کسانی که از فهم و درک ساده ترین مطالب عاجز و ناتوان بوده اند صدور چنین مفاهیم بلند و معارف بی نظیر از آنان ممکن نیست ولی سیاست تبلیغاتی بنی امیه توانسته است حقائق را وارونه نشان دهد به دو نمونه توجه نمایید:

[1984 /184] پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر، نوشته هایی که همراه او بود نزد معاویه فرستاده شد در بین آن، نامهٔ معروف امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام انتخاب او برای حکمرانی مصر - نامه شماره 27 نهج البلاغه - وجود داشت که معاویه آن را خواند و از مطالب آن شگفت زده شد از او خواستند آن را بسوزاند ولی او نپذیرفت به او گفتند: آیا درست است که مردم بفهمند تو احادیث ابوتراب را نگهداری نموده و از آن علم و دانش می آموزی؟! معاویه پاسخ داد:

1- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1461.

2- رجوع شود به صفحه 2447 پاورقی اول.

3- روی ابن المنذر، عن أبي بكر أنه أمرهم أن يغسل النبي صلى الله عليه و سلم بنو أبيه وخرج من عندهم. (تلخيص الحبير لابن حجر 5 /116، نيل الأوطار للشوكاني 4 /59)

به خدا سوگند علمی جامع تر، کامل تر و محکم تر - یا حکیمانه تر - از این نشـنیده ام به او گفتند: پس چرا با او می جنگی؟ معاویه (برای ساکت کردن آن ها) گفت: به جهت آن که عثمان را کشت... و پس از لحظه ای سـکوت رو به اطرافیان خویش کرد و گفت: ما نمی گوییم که این مطالب از نوشته های علی بن ابی طالب است، می گوییم این مطالب از ابوبکر صدیق است که نزد فرزندش محمد بن ابی بکر بوده و ما از آن استفاده می کنیم [!!] هنگامی که عمر بن عبدالعزیز سر کار آمد افشا کرد که این نامه از امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. (1)

[1985 /185] امیرالمؤمنین علیه السلام پس از غسل پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به آن حضرت فرمود: بأبي و أمي ما أطيبك حيّاً و ميّتاً يا: طبت حيّاً و ميّتاً! (2)

[1986 /186] این کلام در منابع عامه به ابوبکر نسبت داده شده است. (3)

1- شرح ابن أبي الحديد 72/6.

2- مسند أحمد 1 /260، المصنف لابن أبي شيبة 3/ 205 و 8 /567، أنساب الأشراف 569/1، الثقات لابن حبان 2/ 158، 571، السيرة النبوية لابن هشام 1076/4، الطبقات الكبرى 2 /277، 280 - 281، تاريخ الطبري 2/ 451، المنتظم 45/4 الرياض النضرة 140/3، الكامل لابن الأثير 332/2، النهاية لابن الأثير 3 /148 تاريخ أبي الفداء، 152/1، الوافي بالوفيات 1 /66، نهاية الأرب 389/18، 391، إمتاع الأسماع 2 /136 و 14 /572 - 574، البداية والنهاية 5 /281، الشفا، 64/1 كفاية الطالب للسيوطى 275/2 - 276، كنز العمال 7 /255، سبل الهدى والرشاد 322/12- 324

3- فجاء أبو بكر فكشف عن رسول الله صلى الله عليه و اله فقبله فقال: بأبي أنت و أمي، طبت حياً و ميتاً. (صحيح البخاري 4/ 194 و منابع فراوان ديگر) فأقبل أبو بكر... فدخل فكشف عن وجه رسول الله صلى الله عليه و اله يقبله و يبكى، و يقول:... يا رسول الله، ما أطيبك حياً و ميتاً! (رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 272/30 - 273، تاريخ الطبري 2 /443، الرياض النضرة 1/145، البداية والنهاية 5 /263، 268، السيرة النبوية لابن كثير 482/4، 491، مجمع الزوائد 5/ 191 تاريخ الخلفاء للسيوطى 78، كنز العمال 5 /637)

ج) فضیلت تراشی برای صحابه، و هم درجه قرار دادن آن ها با حضرت (1)

از مهم ترین شگردهایی که برای پنهان ساختن واقعیت ها بکار رفته، جعل و نشر فضیلت های ساختگی برای صحابه است؛ عاری بودن آنان از هر فضیلتی در برابر بیکران منقبت ها و مکرمت های خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال برانگیز بوده؛ از این رو مدافعان نفاق به سازش و پردازش اکاذیب بسیار دست زدند و با طرح و اجرای این توطئه اذهان مردم را از توجه به فضائل اهل بیت علیهم السلام باز داشتند. پس جعل فضیلت برای صحابه، و هم درجه قرار دادن آن ها با امیرمؤمنان علیه السلام و انتشار وسیع آن روایات ساختگی، باعث بی توجهی به فضائل امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام شده و چنان که گذشت در مقام پاسخ از دلائل شیعه، آن روایات ساختگی را مطرح کرده و مدعی تعارض آن با دلائل شیعه هستند.

[1987 /187] بنابر نقل ابن ابی الحدید، ابو جعفر اسکافی (متوفی 240) در ضمن کلام مفصّلی گفته است:

همه می دانند که دولت ها و حاکمان با نظر آنان (مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام) موافق بوده و مشایخ علما، امیران و حاکمانی که با آنان هم عقیده بودند از جایگاه بلندی برخوردار می شدند آنان غالب بودند و هیچ گاه نیاز به تقیه نداشتند. هر کس در فضیلت ابوبکر

1- در همین زمینه رجوع شود به کتاب شوارق النصوص، تألیف حامد حسین، الفضائل میر الموضوعة، محاضرات شیخ نجم الدین طبسی به قلم سمائی، الصراط المستقیم 142/3 - 166، کامل بهائی 128 (باب هشتم فضیلت های ساختگی)، الغدیر 297/5 - 357 (سلسلة الموضوعات علی النبي صلی الله علیه و اله) و 10 /3 - 4، 73 - 132 (سلسلة المناقب أو وصمات الغلو). بسیاری از فضائل ساختگی خلفا در موسوعة الأحادیث والآثار الضعیفة والموضوعة که توسط علی حسن علی الحلبی با همکاری دکتر ابراهیم طه و دکتر حمدی محمد نگاشته شده به صورت پراکنده آمده است که در پایان فهرست شده است رجوع شود به 445/14، 496.

حـدیث و روایتی نقـل می کرد مورد احترام قرار می گرفت و از جوایز آنان بهره منـد می گشت. این مطلب در دسـتور کار بنی امیه و مورد تأکید آن ها بود. راویان برای رسیدن به متاع ناچیز دنیا احادیثی ساختند! (1)

و ناگفته پیداست که از جمله آثار نشر این روایات ساختگی نزد مردم هم درجه قرار دادن دیگران با امیر مؤمنان علیه السلام است.

[188/ 1988] از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود:

من در زمان پیامبر صـلی الله علیه و آله همانند پاره ای از وجود آن گرامی بودم، نگاه مردم به من بسان نگاه به سـتاره ها در بلندای آسـمان بود، ولی پس از آن، روزگار آن قدر از ارزش من کاست که مرا با فلانی و فلانی - اشاره به اولی و دومی - هماورد و همتا شمرد، سپس (در شورای شـش نفره من در کنار پنج نفر دیگر شـمرده شدم که برترینشان [نزد مردم] عثمان بود... پس از آن روزگار به این هم اکتفا نکرد و آن قدر مرا پایین آورد که همتای پسر هند (جگرخوار) و پسر نابغه (بدکار) - یعنی معاویه و عمرو بن عاص - قرار داد. (2)

[189/ 1989] و در نهمین نامه نهج البلاغه آمده است: شـگفتا از روزگار که من با کسانی برابر شـمرده شوم که (برای دین) کوششی مانند من نکرده و

1- شرح ابن أبي الحديد 13 /219.

2- كنت في أيام رسول الله صـلى الله عليه و سـلم كجزء من رسول الله صلى الله عليه و اله ينظر إلى الناس كما ينظر إلى الكواكب في أفق السـماء، ثم غضَ الـدهر منّى فقرن بى فلاـن و فلاـن، ثم قُرنت بخمسـة أمثلهم عثمان، فقلت: واذفراه، ثم لم يرض الـدهر لي بـذلك حتى أرذلني فجعلني نظيراً لابن هند وابن النابغة! لقد استنت الفصال حتى القرعى. شرح ابن أبي الحديد 20 /326)

سابقه ای چون من ندارند سابقه ای که هیچ کس مانند آن را نداشته است. (1)

[1990 /190] و ابن قتیبه (متوفی 276) می نویسد: عده ای علی [علیه السلام] را در فضیلت با دیگر افراد شورا برابر دانسته و گفتند اگر عمر او را برتر می دانست بر دیگران مقدّمش می داشت و کار را به شورا واگذار نمی کرد. (2)

[1991 /191] ابن ابی الحدید به نقل از ابن عرفه - معروف به نفطویه که از بزرگان محدثین است - می نویسد بیشتر روایات دروغین فضیلت های صحابه در دوران بنی امیه و برای تقرب به آنان ساخته و پرداخته شد، به هر مطلبی که گمان می رفت بتوان با آن بنی هاشم (یعنی اهل بیت علیهم السلام) را خوار کرد. (3)

برخی از فضیلت های ساختگی شیخین و....

ابن الجوزی (متوفی 597) - که از متعصبین مخالفان بشمار می رود - می گوید من (در صدد بیان روایات ساختگی هستم ولی) روایات فراوانی را رها کرده و پرداختن به آن را بی فایده می دانم و اصلاً ارزشی ندارد (که وقت، صرف نقد آن شود، مانند) روایاتی که همیشه از مردم شنیده می شود به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهند که فرمود:

آن چه خدا در سینه من ریخت به سینه ابوبکر سرازیر نمودم.

1- (فَيَا عَجَباً لِلدّهْرِ إِذْ صِرْتُ يُقْرَنُ بِي مَنْ لَمْ يَسْعَ بِقَدَمِي وَلَمْ تَكُنْ لَهُ كَسَابِقَتِي الّتِي لا يُدْلِي أَحَدٌ بِمِثْلِهَا). نهج البلاغة 369، شرح ابن أبي الحديد 14 /47 و شرح آن صفحه 50)

2- وسووا بينه في الفضل و بين أهل الشورى ؛ لأن عمر لو تبين له فضله لقدّمه عليهم و لم يجعل الأمر شورى بينهم. (الاختلاف فى اللفظ والردّ على الجهمية والمشبهة 34 - 36).

3- إن أكثر الأحاديث الموضوعة في فضائل الصحابة افتعلت في أيام بني أمية تقرباً إليهم بما يظنون أنهم يرغمون به أنوف بني هاشم. (شرح ابن أبي الحديد 11 /46)

هرگاه مشتاق بهشت می شوم ریش ابوبکر را می بوسم.

من و ابوبکر مانند دو اسب مسابقه بودیم که من از او جلو افتادم و او از من تبعیت نمود اگر او جلو افتاده بود من از او پیروی می کردم [!!]

اثری از این مطالب حتی در روایات جعلی هم نیست. (1)

عجلونی و دیگر دانشمندان اهل تسنن اعتراف کرده اند که مشهورترین مطالب در فضائل ابوبکر، ساختگی است. (2)

[1992 /192] ابن ابی الحدید - در توضیح سخن امیر مؤمنان علیه السلام که: «در دست مردم مجموعه روایاتی است مشتمل بر حق و باطل و راست و دروغ» - می نویسد: دانشمندان علم حدیث بسیاری از احادیث جعلی را جدا کرده اند، ولی آنان جرأت حرف زدن درباره صحابه را نداشته اند. (3)

1- قال ابن الجوزي: وقد تركت أحاديث كثيرة يروونها في فضل أبي بكر... و منها ما ليس بشيء، و ما أزال أسمع العوام يقولون: عن رسول الله صلى الله عليه و اله أنه قال: ما صبّ الله في صدري شيئاً إلا و صببته في صدر أبي بكر. و إذا اشتقتُ إلى الجنة قبلتُ شيبة أبي بكر. و كنتُ أنا وأبو بكر كفرسي رهان سبقته فاتبعني ولو سبقني لا تبعته [!] في أشياء ما رأينا لها اثراً في الصحيح ولا في الموضوع [!] ولا فائدة في الإطالة بمثل هذه الأشياء. (الموضوعات لابن الجوزي 1 /319)

2- قال العجلوني و غيره: وباب فضائل أبي بكر... أشهر المشهورات من الموضوعات كحديث: إن الله يتجلّى للناس عامة ولأبي بكر خاصة. وحديث: ما صبّ الله في صدري شيئاً إلا وصببته في صدر أبو بكر [أبي بكر ظ]. و حديث: كان صلى الله عليه و اله إذا اشتاق إلى الجنة قبل شيبة أبي بكر. و حديث: أنا وأبو بكر كفرسي رهان. و حديث: إن الله لما اختار الأرواح اختار روح أبي بكر و أمثال هذا من المفتريات المعلوم بطلانها ببديهة العقل. (كشف الخفاء 2 /419 - 420)

3- شرح ابن أبی الحدید. 42/11

وی جملات ذیل را ساختگی می داند که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده اند:

اگر من برای خود دوستی انتخاب می کردم، ابوبکر بود!

خدا و مؤمنان غیر از ابوبکر را نمی پذیرند!

خدا می گوید: ابوبکر! من از تو راضی هستم، آیا تو از من راضی هستی؟! (1)

نگارنده گوید: از جمله این روایات، ساختگی مطالبی است که در کتب اصولی عامه آمده است. غزالی (متوفی 505) و رازی (متوفی 606) می نویسند:

[193/ 1993] إنه صلی الله علیه و اله أثنی علی آحاد الصحابة ولا یتمیّزون عن بقیة الصحابة بجواز التقلید أو وجوبه، کقوله صلی الله علیه و اله: لو وزن إیمان أبي بکر بإیمان العالمین لرجح.

و قال: إن الله قد ضرب بالحق علی لسان عمر و قلبه، یقول الحق و إن کان مرّاً.

و قال لعمر: والله ما سلکت فجّاً إلّا سلك الشیطان فجاً غیر فجّك

و قال – في قصة أساری بدر حیث نزلت الآیة علی وفق رأي عمر –: لو نزل بلاء من السماء ما نجا منه إلّا عمر.

و قال: إن منکم لمحدّثین، و إن عمر لمنهم.

و کان علي رضی الله عنه [علیه السلام] و غیره من الصحابة یقولون: ما کنّا نظنّ إلّا أن ملکاً بین عینیه یسدّده، و أن ملکاً ینطق علی لسانه.

و قال صلی الله علیه و آله– في حق علي [علیه السلام] –: (اَللَّهُمَّ أَدِرِ اَلْحَقَّ مَعَ عَلِیٍّ حَیْثُ مَا دَارَ).

و قال: «أقضاکم علي»، و أفرضکم زید، و أعرفکم بالحلال والحرام معاذ بن جبل.

و قال: رضیت لأمّتي ما رضي ابن أم عبد.

و قال – لأبي بکر وعمر –: لو اجتمعا علی شيء ما خالفتهما، و أراد في مصالح

1– شرح ابن أبی الحدید 48/11

الحرب، و كلّ ذلك ثناء لا يوجب الاقتداء أصلاً. (1)

كمی تأمـل برای اهـل انصاف كافی است كه پیامبری كه خـدا درباره اش فرموده: (وَ مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى) [النجم (53): 3] چگونه ممكن است مطالبی ضدّ و نقیض بگوید كه: خدا حق را بر زبان عمر جاری نموده، و باز بگوید حقّ دایر مدار علی علیه السلام است و...!

چگونه ممكن است امیرالمؤمنین علیه السـلام كه حاضـر نشد در شورای شش نفره، شرط رفتار بر طبق سیره ابوبكر و عمر را از عبدالرحمن بن عوف بپذیرد (2)- بفرماید: فرشته بر زبان عمر سخن می گوید!

آری تمام این بافته ها برای آن جعل شده است كه قانون اشتراک جا بیفتد!

و البته عـدم ایمان و اعتقاد مخالفین به آن چه نقل كرده انـد از سـخن خودشان هویـدا و روشن است كه در آخر گفته اند این مطالب دلیل لزوم اقتـدا به آنان نیست! اگر واقعاً همیشه راه عمر از راه شـیطان جدا است، خدا حق را بر دل و زبان او جاری نموده به گونه ای كه صـحابه تصور كنند فرشتگان او را راهنمایی نموده و بر زبان او سخن می گویند چرا اقتدا به او لازم نباشد؟!

روایاتی ساختگی از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام

روایات فراوانی درباره شیخین ساخته و بین مردم شایع گردید تا جایی كه به دروغ مطلبی را از زبان محمد بن حنفیه شایع كردند كه:

1- المستصفی 170، المحصول 6 /134

2- ان عبد الرحمن بن عوف ولّی علیّاً الخلافة بشرط الاقتداء بالشیخین، فأبی. (المستصفی للغزالي 169، الاحكام للآمدي 4 /153)

[1994 /194] امیرالمؤمنین علیه السلام شیخین را برترین مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی کرده و آن دو را از خودش نیز برتر و خود را با مردم عادی برابر دانسته و فرموده: من مانند بقیه مسلمان ها هستم (و با مردم عادی هیچ تفاوتی ندارم)! (1)

[1995 /195] و به این هم اکتفا نکرده و گفته: اگر کسی مرا بر ابوبکر برتری دهد بر او حد مفتری جاری نموده و شلاقش می زنم! (2)

نگارنده گوید: پاسخ این یاوه ها را علامه امینی داده و ما در صدد بیان آن نیستیم (3) گرچه در این زمینه دروغ فراوان بر امیرمؤمنان علیه السلام بسته شده (4) ولی نظریه امیرالمؤمنین علیه السلام درباره شیخین از روایات صحیحین ثم [قال علي بن الحسين [عليه السلام]:] هل كان في بني إسرائيل بعد موسى أفضل من هارون صلى الله عليهما و سلم؟ [قال حكيم:] قلت: لا، فضرب على كتفي، ثم قال لي علي بن حسين [عليهما السلام]: فأين ذهب بك؟! (تاريخ مدينة دمشق 30 /359)

قال ابن عساكر: قد صح حديث سعيد عن سعد من طرق لكن تأويل على بن الحسين [عليهما السلام] فيه نظر؛ فإنه إنما شبهه بهارون حين استخلفه على قومه حين خرج إلى تبوك كما استخلف موسى هارون [عليهما السلام] حين ذهب إلى مناجاة ربه فقيل في علي [عليه السلام]: كرهه و مله، فقال له ذلك تطييباً لقلبه فأما التفضيل فيتلقّى من أحاديث أخر. (تاريخ مدينة دمشق 30 /359)

نگارنده گوید: پاسخ ابن عساکر از آن چه در دلالت حدیث منزلت گفته شد روشن می شود، رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 438.

1- عن محمد بن الحنفية، قال: قلت لأبي: أيّ الناس خير بعد رسول الله؟ قال: أبو بكر، قلت: ثم من؟ قال: ثم عمر، و خشيت أن يقول عثمان، قلت: ثم أنت؟ قال: ما أنا إلا رجل من المسلمين. (صحيح البخاري 195/4) قال ابن عبد البر: ولا ينكر فضل على [عليه السلام] مؤمنٌ، ولا يجهل سابقته و موضعه من رسول الله صلى الله عليه و آله و من دين الله عالم، و قد ثبت عنه رضى الله عنه [عليه السلام] أنه فضل أبا بكر على نفسه من طرق صحاح، و قال: خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه و آله أبو بكر ثم عمر. و حسبك بهذا منه رضى الله عنه [عليه السلام]. (التمهيد 22 /133 و رجوع شود به كنز العمال 13 /20 - 24)

2- لا أجد أحداً يفضّلني على أبي بكر إلا جلدته جلد المفتري. (الرياض النضرة 1 /90)

3- رجوع شود به الغدير 9 /389 و همچنين 5 /297 - 375 و 8 /36 و...

4- به عنوان نمونه رجوع شود به بلوغ الأماني 4 /4270 (كتاب المناقب) روى ابن عساكر بسنده عن حكيم بن جبير، قال: قلت لعلي بن الحسين [عليه السلام]: يا سيدي، إن الشعبي حدّث عن أبي جحيفة وهب الخير أن أباك صعد المنبر فقال: خير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر، و عمر! فقال: أين يذهب بك يا حكيم؟ حدثني سعيد بن المسيب، عن سعد: أن النبي صلى الله عليه و سلم قال له: «أنت منى بمنزلة هارون من موسى»، إن المؤمن يهضم نفسه. (تاريخ بغداد 9/ 370، تاريخ مدينة دمشق 153/42) و زاد ابن عساكر في رواية: «ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي»،

و منابع معتبر اهل تسـنن روشن است که عمر به آن حضـرت گفت: شما ابوبکر را دروغگو، گنهکار، نیرنگ باز و خائن دانستید و پس از او نیز مرا دروغگو، گنهکار، نیرنگ باز و خائن می دانید. (1)

[196/ 1996] روایت دیگری نیز به قصد یکسان نشان دادن آن حضـرت با صحابه - به دروغ به آن حضرت نسبت داده شده که: قال النبي صلى الله عليه و آله: إن كل نبي أعطى سـبعة نجباء رفقاء - أو قال رقباء - و أُعطيتُ أنا أربعة عشـر، قلنا: من هم؟ قال- يعني: قال على عليه السلام-: أنا و ابناي و جعفر و حمزة و أبو بكر و عمر و مصعب بن عمير و بلال و سلمان و عمار والمقداد و حذيفة و عبد الله بن مسعود.

و هر کسی آن را به گونه ای که مایل بوده نقل نموده است! (2)

هدف آن ها از ساختن این روایات بر لسان آن حضرت آن است که مطلب به آسانی در اذهان جای بگیرد!

1- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1565 - 1568 به نقل از صحیح مسلم 151/5 - 152 و ...

2- سـنن الترمذي 329/5، المعجم الكـبير للطبراني 6 /216، تاريـخ مدينة دمشق 12 /271 و 15 /380 و 41 /17 و 43 /384 و 44 /125 و 58 /194، الرياض النضرة 1/ 39 - 40، كفاية الطالب اللبيب للسـيوطى 2/ 200، كنز العمال 11 /640، 758، سبل الهدى والرشاد 10/ 323.

نظیر این، مطلبی ساختگی است که ذهبی به امام صادق علیه السلام نسبت داده و گفته:

[1997 /197] این آقا مناقب فراوان دارد از بهترینش مطلبی است که حفص بن غیاث نقل می کند که او:فرمود من از شفاعت علی علیه السلام چیزی امیدوار نیستم مگر آن که همان را از شفاعت ابوبکر امیدوارم! (1)

گزافه گویی تفسیر رازی درباره عمر

نگارنده گوید: به کلامی در تفسیر رازی برخورد کردم که عمر را یگانه روزگار معرفی نموده است.

[1998 /198] قال في ضمن كلام له: هذه الوقائع رويت بالآحاد، و هاهنا ما هو معلوم بالتواتر وهو أنه - مع بعده عن زينة الدنيا واحترازه عن التكلّفات والتهويلات - ساس الشرق والغرب وقلب الممالك والدول، لو نظرت في كتب التواريخ علمتَ أنه لم يتفق لأحد من أول عهد آدم إلى الآن ما تيسر له فإنه مع غاية بعده عن التكلّفات كيف قدر على تلك السياسات، ولا شك أن هذا من أعظم الكرامات. (2)

شما را به وجدانتان سوگند اگر کسی چنین سخنی درباره امیرالمؤمنین علیه السلام می گفت به شدت مورد هجوم مخالفان قرار نمی گرفت که تو با این سخن آن حضرت را بر همه پیامبران ترجیح داده ای؟! آری ؛ او سیاست هایی را از اعظم کرامات دانسته است که بر خلاف عقل، وجدان، روش عقلا، کتاب خدای تعالی و در نقطه مقابل روش و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله است! (3)

1- مناقب هذا السيد جمّة، و من أحسنها رواية حفص بن غياث أنه سمعه يقول: ما أرجو من شفاعة علي [عليه السلام] شيئاً إلا و أنا أرجو من شفاعة أبي بكر مثله. (تذكرة الحفاظ 1 /166 - 167) نگارنده گوید: با مراجعه به سند این روایت در کتاب تاریخ الاسلام ذهبی 9/ 91 روشن می شود که این روایت نزد خودش نیز اعتبار ندارد که ناقل آن محمد بن الحسين الحبيبي توثیقی ندارد.

2- تفسير الرازي 21 /88.

3- به عنوان نمونه رجوع شود به دفتر دوم صفحه 909: «سنجش رفتار حضرت و رفتار دیگران».

ترویج فضیلت تراشی برای عثمان

[1999 /199] ابن ابی الحدید از کتاب الأحداث مدائنی گزارشی طولانی نقل می کند که در ضمن آن آمده است:

معاویه به کارگزاران خود نوشت: شیعیان دوستان و پیروان عثمان و کسانی که فضائل و مناقب او را نقل می کنند باید تشویق و احترام شده و مقرّب گردند و هر فضیلتی که نقل کنند همراه با نام،راوی نام پدر و قبیله اش برای او فرستاده شود.

این دستور اجرا شد و به جهت جایزه هایی که برای این افراد قرار داده شد، روایات فراوانی دربارهٔ عثمان ساخته و شایع گردید. (1)

تلاش مذبوحانه و پاسخ کوبنده!

[2000 /200] هشام بن عبدالملک نامه ای برای اعمش (2) نوشت که: برای من مناقب عثمان و رفتارهای بد علی را بنویس. هنگامی که نوشته را به دست اعمش دادند آن را گرفت و در دهان گوسفندی (که آن جا بود) گذاشت، گوسفند آن را جوید و خورد. اعمش به فرستادهٔ هشام گفت پاسخ او همین است. (3)

1- وَ كَتَبَ إِلَيْهِمْ أَنِ انْظُرُوا مَنْ قِبَلَكُمْ مِنْ شِيعَةِ عُثْمَانَ وَ مُحِبِّيهِ وَ أَهْلِ وَلَايَتِهِ وَ الَّذِينَ يَرْوُونَ فَضَائِلَهُ وَ مَنَاقِبَهُ فَادْنُوا مَجَالِسَهُمْ وَ قَرِّبُوهُمْ وَ أَكْرِمُوهُمْ وَ اكْتُبُوا لِي بِكُلِّ مَا يَرْوِي كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ وَ اسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ وَ عَشِيرَتِهِ، فَفَعَلُوا ذَلِكَ حَتَّى أَكْثَرُوا فِي فَضَائِلِ عُثْمَانَ وَ مَنَاقِبِهِ لِمَا كَانَ يَبْعَثُهُ إِلَيْهِمْ مُعَاوِيَةُ مِنَ الصِّلَاتِ وَ الْكِسَاءِ وَ الْحِبَاءِ وَ الْقَطَائِعِ وَ يُفِيضُهُ فِي الْعَرَبِ مِنْهُمْ وَ الْمَوَالِي فَكَثُرَ ذَلِكَ فِي كُلِّ مِصْرٍ.... (شرح ابن أبي الحديد 11/44 - 46)

2- ذهبی در سیر اعلام النبلاء 226/6 - 248 او را به: الإمام شيخ الإسلام، شيخ المقرئين والمحدّثين ستوده است.

3- بعث هشام بن عبد الملك إلى الأعمش أن اكتب لي مناقب عثمان و مساوئ علي، فأخذ الأعمش القرطاس وأدخلها في فم شاة فلاكتها، و قال لرسوله: قل له: هذا جوابك. (وفيات الأعيان 2 /402، مرآة الجنان 1 /239، حياة الحيوان الكبرى 2 /57)

فضیلت تراشی برای معاویه!!

[2001 /201] ابن قتیبه (متوفی 276) می نویسد: عده ای به جمع آوری فضائل عمرو بن عاص و معاویه اهتمام گماردند، گویا هدفشان بالا بردن آن دو نبود بلکه می خواستند از منزلت علی [علیه السلام] بکاهند. (1)

شارحین بخاری در شرح «باب ذکر معاویة» (2) گفته اند: لم یقل فضل و لا منقبة؛ لأنه لم یصح في فضائله شيء. یعنی این که بخاری عنوان باب را به صورت گذشته مطرح کرد و نگفت: «باب فضل معاویة» یا «باب مناقب معاویة» به جهت آن است که هیچ روایت صحیحی در این باره وجود ندارد. (3)

[2002 /202] پسر احمد بن حنبل از پدرش پرسید: نظرت دربارهٔ علی [علیه السلام] و معاویه (و روایاتی که دربارهٔ آن دو نقل شده) چیست؟

او سرش را پایین انداخت و قدری تأمل کرد، سپس گفت: (پسرم)

1- وعنوا بجمع فضائل عمرو بن العاص و معاویة کأنهما لا یریدونهما بذلك و إنما یریدونه. (کتاب الاختلاف في اللفظ والردّ علی الجهمیة والمشبهة 34 - 36)

2- صحیح البخاري 219/4

3- قال ابن حجر العسقلاني: عبّر البخاري في هذه الترجمة بقوله: (ذکر) و لم یقل: فضیلة ولا منقبة؛ لکون الفضیلة لا تؤخذ من حدیث الباب... إلی أن قال: لم یصح في فضائل معاویة شيء، فهذه النکتة في عدول البخاري عن التصریح بلفظ: (منقبة) اعتماداً علی قول شیخه... و قصة النسائي في ذلك مشهورة... و قد ورد في فضائل معاویة أحادیث کثیرة لکن لیس فیها ما یصح من طریق الإسناد و بذلك جزم إسحاق بن راهویه والنسائي و غیرهما. (فتح الباري 7 /81) و قال العینی: فإن قلت: قد ورد في فضیلته أحادیث کثیرة. قلت: نعم، ولکن لیس فیها حدیث یصح من طریق الإسناد نص علیه إسحاق بن راهویه والنسائي و غیرهما، فلذلك قال: باب ذکر معاویة، ولم یقل: فضیلة ولا منقبة. (عمدة القاری 249/16)

بدان که علی [علیه السلام] دشمنان بسیاری داشت آن ها می خواستند از او عیبجویی کنند ولی نتوانستند برای او عیبی پیدا کنند، لذا به سراغ کسی رفتند که به جنگ علی [علیه السلام] رفته و با او دشمنی و مبارزه نمود او را مدح و ثنا گفتند به خاطر دشمنی با علی [علیه السلام]. (1)

[2003 /203] ابن حجر عسقلانی - پس از نقل مطلب فوق - می نویسد: احمد در این کلام اشاره کرده به فضائل ساختگی و جعلی معاویه که هیچ اصل و اساسی ندارد گرچه آن روایات فراوان است ولی هیچ کدام سند صحیحی ندارد. این مطلب نزد (علمای بزرگ اهل تسنن مانند) اسحاق بن راهویه (استاد بخاری)، نَسائی و دیگران مسلم و قطعی است.

سپس از اسحاق بن راهویه نقل می کند که اصلاً در فضیلت معاویه هیچ حدیث صحیحی وجود ندارد! (2)

1- سألت أبي: ما تقول في علي [علیه السلام] و معاوية؟ فأطرق ثم قال: اعلم أن عليّ [علیه السلام] كان كثير الأعداء، ففتش أعداؤه له عيباً فلم يجدوا، فعمدوا إلى رجل قد حاربه فأطروه كياداً منهم لعلى [علیه السلام]. (رجوع شود به المنتظم 5/ 129، تاريخ الخلفاء للسيوطي /217، المنح المكية في شرح الهمزية 583، تحفة الأحوذي 10 /231) و قال عبد الله بن أحمد بن حنبل: كنت أصبو فأخذ أبي بيدي و عبر بي الجسر فمضى إلى جامع الرصافة، فلما انتهينا إلى جامع الرصافة رأينا حباباً فيها السويق والسكر والماء المبرد بالثلج، و خدماً في أيديهم الطاسات يقولون للناس: اشربوا على حب معاوية بن أبي سفيان! قال [قلت]: يا أبة من معاوية؟ فقال: هؤلاء قوم بغضوا رجلاً لم يكن لهم إلى الطعن عليه سبيل فأحبوا أعداءه. قال الشيخ: احفظ هذه الحكاية عن ابن مالك، فهذه حكاية عجيبة ظريفة من قول أحمد. (ذيل تاريخ بغداد لابن النجار 4/ 44)

2- فتح الباري 7 /81. قال الألباني: روى الحافظ ابن عساكر بسنده الصحيح عن اسحاق بن راهويه أنه قال: لا يصح عن النبي صلى الله عليه و سلم في فضل معاوية شيء. (سلسلة الأحاديث الصحيحة للألباني 7 /ق 2 /694 و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 106/59، الموضوعات لابن الجوزي 2/ 24، سير أعلام النبلاء 3 /132، الأسرار المرفوعة للقاري 455، أضواء على السنة المحمدية لمحمود أبورية 128، تنزيه الشريعة المرفوعة للكناني 2 /7) حاکم نیشابوری نیز به نقل از مشایخش می گوید: لا يصح في فضل معاوية حديث. (تذكرة الموضوعات 101 و مراجعه شود به كشف الخفاء للعجلوني 420/2)

سپس عسقلانی گفته: داستان نسائی در این زمینه مشهور است. (1)

[204/ 2004] بـا وجود مطـالب گذشـته بـاز ابن کثیر دمشـقی - شـاگرد و شـیفته ابن تیمیه - در کتاب تاریخش بابی را به فضائل معاویه اختصاص داده و صفحاتی را به یاد مولایش- که خدا با او محشورش نماید - سیاه کرده (2) چنان که ابن تیمیه نیز برای معاویه و حتی یزید فضیلت تراشی نموده و در این زمینه تألیفی دارد با نام «قاعدة في فضل معاوية و ابنه»! (3)

[205/ 2005] ابن کثیر دربارهٔ حدیث نبوی شـریف: «لا أشبع الله بطنه» خدا شکمش را سیر نکند، می گوید: این دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای معاویه سودمنـد بود هم در دنیا و هم در آخرت اما در دنیا؛ زیرا هنگامی که امارت شام به او واگـذار شد روزانه هفت وعده غذا می خورد برای او سینی پر از گوشت و پیاز

1- فتح الباري 81/7 و مراجعه شود به تحفة الأحوذي 10 /230 - 231. نگارنده گوید: داستان نسائی در دفتر پنجم صفحه 1929 تحت عنوان: «سبب وفات نسائی... » گذشت.

2- البداية والنهاية 23/8.

3- رجوع شود به فوات الوفيات 1 /127. با آن که ابن تیمیه خودش اعتراف کرده است که: و معاوية ليس له بخصوصه فضيلة في الصحيح. (منهاج السنة 7 /40) قال ابن خلـدون: و قـد كان ينبغي أن تلحق دولـة معاويـة وأخباره بـدول الخلفاء و أخبارهم فهو تاليهم في الفضـل والعدالة والصحبة [!!!] ولا ينظر في ذلك إلى حديث الخلافة بعدي ثلاثون سنة فإنه لم يصح، والحق أن معاوية في عداد الخلفاء... و حاشى الله ان يشبه معاوية بأحد ممن بعده، فهو من الخلفاء الراشدين. (تاريخ ابن خلدون 2 /ق 2 /188)

می آوردند به همراه حلوا و شیرینی جات و میوه های بسیار، می خورد و می گفت به خدا سیر نشدم بلکه از (پُر) خوردن خسته شدم. ابن کثیر می گوید: آرزوی پادشاهان است که از چنین نعمت و چنین معده ای برخوردار باشند!

اما سود آخرت او شرحش آن است که مسلم پس از حدیث فوق - «لا أشبع الله بطنه» - روایتی را که بخاری و دیگران نقل کرده اند ذکر می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: خدایا من هم بشری هستم (مانند دیگران گاهی عصبانی می شوم) پس اگر بی جهت به بنده ای ناسزا گفتم تازیانه زدم یا او را نفرین کردم، این کار مرا کفاره گناهانش و باعث تقرب به خودت در قیامت قرار ده. پس در حقیقت مسلم با قرار دادن این دو حدیث کنار یکدیگر خواسته فضیلت معاویه را بیان نماید [!!] (1)

ابن کثیر پس از آن قیافه افراد با انصاف را به خود گرفته و می گوید:

البته ابن عساکر روایات جعلی فراوانی در فضیلت معاویه در تاریخ مدینة دمشق نقل کرده که ما از آن اعراض کرده و به همین روایات صحیح و معتبر اکتفا نمودیم. (2)

با آن که گذشت که دربارهٔ او هیچ روایت معتبری وجود ندارد.

[206/ 2006] ذهبی که همیشه در صدد تضعیف و انکار فضائل مسلّم امیر المؤمنین علیه السلام و ایجاد شک و تردید در آن است و تحمل دیدن و شنیدنش را ندارد وقتی نوبت به معاویه می رسد می گوید: و یروی في فضائل معاویة أشیاء ضعیفة تحتمل! (3) در فضائل او روایات ضعیفی نقل شده ولی قابل تحمل است.

1- البدایة والنهایة 8 /128

2- البدایة والنهایة 8 /130 - 131.

3- سیر أعلام النبلاء 3 /131 تذکر: اصطلاح ضعف محتمل در جایی بکار می رود که حدیث ضعیف شاهدی - دست کم مانند خودش - داشته باشد.

[2007 /207] او دربارهٔ حدیث: (اللّهُمَّ لاَ تُشْبِعْ بَطْنَهُ) گفته ممکن است این فضیلتی برای معاویه باشد... (1) به شرحی که در کلام ابن کثیر گذشت.

ولی عدم ایمان آن ها به آن چه می گویند از تعابیر: «لعلّ»، «والله أعلم»، «گذشتگان چنین فهمیده اند» و... ظاهر است!

[2008 /208] البانی نیز درباره روایت: (اللَّهُمَّ لاَ تُشْبِعْ بَطْنَهُ) گفته: این حدیث سندش صحیح است و مسلم هم آن را نقل کرده بعضی از فرقه ها (یعنی شیعه) خواسته اند از آن طعنی برای معاویه بسازند ولی از این حدیث چنین چیزی استفاده نمی شود، بلکه این حدیث دلالت دارد که او نویسنده پیامبر صلی الله علیه و آله بوده لذا ابن عساکر می گوید: این صحیح ترین حدیث در فضیلت معاویه است! (2)

نگارنده گوید: دلالت آن بر طعن معاویه روشن است که نفرینی است برای او به سیر نشدن و آزار او از خستگی پرخوری اما عدم دلالت آن بر فضیلت از آن چه فریقین در تفسیر آیه 93 سوره انعام گفته اند روشن است؛ زیرا عبدالله بن سعد بن ابی سرح نیز نویسندهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله بود ولی کارش به ارتداد کشیده شد!

اهمیت نقل فضائل جعلی معاویه!

[2009 /209] در شرح حال ابو عمر زاهد بغدادی معروف به غلام ثعلب نوشته اند: او در فضائل معاویه جزوه ای نوشته بود که نمی گذاشت کسی نزد او چیزی بخواند مگر آن که اول آن جزوه را قرائت کند! (3) ابن حجر گفته: جماعتی

1- لعل هذه منقبة معاوية لقول النبي صلى الله عليه و سلم: اللهم من لعنته أو شتمته فاجعل ذلك له زكاة و رحمة. (تذكرة الحفاظ 2/ 699.) لعلّ أن يقال: هذه منقبة لمعاوية! (سير أعلام النبلاء 14 /130) و في المنيحة بسلسلة الأحاديث الصحيحة للحويني 2 /489: و ليس هذا ذماً لمعاوية... بل منقبة... و هذا ما فهمه أئمة السلف، كمسلم والذهبي و غيرهما، والله أعلم.

2- سلسلة الأحاديث الصحيحة 1 /ق 1 /164 - 165.

3- رجوع شود به تذكرة الحفاظ 874/3، سير أعلام النبلاء 510/15.

از اهل ادب برای او ارزش و اعتباری قائل نبودنـد ولی عـده ای از مشایـخ حـدیث او را توثیق و تصدیق می کردند من جزوهٔ او را در فضائل معاویه دیـده ام بسـیاری از مطالبش ساختگی بود ولی مشـکل از ناحیه مؤلف نبود (دیگران آن را جعل کرده انـد و او فقط نقل کرده است. یعنی ترویج احادیث ساختگی معاویه ضرری به وثاقتش نمی زند برخلاف نقل فضائل معتبر امیر مؤمنان علیه السلام)!!! (1)

و گـذشت که پس از آن که حـاکم نیشـابوری (متوفی 405) متهم به تشـیّع شـد، منبرش را شکسـتند و جرأت خارج شـدن از خانه اش را نداشت، به او گفتند: اگر برای مردم فضائل معاویه را نقل کنی مشکل حل می شود! (2)

شروع فتنه اشتراک

[210/ 2010] شـروع فتنه اشتراک و شـیوع آن از صـحابه بلکه از ابوبکر بوده؛ زیرا او در سـقیفه برای گرفتن خلافت از این شگرد استفاده نمود و مطلب را برای انصـار این گونه مطرح کرد که مـا مهـاجران، در ایمـان، اسـلام و عبـادت بر شـما مقـدّم بوده ایم و (علاوه بر آن) از نزدیکان و بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله بشمار می رویم!! (3)

1- لسان المیزان 5/ 268.

2- رجوع شود به دفتر پنجم صفحه 1917

3- و کنـا معشـر المهاجرین أول الناس إسـلاماً، و نحن عشـیرته وأقاربه و ذوو رحمه. (السـنن الکبری للبیهقي 6 /165 الریاض النضرة 1 /236، شرح ابن أبي الحدید 6 /7، فتح الباري 7 /24، الاکتفاء للکلاعي 2 /53، سبل الهدی والرشاد 12 /312، السیرة الحلبیة 3/480) إن رسول الله صـلی الله علیه و اله لمـا بعث عظم علی العرب أن یترکوا دین آبـائهم فخـالفوه، و شـاقوه، و خص الله المهاجرین الأولین من قومه بتصـدیقه والإیمان به والمواساة له والصبر معه علی شـدّة أذی قومه، ولم یسـتوحشوا لکثرة عدوهم، فهم أول من عبد الله فی الأرض، و هم أول من آمن برسول الله صـلی الله علیه و آله ، و هم أولیاؤه و عترته [و عشـیرته]، و أحق الناس بالأمر بعده، لا ینازعهم فیه إلا ظالم.... (السقیفة و فدك للجوهري 58 - 59 تاریخ الطبري 2/457، الإمامة والسیاسة 1/23 - 24، نهایة الأرب 19/33 شرح ابن أبي الحدید،6/7 - 8 جمهرة خطب العرب 1 /174 - 175)

البته نتیجه این احتجـاج چیزی جز تقـدم و شایسـتگی امیرالمؤمنین علیه السـلام برای خلافـت نیست؛ زیرا این اوصـاف اختصـاص به آن حضرت دارد، کما قال علیه السلام:

فإن کنتَ بالشوری ملکت أمورهم *** فکیف بهذا والمشیرون غیّب

و إن کنتَ بالقربي حججت خصیمهم *** فغیرك أولی بالنبي و أقرب (1)

اشتراک در عمل به آیه نجوا

گذشت که به دروغ ادعا شده دیگران نیز به آیه نجوا عمل نموده اند. (2)

اشتراک دیگران در عدم بت پرستی

اشاره

[211/ 2011] در روایت شماره 261 و روایات پاورقی آن گذشت که امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ گاه به خدا کفر نورزیده و در روایت شماره 370 گذشت که آن حضـرت هیچ گاه بت نپرستید. برخی برای سلب این امتیاز ویژه به دروغ ادعا کرده اند که عده ای دیگر نیز برای بتان سجده نکرده اند و به خصوص از ابوبکر نام برده اند. (3)

اشکال

اولاً: سجده نکردن آنان برای بت منافات با کافر بودنشان ندارد، ممکن است

1- شرح ابن أبی الحدید 18 /416.

2- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2226 - 2227.

3- قال الحلبي: قیل - أیضاً -: إن أبا بکر لم یسـجد لصنم قط، و قد عدّ ابن الجوزي مَن رَفَضَ عبادة الأصنام [في] الجاهلیة أي لم یأت بها أبـا بکر الصـدیق وزیـد بن عمرو بن نفیل و عبیـد الله بن جحش و عثمان بن الحویرث و ورقـة بن نوفل و رباب بن البراء و أسـعد بن کریب الحمیري و قس بن ساعدة الإیادي و أبا قیس ابن صرمة. (السیرة الحلبیة 1 /434 - 435)

کسی به بت سجده نکرده باشد لکن این غیر از مؤمن بودن و موحد بودن اوست و دیگران قطعاً سابقهٔ کفر داشته اند و این قابل انکار نیست.

ثانیاً: این ادعایی بی جاست که روایات اهل تسنن آن را تکذیب می کند.

[2012 /212] ابوبکر - در جمع مهاجرین و انصار، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله - ادعا کرد که: ای پیامبر صلی الله علیه و آله به جان شما سوگند، من هیچ گاه برای بتان سجده نکرده ام. عمر عصبانی شد (و آبروی او را بُرد) و به او گفت: به جان پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند می خوری که برای بتان سجده نکرده ای در حالی که در جاهلیت چنین و چنان بوده ای (و من عبادت تو را در برابر بت ها دیده ام)! (1)

[2013 /213] بلکه ابوبکر پیش از اظهار اسلام به پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض نمود که:

آیا این مطلبی که قریش از تو نقل می کنند درست است که بت های ما را رها کرده و ما را بی خرد دانسته و پدران ما را تکفیر می کنی؟! (2)

این روایت به روشنی دلالت بر بت پرستی او دارد؛ زیرا او با بکار بردن لفظ: «آلهتنا» اعتراف به بت پرستی خویش نموده و در هر سه جمله، پیامبر صلی الله علیه و آله را در جبهه مقابل خود و پدرانش دانسته است!

1- اجتمع المهاجرون والأنصار عند رسول الله صلى الله عليه و اله، فقال أبو بكر: و عيشك - يا رسول الله، - إني لم أسجد لصنم قط، فغضب عمر بن الخطاب، و قال: تقول: و عيشك يا رسول الله، إني لم أسجد لصنم قط، و كنت في الجاهلية كذا و كذا سنة؟ (رجوع شود به بهجة النفوس والأسرار للمرجاني (المتوفى بعد 770) 844/2 المصباح المضيء للأنصاري (المتوفى 783) 1 / 38، إرشاد الساري للقسطلاني (المتوفى 923) 187/6 باب اسلام ابى بكر) در مرقاة المفاتيح 3892/9 (چاپ دار الفكر) 178/11 (چاپ دارالكتب العلمية) مطلب تحريف و تقطيع شده است.

2- عن ابن إسحاق: إن أبا بكر الصديق لقى رسول الله صلى الله عليه و سلم فقال: أحق ما تقول قريش - يا محمد - من تركك آلهتنا، و تسفيهك عقولنا و تكفيرك آباءنا؟! (سيرة ابن إسحاق 2 /120، دلائل النبوة للبيهقي 2 /164، تاريخ مدينة دمشق 30 /35، البداية والنهاية 3 /37، السيرة النبوية لابن كثير 433/1، إمتاع الأسماع 9/ 94، سبل الهدى والرشاد 2 /302)

[214/ 2014] ابن تیمیه از راه دیگر وارد شده و گفته:

همه بت پرست بودهاند: کودکان و بزرگان، خلفا و علی! (1)

و پاسخ او از آن چه گذشت روشن است که در منابع متعدد عامه دربارهٔ امیر مؤمنان آمده است که: «لم یعبد الأوثان قطّ، أو لم یسجد لصنم قط» یعني آن حضرت هیچ گاه بت نپرستید. (2)

ادعای بی جای اشتراک در آیه مودّت!

اشاره شد که در تفسیر رازی ذیل آیه شریفه: (قُل لاَ أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلّا الْمَوَدّةَ فِی الْقُرْبَی) [الشوری (42): 23] آمده است:

کلام خدای تعالی دلالت بر منصب عظیمی برای صحابه دارد؛ چون فرموده: (وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرّبُون) [الواقعة (56) 10 - 11] پس هر کسی که اطاعت خدا نماید مقرّب نزد خداست و آیه شریفه شامل حال او می.شود نتیجه آن که این آیه دلالت دارد بر وجوب محبت آل پیامبر صلی الله علیه و آله و محبت اصحاب آن حضرت و جز اهل تسنن از آن بهره ندارند؛ زیرا جمع کرده اند بین محبت عترت و صحابه. (3)

ملاحظه فرمودید که با تفسیر «القُرْبَی» به مقرب نزد خدا و سپس با استناد به آیه شریفه: (وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ * أُولئِكَ الْمُقَرّبُون) و تطبیق آن بر صحابه بر

1- قبل أن یبعث الله محمداً [صلی الله علیه و اله] لم یکن أحد مؤمناً من قریش، لا رجل ولا صبي ولا امرأةٌ، ولا الثلاثة ولا علی! وإذا قیل عن الرجال: إنهم کانوا یعبدون الأصنام، فالصبیان کذلك، علی و غیره!! (منهاج السنة 8 /285 - 286)

2- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 572، منابع روایت شماره 370.

3- تفسیر الرازي 27 /166 - 167 المسألة الثانیة

طبق میل خویش، صحابه را با عترت در وجوب محبت شریک دانسته است!

نگارنده گوید: پیش از این درباره آیه مودّت به تفصیل سخن گفته شد. (1)

ادعای اشتراک حتی در موالات غدیر!

اشاره

[215/ 2015] مخالفین ادعا کرده اند که:

از حدیث غدیر لزوم موالات - به معنای دوستی یاری و تأیید علی [علیه السلام] - استفاده می شود و این وصف برای علی [علیه السلام] در حیات پیامبر صلی الله علیه و اله و پس از وفات آن حضرت و در حیات علی [علیه السلام] و پس از وفاتش ثابت است (ولی توجه به این نکته لازم است که) فالحدیث یدلّ علی أن علیّاً [علیه السلام] ولیٌّ من أولیاء الله تجب له الموالاة، حدیث غدیر دلالت دارد که علی علیه السلام یکی از اولیاء الهی است که موالاتش واجب است (و شخص او موضوعیت ندارد این وصف برای همه صحابه هست؛ لذا تأکید می کنند که) این حدیث حجت علیه کسانی که موالات خلفا را مانند موالات علی علیه السلام پذیرفته اند نیست بلکه حجت علیه کسانی است که کینه خلفا را به دل گرفته و از آنان بیزارند. (2)

اشکال

روشن است که در حدیث غدیر شاهدی برای اشتراک وجود ندارد؛ آنان به امری استناد می کنند که دلیلی بر آن نیست، بلکه دلایل فراوان بر خلاف آن

1- صفحه 2248 - 2256

2- کما أن الموالاة وصف ثابت لعلي [علیه السلام] في حیاة الرسول صلی الله علیه و اله و بعد وفاته و بعد وفاة علي [علیه السلام].. فالحدیث یدل علی أن علیّاً ولیٌّ من أولیاء الله تجب له الموالاة، وهي المحبة والنصرة والتأیید. (بیان الإسلام /القسم الثالث /4 /103) فالحدیث لیس حجّةٌ علی من والاهم مثله بل حجّةٌ علی من یبغضهم و یتبرأ منهم. (همان 102)

وجود دارد و آن ادعای موالات و نصرت علی علیه السلام نسبت به خلفاست. (1)

روایات فریقین حاکی از تظلم خاندان رسالت علیهم السلام از خلفاست که با موالات و نصرت تنافی دارد و مطالبی که تحت عنوان «بی احترامی به امیرمؤمنان علیه السلام در دوران خلفا» خواهد آمد بیان گر گوشه ای از روابط آنان و حضرت است.

بی انصافی یا کج فهمی است که نصرت و یاری دین توسط امیرمؤمنان علیه السلام در زمان خلفا نصرت و یاری خلفا تلقی شود که خود حضرت فرمود: (فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الإِسْلامَ و أَهْلَهُ - أَنْ أَرَى فِيه ثَلْماً أَوْ هَدْماً تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِه عَلَيّ أَعْظَمَ.....) (2)

اشتراک در پرسش از ولایت در قیامت

اشاره

[2016/ 216] بنابر نقل اهل تسنن - ذیل آیه شریفه: (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ) [الصافات (37): 24] - از امام باقر علیه السلام، ابن عباس ابوسعید خُدری و انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و آله در قیامت مردم از ولایت امیر مؤمنان علیه السلام بازخواست می شوند. (3)

1- و قد نصر علی رضی الله عنه [علیه السلام] أبا بکر و عمر و عثمان و والاهم. (بیان الإسلام /القسم الثالث /4/ 102).

2- فلما مضی صلی الله علیه و اله تنازع المسلمون الأمر من بعده، فوالله ما کان یلقی في روعي و لا یخطر ببالي أن العرب تزعج هذا الأمر من بعده صلی الله علیه و اله عن أهل بیته، ولا أنهم منحوه عنّي من بعده، فما راعني إلا انثیال الناس علی فلان [أبي بکر] یبایعونه، فأمسکت یدي حتی رأیت راجعة الناس قد رجعت عن الإسلام یدعون إلی محق دین محمد صلی الله علیه و اله فخشیت إن لم أنصر الاسلام و أهله أن أری فیه ثلماً أو هدماً تکون المصیبة به علی أعظم من فوت ولایتکم.... (رجوع شود به نهج البلاغة 3/ 118 نامه 62 و من کتاب له إلی أهل مصر مع مالك الأشتر الغارات 1/ 305، شرح ابن أبي الحدید 6 /95 و 17 /151، بحار الأنوار 33 /568، 596 - 597) و في روایة ابن قتیبة: فما راعني إلا إقبال الناس علی أبي بکر، و إجفالهم علیه، فأمسکت یدي، و رأیت أني أحق بمقام محمد [صلی الله علیه و آله] في الناس ممن تولی الأمور علي. (الامامة والسیاسة 1 /133 - 134 (تحقیق الزینی) 1 /175 (تحقیق الشیري)

3- رجوع شود به شواهد التنزیل 1 /423 و 2/ 160 - 161، النور المشتعل من کتاب ما نزل من القرآن في علی لأبي نعیم الأصبهاني 196، النکت والعیون - تفسیر الماوردي (المتوفی 450) - 44/5، تفسیر العزّ بن عبد السلام الشافعي (المتوفی 660) 3/ 52 (چاپ دیگر 2 /134) و قال ابن حجر الهیتمي المکي: الآیة الرابعة:... و کأن هذا هو مراد الواحدي بقوله: روي في قوله تعالی: (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ) أي عن ولایة علي [علیه السلام] وأهل البیت [علیهم السلام] ؛ لأن الله أمر نبیه أن یعرف الخلق أنه لا یسألهم علی تبلیغ الرسالة أجراً إلا المودة في القربی، والمعنی أنهم یُسألون: هل والوهم حق الموالاة کما أوصاهم النبي [صلی الله علیه و آله] أم أضاعوها و أهملوها فتکون علیهم المطالبة والتبعة. (الصواعق المحرقة 149) و قال السدي في قوله تعالی: (فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) [الحجر (15): 92]: عن ولایة علي. (شواهد التنزیل 423/1)

چنان که در روایتی گذشت: لا تزول [یزول] قدما عبد یوم القیامة حتی یُسأل عن أربع:...:... و عن حبّنا أهل البیت. (1)

قیل: یا رسول الله فما علامة حبّکم؟ فضرب بیده علی منکب علی رضی الله عنه [علیه السلام]. (2)

بسیاری از اهل تسنن از نقل مطلب ذیل آیه گذشته امتناع کرده اند. آلوسی آن روایت را به امامیه نسبت داده- با آن که به نقل از اهل تسنن گذشت - سپس گفته:

[2017 /217] بهترین قول آن است که پرسش در قیامت از عقائد واعمال است در رأس آن ها لا إله إلا الله و از مهم ترین آن ولایت علی کرم الله تعالی وجهه [علیه السلام] و همچنین ولایت دیگر خلفای راشدین است. (3)

اشکال

ص: 2481

1- المعجم الأوسط للطبراني 9 /156، المعجم الکبیر للطبراني 11 /84، مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلی 346 کنز العمال 379/14

2- المعجم الأوسط لطبراني 2 /348، مجمع الزوائد 10 /346.

3- وروی بعض الإمامیة عن ابن جبیر، عن ابن عباس: یُسئلون عن ولایة علی کرّم الله وجهه [علیه السلام]، و رووه أیضا عن أبي سعید الخدري، و أولی هذه الأقوال أن السؤال عن العقائد والأعمال، ورأس ذلك لا إله إلا الله، و من أجله ولایة علي کرم الله تعالی وجهه [علیه السلام]، و کذا ولایة إخوانه الخلفاء الراشدین. (روح المعانی 23 /80)

اگر غیر از ولایت امیرمؤمنان علیه السلام، ولایت کس دیگری مورد پرس و جو و بازخواست قرار می گرفت چرا پیامبر صلی الله علیه و آله ذیل آیه شریفه یا جداگانه مانند: (لاَ تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ یَوْمَ اَلْقِیَامَهِ...) بیان نفرمود؟!

اشتراک دیگران در آیه تطهیر

[2018/ 218] در روایات متعدد به دروغ ادعا شده که واثله از حضـرت پرسـید: آیا من هم از خاندان شما - که مشمول تطهیر الهی شده اند - هستم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به او پاسخ مثبت دادند! (1)

اشتراک در پرچمداری

اشاره

اختصاص امیرالمؤمنین علیه السـلام به پرچمداری پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ ها بلکه پرچمداری آن حضرت در دنیا و آخرت در روایات متعدد و کلمات اعیان اهل تسنن آمده است. (2)

[2019/ 219] برخی با اختصاص این فضیلت به آن حضرت مخالفت نموده و گفته اند:

در روایات صحیح ثابت است که پیامبر صلی الله علیه و آله پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به دست دیگر

1- صحیح ابن حبان 15 /433، المعجم الکبیر 3 /55، 66، تفسیر الطبري 22 /10 - 11، شواهد التنزیل 2 /64، 71، سیر أعلام النبلاء 3/ 385 فضل آل البیت علیهم السـلام مقریزی 27 - 28، تفسیر ابن کثیر 3 /492، موارد الظمآن 7 /203، مجمع الزوائد 9 /167، و رجوع شود به موسوعة الإمامة في نصوص أهل السنّة 2 /162 احادیث 1360 تا 1390

2- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2426 - 2429.

مسلمانان هم داده و پرچمداری اختصاص به یک نفر نداشته است.

سپس به مناقشه روایت مالک بن دینار در این زمینه پرداخته و گفته اند:

در راویان آن دو مشکل وجود دارد یکی راستگو است ولی توهماتی دارد و دیگری نیز راستگو ولی شیعه است لذا بعید می نماید که این عبارت صحیح باشد. (1)

[2020 /220] گذشته از آن که از برخی روایات استفاده می شود که لشکر اسلام دارای دو پرچم بوده: امیرالمؤمنین علیه السلام پرچمدار مهاجرین و سعد بن عباده پرچمدار انصار بوده است. (2)

پاسخ

ص: 2483

1- تعلیقه علوش بر المستدرك 4 /111 چاپ دار المعرفة

2- و عن ابن عباس:... و صاحب راية المهاجرين علي [عليه السلام] في المواطن كلها. (مجمع الزوائد 321/5 - 322 و رجوع شود به المعجم الأوسط 241/5، المعجم الكبير 11 /311) و في رواية ابن عساكر عن ابن عباس: إن راية المهاجرين كانت مع على [عليه السلام] في المواقف كلها: يوم بدر و يوم أحد و يوم خيبر [حنين] و يوم الأحزاب و يوم فتح مكة، ولم يزل معه في المواقف كلها. (تاريخ مدينة دمشق 42 /72 و رجوع شود به كفاية الطالب للكنجي 335) و روى ابن كثير عن ابن عباس، قال: و كانت تكون معه راية المهاجرين في المواقف كلها، ثم قال ابن كثير: و كذلك قال سعيد بن المسيب و قتادة. (البداية والنهاية 7 /371) و عن ابن عباس، قال: كانت راية رسول الله صلى الله عليه و سلم في المواطن كلها راية المهاجرين مع علي بن أبي طالب [عليه السلام]، وراية الأنصار مع سعد بن عبادة. (المعجم الكبير 6 /15، تاريخ مدينة دمشق 20 /249، تهذيب الكمال 10 /280، تهذيب التهذيب 3 /412، و رجوع شود به كنز العمال 506/10) و كان صاحب راية رسول الله صلى الله عليه و سلم - أي يوم بدر - علي بن أبي طالب عليه السلام و صاحب راية الأنصار سعد بن عبادة. (تاريخ الطبري 2 /138، تفسير أبي السعود 2 /13، المنتظم 3 /128) و در كتب تراجم و رجال دربارهٔ سعد بن عباده گفته شده و صاحب راية الأنصار في المشاهد كلّها. (أسد الغابة 2 /283، خلاصة تذهيب تهذيب الكمال 134)

الف) در این حرفی نیست که در بین راه پرچمدار انصار سعد بن عباده بوده یا دیگران پرچم را به دوش می گرفته اند ولی هنگام رویارویی با دشمن، پرچمدار کسی جز امیرالمؤمنین علیه السلام نبوده است. (1)

ب) گاهی خدای حکیم برای روشن شدن حقایق و کنار رفتن پرده از چهرهٔ دیگران مصلحت را در آن دیده که هنگام مبارزه حضرت بیمار شود و نتواند در رزمگاه حاضر گردد و بنابر روایات اهل تسنن دیگران - از پیش خود و نه به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله! (2) - پرچم را به دست گرفته و وارد میدان کارزار شوند و با خواری و رسوایی برگردند و ترس و هراس خویش را آشکار نمایند و پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام به برکت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله عافیت یافته و پرچم را به دوش گرفته به میدان رود و فتح و ظفر به دست مبارک و با کفایتش میسّر گردد! (3)

پس این که پرچمداری از ویژگی های آن حضرت بوده جای تردید نیست به شرحی که گذشت و اگر روایتی یا عبارتی حاکی از پرچمداری دیگران باشد، اشاره به نکته های گذشته دارد

ج) اما روایت مالک بن دینار ؛ پیش از این گذشت که حاکم نیشابوری حکم به صحت آن نموده و برخی از معاصرین نیز آن را معتبر و نیکو دانسته اند. (4)

1- كان سعد بن عبادة صاحب راية رسول الله صلى الله عليه و سلم في المواطن كلّها، فإذا كان وقت القتال أخذها علي بن أبي طالب [عليه السلام] أسد الغابة 4 /20) و عن مالك بن دينار، قال: قلت لسعيد بن جبير: من [كان صاحب راية رسول الله صلى الله عليه و آله، قال: إنك لرخو اللبب، فقال لى معبد الجهني: أنا أخبرك كان يحملها في المسير ابن ميسرة العبسي، فإذا كان القتال أخذها علي بن أبي طالب رضى الله عنه [عليه السلام]. (رجوع شود به الطبقات الكبرى 3/ 25 (چاپ دار صادر)، انساب الأشراف 2 /106)

2- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 777.

3- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 727 - 728، فضیلت 13: علی علیه السلام پرچمدار خیبر و...

4- المستدرك 3 /137، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 846/2 - 847 شماره 1163 (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزى الرياض) تعليقه وصى الله بن محمد عباس.

اشتراک دیگران در تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله

روایات متعدد و معتبر دلالت دارد که تجهیز - یعنی غسل و کفن و دفن - پیامبر صلی الله علیه و آله - بنابر وصیت آن حضرت - توسط امیر مؤمنان علیه السلام انجام شد. (1)

ولی در برخی از روایات این مراسم را به گونه ای بیان کرده اند که دیگران را هم با آن حضرت شریک نمایند. مثلاً فضل بن عباس و اسامة بن زید را که با چشم بسته آب می آوردند و یا... (2) - شریک در غسل معرفی نموده اند. (3)

ادعای اشتراک و عدم اختصاص در مکتب ابن تیمیه!

ابن تیمیه و پیروان مکتبش ادعا می کنند که:

[1] عمده روایات معتبر در فضائل علی [علیه السلام] مطالبی است که بین او و دیگران مشترک است (و امتیازی برای آن حضرت بشمار نمی آید.)

[2] آن چه درباره ابوبکر و عمر روایت شده عمده اش ویژگی هایی است که دیگران از آن بی بهره،اند به خصوص ابوبکر.

[3] در فضائل علی [علیه السلام] حدود ده حدیث صحیح نقل شده که هیچ

1- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1512: عنوان: «تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله».

2- قال علي [علیه السلام]: فكان الفضل وأسامة يناولاني الماء من وراء الستر، و هما معصوبا العين... عن عامر، قال: كان علی [علیه السلام] يغسل النبی صلی الله علیه و اله و الفضل و أسامة يحجبانه. (الطبقات الكبری لابن سعد 2 /277 - 278)

3- عن عامر، قال: غسل رسول الله صلی الله علیه و سلم علي بن أبي طالب [علیه السلام] والفضل بن العباس و أسامة بن زيد، و كان علی [علیه السلام] يغسله، و يقول: بأبي أنت و أمي طبت ميتاً و حياً. (الطبقات الكبری لابن سعد 2 /278 - 277) توجه شود که این روایت و روایت دوم پاورقی قبل، هر دو از یک نفر - یعنی عامر - نقل شده. ابن سعد روایات دیگری نیز نقل کرده که عباس و دیگران در این فضیلت شریک بوده اند! و قال ابن تيمية: و أما غسله و إدخاله قبره، فاشترك فيه أهل بيته (منهاج السنة 5 /65)

کدام امتیاز ویژه ای برای او نیست.

[4] برای ابوبکر بیست حدیث نقل شده که غالب آن فضیلت ها به او اختصاص دارد.

[5] روایات متواتری که در فضائل شیخین نقل شده به اتفاق محدثان بیش از روایات صحیحی است که در فضائل علی [علیه السلام] نقل شده و از جهت سند صحیح تر و از جهت دلالت صریح تر است! (1)

پاسخ مطلب اول:

اگر فضائلی که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده اختصاص به آن حضرت ندارد چرا از پیامبر صلی الله علیه و آله به تعبیر عام نقل نشده است؟!

آیا این اغراء به جهل و باعث مشتبه شدن امر بر مردم نیست؟!

آیا ممکن است کسی که مأمور به «بلاغ مبین» است عباراتی را درباره فرد معینی استعمال کند که مقصود از آن همهٔ صحابه باشند و آن مطالب بین او و دیگران مشترک باشد؟!

مثلاً: همه صحابه نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله مانند جناب هارون نسبت به حضرت موسی علیه السلام باشند ولی آن حضرت این لفظ را فقط دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام بفرماید.

1- إن الفضائل الثابتة في الأحاديث الصحيحة لأبي بكر وعمر أكثر وأعظم من الفضائل الثابتة لعلي [عليه السلام]... والصحيح الذي فيها - أي في فضائل علي عليه السلام ... ليست من خصائصه بل هي فضائل شاركه فيها غيره بخلاف ما ثبت من فضائل أبي بكر و عمر ؛ فإن كثيراً منها خصائص لهما لا سيما فضائل أبي بكر ؛ فإن عامتها خصائص لم يشركه فيها غيره. (منهاج السنة 5 /6 - 7، الآثار المروية عن أئمة السلف في العقيدة 872 - 875 دكتر حميد بن أحمد نعيجات) و قال ابن تيمية: والذي فيه من الصحيح ليس هو من خصائص الأئمة، بل ولا من خصائص على بل قد شاركه فيه غيره، مثل كونه يحبّ الله و رسوله، و يحبّه الله و رسوله و مثل استخلافه و كونه منه بمنزلة هارون من موسى، و مثل كون علي مولى من النبي مولاه. (منهاج السنة 5/ 36)

که: أنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلّا أنه لا نبي بعدي.

خدا دل همه صحابه را به حق هدایت و زبانشان را بر آن استوار داشته، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله فقط درباره امیرالمؤمنین علیه السلام بفرماید: (یُثَبِّتُ لِسَانَکَ وَ یُهْدِی قَلْبَکَ)

همه صحابه از پیامبر صلی الله علیه و آله باشند ولی حضرت در برگرداندن ابوبکر از رساندن سوره برائت و ابلاغ آن توسط امیرالمؤمنین علیه السلام فقط درباره آن حضرت بفرماید: أمرتُ ألّا یبلغه إلّا أنا أو رجل منّي

همه صحابه بر تأویل قرآن بجنگند ولی پیامبر صلی الله علیه و آله فقط درباره امیرالمؤمنین علیه السلام بفرماید: (یُقاتِلُ عَلَی تَأوِیلِ القُرآنِ کَما قاتَلتُ علی تَنزِیلِهِ)

حبّ و بغض همه صحابه میزان تشخیص ایمان و نفاق باشد، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله فقط درباره امیرالمؤمنین علیه السلام بفرماید: (لا یُحِبُّكَ إلّا مؤمن وَلَا یُبْغِضُكَ إلّا منافق).

و نیز بفرماید: (مَنْ اَحَبّكَ فَقَدْ اَحَبّنِي، وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَني...)

قاتلان همهٔ صحابه اشقی الآخرین باشند ولی پیامبر صلی الله علیه و آله فقط درباره قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام بفرماید: «أشقی الآخرین» یا «أشقی الناس» و... (1)

چرا در مناشدات، امیرالمؤمنین علیه السلام دیگران را قسم می داد که آیا چنین مطلبی دربارهٔ کسی جز من است؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ دیگران چنین چیزی فرمود؟ و همه پاسخ می دادند: نه. (2)

1- به ترتیب رجوع شود به دفترهای پیشین فضیلت های شماره 6، 11، 15، 25، 31، 36

2- رجوع شود به دفتر نخست: مُناشَدَه به حدیث غدیر صفحه 327 و صفحه های 169، 191، دفتر دوم 490، 514 - 515، 610 - 611، 734، 840 - 841، 885، 923 - 924، دفتر سوم 952، 983، 1013، دفتر چهارم 1470، 1503، 1572، دفتر پنجم صفحه 1778 شماره 1150، صفحه 2037 شماره 1445، صفحه 2057 شماره 1470 و همین دفتر صفحه 2216 - 2217 و صفحه 2671 شماره 2169

چرا عمر، ابن عمر و سعد بن ابی وقاص و.... آرزوی داشتن آن ویژگی ها را داشتند و از شتران سرخ موی- که ثروت مهمّی نزد عرب محسوب می شد - یا از آن چه خورشید بر آن می تابد، یا از دنیا و آن چه در آن است، نزد آنان محبوب تر و ارزشمندتر بوده است؟! (1)

اگر این فضائل اختصاص به امیرالمؤمنین علیه السلام نداشته چرا نویسنده ای چون نسائی عنوان «خصائص» برای کتاب خویش بر می گزیند؟!

چرا نویسندگان- از بخاری و مسلم گرفته تا سیوطی و متقی هندی و... - همه - آن را در بخش مخصوص به آن حضرت نقل کرده اند؟ بهتر نبود آن را تحت عنوانی که مربوط به عموم صحابه است ذکر کنند تا مردم به اشتباه نیفتند!

در بسیاری از آثار، «ترجیح بر دیگران»، «نفی غیر» و «انکار دیگران» به روشنی دیده می شود، یعنی بسیاری از فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و... همراه با قرائنی است - حالیه، مقالیه و یا هر دو با هم - و به گونه ای عظمت و فضیلت و برتری آن حضرت بر دیگران بیان شده که معلوم شود دیگر صحابه، قابل مقایسه با آن حضرت نیستند.

و این خود دلیل نفی اشتراک است. و دقیقاً همین نکته از اساسی ترین اسباب انکار، تکذیب، تحریف لفظی و معنوی و.... روایات فضائل بشمار می آید. (2)

1- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1591 پاورقی روایت شماره 1076 صفحه 1605، 1607، 1610 - 1611 و صفحه 1641.

2- لذا فضل بن روزبهان گفته ما روایات فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را می پذیریم تا جایی که طعن بر فضلای صحابه نباشد. (إحقاق الحق 210 - 211، دلائل الصدق 6 /483 - 484 به نقل از ابطال الباطل)

از نمونه های بارز و روشن آن موارد ذیل است:

1. تصریح به برتری امیرالمؤمنین علیه السلام از دیگران در قضاوت و اعتراف صحابه حتی عمر به آن!

2. برگرداندن شیخین در حدیث طیر

3. شکست و بازگشت شیخین قبل از فتح خیبر و کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله در تعریض به آن دو،

4. برگرداندن ابوبکر از تبلیغ سوره برائت و واگذار کردن کار به امیر مؤمنان علیه السلام.

5. اخبار از مبارزه امیرالمؤمنین علیه السلام بر تأویل قرآن و انکارِ وقوع آن از شیخین،

6. پاسخ منفی دادن به شیخین در خواستگاری از حضرت زهرا علیها السلام و پاسخ مثبت به امیرالمؤمنین علیه السلام به ضمیمه: (إِنّ اللّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُزَوّجَ فاطمةَ مِنْ عليّ).

پاسخ مطالب دوم، چهارم و پنجم

استناد به روایاتی که در فضائل شیخین وارد شده و جهی ندارد ؛ زیرا گذشته از تفرّد عامه به نقل آن، آن روایات ساختگی است

شگفتا که استدلال شیعه به احادیث مورد اتفاق فریقین پذیرفته نشود ؛ ولی انتظار دارند مطالب دروغین از آنان پذیرفته شود!!

پاسخ مطلب سوم:

اشاره

اما این که گفته شده در فضائل علی [علیه السلام] حدود ده حدیث صحیح نقل شده که

هیچ کدام امتیاز ویژه ای برای او نیست.

کمال بی انصافی است که فضائل بی شـمار نادیده گرفته شود و به 10 حدیث اکتفا گردد فقط در یک روایت معتبر از ابن عباس 10 ویژگی برای آن حضرت شمرده شده و تصریح شده که هیچ کس دارای آن نیست. (1)

و گـذشت که احمد بن حنبل و دیگر دانشـمندان اهل تسـنن گفته اند: فضائلی که درباره علی بن ابی طالب به سـند معتبر نقل شده، درباره هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نشده است. (2)

و حکم به اعتبار روایات فضائل آن حضرت در دفترهای پیشین گذشت.

اما اختصاص آن فضائل به امیرالمؤمنین علیه السلام، در پاسخ مطلب اول گذشت.

پاسخ ابن تیمیه و پیروانش با استفاده از کلمات دانشمندان اهل تسنن

ابن حجر عسقلانی (متوفی 852) می نویسد:

[221/ 2021] نسائی [متوفی 303] به تتبع ویژگی ها و فضائلی که مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام است و دیگر صحابه را از آن بهره ای نیست پرداخته و در این زمینه مطالب فراوانی جمع آوری کرده که بسیاری از آن روایات سندهای نیکو دارد. (3)

و نیز ابن حجر عسقلانی و به تبع او سندی (متوفی 1138) و شنقیطی (متوفی 1363) استاد جامع الازهر می نویسند:

1- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1625 پیوست 4 به نقل از المستدرك 3/ 132 و...

2- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 50 - 53.

3- و تتبع النسائي ما خص به دون الصحابة، فجمع من ذلك شيئاً كثيراً بأسانيد أكثرها جياد. (الإصابة 4 /465)

[2022 /222] و أوعب مَن جَمَعَ مناقبه من الأحاديث الجياد النسائي في كتاب الخصائص. (1) کسی که بیش از همه مناقب و فضائل آن حضرت را از احادیث نیکو جمع آوری کرده نسائی در خصائص است.

پس هم اعتبار کتاب «خصائص» معلوم شد و هم امتیاز آن حضرت از دیگر صحابه در این ویژگی ها؛ زیرا عسقلانی تصریح کرد: «ما خصّ به دون الصحابة».

ناگفته پیداست که انتخاب نام «خصائص» برای کتاب صریح در ویژگی ها و امتیازات مخصوص آن حضرت است. حال قضاوت با شما، چگونه دانشمندی چون نسائی خود را رسوا و مفتضح نماید و مطالبی را در کتابی با عنوان فوق نقل کند که مشترک بین حضرت و دیگران باشد!!

[2023 /223] محبّ طبری (متوفی 694) بخشی از کتابش را با این عنوان مطرح کرده: الفصل السادس في خصائصه. (2)

[2024 /224] عمر بن علی معروف به ابن الملقّن (متوفی 804) می گوید: ویژگی ها (و فضائل مخصوص) علی [علیه السلام] فراوان است، من در شرح حال آن حضرت آن را به صورت روشن - در کتابی که بدان اشاره کردم- آورده ام.

محقق کتاب نوشته مراد او کتاب العدّة في معرفة رجال العمدة است. (3)

و گذشت که احمد بن حنبل درباره امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید:

او از اهل بیت است و خلفا با او قیاس نمی شوند. (4)

1- فتح الباري 61/7، سنن ابن ماجة بشرح السندي 1 /86، كفاية الطالب للشنقيطي 79.
2- الرياض النضرة 3 /113
3- شرح بخاری (التوضيح بشرح الجامع الصحيح) 304/20.
4- دفتر نخست صفحه 150 به نقل از مناقب الإمام أحمد لابن الجوزي 164، ينابيع المودة 298/2.

کسی با اهل بیت قابل قیاس نیست. (1)

خلافت زینت او نیست بلکه او زینت خلافت است. (2)

درباره علی [علیه السلام] چیزی روایت شده که تن انسان را می لرزاند. (3)

[225/ 2025] ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) در بحث تفضیل بین خلفا پس از اشاره به تعارض روایات اهل تسنن می نویسد: بل علي كرم الله وجهه [علیه السلام] ورد فيه من الأحاديث المشعرة بفضله ما لم يرد في الثلاثة.

یعنی: روایاتی که اشعار به فضیلت و برتری علی علیه السلام بر دیگران دارد، حاوی مطالبی (مهم) است که درباره خلفای سه گانه نقل نشده است. (4)

و گذشت که مناوی (متوفی 1031)- پس از نقل روایت شماره 260: سابقین (کسانی که در ایمان به پیامبران سبقت گرفته اند) سه نفر هستند. یوشع به حضرت موسی علیه السلام صاحب (سوره) یاسین به حضرت عیسی علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام به حضرت محمد صلی الله علیه و آله- می گوید:

1- التبصرة لأبي الفرج عبد الرحمن بن الجوزی 453/1.

2- التبصرة 443/1

3- دفتر نخست صفحه 445 به نقل از السنّة للخلال 407 شماره 602.

4- الفتاوی الحديثية لابن حجر الهيتمي 155 (چاپ البابي الحلبي). او در ادامه به توجیه مطلب پرداخته که پیشوایان ما گفته اند سبب آن بوده که آن حضرت تا زمان فتنه زنده ماند و دشمنانش فراوان بودند لذا صحابه ای که حافظ احادیث بودند به نشر آن فضائل مبادرت نمودند ولی در مورد آن سه چنین پیش آمدی نشد. نگارنده گوید: هرگز چنین نیست، آن ها اصلاً فضیلتی نداشته اند. اگر ابوبکر فضیلتی داشت چرا در سقیفه مطرح نشد؟! اگر برای عمر فضیلتی بود چرا هنگامی که ابوبکر مورد اعتراض قرار گرفت: استخلفت علینا فظاً غلیظاً! (المصنف لابن أبي شيبة 485/7 و...) آن را مطرح نکرد؟! دربارهٔ عثمان مشکلات فراوان پیش آمد، چرا آن زمان فضیلتی برای او نقل نشد؟!

فأعظم بها من منقبة لعليّ [علیه السلام]، وكم له من مناقب لا يشارك فيها.

این منقبت عظیمی برای علی علیه السلام به شمار می رود! و چه بسیار است مناقب آن حضرت که هیچ کس با او در آن شریک نیست. (1)

[2026 /226] عینی (متوفای 855) در شرح صحیح بخاری از تلویح - شرح حافظ علاءالدین مغلطای حنفی (متوفی 762) بر صحیح بخاری - نقل می کند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را خواص و ویژگی هایی است، مانند آن که:

[1] او داناترین صحابه به قضاوت بوده است.

[2] پیامبر صلی الله علیه و آله (هنگام هجرت) به انتظار علی توقف و از اصحاب تخلف نمود (و این بدان معناست که ابوبکر از آن حضرت جدا شد و به مدینه رفت). (2)

1- در دفتر دوم صفحه 542 به نقل از فیض القدیر 4 /178 گذشت

2- گرچه سعی در کتمان این فضیلت شده ولی با توجه به چند نکته مطلب روشن می شود: نکته اول: توقف پیامبر صلی الله علیه و آله نزد قبیله بنی عمرو بن عوف پیش از ورود به مدینه: بخاری و دیگران گفته اند: فلبث رسول الله صلی الله علیه و آله في بني عمرو بن عوف بضع عشرة ليلة. (صحيح البخاري 4 /258، المصنف لعبد الرزاق 5/ 396 البداية والنهاية 3 /228، الدر المنثور 3 /245، سبل الهدى والرشاد 3 /269) و ابن حجر و دیگران افزوده اند: و بنو عمرو بن عوف يزعمون أكثر من ذلك. (فتح الباري 190/7 - 191، و رجوع شود به تاريخ الطبري،2 /107 دلائل النبوة للبيهقي 512/2، تخريج الأحاديث والآثار 4 /14، تاريخ الإسلام للذهبي 1 /336) نکته دوم: ملحق شدن برخی از صحابه به آن حضرت ابن سعد می نویسد: فلما هاجر رسول الله صلى الله عليه و سلم و نزل في بني عمرو بن عوف نزل على كلثوم بن الهدم... و نزل على كلثوم أيضاً جماعة من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و اله. (الطبقات الكبرى 623/3، و رجوع شود به تاريخ الطبري 2/ 106) نکته سوم: جدا شدن ابوبکر از پیامبر صلی الله علیه و آله و رفتن به سنح: ابن سعد می نویسد: نزل أبو بكر على خارجة بن زيد بن أبي زهير، و تزوج ابنته، ولم يزل... بالسنح حتى توفى رسول الله صلى الله عليه و اله. (الطبقات الكبرى (3/ 174) و قال الطبري: و نزل أبو بكر بن أبي قحافة على خبيب بن أساف أخي بني الحارث بن الخزرج بالسنح، و يقول قائل: كان منزله على خارجة بن زيد بن أبي زهير أخي بني الحارث بن الخزرج. (تاريخ الطبري 2/ 106) نکته چهارم: ملحق شدن امیرالمؤمنین علیه السلام پس از انجام وظایف - به پیامبر صلی الله علیه و آله. قال ابن جرير الطبري: و أقام علي بن أبي طالب رضى الله عنه [عليه السلام] بمكة ثلاث ليال و أيامها حتى أدّى عن رسول الله صلى الله عليه و اله الودائع التي كانت عنده إلى الناس حتى إذا فرغ منها لحق برسول الله صلى الله عليه و سلم فنزل معه على كلثوم بن هدم. (تاريخ الطبري 2 /106) قال مولانا علي بن الحسين عليهما السلام :... هاجر رسول الله صلى الله عليه و سلم إلى المدينة و خلّف عليا عليه السلام في أمور لم يكن يقوم بها أحد غيره... و قدم المدينة لاثنتي عشرة ليلة خلت من شهر ربيع الأول... فنزل بقبالم يزل مقيماً ينتظر عليا عليه السلام... و كان نازلاً على عمرو بن عوف فأقام عندهم بضعة عشر يوماً يقولون له: أتقيم عندنا فنتخذ لك منزلاً و مسجداً فيقول: «لا، إني أنتظر علي بن أبي طالب، و قد أمرته أن يلحقني، و لستُ مستوطناً منزلاً حتى يقدم علي، و ما أسرعه إن شاء الله»، فقدم علي عليه السلام و النبي صلى الله عليه و اله في بيت عمرو بن عوف فنزل معه ثم... تحوّل من قبا... ثم راح يومه إلى المدينة... و علي عليه السلام معه لا يفارقه.... فقال سعيد بن المسيب لعلي بن الحسين عليه السلام: جعلت فداك كان أبو بكر

مع رسول الله صـلى الله عليه و آله حين أقبل إلى المدينة فأين فارقه؟ فقال:... لما قدم رسول الله صلى الله عليه و آله إلى قبا فنزل بهم ينتظر قـدوم علي عليه السـلام فقال له أبو بكر: انهض بنا إلى المدينـة فإن القوم قـد فرحوا بقـدومك وهم يستريثون إقبالك إليهم فانطلق بنا ولا تقم هاهنا تنتظر عليّاً فما أظنّه يقدم عليك إلى شـهر، فقال له رسول الله صلى الله عليه و سلم: «كلا ما أسرعه، و لست أريم حتى يقدم ابن عمي و أخي في الله عزّوجلّ و أحبّ أهل بيتى إلى فقـد وقانى بنفسه من المشـركين»، فغضب عند ذلك أبو بكر واشـمأزَ و داخله من ذلك حسـد لعلى عليه السـلام و كان ذلك أول عداوة بدت منه الرسول الله صلى الله عليه و آله في على عليه السلام و أول خلاف على رسول الله صلى الله عليه و آله، فانطلق حتى دخل المدينـة و تخلف رسول الله صـلى الله عليه و آله بقبا ينتظر علياً عليه السـلام. (الكافي 8/ 339 – 340، بحار الأنوار 19 /115 – 116) براى اطلاع بيشتر رجوع شود به إعلام الورى 1 /150، 152 – 153، قصص الأنبياء للشيخ الراوندي قدس سره 335، جواهر التاريخ (السيرة النبوية) للشيخ الكوراني 1 /487 – 489.

[3] او دروازه شهر دانش پیامبر صلی الله علیه و آله است (اشاره به حدیث مدینة العلم).

[4] هنگام شکستن بت های کعبه مکرمه پا بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشت! (1)

1- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 723 فضیلت 12: «تنها یار بت شکن»

[5] در جنگ تبوک (هنگام تقسیم غنائم) سهم جبرئیل علیه السلام به حضرت علی علیه السلام واگذار شد و لذا گفته شد:

عليُ حوى سهمين من غير أن غزا *** غزاة تبوك حبّذا سهم مسهم (1)

یعنی: علی علیه السلام در غزوه تبوک بدون آن که به کارزار بپردازد بر دو سهم دست یافت به به چه سهمی نصیب او گردید!

[6] دیدن صورت مبارک علی علیه السلام عبادت است.

[7] او محبوب ترین خلائق نزد خدا - پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله- است.

[8] پیامبر صلی الله علیه و آله او را یعسوب و سرور بزرگ دین نامید.

[9] پیامبر صلی الله علیه و آله او را «رزّ الأرض» نامید.

این روایت به گونه های مختلف نقل شده است: با همزه، بدون همزه با تشدید یا بدون تشدید. به معنای صدای زمین؛ زیرا صوت، جمالی برای انسان بشمار می آید، گویا فرموده: تو جمال (و زیبایی) زمین هستی. یا به معنای منفرد و وحید، یعنی: تو یکتای زمین (و بی همتا در آن) هستی. یا آن که تو میخ زمین هستی (که کنایه از رسوخ، ثبات و استحکام باشد). (2)

1- در همین زمینه رجوع شود به السیرة الحلبیة 3 /119، جواهر المطالب 1 /78، ملحقات إحقاق الحق 23 /283، الصحیح من سیرة النبي الأعظم صلی الله علیه و آله للسید جعفر مرتضی 30/ 105، الصحیح من سیرة الإمام علی علیه السلام 6/ 298

2- شیخ طریحی در ماده رزز - به تقدیم راء مهمله - می نویسد: و في الحدیث: «أنت - یا علي - رز الأرض»، أي عمادها. (مجمع البحرین 4 /21، مستدرك سفینة البحار 4 /47) در برخی از روایات تعبیر «زِرّ الأرض» - به تقدیم زاء معجمه - نیز آمده است. قال صلی الله علیه و آله: «و أنت - یا علي - زر الأرض، یعني [أعني] أوتادها و جبالها، بنا أوتد الله الأرض أن تسیخ بأهلها، فإذا ذهب الاثنا عشر من ولدي ساخت الأرض بأهلها و لم یُنظروا». (الکافي 534/1 و مراجعه شود به کتاب الغیبة للشیخ الطوسي 139، الأصول الستة عشر 140، بحارالأنوار 259/36) و في حدیث: (سَلِّمُوا عَلَى أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُ زِرُّ الأَرْضِ الَّذِي تَسْكُنُ إِلَيْهِ...) کتاب سلیم، 271، بحار الأنوار 28 /127 - 128 و مراجعه شود به کتاب سلیم 130، بحار الأنوار 69/53) و في حدیث ثالث: (هُوَ زِرُّ الْأَرْضِ بَعْدِي وَ سَكَنُهَا). کتاب سلیم 380، (کتاب الغیبة للشیخ النعمانی 85- 86، بحار الأنوار 149/22). و في حدیث رابع: (هُمْ زُرِ الْأَرْضِ الَّذِينَ تسكن إِلَيْهِمْ الْأَرْضِ). (کتاب سلیم 276، بحار الأنوار 37/ 87) قال ابن الأثیر: و في حدیث أبي ذر: قال - یصف علیّاً [علیه السلام] -: (و إِنَّهُ لَعَالِمُ الأَرْضِ وَزِرُّهَا الَّذِي تَسْكُنُ إِلَيْهِ)، أي قوامها و أصله من زرّ القلب، و هو عظم صغیر یکون قوام القلب به. و أخرج الهروي هذا الحدیث عن سلمان. (النهایة 2 /300 - 301)

[10] هنگام ولادت نامگذاری او توسط پیامبر صلی الله علیه و آله انجام گرفت.

[11] پس از ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام تا مدتی پیامبر صلی الله علیه و آله تغذیه او را به عهده گرفته و از آب دهان مبارکش او را سیر می نمود. (1)

ابو حفص ابن شاهین (متوفی 385) - که او را با تعابیری چون: امام، حافظ، مفید، مکثر، ثقه، امین که هیچ کس به اندازه او تصنیف، نداشته ستوده اند (2) -

---

1- عمدة القاري 16 /215 نگارنده گوید: قال الحلبي: وفي خصائص العشرة للزمخشري: إن النبي صلى الله عليه و آله تولى تسميته ب-: علي، و تغذيته أياماً من ريقه المبارك بمصه لسانه، فعن فاطمة بنت أسد أم على رضي الله تعالى عنها أنها قالت: لما ولدته سمّاه: عليّاً، و بصق فى فيه، ثم إنه ألقمه لسانه فما زال يمصه حتى نام قالت: فلما كان من الغد طلبنا له مرضعة فلم يقبل ثدي أحد فدعونا له محمداً صلى الله عليه و اله فألقمه لسانه فنام، فكان كذلك ما شاء الله عزّ وجلّ. (السيرة الحلبية 1 /432)

2- الحافظ، الامام، المفيد المكثر، محدّث العراق، أبو حفص عمر بن أحمد بن عثمان بن أحمد البغدادي الواعظ المعروف ب-: ابن شاهين صاحب التصانيف... قال ابن مأكولا: ثقة مأمون سمع بالشام و فارس و البصرة، جمع الأبواب والتراجم وصنف شيئاً كثيراً، قال أبو الحسين ابن المهتدي بالله: قال لنا ابن شاهين: صنفتُ ثلاث مائة مصنف و ثلاثين مصنفاً... و قال ابن أبي الفوارس: ثقةً مأمون صنّف ما لم يصنفه أحد. (تذكرة الحفاظ 3 /987 - 988)

و هم چنین دانشمند مشهور اهل تسنن حافظ ابونعیم اصفهانی (متوفی 430) مکرر هنگام ذکر فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام می گویند:

[227/ 2027] فضيلة لأمير المؤمنين علي [عليه السلام] لم يشركه فيها أحد!

یا: تفرّد عليّ بن أبي طالب [عليه السلام] بهذه الفضيلة لم يشركه [يشاركه] فيها أحدُ. این فضیلتی است ویژه علی علیه السلام که هیچ کس در آن با او مشترک نیست.

مانند حدیث منزلت: أنت منّي بمنزلة هارون من موسى... (1)

حدیث عمران بن حصین: عليُ منّي و أنا من علي، و هو وليّ كل مؤمن بعدي. (2)

حدیث غدیر: (أَلاَ وَ إِنَّ اللَّهَ وَلِيِّي وَ أَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ فَمَنْ كُنْتُ مَوْلاَهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاَهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاَهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ). (3)

و بنابر نقل ابونعیم: «أيها الناس، من مولاكم»؟ قالوا: الله و رسوله أعلم، قال: «من كنت مولاه فإن علياً، مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» (4)

حدیث: (اَلنَّظَرُ إِلَى وَجْهِ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ) . (5)

1- شرح مذاهب أهل السنة، صفحه 74 شماره 79 (مؤسسه قرطبه، چاپ اول)، فضائل الخلفاء الراشدين لأبي نعيم صفحه 38 شماره 8 (چاپ دار البخاری، المدينة المنورة، چاپ اول)

2- شرح مذاهب أهل السنة 89 شماره 83، فضائل الخلفاء الراشدين 40 شماره 13.

3- شرح مذاهب أهل السنة 103 شماره 87

4- فضائل الخلفاء الراشدين 43 شماره 17

5- شرح مذاهب أهل السنة 145 شماره 103، فضائل الخلفاء الراشدين 56 شماره 38.

حديث تشبيه: من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، و إلى نوح في حكمه، و إلى إبراهيم في حلمه فلينظر إلى هذا. (1)

حديث طير: اللهم ائتني بأحبّ خلقك إليك...(2)

حديث: (فِيکَ مَثَلٌ مِنْ عِيسَى أَبْغَضَتْهُ اَلْيَهُودُ حَتَّى بَهَتُوا أُمَّهُ وَ أَحَبَّتْهُ اَلنَّصَارَى حَتَّى أَنْزَلُوهُ بِالْمَنْزِلَهِ اَلَّتِی [بالمنزل الذي] ليس به). (3)

حديث: (لا يُحِبُّکَ إلّا مُؤمِنٌ ولا يُبغِضُکَ إلّا مُنافِقٌ). (4)

حديث: (مَا سَأَلْتُ رَبِّی شَيْئاً إِلاَّ أَعْطَانِيهِ وَ مَا سَأَلْتُ شَيْئاً إِلاَّ سَأَلْتُهُ لَکَ). (5)

حديث: (مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَحْيَى حَيَاتِی وَ يَمُوتَ موتي [ميتتي]، وَ يَدْخُلَ اَلْجَنَّهَ اَلَّتِی وَ عَدَنِی رَبِّی فإن الله غَرَسَ قُضْبَانَهَا بِيَدِهِ فَلْيَتَوَلَّ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ فَإِنَّهُ لَنْ يُخْرِجَکُمْ مِنْ هُدًى وَ لَنْ يُدْخِلَکُمْ فِی ضَلاَلَهٍ). (6)

و فضائلی ديگر. (7)

ص: 2498

1- شرح مذاهب أهل السنة 151 شماره 107، فضائل الخلفاء الراشدين 59 شماره 42

2- شرح مذاهب أهل السنة 160 - 161 شماره 115، فضائل الخلفاء الراشدين 65 شماره 50.

3- شرح مذاهب أهل السنة 166 - 167 شماره 119، فضائل الخلفاء الراشدين 68 شماره 54.

4- شرح مذاهب أهل السنة 176 شماره 127، فضائل الخلفاء الراشدين 76 شماره 66

5- شرح مذاهب أهل السنة 191 شماره 135، فضائل الخلفاء الراشدين 85 شماره 79.

6- شرح مذاهب أهل السنة صفحه 203 شماره 142، فضائل الخلفاء الراشدين 91 شماره 89.

7- مانند روايات آينده: إن أبا بكر وعمر خطبا الى النبى صلى الله عليه و اله فاطمة عليها السلام، فقال: «إنها صغيرة»، فخطبها عليٌّ فزوجها منه. (شرح مذاهب أهل السنة 119 شماره 92، فضائل الخلفاء الراشدين 47 شماره 25) لما كان ليلة بدر قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: (مَنْ يَسْتَقِی لَنَا مِنَ اَلْمَاءِ)؟ فأحجم الناس فقام علي [عليه السلام] فاعتصم القربة، ثم أتى بئراً بعيدة القعر مظلمة فأغدر [فانحدر] فيها، فأوحى الله إلى جبريل و ميكائيل و إسرافيل: تأهبوا لنصر محمد [صلى الله عليه و اله] و حزبه، ففصلوا من السماء، لهم لغط يذعر من يسمعهم، فلمّا مروا بالبئر سلّموا عليه من آخرهم إكراماً و تبجيلاً. (شرح مذاهب أهل السنة 132 شماره 95، فضائل الخلفاء الراشدين 49 شماره 29) ألا ترضى - يا علي - إذا جمع الله الناس في صعيد واحد عراةً حفاةً مشاةً قد قطع أعناقهم العطش فكان أول من يُدعى إبراهيم، فيُكسى ثوبين أبيضين، ثم يقوم عن يمين العرش، ثم تفجر لي مثعب [شعب] من الجنة إلى الحوض حوض أعرض مما بين بصرى و صنعاء، فيه عدد نجوم السماء قدحان من فضة، فأشرب و أتوضأ، ثم أكسى ثوبين أبيضين، ثم أقوم عن يمين العرش، ثم تُدعى فتشرب و تتوضأ، ثم تكسى ثوبين أبيضين، فتقوم معي، ثم لا أُدعى لخير إلا دعيت له. (شرح مذاهب أهل السنة 156 شماره 111، فضائل الخلفاء الراشدين 62 شماره 46) عن عبد الله بن مسعود، قال: انتهى إلينا رسول الله صلى الله عليه و اله ذات ليلة - و نحن في المسجد جماعة من أصحابه، فينا أبو بكر و عمر و عثمان و حمزة بن عبد المطلب و طلحة والزبير و سعد و جماعة من أصحابه بعد ما صلّينا العشاء - فقال: «ما هذه الجماعة»؟ قالوا: يا رسول الله، قعدنا نتحدّث، منا من يريد الصلاة، و منا من ينام، فقال: «إن مسجدي لا ينام فيه، انصرفوا إلى منازلكم، و من أراد الصلاة فليصل في منزله راشداً، و من لم يستطع الصلاة فلينم؛ فإن صلاة السر تضعف على صلاة العلانية». قال [ابن مسعود]:

فقمنا نتفرّق وفينا على بن أبي طالب عليه السلام فقام معنا، قال: فأخذ [صلى الله عليه و آله] بيد علي [عليه السلام] و قال: «أما أنت فلا، إنه يحلّ لك في مسجدي هذا ما يحل لي ويحرم عليك ما حرم عليّ»، فقال له حمزة بن عبد المطلب: يا رسول الله، أنا عمك، و أنا أقرب [إليك] من علي، قال: «صدقت يا عم إنه – والله – ما هو عنّي، إنّما هو عن الله عزّوجلّ». (شرح مذاهب أهل السنة، 172 شماره 123) أمر رسول الله صلى الله عليه و آله بسد الأبواب التي في المسجد فشق ذلك على أصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم فلما بلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه و سلم دعا: «الصلاة جامعة» حتى إذا اجتمعوا صعد المنبر – ولم يسمع [نسمع ظ] الرسول الله صلى الله عليه و اله تحميداً و تعظيماً في خطبة مثل يومئذٍ – فقال: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَا أَنَا سَدَدْتُهَا وَ لا أَنَا فَتَحْتُهَا بَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ سَدَّهَا)، ثم قرأ: (وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى * وَ مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى) [النجم (53): 1– 4]. فقال رجل: دع لي كوة يكون في المسجد، فأبى، وترك باب على [عليه السلام] مفتوحاً، فكان يدخل و يخرج منه و هو جنب. (فضائل الخلفاء الراشدين 71 شماره 59) روايت مفصلى كه در آن آمده: عباس به سقايت حاجيان و شيبه به كليدداری كعبه بر يكديگر افتخار می كردند پس از آن كه مطلب را با امير مؤمنان عليه السلام در ميان گذاشتند، حضرت فرمود: أنا أشرف منكما، أنا أول من آمن بالوعيد من ذكور هذه الأمة و هاجر و جاهد... فنزل بعد أيام: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللّهِ لاَ يَسْتَوُونَ عِندَ اللّهِ وَاللّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) [التوبة (9): 19]. (شرح مذاهب أهل السنة، 185 شماره 131، فضائل الخلفاء الراشدين 81 شماره 73) عن ابن عباس قال: كنا نتحدث – معشر أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله– أن النبي صلى الله عليه و اله عهد إلى على ثمانين عهداً لم يعهده إلى غيره. (شرح مذاهب أهل السنة 197 شماره 139، فضائل الخلفاء الراشدين 88 شماره 84) لما أسري بالنبي صلى الله عليه و سلم ثم هبط إلى الأرض مضى لذلك زمان. ثم إن فاطمة عليها السلام أتت النبي صلى الله عليه و سلم فقالت: بأبي أنت يا رسول الله، ما الذي رأيت لي؟ فقال: يا فاطمة أنت خير نساء البرية وسيدة نساء أهل الجنة. فقالت: يا أبه فما لبعلي؟ فقال: رجل من أهل الجنة. قالت: فما لحسن و حسين؟ فقال: سبطي و ولدي و سيدي شباب أهل الجنة. قالت: ثم إن عليا عليه السلام أتى النبي صلى الله عليه و سلم فقال: ما الذي رأيت لي؟ قال: أنا و أنت و حسن و حسين و فاطمة في قبة من درّ، أساسها من رحمة الله، و أطرافها من نور الله عزّ وجلّ، و هي تحت عرش الله. يا بن أبي طالب و بينك و بين كرامة الله باب، تسمع صوتاً و هينمة، و قد ألجم الناس العرق، و على رأسك تاج من نور، قد أضاء منه المحشر، ترفل في حلّتين: حلة خضراء و حلّة و ردية. خُلقتُ و خُلقتم من طينة واحدة. ابن شاهين اين فضيلت را مختص به آن حضرت و خانواده اش دانسته و گفته: تفرد علي و أهله و ولده [عليهم السلام] بهذه الفضيلة لم يشركهم فيها أحد. (شرح مذاهب أهل السنة 137 – 138 شماره 99) و ابونعيم اصفهانى گفته: فضيلة أخرى لأمير المؤمنين علي رضى الله عنه [عليه السلام] لم يشركه فيها أحد! (فضائل الخلفاء الراشدين 53 شماره 33)

[228/ 2028] فضل بن روزبهان نیز درباره فضیلت پرچمداری خیبر (1) گفته:

حدیث خیبر صحیح، و هذا من الفضائل العلیّة لأمیر المؤمنین، لا یکاد یشارکه فیها أحد، وکم له من فضائل مثل هذا! (2)

ص: 2500

1- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 727، فضیلت شماره 13

2- دلائل الصدق 91/6، ملحقات إحقاق الحق 433/7 به نقل از ابطال الباطل.

حدیث خیبر صحیح است و از فضائل عالی امیر مؤمنان علیه السلام بشمار می رود که می توان گفت کسی در آن شریک نیست، و چه بسیار است این گونه فضائل برای آن حضرت!

* برخی از روایات ساختگی در اشتراک دیگران در فضائل تحت عنوان: «روایات ساختگی در سرقت و انتقال فضائل به دیگران» گذشت. (1)

تذکر

در واکنش 13 خواهد آمد که مخالفان به آن چه گذشت اکتفا نکرده اند و با تبلیغات سوء وانمود کرده اند که دیگران در رتبه از امیرالمؤمنین علیه السلام بالاترند و آن حضرت یک مسلمان عادی بیش نیست!

البته آن ها در مقام عمل حرمت اسلام را هم برای آن حضرت قائل نیستند؛ زیرا روشن است که مسلمان احترام دارد، خودش، جانش، ناموسش، خانه اش و... نمی شود به خانه اش هجوم برد نمی شود همسرش را کتک زد. نباید بر منابر او را لعن و نفرین کرد، ناسزا گفت و.....

1- مانند روایات شماره: 1820، 1823، 1834، 1837 - 1838، 1842، 1846 - 1847، 1849 - ، 1942 - 1935، 1917 - 1916، 1914، 1902، 1897، 1872، 1868 - 1867، 1857، 1850، 1979، 1975 - 1973، 1969، 1960 - 1957، 1948

د) لزوم احترام دیگران هنگام نقل فضائل امیر المؤمنین علیه السلام

در کتب و روایات اهل تسنن مکرر دیده شده که اگر کسی بخواهد فضیلتی برای امیر مؤمنان علیه السلام نقل کند باید در کنارش از فضائل ساختگی دیگران بگوید یا دست کم از آنان به نیکی یاد نماید تا امتیازی برای آن حضرت قائل نشده باشد. به نمونه هایی از این مطلب توجه فرمایید:

در روایت شماره 1099 گذشت که ابن عمر ویژگی هایی برای امیرمؤمنان علیه السلام ذکر کرده که:

علی بن ابی طالب [علیه السلام] سه ویژگی دارد که اگر یکی از آن ها برای من بود از شتران سرخ موی نزد من محبوب تر و ارزشمندتر بود.

همسری دختر پیامبر صلی الله علیه و آله [صلی الله علیه و اله] (فاطمه [علیها السلام]) و فرزنددار شدن از او.

بستن درب خانه ها به مسجد جز درب خانه او

به دست گرفتن پرچم در روز خیبر.

او پیش از بیان فضائل آن حضرت می گوید:

ما در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد ترجیح و برتری صحابه بر یکدیگر می گفتیم ابوبکر، عمر و عثمان. (1)

1- کنا نقول في زمن النبي صلى الله عليه و سلم: رسول الله خير الناس، ثم أبو بكر ثم عمر - و فی بعض المصادر: ثم عثمان، ثم نسكت - ولقد أوتي ابن أبي طالب ثلاث خصال لأن تكون لي واحدة منهن أحبّ إليّ من حمر النعم زوجه رسول الله صلى الله عليه و اله ابنته وولدت له، و سد الأبواب إلا بابه في المسجد، و أعطاه الراية يوم خيبر. (مراجعه شود به مسند أحمد 2 /26، مسند أبي يعلى 452/9 - 454) قال الهيثمي: رواه أحمد و أبو يعلى، و رجالهما رجال الصحيح. (مجمع الزوائد 120/9) و قال ابن حجر: أخرجه أحمد و إسناده حسن. (فتح الباري 7 /13، تحفة الأحوذي 139/10) و رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1641 و همین دفتر صفحه 2550.

ذکر این مطلب در کنار ویژگی های امیرالمؤمنین علیه السلام برای آن است که از ارزش و اهمیت آن بکاهد و به شنونده چنین القا کند که با وجود این فضائل ویژه و مهم، باز هم دیگران برترند! در حالی که ابن عمر در آن زمان از هیچ موقعیتی برخوردار نبوده است که بگوید ما چه کسی را مقدم و چه کسی را مؤخّر می داشتیم لذا برخی از بزرگان عامه - مانند علی بن الجعد و یحیی بن معین - از عبارت او عصبانی شده و با یادآوری شرایط سنی او در آن زمان و جهل او به احکام شرعی گفته اند:

این بچه که نمی دانسته چگونه زنش را طلاق بدهد [چگونه] می گوید: ما قائل به برتری و ترجیح... بودیم!! (1)

البته احتمال ضعیفی هست که راوی - با آن که خود از عامه بوده - دیده

1- قال أبو عمر: من قال بحديث ابن عمر: كنا نقول على عهد رسول الله صلى الله عليه و سلم: أبو بكر، ثم عمر، ثم عثمان ثم نسكت - يعنى فلا نفاضل - و هو الذي أنكر ابن معين، و تكلم فيه بكلام غليظ! ثم قال: وفي إجماع الجميع الذي و صفنا دليل على أن حديث ابن عمر و هم و غلط، و أنه لا يصح معناه، و إن كان إسناده صحيحاً. (الاستيعاب 3/ 1116) قال أبو غسان المروزي: كنت عند علي بن الجعد، فذكروا عنده حديث ابن عمر: كنا نفاضل على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله، فنقول: خير هذه الأمة بعد النبي صلى الله عليه و آله أبو بكر و عمر و عثمان، فيبلغ النبي صلى الله عليه و آله فلا ينكره. فقال علي - يعني ابن الجعد -: انظروا إلى هذا الصبي، هو لم يحسن يطلق امرأته يقول: كنا نفاضل! (ضعفاء العقيلي 3 /224 - 225، تاريخ بغداد 11/ 363 طبقات الحنابلة 158/1، تهذيب الكمال 20 /347، سير أعلام النبلاء 10 /464) نگارنده گوید: قال الذهبي: علي بن الجعد الإمام، الحافظ، الحجة. (سير أعلام النبلاء (459/10) و قال: قال محمد بن حماد المقرئ: سألت يحيى بن معين عن علي بن الجعد، فقال: ثقة صدوق، ثقة صدوق، قلت: فهذا الذي كان منه؟ فقال: أيش كان منه؟ ثقة صدوق. إلى أن قال الذهبي: فعلي إمام كبير، حجة. (سير أعلام النبلاء 466/10)

فضای جامعه به گونه ای است که مردم تحمل شـنیدن فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را ندارند، لذا دو مطلبی را که از پسر عمر شنیده در کنار هم نقل کرده تا با احترام گذاشتن به خلفا وفاداری و پایداری خویش را در تسنن اعلام کند و سپس به نقل فضائل آن حضرت بپردازد!

گاهی برای نقل یک فضـیلت از امیرالمؤمنین علیه السـلام مطالبی برای دیگران ساخته شده تا فضائل آن حضـرت آن گونه که باید به چشـم نیاید.

مثلاً در کنار فضیلت: « اللّهُمَّ أدِرِ الحَقَّ مَعَهُ حَیثُ دارَ» (1) گفته اند:

[2029 /229] عن علي [علیه السلام]، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: رحم الله أبا بکر زوّجني ابنته، و حملني إلی دار الهجرة، وأعتق بلالاً من ماله، رحم الله عمر یقول الحق وإن کان مرّاً، ترکه الحق و ما له صـدیق، رحم الله عثمان تسـتحییه الملائکـة، رَحِمَ اَللَّهُ عَلِیّاً اَللَّهُمَّ أَدِرِ اَلْحَقَّ مَعَهُ حَیْثُ دَارَ (2)

و در کنار فضیلت: «و أقضاهم علي بن أبي طالب» گفته اند:

[2030 /230] و قال صـلی الله علیه و اله: أرحم أمّتي بأمّتي أبو بکر، و أشـدّهم في دین الله عمر، و أصدقهم حیاء عثمان، و أقضاهم علي بن أبي طالب، و أقرؤهم لکتاب الله أُبيّ بن کعب و أعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل، و أفرضهم زید بن ثابت، ألا و إن لکل أمة أميناً، و أمین هذه الأمة أبو عبیدة بن الجراح . (3)

1- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 189 - 190، 195 - 196.

2- سنن الترمذي 5 /297، مسند أبي یعلی 1 /418 - 419، المعجم الأوسط 6 /95، الریاض النضرة 1 /48 و مراجعه شود به الجامع الصغیر 2 /9، کنز العمال 11 /642 - 643.

3- سـنن ابن ماجة 1 /55. نگارنـده گویـد: در برخی از منابع عبارت: «وأقضاهم علي بن أبي طالب» نیست، ماننـد: مسـند أحمد /281، السنن الکبری للنسائي 5 /67، فضائل الصحابة للنسائي /41، 55، سنن الترمذي 330/5، مسند أبي داود الطیالسي 281، السنن الکبری للبیهقي 6 /210، المستدرك 3 / 422

[2031 /231] عطاء بن مسلم می گوید: وارد شهر رقّه (1) شدم و در بازار مجلسی تشکیل داده و به ذکر فضائل علی علیه السلام مشغول شدم. پس از آن نزد جعفر ابن یرقان (یکی از مشایخ حدیث) رفتم او گفت: شنیده ام یکی از صحابه را به فضیلتی یاد کرده و از دیگر صحابه نـامی نبرده ای؟! گفتم: سـفیان ثوری به من گفت که در بازار رقّه فضائل علی علیه السـلام را نقل کنم؛ زیرا اباضـیه (خوارج) در آن جا زیاد هسـتند. جعفر (زبـان به نصـیحت گشود و) گفت: هرگـاه خواستی فضـیلتی برای یکی از صـحابه (یعنی علی علیه السـلام) نقل کنی دیگر صحابه را هم یاد کن! (2)

[2032 /232] حافظ ابن عساکر در شـرح حال طبری می نویسـد: هنگامی که او شـنید ابوبکر سجسـتانی در حدیث غدیر اشـکال کرده است مشـغول تألیف کتاب فضائل شد و [روش کارش چنین بود که] به ترتیب شـروع به نگارش فضائل، ابوبکر، عمر، عثمان و علی [علیه السلام] نمود، سپس به تصحیح حدیث غدیر پرداخت و از صحت و اعتبار آن دفاع کرد و فضائلی را که درباره امیرمؤمنان علی علیه السلام به او رسیده بود در آن کتاب نقل کرد ولی کتاب ناتمام ماند! (3)

نکته جالب توجه آن که هـدف طبری از تألیف کتاب، اثبات حدیث غدیر بوده ولی لازم دانسـته که شـروع آن با فضائل خلفا باشد حتی اگر پرداختن

1- شهری است بر ساحل فرات که به آن «رافقه» نیز می گویند (معجم البدان 3/ 15)

2- تهذیب الکمال 5/ 16.

3- تاریـخ مدینة دمشق 52 /197 - 198، منابع دیگری برای آن صـفحه 2624 خواهـد آمـد. قال الحموي: و کتاب فضائل علي بن أبي طالب رضی الله عنه [علیه السلام] تکلم في أوله بصحة الأخبار الواردة في غدیر خم ثم تلاه بالفضائل ولم یتم. (معجم الأدباء 18 /80)

به آن موجب ناتمام مانـدن اصل کتاب شود و نتواند در حدّ امکان فضائل امیرالمؤمنین علیه السـلام را جمع آوری نماید و به اثبات حدیث غدیر بپردازد پس باید اصل اشتراک حفظ شود گرچه به هدف اصلی لطمه بزند!

[2033 /233] از گزارشی دیگر استفاده می شود که تأکید طبری بر نقل فضائل جعلی خلفا برای مخالفت با شیعه بوده است. (1)

و البته این از توصیه های مشایخ حدیث بوده است که:

[2034 /234] هرگـاه خواستی فضـیلتی درباره علی علیه السـلام نقل کنی پیش از آن فضائل ابوبکر و عمر را نقل کن سـپس فضائل علی علیه السلام را. (2)

بلکه اگر کسی می خواست فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل کند چاره ای جز این نداشت که از دیگران شروع کند!

[2035 /235] یکی از دوسـتان سـفیان ثوری می گوید: سالم در مجلس سـفیان شرکت می کرد ابتدا فضائل ابوبکر و عمر را نقل کرده و سپس به نقـل فضائل امیرالمؤمنین علیه السـلام می پرداخت. هنگامی که شـروع می کرد درباره ابوبکر و عمر مطلبی بگویـد، سـفیان می گفت:

از او برحذر باشید، او مقصود دیگری دارد (و هدفش آن است که پس از آن، به نقل فضائل علی علیه السلام بپردازد). (3)

1- قال الحموي: فابتدأ بالكلام في فضائل علي بن أبي طالب [عليه السلام] وذكر طرق حديث خم فكثر الناس لاستماع ذلك، واجتمع قوم من الروافض ممن بسط لسانه بما لا يصلح في الصحابة... فابتدأ بفضائل أبي بكر وعمر. (معجم الأدباء 18 /85)

2- قـال وهيب بن الورد: إذا أردت أن تـذكر فضائل علي بن أبي طالب [عليه السـلام]، فابـدأ بفضائل أبي بكر و عمر، ثم اذكر فضائل علی [عليه السلام]. (تاريخ بغداد 1/ 276 تاريخ مدينة دمشق 399/30).

3- ضعفاء العقيلي 2 /153 - 154، تهذيب الكمال 10 /135 - 136

ذهبی در شرح حال حافظ ابوالقاسم حضرمی مصری، رؤیایی آمیخته با اوهام از او نقل کرده که ذکر آن خالی از لطف نیست.

[236/ 2036] خلاصه مطلب آن که حضر می می گوید: روایاتی در فضائل علی [علیه السلام] جمع آوری کرده بودم تا در زمان مناسب آن را در تألیفی (به کیفیت مناسب) عرضه نمایم دو ماه گذشت و فرصت نکردم کارم را شروع کنم تا آن که در خواب امیرالمؤمنین [علیه السلام] را دیدم، حضرت یادداشت های مرا نشان داد و فرمود: این ها چیست؟ گفتم فضائل شماست. فرمود: چرا فقط فضائل مرا جمع کرده ای؟! اگر خواستی این کار را انجام دهی از فضائل ابوبکر، عمر و عثمان شروع و سپس فضائل مرا نقل کن [!!!] گفتم: به چشم فرمان شما را اطاعت می کنم. هنگامی که بیدار شدم سراغ نوشته هایم رفتم آن را نیافتم، تا الان هم پیدا نشده است [!!!] از آن پس هر کس از فضائل علی [علیه السلام] سراغ می گرفت می گفتم: با فضائل خلفای دیگر! (1)

1- قال في الملتقط في المختلف: جردتُ من فضائل علي [علیه السلام] نحو ثلاث مائة سحاةً أو أكثر، و نظمتُ ذلك فی خیط حتی أولّفها، و أجعل كل شيءٍ في موضعه، و جعلتها في سقف. و أقمتُ في معاشي نحو شهرين و أنا مشغول فرأيتُ أبي في النوم، فقال لي: أجب أمير المؤمنين علياً رضی الله عنه [علیه السلام] فقلت: نعم. فتقدّمني إلى ناحية المحراب من جامع عمرو، فإذا بعلي رضی الله عنه[علیه السلام] جالس عند القبلة... فقلت: السلام عليكم [عليك ظ] يا أمير المؤمنين. فردّ على السلام و نظر إلى و قال: اجلس. فجلستُ... ثم مد يده إلى الحصير الذي في جوار القبلة، فأخرج ذلك الخيط بعينه الذي فيه الرقاع فقال: ما هذه؟! قلتُ: فضائلك يا أمير المؤمنين. فقال: ولِمَ أفردتني؟! كنت إذا أردت تبتديء بفضائل أبي بكر، و عمر، و عثمان، و الفضائلي [و فضائلي ظ]. فقلت: السمع لك والطاعة يا أمير المؤمنين. و أنا بين يديه ما برحتُ، ثم استيقظتُ و مضيتُ إلى المكان الذي فيه تلك الرقاع، فما وجدتُها إلى الآن [!!] و بقيت من سألني عن فضائله قلت له: مع فضائل أصحابه. (تاريخ الإسلام (28/ 412- 413)

[237/ 2037] مراعـات قـانون اشتراک نزد آنان به حـدّی ضـروری است که ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) - در المنـح المکیة في شرح الهمزیـة - هرگاه نوبت به نقل فضـیلتی از فضائل امیرمؤمنان علیه السـلام می رسد، شـروع به نقل فضـیلت های ساختگی خلفا می نماید با آن که در بخش های جداگانه به تفصیل اخبار جعلی و فضائل دروغین آن ها را نقل کرده است، ولی نمی تواند بدون ادای حترام به آنان از کنار نام امیرالمؤمنین علیه السلام بگذرد و با زبان حال و قال می گوید: دیگران هم فضائلی دارند! (1)

و شگفت آن که - پس از نقل روایت: «الحسن والحسین سیّدا شباب أهل الجنة، و أبوهما خیر [أفضل] منهما» - می گوید:

[238/ 2038] این کلام پیامبر صـلی الله علیه و آله حجت است بر عقیده اهل تسنن که خلفای چهارگانه از اهل بیت علیهم السلام برتر هستند. (2)

شما را به وجدانتان سوگند! آیا در این روایت جز برتری امیرمؤمنان علیه السـلام بر امام حسن و امام حسـین علیهما السلام چیز دیگری می بینید؟! آن سه نفر از کجا پیدا شدند؟!!

در روایت شماره 1272 گذشت که: محدث بزرگ عامه، ابوبکر محمد بن أحمد بن خنب برای خلفای سه گانه فضائلی نقل کرد و سـپس به نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام پرداخت کسی دیر وارد مجلس او شد و فقط بخش پایانی سخنان او را شنید از جا برخاست و فریاد کشید مردم این دجال و دروغگوست! روایات او را ننویسید؛ و سپس از مجلس بیرون رفت. (3)

1- رجوع شود به المنح المکیة صفحات 576، 579 - 580، 586 - 587.

2- المنح المکیة في شرح الهمزیة 510.

3- رجوع شود به دفتر پنجم صفحه 1908.

تذکر دو نکته:

نکته اول: پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کس را بر علی علیه السلام مقدم نداشته

[2039 /239] ابن قتیبه دینوری (متوفی 276) در ضمن کلامی می گوید:

رافضیان در محبت علی [علیه السلام] زیاده روی نموده و او را بر کسانی مقدّم داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه آن ها را بر علی [علیه السلام] مقدم داشته اند. (1)

و این دروغی است روشن ؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کس را بر امیرمؤمنان علیه السلام مقدم نداشته و دلائل فراوان بر این مطلب دلالت دارد بویژه اولین فضیلتی که در دفتر نخست گذشت به همراه شواهدش.

نکته دوم: افزودن عبارت: «و أزواجي أمهاتهم» در خطبه غدیر

[2040 /240] گذشت که در چند منبع اهل تسنن در ضمن نقل خطبه غدیر پس از عبارت «ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم» افزوده شده: «و أزواجي أمهاتهم»؟ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله از مردم پرسید: آیا همسران من مادر مؤمنان نیستند؟ (2)

این مطلب در منابع شیعه و بسیاری از منابع عامه نیست. (3)

1- .... غلوّ الرافضة في حبّ علي [علیه السلام] و تقديمه على من قدّمه رسول الله [صلی الله علیه و اله] و صحابته عليه... (کتاب الاختلاف فی اللفظ والردّ علی الجهمية والمشبهة 34 - 36)

2- مسند أحمد 1 /119

3- در منابع شیعه فقط در یکی از نسخه های کتاب سلیم این جمله از زبان عبدالله بن جعفر در مجلس معاویه - ضمن حدیث شماره 42 - نقل شده که آن هم محل تأمل است و نسخه های دیگر کتاب سلیم فاقد آن بوده است مانند نسخه علامه مجلسی قدس سره، رجوع شود به همین حدیث در بحار الأنوار 33/265 - 266. اختلاف در نقل اهل تسنن نیز از عبارت ابن عساکر ظاهر است که در اسناد متعدد آمده: (و في أحد الحديثين: أليس أزواجي أمهاتكم). (تاريخ مدينة دمشق 42 /221 - 222)

به نظر می رسد افزودن این جمله برای تحت الشعاع قرار دادن امر ولایت و رهبری امیر مؤمنان علیه السلام و کاستن از اهمیت آن به همطراز قرار دادن شأن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله با امیر مؤمنان علیه السلام باشد که البته هدف اصلی کسی جز عایشه نیست! گرچه آیه شریفه: (النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ) [الأحزاب (33): 6] (1) دلالت دارد که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله [در حکم] مادر مؤمنان هستند و ازدواج با آن ها حرام است (2) ولی این موضوع هیچ ارتباطی با مطالب خطبه غدیر ندارد.

غرض آن که عبارت: «و أزواجي أمهاتهم» بعد از جمله: «ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم» افزوده شده تا در کنار ولایت که از بالاترین فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام است از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز یادی شده باشد!

1- پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مؤمنان از خود آنان سزاوارتر است و همسران او [در حرمت نکاح مانند] مادران آنانند

2- در قرآن تصریح شده که: (إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ) [المجادلة (58): 2]، پس اگر مادر انسان فقط کسی است که او را به دنیا آورده مراد از آیه فوق آن می شود که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از جهت حرمت نکاح در حکم مادر مؤمنان هستند. شاهد مطلب آن که زنی به عایشه گفت: ای مادر عایشه گفت من مادر تو نیستم من فقط مادر مردان شما هستم. قال ابن العربي: ان امرأة قالت لعائشة: يا أماه، فقالت: لست لك بأُم إنما أنا أُمّ رجالكم. وهو الصحيح. (أحكام القرآن 3 /542) و رجوع شود به مرآة الزمان لابن الجوزي 401/7، تفسير الثعلبي 9/8، تفسير السمعاني 4 /260، تفسير الماوردى 4 /375، غاية السؤول في خصائص الرسول صلى الله عليه و اله لابن الملقن 1 /250 بهجة المحافل 2 /399 الكوكب الوهاج شرح صحيح مسلم 13/ 426) قال ابن الجوزي: فبان بهذا الحديث أن معنى الأمومة تحريم نكاحهن فقط. (زاد المسير 6 /182)

13- شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام

اشاره

خدا درباره دشمنان فرموده است:

آن ها می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش سازند، ولی خدا نورش را کامل می گرداند هر چند کافران خوششان نیاید. (1)

دشـمن می خواست با جسارت و بی احترامی به امیر مؤمنان علیه السلام کاری کند که از آن حضرت به نیکی یاد نشود (2) ولی فضائل آن حضرت - بسان مطاعن دشمنانش! - شهره آفاق گردید!

بی احترامی به امیر مؤمنان علیه السلام در دوران خلفا

اشاره

گذشت که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: من در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله همانند پاره ای از وجود آن گرامی بودم، نگاه مردم به من بسان نگاه به ستاره ها در بلندای آسمان

1- قال الله تعالی: (یُرِیـدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللّه بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللّه مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ) [الصف (61): 8]. و قال عز من قائل: (یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَیَأْبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ) [التوبـة (9): 32]. گرچه تفسـیر و تطبیق (نُورَ الله) بر اهل بیت علیهم السـلام و نیز و تطبیق (یُرِیدُونَ أَن یُطْفِئُوا) - یعنی کسانی که در صدد خاموش نمودن آن نور بوده و هسـتند - بر دشـمنانشان روشن است، ولی روایات متعدد نیز در این زمینه وارد شده است به عنوان نمونه رجوع شود به: بحار الأنوار 23/ 320 و 24 /196 و 30 /311 - 312 و 32/ 592 و 33 /125، 179 و 35/ 396 و 36 /286، 294 و 44 /125 و 48 /261 و 49 /262 و 51 /220

2- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2525 کلام معاویه:... تا کسی از علی به نیکی یاد نکند و فضلیتی درباره اش نقل نشود

بود، ولی پس از آن، روزگار از ارزش من کاست..... (1)

اهل سقیفه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله تمام فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را نادیده گرفته، حرمتش را شکستند و شخصیتش را خُرد کردند، و آن حضرت را مجبور کردند که با ابوبکر بیعت نماید. آن ها برای آن حضرت نقشه های خطرناک و شوم طراحی نموده و دستور به آوردنش با خشونت تمام دادند و برنامه خویش را به کیفیت ذیل عملی نمودند:

یورش به خانه حضرت، جمع آوری هیزم آتش آوردن، تهدید به آتش زدن خانه حضرت، زدن حضرت زهرا علیها السلام، سقط حضرت محسن علیه السلام، بیرون آوردن امیرمؤمنان علیه السلام با وضع رقّت بار و سخت، مانند: کشیدن، هل دادن، گرفتن یقه حضرت و.... اکراه و اجبار آن حضرت بر بیعت، نسبت تفرقه افکنی دادن به ایشان، تهدید به قتل، انکار اخوت و برادری آن حضرت با پیامبر صلی الله علیه و آله و... تا جایی که ناله حضرت زهرا علیها السلام بلند شد که: ما از ابوبکر و عمر چه بلاها کشیدیم! و بر آن ها فریاد زد که: چقدر زود بر خاندان پیامبرتان هجوم آوردید. و از عمر اعلام بیزاری نمود که: تا زنده ام با او حرفی نخواهم زد. و امیرمؤمنان علیه السلام نیز شکایت فرمود که: این ها مرا ضعیف شمرده و نزدیک بود مرا به قتل برسانند. (2)

[2041 /1] مصادره فدک، میراث پیامبر صلی الله علیه و آله و باقیمانده خمس، (3)

[2042 /2] انکار میراث پیامبر صلی الله علیه و آله با حدیث ساختگی: نحن معاشر الانبیاء لا نورث یعنی: ما پیامبران چیزی به ارث نمی گذاریم (4)

1- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2461 روایت شماره 1988.

2- تفصیل مطلب در کتاب الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام به نقل از منابع فریقین آمده است.

3- رجوع شود به مصادر عامه در کتاب فدك والعوالي أو الحوائط السبعة، اثر دانشمند محترم سید محمد باقر حسینی جلالی

4- الهجوم علی بیت فاطمة علیها السلام 429 به نقل از مصادر اهل تسنن مانند صحیح البخاري 4/ 42، 209 - 210 و 5 /82 و مصادر فراوان دیگر.

[3/ 2043] امتناع از پرداخت سهم ذی القربی و خمس اهل بیت علیهم السلام از غنائم، (1)

[4/ 2044] نپذیرفتن شهادت امیر مؤمنان علیه السلام در مورد فدک، (2)

[5/ 2045] نپذیرفتن شهادت امام حسن و امام حسین علیهما السلام (3)

[6/ 2046] پاره کردن نامه فدک توسط عمر (4)

[7/ 2047] نهایت جسارت ابوبکر پس از خطبه فدکیه (5) و ...

این بی حرمتی ها به گونه ای بود که باعث قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر و حرف نزدن با او تا آخر عمر شد و در مهم ترین مصادر عامه - حتی مثل بخاری و مسلم - آمده است که آن حضرت در حالی از دنیا رفت که بر ابوبکر غضبناک بود. (6)

نهایت بدرفتاری آن ها از کلام عمر معلوم می شود که تصریح کرد: امیرمؤمنان علیه السلام و عباس - عموی حضرت - در قضایای فدک، میراث و... ابوبکر و عمر را دروغگو، گنهکار، حیله باز و خیانتکار دانسته اند. (7)

1- تفسير الطبري 11/10، الدر المنثور 187/3، فتح الباري 174/6، شرح ابن أبي الحديد 230/16 - 231.

2- شواهد التنزيل 444/1، فتوح البلدان للبلاذري 35/1 تاريخ المدينة لابن شبة 199/1.

3- تاريخ اليعقوبي 1 /469

4- شرح ابن أبي الحديد 16 /474، السيرة الحلبية 3/ 488، مرآة الزمان 4 /276 (چاپ دار الرسالة العالمية).

5- شرح ابن أبي الحديد 16 /214 - 215

6- الهجوم على بيت فاطمة عليها السلام 429 به نقل از مصادر عامه مانند صحيح البخاري 42/4، 209 - 210 و 82/5 و بسیاری از مصادر دیگر.

7- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1565 - 1568 به نقل از صحيح مسلم 152/5 - 153 و...

[8/ 2048] آن ها تصمیم گرفتند امیرمؤمنان علیه السلام را توسط خالد ترور کنند. (1)

[9/ 2049] عمر که امیرالمـؤمنین علیه السـلام را در شورای شـش نفره قرار داد، جهـات مختلفی را در نظر داشت از جمله انکـار برتری و فضیلت آن حضرت بر دیگران او می خواست وانمود کند که علی علیه السلام همانند دیگر افراد شورا است! (2)

[10/ 2050] بـا آن که عمر می دانست امیرالمؤمنین علیه السـلام اولی و احق به خلافت است و اگر زمام امور را به دست گیرد مردم را به راه مستقیم هدایت می نماید (3) ولی حاضر نشد حق را به اهلش واگذار نماید و این خیانتی بود آشکار! (4)

بنابر روایات معتبر اهل تسنن، صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله عهد و میثاق بسته بودند که در خلافت و امامت با کسی که اهلیت آن را دارد نزاع نکنند و در هر حال حق را بگویند (و از آن دفاع کنند). (5)

1- الأنساب للسمعانی 176/6 (ترجمه رواجنی) در کتاب السنة للخلال 505 نیز به آن اشاره شده.

2- امیرالمؤمنین علیه السـلام در خطبه شقشـقیه فرمود: (حَتّی إِذَا مَضَـی لِسَبِیلِهِ جَعَلَهَا فِي سِـتَّةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَـدُهُمْ، فَیَا لَلّهِ وَ لِلشُّورَی، مَتَی اعْتَرَضَ الرَّیْبُ فِي مَعَ الأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتّی صِـرْتُ أُقْرَدُ إِلَی هَذِهِ النظائر). (شـرح ابن أبي الحدید 1 /184) و عنه علیه السلام: إن عمر جعلني في خمسة نفر أنا سادسـهم، لا یعرف لي فضلاً علیهم في الصلاح ولا یعرفونه لي. (رجوع شود به همین دفتر صفحه 2671 روایت 2169) و نیز رجوع شود به کلام ابن قتیبه صفحه 2462 شماره 1990.

3- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 220 روایت شماره 121.

4- عمر برای هر یک از افراد شورا عیبی ذکر کرد جز امیرمؤمنان علیه السـلام که برای آن حضرت به چیزی جز مزاح نتوانست عیب بگیرد. (رجوع شود به منابع عامه در تشـیید المطاعن 156/12 - 157) والبته مزاح عیب نیست بلکه سـیره پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. (رجوع شود به تشیید المطاعن 158/12- 163) و اگر مراد مزاح باطل باشد، امیرمؤمنان علیه السلام پاسخ این شبهه را بیان فرموده اند که: (عَجَباً لابْنِ النّابِغَةِ یَزْعُمُ لأَهْلِ الشّامِ أَنّ فِي دُعَابَةً وَ أَنِّي امْرُؤٌ تِلْعَابَةٌ أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ، لَقَدْ قَالَ بَاطِلاً). (شرح ابن أبی الحدید 280/6)

5- عن عبادة بن الصامت، قال: بایعنا رسول الله صـلی الله علیه و اله علی السـمع والطاعة في المنشط والمکره وأن لا ننازع الأمر أهله و أن نقوم أو نقول بالحق حیثما کنا، لا نخاف في الله لومة لائم. (صحیح البخاري 122/8 و مصادر فراوان دیگر) والمراد بالأمر في قوله: «وأن لا ننازع الامر أهله»: الملك والامارة. (رجوع شود به فتح الباري 6/ 13، عمدة القاري 24 /179)

[2051 /11] عمر می دانست که تـدبیر شوم او چه عواقب خطرنـاکی دارد، و امیرالمؤمنین علیه السـلام بـا اختیـار تن به بیعت بـا عثمـان نخواهد داد؛ (1) لـذا به آن چه گـذشت اکتفا نکرد و غیر مسـتقیم آن حضـرت را تهدید به قتل نمود و فرمان به کشـتن کسـی داد که با نظر اکثریت مخالفت نماید. (2)

1- بنابر برخی از منابع عامه حضـرت خطاب به اصـحاب شورا فرمود: وأنتم تریدون ان تستخلفوا [تبایعوا] عثمان؟! إذاً لا أسمع ولا أُطیع. کفایة الطالب للکنجي 386، فرائد السمطین 1 /320)

2- این مطلب در منابع اهل تسنن به گونه های مختلف گزارش شده است: و لیجتمع هؤلاء الرهط فلیخلوا، فإن أجمعوا علی رجل فاضربوا رأس من خالفهم. (المصنف لابن أبي شیبة 8/ 577، کنز العمال 5 /731) قوموا فتشاوروا في أمرکم، أمروا علیکم رجلاً منکم، فمن خالفه فاضـربوا رأسه. (المصنف لابن أبي شیبة 8 /582، کنز العمال 12 /694) و تشـاوروا فی أمرکم، والأـمر إلی هؤلاء السـتة فمن بعل أمرکم فاضربوا عنقه، یعني من خالفکم. (الطبقات الکبری لابن سعد 3/ 61، کنز العمال 5 /733) قوموا فتشاوروا فمن بعل علیکم أمرکم فاقتلوه. أي من أبی و خالف. (النهایة لابن الأثیر 1/ 142، لسان العرب 11 /59، تاج العروس 14 /58) إن استقام أمر خمسة منکم وخالف واحد فاضربوا عنقه.... (الإمامة والسیاسة 1 /29) تحقیق الزیني)، 1 /43 (تحقیق الشـیري) فإن اتفق خمسة و أبی واحد فاضرب عنقه.... شرح ابن أبي الحدید 1 /187) فإن اجتمع خمسة ورضوا رجلاً وأبی واحد فاشدخ رأسه - أو اضرب رأسه - بالسیف... فکونوا مع الذین فیهم عبد الرحمن بن عوف، واقتلوا الباقین إن رغبوا عمّا اجتمع علیه الناس. (تاریـخ المدینـة لابن شـبة 3/ 925 و رجوع شود به العقـد الفرید 5/ 31 (چاپ مکتبة العصریة، بیروت) 4/ 274 - 276 (چاپ دیگر)، تاریخ الطبري 3 /294، تجارب الأمم 418/1، الکامل لابن الأثیر 67/3 نهایـة الأرب 380/19، حیـاة الحیوان 481/1) بـایعوا لمن بـایع له عبـد الرحمن بن عـوف... فمن أبی فاضـربوا عنقه. (المعجم الأوسـط للطبراني 95/8، مجمع الزوائـد 5 /184، کنز العمـال 743/5، سـبل الهدی والرشاد 11 /273 و رجوع شود به تاریـخ مدینـة دمشق 39 190/) إن اتفقوا علی شـيء وخالفهم واحد فاقتلوه. (المبسوط للسرخسي 1/ 177، بدائع الصنائع للکاشاني 1 /225) وروی الشیخ المفید قدس سـره عن أمیر المؤمنین علیه السلام: ثم إن عمر هلك و قد جعلها شوری، فجعلني سادس ستة کسهم الجدة، وقال: اقتلوا الأقل، و ما أراد غیري فکظمت غیظي وانتظرت أمر ربي. (الأمـالي 154، الشافي 110/3، تقریب المعارف241، بحار الأنوار 376/28 و 579/29 و 71/31)

[2052 /12] عبدالرحمن بن عوف - پس از احضار سرلشکریان عمر (1) به غرض تهدید! - به آن حضرت گفت:

یا علي، لا تجعل [لا تجعلنّ] علی نفسك سبیلاً. (2) مقصود آن که اگر بیعت عثمان را نپذیری ما فرمان عمر را اجرا می کنیم.

[2053 /13] و در گزارشی دیگر تصریح شده که عبدالرحمن بن عوف به ابو طلحه انصاری گفت: عمر به تو چه فرمانی داده؟ ابو طلحه پاسخ داد: عمر دستور داده کسی را که باعث اختلاف شود به قتل برسانم. عبدالرحمن به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: پس بیعت کن و گرنه بر خلاف طریق اهل ایمان سلوک نموده ای و ما دستور عمر را اجرا می کنیم!!! امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قطعاً

1- وهم معاویة أمیر الشام، وعمیر بن سعد أمیر حمص، والمغیرة بن شعبة أمیر الکوفة، وأبو موسی الأشعري أمیر البصرة، وعمرو بن العاص أمیر مصر. (فتح الباري 13 /170)

2- و أرسل إلی أمراء الأجناد... فلما اجتمعوا تشهد عبد الرحمن ثم قال: أما بعد ؛ یا علي، إني قد نظرت في أمر الناس فلم أرهم یعدلون بعثمان فلا تجعلن علی نفسك سبیلاً. (صحیح البخاري 8 /123 و رجوع شود به المصنف لعبد الرزاق 5 /477، السنن الکبری للبیهقي 147/8، تاریخ المدینة لابن شبة 3 /930، تاریخ الطبري 3 /297، تاریخ مدینة دمشق 193/39، الریاض النضرة 3/ 55، شرح ابن ابي الحدید،264/12 تاریخ الإسلام للذهبي،304/3 تاریخ الخلفاء للسیوطي 170، الصواعق المحرقة 106)

می دانید که من سزاوارتر از دیگران هستم... (1)

[2054 /14] بین عثمـان و ابوذر نزاعی در گرفت امیر مؤمنـان علیه السـلام به عثمان فرمود: او را به منزله مؤمن آل فرعون قرار بـده عثمان گفت: ساکت باش، خاک در دهانت. امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ او فرمود: خاک در دهان خودت. (2)

[2055/ 15] عثمـان به عنوان طعن به امیر مؤمنان علیه السـلام گفت: مگر تو نبودی که پیامبر صـلی الله علیه و آله در غزوهٔ تبوک رهایت کرد و همراه خویش نبرد؟! حضرت در پاسخ فرمود: مگر تو نبودی که در جنگ احد فرار کردی؟! (3)

[2056/ 16] نامه ای با مُهر عثمان و خط کاتب او پیـدا شد که سـندی علیه او محسوب می شد، امیرمؤمنان علیه السـلام به او فرمود چه کسـی را متهم می دانی (و نوشـتن نامه زیر سـر کیست)؟ عثمان گفت: تو اولین متهم هستی! حضـرت خشـمناک گردیـد و فرمود: به خدا سوگند (دیگر کاری با تو ندارم) نه یاری ات می کنم نه علیه تو فعالیتی دارم. (4)

[2057 /17] نزاعی بین آن دو در گرفت، عثمان گفت: به من چه ربطی دارد که قریش تو را دوست ندارد، تو هفتاد نفر از آن ها را در جنگ بدر کشته ای! (5)

1- و قال عبـد الرحمن بن عوف: يا علي، قد أبي الناس إلا على عثمان، فلا تجعلن على نفسك سبيلاً، ثم قال: يا أبا طلحة، ما الذي أمرك به عمر؟ قال: أن أقتل من شقّ عصا الجماعـة، فقال عبـد الرحمن لعلي: بايع إذن، وإلا كنتَ متبعاً غير سبيل المؤمنين، وأنفذنا فيك ما أمرنا به، فقال [عليه السلام]: لقد علمتم أني أحق بها من غيري.... (شرح ابن ابی الحدید 168/6 و رجوع شود به 1 /194)

2- المصنف لعبد الرزاق 349/11. و عن سعيد بن المسيب، قال: لقد رأيت علياً [عليه السلام] و عثمان... يستبان سباباً ما أخبرتُ به أحداً بعد. (السنة لعبد الله بن أحمد 1 /554)

3- شرح ابن أبي الحديد 5/9.

4- تاريخ المدينة لابن شبة 4 /1155

5- معرفة الصحابة لأبي نعيم 86/1، 363 (چاپ دیگر: 301).

[2058 /18] در نزاع دیگری عثمان به حضرت گفت: تو سزاوار تبعیدی. (1)

[2059 /19] بین آن دو بحث بالا گرفت و عثمان با تازیانه حضرت را تهدید کرد و امام علیه السلام نیز عصای خود را بالا برد. (2)

[2060 /20] پس از وداع ابو ذر با امیر مؤمنان عثمان به آن حضـرت گفت: مگر خبر نداشتی که من صحبت کردن با ابوذر را ممنوع کرده ام؟! امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: آیا باید از هر دستوری که از تو بر خلاف حق صادر می شود تبعیت کنیم؟! (3)

[2061 /21] امیرمؤمنان علیه السلام در مراسم حج مشغول تلبیه بود، (4) کسی گفت: این صدای کیست؟ عثمان گفت: احمق یا دیوانه! (5)

تذکر

[2062 /22] پیـامبر صـلی الله علیه و آله پیش از وفات به خانـدانش فرموده بود که: پس از من شـما مغلوب واقع شـده و شـما را خوار و ضعیف می شمارند. (6)

1- أنساب الأشراف 544/5.

2- مجمع الزوائد 226/7

3- شرح ابن أبی الحدید 254/8 - 255.

4- بنابر این روایت آن حضـرت در تلبیه بین حج و عمره جمع کرده بود: لبّي علي [علیه السلام] بالحج والعمرة جميعاً... و در روایتی قبل از این آمده نهی عثمان أن يجمع بينهما، يعني الحج والعمرة.

5- تاریخ المدینة لابن شبة 1044/3

6- أنتم المستضـعفون بعـدی. (رجوع شود به مسـند أحمد 6 /339، المعجم الکـبیر للطبراني 23/25 أنساب الأشـراف 551/1 مجمع الزوائد 34/9، کنز العمـال 11 /177) و في لفظ: (أَمَا إِنَّكُمُ المَقْهُورُوْنَ وَالْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي). (رجوع شود به شواهـد التنزیل 555/1، 559، کفایة الطالب اللبیب 2/ 135)

[2063 /23] و اعلام فرموده بود که خاندانم پس از من بلاها می بینند و مردم آن ها را از خود می رانند و دور می نمایند! (1)

[2064 /24] در منابع اهل تسنن فراوان از زبان عایشه نقل شده است که تا فاطمه [علیها السلام] زنده بود، علی [علیه السلام] در میان مردم از وجهه و آبرویی برخوردار بود؛ لیکن چون او از دنیا رفت مردم از علی روی تافتند. (2)

و اخبار و آثار در بیان تظلّم و شکوه اهل بیت علیهم السلام بسیار است. (3)

ناسزاگویی معاویه و بنی امیه برای حرمت شکنی

اشاره

آثار و اخبار فراوان حاکی از رواج و شیوع جسارت به ساحت مقدس امیر المؤمنین علیه السلام و سبّ و ناسزا گفتن و تنقیص آن حضرت از ناحیه معاویه و بنی امیه است که تتبع و استقصای آن از حوصله این نوشتار خارج است. (4)

1- و إن أهل بيتي سيلقون بعدي بلاء و تشريداً و تطريداً. (سنن ابن ماجة 2 /1366، المصنف لابن أبي شيبة 697/8، السنة لابن أبي عاصم 619، المعجم الكبير للطبراني 10 /85، كنز العمال 14 /267 كفاية الطالب اللبيب 2 /119، سبل الهدى والرشاد 11 /12) و روى الحاكم النيسابوري: ان أهل بيتي سيلقون من بعدي من أمتي قتلاً و تشريداً، و ان أشد قومنا لنا بغضاً بنو أمية و بنو المغيرة و بنو مخزوم. (المستدرك 4/ 487، كنز العمال 11 /169، سبل الهدى والرشاد 10 /152)

2- صحيح البخاري 5 /83، صحيح مسلم 5/154، صحيح ابن حبان 11 /573 و...

3- الهجوم على بيت فاطمه عليها السلام 365 و ترجمه آن هجوم به خانه صديقه طاهره عليها السلام 211.

4- و كان أهل حمص ينتقصون عليّاً [عليه السلام] حتى نشأ فيهم إسماعيل بن عياش فحدثهم بفضائله فكفّوا عن ذلك. (تاريخ بغداد 13 /8 تاريخ مدينة دمشق 50/ 366، تهذيب الكمال 24 /271 سير أعلام النبلاء 8/ 148، 316، وفيات الأعيان 4 /130، تاريخ الإسلام 72/12، حياة الحيوان الكبرى 2 /435) قال المحقق الطهراني قدس سره مقالة في مناقب أمير المؤمنين عليه السلام للحافظ أبي مسعود أحمد بن الفرات ابن خالد بن مسعود الرازي الشهيد نزيل اصفهان والمتوفى بها سنة 285 [258 ظ] كما في الشذرات [138/2] و ترجمة طبقات الحفاظ 124/2 [تذكرة الحفاظ 545/2]، دخل اصفهان حاجاً ولما رأى أهلها مجداً [مجدين ظ] في سبّ الأمير عليه السلام على المنابر رجّح هدايتهم على الحج فبقي فيها أربع سنوات، كل يوم يجلس في الجامع العتيق برنگرزان و يحضره الناس، ويملي عليهم كل يوم أربع منقبة عن النبي صلى الله عليه و اله في حق صحابي لم يصرّح باسمه، بعد المدة ألح عليه الناس بالكشف عن اسمه فأنشأ هذه المقالة: إنه أول من آمن و هاجر الهجرتين، وصلى القبلتين... رأيت النسخة ضمن مجموعة... أول سنده... حدثني الإمام الحافظ، قال: كنت في صحبة الإمام الشهيد أبي مسعود أحمد بن الفرات الرازي، خرجنا لطلب الحج فلما وصلنا اصفهان فرأينا أهلها مظهرين سب أمير المؤمنين عليه السلام على المنابر فقال:... رأيت الاشتغال بهداية هؤلاء أهم من الحج، فأقام أربع سنوات.... (الذريعة 405/21 - 406 و رجوع شود به سير أعلام النبلاء 480/12) نگارنده گويد: عامه او را از برترين حفاظ مى دانند. قال أبوبكر بن أبي شيبة: أحفظ ما رأيت في الدنيا ثلاثة: أبو مسعود أحمد بن الفرات.... (الثقات لابن حبان (8/ 36 - 37) و قال أحمد بن حنبل: ما تحت أديم السماء أحفظ الأخبار رسول الله صلى الله عليه و اله من أبي مسعود الرازي. (سير أعلام النبلاء (12 /485.)

[2065 /25] از سیوطی نقل شده که در ایام بنی امیه - بر اساس سنت معاویه بیش از هفتاد هزار منبر بود که بر آن به امیرالمؤمنین علیه السلام نفرین می شد. (1)

ناسزاگویی و جسارت معاویه از مسلّمات تاریخ است و کوشش مخالفان برای سرپوش گذاشتن بر آن تلاشی ناکام و بیهوده است. پیش از این گذشت که معاویه به سعد بن ابی وقاص فرمان داد که به امیر مؤمنان علیه السلام ناسزا گوید. (2)

1- نقل عن الحافظ السیوطي أنه قال: کان في أیام بني أمیة أکثر من سبعین ألف منبر یلعن علیها علي بن أبي طالب علیه السلام بما سنه لهم معاویة من ذلك. (النصائح الکافیة 104) ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) در ضمن کلامی می نویسد: لکثرة أعدائه من بني أمیة والخوارج الذین بالغوا في سبه و تنقیصه مدّة ألف شهر علی المنابر... اشتغل جهابذة الحفاظ بیث فضائله. (المنح المکیة في شرح الهمزیة 578)

2- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1605 روایت 1090

[26/ 2066] گزارش هـای بسـیار حاکی از آن است که معاویه خود به آن حضـرت جسارت و بی ادبی نموده (1) و به کارگزاران خود نیز دستور می داد که این امر را سرلوحه برنامه خویش قرار دهند. (2)

1- لما قدم معاوية المدينة صـعد المنبر، ونال من علي عليه السـلام. رجوع شود به أنساب الأشـراف 113/5، المستطرف 1 /289 جواهر المطالب 2/ 215، جمهرة خطب العرب 2 /15) ... و وقع معاوية في علي [عليه السـلام] و شـرع في سَبِّه. (مروج الذهب 14/3 - 15) كان معاويـة و عماله يـدعون لعثمان في الخطبـة يوم الجمعـة و يسـبون عليّاً [عليه السـلام] و يقعون فيه. (تاريخ أبي الفداء 186/1) و كان معاوية يسب أمير المؤمنين [عليه السلام]، فتورّع سعد عن ذلك. (مرآة الزمان (439/6)

2- فلما مات سـعد لعنه [أي لعن معاويـة عليا عليه السـلام] على المنبر، و كتب إلى عماله أن يلعنوه على منابرهم، ففعلوا. (العقـد الفريد 109/5 چاپ مكتبة العصرية بيروت) إن معاوية كان يقول - في آخر خطبة الجمعة -: اللهم إن أبا تراب ألحد في دينك، و صد عن سبيلك، فالعنه لعناً و بيلاً، و عـذبه عـذاباً أليماً، و كتب بذلك إلى الآفاق، فكانت هذه الكلمات يشار بها على المنابر إلى خلافة عمر بن عبد العزيز. (شرح ابن أبي الحديد 4 /56 - 57) إن معاوية... أمر بشتم على عليه السلام (نهاية الأرب 20 /330) كتب معاوية نسخة واحدة إلى عماله - بعـد عام الجماعـة -: أن برئت الذمة ممن روى شـيئاً من فضل أبي تراب و أهل بيته، فقامت الخطباء في كل كورة و على كل منبر يلعنون عليّاً [عليه السلام]، و يبرأون منه و يقعون فيه وفي أهل بيته. (شرح ابن أبي الحديد 11 /44) بويع لمعاوية بالكوفة أقام المغيرة خطباء يلعنون علياً رضـى الله عليه [عليه السلام]. (السنة لابن أبي عاصم 604 - 605، العثمانية للجاحظ 283، شرح ابن أبي الحديد 13 /220) كتب معاوية إلى المغيرة: أَظْهِرْ شـتم على و تنقصه. (أنساب الأشراف 23/5) و في لفظ: إنّي لا أدع إيصاءك بخصـلة: لا تكفكفن عن شـتم على وذمه. (أنساب الأشـراف 243/5) و في لفـظ آخر: ولست تاركـاً إيصاءك بخصـلة لا تتحم عن شـتم علي و ذمه. (تاريـخ الطبري 188/4، الكامل لابن الأثير،472/3، جمهرة خطب العرب 2/ 184، و رجوع شود به شيخ المضيرة 198) روايات بسياری در منابع حديثی عامه و در شرح حال سعيد بن زيد از او نقل شده كه به حديث عشره مبشره معروف است. او اين مطلب را هنگامی گفت كه مغيره به اميرالمؤمنين عليه السـلام ناسـزا گفت يا نزد او به آن حضرت جسارت شد: لما خرج معاوية من الكوفة استعمل المغيرة بن شعبة، فأقام خطباء يقعون في علي [عليه السـلام]... فغضب فقام - يعني سـعيد بن زيـد -... فقال: ألا ترى إلى هـذا الرجل الظالم لنفسه الذي يأمر بلعن رجل من أهل الجنة..... (مسند أحمد 1 /187، 189، البداية والنهاية 7 /393 و رجوع شود به المصنف لابن أبي شيبة 7 /474، مسند أحمد 1 /187 - 188، أنساب الأشـراف 10 /62، مسـند أبي داود 32، مسـند أبي يعلى 259/2، حديث خيثمة 93، صـحيح ابن حبان 15 /454، تاريخ مدينة دمشق 21 /73 و 18 /388 و 20 /328 و 21 /70، 71، 73 و 274/35 - 275، تهذيب الكمال 10 /450 و 16 /504، سير أعلام النبلاء 1 /103 - 105) شايان ذكر است كه روايات در اين زمينه مختلف است برخی از اهل تسـنن گفته انـد: جمع بين روايات به اين نحو ممكن است كه: مغيره به مناسـبت منصوب شـدنش به فرمانروايی كوفه محفلی تشـكيل داد و معاويه و بزرگان كوفه در آن شـركت نمودند. او به دسـتور معاويه در سـخنرانی اش به اميرالمؤمنين عليه السـلام ناسـزا گفت، سپس به عده ای از حاضرين نيز فرمان داد تا به آن حضـرت جسـارت نماينـد و در آخر مردی از كوفه بر آنـان وارد شـد و او نيز لب به جسارت به مولا گشود. (بلوغ الأماني من أسـرار الفتح الرباني 4 /4278)

[2067 /27] او بارها به کسانی که در مجلس او حاضر می شدند فرمان به سبّ و لعن امیر مؤمنان علیه السلام داده است. (1)

[2068 /28] و این سنت سیّئه بین خلفای بنی امیه و پیروانشان رایج بود. (2)

1- قال ابن تيميه: أما سعد لما أمره معاوية بالسبّ، فأبى. (منهاج السنة 5 /42) و قال ابن عبد ربه: فقال معاوية: يا أحنف!... فايم الله لتصعدن على المنبر فتلعنه - أي علياً [عليه السلام] - طوعاً أو كرهاً. (العقد الفريد 4 /28 - 29، المستطرف 101 - 102) و قال معاوية لعقيل... ولا نرضى منك إلا أن تلعنه على المنبر (المستطرف 1 /101، و رجوع شود به وفيات الاعيان 505/2) قام شداد بن أوس، وقد أمره معاوية أن ينتقص عليّا [عليه السلام] (البيان والتبيين 591) ان معاوية لما عاد من العراق إلى الشام... خطب، فقال: أيها الناس! إن رسول الله صلى الله عليه و سلم قال لي: إنك ستلى الخلافة من بعدي، فاختر الأرض المقدّسة ؛ فإن فيها الأبدال. و قد اخترتكم، فالعنوا أبا تراب، فلعنوه. (شرح ابن أبي الحديد 4 /72)

2- لا يقوم أحد [خليفة] من بني أمية إلا سب عليّاً [عليه السلام] فلم يسبّه عمر بن عبد العزيز. (تاريخ مدينة دمشق 50 /96، تاريخ الإسلام للذهبي 7 /227) قال الحموي: لعن على بن أبى طالب [عليه السلام] على منابر الشرق والغرب. (معجم البلدان 191/3) و قال ابن عامر: إن بني أمية لعنوه على منابرهم ثمانين سنة. (شرح ابن أبي الحديد 221/13) وروى عن علي بن الحسين عليه السلام، قال: قال لي مروان: ما كان في القوم أدفع عن صاحبنا من صاحبكم، قلت: فما بالكم تسبّونه على المنابر؟! قال: إنه لا يستقيم لنا الأمر إلا بذلك. (شرح ابن أبي الحديد 13 /220) و قال ابن حزم - في تقديم بني أمية الخطبة على الصلاة -: واعتلوا بأن الناس كانوا إذا صلوا تركوهم ولم يشهدوا الخطبة، و ذلك لأنهم كانوا يلعنون علي بن أبي طالب رضى الله عنه [عليه السلام]، فكان المسلمون يفرون، و حق لهم، فكيف وليس الجلوس للخطبة واجباً. (المحلى 5/ 86) عن سهل بن سعد أن رجلاً جاءه فقال: هذا فلان - أمير من أمراء المدينة - يدعوك لتسبّ علياً على المنبر. (صحيح ابن حبان 368/15، الرياض النضرة 105/3، جواهر المطالب 1 /30) قيل لسهل بن سعد: إن أمير المدينة يريد أن يبعث إليك لتسبّ عليّاً عند المنبر. (الاستيعاب 1118/3) خَطَبَ مَروانُ وَالحَسَنُ عليه السلام جالِسٌ ، فَنالَ مِن عَلِيٍّ عليه السلام (شرح ابن أبي الحديد 13 /220) قال عمر بن عبد العزيز: كان أبي يخطب فلا يزال مستمراً في خطبته حتى إذا صار إلى ذكر على [عليه السلام] و سبه تقطع لسانه، واصفر وجهه و تغيرت حاله (شرح ابن أبي الحديد 13 /221) سبّ عدي بن أرطاة عليّاً عليه السلام على المنبر. (شرح ابن أبي الحديد 13 /221) فخرج المغيرة فخطب... ثم وقع في علي عليه السلام (شرح ابن أبي الحديد 13 /221) كان دعي لبني أمية يقال له: خالد بن عبد الله، لا يزال يشتم عليّاً عليه السلام فلما كان يوم جمعة، و هو يخطب الناس، قال: والله إن كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليستعمله، و إنه ليعلم ما هو و لكنه كان ختنه. (شرح ابن أبي الحديد 13 /221 - 222) و ولى معاوية بسر بن أرطأة البصرة فكان يشتم علياً عليه السلام على المنبر، قال أبو جعفر الطبري...: خطب بسر على منبر البصرة فشتم علياً عليه السلام. (النصائح الكافية 102) و في رسالة المنصور إلى النفس الزكية: و كانت بنو أمية تلعنه كما تلعن الكفرة في الصلاة المكتوبة. (تاريخ الطبري 6 /195 - 200 و في رواية: و كانت بنو أمية يلعنون أباك في أدبار الصلوات المكتوبات كما تلعن الكفرة. (شرح ابن أبي الحديد 11 /118) و در دفتر دوم صفحه 525، روايت شماره 328 به سند صحيح گذشت كه: مر سعد بن أبي وقاص برجل يشتم عليا عليه السلام والناس حوله في المدينة.... ابواحمد جلودى در اين زمينه تأليفى دارد با نام كتاب من سبّ عليّاً عليه اللسام من الخلفاء». (الذريعة 228/22)

[2069 /29] تعداد بسیار کمی از مردم از ناسزاگویی و جسارت به

ص: 2523

امیرمؤمنان امتناع می کردند. (1)

[2070 /30] زیاد بن ابیه آن ها را به سختی مجازات می نمود. (2)

[2071 /31] او عده ای از آنان را به اتهام مخالفت با فرمان حاکم دستگیر نمود و نزد معاویه فرستاد. (3)

[2072 /32] اوزاعی (متوفی 157) (4) می گوید: در صورتی سهمیه بیت المال به ما پرداخت می شد که - العیاذ بالله - به نفاق علی [علیه السلام] گواهی داده و از او اعلام تنفر و بیزاری نماییم. آن ها ما را سوگند به عتق

1- و كان حجر بن عدي الكندي، وعمرو بن الحمق الخزاعي وأصحابهما من شيعة علي بن أبي طالب [عليه السلام] إذا سمعوا المغيرة و غيره من أصحاب معاوية، وهم يلعنون عليّاً [عليه السلام] على المنبر يقومون فيردون اللعن عليهم، و يتكلمون في ذلك. (تاريخ اليعقوبي 2 /230) قال الحموي - عند ذكر سجستان -: لعن علي بن أبي طالب رضى الله عنه [عليه السلام] على منابر الشرق والغرب ولم يلعن على منبرها إلا مرة، وامتنعوا على بني أمية... وأي شرف أعظم من امتناعهم من لعن أخي رسول الله صلى الله عليه و الهعلى منبرهم وهو يُلعن على منابر الحرمين مكة والمدينة! (معجم البلدان 191/3)

2- قد كان زياد جمع الناس بالكوفة بباب قصره يحرّضهم على لعن على [عليه السلام]، فمن أبى ذلك عرضه على السيف. (مروج الذهب 3 / 26) قال زياد لصيفي بن فسيل: ما قولك في علي؟ قال: أحسن قول أنا قائله في عبد من عباد الله المؤمنين، قال: اضربوا عاتقه بالعصا حتى يلصق بالأرض، فضربوه حتى لصق بالأرض، ثم قال: أقلعوا عنه، ايه ما قولك في على؟ قال: والله لو شرحتني بالمواسى والمدي ما قلت في على إلا ما سمعت منّي، قال: لتلعننه أو لأضربن عنقك. قال: إذاً تضربها والله قبل ذلك، فإن أبيت إلا أن تضربها رضيت بالله و شقيتَ أنت، قال: ادفعوا فى رقبته، ثم قال: أوقروه حديداً وألقوه في السجن. (تاريخ مدينة دمشق 24 /258 - 259 و رجوع شود به أنساب الأشراف 5/ 251 - 252، تاريخ الطبري 4 /198، الكامل لابن الأثير 3 /478)

3- و أخذ زياد حجر بن عدي الكندي وثلاثة عشر رجلا من أصحابه فأشخصهم إلى معاوية، فكتب فيهم أنهم خالفوا الجماعة في لعن أبي تراب، وزروا على الولاة، فخرجوا بذلك من الطاعة. (تاريخ اليعقوبى 2 /230)

4- در دفتر پنجم صفحه 1756 اشاره ای به حال او شد

و طلاق و... می دادند (که به آن چه می گوییم معتقد و پایبند باشیم)! (1)

[2073/ 33] از معاویه خواستند که از این کار دست بردارد ولی او اعتنایی نکرد، بلکه هدف خویش را از این برنامه به صراحت اعلام کرد و گفت:

هرگز! من می خواهم کودکان با آن خوی بگیرند و بزرگان با آن پیر شوند تا کسی از علی به نیکی یاد نکند و فضلیتی درباره اش نقل نشود! (2)

1- الأوزاعي يقول: ما أَخذنا العطاء حتى شهدنا على عليّ بالنفاق و تبرأنا منه، و أُخِذَ علينا بذاك العتاق والطلاق و أيمان البيعة! (تاريخ الإسلام للذهبي 9 /497، سير أعلام النبلاء 7/ 130 - 131) تذكر: سوگند به عتق و طلاق بدین معناست که برده های ما آزاد باشند و همسران ما مطلقه و رها، اگر ما بر خلاف اعتقادمان چیزی اظهار کرده باشیم! این سوگند در مذهب شیعه اعتباری ندارد. رجوع شود به باب أنه لا تنعقد اليمين بالطلاق والعتاق والصدقة. (جامع أحاديث الشيعة 19 /472، وسائل الشيعة 22 /44 و 23 /230، جواهر الكلام 34 /114 - 115)

2- قالوا لمعاوية: إنك قد بلغت ما أملتَ، فلو كففت عن لعن هذا الرجل، فقال: لا والله حتى يربو عليه الصغير، و يهرم عليه الكبير، ولا يذكر له ذاكر فضلاً. (شرح ابن أبي الحديد 57/4) و قال ابن عباس لمعاوية: ألا تكف عن شتم هذا الرجل؟! قال: ما كنت لأفعل حتى يربو عليه الصغير و يهرم فيه الكبير. (شرح ابن أبي الحديد 13 /222) به آثاری دیگر در این زمینه توجه فرمایید: قال ابن العديم: أبو أيوب، خالد بن زيد بدري، وهو الذي نزل عليه النبي صلى الله عليه و آله مقدمه المدينة، و هو كان على مقدمة على [عليه السلام] يوم صفين، و هو الذي خاصم الخوارج يوم النهروان، وهو الذي قال لمعاوية - حين سب عليّاً [عليه السلام] - كف يا معاوية عن سبّ على فى الناس! فقال معاوية: ما أقدر على ذلك منهم، فقال أبو أيوب: والله لا أسكن أرضا أسمع فيها سبّ علي [عليه السام]، فخرج إلى ساحل البحر حتى مات رحمه اله. (بغية الطلب 7 /3033) و كان الذي طلب الحسن [عليه السلام] من معاوية... وأن لا يشتم علياً [عليه السلام]، فلم يجبه إلى الكف عن شتم على [عليه السلام]، فطلب أن لا يشتم وهو يسمع، فأجابه إلى ذلك، ثم لم يف له به أيضاً. (المختصر في أخبار البشر 1 /254، الكامل لابن الأثير 3/405 نهاية الأرب 20 /227) فكتبت أم سلمة إلى معاوية: إنكم تلعنون الله ورسوله على منابركم و ذلك أنكم تلعنون علياً [عليه السلام] و من أحبّه، و أنا أشهد أن الله أحبه و رسوله، فلم يلتفت إلى كلامها. (العقد الفريد 109/5 چاپ مكتبة العصرية بيروت)

[2074 /34] کار به جایی رسید که لعن و نفرین به آن حضرت سنّت دانسته شد. (1)

[2075/ 35] تا آن که عمر بن عبدالعزیز سر کار آمد و دستور ترک آن را صادر نمود. (2)

[2076 /36] عده ای نپذیرفتند و گفتند: نماز بدون لعن او نماز نیست! (3)

1- قال ابن حجر العسقلاني: ثم اشتدّ الخطب فتنقصوه، واتخذوا لعنه على المنابر سنّةً. (فتح الباري 7/ 57) و قال المسعودي: ثم ارتقى بهم الأمر في طاعته - أي طاعة معاوية - إلى أن جعلوا لعن عليّ سنة ينشأ عليها الصغير و يهلك عليها الكبير. (مروج الذهب 3 /32) و كان للوليد بن عثمان بن عفان ابن يظهر التأله... وقام إلى هشام بن عبد الملك - و هو على المنبر عشيّة عرفة - فقال: يا أمير المؤمنين إن هذا يوم كانت الخلفاء تستحبّ فيه لعن أبي تراب. (أنساب الأشراف 5 /613، و رجوع شود به العثمانية للجاحظ 284 شرح ابن أبي الحديد 4 /57 و 13 /220 - 221 و 15 /256 - 257)

2- و كان الولاة من بني أمية - قبل عمر بن عبد العزيز - يشتمون علياً رضى الله عنه [عليه السلام] فلما ولي عمر أمسك عن ذلك. (الطبقات الكبرى لابن سعد 393/5 أعلام النبلاء 5 /147) إن معاوية أمر الناس بالعراق والشام و غيرهما بسبّ على عليه السلام والبراءة منه، و خطب بذلك على منابر الإسلام، و صار ذلك سنّةً في أيام بني أمية إلى أن قام عمر بن عبد العزيز فأزاله. (شرح ابن أبي الحديد 4 /56 و رجوع شود به الغدير 10 /263) كان بنو أمية يسبون أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام إلى أن ولي عمر بن عبد العزيز فترك ذلك و كتب إلى العمال في الآفاق بتركه. (الكامل في التاريخ 5 /42، تاريخ ابن خلدون (3/ 75) كان خلفاء بني أمية يسبون علياً [عليه السلام] من سنة إحدى و أربعين و هي السنة التي خلع الحسن [صلوات الله عليه] فيها نفسه من الخلافة إلى أول سنة تسع و تسعين آخر أيام سليمان بن عبد الملك، فلما ولي عمر أبطل ذلك و كتب إلى نوابه بإبطاله. (تاريخ أبي الفداء 1 /201)

3- و قد كان أهل حرّان قاتلهم الله تعالى حين أزيل لعن أبي تراب - يعني علي بن أبي طالب [عليه السلام] - عن المنابر يوم الجمعة امتنعوا عن إزالته، و قالوا: لا صلاة إلا بلعن أبي تراب، و أقاموا على ذلك. (مروج الذهب 3 /245)

[2077 /37] و گفتند: او سنّت را کنار گذاشته است! (1)

از گزارش های متعـدد معلوم می شود که کسـی قدرت بر دفاع از امیرالمؤمنین علیه السـلام نداشـته و نمی توانسـته از جسارت به مولا - با توجه به جایگاه رفیع آن حضـرت و یادآوری آن- آنان را منع نمایـد، لذا هنگامی که به آن حضـرت جسارت می شده از راه های دیگر وارد می شدند. به عنوان مثال:

[2078 /38] بریده به معاویه گفته: تو امید به شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله داری ولی علی علیه السلام ندارد؟! (2)

[2079 /39] سـعید بن زید به عنوان اعتراض به مغیرة بن شعبه گفت: آیا نزد تو به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و ناسزا گفته می شود و تو هیچ انکار و واکنشی نداری! (3)

[2080 /40] زید بن ارقم به مغیره می گوید: می دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دشنام به اموات منع فرمود، چرا به علی علیه السلام که از دنیا رفته جسارت می کنی؟ (4)

1- فلمّا ولي عمر بن عبد العزيزكف عن شتمه، فقال الناس: ترك السنة (شرح ابن أبي الحديد 222/13)

2- دخل بريـدة على معاويـة فإذا رجل يتكلم، فقال بريـدة: يا معاويـة فائـذن لي في الكلام، فقال: نعم، و هو يرى أنه سـيتكلم بمثل ما قال الآخر، فقال بريدة: سـمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: (انّى لَأرْجُو انْ اشْفَعَ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَدَدَ ما عَلَى الْأرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ وَ مَدَرَةٍ) قال أفترجوها - أنت يا معاوية - ولا يرجوها علي بن أبي طالب رضى الله عنه [عليه السلام]؟! (مسند أحمد 5 /347)

3- ألا أسـمع أصـحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم يُسبّون عندك، لا تنكر ولا تغيّر! (مسند أحمد 1 /187 المصنف لابن أبي شيبة 7 /474، تاريخ مدينة دمشق 21 /73)

4- إن المغيرة بن شـعبة سبّ علي بن أبي طالب عليه السلام فقام إليه زيد بن أرقم فقال: يا مغيرة ألم تعلم أن رسول الله صلى الله عليه و اله نهى عن سب الأموات فلِمَ تسبّ عليّاً و قد مات؟! (المستدرك 385/1) و في رواية: سبّ أمير من الامراء علياً عليه السلام فقام زيد بن أرقم فقال: قد علمت أن رسول الله صـلى الله عليه و سلم نهى عن سب الموتى فلِمَ تسبّ عليّاً و قد مات؟! (رجوع شود به مسند أحمد 4 /371، المصنف لابن أبي شيبة 3 /244، أنساب الأشراف 2 /178 - 179، المعجم الكبير للطبراني 5 /168، تعجيل المنفعة 466 - 467)

[41/ 2081] عمر بن عبدالعزیز در سن کودکی به آن حضـرت جسارتی کرده بود، هنگامی که استادش فهمید، در اعتراض به او گفت: از کجا دانسته ای که خدا پس از آن که از اهل بدر و بیعت رضوان راضی و خوشنود شده، بر آنان خشمناک شده باشد؟!! (1)

یک بار دیگر روایات گذشته را مرور فرمایید!

گویا امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ امتیاز و مقام منزلتی نداشته که بتوان با استناد به آن از جسارت به حضرت جلوگیری کرد جز آن که:

آن حضرت از دنیا رفته،

امید به شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله دارد،

از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله است،

و نهایت آن که از صحابه ای است که خدا از آن ها خوشنود بوده است!

این سیره بنی امیه بود. بنی عباس نیز از آنان عقب نیفتادند.

1- متی علمت أن الله غضب علی أهل بـدر وبیعـة الرضوان بعد أن رضـی عنهم؟! (الکامل لابن الأثیر 5 /42) و في روایة: متی بلغك أن الله سـخط علی أهل بدر بعد أن رضـي عنهم. (تاریخ مدینة دمشق 45 /136، المعرفة والتاریخ للفسوي 1 /568 مرآة الزمان 10/ 191، سیر أعلام النبلاء 117/5، تاریخ الإسلام للذهبي 7 /188، الوافي بالوفیات 22 /312، البدایة والنهایة 9 /218، السیرة الحلبیة 2 /470، سمط النجوم العوالي 3 /313)

[2082 /42] عباده مخنّث که از ندیمان متوکل بود، زیر لباس هایش مخدّه ای قرار می داد (تا شکمش بزرگ نشان داده شود) و سرش را که بدون مو بود برهنه می کرد و در برابر متوکل می رقصید و آوازه خوانان در غنایشان می گفتند: قد أقبل الأصلع البطین خلیفة المسلمین و به امیرالمؤمنین علیه السلام استهزا می کردند و متوکل مشروب می نوشید و قهقهه می زد! (1)

[2083 /43] حاکم نیشابوری در ابتدای کتاب فضائل فاطمة الزهراء علیها السلام سبب تألیف کتابش را چنین بیان نموده که در مجلسی که علما و فقهای عامه حضور داشتند مطلبی در تنقیص امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد، سپس به دروغ مطلبی به بخاری نسبت داده شد که او از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که برترین دختران من زینب است این نکته باعث شد که من این کتاب را به رشته تحریر درآورم.

تذکر

[2084 /44] به سند معتبر از مروان نقل شده که: هیچ کس به اندازه علی از عثمان دفاع نکرد امام سجاد علیه السلام به او فرمود پس چرا به آن حضرت ناسزا می گویید و دشنام می دهید؟ گفت تنها راه سامان گرفتن حکومت ما این است. (2)

1- و کان من جملة ندمائه عبادة المخنّث، و کان یشدّ علی بطنه تحت ثیابه مخدّة، و یکشف رأسه - و هو أصلع - و یرقص بین یدي المتوکل، والمغنون یغنّون قد أقبل الأصلع البطین [البدین] خلیفة المسلمین، یحکي بذلك علیّاً علیه السلام والمتوکل یشرب و یضحك. (رجوع شود به الکامل لابن الأثیر 55/7 - 56، تاریخ أبي الفداء 38/2، مآثر الإنافة 1/ 231، نهایة الأرب 282/22)

2- قال مروان: ما کان في القوم [أحدٌ] أدفع [أکفّ] عن صاحبنا من صاحبکم - یعني علیاً عن عثمان -، قال علی بن الحسین [علیهما السلام]: فقلت: ما بالکم تسبّونه [فلم تشتمونه] علی المنابر؟! قال: لا یستقیم الأمر إلا بذلك [بهذا]. (رجوع شود به أنساب الأشراف 2 /184، العثمانیة للجاحظ 283، تاریخ مدینة دمشق 42 /438، شرح ابن أبي الحدید 13 /220) قال الذهبي: رواه ابن أبي خیثمة بإسناد قوي. (تاریخ الإسلام 3 /460 - 461)

[45/ 2085] نظیر این مطلب گزارشی است از عمر بن عبدالعزیز که می گوید: من با بغض و کینه علی بزرگ شده و چیزی جز آن نمی دانستم هنگامی که پدرم در خطبه از علی به بدی یاد می کرد لکنت زبان پیدا می کرد علت آن را از او جویا شدم به من گفت: پسرم، اگر ما اطرافیان خویش را از آن چه درباره علی می دانیم با خبر کنیم از ما جدا می شوند. (1)

مقصود آن است که اطلاع مردم از فضائل امیر المؤمنین علیه السلام باعث گرایش آن ها به آن حضرت است پس باید با ناسزا گفتن از ارزش و جایگاه او کاسته شود تا کسی به آن حضرت تمایل پیدا نکند. و گذشت که معاویه گفت: من می خواهم کودکان با این روش خوی بگیرند و بزرگان با آن پیر شوند تا کسی از علی به نیکی یاد نکند و فضلیتی درباره اش نقل نشود! (2)

پس هدف آن ها از بی احترامی به امیرالمؤمنین علیه السلام آن بوده که فضای عمومی جامعه را مسموم نموده مردم از واقعیت ها دور بمانند و نسبت به آن حضرت بدبین شده و تمایلی به ایشان پیدا نکنند تا پایه های حکومت غاصبانه خود را تقویت نمایند؛ لذا مروان گفت: تنها راه سامان گرفتن حکومت ما این است.

1- قال عمر بن عبد العزيز: نشأت على بغض علي لا أعرف غيره، وكان أبي يخطب فإذا ذكر عليّاً نال منه فلجلج، فقلت: يا أبه إنك تمضي في خطبتك فإذا أتيت على ذكر عليّ عرفت منك تقصيراً، قال: أفطنت لذلك؟ قلت: نعم. قال: يا بني إن الذين من حولنا لو نُعلِمُهُم من حال علي ما تعلم تفرقوا عنا. (أنساب الأشراف 195/8)

2- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2525

بی احترامی به امیرالمؤمنین علیه السلام برای حفظ احترام صحابه!

بی احترامی به امیر مؤمنان علیه السلام به قصد تکریم صحابه نمونه های فراوان دارد. ادعای لزوم سکوت از منازعات صحابه نیز بهانه ای بوده برای تحریف حقایق و مصادره تاریخ به سود صحابه (1) تا رفتارهای ناپسند آنان در برابر امیرمؤمنان علیه السلام بازگو نشود و آبروی آنان محفوظ بماند ؛ ولی در نقطه مقابل نسبت به آن حضرت هرچه بخواهند می گویند و می نویسند و هیچ باکی ندارند! (2)

[46/ 2086] آنان از دوران حکومت حضرت، تعبیر به فتنه می نمایند! (3)

[47/ 2087] ابن عمر می گوید: احدی را سراغ ندارم که در دوران فتنه، در

1- رجوع شود به دفتر سوم صفحه 1166: «لزوم سکوت بلکه کتمان منازعات صحابه»!

2- یکی از معاصرین - که از شیفتگان ابن تیمیه است - می گوید: باید زبان و قلم را از آن چه به صحابه نسبت داده می شود حفظ کرد... به حقوق منزلت و جایگاه آنان معترف بود و معرفت داشت، و رفتار آن ها را بر بهترین محمل حمل نمود... عده ای به نام نقد علمی یا آزادی در بحث و کاوش در سبّ و ناسزاگویی صحابه غوطه ور گشته اند... آن چه امروز به اسم نقد علمی تاریخ صدر اسلام نامیده می شود همان چیزی است که در گذشته سبّ و ناسزا نامیده می شد. (مواقف الصحابة لمحمد أمحزون 2 /134 - 135) ولی هنگامی که نوبت به امیرمؤمنان علیه السلام می رسد با بیشرمی تمام با همکیشانش از نواصب همنوا شده و می نویسد: سلامت در ترک مبارزه بوده... علی [علیه السلام] می توانست برای ایجاد آرامش و اتحاد از راهکارهای دیگر استفاده نماید و دست به شمشیر نبرد گرچه به این قیمت که از حق خودش بگذرد. (مواقف الصحابة 2 /164 - 166) ناشر بر او اعتراض کرده که این تعبیر نقد امام علی رضی الله عنه[علیه السلام] است.

3- قال ابن تیمیة یقولون: إن الزمان زمان فتنة وفرقة، ولم یکن هناك إمام جماعة ولا خلیفة. و هذا القول قاله کثیر من علماء أهل الحدیث البصریین والشامیین والأندلسیین و غیرهم. (منهاج السنة 4/ 401) و قال القاضي عیاض فی شرح حدیث: المراد بالشر الأول الفتنة التی وقعت بعد عثمان [!!!] وبالخیر الذي بعده ما وقع في خلافة عمر بن عبد العزیز و یحتمل أن یراد بالشر زمان قتل عثمان وبالخیر بعده زمان خلافة علی [علیه السلام] إرشاد الساري للقسطلاني (10 /181)

خروج و جنگیدنش نیت (صاف و پاک و) الهی داشته جز عمار، البته نمی دانم او هم کارش به کجا کشید (و آیا کارش درست بود یا اشتباه کرد)!! (1)

[48/ 2088] هنگامی که احمد بن حنبل نظرش را اعلام کرد و امیر مؤمنان علیه السلام را به عنوان خلیفه چهارم معرفی و خلافتش را به رسمیت شناخت مورد اعتراض و بازخواست قرار گرفت! (2)

[49/ 2089] چرا بسیاری از اهل تسنن حاضر نشدند آن حضرت را در شمار خلفا ذکر کنند با آن که معاویه و یزید را خلیفه می دانند؟! (3)

پاسخ این پرسش از کلام ابن تیمیه و روایت ذیل آن روشن می شود.

[50/ 2090] ابن تیمیه می نویسد: عده ای با احمد بن حنبل مخالفت نمودند که چرا می گویی: علی خلیفه چهارم است امام واجب الاطاعه دانستن علی طعن بر طلحه و زبیر است که از او اطاعت نکردند بلکه با او جنگیدند! (4)

1- قال ابن عمر: ما أعلم أحداً خرج في الفتنة يريد الله إلا عمار بن ياسر وما أدري ما صنع! (التاريخ الصغير للبخاري 1 /109، تاريخ مدينة دمشق 43 /454، سير أعلام النبلاء 424/1، تاريخ الإسلام 3 /581)

2- مصادر آن در پاورقی های آینده خواهد آمد.

3- برخی از مخالفین وجه پذیرفتن عنوان خلافت و امامت آن ها را چنین توجه کرده اند که: كان أبو بكر إماماً ثم عمر ثم عثمان، و إن عليّاً [عليه السلام] لم يكن إماماً ؛ لأنه لم يجتمع عليه، وإن معاوية كان إماماً بعد علي [عليه السلام] ؛ لأن المسلمين اجتمعوا على إمامته. (مقالات الإسلاميين لأبي الحسن الأشعري 1 /456)

4- احْتَجُوا عَلَى الإِمَامِ أَحْمَد فِي تَرْكِ التَّرْبِيعِ بِخِلافَتِهِ - أي خلافة علي [عليه السلام] - فَإِنَّهُ لَمّا أَظْهَرَ ذَلِكَ قَالَ لَهُ بَعْضٌ هُمْ: إِذَا قُلْت كَانَ إِمَاماً وَاجِبَ الطّاعَةِ فَفِي ذَلِكَ طَعْنٌ عَلَى طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ حَيْثُ لَمْ يُطِيعَاهُ بَلْ قَاتَلَاهُ. (مجموعة الفتاوى لابن تيمية 4 /440) قال وزيرة بن محمد الحمصي: دخلت على أحمد بن حنبل حين أظهر التربيع بعلي رضي الله عنه [عليه السلام] فقلت له: يا أبا عبد الله إن هذا لطعن على طلحة والزبير، فقال: بئسما ما قلت، و ما نحن و حرب القوم و ذكرها؟! فقلت: أصلحك الله إنما ذكرناها حين ربعت بعلي و أوجبت له الخلافة و ما يجب للأئمة قبله، فقال لي: و ما يمنعني من ذلك؟! قال: قلت: حديث ابن عمر، فقال لي: عمر خير من ابنه قد رضي عليّاً للخلافة على المسلمين، وأدخله في الشورى، و علي بن أبي طالب رضي الله عنه [عليه السلام] قد سمّى نفسه: أمير المؤمنين فأقول أنا: ليس للمؤمنين بأمير! فانصرفت عنه. (طبقات الحنابلة لمحمد بن أبي يعلي 1 /393 و رجوع شود به الجامع لعلوم الإمام أحمد 4 /346 - 347، اعتقاد أهل السنة للالكائي 8/ 1392، شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة للالكائي 8 /1475، المقصد الارشد لابن مفلح 3 /84) نگارنده گوید: كان أحمد بن حنبل يقول: من لم يثبت الإمامة لعلي [عليه السلام] فهو أضل من حمار أهله! (مناقب الإمام أحمد لابن الجوزي 164، مجموعة الفتاوى لابن تيمية 4 /438، 479)

پس احترام به طلحه و زبیر اقتضـا کرده که امیر مؤمنـان علیه السـلام خلیفه و امـام دانسـته نشود و همین موجب شـده که امثال ابن تیمیه با حدیث غدیر بویژه بخش «و ال من والاه و عاد من عاداه» مخالفت و آن را انکار کنند. (1)

2091 /51] در کلاـم ابن قتیبه (متوفی 276) درباره جمعی از مخالفین آمـده:است آن ها هنگامی که غلو رافضـیان را دیدند در برابرشان جبهه گیری کرده و از مقام علی [علیه السـلام] کاسـتند و در تقدیم دیگران بر او زیاده روی نمودند.... آن ها به سبب جهل و نادانی او را از زمرهٔ امامان هدایت خارج و از پیشوایان فتنه معرفی کرده و گفتند: نمی شود علی را «خلیفه» گفت؛ زیرا در خلافت او اختلاف شده و همه آن را نپذیرفته اند، با آن که یزید را خلیفه دانسـته اند به این ادعا که خلافتش اجماعی بوده است!... کار به جایی کشـید که فرزندش حسـین [علیه السـلام] خارجی و تفرقه انگیز و مهدورالدم دانسته شد به استناد آن که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: هر کس بر امت من خروج نماید در حالی که آن ها (بر خلیفه ای) اتفاق نظر داشتند، باید او را بکشید هر که خواهد باشد. (2)

1- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 357، 360

2- و قد رأيت هؤلاء - أيضاً - حين رأوا غلو الرافضة في حبّ علي [عليه السـلام]... قابلوا ذلك أيضاً بالغلو في تأخير علي كرم الله وجهه و بخسه حقه... و أخرجوه بجهلهم من أئمة الهدى إلى جملة أئمة الفتن، ولم يوجبوا له اسم الخلافة لاختلاف الناس عليه و أوجبوها ليزيد بن معاوية لإجماع الناس عليه... و جعلوا ابنه الحسـين [عليه السـلام] خارجياً شاقا لعصا المسـلمين حلال الدم لقول النبي صـلى الله عليه و آله: من خرج على أمتي وهم جميع فاقتلوه كائنا من كان (كتاب الاختلاف في اللفظ والردّ على الجهمية والمشبهة 34- 36)

بلکه به قصد پوشاندن عیوب صحابه خلفا و... روایات ساختگی در تنقیص امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نمودند.

[52/ 2092] ابن تیمیه بی شرمانه می گوید:

امکان ندارد طعنی متوجه خلفا شود مگر آن که مثل آن یا بزرگ تر از آن بر علی وارد می گردد!... او برای رسیدن به ریاست جنگید! (1)

[53/ 2093] آلوسی پس از نقل گریه عایشه هنگام یادآوری جنگ جمل یا آیه شریفه: (وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ) [الأحزاب (33) 33] با نادیده گرفتن روایاتی که حاکی از اظهار پشیمانی اوست و دلالت روشن بر خطای او دارد (2) به دفاع از عایشه پرداخته و روایت جعلی در اظهار پشیمانی امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل نموده

1- فلا یمکن أن یوجه علی الخلفاء الثلاثة من مطعن إلا وجه علی علي ما هو مثله أو أعظم منه (منهاج السنة 5 /6 - 7) و قال ابن تیمیة - أیضاً -: والأمور التي کان ینبغي لعلي أن یرجع عنها أعظم بکثیر من الأمور التي کان ینبغي لعمر أن یرجع عنها، مع أن عمر قد رجع عن عامة تلك الأمور، و علي عرف رجوعه عن بعضها فقط، کرجوعه عن خطبة بنت أبي جهل. (منهاج السنة 29/6) و قال: فلا ریب أن تطرّق الظنون والتهم إلی ما فعله علی أعظم من تطرّق التهم والظنون إلی ما فعله عثمان... والمقصود هنا أن ما یعتذر به عن علی فیما أنکر علیه یعتذر بأقوی منه عن عثمان، فإن علیاً قاتل علی الولایة، و قتل بسبب ذلك خلق کثیر عظیم ولم یحصل في ولایته لا قتال للکفار، ولا فتح البلادهم، ولا کان المسلمون في زیادة خیر، وقد ولی من أقاربه من ولاه، فولایة الأقارب مشترکة، و نواب عثمان کانوا أطوع من نواب علي وأبعد عن الشر.... و أما الأموال التي تأوّل فیها عثمان فکما تأوّل علي في الدماء، و أمر الدماء أخطر و أعظم. (منهاج السنة 6 /186، 191 - 192)

2- رجوع شود به دفتر سوم، صفحه 1055 - 1057 روایات شماره: 765 - 774.

که: یضرب علی فخذیه و یقول: یا لیتني مت قبل هذا و کنت نسیاً منسیاً. (1)

در واکنش مخالفان نسبت به مبارزات حضرت تحت عنوان «دروغ پردازی: نسبت اجتهاد، خطا و پشیمانی به حضرت» در این زمینه به تفصیل سخن گفته شد. (2)

روش های مختلف بی احترامی

اشاره

مخالفان برای شکستن حرمت امیرالمؤمنین علیه السلام از روش های گوناگون استفاده نموده اند که به برخی از آن ها اشاره می شود.

روش اول: مدح و توثیق دشمنان امیرمؤمنان علیه السلام

اتّهام به تشیّع و رفض برای کنار گذاشتن راوی و روایاتش کافی است ولی کسانی که قطعاً با امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشته و آن را اظهار کرده اند به وثاقت ستوده می شوند. (3)

[2094 /54] در شرح حال ابراهیم بن یعقوب جوزجانی - معروف به «سعدی» که استاد نسائی ابوداود، ترمذی، طبری و... است و در کتب تراجم و رجال اهل تسنن از او فراوان نقل و به کلامش استناد می شود - آمده است که او از ثقات حفّاظ است ؛ با آن که تصریح کرده اند با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی داشته است!! (4)

1- تفسیر الألوسي 22 /10-11

2- رجوع شود به دفتر سوم، صفحه 1238

3- قال ابن حجر العسقلاني: و قد کنت استشکل توثیقهم الناصبي غالباً و توهینهم الشیعة مطلقاً (تهذیب التهذیب 411/8) متن کامل سخنانش در دفتر چهارم صفحه 1395 گذشت.

4- کان من الحفاظ المصنفین والمخرجین الثقات لکن کان فیه انحراف عن علي بن أبي طالب [علیه السلام]. (تاریخ مدینة دمشق 7 /281، تذکرة الحفاظ 549/2، إکمال تهذیب الکمال 1 /325، تهذیب التهذیب 1 /159، لسان المیزان 6 /301 - 302، معجم البلدان 2 /183، تاریخ الإسلام للذهبي 72/19) و قال الذهبي: الجوزجاني، الحافظ، الإمام، أبو إسحاق إبراهیم بن یعقوب السعدي، نزیل دمشق و محدثها... و تفقه بأحمد بن حنبل. حدّث عنه أبو داود والترمذي والنسائي و أبو زرعة و محمد بن جریر و ابن جوصاء و أبو بشر الدولابي و آخرون. و ثقه النسائی. قال ابن عدي: سکن دمشق فکان یحدث علی المنبر، و یکاتبه أحمد بن حنبل فیتقوّي بذلك و یقرأ کتابه علی المنبر، قال: و کان یتحامل علی علي [علیه السلام]. (تذکرة الحفاظ 2 /549)

ابن حبان می گوید: او به جهت صلابتی که در تسنن داشت گاهی از حدّ خودش تعدّی [و به امیرالمؤمنین علیه السلام و دوستانش توهین] می کرد!! (1)

ابن حجر عسقلانی او را متعصب و افراطی دانسته می نویسد: تعصب (و دشمنی) او علیه اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام معروف است. (2)

و نیز گفته: کتابی که او در تضعیف راویان نوشته به روشنی دلالت بر عقیده اش دارد. سپس از ابن حبان نقل کرده که او حَرِيزي المذهب یعنی ناصبی است. (3) و دیگران درباره اش گفته اند او تمایل شدیدی به مذهب اهل دمشق در بی انصافی نسبت به علی علیه السلام داشت. (4)

1- قال ابن حبان: و كان حريزي المذهب ولم يكن بداعية إليه، وكان صلباً في السنة، حافظاً للحديث إلا أنه من صلابته ربّما كان يتعدّي طوره!! (الثقات 8 /81 - 82)

2- تعصب الجوزجاني على أصحاب على [عليه السلام] معروف. (تهذيب التهذيب 5 /40 - 41 و رجوع شود به 1 /81 - 82)

3- و كتابه في الضعفاء يوضح مقالته... حَريزي المذهب نسبةً إلى حريز بن عثمان المعروف بالنصب. (تهذيب التهذيب 1 /159) دربارهٔ حريز بن عثمان رجوع شود به صفحات آينده.

4- و كان شديد الميل إلى مذهب أهل دمشق في التحامل على علي [عليه السلام]. (الكامل لابن عدي 1 /310 تاريخ مدينة دمشق 7 /281، تهذيب الكمال 2 /248 ميزان الاعتدال 1 /76، تاريخ الإسلام 72/19)

با تأمّل در لفظ «مذهب اهل دمشق» معلوم می شود که این کینه توزی و دشـمنی با حضـرت نزد دمشقیان در آن زمان رایج و متداول بوده است. (1)

آری آنان نصب، دشـمنی، توهین، جسارت و لعن به آن حضرت را دلیل ضعف راوی نمی دانند! لذا احمد بن حنبل درباره حریز بن عثمان ناصبی – که به امیرمؤمنان علیه السلام دشنام می داده (2) – می گوید: ثقةٌ ثقةٌ ثقةٌ، و دربارهٔ دیگر نواصب نیز به همین روش سیر نموده اند. (3)

1- منـاسب است رجوع شود به همین دفتر صـفحه 2257 روایات شماره 1678 – 1679، صفحه 2470 – 2471 روایات 2001 – 2002 و دفتر پنجم صفحه 1755: «نمونه هایی از تأثیر محیط». البته ذهبی – این دشـمنی را توقف و ناشی از اجتهاد آن ها دانسته و – در دفاع از آنان می گوید: غالب الشاميين فيهم توقف عن أمير المؤمنين على رضى الله عنه [عليه السلام] من يوم صفين و يرون أنهم و سلفهم أولى الطـائفتين بالحق. (ميزان الاعتـدال 3 /551 – 552) نگارنـده گويـد: در مورد تعيين «أولى الطـائفتين بـالحق» از روايت و كلمات دانشمندان اهل تسنن، رجوع شود به دفتر سوم، صفحه 1097 – 1102.

2- إن حريز بن عثمان كان يشـتم علياً [عليه السلام] على المنابر. (تاريخ بغداد 261/8 تاريخ مدينة دمشق 12 /348، تهذيب الكمال 5/ 576، الأنساب للسمعاني 3 /51، بغية الطلب في تاريخ حلب 5 /2210، الوافي بالوفيات 11 /268)

3- قال الخطيب: و سـئل علي بن المديني عن حريز بن عثمان فقال: لم يزل من أدركناه من أصـحابنا يوثقونه. و قال أحمد بن حنبل: ثقةٌ ثقةٌ ثقـةٌ. (تاريخ بغداد 263/8، تاريـخ مدينة دمشق 12 /346) قـال الـذهبي: حريز بن عثمان الحمصـي، تابعي صـغير، ثبت، لكنه ناصبي. (المغني 241/1) و قال الـذهبي: لمازة بن زبار أبو لبيد الجهضـمي البصـري... حضـر وقعه الجمل مع عائشة، و قد وثقه ابن سـعد، و قال أحمد بن حنبل: صالح الحديث. و قال: حماد بن زيد: رأيت أبا لبيد يصفر لحيته، و كانت تبلغ سرته. و قال وهب بن جرير، عن أبيه، عن أبي لبيد، و كان شـتاماً، قال ابن معين: نرى أنه كان يشـتم علياً رضى اله عنه [عليه السلام]. (تاريخ الإسلام 7/ 230 – 231 و 538/6، المغني في الضعفاء 2 /607 و مراجعه شود به تاريخ ابن معين 2 /241، ضعفاء العقيلي 18/4، تاريخ مدينة دمشق 50/ 306، تهذيب التهذيب 8 /410) و في تهذيب الكمال 24 /251 – 252: عن مطر بن حمران: كنا عنـد أبي لبيد فقيل له: أتحب عليّاً؟ فقال: أُحبّ عليّاً و قد قتل من قومي في غـداة واحـدة سـتة آلاف؟!... و ذكره ابن حبان في كتاب الثقات. روى له أبو داود، والترمذي، وابن ماجة. [و كان] أحمد بن حنبل يقول: كان أبو لبيد صالح الحديث، وأثنى عليه ثناءً حسـناً. و في هامش مسـند أبي يعلى 213/2: خالد بن عبد الله القسـري، الأمير الكبير، قال الـذهبي: صـدوق لكنه ناصبي بغيض ظلوم، و مع هـذا فقـد صـحح حـديثه! (و رجوع شود به ميزان الاعتـدال 633/1) و في الكاشـف للذهبي 1 /319: علي بن الجعـد، ثقة، له نحو مائتي حديث، و هو ناصبي. و في المغني 1 /544: عبد الله بن شقيق العقيلي ثقة ناصبيّ. و قالوا: أسد بن وداعة شامي، من صـغار التابعين ناصبي يسب... و قال النسائي: ثقة. قال ابن معين: كان هو و أزهد الحراني و جماعة يسـبون عليّاً [عليه السـلام]... و كان ثور لا يسب عليّاً [عليه السـلام] فإذا لم يسبّ جرّوا برجله.... (رجوع شود به ميزان الاعتـدال 1 /207، لسان الميزان 1 /385)

شگفتا که حفظ حریم همه صحابه لازم است جز خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله!!

نزد اهل تسنن، صحابه چنان محترم هستند که اگر وقایع تاریخی مربوط به آنان بازگو شده و کسی معصیتی را در مورد عمرو بن عاص، معاویه و امثال آن ها گزارش دهد رنگ رخسارشان دگرگون شده و با عصبانیت گویند این اهل بدعت و رافضی است، سب صحابه کرده و گذشتگان را دشنام می دهد. (1)

آنان در دفاع از خلفا و صحابه بدیهیات تاریخی و حدیثی را منکر شده اند، و بر این زعم باطل نوشته هایی چون: «أباطیل یجب أن تمحی من التاریخ»، و یا: «أخطاء یجب أن تصحح في التاریخ» و غیره را تألیف کرده اند. ولی خاندانی که آیه تطهیر و... در شأنشان نازل شده از این احترام استثنا هستند!

مراعات شدید مربوط به دیگر صحابه است اما نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام،

1- آن ها معاویه و عمرو بن عاص را تقدیس نموده و می گویند کسی که حاضر شود به آن دو جسارت کند باطن بدی دارد. (تاریخ مدینة دمشق 210/59، البدایة والنهایة 148/8 و مراجعه شود به شرح ابن أبي الحدید 20 /32 - 33، الایضاح 524 - 525 بخش تعلیقات)

اهل بیت علیهم السلام و دوستانشان که از صحابه باشند، عیبجویی، خرده گیری، جسارت، سبّ و لعن که سهل است حتی مبارزه با آن ها هیچ مشکلی ایجاد نمی کند!! (1)

[55/ 2095] از جمله دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام، ابو الاعور سلمی، قاتل حجر بن عدی است (2) که در جنگ صفین یاور معاویه و محور اصلی مبارزه بود و حضرت در قنوت نماز او را لعن و نفرین می فرمود. (3) با آن که بزرگان اهل تسنن تصریح کرده اند که او از صحابه نیست و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایتی نقل نکرده، (4) ولی برخی او را توثیق نموده (5) بلکه عده ای سعی و تلاش کرده اند که به دروغ او را از صحابه معرفی نمایند! (6)

1- در همین زمینه رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1444 - 1445: واکنش مخالفان در برابر فضیلت 36 «شقی ترین مردم قاتل علی علیه السلام».

2- قتل حجر بن عدي على يدي أبي الأعور السلمي. (سؤالات الآجري لأبي داود 1 /331 - 332 و 2 /220)

3- قال ابن عبد البر: كان مع معاوية بصفين، و عليه كان مدار حروب معاوية يومئذ. (الاستيعاب 1178/3 و رجوع شود به أسد الغابة 5 /138) و قال: و كان من أشدّ من عنده على عليّ [عليه السلام]، و كان علي [عليه السلام] يذكره في القنوت في صلاة الغداة يقول: «اللهم عليك به» مع قوم يدعو عليهم في قنوته. (الاستيعاب 4 /1600) و قال ابن معين: و كان علي [عليه السلام] يلعنه في الصلاة. (تاريخ ابن معين 1 /38)

4- قال ابن أبي حاتم: أبو الأعور عمرو ابن سفيان أدرك الجاهلية، ليست له صحبة. (الاستيعاب 1178/3 و رجوع شود به أسد الغابة 5 /138) و قال أبو حاتم الرازي: لا تصح له صحبة ولا رواية. (الاستيعاب 4 /1600) و ذكره البخاري فيمن اسمه عمر و ولكن لم يذكره فى الصحابة (الإصابة 529/4 - 530)

5- الثقات لابن حبان 169/5

6- قال ابن حجر: عمرو بن سفيان... أبو الأعور السلمي، مشهور بكنيته، قال مسلم و أبو أحمد الحاكم في الكنى: له صحبة، و ذكره البغوي و ابن قانع وابن سميع و ابن منده و غيرهم في الصحابة ... يحيى يقول: أبو الأعور السلمى رجل من أصحاب النبي صلى الله عليه و اله. (الإصابة 529/4 - 530)

ابن تیمیه – با نادیده گرفتن تمام روایاتی که در جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام و جنگ با آن حضرت وارد شده بلکه انکار و تکذیب آن (1) – به دروغ ادعا کرده که:

مسلمانان اتفاق نظر دارند که کسانی که با علی جنگیدند از قاتلان عثمان افضل و برترند، عده ای از آن ها افراد زاهد و عابد بوده اند! (2)

روش دوم: مذمت، تضعیف و توهین به دوستان و یاران امیرمؤمنان علیه السلام

[56/ 2096] مولوی شاه عبدالعزیز دهلوی صاحب تحفه اثنا عشریه – در توجیه تهدید عمر بن الخطاب به احراق خانه حضرت زهرا علیها السلام– می نویسد:

این تخویف و تهدید کسانی را بود که خانه حضرت زهرا علیها السلام را ملجأ و پناه هر صاحب خیانت دانسته، حکم حرم مکه معظمه داده، در آن جا جمع می شدند و فتنه و فساد منظور می داشتند... هرگاه این قسم مردودان جناب الهی را در خانه خدا پناه نباشد، در خانه حضرت زهرا علیها السلام چرا پناه باید داد؟ و حضرت زهرا علیها السلام چرا از سزادادن اشرار فساد پیشه مکدر گردد؟... این قسم خلافت منتظمه را در اول جوش اسلام – که هنگام نشو و نمای نهال دین و ایمان بود – بر هم زدن و اراده های فاسد نمودن – البته – موجب قتل و تعزیر، لااقل موجب تهدید و ترهیب است... اگر عمر بن الخطاب به سبب بودن مفسدان در آن خانه کرامت آشیانه و وقوع تدبیرات فتنه انگیز در آن جا، آن مردم را تهدید کند به احراق آن خانه چه گناه بر وی لازم شود؟! (3)

1– رجوع شود به دفتر سوم فضیلت های 23 – 28 و شواهدش

2– الذین قاتلوا علیّاً کانوا أفضل باتفاق المسلمین من الذین حاصروا عثمان و قتلوه، و کان في المقاتلین لعلي أهل زهد و عبادة. (منهاج السنة 8 /314)

3– تحفه اثنا عشریه: 292 – 293.

چنان که ملاحظه فرمودید دهلوی در این چند سطر درباره امیرمؤمنان علیه السلام سلمان، ابوذر، مقداد و... که همگی از صحابه بودند الفاظ زشت و قبیحی بکار برده و آن ها را اهل فتنه و فساد، مردودان جناب الهی، اشرار فساد پیشه مستحق قتل و تعزیر و... معرفی نموده است!!

[2097 /57] توهین و بی ادبی شعبی نسبت به یاران امیرمؤمنان علیه السلام به گونه ای بود که مورد اعتراض قرار گرفت و به او گفته شد: چرا از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام عیب جویی می کنی با آن که نزد آنان شاگردی کرده ای و دانشی که آموخته ای از آنان است؟! (1)

با نگاهی اجمالی به شرح حال یاران امیر مؤمنان علیه السلام در کتب رجال اهل تسنن روشن می شود که چگونه با بی انصافی با آن ها رفتار شده (2) و حتی اگر توثیق هم داشته باشند باز به بهانه های مختلف روایاتشان کنار گذاشته می شود بلکه گاهی از صحابی بودن هم ساقط می شوند. رجوع شود به آن چه درباره أبو الحمراء، ابو الطفیل، اصبغ بن نباته، حارث هَمْداني، حَبّة بن جُوَين عُرَني و رشید هجری گفته شده است. (3)

اکثر علمای رجال اهل تسنن حَبّه را تضعیف کرده و گفته اند:

[2098 /58] حَبّه و امثال او مانند رشید هجری و اصبغ بن نباته

1- حدثنا ابن أبي زائدة، قال: قلت للشعبي: ما لك تعيب أصحاب علي [عليه السلام] و إنما علمك عنهم؟! (ضعفاء العقيلي 2 /63)

2- قال أبوبكر بن عياش: الأصبغ بن نباتة و هيثم هؤلاء كلهم كذابون. (ضعفاء العقيلي 130/1) و قال يحيى بن معين: قد رأى الشعبي رشيداً الهجري، و حبة العرني، والأصبغ بن نباتة. ليس يساوي هؤلاء كلهم شيئاً. (تهذيب الكمال 3 /308 - 310)

3- دفتر پنجم صفحه 1943 - 1944، 1989 - 1990، 2009 - 2010، 2011 - 2012.

و روایاتشان هیچ ارزشی ندارد. (1)

ثعلبـة بن یزید حمانی کوفی که نسائی او را ثقه دانسـته و ابن حبان نیز او را در ثقات ذکر کرده و ابن عدی گفته من روایت منکری در آن چه نقل کرده ندیده ام. در شرح حال او آمده است که:

[2099 /59] بخاری گفته: احادیث او اشـکال دارد، احادیثی که او روایت کرده کسـی نقل نمی کنـد. و ابن حبان گفته: او فرمانده نیروی انتظامی علی [علیه السلام] و شیعه غالی بوده و به روایاتی که فقط او از علی [علیه السلام] نقل کرده احتجاج نمی شود. (2)

[2100 /60] ابن تیمیه در سنجشی بیجا ادعا کرده:

صحابه ای که دست از یاری امیرالمؤمنین علیه السـلام برداشـتند از صحابه ای که به یاری او شتافتند فضیلتشان بیشتر است... سعد بن ابی وقاص از عمار بن یاسر برتر و افضل است! (3)

و این در حالی است که فضائلی که اهل تسنن درباره عمار بن یاسر نقل کرده اند قابل قیاس با دیگران نیست.

1- رجوع شود به دفتر پنجم صفحه 2012.

2- قال النسائي ثقـة. و قال ابن عـدي: لم أر له حديثاً منكراً في مقدار ما يرويه. و قد ذكره [ابن حبان] في الثقات [98/4]. قال البخاري: في حـديثه، نظر لا يُتابع في حديثه... و قال ابن حبان [في المجروحين 207/1]: و كان على شـرطة على [عليه السلام]، و كان غالياً في التشيع لا يحتج بأخباره إذا انفرد عن علي [عليه السلام]. (تهذيب التهذيب 23/2)

3- و أمّا عليٌّ فلا ريب أنه قاتل طائفـة من السابقين الأولين، كسـهل بن حنيف، و عمار بن ياسـر لكن الذين لم يقاتلوا معه كانوا أفضل، فإن سعد بن أبي وقاص لم يقاتل معه، ولم يكن قد بقي من الصـحابة بعد علي أفضل منه. و كذلك محمد بن مسلمة من الأنصار. (منهاج السنة 7 /57)

روش سوم: سلب امتیاز: علی علیه السلام مانند مردم عادی!

اشاره

گذشت که آن ها با بی شـرمی تمام بر امیرالمؤمنین علیه السلام دروغ بستند که آن حضرت شیخین را برترین مردم معرفی کرده و خودش را با مردم عادی برابر دانسته و فرموده: ما أنا إلّا رجل من المسلمین یعنی من مانند بقیه مسلمان ها هستم (و با مردم عادی هیچ تفاوتی ندارم)!

و البته نظریه امیرالمؤمنین علیه السلام درباره شیخین بر اهلش مخفی نیست. (1)

بنـابر نقل عسـقلانی، ابن تیمیه حتی بلال را از امیر مؤمنان علیه السـلام برتر دانسـته و به خیال خویش با آیات قرآن بر مـدعایش اقامه دلیل نموده است! (2)

به نمونه هایی از روش فوق توجه فرمایید:

نمونه یکم: نفی خلافت و نفی فضیلت امیرمؤمنان علیه السلام

نشر و ترویج روایات ساختگی در فضائل خلفا با هدف نفی خلافت امیرمؤمنان علیه السلام و انکار برتری آن حضرت (3).

1- رجوع شود به همین دفتر صـفحه 2466 روایت شماره 1994 به نقل از صـحیح البخاري 195/4 که با پاسـخش گذشت و نیز رجوع شود به الغدیر 9 /389 - 390 و 5 /297 - 375 و 8 /36.

2- أبو بکر بن بهادر بن سنقر الشاعر.... اجتمع بابن تیمیة فقال له: بلغنی انك تفضّل بلالاً علی علیّ! فقال ابن تیمیة: أنا ما فضلته ولکن الله فضله. (إنباء الغمر للعسقلاني 246/1 (چاپ دیگر: 161)

3- به عنوان نمونه رجوع شود به مجمع الزوائـد 175/5: باب الخلفاء الأربعة. مجمع الزوائد 51/9: بـاب فیما ورد من الفضل لأبي بکر و عمر و غیرهما من الخلفاء... کنز العمال 11 /628: فضائل الخلفاء مجتمعة. سبل الهدی والرشاد 11 /248: بعض فضائل أبي بکر و عمر وعثمـان... علی سبیل الاشتراك. بلوغ الأماني 4/ 4272 (کتـاب المنـاقب) ما اشترك فیه أبو بکر و عمر و عثمان. الغـدیر 333/5: سلسلة الموضوعات في الخلافة

الف) روایات ساختگی متعدد که در آن آمده است پیامبر صلی الله علیه و آله به صراحت خلافت خلفای سه گانه را اعلام فرموده است. (1)

ب) در روایات جعلی متعدد آمده است: هنگامی که می خواستند مسجد مدینه یا مسجد قبا را بسازند، اولین سنگ بنای آن را پیامبر صلی الله علیه و آله نهاده سپس ابوبکر، عمر و عثمان یکی پس از دیگری هر کدام سنگی گذاشتند.

و بنابر نقلی آن ها به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به ترتیب اقدام به این کار نمودند، و پس از پرسش عایشه یا بدون آن حضرت فرمود: این ها خلفای پس از من هستند. (2)

1- عن علي [عليه السلام]، قال: عهد إلى رسول الله صلى الله عليه و سلم: أن أبا بكر يلي الخلافة من بعده فيجتمع الناس عليه، ثم يليها بعد أبي بكر عمر فيجتمع الناس عليه، ثم يليها عثمان. (كنز العمال 13 /234) يكون بعدي اثنا عشر خليفة، أبو بكر الصديق لا يلبث إلا قليلاً، وصاحب رحى دارة العرب يعيش حميداً ويقتل شهيداً، فقال رجل: من هو يا رسول الله؟ قال: عمر بن الخطاب، ثم التفت إلى عثمان فقال: و أنت سيسألك الناس أن تخلع قميصاً كساك الله إياه، والذي نفسي بيده لئن خلعته لا تدخل الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط. (المعجم الكبير للطبراني 90/1، و رجوع شود به 54/1 - 55 تاريخ مدينة دمشق 39/ 182، مجمع الزوائد 178/5، كنز العمال 11/ 629) يا بلال، ناد في الناس أن الخليفة أبو بكر، ثم قال: يا بلال، ناد في الناس أن الخليفة بعد أبي بكر عمر، ثم قال: يا بلال ناد في الناس أن الخليفة من بعد عمر عثمان، قال: فرفع رأسه إلى السماء و قال: يا بلال، امض أبى الله عز وجل إلا ذلك. تاريخ مدينة دمشق 39 /174، كنز العمال 11 /628، قال الذهبي: فهذا موضوع. ميزان الاعتدال 2 /150)

2- عن قطبة، قال: مررت برسول الله صلى الله عليه و اله وقد أسس أساس مسجد قباء، و معه أبو بكر و عمر و عثمان، فقلت: يا رسول الله، أسست هذا المسجد و ليس معك غير هؤلاء النفر الثلاثة! قال: إنهم ولاة الخلافة من بعدي، و في لفظ: إن هؤلاء أولياء الخلافة بعدي. (كنز العمال 13 /237 و رجوع شود به امتاع الأسماع 208/14 و روايتى ديگر در مجمع الزوائد 5 /177) قالت عائشة: أول حجر حمله النبي صلى الله عليه و اله لبناء المسجد، ثم حمل أبو بكر حجراً آخر، ثم حمل عمر، ثم حمل عثمان حجراً آخر، فقلت: يا رسول الله، ألا ترى إلى هؤلاء كيف يساعدونك؟ فقال: يا عائشة، هؤلاء الخلفاء من بعدي (المستدرك 96/3 - 97، قال الذهبي: ولا يصح بوجه...) و في رواية: إن هؤلاء أولياء الخلافة بعدي. أو: هؤلاء الأمراء بعدي. (كنز العمال 11 /629) و في رواية: لما بنى رسول الله صلى الله عليه و سلم مسجد المدينة جاء أبو بكر بحجر فوضعه، ثم جاء عمر بحجر فوضعه، ثم جاء عثمان بحجر فوضعه، فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: هؤلاء الخلفاء من بعدي. و في لفظ: هؤلاء ولاة الأمر من بعدي. و في رواية أخرى: هؤلاء يلون الخلافة بعدي (كنز العمال 13 /240، 242) و في رواية ثالثة: لما بنى رسول الله صلى الله عليه و سلم المسجد وضع في البناء حجراً، و قال لأبي بكر: ضع حجرك إلى جنب حجري ثم قال لعمر: ضع حجرك إلى جنب حجر أبي بكر، ثم قال لعثمان: ضع حجرك إلى جنب حجر عمر، ثم قال: هؤلاء الخلفاء من بعدي. (رجوع شود به السنة لابن أبي عاصم 536 تاريخ الإسلام للذهبي 10 /141، تاريخ الخلفاء للسيوطي 11، كنز العمال 13 /240، السيرة الحلبية 253/2، دلائل النبوة للبيهقي 2/ 546 باب ما أخبر عنه المصطفى صلى الله عليه و اله. عند بناء مسجده، كفاية الطالب اللبيب 2 /113 باب اخباره صلى الله عليه و آله بالخلفاء بعده، سبل الهدى والرشاد 85/10 الباب الحادي عشر) ابن حجر هيتمى روايت اخير را در بخش خلافت ابوبكر (في النصوص السمعية الدالة على خلافته) و بخش مربوط به عمر (في حقيّة خلافته) نقل كرده و گفته: فهذه الأحاديث كلها فيها دلالة أيّ دلالة على حقيّة خلافة عمر... لو فرض عدم الإجماع عليها فكيف و قد قام الإجماع عليها، ودلّت

عليها النصوص الدالـة على خلافـة أبي بكر كما مر. (الصواعق المحرقـة 24، 88) ولكن البخـاري قال: وهـذا لم يتابع عليه أن عمر و علياً [عليه السـلام] قالاـ: لم يسـتخلف النبي صـلى الله عليه و اله. (رجوع شود به ضـعفاء العقيلي 297/1، تهذيب الكمال 508/6، الكامل، 440/2 امتاع الاسماع 206/14 – 207)

ج) به راویان متعدد نسبت داده اند که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم، ابوبکر اجازه: ورود گرفت، حضرت فرمود درب را باز کنید - یا به او اجازه ورود دهید - و او را به بهشت بشارت دهید و بنابر برخی از روایات او را به بهشت و خلافت پس از من بشارت دهید سپس عمر اجازه گرفت او را نیز به بهشت و خلافت پس از ابوبکر بشارت دادند، و در آخر عثمان اجازه گرفت، او را هم به بهشت و خلافت پس از عمر بشارت و از کشته شدن او نیز خبر دادند. (1)

1- عن أنس، قال: كنت مع النبي صلى الله عليه و سلم في حائط فجاء آتٍ فدق الباب. فقال: يا أنس، قم فافتح له و بشره بالجنة وبالخلافة من بعدي ؛ فإذا أبو بكر. ثم جاء رجل فدق الباب فقال: يا أنس، قم فافتح له و بشره بالجنة و بالخلافة من بعد أبي بكر ؛ فإذا عمر. ثم جاء رجل فدق الباب فقال: افتح له و بشره بالجنّة و بالخلافة من بعد عمر و أنه مقتول ؛ فإذا عثمان. (كفاية الطالب اللبيب للسيوطي 122/2، و رجوع شود به تاريخ بغداد 340/9 تاريخ مدينة دمشق 147/39، كنز العمال 66/13) قال الهيثمي: و فيه صقر بن عبد الرحمن و هو كذاب. (مجمع الزوائد 5 /176 - 177، و رجوع شود به الكامل 91/4 - 92، سبل الهدى والرشاد 11 /249) عن أبي موسى: انه كان مع النبي صلى الله عليه و آله في حائط من حيطان المدينة... فجاء رجل يستفتح، فقال النبي صلى الله عليه و سلم: افتح و بشره بالجنة، فذهبت فإذا أبو بكر، ففتحت له و بشرته بالجنة، فاستفتح رجل آخر، فقال: افتح له و بشره بالجنة، فإذا عمر، ففتحت له و بشرته بالجنة، ثم استفتح رجل آخر، وكان متكئاً فجلس فقال: افتح و بشره بالجنة على بلوى تصيبه أو تكون، فذهبت فإذا عثمان، ففتحت له و بشرته بالجنة.... (صحيح البخاري 123/7 و رجوع شود به صحيح البخاري 196/4- 123/7 197، صحيح مسلم 119/7، سنن الترمذي (295/5) و عن عبد الله بن عمرو بن العاص، قال: كنت عند النبي صلى الله عليه و سلم بحش من حشان المدينة فجاء رجل فاستأذن فقال: قم فائذن له و بشّره بالجنة، فقمت فأذنت له فإذا هو أبو بكر، فبشرته بالجنة... ثم جاء رجل فاستأذن، فقال: قم فائذن له و بشّره بالجنة، فقمت فأذنت له فإذا هو عمر، فأذنت له و بشرته بالجنة... ثم جاء خفيض الصوت فقال: قم فائذن له و بشره بالجنة في بلوى تصيبه، فقمت فأذنت له فإذا هو عثمان، فبشرته بالجنة على بلوى تصيبه. (مجمع الزوائد 9 /56)

روایات دیگری در بشارت این سه به بهشت ساخته و پرداخته شده است. (1)

1- عن أبي سعيد الخدري، قال: وقف رسول الله صلى الله عليه و اله بالأسواف و بلال معه، فدلى رجليه في البئر و كشف عن فخذيه، فجاء أبو بكر يستأذن، فقال: يا بلال، ائذن له و بشّره بالجنة، فدخل أبو بكر فجلس عن يمين رسول الله صلى الله عليه و اله و دلى رجليه في البئر وكشف عن فخذيه، ثم جاء عمر يستأذن، فقال: ائذن له يا بلال، و بشّره بالجنة، فدخل فجلس عن يسار رسول الله صلى الله عليه و اله و دلى رجليه في البئر وكشف عن فخذيه، ثم جاء عثمان يستأذن، فقال: ائذن له يا بلال، و بشّره بالجنة على بلوى تصيبه، فدخل عثمان فجلس قبالة رسول الله صلى الله عليه و اله و دلى رجليه في البئر و كشف عن فخذيه. (مجمع الزوائد 9 /57) روایت ساختگی دیگر منسوب به زید بن ارقم به نقل از عبدالأعلی بن ابی المساور که جمهور رجالیین او را تضعیف نموده اند (مجمع الزوائد 9 /55 - 56) روایت ساختگی دیگر به نقل از جابر بن عبد الله. (مجمع الزوائد 9 /57)

د) در مصادر اهل تسنن روایاتی ساختگی نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا دید که خودش در کفه ای از تراز و نهاده شده و امت در کفه ای دیگر و حضرت با آنان برابر است سپس ابوبکر و پس از او عمر و عثمان به ترتیب هر کدام در کفه ای از ترازو نهاده شده و امت در کفه ای دیگر و هر یک با امت برابر هستند و در آخر ترازو به سوی عالم بالا برده شده است.

بنابر روایتی دیگر در این سنجش هر یک از پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفا بر امت ترجیح داده شده اند.

در برخی از روایات به اختصار سنجش صحابه - بدون پیامبر صلی الله علیه و آله - ذکر و فقط نام سه خلیفه برده شده و بنابر نقل بعضی کفهٔ عثمان از آن دو سبک تر بوده.

در روایتی این رؤیا به یکی از صحابه نسبت داده شده و در سنجش پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به ابوبکر، حضرت بر او ترجیح داده شده و نیز ابوبکر بر عمر و عمر بر عثمان. سپس ترازو به سوی عالم بالا برده شده است و پیامبر صلی الله علیه و آله آن رؤیا را به خلافت و جانشینی نبوت تعبیر فرمود. (1)

1- قال رسول الله صلی الله علیه و اله: إني رأیت أني وضعتُ في کفة وأمتي في کفة فعدلتها، ثم وضع أبو بکر في کفة و أمتي في کفة فعدلها، ثم وضع عمر في کفة و أمتي في کفة فعدلها، ثم وضع عثمان في کفة و أمتي في کفة فعدلها، ثم رفع المیزان. (مجمع الزوائد 59/9، کنز العمال 13 /238) رأیت قبل الغداة کأنما أعطیتُ المقالید والموازین... فوضعتُ في إحدی الکفتین و وضعت أمتي في أخری فوزنتُ فرجحت [بهم]، ثم جيء بأبي بکر فوزن فوزنهم [فوزن بهم فوزن]، ثم جيء بعمر فوزن فوزنهم [فوزن بهم فوزن]، ثم جيء بعثمان فوزن فوزنهم [فوزن بهم]، ثم استیقظت و رفعت. رواه أحمد والطبراني إلا أنه قال: فرجح بهم في الجمیع، و قال: ثم جيء بعثمان فوضع في کفة و وضعت أمتي في کفة فرجح بهم ثم رفعت. (مجمع الزوائد 58/9 - 59، کنز العمال 11/ 632 - 634 و 13 /240 - 241) إن ناساً من أصحابي و زنوا اللیلة فوزن أبو بکر فوزن، ثم وزن عمر فوزن، ثم وزن عثمان فوزن. (مجمع الزوائد 9/ 59 - 60 کنز العمال 11 /632 - 633) وزن أصحابي اللیلة فوزن أبو بکر فوزن، ثم وزن عمر فوزنه، ثم وزن عثمان فجف [فخفَ /فنقص صاحبنا] و هو صالح [و هو رجل صالح]. کنز العمال 11 /633 و 13 /243) قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات یوم: أیّکم رأی رؤیا؟ فقال رجل: أنا یا رسول الله، رأیت کأن میزاناً دلی من السماء فوزنتَ أنت بأبي بکر فرجحت بأبي بکر، ثم وزن أبو بکر بعمر فرجح أبو بکر بعمر، ثم وزن عمر بعثمان فرجح عمر بعثمان، ثم رفع المیزان... فقال: خلافة نبوّة، ثم یؤتی الله تبارك و تعالی الملك من یشاء. (مسند أحمد 44/5، 50 و رجوع شود به مسند أبي داود 116، سنن أبي داود 2 /398، السنن الکبری للنسائي 43/5، المصنف لابن أبي شیبة 7 /235، السنة لابن أبي عاصم 524، المستدرك 393/4 - 394، مجمع الزوائد 5 /178)

ه-) در روایـاتی سـاختگی نقـل شـده که پیامبر صـلی الله علیه و آله بر کوه احـد در مـدینه یا کوه حراء در مکه بود که کوه به لرزه درآمـد، حضـرت به کوه خطاب فرمود: ثابت یا آرام باش که بر تو قرار نگرفته مگر پیامبری یا صدّیقی یا شـهیدی و در آن حال فقط پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر، عمر و عثمان بر کوه بودند. (1)

و) در روایـاتی ساختگی نقل شـده که کسـی از پیامبر صـلی الله علیه و آله پرسـید: پس از شـما زکات و صـدقات خویش را به چه کسـی بپردازیم؟ حضرت، ابوبکر را معرفی فرمود پرسید: اگر او نبود؟ فرمود: عمر گفت: اگر او هم نبود، فرمود: عثمان.

آن حضرت بعد از عثمان کسی را معرفی نفرمود.

و بنابر روایتی فرمود: بعد از عثمان خودتان کسی را انتخاب کنید

1- أثبت أحـد، فما عليك إلا نبی أو صـديقٌ أو شـهيدان. (مجمع الزوائد 9 /55) أثبت حراء، فإن ليس عليك إلا نبي أو صـديق أو شـهيد. (مجمع الزوائد 55/9) اهدأ حراء، فما عليك إلا نبي أو صديق أو شهيد. (كنز العمال 11 /636) اسكن حراء، فما عليك إلا نبی أو صديق أو شهيد. و كان عليه النبي صلى الله عليه و اله و أبو بكر و عمر و عثمان. (كنز العمال 13 /241)

و بنابر روایتی دیگر فرمود این سه خلفای پس از من هستند. (1)

ز) روایات پراکنده دیگر که نقل آن خارج از حوصله کتاب است. (2)

1- جاء رجل إلى رسول الله صلى الله عليه و اله فقال له: إلى من أؤدي صدقة مالي؟ قال: إلي، قال: فإن لم أجدك؟ قال: إلى أبي بكر، قال: فإن لم أجده؟ قال: إلى عمر، قال: فإن لم أجده؟ قال: إلى عثمان، ثم ولّى منصرفا فقال النبي صلى الله عليه وسلم: هؤلاء الخلفاء من بعدي (كنز العمال 13 /239 - 240). ... إلى من ندفع صدقاتنا.... كنز العمال 13 /241 - 242) ... فإذا قبض الله عثمان فإلى من؟ قال: انظروا لأنفسكم. (مجمع الزوائد 5 /178 - 179، كنز العمال 13 /243) و عن خراش بن أمية، قال: كنت أطلب حاجة إلى النبي صلى الله عليه و سلم، قلت: فإن لم أجدك؟ قال: فائت أبا بكر، قلت: فإن لم أجد أبا بكر؟ قال: فائت، عمر، قلت: فإن لم أجد عمر، قال: فعثمان، فسكت، فأعدتُ ذلك مرتين أو ثلاثة يقول ذلك. (مجمع الزوائد 5 /177)

2- مانند روايات ذيل: ما في الجنة شجرة - و فى رواية: ورقة - إلا مكتوب عليها: لا إله إلا الله محمد رسول الله أبو بكر الصديق، عمر الفاروق عثمان ذو النورين (قال الذهبي: هذا موضوع، لكنه مشهور.... (ميزان الاعتدال 4/ 146، لسان الميزان 61/6، و مراجعه شود به ميزان الاعتدال 1 /540، لسان الميزان 2/ 295، الكامل لابن عدي 5 /215 و 6 /325، الموضوعات 1 /327، 337 تنزيه الشريعة 1 /350) خلقني الله من نوره و خلق أبا بكر من نوري و خلق عمر من نور أبي بكر و خلق عثمان من نور عمر و عمر سراج أهل الجنة. (لسان الميزان 1 /328) أبو بكر وزيري يقوم مقامي، وعمر ينطق بلساني وأنا من عثمان وعثمان مني. (كنز العمال 628/11). إن عند الله رجالاً مكتوبين بأسمائهم و أسماء آبائهم، فقال أبو بكر: بأبي و أمي يا رسول الله، أخبرنا بهم، قال: أما إنك منهم و عمر منهم و عثمان منهم. (كنز العمال 11 /637 و 13 /245) و عن حذيفة، قال: قبض رسول الله صلى الله عليه و سلم فاستخلف الله أبا بكر، ثم قبض أبو بكر فاستخلف الله عمر، ثم قبض عمر فاستخلف الله عثمان. (مجمع الزوائد 5 /179) عن أبي ذر، قال: كنا عند النبي صلى الله عليه و آله فأخذ حصيات فسبحن في يده ثم وضعهنّ فخرسن... ثم أعطاهنّ أبا بكر فسبحن فى يده ثم وضعهنّ، فخرسن، ثم أعطاهنّ عمر فسبحن في يده ثم وضعهن فخرسن، ثم أعطاهنّ عثمان فسبحن في يده، ثم أعطاهن علياً فوضعهنّ فخرسن [!!] قال الزهري هي الخلافة التي أعطاها الله أبا بكر وعمر وعثمان. (مجمع الزوائد 5/ 179 و رجوع شود به 8/ 299 و تاريخ الإسلام للذهبي 3 /474) قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: أُري الليلة رجل صالح أن أبا بكر نيط برسول الله صلى الله عليه و سلم، و نيط عمر بأبي بكر، ونيط عثمان بعمر. قال جابر: فلما قمنا من عند رسول الله صلى الله عليه و سلم قلنا: أما الرجل الصالح فرسول الله صلى الله عليه و سلم، و أما تنوط بعضهم ببعض فهم ولاة هذا الأمر الذي بعث الله به نبيه صلى الله عليه و سلم. (سنن أبي داود 2 /399 تنوّط بعضهم ببعض أي تعلقهم و اتصالهم. (عون المعبود 12 /254)

ح) در بسیاری از مصادر اهل تسنن آمده است که پسر عمر می گفت: ما در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتیم برترین فرد امت ابوبکر است پس از او عمر و سپس عثمان و پس از آن سکوت می کردیم و کسی را بر دیگری ترجیح نمی دادیم. و بنابر نقلی افزوده: پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را از ما می شنید و انکار نمی کرد.

بعضی گفته اند: مقصود او از این سخن ترتیب آن ها در خلافت است. (1)

1- قال ابن عمر: كنا نقول - و رسول الله صلى الله عليه و اله حيّ -: أفضل أمة النبي صلى الله عليه و اله بعده أبو بكر، ثم عمر، ثم عثمان. (سنن أبي داود 2 /397، السنة لابن أبي عاصم 526، 552، الكفاية في علم الرواية للخطيب البغدادي 462، فتح الباري 14/7 - 15، تحفة الأحوذي 10 /138) و زاد الطبراني و يسمع ذلك النبي صلى الله عليه و اله ما ينكره. (المعجم الكبير 12 /221، مجمع الزوائد 9 /58) و في لفظ: كنا نقول في زمن النبي صلى الله عليه و سلم: لا نعدل بأبي بكر أحداً، ثم عمر، ثم عثمان، ثم نترك [ندع] أصحاب النبي صلى الله عليه و اله و لا تفاضل بينهم. (سنن أبي داود 397/2 تاريخ مدينة دمشق 346/30 فتح الباري 15/7) و في لفظ آخر: كنا نقول: إذا ذهب أبو بكر و عمر و عثمان استوى الناس، فيسمع النبي صلى الله عليه و اله ذلك فلا ينكره. (فتح الباري 7/ 14) و قال بعضهم:... كنا نقول على عهد رسول الله صلى الله عليه و سلم: أبو بكر و عمر و عثمان، يعني في الخلافة. (المعجم الكبير للطبراني 12 /233، السنة لابن أبي عاصم 525، فتح الباري 15/7) و قيل: هذا في التفضيل. و قيل: في الخلافة. (الاستيعاب 3 /1039) عن ابن عمر، قال: كنا نقول في عهد رسول الله صلى الله عليه و اله: من يكون أولى الناس بهذا الأمر؟ فنقول: أبو بكر، فنقول: أرأيتم إن قبض أبو بكر من يكون أولى الناس بهذا الأمر؟ فنقول: عمر بن الخطاب، ثم نقول: أرأيتم إن قبض عمر بن الخطاب من يكون أولى الناس بهذا الأمر فنقول: عثمان. (المعجم الكبير للطبراني 12 /287) قال الهيثمي: رواه الطبراني وفيه يوسف بن خالد السمتي و هو كذاب. (مجمع الزوائد 177/5 و رجوع شود به همين دفتر صفحه 2502) و عن أبي هريرة - أيضاً - قال: كنا معاشر أصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم و نحن متوافرون نقول: أفضل هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر ثم عمر ثم عثمان ثم نسكت. (كنز العمال 13 /241)

هـدف از ترویج این روایات گذشـته از تثبیت خلافت خلفای سه گانه و اسـتناد آن به پیامبر صـلی الله علیه و آله با نقل فضائل ساختگی - انکار خلافت امیرمؤمنان علیه السـلام و انکار برتری آن حضـرت است؛ لـذا پسـر عمر می گوید: مردم پس از پیامبر صـلی الله علیه و آله بهترین شـخص را که ابوبکر بود برای خلافت انتخاب کردند و پس از او بهترین را که عمر بود و سپس بهترین را که عثمان بود پس از کشتن او بهتر از او را برای من بیاورید به خدا سوگند نمی توانید بهتر از عثمان را بیاورید! (1)

نگارنده گوید: تنافی همهٔ روایات گذشـته با نظریه جمهور اهل تسـنن و روایات صـحیح آن ها بر اهل دانش مخفی نیست؛ زیرا مشهور بین آن ها آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را برای خلافت انتخاب نفرمود. (2)

بنابر نقل بخاری و مسلم از عمر پیامبر صلی الله علیه و آله جانشین تعیین نکرد.

اگر این روایات صحیح بود چرا در سقیفه بدان استناد نشد؟!

چرا ابوبکر در سقیفه می گوید من برای خلافت، یکی از این دو نفر را می پسندم: عمر یا ابوعبیده جراح!

چرا ابوبکر پیش از مردن می گفت: ای کاش از پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسیدیم

1- عن ابن عمر، قـال: لمـا مات رسول الله صـلی الله علیه و سـلم نظر المسـلمون خیرهم فاسـتخلفوه، و هو أبو بکر، فلما مات نظروا خیر المسـلمین فاستخلفوه علیهم، و هو عمر، فلما مات أو قتل نظر المسلمون خیرهم فاستخلفوه، و هو عثمان، إن تقتلوه فائتوني بخیر منه، والله ما أری أن تفعلوا. (مجمع الزوائد 5/ 179)

2- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1695

خلافت از آن کیست تا کسی با او به نزاع بر نمی خاست! (1) و چرا عمر امر را به شورا واگذار نمود و عثمان را برای خلافت انتخاب نکرد؟!

نمونه دوم: تعابیر و رفتارهای متفاوت

به تعابیر و رفتارهای متفاوت آن ها نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام و خلفا توجه کنید، مثلاً در فهرست کتاب السنة ابن ابی عاصم در بخش مناقب، عنوان باب مربوط به دیگران را این گونه می نویسند: «فضائل أبي بكر...» «فضل عمر...» اما دربارهٔ حضرت نوشته شده: «باب ما ذكر في علي رضى الله عنه»!! (2)

گذشت که از دوران خلافت حضرت، تعبیر به «فتنه» می نمایند! (3)

شگفتا که انکار خلافت خلفا عواقب بسیار بدی دارد (4) ولی انکار خلافت امیرمؤمنان علیه السلام، تعبیر «فتنه» از آن و هرگونه بی ادبی به آن حضرت هیچ اشکالی ندارد!

نمونه سوم: حبّ و بغض متفاوت

آن ها ابوبکر، عمر عثمان و... را دوست دارند و از دشمنشان هر که باشد بیزار و متنفرند، ولی نسبت به امیرمؤمنان اظهار علاقه و محبت می کنند اما از دشمنان آن حضرت تنفر و بیزاری ندارند بلکه دشمنانش را هم دوست دارند. (5)

1- برای اطلاع از مصادر مطالب گذشته رجوع شود به همین دفتر صفحه 2433

2- کتاب السنة لابن أبي عاصم 679 (چاپ المكتب الإسلامي) 1212 (چاپ دارالصمیعی).

3- رجوع شود به صفحه 2531 صفحه 2608، 2702 - 2703 به رفتارهای دیگر اشاره می شود.

4- أبو الوليد عبد الله بن محمد الكناني... كان كثير الحديث مشهوراً بالطلب والكتابة... ثم أنكر خلافة أبي بكر... فأحضره والى أصبهان، وجمع مشايخ البلد، فناظروه فأبى أن يرجع عن قوله، فضربه أربعين سوطاً، فباينه الناس و هجروه، و بطل حديثه. (رجوع شود به الأنساب للسمعانی 5 /99، طبقات المحدثين بأصبهان 2 /329، ذكر أخبار إصبهان 2 /49، لسان الميزان 3 /347)

5- برای مثال رجوع شود به همین دفتر صفحه 2535، روش اول: «مدح و توثیق دشمنان...» این مطلب برگرفته از فرمایش امام محمد باقر علیه السلام است. (احتجاج 2 /67، بحار 21 /239)

با آن که خودشان روایت می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا دشمنش را دشمن بدار.... هر کس به او کینه ورزد به من و خدا کینه ورزیده. هر کس به او ناسزا گوید به من ناسزا گفته جنگ با او جنگ با من است و... .

نکته ای که در این مطلب نهفته آن است که بسیاری از صحابه و... با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی داشته، ناسزا گفته و جنگیده اند. (1)

نمونه چهارم: تخطئه حضرت

اهل تسنن- برای حفظ وجهه صحابه و پوشاندن معایب آنان- گفته اند:

ما باید از مشاجراتی که بین صحابه واقع شده سکوت کرده و امر آنان را به خدا واگذار نماییم. چه ربطی به دیگران دارد که بخواهند در نزاع های آن ها دخالت کنند؟! (2)

پس آن ها نسبت به صحابه نهایت احترام را دارند ولی نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام کمال بی انصافی را روا داشته و در برنامه های آن حضرت خدشه نموده اند.

[61/ 2101] کلامی از حسن بصری شایع شده که اگر علی در مدینه می ماند و از پستترین خرمای آن می خورد (تا عمرش سپری گردد) بهتر بود از آن چه انجام داد (و به مبارزه با ناکثین و قاسطین و مارقین پرداخت). (3)

1- قال ابن تيمية: ولم يكن كذلك على، فإن كثيراً من الصحابة والتابعين كانوا يبغضونه و يسبونه و يقاتلونه. (منهاج السنة 7 /137 - 138)

2- رجوع شود به دفتر سوم صفحه 1166: لزوم سکوت از منازعات صحابه و کتمان آن!

3- البته روایات اهل تسنن در این زمینه متعارض است، برخی دلالت بر آن دارد که او اصلاً گفتن این مطلب را انکار کرده و برخی دیگر حاکی از آن است که او به جهت حفظ جانش این سخن را بر زبان جاری کرده و گفته: من با این سخن باطل از ریختن خونم جلوگیری کردم. انّ رجلاً قال له: إن إخوتك الشيعة ينسبونك إلى تَنَقّصِ على و يقولون: قال: لو كان عليّ بالمدينة يأكل حَشَفها كان خيراً له مما صنع؟ فبكا الحسن و قال: و أنا أقول هذا؟ أما والله لقد فارقكم بالأمس رجل كان سهماً صائباً من مرامي الله عزّ وجلّ رباني هذه الأمّة بعد نبيها صلى الله عليه و آله، و صاحب شرفها و فضلها و ذا القرابة القريبة من رسول الله [صلى الله عليه و آله] غير سَؤُوم لأمر الله [نؤوم عن أمر الله] ولا سَرُوقة لمال الله، أعطى القرآن عَزائِمَه فيما عليه و له فأورده رياضاً مُونِقَة، و حَدائِق مُعذِقة، ذاك علي بن أبي طالب يا لُكَع. (المناقب لابن المغازلی 85 چاپ اسلامیه 73) و قال عنبسة القطان: شهدت الحسن، و قال له رجل: بلغنا أنك تقول: لو كان علي بالمدينة يأكل من حشفها لكان خيراً له مما صنع! فقال الحسن: يا لكع.... (البيان والتبيين للجاحظ 268، نزهة الأبصار و محاسن الآثار للمامطيري 393، البصائر والذخائر لأبي حيان التوحيدي 8 /96 عن ثعلب في المجالسات، نثر الدرّ للآبي 118/5) قال عمرو بن عبيد: كنا جلوساً عند الحسن بن أبي الحسن إذ أتاه رجل، فقال له:... انك سئلت عن علي بن أبي طالب فقلت له: لو كان بالمدينة يأكل من حشفها و تمرها كان خيراً مما صنع! فقال: كلمة باطل حقنت بها دمي. أما والله لقد فقدتموه سهماً من سهام الله، ربّاني هذه الأمة في علمها و فضلها. (الموفقيات لابن بكار 192)

کلام در صحت انتساب آن به حسن نیست غرض شیوع این جسارت است!

[2102 /62] پسر احمد بن حنبل به سند معتبر روایت می کند که سفیان ثوری می گفت: اگر من زمان علی بودم او را یاری نمی کردم. به او گفتند: این سخن تو را نقل می کنند (و آبروی و حیثیت تو را می برد)! سفیان ثوری با بی اعتنایی گفت: با صدای بلند بر سر مناره آن را از من نقل کنید (اشکالی ندارد)! (1)

و گذشت که ابن تیمیه و هوادارنش با نواصب همنوا شده (2) چنین استنباط کرده اند که اگر آن حضرت با شامیان نمی جنگید بهتر بود! (3)

1- و أخبرنا المروذي، قال: حدثنا يحيى القطان، قال: سمعت يحيى بن آدم يقول: سمعت سفيان الثوري يقول: لو أدركت عليّاً ما خرجت معه، قال: فذكرته للحسن بن صالح، فقال: قل له: يُحكى هذا عنك، فقال سفيان: ناد به عنّي على المنار! (السنة لابن أحمد 138: إسناده صحيح)

2- رجوع شود به کلام عینی و عسقلانی در دفتر سوم صفحه 1088 - 1089.

3- رجوع شود به دفتر سوم صفحه 1202، 1314 - 1317 و همین دفتر صفحه 2531 پاورقی 2. قال ابن تيمية: وَالأَحَادِيثُ الصّحِيحَةُ عَنِ النّبِيّ صلى الله عليه و اله تَقْتَضِي أَنّهُ كَانَ يَجِبُ الإِصْلَاحُ بَيْنَ تِيْنِكَ الطّائِفَتَيْنِ، لا الاقْتِتَالُ بَيْنَهُمَا... إلى أن قال: فَلَمْ يَأْمُرُ النّبِيّ صلى الله عليه و سلم بِالْقِتَالِ لِوَاحِدَةٍ مِنْ الطّائِفَتَيْنِ كَمَا أَمَرَ بِقِتَالِ الْخَوَارِجِ، بَلْ مَدَحَ الإِصْلاحَ بَيْنَهُمَا، وَ قَدْ ثَبَتَ عَنْ النّبِيّ صلى الله عليه و اله مِنْ كَرَاهَةِ الْقِتَالِ فِي الْفِتَنِ وَالتّحْذِيرِ مِنْهَا مِنْ الأَحَادِيثِ الصّحِيحَةِ. (الفتاوى الكبرى 3 /560 - 561) و قال في موضع آخر: وَ هَذَا مَذْهَبُ أَهْلِ الْحَدِيثِ وَ عَامّةِ أَئِمّةِ السّنّةِ حَتّى قَالَ: لا يَخْتَلِفُ أَصْحَابُنَا أَنّ قُعُودَ عَلِيّ عَنِ الْقِتَالِ كَانَ أَفْضَلَ لَهُ لَوْ قَعَدَ... إلى أن قال: وَلأَجْلِ هَذِهِ النّصُوصِ لا يَخْتَلِفُ أَصْحَابُنَا أَنّ تَرْكَ عَلِيّ الْقِتَالَ كَانَ أَفْضَلَ ؛ لأَنّ النّصُوصَ صَرّحَتْ بِأَنّ الْقَاعِدَ فِيهَا خَيْرٌ مِن القَائِمِ وَالْبُعْدَ عَنْهَا خَيْرٌ مِن الْوُقُوعِ فِيهَا. قَالُوا: وَ رُجْحَانُ الْعَمَلِ يَظْهَرُ بِرُجْحَانِ عَاقِبَتِهِ وَ مِن المَعْلُوم أَنّهُمْ إِذَا لَمْ يَبْدَؤُوهُ بِقِتَالِ فَلَوْ لَمْ يُقَاتِلْهُمْ لَمْ يَقَعْ أَكْثَرُ مِمّا وَقَعَ مِنْ خُرُوجِهِمْ عَنْ طَاعَتِهِ لَكِنْ بِالْقِتَالِ زَادَ الْبَلاءُ وَ سُفِكَت الدّمَاءُ وَ تَنَافَرَت الْقُلُوبُ وَ خَرَجَتْ عَلَيْهِ الْخَوَارِجُ وَ حُكْمَ الْحَكَمَانِ حَتّى سُمّيَ مُنَازِعُهُ ب-: أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَظَهَرَ مِن المَفَاسِدِ مَا لَمْ يَكُنْ قَبْلَ الْقِتَالِ وَلَمْ يَحْصُلْ بِهِ مَصْلَحَةٌ رَاجِحَةٌ. (مجموعة الفتاوى 4 /439 - 441) نگارنده گوید: پاسخ او به تفصیل گذشت ولی مناسب است دو قول از علمای عامه نقل شود: قال المناوي: قال عبد القاهر الجرجاني في كتاب الإمامة: أجمع فقهاء الحجاز والعراق من فريقي الحديث والرأي منهم مالك، والشافعي، و أبو حنيفة، والأوزاعي، والجمهور الأعظم من المتكلمين والمسلمين أن علياً [عليه السلام] مصيب في قتاله لأهل صفين. كما هو مصيب في أهل الجمل. و أن الذين قاتلوه بغاة ظالمون له، ولكن لا يكفرون ببغيهم. (فيض القدير 6/ 474، التوفيق الرباني لجماعة من العلماء 87 - 88) و قال أبو بكر محمد بن عبد الله المعروف ب-: ابن العربي (المتوفى 543) و تبعه القرطبي (المتوفى 671):... فتقرر عند علماء المسلمين، وثبت بدليل الدين، أن عليّاً رضى الله عنه [عليه السلام] كان إماماً، و أن كل من خرج عليه باغ، و أن قتاله - يعني الخارج - واجب حتى يفيء إلى الحق، و ينقاد إلى الصلح. (أحكام القرآن 4 /150، الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي، 318/16)

[2103 /63] ابن تیمیه که در دفاع از دیگران - حتی معاویه و یزید! - سنگ تمام گذاشته، با بی شرمی تمام دربارهٔ سیدالشهدا علی السلام می نویسد:

اهل فضل در دین و دانش، به او مشورت دادند که خروج نکند، و معلوم شد که نظریه آنان درست بوده است. اصلاً در خروج او مصلحت دینی یا دنیوی وجود نداشت. او به اهدافش نرسید

ص: 2555

مفاسدی بر کارش مترتب شد و شرّ بیشتر گردید. (1)

اشکال

آیا آیه تطهیر در شأن آن حضرت نیست؟!

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الحسن والحسین إمامان قاما أو قعدا»؟! (2)

آیا مأموریت الهی سیدالشهدا علیه السلام که در روایات اهل تسنن به عنوان رؤیای آن حضرت مطرح شده قابل انکار است؟! (3)

1- منهاج السنة 4 /530. و قال ابن العربي: فنهاه ابن عباس... ولكنه لم يقبل نصيحة أعلم أهل زمانه ابن عباس و عدل عن رأي شيخ الصحابة ابن عمر... و ما خرج إليه أحد إلا بتأويل، ولا قاتلوه إلا بما سمعوا من جده.... إنه ستكون هنات وهنات فمن أراد أن يفرق أمر هذه الأمة و هي جميع فأضربوه بالسيف كائناً من كان، فما خرج الناس إلا بهذا و أمثاله... فكيف ترجع إليه بأوباش الكوفة و كبار الصحابة ينهونه و ينأون عنه. (العواصم من القواصم 231 - 232) و قال الشيخ الخضري: فإن الحسين أخطأ خطأ عظيماً فی خروجه هذا الذي جرّ على الأمة و بال الفرقة والاختلاف.... (الغدير 3/ 258)

2- علامه ابن شهر آشوب مازندرانی قدس سره فرموده این حدیث به اتفاق اهل قبله از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است. (مناقب 394/3، بحار 291/43). نویسنده سنی معاصر توفیق ابو علم گفته: این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله به تواتر نقل شده است. ملحقات احقاق الحق 216/19 به نقل از کتاب اهل البیت علیهم السلام 195 چاپ قاهره).

3- قال ابن الأثير: فأتاه كتب أهل الكوفة - و هو بمكة - فتجهز للمسير، فنهاه جماعة، منهم أخوه محمد ابن الحنفية وابن عمر وابن عباس و غيرهم، فقال: رأيت رسول الله صلى الله عليه و سلم في المنام، و أمرني بأمر فأنا فاعل ما أمر. (أسد الغابة 21/2) و قال السخاوی (متوفی 902):... بعد نهي أقاربه و غيرهم له عن ذلك فأبى، و قال: إني رأيت رؤيا أمرني فيها النبي [صلى الله عليه و اله] بأمر و أنا ماض له. (التحفة اللطيفة في تاريخ المدينة الشريفة 198/1 و رجوع شود به الفتوح لابن أعثم 30/5، المقتل للخوارزمي 195/1) و در منابع متعدد آمده: إني رأيت رؤيا، و رأيت فيها رسول الله صلى الله عليه و اله، و أمرني بأمر أنا ماضٍ له، و لست بمخبر بها أحداً حتى أُلاقي عملي. (رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 209/14 (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 296)، تهذيب الكمال 418/6، تاريخ الاسلام للذهبي 9/5، البداية والنهاية 176/8، 181 ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد 59، سير أعلام النبلاء 3/ 297، بغية الطلب 6 /2610، الفتوح لابن أعثم 67/5، المقتل للخوارزمي 217/1 - 218، المقفّى الكبير للمقريزي 577/3)

آری کسانی که به آن حضرت مشورت دادند کارشان یا از روی غفلت یا نادانی بود یا آن که تغافل و تجاهل نمودند (1) که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره خانـدان پاکش فرمود: (ولا تُعَلِّموهُم فَإِنَّهُم أعلَمُ مِنكُم) و یا: (ولا تعلّموهم، ولا تتقـدّموهم، ولا تخلفوا عنهم ؛ فإنّهم مع الحق والحقّ معهم، لا یزایلوه ولا یزایلهم). (2)

هیچ گاه نظریه آنان درست از آب در نیامد. آیا اگر حرکت و شهادت سیدالشهدا علیه السلام نبود الان نامی از اسلام باقی مانده بود؟! (3)

ابن تیمیه متعصب و هوادار شجره ملعونه بنی امیه (4) چگونه می تواند بفهمد که مصلحت اسلام و مسلمین در چیست و حقایق را آن گونه که هست درک کند؟

مطالب دیگری در این زمینه از ابن تیمیه وجود دارد که از حوصله این کتاب بیرون است و نگارنده از بیان آن شرم دارد! (5)

1- در کتاب انگیزه حرکت سیدالشهدا علیه السلام 133 - 182 به تبیین این مطلب پرداخته شده است.

2- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 222 روایات شماره 123 - 124

3- ابراهیم پسـر طلحه - به عنوان شـماتت - به امام سجاد علیه السلام گفت: (در نبرد عاشورا) چه کسی پیروز شد؟ حضرت به او فرمود: هنگام نماز، اذان و اقامه بگو تا بفهمی چه کسـی پیروز شده است. (الأمالي للشـيخ الطوسـي قدس سره 677 بحار الأنوار 45 /177 و نیز رجوع شود به مقتل الحسـین علیه السلام للسید المقرم رحمه الله 66 عنوان: «الحسـین علیه السلام فاتح»، انگیزه حرکت سید الشهدا علیه السلام 321- 325.

4- گذشت که او تألیفی دارد با نام: «قاعدة في فضل معاوية و ابنه»! (فوات الوفيات 1 /127)

5- قـال السـقاف: و كيف لا يلزم ابن تيميـة بالنفاق مع نطقه - قبّحه الله تعالى - بما لا ينطق به مؤمن في حق فاطمـة سـيدة نساء العاملين رضـي الله عنها [عليهما السـلام] و حقّ زوجها أخي رسول الله صـلى الله عليه و سـلم و سـيّد المؤمنين؟! فقد قال في السيدة فاطمة البتول [عليهاالسـلام]: إن فيها شب ها من المنافقين الذين وصفهم الله تعالى في قوله: (فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِن لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ) [التوبة (9): 58] قال - أي ابن تيميـة - لعنـة الله عليه: فكـذلك فعلت هي إذ لم يعطها أبو بكر... من ميراث والدها صـلى الله عليه و اله. [منهاج السنة 2 /169] أما علي عليه السلام فقال فيه: إنه أسلم صبيًا و إسلام الصبي غير مقبول على قول، فراراً من إثبات أسبقيته للإسلام، و جحوداً لهذه المزية، و إنه خالف كتاب الله تعالى في سبع عشرة مسألة، و إنه كان مخذولا أينما توجه، و إنه يحب الرئاسة و يقاتل من أجلها لا من أجل الـدين، و إن كونه رابع الخلفاء الراشدين غير متفق عليه بين أهل السـنة، بل منهم من كان يربع بمعاوية... ثم حكى عنه - عامله الله بعدله - ما ننزه كتابنا عن نقله. مراجعه شود به قاموس الشتائم للسقاف 200 - 199)

نمونه پنجم: بی اعتنایی و اظهار آن

[2104 /64] ابن تیمیه می گوید: پیشوایان چهارگانه و دیگر فقهای اهل تسنن در فقه به امیرالمؤمنین علیه السلام استناد و رجوع نمی کنند. (1)

او دربارهٔ دیگر امامان معصوم علیهم السلام نیز به همین نحو سخن گفته است. (2)

[2105 /65] شاه ولی الله دهلوی (متوفی 1176) در ضمن مطلبی می نویسد:

[1] باید دانست که في الحقیقة کثرت انتفاع در اسلام به شیخین

1- فلیس في الأئمة الأربعة ولا غیرهم من أئمة الفقهاء من یرجع إلیه - أي إلی أمیر المؤمنین علیه السلام- في فقهه. (منهاج السنة 7 /529)

2- قال - خذله الله -: و فضائلهما - یعني فضائلهما الحسنین علیهما السلام - کثیرة، و هما من أجلاء سادات المؤمنین، و أما کونهما أزهد الناس و أعلمهم في زمانهم فهذا قول بلا دلیل. (منهاج السنة 4 /41) و قال: و أما الفقه فهم - یعني الشیعة - من أبعد الناس عن الفقه. وأصل دینهم في الشریعة هي مسائل ینقلونها عن بعض علماء أهل البیت، کعلي بن الحسین، وابنه أبي جعفر محمد وابنه جعفر بن محمد، و هؤلاء رضي الله عنهم من أئمة الدین و سادات المسلمین، لکن لا ینظرون في الإسناد إلیهم، هل ثبت النقل إلیهم أم لا؟ فإنه لا معرفة لهم بصناعة الحدیث والإسناد [!!] (منهاج السنة 6 /380)

واقع شده است؛ زیرا که جمع قرآن و حمل ناس بر روایت حدیث و تنقیح مسائل شرعیه وفتح عرب و عجم بر دست شیخین واقع شده.

[2] و اکثر اهل،اسلام مالکیان و حنفیان و شافعیان اند و اصل مذهب ایشان معتمد است بر مسائل اجماعیه فاروق [و] بجز در مسائل چند بر آثار مرتضی [علیه السلام] اعتماد ندارند[!]

[3] و بر دست مرتضی [علیه السلام] فتح اسلام واقع نشده

[4] و در هیچ فنی از فنون شرع اعتماد کلی بر آثار مرتضی [علیه السلام] به ظهور نیامد پس انتفاع به شیخین اعظم است از انتفاع ایشان به مرتضی [علیه السلام].

[5] بلکه مقرر است که به کثرت اتباع، ثواب به متبوع می رسد و اتباع شیخین اهل سنت اند که غالب و فاش در بلاد اسلام ایشان اند. (1)

نگارنده گوید: مقصود از نقل کلام ابن تیمیه و دهلوی آن است که آن ها برای بالا بردن شأن خلفا حاضر شده اند از شأن امیرالمؤمنین علیه السلام بکاهند و وانمود کنند که اهل تسنن برای نظریه آن حضرت ارزشی قائل نیستند

در حالی که فخر رازی متعصب می گوید هر کس در دین خود به علی بن ابی طالب [علیه السلام] اقتدا کند هدایت یافته است، به دلیل آن که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا! حق را بر محوری بگردان که علی می گردد. (2)

و رجوع خلفا و صحابه به آن حضرت در مشکلات نیز پیش از این گذشت. (3)

1- قرة العینین 169

2- اَللَّهُمَّ أَدِرِ اَلْحَقَّ مَعَهُ کَیْفَ مَا دَارَ. (تفسیر الرازی 205/1)

3- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 698 کلام ابن الجوزی به نقل از کشف المشکل من حدیث الصحیحین 1 /176 و کلماتی از دانشمندان اهل تسنن، صفحه 707

در برخی موارد تنها مدرک نزد آن ها استناد به امیرالمؤمنین علیه السلام است، به عنوان مثال، بزرگان اهل تسنن گفته اند: اگر سیره و روش علی علیه السلام با باغیان و تجاوزگران نبود کسی نمی دانست که حکم شرعی در رفتار با آنان چیست. (1)

اما پاسخ یاوه سرایی دهلوی به اختصار آن که:

1. الف) جمع آوری قرآن توسط امیرمؤمنان قابل انکار نیست. (2)

ب منع ابوبکر از نقل احادیث بلکه آتش زدن آن (3) و منع از نقل و تدوین حدیث توسط عمر از مسلّمات است. (4)

1- قال أبو حنيفة:... ولولا ما سار علي [عليه السلام] فيهم ما علم أحد كيف السيرة في المسلمين (بغية الطلب 1 /291) و قال: ولولا علي [عليه السلام] لم نكن نعرف كيف السيرة في الخوارج. (تبصرة الادلة في اصول الدين 2/ 1174) و قال الشافعي: أخذت السيرة في قتال البغاة من علي رضى الله عنه [عليه السلام]. (مغني المحتاج 4 /123، مطالب السؤول في مناقب آل الرسول عليهم السلام 138) و قال الباقلاني: قال جلة أهل العلم: لولا حرب علي [عليه السلام] لمن خالفه لما عرفت السنة في قتال أهل القبلة. (تمهيد الأوائل 547) و في الاستيعاب 1 /166.... كان يرى - أي عليّ عليه السلام - في قتال الباغين عليه من المسلمين ألا يتبع مدبر، ولا يجهز على جريح، ولا يقتل أسير، و تلك كانت سيرته في حروبه في الإسلام. و على ما روى عن علي رضى الله عنه [عليه السلام] في ذلك مذاهب فقهاء الأمصار في الحجاز والعراق

2- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 711.

3- إن الصدّيق جمع الناس بعد وفاة نبيّهم فقال: إنكم تحدّثون عن رسول الله صلى الله عليه و سلم أحاديث تختلفون فيها، والناس بعدكم أشدّ اختلافاً فلا تحدّثوا عن رسول الله صلى الله عليه و سلم شيئاً فمن سألكم فقولوا: بيننا و بينكم كتاب الله فاستحلوا حلاله و حرموا حرامه. (تذكرة الحفاظ للذهبي 1 /2 - 3) و قالت عائشة: جمع أبي الحديث عن رسول الله صلى الله عليه و سلم... فلما أصبح قال: أي بنية هلمي الأحاديث التي عندك فجئته بها فدعا بنار فحرقها [فأحرقها]، فقلت لم أحرقتها؟ قال: خشيت أن أموت وهي عندي [عندك] فيكون فيها أحاديث عن رجل قد ائتمنته ووثقت ولم يكن كما حدثني فأكون قد نقلت ذاك. تذكرة الحفاظ 5/1، كنز العمال 10 /285)

4- رجوع شود به دفتر پنجم صفحه 1797

ج) جهل خلفا به احکام و مسائل شرعیه از خورشید روشن تر است. (1)

د) فتوحات چنگیزخان مغول بیش از شیخین بوده و فضیلتی بشمار نمی آید. (2)

و فراموش نشود که اولین فتح آنان در هجوم به خانه حضرت زهرا علیها السلام بود!

2. پیروی نکردن مخالفـان از امیرمؤمنـان و عـدم اعتماد بر آثار آن حضـرت دلیل گمراهی آنان و انحراف از حق است که: (عَلِی مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِیّ)

3. فتوحات زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بر دست با کفایت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و آن ها از فراریان بودند.

4 - 5. کـدامین انتفـاع کوری عصـاکش کور دگر شود؟! (أَ فَمَنْ یَهْدِي إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّي إِلاَّ أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ) [یونس (10): 35]. (3)

و تبعیت همیشه مسـتلزم ثواب نیست که: (لِیَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ کامِلَةً یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذِینَ یُضِلُّونَهُمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ أَلا...ساءَ ما یَزِرُونَ) [النحل (16): 25].

(وَلَیَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالاً مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَیُسْأَلُنَّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَمَّا کَانُوا یَفْتَرُونَ) [العنکبوت (29) 13]. (4)

1- رجوع شود به تشیید المطاعن 287/1 و 21/5، الغدیر 83/6 هر دو به نقل از اهل تسنن.

2- برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع شود به کتاب اساس ایمان 641.

3- آیا کسـی که به سوی حق هدایت می کند سـزاوار پیروی است یا کسی که (خود) راه نمی یابد مگر آن که هدایت شود؟ شما را چه می شود چگونه داوری می نمایید؟!

4- اشاره به آن که برخی هم بار سـنگین گناهان خویش را به صورت کامل به دوش می کشـند و هم سـهمی از وزر و وبال سنگین گناهان کسانی که گمراهشان کرده اند.

نمونه ششم: علی علیه السلام عالم است نه سیاستمدار!

[2106 /66] بعضی وانمود کرده اند که دیگران که با ظلم، ستم، خیانت، جنایت و نیرنگ توانستند بر مردم مسلط شوند - زرنگ و سیاستمدار بوده اند و امیرالمؤمنین علیه السلام - با آن که دانشمند و حکیم و.... بوده - سیاست نداشته است. (1)

[2107 /67] بر ابن عباس افترا بسته اند که - پس از بیان فضائل مولی که درون او سرشار از،حکمت،دانش شجاعت دلاوری و نیرو وقوّت بود، علاوه بر فضیلت خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله - گفته: علی علیه السلام فکر می کرد به هر چیزی که بخواهد می تواند دست یابد ولی به هر چه خواست نرسید! (2)

اشکال

این مطلب دروغی بیش نیست ؛ زیرا انکار دانش الهی امیرالمؤمنین علیه السلام و عهد و پیمان پیامبر صلی الله علیه و آله با آن حضرت است که بر طبق آن عمل می نمود و فرمود:

من راه و روش روشنی را می پیمایم که پروردگارم برای پیامبر صلی الله علیه و آله و آن حضرت برای من به روشنی بیان فرموده است. (3)

1- قال ابن تیمیة: والمعلوم باتفاق الناس أن الأمر انتظم للثلاثة ولمعاویة ما لم ینتظم لعلي، فکیف یکون الإمام الکامل والرعیة الکاملة - علی رأیهم - أعظم اضطراباً وأقل انتظاماً من الإمام الناقص والرعیة الناقصة بل من الکافرة والفاسقة علی رأیهم. (منهاج السنة 5 /467)

2- الاستیعاب 3 /1129 - 1130 قال: کان قد ملئ جوفه حکماً و علماً و بأساً و نجدة مع قرابته من رسول الله صلی الله علیه و اله، و کان یظنّ أن لا یمدّ یده إلی شيء إلّا ناله، فما مدّ یده إلی شيء فناله. و أیضاً في الاستیعاب 1109/3:... فقلّ ما أشرف علی شيء من الدنیا إلا فاته. فقیل: إنهم یقولون: کان محدوداً. فقال: أنتم تقولون ذلك. مراد از جمله اخیر آن است که به ابن عباس گفتند: مردم می گویند او از حق خویش محروم (و به او ظلم شده) است! ابن عباس گفت: این حرف شما است! ساختن این مطلب آن هم از زبان ابن عباس برای تبرئه کسانی است که به مولا ستم کرده اند!

3- و إنّی لَعلی بیّنهٍ مِن ربّی بَیَّنها لِنَبیِّهِ صلی الله علیه و آله و بَیَّنها لی . (مراجعه شود به المعیار والموازنة 61، تاریخ مدینة دمشق 42 /33 396، 534 شرح ابن أبی الحدید 265/1 و 5/ 249، کنز العمال 13 /164)

آن ها می خواهند با این دروغ امیرالمؤمنین علیه السلام را هم سطح با خلفا بلکه پایین تر از آنان معرفی نمایند که مانند تصوراتی که مردم عادی از آینده دارند رفتار می نمود و آرزوهایی را در سر می پروراند ولی نتوانست بدان دست یابد!

با آن که روشن است – گذشته از دانش الهی – امیرالمؤمنین علیه السلام نمی خواهد برای رسیدن به حکومت دست به هر کاری بزند و از هر طریقی وارد شود که خود فرمود: اگر نیرنگ ناپسند نبود من زیرک ترین مردم بودم. (1)

به خدا سوگند نمی خواهم برای اصلاح شما خود را به فساد بکشم. (2)

1- (لَوْلا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى النّاسِ وَلَكِنْ كُلُّ غُدَرَةٍ فُجَرَةٌ، وَكُلُّ فُجَرَةٍ كُفَرَةٌ، وَلِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَاللّهِ مَا أُسْتَغْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ وَلا أُسْتَغْمَرُ بِالشَّدِيدَةِ). (نهج البلاغة 2 /180 – 181، شرح ابن أبي الحديد 10 /211)

2- (وَ إِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ وَ يُقِيمُ أَوَدَكُمْ، وَلَكِنِّي – وَ اللّهِ – لا أَرى إِصْلَاحَكُمْ بِفَسَادِ نَفْسِي). (أنساب الأشراف 2 /458) نگارنده گوید: بنابر روایتی امیرالمؤمنین علیه السلام هفت روز پس از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هيهات لولا التقى لكنت أدهى العرب. (الكافي (18/8، 24) و در روایت از امام صادق علیه السلام آمده است: (العَقلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحمَنُ وَاكتُسِبَ بِهِ الجِنَان)، قلت: فالذي كان في معاوية؟ فقال علیه السلام: (تِلْكَ اَلنَّكْرَاءُ تِلْكَ اَلشَّيْطَنَةُ، وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ). (الكافى 11/1) و قال ابن أبي الحديد: و إنما قال أعداؤه: لا رأي له ؛ لأنه كان متقيداً بالشريعة لا يرى خلافها، ولا يعمل بما يقتضي الدين تحريمه. و قد قال علیه السلام: (لَوْلاَ الدِّينُ وَالتُّقَى لَكُنْتُ أَدْهَى الْعَرَبِ). و غيره من الخلفاء كان يعمل بمقتضى ما يستصلحه و يستوقفه، سواء أكان مطابقاً للشرع أم لم يكن [!!] ولا ريب أن من يعمل بما يؤدّي إليه اجتهاده، ولا يقف مع ضوابط وقيود يمتنع لأجلها مما يرى الصلاح فيه، تكون أحواله الدنيوية إلى الانتظام أقرب، و من كان بخلاف ذلك تكون أحواله الدنيوية إلى الانتشار أقرب. (شرح ابن أبي الحديد 1 /28) در همین زمینه رجوع شود به آن چه در دفتر سوم صفحه 1349 – 1350 گذشت و نیز رجوع شود به تشييد المطاعن 408/16. امام هادی علیه السلام در زیارت غدیریه خطاب به امیرمؤمنان علیه السلام عرضه می دارد: (ثُمّ لِحَزْمِكَ الْمَشْهُورِ وَ بَصِيرَتِكَ فِي الأُمُورِ أَمَّرَكَ فِي الْمَوَاطِنِ وَلَمْ تكن [يَكُنْ] عَلَيْكَ أَمِيرٌ، وَكَمْ مِنْ أَمْرٍ صَدَّكَ عَنْ إِمْضَاءِ عَزْمِكَ فِيهِ التَّقَى وَاتَّبَعَ غَيْرُكَ فِي مِثْلِهِ الْهَوَى، فَظَنَّ الْجَاهِلُونَ أَنَّكَ عَجَزْتَ عَمّا إِلَيْهِ انْتَهَى، ضَلَّ وَاللّهِ – الظَّانُّ لِذَلِكَ وَمَا اهْتَدَى، وَلَقَدْ أَوْضَحْتَ مَا أَشْكَلَ مِنْ ذَلِكَ لِمَنْ تَوَهَّمَ وَامْتَرَى بِقَوْلِكَ – صَلّى اللّهُ عَلَيْكَ –: قَدْ يَرَى الْحُوَّلُ الْقُلَّبُ وَجْهَ الْحِيلَةِ، وَ دُونَهَا حَاجِزٌ مِنْ تَقْوَى اللّهِ فَيَدَعُهَا رَأْيَ الْعَيْنِ، وَ يَنْتَهِزُ فُرْصَتَهَا مَنْ لا حَرِيجَةَ لَهُ فِي الدِّينِ، صَدَقْتَ وَ خَسِرَ الْمُبْطِلُونَ). به خاطر تدبیر و کاردانی ات که امری مشهور بود پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه تو را به فرماندهی منصوب می فرمود و هیچ گاه کسی بر تو امارت نداشت.... چه بسا اموری که تو به جهت تقوا آن را کنار گذاشتی ولی دیگران در مانند آن از هوای نفس پیروی کردند و همین سبب شد که نادانان خیال کنند تو از درماندگی کارت بدانجا منتهی گردید. به خدا سوگند کسی که چنین گمانی کرد گمراه شد و خطا نمود. شما پاسخ این توهم را به خوبی بیان فرمودی که گاهی دوراندیش چاره جو راه چاره را می داند ولی تقوا مانع از اقدام او می شود پس دانسته و آشکارا دست از آن بر می دارد و کسی که مبالاتی در دین ندارد آن فرصت را غنیمت می شمارد (بحار الأنوار 97 /365)

[68/ 2108] یکی از متعصبین به حقیقت اعتراف کرده (1) و می گوید:

بهترین دلیـل بر خُبره بودن امیرالمؤمنین علیه السـلام در سـیاست آن است که پیـامبر صـلی الله علیه و آله برای تبلیغ سوره برائت او را نزد مشـرکین فرستاد و نیز او را به فرماندهی لشکر یمن نصب فرمود که بدون جنگ و خونریزی بسیاری به دست او ایمان آوردند. پس کسی که در سیاست علی علیه السلام تردید نماید به پیامبر صلی الله علیه و آله جسارت کرده است!

او پس از ذکر رجوع خلفـا به آن حضـرت و مشـکل گشـایی از مشـکلات آنـان و بیان نکاتی از سیاسـتمداری علی علیه السـلام در دوران حکومتش، از قاضی ابوبکر باقلانی (متوفی 403) نقل کرده که: همه صحابه، علی علیه السلام

1- همین نویسـنده کلام خودش را فراموش کرده و پس از 60 صـفحه می نویسد: سلامت در ترک مبارزه بوده.... علی [علیه السلام] می توانست برای ایجاد آرامش و اتحاد از راهکارهای دیگر اسـتفاده نماید و دست به شمشیر نبرد گرچه به این قیمت که از حق خودش بگذرد. (مواقف الصحابة لمحمد أمحزون 166/2) ناشر بر او اعتراض کرده که این تعبیر انتقاد به امام علی رضی الله عنه [علیه السلام] است.

را احترام و تعظیم می کردند و اتفاق نظر بر دانش فضل، درک و فهم عمیق و رأی صائب و فقاهت آن حضرت داشته اند.

سپس- در ردّ بر کسانی که گفته اند: علی علیه السلام شدّت عمل بی جا داشته و جنگ را بر صلح ترجیح داده - می گوید: در سیاست علی علیه السلام شدّت عمل سراغ نداریم مگر جایی که ضرورت اقتضا کرده و چاره ای جز جنگ نداشته است و شواهدی بر آن اقامه کرده است. (1)

روش چهارم: چینش روایات برای تنقیص و توهین

یکی از روش های اهل خلاف برای بیان مراد و مقصودشان، چینش روایات و ترتیب احادیث یا ابواب است. به عنوان مثال، گفته اند نقل روایت: (لا أَشْبَعَ اللّهُ بَطْنَهُ) که نفرین به معاویه بوده - پس از روایات ساختگی که نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله باعث رحمت برای نفرین شده است از مناقب معاویه بشمار می رود، و این از چینش روایات استفاده می شود! (2) پس از روشن شدن این مقدمه می گوییم:

[2109 /69] مسلم روایتی نقل می کند: کسی که شب تا صبح بخوابد و نماز شب نخواند شیطان در گوشش بول می کند.

[2110 /70] سپس روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله نزد امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام رفته و آن ها را برای نماز شب بیدار کرد علی علیه السلام عرض کرد: جان ما به دست خداست اگر بخواهد ما را بیدار می کند - و بنابر نقل دیگران: ما به جز نماز واجب نمازی نخواهیم خواند (3) - پیامبر صلی الله علیه و آله [با ناراحتی] دست بر ران مبارک

1- رجوع شود به مواقف الصحابة لمحمد أمحزون 2 /93 - 104.

2- رجوع شود به کلام ابن کثیر مسلم با قرار دادن این دو حدیث کنار یکدیگر خواسته فضیلت معاویه را بیان نماید. (البدایة والنهایة 8 /128)

3- مسند أبي یعلی 1 /301، کنز العمال 8 /391.

زده و این آیه را قرائت فرمود: (وَ كَانَ الْإِنسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً) [الکهف (18): 54] که حاکی از جدال بیهوده برخی از انسان ها و عدم تسلیم آن ها در برابر حق است.

[2111 /71] مسلم به این هم اکتفا نمی کند و پس از آن روایتی دیگر در تسلط شیطان بر کسی که نماز شب را ترک کند ذکر کرده که در آخر آن آمده: او در حالی صبح می کند که نفسی خبیث و کسل دارد. (1)

شما را به خدا اگر کسی بگوید شیطان در گوش یکی از خلفا یا صحابه بول می کند عامه با او چه می کنند؟!

گرچه این مختصر گنجایش پاسخ به این یاوه ها را ندارد ولی چگونه ممکن است امیر مؤمنان علیه السلام نماز شب نخواند و علاوه بر آن با بی ادبی با پیامبر صلی الله علیه و آله سخن بگوید؟!

مگر حضرت نفرمود: و لقد علم المستحفظون من أصحاب محمد صلی الله علیه و آله اني لم أرد علی الله ولا علی رسوله ساعة قطّ! (2) مگر نفرمود: ولقد علمتم أني لم أخالف رسول الله صلی الله علیه و اله ولم أعصه في أمر قطّ. (3) آری اگر زهری درباری، برای خوشایند حکّام اموی که هزاران سکه طلا به او بذل و بخشش می کردند (4) - این گونه یاوه سرایی نماید، عجیب نیست.

[2112 /72] نظیر مطلب گذشته- در چینش روایات - آن است که ابن ماجه نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله دو غلام به امیرالمؤمنین علیه السلام داد که با هم برادر بودند.

1- صحیح مسلم 2 /187.

2- شرح ابن أبي الحدید 10 /179

3- شرح ابن أبي الحدید 5 /181

4- رجوع شود به دفتر پنجم صفحه 1816: «کتمان فضائل توسط زهری به سبب دنیا پرستی» و تعلیقه محقق طباطبایی رحمه الله بر فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 224، 334

آن حضرت یکی از آن دو را فروخت پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: آن را برگردان.

[2113 /73] ابن ماجه پس از آن از ابو موسی اشعری نقل می کند پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را که بین مادر و فرزند یا دو برادر جدایی بیندازد لعنت کرده است. (1)

روش پنجم: نقل روایات در باب خاص برای تنقیص و توهین

گذشته از مضمون برخی از احادیث جعلی که برای تخریب وجهه امیرالمؤمنین علیه السلام ساخته شده است - مانند روایاتی که می گوید آن حضرت از دختر ابوجهل خواستگاری نمود - ذکر بعضی از روایات در باب خاص با عنوانی مخصوص، خود نوعی تنقیص عیبجویی و بی احترامی بشمار می آید مانند نقل روایات خواستگاری دختر ابوجهل در باب دفاع مرد از دخترش (2) یا در بیان مواردی که جمع بین همسران شایسته نیست. (3)

[2114 /74] از همین قبیل است روایتی که ابوداود در باب «سکوت در فتنه» نقل کرده که کسی به امیر مؤمنان علیه السلام گفت: آیا در این مسیر (جنگ های دوران خلافت ظاهری) عهد و فرمانی از پیامبر صلی الله علیه و آله داری یا نظر شخصی توست؟ حضرت پاسخ داد: نه عهدی در کار نبوده و نظر شخصی من است. (4)

1- عن علی [علیه السلام]، قال: وهب لی رسول الله صلی لله علیه و اله غلامین أخوین، فبعتُ أحدهما. فقال: ما فعل الغلامان؟ قلت: بعت أحدهما. قال: ردّه. عن أبي موسی، قال: لعن رسول الله صلی اله علیه و اله من فرّق بین الوالدة و ولدها، و بین الأخ و بین أخیه. (سنن ابن ماجة 2 /755 - 756)

2- صحیح البخاري 6 /158، السنن الکبری للبیهقي 7 /307.

3- سنن أبي داود 1 /458 - 459

4- سنن أبي داود 2/ 405 - 406: باب ما یدل علی ترك الکلام في الفتنة، عن قیس بن عباد، قال: قلت لعلی رضی الله عنه [علیه السلام]: أخبرنا عن مسیرك هذا، أعهد عهده إلیك رسول الله صلی الله علیه و سلم أم رأي رأیته؟ فقال: ما عهد إلي رسول الله صلی الله علیه و سلم بشيء، ولکنه رأي رأیته

نقل روایت در باب «سکوت در فتنه» بیانگر موضع ابوداود نسبت به رفتار امیرمؤمنان علیه السلام و فتنه دانستن آن است.

مسلّم است که او هیچ گاه حاضر نمی شود چنین عبارتی را دربارهٔ خلفا داشته باشد! با آن که در روایات معتبر گذشت که تمام جنگ های امیرمؤمنان علیه السلام مطابق فرمان خدا به حکم قرآن و به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. (1)

شگفتا که مبارزه با ابوبکر موجب ارتداد و مبارزه با خلفا فسق و فجور است، ولی در برابر کسانی که با امیرالمؤمنین علیه السلام می جنگند سکوت بهتر است!

روش ششم: شایعه پراکنی دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام

اشاره

برچسب زدن، نسبت های ناروا و شایعه پراکنی از روش های متداولی است که در نزاع حق و باطل در طول تاریخ از آن استفاده فراوان شده است. تاریخ پیامبران مملو از اتهامات کافران و مشرکان است. این امت نیز پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بر همین روش سیر نموده و حاکمان جائر برای رسیدن به اهداف پلیدشان از هیچ تلاشی دریغ ننمودند یکی از مهمترین راهکارهایی که دستگاه حکومت اموی برای مقابله با بیکران فضائل امیر مؤمنان علیه السلام انتخاب کرده و بر آن اصرار و تأکید داشت انتشار مطالب دروغ و شایعات بی اساس در مذمّت آن حضرت بود.

[2115 /75] ابن ابی الحدید می گوید معاویه عده ای از صحابه و تابعین را مأمور کرد تا مطالب ناشایستی را به امیرمؤمنان علیه السلام نسبت داده و در این زمینه

1- مراجعه شود به دفتر سوم.

روایت جعـل نماینـد و برای آنان وجه قابل توجهی قرار داد افرادی ماننـد: ابو هریره، عمرو بن العاص، مغیرة بن شـعبه، عروة بن الزبیر و... (1)

[76/ 2116] معـاویه صـد هزار در هم به سـمرة بن جنـدب داد که به دروغ ادّعا کنـد آیه: (وَمِنَ النّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الـدُّنْيَا وَ يُشْـهِدُ اللّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلّىٰ سَـعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللهُ لاَ يُحِبُّ الْفَسَادَ) [البقرة (2): 204 - 205] (2) درباره علی [علیه السـلام] و آیه: (وَمِنَ النّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ) [البقرة (2): 207] (3) درباره ابن ملجم نازل شده است ولی او نپذیرفت دویست هزار در هم داد باز هم قبول نکرد، در مرتبه سوم سیصدهزار درهم داد ولی سمره زیر بار نرفت تا آن که چهار صدهزار درهم به او پرداخت کرد و او مطابق میل معاویه مطلب را برای مردم نقل کرد. (4)

از زُهری جیره خوار دربار بنی امیه نیز روایاتی ساختگی نقل شده، مانند:

عدم ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام،

بیدار نشدن حضرت علی و فاطمه برای نماز شب و عصبانی شدن

1- ان معاویة وضع قوماً من الصحابة، و قوماً من التابعین علی روایة أخبار قبیحة في علي علیه السلام تقتضي الطعن فیه والبراءة منه، وجعل لهم علی ذلك جعلاً یُرغَب في مثله، فاختلقوا ما أرضاه. (شرح ابن أبي الحدید 4 /62)

2- و از جمله مردم کسی است که گفتارش در زندگی دنیا موجب اعجاب تو می گردد و خدا را بر (صدق) آن چه در دل دارد گواه می گیرد در حالی که سرسـخت ترین دشـمنان است. و هنگامی که برمی گردد - یا هنگامی که سرکار می آید و به ریاست می رسد - می کوشد که در زمین فساد کند و کشت و نسل را نابود نماید و خدا فساد و تباهی را دوست ندارد.

3- و از جمله مردم کسی است که جان خویش را برای درخواست خوشنودی خداوند می فروشد و خدا نسبت به بندگان مهربان است.

4- شرح ابن أبي الحدید 4/72- 73

پیامبر صلی الله علیه و آله و قرائت: (وَكَانَ الْإِنسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً) [الكهف (18): 54]، (1)

و خواستگاری دختر ابوجهل،

همه موارد گذشته در صحاح عامه نقل شده است.

و امثال ابن تیمیه به بزرگنمایی آن با افزودن دروغ هایی دیگر پرداخته اند. (2)

[2117 /77] خواستگاری از دختر ابو جهل از داستان هایی است که دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام برای مخدوش کردن وجهه حضرت آن را ساخته اند. (3)

با آن که ابن حجر می نویسد مسور بن مخرمه هنگام فتح مکه شش سال داشت - یعنی هنگام شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله هشت ساله بوده - ولی بنابر روایات عامه او می گوید: من بالغ بودم که سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را بر منبر در این باره شنیدم.

پرسش ما آن است که: آیا این ازدواج برای امیرمؤمنان علیه السلام حلال بود یا حرام؟ اگر جایز بود که معنا ندارد پیامبر صلی الله علیه و آله یا حضرت زهرا علیها السلام از آن دلگیر شوند و اگر حرام بود آیا امیرمؤمنان علیه السلام که هر روز و شب خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می رسید از وظیفه شرعی خویش غافل بود و از آن حضرت نپرسید؟!

بر فرض جواز، آیا ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله با آن چه در قرآن آمده که: (فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلاثَ وَ رُبَاعَ) [النساء (4): 3] مخالفت نماید و آیا ممکن است سرور بانوان بهشت تسلیم حکم خدا در قرآن نباشد؟!

1- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2565 - 2566 روایت شماره 2110.

2- رجوع شود به منهاج السنة، المنتقى من منهاج الاعتدال للذهبي 201 - 202.

3- إن علیّاً [علیه السلام] خطب ابنة أبي جهل..... (رجوع شود به مسند أحمد 4/ 326، صحيح البخاري 14/ 147، 212، صحيح مسلم 7/ 141 - 142، سنن ابن ماجة 1 /644، سنن أبي داود 1 /460، المستدرك 3 /158 - 159)

آیا غیر از دختر ابوجهل کسی دیگری نبود که حضرت برای همسری انتخاب کند؟!

آیا صحیح بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به جای آن که به خود امیرمؤمنان علیه السلام تذکر دهد بالای منبر مطلب را مطرح کند و آبروی دامادش را ببرد و او را تهدید کند که اگر می خواهد دختر ابوجهل را بگیرد باید دختر مرا طلاق دهد؟!

آیا این تناقض نیست که بفرماید: من حرامی را حلال و حلالی را حرام نمی کنم ولی صریحاً بگوید من اجازه نمی دهم چنین ازدواجی واقع شود؟!

بنابر روایات اهل تسنن در قضیه بریده آمده است: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: هنگامی که غنائم را تقسیم کردم این کنیز (به قید قرعه) در سهم خمس و سپس نصیب خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان علی شد لذا آن را به خود اختصاص دادم. (1) هنگامی که بریده می خواست به پیامبر صلی الله علیه و آله و اطلاع دهد که علی علیه السلام کنیزی از خمس را به خود اختصاص داده برخی از صحابه گفتند: بگو تا او را از چشم پیامبر صلی الله علیه و آله بیندازی! (2) حضرت این سخنان را شنید خشمگین بیرون آمد و فرمود: «چرا عده ای از علی عیبجویی می کنند؟ هر کس از علی عیبجویی کند از من عیبجویی نموده است». (3)

پرسش این است که چرا آن جا از پیامبر صلی الله علیه و آله واکنش منفی دیده نشد بلکه آن حضرت به شدت بر معترضین غضب و از علی علیه السلام دفاع فرمود؟! آیا آن ماجرا پاسخ دندان شکنی برای دروغ پردازان خواستگاری از دختر ابوجهل نیست؟! (4)

1- رجوع شود به صفحه 2306

2- بنابر روایت شیعه: فقال له عمر: امض لما جئت له ؛ فإنه سیغضب لابنته مما صنع علي! (الإرشاد 1 /161، کشف الیقین للعلامة الحلي 150، بحار الأنوار 21 /358)

3- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2311 - 2312

4- رجوع شود به خطبة أمیر المؤمنین علیه السلام ابنة أبي جهل خیال لا حقیقة تألیف رحیم حسین مبارك.

چند نکته درباره روایات خواستگاری از دختر ابوجهل

نکته اول:

عمـده روایـات خواسـتگاری از دختر ابوجهـل از راویـانی چون زُهري درباری و ابوهریره دنیاپرست و عبـدالله بن زبیر ناصبی و امثال آنان است!

نکته دوم:

از شواهـد سـاختگی بودن آن روایت معتبر امـام مجتبی علیه السـلام است که پیـامبر صـلی الله علیه و آله از علی علیه السـلام بـا نهایت جلالت و احترام یاد می فرمود و هیچ گاه او را ناسزا نگفت. (1)

نکته سوم:

ابن عباس به عمر گفت: تو (خوب) می دانی که علی علیه السـلام هیچ گاه تغییر حالت نداد و دست از دینش برنداشت و پیامبر صـلی الله علیه و آله را خشـمگین ننمود. عمر سـخن او را قطع کرد و گفت: آیا او نبود که می خواست با وجود فاطمه با دختر ابوجهل ازدواج کنـد؟! (2)

بنابر این، او نیز از کسانی بوده که در این شایعه پراکنی نقش داشته است!! (3)

نکته چهارم:

این شایعه در حیات پیامبر صـلی الله علیه و آله ساخته شد و کذب آن نیز معلوم گردید، (4) ولی تکیه مخالفان بر آن، برای انحراف اذهان از غصب فدک و هجوم به خانه حضـرت زهرا علیها السـلام است تا وانمود کنند در روایت: (فَاطِمَهُ بَضْعَهٌ مِنِّی مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی) مشکل متوجه امیرمؤمنان علیه السلام می شود نه خلفا!

1- رجوع شود به روایت معتبر 2146، متن و پاورقی صفحه 2596.

2- شرح ابن أبي الحدید 12 /50 - 51.

3- رجوع شود به علل الشرائع 185 - 186، بحار الأنوار 43 /201 - 202.

4- رجوع شود به پاورقی قبل.

پاسخ این شبهه آن است که مورد مخصّص نیست، سبب صدور روایت هرچه باشد حضرت زهرا علیها السلام همیشه پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله و آزارش آزار آن حضرت است.

بنابر همین روایات ساختگی، امیرمؤمنان علیه السلام پس از صدور روایت «فاطمة بضعة منّي» خواستگاری را رها نمود (1) ولی غاصبان فدک و مهاجمین به خانهٔ حضرت زهرا علیها السلام با آن که این روایت را شنیده بودند، از غصب فدک و هجوم دست برنداشتند و هنگامی که به آنان گفته شد فاطمه در این خانه است پاسخ دادند حتی اگر فاطمه در خانه باشد! (2)

و ابوبکر در لحظات جان کندن از هجوم به خانهٔ آن حضرت اظهار پشیمانی می کرد و می گفت: ای کاش دست به چنین کاری نزده بودم. (3)

نکته پنجم:

بین امیرمؤمنان علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام هیچ اختلافی نبوده و چنین تفاهمی بین دو همسر در عالم هستی نظیر نداشته است.

1- فترك علي [علیه السلام] الخطبة. (مسند أحمد 4 /326، السنن الكبرى للبيهقي 308/7) فرفض علي [علیه السلام] ذلك. (مسند أحمد 4 /326) فأمسك على [علیه السلام] عن الخطبة. (مسند أبي يعلى 13 /134) فسكت عن ذلك النكاح و ترك. (كنز العمال 13 /678) خطب علي [علیه السلام] ابنة أبي جهل إلى عمها الحارث بن هشام، فاستشار النبي صلى الله عليه و سلم فقال: أعن حسبها تسألني؟ قال على [علیه السلام] قد أعلم ما حسبها، ولكن أتأمرنى بها؟ فقال: لا، فاطمة مضغة منى ولا أحسب إلا وأنها تحزن - أو تجزع -، فقال علي [علیه السلام]: لا آتي شيئا تكرهه. (المستدرك 3/ 158 - 159، كنز العمال 13 /674، قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه)

2- فقيل له: يا أبا حفص! إن فيها فاطمة! قال: و إن!! (الإمامة والسياسة: 1 /19)

3- .... فوددت أني لم أكشف [أفتش] بيت فاطمة.... (رجوع شود به الهجوم على بيت فاطمه عليها السلام 161 - 165 و منابعی که در دفتر چهارم پاورقی صفحه 1691 گذشت)

در ضمن روایتی آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

به خـدا سوگنـد هیـچ گاه من او را ناراحت نکرده و به کاری وادار ننمودم و او نیز هیـچ گاه مرا خشـمگین نساخت و نافرمانی من ننمود. من هرگاه به او نگاه می کردم غم و اندوهم زائل می گردید. (1)

نکته ششم:

از آن چه گـذشت ساختگی بودن روایاتی دیگر- ماننـد آن چه مخالفان در وجه تسـمیه امیر مؤمنان علیه السـلام به ابوتراب و بدرفتاری آن حضرت با حضرت زهرا نقل کرده اند - روشن می شود. (2)

شایـد از اهـداف دروغ پردازان آن باشـد که وانمود کنند نظیر بدرفتاری هایی که عایشه با پیامبر صـلی الله علیه و آله داشـته (3) بین دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و شوهرش نیز بوده است! (4)

1- قال علی علیه السـلام: فوالله ما أغضـبتها ولا أكرهتها من بعد ذلك على أمر حتى قبضـها الله عزّ وجلّ إليه ولا أغضبتني ولا عصت لي أمراً، ولقـد كنت أنظر إليها فتكشف [فتنكشف] عني الغموم والأحزان.... (المناقب للخوارزمي 353 - 354، كشف الغمة 1 /373، بحار الأنوار 43/134)

2- كان بين علی و بين فاطمة [عليها السـلام] كلام، وأنه هجرها فخرج من بيتها فأتى المسـجد فنام في التراب... فقال صـلى الله عليه و اله له: يا أبا تراب ما نيمك فی التراب، والله لحجرة بنت رسول الله صلى الله عليه و اله خير من التراب. (رجوع شود به فضائل سيدة النساء لابن شاهين،37، كشف الخفاء للعجلوني 1 /235) و في روايـة موضوعة أخرى: كان في علي على فاطمة [عليهما السـلام] شدّة، فقالت: والله لأشـكونك إلى رسول الله [صـلى الله عليه و اله] فانطلقت وانطلق علي [عليه السـلام] بأثرها... قال علي [عليه السـلام]: فكففت عما كنتُ أصنع، و قلت: والله لا أتى شيئا تكرهينه أبداً. (الطبقات الكبرى لابن سعد 8 /26، الإصابة 8 /268)

3- مسند أحمد 111/6، 117 - 118، سنن النسائي 70/7، السيرة الحلبية 313/3، السبعة من السلف.

4- قال بعض المعاصـرين: و لعلّ سـرّ وضع هـذه الترهات هو:... يريـدون أن يظهروا... كان في بيت علي من التناقضات... مثل... الذي كان في بيت النبي صـلى الله عليه و اله... مما كانت تصـنعه بعض زوجاته .... فزوجة النبي تتصـرف كما... تتصـرف بنت النبي صلى الله عليه و اله فاطمة عليا السلام (الصحيح من سيرة النبي الأعظم صلى الله عليه و اله للسيد جعفر مرتضى 5/ 236)

[2118 /78] ابو هریره با بستن دروغی به امیر مؤمنان و تطبیق بی جای حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن حضرت، به حکومت مدینه دست یافت!! (1)

[2119 /79] در طول 9 سالی که مغیره حاکم کوفه بود، به سفارش معاویه به مذّمت و عیبجویی از امیرمؤمنان علیه السلام و اصحابش می پرداخت. (2)

عده ای هم از روی کینه و دشمنی مطالبی ناروا به آن حضرت نسبت دادند.

[2120 /80] عبد الرزاق از استادش مَعْمَر نقل می کند که او گفت: زُهری دو حدیث درباره علی به نقل از عروة بن،زبیر از عایشه داشت وقتی از او درخواست کردم که برایم نقل کند به من گفت تو را با آن دو - عروه و عایشه - و حدیثشان چه کار؟! - خدا بهتر می داند - من آن دو را - نسبت به بنی هاشم - متهم می دانم (و برای نقل آن ها اعتباری قائل نیستم).

ابن ابی الحدید می گوید: آن دو حدیث ساختگی عبارت است از:

1- قال الأعمش: لمّا قدم أبو هريرة العراق مع معاوية عام الجماعة جاء إلى مسجد الكوفة، فلما رأى كثرة من استقبله من الناس جثا على ركبتيه، ثمّ ضرب صلعته مراراً، وقال: يا أهل العراق أتزعمون أني أكذب على الله و على رسوله، و أحرق نفسي بالنار؟! والله لقد سمعتُ رسول الله صلى الله عليه و اله يقول: «إن لكل نبي حرماً، و إن حرمي بالمدينة ما بين عير إلى ثور، فمن أحدث فيها حدثاً فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين». و أشهد بالله أن علياً أحدث فيها. فلما بلغ معاويةَ قوله، أجازه، و أكرمه، وولاه إمارة المدينة. (شرح ابن أبي الحديد 67/4)

2- و ولّى معاوية المغيرة بن شعبة الكوفة، فأقام بها تسع سنين و هو أحسن رجل سيرة و أشدّه حبّاً للعافية [!] غير أنه لا يدع ذمّ عليّ والوقيعة فيه، والعيب لقتلة عثمان واللعن لهم. و كان معاوية حين أراد توليته قال له: يا مغيرة... و قد أردت أن أوصيك بأشياء كثيرة، فتركت ذلك اعتماداً على بصرك بما يرضيني ويشدّد سلطاني و يصلح رعيّتي، غير أني لا أدع إيصاءك بخصلة: لا تكفكفنّ عن شتم علي و ذمّه، والترحم على عثمان والاستغفار له، والعيب لأصحاب علي والإقصاء لهم و ترك الاستماع منهم، والإطراء لشيعة عثمان والإدناء لهم والاستماع منهم. (أنساب الأشراف 243/5 و رجوع شود به تاريخ الطبري 4 /188)

[2121 /81] روى الزُهري أن عروة بن الزبير حدّثه، قال: حدثتني عائشة، قالت: كنت عند رسول الله صلى الله عليه و اله إذ أقبل العباس و علي، فقال: يا عائشـة، إن هـذين يموتان على غير ملّتي أو قال: ديني. عايشه می گوید: نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله بودم که علی و عباس وارد شدند حضرت فرمود: ای عایشه این دو در حالی از دنیا می روند که بر دین من نیستند.

[2122 /82] إن عروة زعم أن عائشة حدّثته، قالت: كنت عند النبي صلى الله عليه و اله إذ أقبل العباس و علي، فقال: يا عائشة، إن سرّك أن تنظري إلى رجلين من أهل النار فانظري إلى هذين قد طلعا. (1)

عـایشه می گویـد: نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله بودم که علی و عباس وارد شدنـد، حضـرت فرمود: ای عایشه اگر دوست داری دو نفر از اهل جهنم را ببینی به این دو نفر نگاه کن.

نگارنده گوید: مناسب بود به این دو حدیثِ عروة بن زبیر از عایشه که به دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده، دو روایت دیگر نیز افزوده شود:

روایت نخست: روایتی که در منابع اهل تسنن به سند صحیح نقل شده است:

[2123 /83] عن عروة، عن عائشة: ان رسول الله صـلى الله عليه و سـلم قال: (زينب خير بناتي، أصـيبت فيّ)، فبلغ ذلك علي بن حسـين [عليهما السـلام] فأتاه، فقال: «ما حـديث يبلغني عنك تنتقص فيه فاطمـة [عليها السـلام]»؟! فقال عروة: ما أُحبّ أن لي كذا و كذا [ما بين المشرق والمغرب] و إنى أنتقص فاطمة حقّاً هو لها، فأمّا بعد ذلك فلك عليّ أن لا أُحدّث به أبداً. (2)

1- شرح ابن ابی الحدید 4 /63 - 64.

2- المعجم الأوسط 5 /80 الذرية الطاهرة النبوية للدولابي 72- 73 تاريخ مدينة دمشق 148/3 دلائل النبوة للبيهقي 3/ 156 - 157. قال الحاكم النيسابوري: هذا حديث صـحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه (المستدرك 2/201 و 4/ 44) و قال الهيثمي: رواه الطبراني في الكبير والأوسـط بعضه، و رواه البزار، و رجاله رجال الصـحيح. (مجمع الزوائـد 213/9) و رجوع شود به سلسـلة الأحاديث الصحيحة للألباني 7/ق 1 /193 - 195 شماره 3071)

خلاصه آن که عروة بن زبیر از عایشه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین دختران من زینب است. امام سجاد علیه السلام نزد او رفته و به او اعتراض فرمود که چرا با نقل این حدیث (دروغین) از شأن حضرت فاطمه علیها السلام کاسته ای؟! او اظهار پشیمانی کرده و به حضرت قول داد که دیگر این مطلب را نقل نکند!

روایت دوم: عن محمد بن الضحاك بن عمرو بن أبي عاصم النبيل، قال: أشهد على محمد بن يحيى بن مندة بين يدي الله أنه قال لي: أشهد على أبي بكر بن أبي داود بين يدي الله أنه قال لي: روى الزهري، عن عروة، قال: كانت قد حفيت أظافير... من كثرة ما كان يتسلّق على أزواج رسول الله صلى الله عليه و اله.

راوی می گوید: من نزد خدا شهادت می دهم که روایت فوق را ابوبکر سجستانی - فرزند ابوداود سجستانی صاحب سنن ابی داود - از زهری از عروه نقل کرد. نگارنده از ترجمه متن آن معذور است. مطلب به گونه ای زننده بوده است که عده ای از عامه حاضر نشده اند آن را کامل نقل کنند.

ذهبی در آثارش با الفاظ کنایی «رجل» و «فلان» این روایت را به این کیفیت نقل کرده: عن عروة أنه قال: حفيت أظافير رجل من كثرة ما كان يتسلّق... الحديث. (1)

یا گفته:... حفيت أظافير فلان من كثرة ما كان يتسلّق على أزواج النبي صلى الله عليه و اله. (2)

1- تذكرة الحفاظ 2 /771.

2- ميزان الاعتدال 2 /433، سير أعلام النبلاء 13 /229، لسان الميزان 3 /294.

در تاریخ مدینة دمشق ابن عساکر در دو موضع از این روایت یادی کرده، در موضع اول به این کیفیت: عن عروة، قال: کانت [...] فذکر...(1)

و در موضع دوم آمده: الخوارج والنواصب نسبوه إلی أن أظا.... (2)

ابن عدی و ابن نجار آن را به صورت کامل و بدون کنایه نقل کرده اند، (3) ابوالشیخ اصبهانی، حافظ ابونعیم اصبهانی و معلمی در التنکیل نیز آن را به گونه ای دیگر و روشن تر به نقل از ابوبکر سجستانی از نواصب ذکر کرده اند. (4)

ذهبی می گوید: من نمی پذیرم که عروه چنین روایتی را نقل کرده باشد، اگر ابن ابی داود - یعنی ابوبکر سجستانی- آن را روایت نموده سبک سر (و بی عقل) بوده؛ زیرا نزدیک بود به جهت نقل این بهتان سر از تنش جدا شود. (5)

او در موضعی دیگر ابوبکر سجستانی را بسیار ستوده و در دفاع از او گفته: از او سعایت کردند که به علی [علیه السلام] جسارت نموده ولی او چنین کاری نکرده مطلبی را از نواصب نقل کرده و اشتباه کرده که آن را روایت نموده است! (6)

نگارنده گوید: کلام در اعتقاد ابوبکر سجستانی به آن چه روایت کرده نیست،

1- تاریخ مدینة دمشق 87/29

2- تاریخ مدینة دمشق 29 /88.

3- الکامل لابن عدي 4 /266 الرد علی أبي بکر الخطیب البغدادي لابن النجار 116.

4- طبقات المحدثین بأصبهان 3/ 303، ذکر أخبار إصبهان 2 /211، التنکیل بما في تأنیب الکوثري من الأباطیل لعبد الرحمن المعلمي الیماني 2/ 520... أن أظفاره - أظافیره - حفیت من کثرة تسلّقه علی أم سلمة - زوج النبي صلی اله علیه و آله-.

5- سیر أعلام النبلاء 13 /229

6- سعوا علیه أنه نال من علي [علیه السلام]، ولم یقع ذلك منه، إنما روی شیئا أخطأ بنقله من قول النواصب لا بارك الله فیهم. (تذکرة الحفاظ 2 /771)

بلکه سـخن در آن است که چگونه او حاضـر به نقل آن شده و چگونه برخی مانند ابن عدی جرجانی ابن نجار بغدادی، ابوالشیخ اصبهانی، حافظ ابونعیم اصـبهانی و معلمی به خود اجازه داده انـد توهین و جسارت صـریح نواصب و شایعه آنان علیه امیر مؤمنان علیه السـلام را به راحتی نقل کنند، در حالی که اگر چنین مطلبی مربوط به خلفا یا حتی معاویه بود جرأت اقدام به آن را نداشتند!

علاوه بر آن، مطلب به گونه ای زشت و زننده بوده که برخی از مخالفان هم از نقل آن امتناع داشـته و با الفاظ کنایی «رجل» و «فلان» آن را نقل کرده یا – مانند ابن عساکر در تاریخ مدینة دمشق – روایت را تقطیع کرده و ناقص آورده اند.

و این مطلب نمونه های دیگر نیز دارد یعنی برخی از روایات که در مذمت خاندان پیامبر صـلی الله علیه و آله از ناحیه دشمنان کینه توز آن حضـرت و خانـدانش جعل شـده به گونه ای بوده که عامّه هم از نقل آن شـرم نموده و با تغییر الفاظ یا تقطیع و سـفید گذاشـتن قسـمتی از مطلب – بر آن سرپوش نهاده اند!

[84/ 2124] بخاری از عمرو بن عاص (1) نقل کرده که:

شنیـدم پیامبر صـلی الله علیه و آله آشـکارا – نه مخفیانه – فرمود: آل ابی... اولیای من نیسـتند فقط خـدا ولی من است و افراد شایسـته از مؤمنان.

بخاری از استادش نقل کرده که در کتابی که از آن روایت را نقل کرده بعد از کلمهٔ «آل ابی» سفید است و مضاف الیه آن نوشته نشده. (2)

1- في المحصول للرازي 4 /340 - 341 تكلّم عمرو بن العاصـي و ذكر عليا عليه السـلام ولم يترك شيئاً من المساوئ إلا ذكر فيه، وفيما قال: إن عليّاً شـتم أبا بكر، و شارك في دم عثمان [...] إلى أن قال - مخاطباً لمولانا الإمام الحسن بن على [عليه السلام] -: اعلم أنك وأباك من شر قريش.

2- ان عمرو بن العاص قال: سمعت النبي صلى الله عليه و سلم جهاراً غير سر يقول: إن آل أبي... - قال عمرو: في كتاب محمد بن جعفر بياض - ليسوا بأوليائي إنما وليي الله وصالح المؤمنين. (صحيح البخاري 73/7)

[2125 /85] در صحیح مسلم گفته: آل ابی، مقصودش فلانی است. (1)

[2126 /86] و در مسند احمد گفته: آل ابی فلان (2).

[2127 /87] ولی ابوبکر بن عربی تصریح کرده که در اصل، لفظ حدیث: «آل ابی طالب» بوده و دیگران آن را تغییر داده اند.(3)

ابن ابی الحدید نیز تصریح کرده که در نسخه های موجود نزد او لفظ: «آل ابی طالب» بوده است. (4)

[2128 /88] ابن حجر کلام ابن عربی را نیز تحریف کرده و گفته: ابن عربی گفته: مقصود از «آل ابي فلان» آل ابوطالب است. (5)

در حالی که ابن عربی نگفته «مقصود»، بلکه تصریح کرده که در اصل مکتوب لفظ حدیث «آل ابي طالب» بوده است.

نگارنده گوید: قریب به روایت گذشته عمرو بن العاص را طبرانی از معاذ بن جبل نقل کرده و هیثمی حکم به اعتبار آن کرده است!

[2129 /89] عن معاذ بن جبل: التفت رسول الله صلی الله علیه و اله إلی المدینة، فقال: إن بیتي هؤلاء یرون أنهم أولی الناس بي، ولیس کذلك، إن أولیائي منکم المتقون، من کانوا وحیث کانوا. اللهم إني لا أحلّ لهم فساد ما أصلحت [!!]

1- آل أبي، یعنی: فلاناً. (صحیح مسلم 1 /136)

2- مسند أحمد 203/4.

3- قال أبو بکر بن العربي في سراج المریدین: کان في أصل حدیث عمرو بن العاص: «إن آل أبي طالب»، فغُیّر: آل أبي فلان، کذا جزم به، و تعقبه بعض الناس، و بالغ في التشنیع، و نسبه إلی التحامل علی آل أبي طالب. (تعلیقة إمتاع الأسماع 5 /401)

4- شرح ابن أبی الحدید 4 /63 - 64.

5- قال ابن حجر: قال أبو بکر بن العربي: المراد آل أبي طالب. (مقدمة فتح الباري 329)

قال الهيثمي: رواه الطبراني، وإسناده جيد. (1)

در سوره مبارکه نور آیاتی در مـذمّت عـده ای از منافقین وارد شده که یکی از همسـران پیامبر صـلی الله علیه و آله را به فحشا متهم کردند. (2)

[2130 /90] دروغ پردازان بنی امیه با کمال وقاحت امیرمؤمنان علیه السـلام را از تهمت زننـدگان بلکه بزرگ آنان معرفی می کردند ولی ابن شهاب زهری - با آن که عالمی درباری بود- به صراحت آن را انکار کرد. (3)

[2131 /91] بخاری از مَعْمَر نقل می کند که زهری گفت ولید بن عبدالملک از من پرسـید: شنیده ای که علی هم از جمله کسانی بود که عایشه را متهم نموده بودند؟! به او گفتم: نه، ولی دو نفر از طایفه خودت (بنی امیه) به من اطلاع دادند

1- مجمع الزوائد 10 /231 - 232.

2- نگارنده گوید: شـیخ مفید قدس سـره در این زمینه اثری دارند با نام: «رسالة حول خبر مارية»، سیّد جعفر مرتضی عاملی رحمه الله نیز کتاب مسـتقلی با عنوان «حديث الإفك» نگاشـته است و بر خلاف آن چه در کتب عامه مشهور شده آیات افک را در شأن ماریه می داند نه عایشه، گزیده ای از مطالب کتاب ایشان در آخر رساله گذشته شیخ مفید قدس سره آمده است.

3- دخل سـليمان بن يسار على هشام فقال له: يا سـليمان [من] (الَّـذِي تَوَلَّىٰ كِبْرَهُ مِنْهُمْ) [النور (24): 11]؟ فقال له: عبـد الله بن أبي بن سلول، فقال له: كـذبت هو علي بن أبي طالب. قال: أمير المؤمنين أعلم بما يقول، فدخل ابن شـهاب، فقال: يا ابن شـهاب، من (الَّذِي تَوَلَّىٰ كِبْرَهُ مِنْهُمْ)، فقال له: عبـد الله بن أبي، فقال له: كـذبت هو علي بن أبي طالب. (تاريـخ مدينـة دمشق 55 /371، سير أعلام النبلاء 339/5 تاريخ الإسلام للذهبي 8 /245 - 246، الوافي بالوفيات 5 /18، الدر المنثور 5 /32 - 33، السيرة الحلبية 2 /620، فتح القدير 4 /15) و في رواية: قال الزهري: أصـلح الله الأمير، ليس الأمر كذلك. (فتح الباري 7 /336) و قال السيوطي: أخرج البخاري وابن المنذر والطبراني وابن مردويه والبيهقي في الـدلائل عن الزهري، قال: كنت عنـد الوليـد بن عبد الملك فقال: (الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ) علي؟ فقلت: لا. (الدر المنثور 5 /32)

که عایشه گفته: رفتار علی درباره من مسالمت آمیز بود. (1)

برخی ایـن عبـارت بخـاری را بـه لفـظ: «مسـیئاً» نقـل کرده انـد کـه ابن حجر این نظریه را تقـویت کرده، (2) یعنی زهری انکــار کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام تهمتی به عایشه زده باشد ولی از عایشه نقل کرد که علی در آن قضیه رفتار بدی داشت!

[2132 /92] ابن قـتیبه (متوفی 276) دربـارهٔ جمعی از مخالفین می نویسـد: آن ها هنگامی که غلو رافضـیان را دیدنـد در برابرشان جبهه گیری کرده... و به کنایه - نه به صـراحت - به علی علیه السـلام نسـبت ستم داده و در حق او تعدّی نموده و گفتند: به ناحق خون دیگران را ریخته و در کشتن عثمان نیز مساعدت داشته است. (3)

[2133 /93] طبری می نویسد: (در نبرد جمل) احنف بن قیس به امیرالمؤمنین علیه السـلام گفت قبیله ما در بصـره گمان می کنند که اگر بر آنان دست یابی مردانشان را کشـته و زنانشان را به اسارت خواهی گرفت! حضرت فرمود چنین رفتاری از کسی مثل من سر نخواهد زد... من آن ها را مسلمان (ظاهری) می دانم (و این رفتار با کسی که اظهار اسلام نماید روا نیست). (4)

1- أخبرنا مَعْمَر عن الزهري، قال: قال لي الوليد بن عبد الملك: أبلغك أن عليّاً كان في من قذف عائشة؟! قلت: لا، ولكن قد أخبرني رجلان من قومك... ان عائشة قالت لهما: كان علي مسلّما في شأنها.... (صحيح البخاري 5 /60)

2- ففي عمـدة القاري 17 /209 وفتـح الباري 3367: أن النسـفي رواه عن البخـاري بلفـظ «مسـيئاً» و كـذا رواه أبو علی بن السـكن عن الفربري. و قواه ابن حجر و قال: و يقوّي رواية عبد الرزاق ما في رواية ابن مردويه المذكورة [عن عائشة] بلفظ: أن عليّاً أساء في شأني

3- و قد رأيت هؤلاء - أيضاً - حين رأوا غلو الرافضة في حبّ علي [عليه السلام]... قابلوا ذلك أيضاً... و لحنوا في القول - و إن لم يصرحوا - إلى ظلمه، واعتدوا عليه بسفك الدماء بغير حق. (كتاب الاختلاف في اللفظ والردّ على الجهمية والمشبهة 34 - 36)

4- فلمـا قـدم على [عليه السـلام] أتاه الأحنف فقال له: يا علي، إن قومنا بالبصـرة يزعمون أنك إن ظهرت عليهم غـداً أنك تقتل رجالهم و تسبى نساءهم! فقال [عليه السـلام]: ما مثلي يخاف هذا منه، و هل يحلّ هذا إلا ممن تولّى و كفر، ألم تسمع إلى قول الله عزّ وجلّ: (لَسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ * إِلَّا مَن تَوَلَّىٰ وَ كَفَرَ) [الغاشية (88): 22 - 23] و هم قوم مسلمون. (تاريخ الطبري 509/3 - 510 الكامل لابن الأثير 3 /238 - 239)

نگارنده گوید: این گمان ناپسند ناشی از شایعاتی بود که طلحه و زبیر در بین مردم منتشر کرده بودند که:

[2134 /94] اگر علی پیروز شود شما را نابود، حرمت ها را دریده، نسلتان را کشته و زنانتان را اسیر خواهد نمود. (1)

و پیش از این گذشت که طلحه و زبیر بیعت خویش را شکستند و به دروغ ادعا نمودند که ما از روی اکراه با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نمودیم و روایاتی در این زمینه شایع شد. (2)

از جمله مطالبی که مخالفان شایع کردند آن که تعداد بسیار کمی از صحابه در جنگ ها با آن حضرت همراه بوده اند. (3)

و نیز شایع کردند که: امیرمؤمنان علیه السلام مانند دیگران اجتهاد نموده است! (4)

1- در شرح ابن أبی الحدید 1/ 256 پس از نقل رجز برخی از اهل بصره: لا یغلبن سم العدو سمکم *** إن العدو إن علاکم زمکم و خصکم بجوره و عمکم *** لا تفضحوا الیوم فداکم قومکم می نویسد: قال المدائني والواقدي: و هذا الرجز یصدّق الروایة أن الزبیر وطلحة قاما في الناس فقالا: إن علیّاً إن یظفر فهو فناؤکم یا أهل البصرة، فاحموا حقیقتکم، فإنه لا یبقي حرمة إلا انتهکها، ولا حریماً إلا هتکه، ولا ذریة إلا قتلها، ولا ذوات خدر إلا سباهن، فقاتلوا مقاتلة من یحمي عن حریمه، و یختار الموت علی الفضیحة یراها في أهله.

2- رجوع شود به دفتر سوم، صفحه 1138 - 1139.

3- رجوع شود به دفتر سوم صفحه 1226 - 1229.

4- رجوع شود به دفتر سوم، صفحه 1238 - 1241.

و روایاتی ساختند که: هنگامی که از آن حضـرت پرسـیدند: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله با شما درباره نبردهایت عهدی داشت؟ از پاسخ اعراض نمود یا گفت: کاری به این مطلب نداشـته باشـید و پس از اصـرار سؤال کننـده [که مجبور شد پاسخ بدهد!] گفت: نه به خدا پیامبر صلی الله علیه و آله با من عهدی نداشت. (1)

[2135 /95] و دروغی دیگر بر آن حضـرت بستندکه فرمود: بهترین مردم - یا بهترین این امت - پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر هستند، ثم أحدثنا بعدهما أحداثاً، یعنی و ما پس از آن دو مرتکب کارهای منکری (بر خلاف سنت) شدیم. (2)

[2136 /96] در حالی که کلام حضـرت بنابر روایات فریقین آن بوده که: «ثم ولّوا بعدهما الثالث فأحدث أحداثاً» یا «ثم ولي بعدهما وال أحدث أحداثاً...» و با این کلام اشاره به عثمان فرمود که مرتکب کارهای منکری شد. (3)

1- رجوع شود به دفتر سوم، صفحه 1238 - 1240

2- خیر الناس کان بعـد رسول الله صـلی الله علیه و آله أبو بکر ثم عمر... ثم أحـدثنا بعـدهما أحـداثاً.... (مسـند أحمد 1 /115، 125، 127، السـنة لابن أبي عاصم 466، 558، تاریـخ مدینة دمشق 364/30، 367، 370 و 44 /210، الاعتقاد والهدایة للبیهقي،362، کنز العمال 13 /21 - 22)

3- ثم ولي بعـدهما وال أحـدث أحداثاً فوجدت الأمة علیه مقالاً فقالوا، ثم نقموا علیه فغیّروا. (رجوع شود به تاریخ الطبري 3/ 550 أنساب الأشراف 2 / 389 شـرح ابن أبي الحدیـد 58/6، النجوم الزاهرة للأتـابکی 1 /97، البدایـة والنهایة 7 /280) و في روایاتنـا: ثـم إن بعض المسـلمین أقاموا بعده رجلین رضوا بهدیهما و سـیرتهما، قاما ما شاء الله، ثم توفاهما الله عزّ وجلّ، ثم ولّوا بعدهما الثالث فأحدث أحداثاً و وجدت الأمة علیه فعالاً، فاتفقوا علیه، ثم نقموا منه فغیّروا، ثم جاؤني کتتابع الخیل، فبایعوني فأنا أسـتهدي الله بهداه وأستعینه علی التقوی. ألا و إن لکم علینا العمل بکتاب الله و سـنة نبیه صـلی الله علیه و آله، والقیام بحقه، و إحیاء سـنته، والنصح لکم بالمغیب والمشهد، و بالله نسـتعین علی ذلك، و هو حسبنا و نعم الوکیل. (رجوع شود به إرشاد القلوب للدیلمي 2 /322، بحار الأنوار 28 /88 -89 و نیز رجوع شود به نهج البلاغة خطبه 43، شرح ابن أبي الحدید 2/ 322، بحار الأنوار 32 /393)

[97/ 2137] در ضمن گفتگوی هاشم مرقال با جوانی شامی- که در نبرد صفین به امیرمؤمنان علیه السلام جسارت می کرد- آمده است: هاشم او را موعظه کرد که سزای این کار تو آتش است و باید در دادگاه عدل الهی پاسخگو باشی.

او در پاسخ گفت: من به خدا می گویم به من گفته اند که علی و اصحابش اهل نماز نیستند.

هاشم مرقال به او گفت: علی علیه السلام اولین کسی است که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده و اولین نمازگزار با آن حضرت است و اصحابش قاریان قرآن و شب زنده داران و عبادت کنندگان هستند. فریب این گمراهان شقاوت پیشه را نخور! (1)

آن ها حضرت را به گونه ای معرفی کرده اند که انسان از کتابت آن شرم دارد! (2)

1- .... قال الفتى: إذا سألني ربي قلت: قاتلت أهل العراق، لأن صاحبهم لا يصلى كما ذُكر لى، و أنهم لا يصلون... فقال هاشم: أما قولك: إنه لا يصلي، فهو أول من صلى مع رسول الله صلى الله عليه و سلم و أول من آمن به. و أمّا قولك: إن أصحابه لا يصلّون، فكل من ترى معه قرّاء الكتاب، لا ينامون الليل تهجداً، فاتق الله واخش عقابه، ولا يغررك من نفسك الأشقياء الضالون. (شرح ابن أبي الحديد 8/ 36) و في لفظ الطبري و غيره: وأما قولك: إن صاحبنا لا يصلي، فهو أول من صلّى، وأفقه خلق الله في دين الله، وأولى بالرسول [صلى الله عليه و آله].... (تاريخ الطبري 4 /30 - 31، الكامل لابن الأثير 313/3 و رجوع شود به الفتوح لابن أعثم 3/ 118 - 119)

2- قال المسعودي: و ذكر بعض الأخباريين أنه قال لرجل من أهل الشام من زعمائهم وأهل الرأي والعقل منهم: من أبو تراب هذا الذي يلعنه الإمام على المنبر؟ قال: أراه لصاً من لصوص الفتن. (مروج الذهب 3 /32) قال ابن أبي الحديد في ذكر المنحرفين عن علي [عليه السلام]: و كان عمرو بن ثابت عثمانياً من أعداء علي عليه السلام و مبغضيه... روي عن عمرو أنه كان يركب ويدور القرى بالشام و يجمع أهلها، و يقول: أيها الناس، إن علياً كان رجلاً منافقاً، أراد أن ينخس برسول الله صلى الله عليه و اله ليلة العقبة، فالعنوه، فيلعنه أهل تلك القرية، ثم يسير إلى القرية الأخرى، فيأمرهم بمثل ذلك، وكان في أيام معاوية. (شرح ابن أبى الحديد 4 /102 - 103) نگارنده گوید: توجه شود که این عمرو بن ثابت غیر از عمرو بن ثابت بن هرمز العجلي البكري ابن أبي المقدام کوفی است.

و برخی از محدثین که به وثاقت و... ستوده شده اند به نقل روایات دروغ در مذمت آن حضرت مشهورند، مانند حریز بن عثمان. (1)

مطالب دیگری در این زمینه وجود دارد که از حوصله کتاب بیرون است. (2)

مخالفان با نقل روایت های جعلی و ساختگی به گونه ای وانمود کرده انـد که همه حتی امام مجتبی علیه السـلام عباس، ابن عباس و... بر امیرمؤمنان خرده گرفته و اشکال می کردند و کلمات توهین آمیز، تحقیر کننده و... به آن ها نسبت داده اند.

[2138 /98] به عباس عموی پیامبر صـلی الله علیه و آله نسـبت دادند که او امیرالمؤمنین علیه السـلام را سبّ کرد و ناسـزا گفت و برخی مقابله به مثل حضرت را نیز بر آن افزودند! (3)

1- و قـد کـان في المحـدّثين من يبغضه ويروي فيه الأحـاديث المنكرة، منهم: حريز بن عثمـان، كان يبغضه و ينتقصه، و يروي فيه أخباراً مكذوبة. (شرح ابن أبي الحديد 4 /69) و رجوع شود به آن چه دربارهٔ حریز بن عثمان صفحه 2537 - 2538 گذشت.

2- شعبی که مزدور بنی امیه و قاضی آنان در کوفه است دروغ هایی به حضرت نسبت می داد. قال الشيخ المفيد قدس سره: و بلغ من كذبه أنه قال: لم يشـهد الجمل من الصحابة إلا أربعة، فإن جاءوا بخامس فأنا كذاب: علي و عمار و طلحة والزبير. و قد أجمع أهل السير أنه شهد البصـرة مع علي عليه السـلام ثمانمائة من الأنصار و تسع مائة من أهل بيعة الرضوان وسبعون من أهل بدر... و بلغ من نصبه و كذبه أنه كان يحلف بالله عزّ وجلّ لقـد دخل علي بن أبي طالب اللحـد وما حفظ القرآن. و هـذا خلاف الإجماع.... (الفصول المختارة 216 و مراجعه شود به أعيان الشيعة 369/18)

3- قال عباس [لأبي بكر]: يا أمير المؤمنين اقض بيني و بين هـذا، و هما يختصـمان في الـذي أفاء الله على رسوله صـلى الله عليه و اله من مال بني النضـير، فاسـتب علي و عباس. (صحيح البخاري 23/5) قـال ابن حجر: فقـال عباس: يا أمير المؤمنين اقض بيني و بين هـذا. زاد شعيب و يونس: فاسـتب علي و عبـاس. و في روايـة عقيـل، عن ابن شـهاب، في الفرائض: اقض بيني و بين هـذا الظالم، اسـتبا. و في رواية جويريـة: و بين هـذا الكـاذب الآـثم الغادر الخائن. ثم قال ابن حجر: ولم أر في شـيء من الطرق أنه صـدر من علي في حق العباس شـيء بخلاف ما يفهم [من] قوله في رواية عقيل: (استبا). (فتح الباري 143/6)

[99/ 2139] بخاری به نقل از عکرمه خارجی می گوید:

عده ای از زنادقه را نزد علی علیه السلام آوردند آن ها را به آتش سوزاند، هنگامی که خبر به ابن عباس رسید گفت: اگر من جای علی بودم آن ها را نمی سوزاندم؛ زیرا بنابر فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله این عذاب اختصاص به خداوند تعالی دارد ولی آن ها را می کشتم؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود هر کس دست از دینش بردارد او را به قتل برسانید. (1)

آیا ممکن است ابن عباس که شاگرد آن حضرت است خود را داناتر به سنت بداند و بر آن حضرت اعتراض داشته باشد و ایشان را تخطئه کند؟!

گذشت که ابن عباس گفته: اگر مطلبی از علی علیه السلام برای ما ثابت شود ما جز آن را نمی پذیریم. (2)

این مطلب به سند صحیح نقل شده و از ابن عباس مشهور است، ولی از کسی چون عکرمه خارجی انتظاری بیش از این نیست و از بخاری متعصب نیز توقع حق گرایی و دوری از باطل بی جا و بی مورد است!

1- عن عكرمة، قال: أُتي علي رضى الله عنه [عليه السلام] بزنادقة فأحرقهم، فبلغ ذلك ابن عباس، فقال: لو كنت أنا لم أحرقهم لنهى رسول الله صلى الله عليه وسلم: (لا تُعَذِّبوا بِعَذابِ اللّهِ)، و لقتلتهم لقول رسول الله صلى الله عليه و اله: (مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ). (صحيح البخاري 50/8)

2- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 688 - 689 روایت صحیح شماره 498 از فتح الباري 7/ 60 و.....

روش هفتم: نقل مطالب صریح در توهین به امیرالمؤمنین علیه السلام و خاندانش

جسارت صـریح دهلوی در توجیه تهدید عمر و... پیش از این گذشت. (1) بی احترامی به آن حضـرت برای آنان چنان سهل است که در صحیح مسلم در بخش فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید:

[2140 /100] امیر مـدینه- العیاذ بالله - فرمان به دشـنام دادن و لعنت کردن به آن حضـرت داده که در آن آمـده است: بگو: لعن الله أبا التراب. (2)

پرسـش ما این است که اگر کسی گفته بود بگو لعنت خدا بر فلان خلیفه وکس دیگری از خلفا را نام برده بود، آیا مسلم حاضر می شد آن را نقل کند؟! آیا اصـلاً جرأت نقل آن را داشت؟! و آیا ناسـخان و ناشـران و شارحان و... آن را به همین سادگی نقل می کردند؟! پس نفرین بر کسانی که حاضرند به سادگی لعن و نفرین بر بهترین صحابه و برادر پیامبر صلی الله علیه و آله را ترویج کنند.

[2141 /101] بخـاری می نویسـد: ابو عبـدالرحمن که عثمـانی بود به حبّان که علوی بود گفت: من می دانم که چه چیزی صاحب تو - یعنی علی را - بر خونریزی جری کرده است! (3)

1- رجوع شود به صفحه 2540 صفحه 2305 نیز جسارت برخی به حضرت نزد بریده گذشت.

2- عن سهل بن سعد، قال: استعمل علی المدینة رجل من آل مروان، قال: فدعا سهل بن سعد فأمره أن یشتم علیّاً [علیه السلام]، قال: فأبی سهل، فقال له: أما إذ أبیت فقل: لعن الله أبا التراب. (صـحیح مسـلم 123/7 - 124، السنن الکبری للبیهقي 2 /446، الریاض النضرة 3 /105، تاریخ مدینة دمشق 42 /17)

3- عن سـعد بن عبیـدة، عن أبي عبـد الرحمن - و کان عثمانیاً - فقال لابن عطیـة - و کان علویاً -: إني لأعلم ما الـذي جراً صاحبك علی الدماء.... (صـحیح البخاري 4 /38 - 39) تنازع أبو عبـد الرحمن و حبان بن عطیـة، فقال أبو عبـد الرحمن لحبان: لقـد علمت الذي جرّاً صاحبك علی الـدماء - یعني علیّا - قال: ما هو لا أبا لك، قال: شـيء سـمعته... أهل بدر وما یدریك لعلّ الله اطلع علیهم فقال: اعملوا ما شئتم فقد أوجبت لکم الجنة. (صحیح البخاري 8/ 54)

توجه شود که عبارت: (یعنی علی را) از بخاری است، قطعاً بخاری حاضر نیست این تعبیر را درباره خلفا معاویه یا حتی خالد بن ولید بکار ببرد، پس چگونه حاضر است به امیرالمؤمنین علیه السلام چنین جسارتی بنماید؟!

مَعمَر از زهری می پرسد: علی برتر است یا عثمان؟ او اندکی درنگ کرده و سپس پاسخ می دهد: عثمان، و پس از آن می گوید: خون ها! خون ها! و بنابر نقلی خون! خون! (1)

دیگری از ابووائل می پرسد: علی برتر است یا عثمان؟ او پاسخ می دهد: علی برتر بود پیش از حادثه. (2)

از مالک نقل شده که می گوید من کسی را که در خون غوطه ور شده با کسی که از آن مبرا بوده یکسان نمی دانم!! (3)

و نظیر این مطلب به عمر بن عبدالعزیز نیز نسبت داده شده است! (4)

1- عن معمر، قال: سألت الزهري: عليّ أحبّ إليك أم عثمان؟ فسكت ساعة ثم قال: عثمان، الدماء الدماء! و في لفظ:... عن عثمان و علي، أيهما أفضل؟ فقال: الدم الدم، عثمان أفضلهما. قال: و كان يقال [يقول ظ] أبوبكر و عمر و عثمان، ثم يسكت. (تاريخ مدينة دمشق 504/39 - 505)

2- قيل لأبي وائل: أيما كان أفضل علي أو عثمان؟ قال: علي حتى أحدث. (كتاب السنة لعبدالله بن أحمد بن حنبل 540، شماره 1264) نگارنده گوید: ممکن است مراد او از احداث، بدعت باشد یا حادثه و اشاره به جنگ ها. ابن حزم در اسباب تفضیل عثمان می گوید: ولم يتسبب بسفك دم مسلم. (الفصل 4 /147)

3- قال مالك: لا أجعل من خاض في الدماء كمن لم يخض فيها. (منهاج السنة 8 /225)

4- عن ميمون بن مهران قال: كنت أفضّل عليّاً على عثمان، فقال لي عمر بن عبد العزيز: أيهما أحب إليك: رجل أسرع في الدماء أو رجل أسرع في المال؟! فرجعت وقلت: لا أعود. (سير أعلام النبلاء 5 /72، تاريخ الإسلام 7 /486 و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 61 /348، تهذيب التهذيب 10 /349)

در نامه منصور عباسی به محمد بن عبدالله مشهور به نفس زکیه آمده:

تو به فضائل و سوابق علی افتخار می کنی؟! پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام وفاتش دیگری را برای نماز تعیین،فرمود و مردم برای خلافت دیگران را انتخاب نمودند نه او را در شورای شش نفره همه او را رها کردند و برای او حقی قائل نشدند... آیا گمان می کنی اگر ما فضائل علی را نقل کردیم او را بر حمزه و عباس و جعفر مقدم می داریم؟! چنین نیست آن ها با سلامتی از دنیا رفتند و کسی از ناحیه آن ها آسیبی ندید و همه بر فضیلتشان اتفاق نظر داشتند ولی پدرت مبتلا به جنگ و مبارزه - و بنابر نقلی: مبتلا به خونریزی - شد. بنی امیه در نمازهای واجب او را - [العیاذ بالله] همانند کافران - لعن و نفرین نمودند و ما به دفاع از او احتجاج نموده و فضائل او را یادآور شدیم! (1)

ملاحظه فرمایید که منصور دوانیقی بیرحم خونریز (2) برای سرکوب کردن مخالفانش - یعنی سادات بنی الحسن - به عیبجویی بی جا از جد بزرگوارشان امیرالمؤمنین علیه السلام پرداخته و مبارزات آن حضرت و... را به رخ آنان کشیده است!

1- .... فكتب إليه - أي إلى محمد بن عبد الله - أبو جعفر [المنصور]... و أما ما فخرت به من علي و سابقته فقد حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله الوفاة فأمر غيره بالصلاة، ثم أخذ الناس رجلاً بعد رجل فلم يأخذوه، و كان في الستة فتركوه كلّهم دفعاً له عنها، ولم يرواله حقاً فيها... و ظننت أنا إنما ذكرنا أباك و فضلناه للتقدمة منا له على حمزة والعباس وجعفر، وليس ذلك كما ظننت ولكن خرج هؤلاء من الدنيا سالمين، متسلّما منهم، مجتمعاً عليهم بالفضل وابتلى أبوك بالقتال والحرب. (تاريخ الطبري 6 /195 - 200) و في شرح ابن أبي الحديد 11 /118:... أولئك مضوا سالمين مسلمين منهم وابتلى أبوك بالدماء!

2- امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ او فرمود: «و ثانیهم افتکهم» اشاره به آن که از میان خلفای بنی العباس، او بیش از دیگران با خدعه و نیرنگ مردم را به قتل می رساند (بحار الأنوار 41/ 322 - 323)

ابن تیمیه نیز پرده از نفاق پنهان خویش برداشته و می گوید

نظریه علی در مورد خون اهل قبله از امور بسیار دشوار است. (1)

جوزجانی که به مناسبتی از او یاد شد (2) در جمع اصحاب حدیث می گوید:

سبحان الله! یک نفر پیدا نمی شود این جوجه را ذبح کند، علی بن ابی طالب در نیم روزی هزاران نفر را سر برید! (3)

نگارنده گوید: بنابر روایات معتبر اهل تسنن مبارزات امیرالمؤمنین علیه السلام بر طبق فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، و گذشت که بسیاری از عامّه تصریح کرده اند که آن حضرت در تمام مبارزات بر حق بوده است. (4) بویژه در کلام قاضی ابوبکر باقلانی (متوفی 403) در شرح حدیث: (مَنْ کُنْتُ مَوْلاَهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاَهُ) گذشت که:

1- و کان رأي علي في دماء أهل القبلة من العظائم. (منهاج السنة 6 /111) و قال - عامله الله بعدله -: فلا ریب أن تطرق الظنون والتهم إلی ما فعله علی أعظم من تطرق التهم والظنون إلی ما فعله عثمان... إلی أن قال:.... فإن علیاً قاتل علی الولایة، وقتل بسبب ذلك خلق کثیر عظیم ولم یحصل في ولایته لا قتال للکفار، ولا فتح لبلادهم، ولا کان المسلمون في زیادة خیر، وقد ولی من أقاربه من ولاه... وأما الأموال التي تأول فیها عثمان فکما تأوّل علي في الدماء، وأمر الدماء أخطر و أعظم (منهاج السنة 6 /186، 191 - 192)

2- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2535 - 2536.

3- اجتمع علی بابه أصحاب الحدیث، فخرج إلیهم، فأخرجت جاریة له فروجة لتذبح فلم تجد أحداً یذبحها، فقال [عامله الله بعدله]: سبحان الله! لا یوجد من یذبحها، و قد ذبح علي بن أبي طالب في ضحوة نیفاً و عشرین ألفاً [ألف مسلم]. (تاریخ مدینة دمشق 7/ 281، تذکرة الحفاظ 549/2، إکمال تهذیب الکمال 1 /325، تهذیب التهذیب 1 /159، لسان المیزان 301/6 - 302 تاریخ الإسلام 19 /72) و في روایة: یتعذر علي من یذبح لي دجاجة، و علي بن أبي طالب قتل سبعین ألفاً في وقت واحد. (معجم البلدان للحموي 2 /183)

4- رجوع شود به دفتر سوم، بویژه صفحه 1087 - 1118.

پیـامبر صـلی الله علیه و آله این مطلب را فرمود تا هر اشـکالی را از علی صـلی الله علیه و اله- برای همیشه، در حیاتش و پس از آن - نفی نماید؛ زیرا اگر خدا می دانست که او در آینده از دین جدا می شود به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان نمی داد که اعلام نماید بر مردم لازم است موالاـت و محبت علی علیه السـلام بر ظـاهر و باطنش و اعتقاد و یقین به طهارت و پاکی او. فرمان پیامبر صـلی الله علیه و آله دلیل (روشنی) است بر ساقط بودن اشکال های منافقان و گمراهان به آن حضرت. (1)

ابن تیمیه می گوید:

معلوم است که بسیاری از صحابه از علی عیب جویی داشته اند! (2)

البته او بزرگ نمایی کرده؛ زیرا تعداد کمی از آنان نفاق خود را به عیب جویی از آن حضـرت آشکار نموده اند ولی محل شاهد اعتراف او به جسارت صحابه به آن حضرت است.

و گـذشت که حافـظ ابن حجر عسـقلانی می نویسـد ابن تیمیه برای تضـعیف مطالب علّامه حلّی گاهی به عیبجویی از علی علیه السـلام پرداخته است[!!] (3)

عسـقلانی می نویسد: ابن تیمیه گفته: علی علیه السـلام- العیاذ بالله - برای رسیدن به ریاست می جنگید نه برای دین و.... عسقلانی ادامه می دهد که: عده ای از

1- فقال صلی الله علیه و آله ذلك فیه لینفی ذلك عنه فی وقته و بعده ؛ لأن الله تعالی لو علم أن علیاً [علیه السلام] سیفارق الدین بالتحکیم أو غیره - علی مـا قرف به - لم یأمر نبیه [صـلی الله علیه و آله] أن یأمر الناس باعتقاد ولایته وم حبته علی ظاهره و باطنه والقطع علی طهارته وهو یعلم أنه یختم عمله بمفارقة الدین... و في أمر رسول الله صـلی الله علیه و آله بموالاة علی [علیه السلام] علی ظاهره و باطنه دلیل علی سقوط ما قرفه أهل النفاق والضلال به. (تمهید الأوائل و تلخیص الدلائل للباقلاني 456 - 457)

2- و قد علم قدح کثیر من الصحابة في عليّ. (منهاج السنة 7 /147)

3- و کم من مبالغة لتوهین کلام الرافضي أدته أحیاناً إلی تنقیص علي علیه السلام (لسان المیزان 319/6 - 320).

اهل تسنن به جهت جسارت هایش به امیرالمؤمنین علیه السلام حکم به نفاق او کرده اند. (1)

مالک – پس از برتر دانستن ابوبکر، عمر و عثمان و تساوی دیگران، در تعریض به امیرالمؤمنین علیه السلام – می گوید:

کسی که دنبال رسیدن به خلافت است با کسی که ریاست طلب نیست یکسان بشمار نمی آید! (2)

نگارنده گوید: کمال وقاحت و بی انصافی است که دیگران را با وجود.... با امیرالمؤمنین علیه السلام مقایسه نمایند در حالی که آن حضرت – پس از کشته شدن عثمان، در مورد پیشنهاد بیعت و پذیرفتن خلافت – فرمود:

دعوني والتمسوا غيري ؛ فإنّا مستقبلون أمر له وجوه وألوان، لا تقوم له القلوب، ولا تثبت عليه العقول. و إن الآفاق قد أغامت، والمحجّة قد تنكرت. واعلموا أني إن أجبتكم ركبت بكم ما أعلم، ولم أصغ إلى قول القائل و عتب العاتب، وإن تركتموني فأنا كأحدكم و لعلّي أسمعكم وأطوعكم لمن ولّيتموه أمركم. وأنا لكم وزيراً خير لكم منّي أميراً. (3)

و فرمود:... جئتموني تبايعونني، فأبيت عليكم و أبيتم عليّ، فنازعتموني و دافعتموني، ولم أمدّ يدي تمنعاً عنكم، ثم ازدحمتم عليّ، حتى ظننتُ أن بعضكم قاتل بعض و أنكم قاتلي، وقلتم: لا نجد غيرك، ولا نرضى إلا بك فبايعنا لا نفترق ولا نختلف، فبايعتكُم، و دعوتُم الناس إلى بيعتى، فمن بايع طائعاً قبلت منه، و من أبى

1– ولقوله: إنه كان مخذولاً حيث ما توجّه، وإنه حاول الخلافة مراراً فلم ينلها، وإنما قاتل للرياسة لا للديانة... فألزموه بالنفاق لقوله: «ولا يبغضك إلا منافق». (الدرر الكامنة 1 /154 – 156)

2– وليس من طلب الأمر كمن لم يطلبه. (ترتيب المدارك و تقريب المسالك لمعرفة أعلام مذهب مالك للقاضي عياض 1 /90 (چاپ دیگر: 2 /46)

3– نهج البلاغة 1 /181 – 182 (خطبة 92) و رجوع شود به تاريخ الطبري 3/ 456، تجارب الأمم 1 /458، المنتظم 5 /65، الكامل لابن الأثير 3 /193، نهاية الأرب 14/20.

تركته، فأول من بايعني طلحة والزبير، ولو أبيا ما أكرهتهما، كما لم أكره غيرهما. (1)

و فرمود: فما راعني إلا والناس كعرف الضبع إليّ، ينثالون عليّ من كل جانب، حتى لقد وطئ الحسنان، و شق عطفاي، مجتمعين حولي كربيضة الغنم...

أما والذي فلق الحبة و برأ النسمة، لولا حضور الحاضر، و قيام الحجة بوجود الناصر، و ما أخذ الله على العلماء أن لا يقارّوا على كظة ظالم، ولا سغب مظلوم، لألقيتُ حبلها على غاربها، ولسقيتُ آخرها بكأس أولها، و لألفيتم دنياكم هذه أزهد عفطة عندي من عنز. (2)

و فرمود: اللهم إنك تعلم إني لم أرد الإمرة، ولا علوّ الملك والرياسة، و إنما أردت القيام بحدودك، والأداء لشرعك، و وضع الأمور في مواضعها، و توفير الحقوق على أهلها، والمضيّ على منهاج نبيك، و إرشاد الضال إلى أنوار هدايتك. (3)

نگارنده گوید: با وجود شایستگی آن حضرت و نص قطعی بر خلافتش شرایط پس از خلفای سه گانه به گونه ای بود که به تعبیر خود حضرت - مردم به جاهلیت برگشته بودند ؛ چنان که فرمود: (أَلا وَ إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّكُم) (4) و پذیرش حکومت و خلافت ظاهری در صورتی لازم می شد که مردم از آن حضرت درخواست نمایند چنان که فرمود: (لَولا حُضورُ الحاضِرِ ، و قِيامُ الحُجَّهِ بِوُجودِ النّاصِرِ.... لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا...) (5)

1- الامامة والسياسة 1 /134 (تحقيق الزيني)

2- شرح ابن أبي الحديد 1 /201 - 202.

3- شرح ابن أبي الحديد 20 /299.

4- نهج البلاغة خطبه 16، شرح ابن أبي الحديد 1 /272 و رجوع شود به الكافى 1 / 369 و 67/8، شرح الأخبار 1 /371، تقريب المعارف 238 قال ابن أبي الحديد: وهذه الخطبة من جلائل خطبه عليه السلام و من مشهوراتها، قد رواها الناس كلهم، و فيها زيادات حذفها الرضى، إما اختصاراً أو خوفاً من إيحاش السامعين. (شرح ابن أبي الحديد 1 /275)

5- رجوع شود به بحار الأنوار 32 /37 - 38، منهاج البراعة (شرح نهج البلاغة) 63/7.

تذکر چند نکته:

نکته اول: هیچ کسی مانند امیرمؤمنان علیه السلام نیست!

مناسب است یادآوری شود که بی حرمتی دیگران از شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نمی کاهد، همان گونه که کفر و جحود منکران حق تعالی ذره ای از عظمت و جلالت و کبریایش نکاسته است.

امیرالمؤمنین علیه السلام یگانه روزگار است که با هیچ کس قابل قیاس نبوده و نیست.

[2142 /102] که در روایت معتبر آمده: (وَ اِنَّما کانَ یَتَذکُرُهُ بِغایَهِ الجَلالَهِ وَ العَظَمَهِ)، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله از علی با نهایت عظمت و جلالت یاد فرموده است. (1)

1- و جاء بسند رجاله رجال الصحیح - إلا واحد فمختلف فیه لکن قواه الذهبي بقوله: إنه أحد الأثبات، و ما علمت فیه جرحاً أصلاً -: إن عمرو بن العاص صعد المنبر فوقع في علي [علیه السلام]، ثم فعل مثله المغیرة بن شعبة، فقیل للحسن [علیه السلام]: اصعد المنبر لتردّ علیهما، فامتنع إلا أن یعطوه عهداً إنهم یصدّقونه إن قال حقاً، ویکذبونه إن قال باطلاً، فأعطوه ذلك، فصعد المنبر، فحمد الله و أثنی علیه، ثم قال: أنشدك الله یا عمرو ویا مغیرة، أتعلمان أن رسول الله صلی الله علیه و سلم لعن السائق والقائد [هما أبو سفیان و معاویة] أحدهما فلان؟ قالا: بلی، ثم قال: أنشدك الله یا معاویة ویا مغیرة، ألم تعلما أن النبي صلی الله علیه وسلم لعن عمرواً بکل قافیة قالها لعنة؟ فقالا: اللهم بلی، ثم قال: أنشدك الله یا عمرو ویا معاویة، ألم تعلما أن النبي صلی الله علیه و آله لعن قوم هذا؟ قالا: بلی، قال الحسن [علیه السلام]: فإني أحمد الله الذي جعلکم فیمن تبرأ من هذا - یعني علیاً [علیه السلام] - مع أنه صلی الله علیه و آله لم یسببه قط، وإنما کان یذکره بغایة الجلالة والعظمة. (تطهیر الجنان 355 - 356، ضمیمه الصواعق المحرقة با تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف چاپ مکتبة القاهرة، النصائح الکافیة 27) نگارنده گوید: طبرانی این روایت را نقل و جمله: «وَ اِنَّما کانَ یَذکُرُهُ بِغایَهِ الجَلالَهِ وَ العَظَمَهِ» را حذف کرده و گفته: قال الحسن [علیه السلام]: (فَإِنِّي أَحْمَدُ اللّهَ الَّذِي وَقَعْتُمْ فِيمَنْ تَبَرّأَ مِنْ هَذَا)، قال: [...] وذکر الحدیث. (المعجم الکبیر 71/3 - 72. قال الهیثمي في مجمع الزوائد 247/7: رواه الطبراني عن شیخه زکریا بن یحیی الساجي، قال الذهبي أحد الأثبات، ما علمت فیه جرحاً أصلاً، و قال ابن القطان: مختلف فیه في الحدیث، و ثقه قوم و ضعفه آخرون، و بقیة رجاله رجال الصحیح

[2143 /103] ابن ابی الحدید در شرح خطبه 154 نهج البلاغه، از فضائل ویژه امیرمؤمنان علیه السلام 24 حدیث نقل کرده و سپس می گوید:

بسیاری از منحرفین هنگامی که با کلماتی از آن حضرت روبرو می شوند که نعمت های الهی را ذکر و امتیازات خاص خویش و ویژگی هایش را در ارتباط با پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می فرماید [العیاذ بالله] به آن حضرت نسبت تکبر و خودپسندی و فخر فروشی می دهند که البته برخی از صحابه (در این تهمت بی جا) بر آنان پیشی گرفته اند!

به عمر گفتند: کار جنگ و لشکر را به علی واگذار کن.

گفت: تکبر او بیش از آن است که چنین منصبی را بپذیرد.

و زید بن ثابت می گفت ما مغرورتر از علی و اسامه ندیده ایم.

غرض آن که من خواستم با یادآوری عظمت جایگاه آن حضرت نزد پیامبر صلی الله علیه و آله معلوم شود کسی که چنین مطالبی (بر لسان وحی) درباره او گفته شده اگر بر بلندای آسمان رفته و بر فرشتگان و پیامبران فخر فروشی نماید سزاست و ملامتی ندارد چه رسد که آن بزرگوار هیچ گاه گرفتار تکبر و خودبینی نگشته و در لطافت اخلاق، بزرگواری، تواضع، بردباری، خوش اخلاقی و خوشرویی گوی سبقت را از همگان ربوده تا جایی که حضرتش را به مزاح و دعا به نسبت داده اند.

روشن است که مزاح و دعابه با تکبر و خودبینی سازگار نیست. پس اگر گاهی آن حضرت لب به بیان فضائل خویش بگشاید، نوعی؟ گلایه و بیان مظلومیت [!!] یا شکر نعمت های الهی یا تنبیه غافلان است.

این خود نوعی امر به معروف بشمار می رود تا مردم اعتقادشان درباره ایشان

تصحیح شده و حقانیتش روشن گردد و نیز نهی از منکر است ؛ و منکر آن است که دیگران را در فضیلت بر او مقدم بدارند که خدای سبحان فرموده: آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوار پیروی است یا کسی که (خود) راه نمی یابد مگر آن که هدایت شود؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می نمایید؟! (1)

1- و اعلم أنا إنما ذكرنا هذه الأخبار هاهنا، لأن كثيراً من المنحرفين عنه عليه السلام إذا مروا على كلامه في نهج البلاغة و غيره المتضمن التحدّث بنعمة الله عليه من اختصاص الرسول صلى الله عليه و آله له، و تميزه إياه عن غيره، ينسبونه إلى التيه والزهو والفخر، ولقد سبقهم بذلك قوم من الصحابة. قيل لعمر: ولَ عليّاً أمر الجيش والحرب، فقال: هو أتيه من ذلك! و قال زيد بن ثابت: ما رأينا أزهى من عليّ و أسامة! فأردنا بإيراد هذه الأخبار هاهنا عند تفسير قوله: «نحن الشعار والأصحاب، و نحن الخزنة والأبواب» أن ننبه على عظم منزلته عند الرسول صلى الله عليه و آله، و أن من قيل في حقه ما قيل لو رقي إلى السماء، و عرج في الهواء، وفخر على الملائكة والأنبياء تعظماً و تبجحاً، لم يكن ملوماً، بل كان بذلك جديراً، فكيف و هو عليه السلام لم يسلك قط مسلك التعظم والتكبّر في شيء من أقواله ولا من أفعاله، و كان ألطف البشر خُلقاً، و أكرمهم طبعاً، و أشدهم تواضعاً، و أكثرهم احتمالاً، و أحسنهم بشراً، و أطلقهم وجهاً، حتى نسبه من نسبه إلى الدعابة والمزاح، و هما خُلقان ينافيان التكبّر والاستطالة، و إنما كان يذكر أحياناً ما يذكره من هذا النوع، نفثة مصدور، و شكوى مكروب، و تنفس مهموم، ولا يقصد به إذا ذكره إلا شكر النعمة، و تنبيه الغافل على ما خصه الله به من الفضيلة، فإن ذلك من باب الأمر بالمعروف، والحضّ على اعتقاد الحق والصواب في أمره والنهي عن المنكر الذي هو تقديم غيره عليه في الفضل، فقد نهى الله سبحانه عن ذلك فقال: (أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمْ مَن لا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) [يونس (10) 35]. (شرح ابن أبي الحديد 9 /174 - 175) نگارنده گوید: مناسب است در این زمینه روایتی ذکر شود: روی أبو بكر الأنباري في أماليه أن علياً عليه السلام جلس إلى عمر في المسجد - و عنده ناس - فلما قام عرض واحد بذكره و نسبه إلى التيه والعجب، فقال عمر: حق لمثله أن يتيه! والله لولا سيفه لما قام عمود الإسلام، و هو بعد أقضى الأمة و ذو سابقتها و ذو شرفها، فقال له ذلك القائل: فما منعكم يا أمير المؤمنين عنه؟! قال: كرهناه على حداثة السنّ و حبّه بنى عبد المطلب. (شرح ابن أبي الحديد 12 /82)

نکته دوم: جسارت و بی ادبی قریش به خود پیامبر صلی الله علیه و آله!

قریش – حتی پس از اظهار اسلام – از جسارت و بی ادبی به خود پیامبر صلی الله علیه و آله فروگذار نمی کردند و تعابیری داشتند که انسان از نوشتن آن شرم دارد.

[2144 /104] قال العباس بن عبد المطلب: یا رسول الله، إن قریشاً جلسوا فتذاکروا أحسابهم بینهم فجعلوا مثلك مثل نخلة في کبوة من الأرض. فقال النبي صلی الله علیه و اله: «إن الله خلق الخلق فجعلني من خیر فرقهم و خیر الفریقین، ثم خیر القبائل فجعلني من خیر القبیلة، ثم خیر البیوت فجعلني من خیر بیوتهم فأنا خیرهم نفساً و خیرهم بیتاً». (1)

نکته سوم: نقل مطالب نواصب در عیب جویی از امیرمؤمنان علیه السلام

[2145 /105] دهلوی در عیب جویی نواصب از امیر مؤمنان علیه السلام می نویسد: خوارج و نواصب... دفاتر طویله و طوامیر کثیره – مثل چهره های ظلمانی خود – در این باب سیاه کرده اند... و ایراد آن خرافات هرچند سوء ادب است، اما بنابر ضرورت، نقل کفر را کفر ندانسته، چیزی از کتب ایشان به طریق نمونه نقل می کند. (2)

او در ادامه با بی حیایی به نقل مطالب آنان می پردازد!!

1- سنن الترمذي 5 /243 – 244. قال: هذا حدیث حسن و قال ابن الزبیر: إن قریشاً قالت: إن مثل محمد صلی الله علیه و آله مثل نخلة في کبوة. (مجمع الزوائد 8 /216: رواه البزار باسناد حسن) قال المناوي: کبوة أي کناسة. (فیض القدیر 2 /294) إن ناساً من الأنصار قالوا له صلی الله علیه و آله: إنا نسمع من قومك، حتی یقول القائل: إنما مثل محمد مثل نخلة تنبت في کبا. قال الزمخشري: الکبا: الکناسة. (الفائق في غریب الحدیث 3 /138) تعبیر: «ناساً من الأنصار» حاکی از آن است که این گفتگو مربوط به دوران پس از هجرت است.

2- تحفه اثناعشریه 227.

بارهـا این شـگرد از مخالفـان دیـده می شود که جسـارت و توهینی را از زبـان نواصب و... مطرح نموده انـد. به عنوان مثـال ابن تیمیه می نویسد:

بعضـی از یاران معاویه بر او اعتراض داشتند که: تو سابقه و فضیلت علی را نداری (پس با او قابل قیاس نیستی) و او هم می پذیرفت ولی از این جهت او را یاری نمودنـد که گمان می کردنـد در لشـکر علی کسانی هسـتند که به آن ها سـتم می کننـد همان گونه که به عثمان سـتم نمودند.... کسانی که دنبال حقیقت بودند [!!!] می گفتند: ما نمیتوانیم بیعت کنیم جز با کسی که عدالت را اجرا نماید و به ما ستم نکند اگر با علی بیعت کنیم لشـکریان او به ما ستم می کنند همان گونه که به عثمان ستم شد و علی نمی تواند یا نمی خواهد عدالت را اجرا کند و بر ما لازم نیست با چنین کسی بیعت نماییم.

پیشوایان اهل تسنن می دانند که قتال نه واجب بوده نه مستحب گرچه کسی را که اجتهاد کرده و خطا نموده معذور می دانند. (1)

1- و كان غير واحـد من عسـكر معاوية يقول له: لم ذا؟ تقاتل علياً وليس لك سابقته ولا فضـله ولا صـهره و هو أولى بالأمر منك؟! فيعترف لهم معاويـة بـذلك لكن قـاتلوا مع معاويـة لظنّهم أن عسـكر على فيه ظلمـة يعتـدون عليهم كمـا اعتـدوا على عثمان وأنهم يقاتلونهم دفعاً لصـيالهم عليهم.... وطـالب الحق من عسـكر معاويـة يقول: لا يمكننا أن نبايع إلا من يعـدل علينا ولا يظلمنا، و نحن إذا بايعنا علياً ظلمنا عسكره، كما ظلم عثمان. و على إما عاجز عن العدل علينا أو غير فاعل لذلك، وليس علينا أن نبايع عاجزاً عن العدل علينا ولا تاركاً له. فأئمة السـنة يعلمون أنه ما كان القتال مأمورا به لا واجباً ولا مسـتحباً ولكن يعـذرون من اجتهد فأخطأ. (منهاج السـنة 4 /383 - 384) و قال - عامله الله بعدله -: وأما الرافضـي فإذا قدح في معاوية بأنه كان باغياً ظالماً، قال له الناصبي: و علي أيضا كان باغياً ظالماً لما قاتل المسـلمين على إمارته، و بدأهم بالقتال، وصال عليهم، وسفك دماء الأمة بغير فائدة لهم، لا في دينهم ولا في دنياهم، و كان السيف في خلافته مسلولاً على أهل الملة، مكفوفاً عن الكفار. (منهاج السـنة 4 /389) و قال: لو قالت لكم النواصب: على قد اسـتحل دماء المسلمين، و قاتلهم بغير أمر الله و رسوله على رياسـته. و قـد قال النبي صـلى الله عليه وسـلم: (سِبَابُ اَلْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ) و قال: (لاَ تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّاراً يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ). فيكون على كافراً لذلك - لم تكن حجتكم أقوى من حجتهم ؛ لأن الأحاديث التي احتجوا بها صحيحة. و أيضـا فيقولون: قتل النفوس فساد، فمن قتل النفوس على طاعته كان مريـداً للعلو في الأرض والفساد. و هـذا حال فرعون. والله تعالى يقول: (تِلْكَ الدَّارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا ۚ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) [القصـص (28) 83]، فمن أراد العلو في الأرض والفساد لم يكن من أهل السعادة في الآخرة. (منهاج السنة 4 /499 - 500)

ملاحظه فرمودید که:

او – العیاذ بالله – امیرالمؤمنین علیه السلام را مجری عدالت نمی داند.

علاوه بر آن، برای هواداران معاویه عذر تراشی می کند.

سپس به پیشوایـان اهـل تسـنن نسـبت داده که جنگ نه واجب بوده نه مسـتحب و در آخر بی شـرمانه تصـریح به خطای امیرالمؤمنین علیه السلام نموده است.

در حالی که – به حکم روایات مسـلّم فریقین – رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام همیشه مطابق قرآن و حق بوده و هیچ گاه در اجرای عدالت کوتاهی نفرموده است و روایات اهل تسـنن و اقوال دانشـمندان آن ها در تأیید و حقانیت آن حضرت در همهٔ مبارزات و تصریح عده ای از آنان به متجاوز بودن معاویه گذشت. (1)

نگارنـده از ساحت مقـدس امیرالمؤمنین علیه السـلام پوزش می طلبد که جسارت های امثال ابن تیمیه را نقل نمود ولی برای روشن شدن ماهیت آن ها ناگزیر شد که برخی از یاوه هایشان را تذکر دهد.

1- رجوع شود به دفتر سوم، بویژه صفحه 1087 - 1118.

نکته چهارم: تنقیص در پوشش نقل فضائل!

گاهی تنقیص امیر مؤمنان علیه السلام به عنوان نقل فضائل مطرح شده. به عنوان مثال در ضمن روایاتی ساختگی از ابو هریره و امثال او در وجه کنیه ابوتراب - آمده است: بین حضرت زهرا علیها السلام و ایشان مشکلی پیش آمده و باعث ناراحتی هر دو شد؛ لذا حضرت از خانه بیرون رفته و بر خاک خوابیده [و عبایش خاکی شده] بود، پیامبر صلی الله علیه و آله بالای سر ایشان آمده و فرمود: «قم أبا تراب» (1) و پس از آن که حضرت او را به خانه برد و بین او و همسرش صلح داد با خوشحالی بیرون آمد که توانستم بین دو نفر که محبوب ترین افراد نزد من بودند، اصلاح نمایم. (2)

شیخ صدوق رحمه الله می فرماید: من بر این روایت اعتماد ندارم. اعتقاد من آن است که امیرمؤمنان و حضرت زهرا علیها السلام در حسن خلق تأسی به پیامبر صلی الله علیه و آله نموده و مشکلی بین آن دو بزرگوار وجود نداشته که نیاز به اصلاح داشته باشد.

نکته پنجم: پاسخ دانشمندان از عیبجویی دشمنان

دشمنان مطالبی را به عنوان عیبجویی برای آن حضرت مطرح کرده اند (3) که دانشمندان - مانند سید مرتضی قدس سره در کتاب تنزیه الانبیاء علیهم السلام - به تفصیل از آن جواب داده اند.

1- صحيح البخاري 1 /114 و 7 /140، صحيح مسلم 7/123 - 124.

2- أصلحت بين اثنين أحب من على وجه الأرض إليّ. (علل الشرائع 1/155 ـ 156، بحار الأنوار 43 /146، غاية المرام 1 /58)

3- مانند عده ای از متکلمین اهل خلاف که - در بحث امامت بخش مطاعن - در مقام دفاع از خلفا و صحابه و توجیه مطاعن و معایب آن ها، جسارت های نواصب و دروغ پردازی های آنان را نشخوار نموده اند ولی نگارنده از بیان تفصیلی آن بی احترامی ها معذور است. در همین زمینه رجوع شود به کلام مسعودی درباره برخی از کتب جاحظ وردیه های آن در مروج الذهب 3 /237 - 238 - 238

نکته ششم: گلایه خاندان رسالت علیهم السلام از حرمت شکنی دشمنان

در ضـمن روایات تظلّم و گلایه خاندان رسالت علیهم السـلام تصـریح یا اشاره به حرمت شـکنی دشمنان شده است (1) که به ذکر چند مورد بسنده می شود.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود:

(اللّهُمّ إِنّي أسْتَعديكَ عَلَى قُرَيْش...) بار الها از تو می خواهم که مرا در مقابل ستم های قریش یاری فرمایی که در حقم ستم نمودند...(2)

هر کینه و دشـمنی که قریش با رسول خدا صـلی الله علیه و آله داشت بعد از وفات آن حضرت با من جبران نمود و بعد از من هم این کینه ها را در حق فرزندانم آشکار خواهند کرد، مرا با قریش چکار؟! (3)

قریش برای از بین بردن رسول خـدا صـلی الله علیه و اله نقشه ها ریخته و از هیـچ ظلم و سـتمی دریغ ننمودنـد ولی چون من مانع (اجرای نیرنگ ها و نقشه های) آن ها بودم مرا بعد از وفاتش از پای در آوردند. (4)

بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله من همیشه مظلوم بوده ام. (5)

1- مراجعه شود به همین دفتر صفحه 2461 - 2462 روایات 1988 - 1989 و نیز رجوع شود به الهجوم علی بیت فاطمة علیها السلام 365 - 431، ترجمه آن هجوم به خانه صدیقه طاهره علیها السلام 212.

2- مجمع الأمثال للميداني 2/ 236، شرح ابن أبي الحديد 4 /103 - 104 و 6 /96 و 9 /305 و 10 /286 و 11 /109 و 20 /298.

3- شرح ابن أبي الحديد 328/20

4- شرح ابن أبي الحديد 298/20

5- رجوع شود به شـرح ابن أبی الحديـد 9 /306 - 307 و 286/10 و 283/20. و قـال عليه السـلام: (فَوَاللّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعاً عَنْ حَقّي مُسْتَأْثَراً عَلَيّ مُنْذُ قَبَضَ اللّهُ نَبِيّهُ صلى الله عليه و آله حَتّى يَوْمِ النّاسِ هَذَا). نهج البلاغة، خطبه6، شرح ابن أبي الحديد 223/1) و عنه عليه السـلام:... و والله ما زلت مقهوراً منذ ولدت. (تجارب الأمم للرازي 4731) و نیز رجوع شود به الامامة والسياسة 49/1 (تحقيق الزينى) 68/10 (تحقيق الشيري)

مورّخ شهیر یعقوبی می گوید عده ای از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و جماعتی از زنان قریش برای عیادت خدمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام رسیدند. وقتی جویای حال حضرت شدند در جوابشان فرمود

به خدا سوگند از دنیای شما بیزار و از دوری شما خوشحالم.

در حالی به دیدار خداوند متعال و ملاقات پدرم می روم که از شما حسرت ها به دل داشته (و از بی وفایی های شما سخت غمگینم).

حقم مراعات نشد و به عهدی که راجع به من بسته شده بود، وفا نشد. سفارشات پدرم نادیده گرفته شد و حرمت ما رعایت نشد. (1)

سوز دل حضرت زهرا علیها السلام در خطبه فدکیه روشن و نمودار می باشد؛ این خطبه را بسیاری از دانشمندان شیعه و سنی در کتب معتبر خود نقل نموده اند.

آن حضرت رو به جماعت انصار کرده و فرمود:

چرا شما از یاری من دست کشیدید و در حقم کوتاهی نمودید؟!

آیا نشنیدید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ) حفظ حرمت شخص به این است که فرزندان او نیز احترام شده و حقوقشان رعایت گردد.

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله که از دنیا رفت، بایستی دین او را ضایع کنید؟!

پس از او حرمت او را هتک نموده و به دخترش- که به واسطه او محترم بود- اهانت کنید!

1- تاریخ الیعقوبی 115/2

آری این فتنه و مصیبتی است که در قرآن به آن اشاره شده است:

(وَمَا مُحمّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَن يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرّ اللّهَ شَيْئاً).

بدانید که آن چه گفتم اظهار نفرت و خشمی است که از شما به دل دارم... و اتمام حجتی است برای شما.....

فاطمه زهرا علیها السلام متوجه مزار پدر بزرگوار شد و با آهی جگرسوز اشعاری قرائت فرمود که:

قد كان بعدك أنباء و هنبثة *** لو كنت شاهدها لم تكثر الخطب

إنّا فقدناك فقد الأرض و ابلها *** واختل قومك فاشهدهم ولا تغب

فليت قبلك [بعدك] كان الموت صادفنا *** لما قضيت وحالت دونك الكتب

[أبدت رجال لنا نجوى صدورهم *** لمّا قضيت وحالت دونك الكتب]

تجهّمتنا رجال واستخفّ بنا *** إذ غبت عنا فنحن اليوم نُغتصب

پس از تو شدائد ناگواری پیش آمد که اگر تو بودی چنین نمی شد

بعد از تو مانند زمین بیباران شدیم ببین که چگونه قوم تو شیوهٔ انحراف و جهالت پیش گرفته (و سفارشات تو را فراموش کردند).

ای کاش ما قبل [بعد] از تو مرده بودیم....

دشمنان بعد از تو کینه های نهفته را (به بدترین وجه) ظاهر کردند و از هیچ تحقیری دریغ نکرده و حق مسلم ما را به یغما بردند. (1)

1- برای آگاهی از منابع خطبه و اشعار مراجعه شود به الهجوم علی بیت فاطمة علیها السلام 408 - 413.

اشعار دیگری که از حضرت فاطمه علیها السلام در کتب عامه و خاصه ثبت شده، روشنگر این مظلومیّت و حاکی از شکوه های اوست:

صُبّتْ عَلَيّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا *** صُبّتْ عَلَى الْأَيّامِ صِرْنَ لَيَالِيا (1)

(پدر جان!) پس از تو مصائبی به سویم سرازیر شد که اگر بر روزها وارد می شدند، روزها به شب مبدل می شد.

قد كنتَ لي جبلاً ألوذ بظله *** فتركتنى أمشي لأجرد ضاحي

قد كنتُ ذات حمية ما عشت لي *** أمشي البراز و كنت أنت جناحي

فاليوم أخضع للذليل وأتقي *** منه و أدفع ظالمي بالراح

واذا دعت قمرية شجناً لها *** ليلاً على فتن دعوت صياحي (2)

(پدر جان!) تو بسان کوهی محکم بودی که من به آن پناه می بردم.

تو رفتی و من تنها ماندم مانند برهنه ای که در زیر آفتاب سوزان مانده باشد.

تا تو را داشتم عزیز و سربلند بودم.

تو پناهگاه و پشتیبان من بودی.

امروز بایـد در برابر کسانی که در زمان تو خوار و ذلیل بودند، خضوع کرده و از آن ها بترسم (و چون یار و یاوری ندارم باید در مقابل آن ها سکوت نموده) و با کف دست خویش ظالمین را از خود دور نمایم.

1- المغني لابن قدامـة 411/2؛ الشـرح الكبير 2 / 430؛ نهايـة الارب: 403/18؛ الوفـا بأحوال المصـطفى صـلى الله عليه و اله 802/2، الغدير 147/5؛ ملحقات احقاق الحق 519/25 - 525.

2- اتحاف السائل للمناوى 104؛ عيون الأثر 2 /43؛ التذكرة الفخرية،45؛ المناقب 242/1 - 243 (باقدری اختلاف).

هنگامی که پرنده شب با صدایی حزین ناله سر می دهد، من نیز با ناله های دلسوزش هم ناله می شوم.

یکی از شیوه های حضرت فاطمه برای رسواسازی دشمنان و بیان مخالفت خویش با دستگاه خلافت، گریه های مستمر و شبانه روزی حضرتش بود که مخالفان را پریشان ساخته بود؛ چرا که مردم دو دسته بودند یا بر او ظلم کرده بودند و یا در برابر ستم پیشگان بر حضرتش سکوت اختیار نموده بودند. لذا با شنیدن این گریه ها و ناله های جگرسوز دچار عذاب وجدان شده و تحمل شنیدن آن را نداشتند.

ابن ابی الحدید می نویسد:

برخی می گویند: فاطمه علیها السلام این گریه ها را با اظهار تظلم و شکوه آمیخته و ظلم هایی را که از طرف عده ای بر او شده بود، گوشزد می کرد. خدا بهتر می داند! شیعیان می گویند عده ای از صحابه از این گریه های طولانی ناراحت شده و او را نهی کردند بلکه از حضرت خواستند که برای گریه کردن از مجاورت مسجد دور شده و به اطراف مدینه برود برود. (1)

مقداد بن اسود می گوید: ستمی که بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از وفات آن گرامی از ناحیه دشمنان روا داشته شد مانند آن را ندیده ام و سراغ ندارم (2)

1- شرح ابن أبی الحدید 43/13؛ و مراجعه شود به حبیب السیر 434/1

2- مروج الذهب 343/2؛ تاریخ الطبري 233/4؛ الکامل لابن الأثیر 71/3؛ و مراجعه شود به شرح ابن أبي الحدید 194/1 و 56/9

نمونه هایی از واکنش حرمت شکنی در دفترهای پیشین

مواردی از واکنش حرمت شکنی پیش از این گذشت مانند:

دفتر نخست، صفحه 476 حریز بن عثمان ناصبی درباره حدیث منزلت گفته: راوی اشتباه شنیده، آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده – العیاذ بالله – این بوده که: (أنت منّي بمنزلة قارون من موسی)

دفتر دوم، صفحه 807 در ضمن گفتگوی عمر با ابن عباس آمده است که عمر گفت تصور من آن است که این قوم رفیقت – یعنی علی علیه السلام – را کم سن و سال شمردند (و او را لایق خلافت ندانستند)

دفتر سوم، صفحه 1314 – 1315 ابن تیمیه می نویسد: عموم اهل حدیث و پیشوایان اهل تسنن گفته اند: اگر علی [علیه السلام] نمی جنگید بهتر بود.

علی [علیه السلام] خودش هم از جنگ پشیمان شده، قاعدین را مذمت نکرده، بلکه به حال آن ها غبطه خورده است.

او فرمانی برای اقدام به جنگ نداشت!

نزد دانشمندان اهل تسنن – مانند مالک و احمد بن حنبل – جنگ جمل و صفین فتنه بود و فضلای صحابه تابعین و دیگر علما با آن مخالف بوده اند.

کسانی که در آن مبارزات – جمل و صفین – حضور داشته اند از آن دل خوشی نداشته اند و بیشتر امت و برترین آن ها آن را مذمت نموده اند!!

نتیجه این جنگ، خونریزی دشمنی مردم با یکدیگر خروج خوارج و پیش آمدن قضیه حکمین بود و مخالفش لقب امیرمؤمنان گرفت پس مصلحتی در آن نبود بهتر بود این جنگ پیش نمی آمد

ص: 2607

در دفتر پنجم صفحه 1736 گذشت که: ابن شهاب زهری می گوید: خالد بن عبدالله قسری از من درخواست تدوین سیره نمود، به او گفتم در آثار سیره نویسان به مطالبی درباره سیره علی بن ابی طالب صلوات الله علیه برخورد می کنم (آیا آن را بنویسم)؟ پاسخ داد: لا، إلا أن تراه في قعر الجحيم!

صفحه 1800 مغیرة بن شعبه گفت خلیفه از ما خواسته که نزد مردم از علی عیبجویی و بدگویی کنیم.

در همین دفتر صفحه 2241 - 2242 گذشت که جایی که صحبت از منع یاری امیرالمؤمنین علیه السلام بوده بخاری و مسلم حاضر شده اند روایتی نقل کنند که قاتل و مقتول جهنمی معرفی شوند.

و اگر کسی همین روایت را که قاتل و مقتول جهنمی معرفی شوند - دربارهٔ جنگ با شیخین ذکر کرده بود هیچ گاه حاضر به نقل آن نمی شدند!

صفحه 2469 هشام بن عبدالملک برای اعمش نامه نوشت که برای من مناقب عثمان و رفتارهای بد علی را بنویس.

ص: 2608

14- از بین بردن آثار مربوط به امیرمؤمنان علیه السلام

اشاره

دشمنان در صدد نابود کردن آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و به دست فراموشی سپردن نام و یاد آن حضرت و خاندانش بودند و در این کار با شکست مواجه شدند. (1)

ص: 2609

1- قال المغيرة لمعاوية - وقد خلا به -: إنك قد بلغت منا [سنّاً ظ] يا أمير المؤمنين، فلو أظهرت عدلاً و بسطت خيراً فإنك قد كبرت، ولو نظرت إلى إخوتك من بنى هاشم فوصلت أرحامهم فو الله ما عندهم اليوم شيء تخافه، فقال لي: هيهات هيهات!! ملك أخو تيم فعدل و فعل ما فعل، فو الله ما عدا أن هلك فهلك ذكره، إلا أن يقول قائل: أبو بكر، ثم ملك أخو عَدِي، فاجتهد وشمر عشر سنين، فو الله ما عدا أن هلك فهلك ذكره، إلا أن يقول قائل: عمر، ثم ملك أخونا عثمان فملك رجل لم يكن أحد في مثل نسبه، فعمل ما عمل و عمل به فو الله ما عدا أن هلك فهلك ذكره... وإن أخا هاشم يُصَرَّخُ به في كل يوم خمس مرات: أشهد أن محمداً رسول الله »، فأي عمل يبقى مع هذا؟ لا أم لك [لا أبا لك]، [لا] والله إلا دفناً دفناً. (مروج الذهب 3 /454) در شرح ابن أبى الحديد 5 /130 به نقل از الأخبار الموفقيات زبير بن بكار، به جاى: «أخا هاشم» تعبير ابن أبى كبشة نقل شده كه مشركين به قصد جسارت، آن را بكار مى بردند! مقصود از نقل اين روايت آن است دشمنان در صدد محو نام پيامبر صلى الله عليه و آله بودند ولى موفق نشدند. كما قالت زينب الكبرى عليها السلام- في خطبته خطاباً ليزيد لعنه الله -: كد كيدك، واجهد جهدك فوالله الذي شرفنا بالوحي والكتاب والنبوة والانتخاب، لا تدرك أمدنا، ولا تبلغ غايتنا، ولا تمحو ذكرنا. (الاحتجاج 2 /37) و في رواية: فوالله لا تمحو ذكرنا ولا تميت وحينا. (مثير الأحزان 80 - 81) قالوا: كان من أعظم ما أنكر على عبد الله بن الزبير تركه ذكر رسول الله في خطبته، و قوله حين كُلِّمَ في ذلك -: إن له أهيل سوء إذا ذكر استطالوا ومدوا أعناقهم لذكره. (أنساب الأشراف 133/7 و رجوع شود به 3 /291 و 317/5، مقاتل الطالبيين 315 تاريخ اليعقوبي 2 /261، مروج الذهب 3 /79)

پس از آن سعی و تلاش نمودند تا نام و یاد خاندان آن حضرت و بویژه امیرالمؤمنین علیه السلام از صفحه روزگار محو شود ولی باز تلاشی بود بی حاصل.

اصلاً نام علی باید محو شود! /ایجاد رعب و وحشت

[2146 /1] عامه در شرح حال علی بن رباح نوشته اند که می گفت: کسی که مرا «عَلی» بگوید حلالش نمیکنم اسم من «عُلی» است.

[2147 /2] سبب آن بود که بنی امیه از شنیدن نام آن حضرت متنفر بودند به گونه ای که اگر می شنیدند نام نوزادی «عَلی» است، او را به قتل می رساندند. (1)

[2148 /3] فرزند ابن عباس نامش علی و کنیه اش ابوالحسن بود، خلیفه اموی عبدالملک از او خواست که نام و کنیه اش را تغییر دهد و گفت: برای من قابل تحمل نیست که این نام و کنیه هر دو برای تو باشد، او پذیرفت که کنیه اش به ابو محمد تغییر داده شود. (2) عبدالملک به جهت کینه ای که از حضرت علی علیه السلام به دل داشت بدش می آمد که نام و کنیه آن حضرت را بشنود. (3) و بنابر نقلی معاویه پیش از این، کنیه فرزند ابن عباس را تغییر داده بود! (4)

1- رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 41 /480 - 481، تهذیب الکمال 20 /429، سیر أعلام النبلاء 5 /102 و 7 /413، تاریخ الإسلام للذهبي 7 /428، تهذیب التهذیب 281/7. و ذکر زین الدین العراقي... انه کان في بعض أیام بني أمیة إذا سمعوا بطفل سمي ب-: علي [علیه السلام] قتلوه فکان الناس یبدلون أسماء أولادهم. (النصائح الکافیة 154)

2- کان علي بن عبد الله بن العباس یکنّی: أبا الحسن، فلما قدم علی عبد الملك قال له: غیر اسمك و کنیتك فلا صبر لي علی اسمك و کنیتك! فقال: أما الاسم فلا، و أما الکنیة فأکتني ب-: أبی محمد، فغیر کنیته. (حلیة الأولیاء 3 /207، تاریخ مدینة دمشق 43 /45)

3- قال ابن خلکان: و إنما قال له عبد الملك هذه المقالة لبغضه في علي بن أبي طالب رضی الله علیه و آله [علیه السلام] فکره أن یسمع اسمه و کنیته. (وفیات الأعیان 3 /274 - 275، السیرة الحلبیة 1 /107 - 108)

4- فلما کان زمن ولایة معاویة قال: لیس لکم اسمه و کنیته، و قد کنیته: أبا محمد فجرت علیه، هکذا قال المبرد في الکامل. رجوع شود به مرآة الجنان 193/1، وفیات الأعیان 3 /274، شرح ابن أبي الحدید 7/ 148، شذرات الذهب 1 /148، السیرة الحلبیة 1 /107 - 108) و قال ابن عساکر: ولد أبو محمد علي بن عبد الله سنة أربعین بعد قتل علي بن أبي طالب [علیه السلام] فسماه عبد الله بن العباس: علیاً و کناه ب-: أبي الحسن، و ولد معه في تلك السنة لعبد الله بن جعفر غلام فسماه: علیّاً وکناه ب-: أبي الحسن، فبلغ ذلك معاویة فوجه إلیهما أن انقلا اسم أبي تراب وکنیته عن ابنیکما و سمیاهما باسمي و کنیاهما بکنیتي.... (تاریخ مدینة دمشق 43 /44)

اظهار تنفر از نام امیرالمؤمنین علیه السلام

[2149 /4] گویند: نیازمندی سر راه حجّاج ایستاد و با صدای بلند گفت: ای امیر! خانواده ام به من جفا کرده و نام مرا علی گذاشته اند. اکنون من فقیری بینوا و نیازمند احسان امیر هستم. حجّاج خندید و گفت: روش مناسبی برای رسیدن به خواسته خویش انتخاب نموده ای سپس فرمانروایی یکی از بلاد را به او واگذار نمود. (1)

نمی توانم نام علی را بر زبان بیاورم

[2150 /5] کسی از حسن بصری پرسید: تو هنگام روایت احادیث می گویی: (قال رسول الله صلی الله علیه و آله) در حالی که آن حضرت را درک نکرده ای! او پاسخ داد برادر زاده... من در زمانی واقع شده ام که می بینی (اشاره به زمان حجّاج)، مطالبی که من به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهم همه را از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیده ام ولی من نمی توانم نام علی را بر زبان جاری کنم! (2)

1- شرح ابن أبي الحديد 11 /46.

2- الحسن يروي أحاديثه التي عن علي عليه السلام مرسلةً خوفاً من بني أمية. (النصائح الكافية 154) عن يونس بن عبيد: سألت الحسن، قلت: يا أبا سعيد، إنّك تقول: (قال رسول الله صلى الله عليه و آله) و إنك لم تدركه؟! قال: يا بن أخي، لقد سألتني عن شيء ما سألني عنه أحد قبلك، ولولا منزلتك منّي ما أخبرتك، إنّي في زمان كما ترى - وكان في عمل الحجاج -، كل شيء سمعتني أقول: (قال رسول الله صلى الله عليه و آله) فهو عن علي بن أبي طالب [عليه السلام]، غير أنّي في زمان لا أستطيع أن أذكر عليّاً [عليه السلام]. (تهذيب الكمال 6 /124، السيرة الحلبية 2 /289، تحفة الأحوذي 4 /571) قال المعتمر بن سليمان: سمعت أبي يقول: كان في أيام بني أمية ما أحد يذكر علياً بخير إلا قطع لسانه. الصراط المستقيم 1 /151 - 152) پدر معتمر، سليمان بن طرخان (متوفى 143) است كه در صحاح ششگانه اهل تسنن از او روايت شده و او را با الفاظى مانند: «الحافظ، الامام شيخ الإسلام» ستوده و در علم و زهد و عبادت او را بى نظير دانسته اند. (رجوع شود به الكاشف 461/1، تذكرة الحفاظ 1 /150 - 152، سير أعلام النبلاء 6 /195 - 202، تاريخ الإسلام 9 /156) و البته ذهبى مى نويسد: و كان سليمان مائلا إلى على رضى الله عمه [عليه السلام]. (سير أعلام النبلاء 197/6)

تخریب مسجد غدیر

از همین موارد است تخریب مسجد غدیر و منهدم کردن آن و تغییر مسیر راه حجاج از آن به گونه ای که امروز اثری از آن یافت نمی شود.

در مسجد و برجی که در شهر رابغ (بین جاده مکه و مدینه) است و گفته می شود محل ایراد خطبه بوده تابلو و نوشته ای که اشاره به غدیر داشته باشد و آیه و روایتی در این باره بر آن ثبت شده باشد، دیده نمی شود.

تشکیک در محل دفن امیر مؤمنان علیه السلام و انکار آن

زیارت اهل بیت علیهم السلام از اموری است که باعث ترویج مکتب و زنده ماندن نام و یاد آن بزرگواران است و اهتمام شیعه به آن برای مخالفان بسیار ناگوار و سخت آمده لذا به گونه های مختلف با آن مقابله شده است. بعضی دفن امیرمؤمنان علیه اللسام در نجف اشرف را انکار و شبهاتی را در این زمینه مطرح نموده اند. (1)

1- قال ابن تیمیة: وأما مشهد علی فعامة العلماء علی أنه لیس قبره، بل قد قیل: إنه قبر المغیرة بن شعبة وذلك أنه إنما ظهر بعد نحو ثلاث مائة سنة من موت علي في إمارة بني بویه، وذکروا أن أصل ذلك حکایة بلغتهم عن الرشید أنه أتی إلی ذلك المکان وجعل یعتذر إلی من فیه مما جری بینه وبین ذریة علي و بمثل هذه الحکایة لا یقوم شيء فالرشید أیضاً لا علم له بذلك ولعل هذه الحکایة إن صحت عنه فقد قیل له ذلك کما قیل لغیره. و جمهور أهل المعرفة یقولون أن علیاً إنما دفن في قصر الإمارة أو قریباً منه وهذا هو السنة، فإن حمل میت من الکوفة إلی مکان بعید لیس فیه فضیلة، أمر غیر مشروع فلا یظن بآل علی رضی الله عنهم أنهم فعلوا به ذلك، ولا یظن أیضاً أن ذلك خفي علی أهل بیته والمسلمین ثلاث مائة سنة حتی أظهره قوم من الأعاجم الجهال ذوي الأهواء. (مجموعة الرسائل لابن تیمیة 58/1 - 59 مجموعة الفتاوی لابن تیمیة 446/27 - 447)

و البته نزد شیعه مسلّم است که قبر آن حضرت در نجف اشرف است. روایات صحیح و متواتر بر این مطلب دلالت دارد و فرزندان و دوستان آن حضرت بر این مطلب گواهی داده اند و مخفیانه به زیارت مولا مشرف می شدند تا آن که در زمان هارون الرشید بنایی برای آن ساخته و علنی شد.

حضرت خود وصیت فرمود که قبرش مخفی باشد زیرا می دانست که بنی امیه سرکار می آیند و اگر قبرش را بشناسند آن را شکافته و به بدن مبارکش بی احترامی می نمایند. (1)

سنت هایی که باید فراموش شود!

اشاره

بنی امیه سنت ها و روش هایی را که باعث زنده ماندن نام و یاد امیرمؤمنان علیه السلام بود کنار گذاشتند که می توان برای آن مثال های متعدد ذکر کرد. (2)

1- برای اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع شود به کتاب فرحة الغري.

2- روشن است که آن حضرت در تمام امور بر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بود بر خلاف دیگران خلفا روش و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را در نماز هم کنار گذاشته بودند! عن مطرف بن عبد الله، قال: صليت خلف علی بن أبي طالب رضی الله عنه [علیه السلام] أنا وعمران بن حصين، فكان إذا سجد كبر، وإذا رفع رأسه كبر، وإذا نهض من الركعتين كبر، فلما قضى الصلاة أخذ بيدي عمران بن حصين فقال: قد ذكرني هذا صلاة محمد، صلی الله علیه و آله أو قال: لقد صلی بنا صلاة محمد صلی الله علیه و سلم (صحيح البخاري 191/1، 201)

الف) کنار گذاشتن «بِسْمِ اللهِ...» در قرائت نماز!

[2151 /6] فخر رازی می نویسد: علی علیه السلام در بلند گفتن: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم» اصرار و مبالغه داشت؛ از این روی هنگامی که بنی امیه سرکار آمدند - به جهت تلاشی که در نابود کردن آثار آن حضرت داشتند! - از آن منع نمودند.

رازی ادامه می دهـد: این که از انس بن مالک مطالب متناقض در این زمینه نقل شـده می تواند حاکی از ترس و وحشت او از حاکمان بنی امیه باشد. (1)

نگارنده گوید هنگامی که معاویه به مدینه آمد و «بِسْمِ اللهِ...» را در نماز نخواند صحابه بر او انکار کردند.

شافعی گفته: اگر جهر به «بِسْمِ اللهِ...» مطلب مسـلّمی نبود نمی توانسـتند بر او - با توجه به شوکت و قدرتش! - مخالفت نمایند. (2) لذا شافعی جهر به «بِسْمِ اللهِ...» را سنت دانسته است.

[2152 /7] روایات متعدد از انس در ترک «بِسْمِ اللهِ...» یا عدم جهر

1- إن علياً عليه السـلام كان يبالغ فى الجهر بالتسمية، فلما وصلت الدولة إلى بني أمية بالغوا في المنع من الجهر، سعياً في إبطال آثار علي عليه اللسام، فلعل أنساً خاف منهم فلهذا السبب اضطربت أقواله فيه (تفسير الرازي 1 /206)

2- ان معاويـة قـدم المدينة فصـلى بهم، ولم يقرأ (بسم الله الرحمن الرحيم)، ولم يكبّر عند الخفض إلى الركوع والسـجود، فلما سـلّم ناداه المهاجرون والأنصار: يا معاوية، سـرقت منا الصلاة، أين (بسم الله الرحمن الرحيم)؟ وأين التكبير عند الركوع والسجود؟ ثم إنه أعاد الصلاة مع التسمية والتكبير. (تفسير الرازي 204/1 و رجوع شود به: كتـاب الأم للشافعي 1 /130، المسند للشافعي 37، السنن الكبرى للبيهقي 2/ 50، معرفة السـنن والآثار للبيهقي 1 /519، أحكام القرآن للجصاص 1 /18) قال الشافعي: إن معاوية كان سـلطاناً عظيم القوة، شديد الشوكة، فلولا أن الجهر بالتسمية كان كالأمر المتقرّر عند كل الصحابة من المهاجرين والأنصار... لما قدروا على إظهار الإنكار عليه بسبب ترك التسمية. (تفسير الرازي 1 /204)

به آن نقل شده که مستند فتوای مخالفان قرار گرفته بلکه بنابر برخی از روایات او «بِسْمِ اللهِ... را از حمد نمی داند! (1)

[8/ 2153] آن ها ادعا کرده اند که جهر نسخ شده است، سنت نیست بلکه بدعت است. (2)

1- عن أنس: ان النبي صلى الله عليه و آله و أبا بكر و عمر [و عثمان] كانوا يفتتحون الصلاة [القراءة] ب- (الحمد لله ربّ العالمين). (صحيح البخاري 1 /181، مسند أحمد 3/101، 114، 183) و فى سنن الدارمي 283/1 بهذا نقول، ولا أرى الجهر ب- (بسم الله الرحمن الرحيم). عن أنس، قال: صليت مع رسول الله صلى الله عليه و اله و أبي بكر وعمر وعثمان فلم أسمع أحدا منهم يقرأ (بسم الله الرحمن الرحيم). (مسند أحمد 3 /177، صحيح مسلم 2 /12) و في رواية: و كانوا لا يجهرون ب- (بسم الله الرحمن الرحيم). (مسند أحمد 3 /179) رواه أحمد والنسائي بإسناد على شرط الصحيح. (فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء 6 /379) وقال مالك والأوزاعي وأبو حنيفة وداود: ليست البسملة في أوائل السور كلّها قرآناً لا في الفاتحة ولا في غيرها... وقال أحمد: هي آية في أول الفاتحة، وليست بقران في أوائل السور، وعنه رواية أنها ليست من الفاتحة أيضاً. (المجموع للنووي 3 /334) و نقل أهل المدينة بأسرهم عن آبائهم التابعين عن الصحابة افتتاح الصلاة ب- (الحمد لله ربّ العالمين). (المجموع 3 /335) و ذهبت طائفة إلى أن السنة الاسرار بها في الصلاة السرية والجهرية. (المجموع 3/342) و قال العيني: إن مذهب أهل المدينة قديماً و حديثاً ترك الجهر بها - أي بالبسملة - و منهم من لا يرى قراءتها أصلاً. (عمدة القاري (5/ 289)

2- قال الذهبي: لا يسن الجهر بها، خلافاً للشافعي. (تنقيح التحقيق 1 /146) قالوا: الجهر بها منسوخ... وقال بعض التابعين: الجهر بها بدعة. (المجموع للنووي 3/ 343) قال وكيع: الجهر بالبسملة بدعه. (تاريخ الإسلام للذهبي 13 /444) الصحيح من أقوال العلماء أن المصلي يقرأ البسملة سراً قبل قراءة الفاتحة في كل ركعة من صلاته سواء كانت الصلاة سرّيّة أم جهريّة. فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء 379/6) و فى مسند أحمد 55/5: حدثني ابن عبد الله بن مغفل، قال: سمعني أبي و أنا اقرأ: (بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله ربّ العالمين) فلما انصرف قال: يا بني إياك والحدث في الإسلام [!!] فإني صليت خلف رسول الله صلى الله عليه و آله و خلف أبي بكر و خلف عمر و عثمان فكانوا لا يستفتحون القراءة ب- (بسم الله الرحمن الرحيم). ولم أر رجلاً قط أبغض إليه الحدث منه.

[2154 /9] ابن تیمیه – که در دفاع از بنی امیه، شیعه را متهم به ساختن روایات جهر نموده – گفته:

شیعیان امر را بر مردم مشتبه کردند لذا امامان اهل تسنن مانند سفیان ثوری ترک آن را – در ردیف مقدم دانستن ابوبکر و عمر! – از ارکان] سنّت دانسته اند. (1)

ب) ترک تلبیه در عرفات

[2155 /10] سعید بن جبیر می گوید: در عرفات با ابن عباس همراه بودم، از من پرسید: چرا صدای تلبیه مردم به گوش نمی رسد؟! گفتم: از ترس معاویه ابن عباس از خیمه بیرون رفت و صدایش را به تلبیه بلند نمود که لبیك اللهم لبیك لبیك... سپس گفت: آن ها به جهت کینه ای که از امیر مؤمنان علیه السلام به دل دارند سنّت (پیامبر صلی الله علیه و آله) را ترک نموده اند! (2)

1- (وَ إِنَّمَا كَثُرَ الْكَذِبُ فِي أَحَادِيثِ الْجَهْرِ ؛ لأَنَّ الشِّيعَةَ تَرَى الْجَهْرَ، وَهُمْ أَكْذَبُ الطَّوَائِفِ، فَوَضَعُوا فِي ذَلِكَ أَحَادِيثَ لَبَّسُوا بِهَا عَلَى النَّاسِ دِينَهُمْ ؛ وَلِهَذَا يُوجَدُ فِي كَلَام أَئِمَّةِ السُّنَّةِ مِنْ الْكُوفِيِّينَ كَسُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ أَنَّهُمْ يَذْكُرُونَ مِنْ السُّنَّةِ الْمَسْحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ، وَ تَرْكَ الْجَهْرِ بِالْبَسْمَلَةِ، كَمَا يَذْكُرُونَ تَقْدِيمَ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ نَحْوَ ذَلِكَ ؛ لأَنَّ هَذَا كَانَ مِنْ شِعَارِ الرَّافِضَةِ. وَلِهَذَا ذَهَبَ أَبُو عَلِيِّ بْنُ أَبِي هُرَيْرَةَ أَحَدُ الأَئِمَّةِ مِنْ أَصْحَابِ الشَّافِعِي إِلَى تَرْكِ الْجَهْرِ بِهَا، قَالَ: لأَنَّ الْجَهْرَ بِهَا صَارَ مِنْ شِعَارِ الْمُخَالِفِينَ). (الفتاوى الكبرى لابن تيمية 2 /174 و رجوع شود به مجموعة الفتاوى 22 /423)

2- عن سعيد بن جبير، قال: كنت مع ابن عباس بعرفات فقال: مالي لا أسمع الناس يلبون؟! قلت: يخافون من معاوية، فخرج ابن عباس من فسطاطه فقال: لبيك اللهم لبيك لبيك ؛ فإنهم قد تركوا السنة من بغض على. (السنن الكبرى للنسائي 2 /419، المستدرك 1/464 – 465، صحيح ابن خزيمة 4 /260، الأحاديث المختارة 10 /379)

[2156 /11] در تعلیقه سنن نسائی تصریح شده که امیر مؤمنان علیه السلام مقید بود که سنت های پیامبر صلی الله علیه و آله را بجای آورد و آنان (اشاره به معاویه و بنی امیه) به جهت کینه آن حضرت (و مخالفت با او) سنّت ها را کنار گذاشتند. (1)

و البته پیروانشان نیز بر همین روش سیر نموده اند! (2)

تحریف در روایت گذشته

در منابع گذشته لعن و نفرین ابن عباس بر بنی امیه و معاویه حذف شده ولی در سنن بیهقی آمده است که سعید بن جبیر گفت: روز عرفه نزد ابن عباس بودیم، پرسید: چرا مردم تلبیه نمی گویند؟! گفتم از معاویه می ترسند! او از چادر بیرون آمد و گفت: لبیك اللهم لبیك... بر خلاف میل معاویه! خدایا آن ها را لعنت کن که به جهت بغضی که با علی علیه السلام دارند سنت را ترک می کنند! (3)

در مسند احمد و برخی از مصادر دیگر از ذکر نام معاویه امتناع شده و لعن و نفرین ابن عباس بر او را نیز به صورت مبهم نقل کرده اند که: لعن الله فلاناً. (4)

1- قال السندي: «من بغض علی علیه السلام» أي لأجل بغضه، أي: و هو کان یتقید بالسنن، فهؤلاء ترکوها بغضاً له. (سنن النسائی بشرح السیوطي والسندي 3 /264، چاپ دار الحدیث، القاهرة)

2- قال الشیخ الأميني قد سره : هذه النزعة الأموية الممقوتة بقيت موروثة عند من تولّى معاوية جيلاً بعد جيل فترى القوم يرفعون اليد عن السنة الثابتة خلافا لشيعة أمير المؤمنين علي عليه السلام. (الغدير 10 / 205 - 209)

3- لبيك اللهم لبيك... و إن رغم أنف معاوية، اللهم العنهم ؛ فقد تركوا السنة من بغض علی علیه السلام. (السنن الكبرى للبيهقي 113/5).

4- قال ابن عباس: لعن الله فلاناً؛ عمدوا إلى [أعظم] أيّام الحجّ فمحوا زينته، و إنما زينة الحج التلبية. (مسند أحمد 1 /217، المصنف لابن أبي شيبة 4 /273، كنز العمال 5 /152 به نقل از ابن جرير) و عن ابن عباس قال: لعن الله فلاناً إنه كان ينهى عن التلبية فی هذا يعنی يوم عرفة - ؛ لأن علياً [علیه السلام] كان يلبي فيه. (كنز العمال 152/5 به نقل از ابن جرير)

بعضی دیگر روایت را به صورت مجمل مشوّش و به هم ریخته به نقل از ابن عباس چنین آورده اند:

انه ذکر معاویة،

و أنه لبّي عشية عرفة،

فقال فيه قولا شديداً،

ثم بلغه أن علياً لبّي عشية عرفة فتركه. (1)

یعنی: او ذکری از معاویه به میان آورد.

او عصر عرفه تلبیه گفت.

درباره او - اشاره به معاویه-کلام- شدید و مطلب تندی گفت.

سپس به او رسید که علی علیه السلام عصر عرفه تلبیه گفته لذا او تلبیه را ترک نمود. ملاحظه فرمودید که مدافعان شجره خبیثه روایت را با تشویش آورده اند تا مراد از آن معلوم نگردد و لعن ابن عباس بر معاویه را نیز حذف کرده اند!

صلوات ناقص و فراموشی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

در غالب کتب اهل تسنن صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله ناقص ذکر شده و بر اهل بیت علیهم السلام درود فرستاده نمی شود با آن که روایت کرده اند که:

[2157 /12] پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (لَا تُصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ البتراء) یعنی بر من درود ناتمام نفرستید، پرسیدند: درود ناتمام چیست؟ فرمود:

1- تاریخ مدینة دمشق 59 /138، البدایة والنهایة 8 /139

این که بگویید: «اللهم صلّ علی محمد» و به آن اکتفا نمایید، بلکه بگویید: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد». (1)

و شگفت آن که هنگام نقل همین روایت می گویند: (أن النبی صلی و سلم قال) و از ذکر (و آله) کنار صلوات بر آن حضرت امتناع می نمایند.

[13/ 2158] به عنوان نمونه در صحیحین نقل شده از حضرت پرسیدند: چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله (2) فرمود: این گونه بگویید: «اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی آل إبراهیم إنّك حمید مجید» (3)

و این نیز از سیاست هایی است که بنی امیه اساس آن را گذاشته اند. (4)

نقل نکردن روایات امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام

از اموری که دلالت واضح بر دشمنی آن ها با اهل بیت علیهم السلام دارد و تلاشی است برای از بین بردن آثار آن بزرگواران، آن که اهتمام دارند از آنان روایت نقل نکنند. مقایسه بین تعداد روایات نقل شده از دیگران و روایات اهل بیت در مصادر آن ها این واقعیت را برای ما روشن می نماید. (5)

1- الصواعق المحرقة 146

2- توجه شود بدون (و آله)

3- صحیح مسلم 2 /16 و رجوع شود به صحیح البخاري 6 /156) (باب الصلاة علی النبي صلی الله علیه و آله).

4- قال القاضي النعماني: قد کان الصحابة عند ذکره یصلّون علیه و علی آله، فلما تغلب بنو أمیة قطعوا الصلاة عن آله فی کتبهم و أقوالهم، و عاقبوا الناس علیها بغضاً لآله الواجبة مودتهم. (الصراط المستقیم 1 /190)

5- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1683 واکنش نهم: «مخالفت عملی با حدیث ثقلین».

از بین بردن روایات فضائل

پیش از این گذشت که علقمه کتابی مشتمل بر احادیثی دربارهٔ خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را به عبدالله بن مسعود نشان داد او طشت آبی درخواست نمود و آن را در طشت آب فرو برده و نوشته هایش را محو کرد. (1)

و چه بسیار از آثار و کتاب هایی که به چنین سرنوشتی دچار شده است. (2)

مفقود شدن کتاب طبری

یکی از کتاب هایی که معلوم نیست چه برسرش آمده و از نسخه های آن هیچ اطلاعی در دست نیست کتابی از محمد بن جریر طبری (متوفی 310) است که به جهت اهمیت آن مناسب است گزارشی هر چند کوتاه از آن ارائه شود.

1- تفصیل مطلب را بنگرید در دفتر پنجم، صفحه 1799 - 1800، شماره 1159.

2- قال الشیخ محمد تقي المجلسي قدس سره : والذي رأيت في فضائلهم أكثر من مائة ألف حديث، و رأيت كتاباً صنفه فاضل من المخالفين كان ضخماً يقرب من خمسين ألف بيت [بيت: سطر 50 حرفی] و ذكر في ديباجته أن الروافض يطعنون علينا بأنا لا نحبّ أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم أردت أن أجمع هذا الكتاب رغماً لأنوفهم، و من لا يحبّهم فهو كافر و قد قال الله تعالى: (قُل لاَ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلّا الْمَوَدّةَ فِي الْقُرْبَى) [الشورى (42) 23]. (روضة المتقين 648/8) نگارنده گوید: این گونه آثار کم نبوده است ولی اکنون هیچ اثری از آن ها باقی نیست. ابن اثیر، ابن کثیر، ابن الجوزی و... در حوادث سنه 448 - 449 هجری اشاره به غارت خانه و به آتش کشیدن کتابخانه شیخ طوسی قدس سره در محله کرخ بغداد کرده اند. قال ابن الأثير: و فيها نهبت دار أبي جعفر الطوسي بالكرخ، و هو فقيه الإمامية، و أخذ ما فيها. (الكامل 9/ 637 - 638) و قال ابن الجوزي: و في صفر هذه السنة: كبست دار أبي جعفر الطوسي متكلم الشيعة بالكرخ و أخذ ما وجد من دفاتره، و كرسي كان يجلس عليه للكلام... فأحرق الجميع. (المنتظم 16 /16) وقال ابن كثير:... و أحرقت كتبه و مآثره، و دفاتره التي كان يستعملها في ضلالته و بدعته و يدعو إليها أهل ملته و نحلته ولله الحمد. (البداية والنهاية 12 /90)

نام کتاب طبری

شیخ نجاشی و سید ابن طاووس آن را «الردّ علی الحرقوصیة» (1) دانسته بلکه سید فرموده طبری خودش این نام را برای آن انتخاب نموده است. (2)

سید ابن طاووس قدس سره در برخی از تألیفاتش از آن با عنوان: «مناقب أهل البیت» یاد کرده و گفته که طبری آن را چنین نامگذاری کرده است. (3)

بعضی مانند علامه ابن شهر آشوب مازندرانی ابن بطریق و... گفته اند طبری عنوان «کتاب الولایة» را بر آن نهاده است. (4)

شیخ طوسی قدس سره ، ذهبی و ابن کثیر از آن با عنوان «کتاب غدیر خم» یاد کرده اند. (5)

1- در وجه تسمیه آن وجوه متعدد گفته شده است، رجوع شود به قاموس الرجال للشیخ التستري 9 /154 - 155، کتابخانه ابن طاووس إتان گلبرگ 288 - 289.

2- أخبرنا القاضي أبو إسحاق إبراهیم بن مخلد قال: حدثنا أبي قال: حدثنا محمد بن جریر بکتابه الرد علی الحرقوصیة. (رجال النجاشي 322) و من ذلك ما رواه محمد بن جریر الطبري صاحب التاریخ الکبیر صنفه وسماه: کتاب الردّ علی الحرقوصیة. (إقبال الأعمال 2 /239، بحار الأنوار 37 /126)

3- الیقین 487 - 488. و قال في الطرف 186 - 189) (الطرفة الخامسة والعشرون): وروی هذه الطرفة محمد بن جریر الطبري... في کتابه الذي سماه: مناقب أهل البیت [علیهم السلام]، و رتبه أبواباً علی حروف المعجم.

4- له کتاب غدیر خم و شرح أمره وسماه کتاب الولایة. (معالم العلماء 141 و رجوع شود به العمدة لابن البطریق الاسدي 111 - 112، الصراط المستقیم 1 /301، المصابیح لأبي العباس الحسني الزیدي (المتوفی 353) صفحه 21 مجموع رسائل للمنصور بالله الزیدي (المتوفی 614) 1/ 410)

5- قال الشیخ الطوسي رحمه الله: محمد بن جریر الطبري، یکنی أبا جعفر، صاحب التاریخ، عامي المذهب. له کتاب غدیر خم و شرح أمره تصنیفه، أخبرنا به أحمد بن عبدون، عن أبي بکر الدوري، عن ابن کامل عنه. (الفهرست 229) و قال الذهبي - عند نقله عنه -:... قال محمد بن جریر الطبري في المجلد الثاني من کتاب غدیر خم له، وأظنه بمثل جمع هذا الکتاب نسب إلی التشیع! (طرق حدیث من کنت مولاه للذهبي، تحقیق العلامة السید عبد العزیز الطباطبائي قدس سره 63) و قال ابن کثیر: و قال أبو جعفر بن جریر الطبري في الجزء الأول من کتاب غدیر خم. (السیرة النبویة 4 /423، البدایة والنهایة 5 /232)

و عده ای آن را «کتاب الفضائل» گفته اند، مانند ابن عساکر، ذهبی، ابن کثیر سیوطی و..... (1)

امکان دارد طبری کتابش را به نام های متعدد نامیده باشد، یا بعضـی، عنوان برخی از اجزاء و بخش های کتاب بوده یا برای اشاره به موضوع کتاب باشد، مانند دو عنوان اخیر.

انگیزه طبری از تألیف کتاب

ابوبکر سجسـتانی معروف به ابن ابی داود - فرزند ابوداود سجسـتانی صاحب سـنن - حدیث غدیر را انکار نموده و گفت: هنگام بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از حجة الوداع، علی علیه السلام در یمن بوده پس واقعه غدیر اصلاً صحت ندارد.

یاقوت حموی از ابوبکر سجسـتانی به عنوان بعضی از مشایخ بغداد یاد کرده ولی ابن عساکر دمشقی ذهبی و... او را نام برده و معرفی کرده اند. (2)

ابن جریر طبری- که با او دشمنی شدید داشته!- در برابر او جبهه گیری نمود و کتابی در اثبات حدیث غدیر و بیان اسناد آن تألیف کرد!

ذکر این نکته را لازم می دانیم که بدون شک طبری سنی متعصب است. (3)

1- ان شاء الله منابع آن صفحه 2624 پاورقی 1 خواهد آمد.

2- معجم الأدباء 18 /84 - 85، تاریخ مدینة دمشق 52 /197 - 198، تذکرة الحفاظ 2 /713.

3- قال الشـيخ التستري: الرجل في غايـة العصبية. او شواهدی از کتاب تاریخ طبری بر این ادعا اقامه کرده است. (قاموس الرجال 9 /153 - 154)

او فتوا داده: کسی که ابوبکر و عمر را از امامان هدایت نداند، باید کشته شود. (1)

هم کیشان او مانند ذهبی، ابن حجر و... تصریح کرده اند که طبری از بزرگان آن هاست. (2) بلکه ابن خزیمه ادعا کرده در دانش کسی را برتر از او سراغ ندارد. (3)

طبری به قدری به نقل و ترویج فضائل ابوبکر و عمر اهتمام داشته که برایش دردسر ایجاد شده و مجبور شده از وطن خویش طبرستان (آمل) فرار کند. (4)

او حتی کتاب غدیر را با فضائل ابوبکر و عمر شروع کرده، پس داعی و انگیزه او برای تألیف این کتاب، عداوت او با ابوبکر سجستانی بوده است! (5)

1- من قال إن أبا بكر و عمر ليسا بإمامي هدى يُقتل يُقتل. (لسان الميزان 5/ 101)

2- قال الذهبي: و كان ابن جرير من رجال الكمال، وشنع عليه بيسير تشيع، و ما رأينا إلا الخير منه. (سير أعلام النبلاء 14 /277) و قال: محمد بن جرير بن يزيد الطبري، الإمام الجليل المفسّر، أبو جعفر، صاحب التصانيف الباهرة، ثقة، صادق فيه تشيّع يسير و موالاة لا تضرّ. أقذع أحمد بن علي السليماني الحافظ، فقال: كان يضع للروافض، كذا قال السليماني: و هذا رجم بالظن الكاذب، بل ابن جرير من كبار أئمة الاسلام المعتمدين، وما ندعي عصمته من الخطأ، ولا يحل لنا أن نؤذيه بالباطل والهوى، فإن كلام العلماء بعضهم في بعض ينبغي أن يتأنى فيه، ولا سيما في مثل إمام كبير. (ميزان الاعتدال 3 /498 - 499، لسان الميزان 5 /100 - 101) این که ذهبی گفته: مقدار بسیار کمی از تشیع در او وجود داشته مرادش محبت به امیرمؤمنان علیه السلام است گرچه آن حضرت را خلیفه چهارم بداند به شرحی که در دفتر پنجم صفحه 1977 گذشت.

3- رجوع شود به دفتر پنجم، پاورقی صفحه 1928

4- و قد كان رجع إلى طبرستان فوجد الرفض قد ظهر و سب أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله بين أهلها قد انتشر فأملى فضائل أبي بكر وعمر حتى خاف أن يجري عليه ما يكرهه فخرج منها من أجل ذلك. قال أبو جعفر:... اني دخلت إلى طبرستان وقد شاع سبّ أبي بكر وعمر فيهما فسألوني أن أملي فضائلهما ففعلت، وكان سلطان البلدة يكره ذلك فاجتمع إليه من عرّفه ما أمليته فوجه إلي... فخرجت من وقتى عن البلد ولم يشعر بي. (معجم الأدباء 18 /84 - 86)

5- به یاری خدای تعالی صفحه 2658 - 2659 در این زمینه توضیح بیشتری خواهیم داشت

شیوه طبری در نگارش کتاب

پیش از این اشاره شد که حافظ ابن عساکر در شرح حال طبری می نویسد:

او شنید ابوبکر سجستانی در حدیث غدیر اشکال کرده، لذا مشغول تألیف «کتاب فضائل» شد و به ترتیب شروع به نگارش فضائل ابوبکر، عمر، عثمان و علی [علیه السلام] نمود سپس به تصحیح حدیث غدیر پرداخت و از اعتبار آن دفاع کرد و فضائلی را که درباره امیرمؤمنان علی [علیه السلام] به او رسیده بود در آن کتاب نقل نمود ولی کتاب ناتمام ماند! (1)

نظیر مطلب گذشته در کلام یاقوت حموی نیز آمده است. (2)

از این کلام روشن است که روش نگارش او چنین بود که:

الف) کتاب مشتمل بر فضائل خلفای چهارگانه باشد.

ب) صحت و اعتبار حدیث غدیر اثبات شود.

ج) بقیه فضائل امیر مؤمنان علیه السلام نیز در آن کتاب نقل شود.

پس احتمال تعدد کتاب که یکی درباره حدیث غدیر باشد با عنوان «کتاب الولایة» و دیگری مربوط به فضائل دیگر با عنوان: «فضائل علی علیه السلام» منتفی است.

1- و لمّا بلغه أن أبا بكر بن أبی داود السجستاني تكلم في حديث غدير خم عمل كتاب الفضائل فبدأ بفضل أبي بكر و عمر و عثمان و علي [عليه السلام]...، و تكلّم على تصحيح حديث غدير خم، واحتج لتصحيحه، و أتى من فضائل أمير المؤمنين علي [عليه السلام] بما انتهى إليه ولم يتم الكتاب. (تاريخ مدينة دمشق 52 /197 - 198، و رجوع شود به تاريخ الإسلام للذهبي 23 /283، سير أعلام النبلاء 14 /274، تذكرة الحفاظ 2 /713، الدر الثمين لابن الساعي (المتوفى 674) 95/1، طبقات الشافعية لابن كثير 1 /219، المقفى الكبير للمقريزي 5 /263، تحفة الأديب للسيوطي 2 /572، طبقات المفسرين للداوودي 2 /116 - 117)

2- و كتاب فضائل علي بن أبي طالب رضى الله عنه [عليه السلام] تكلم في أوله بصحة الأخبار الواردة في غدير خم ثم تلاه بالفضائل ولم يتم. (معجم الأدباء 18 /80)

یاقوت، انگیزه طبری از نقل فضائل خلفا را نیز ذکر کرده و می گوید:

اگر طبری از کسی بدعتی می دید او را از خود دور کرده و می راند، هنگامی که شنید یکی از مشایخ (حدیث) بغداد حدیث غدیر را تکذیب کرده و گفته است که هنگام رجوع پیامبر از حجة الوداع علی [علیه السلام] در یمن بوده و قصیده ای نیز در ترویج مرامش سروده، شروع به نقل فضائل علی بن ابی طالب [علیه السلام] نمود و اسناد حدیث غدیر را ارائه کرد. جمعیت فراوان برای شنیدن آن گرد آمدند و گروهی از رافضی ها- که درباره صحابه زبان درازی می کردند - نیز حاضر شدند، از این روی ابتدا فضائل شیخین را بیان نمود... (1)

جهت مفقود شدن کتاب طبری

با مراجعه به روایاتی که از کتاب طبری نقل شده و کلماتی که بزرگان فریقین دربارهٔ آن گفته اند، سبب مفقود شدن و از بین رفتن آن به روشنی معلوم می گردد؛ زیرا آن کتابی است که دیدن بخشی از آن، ذهبی (متوفی 748)، دانشمند نامی اهل تسنن را به شگفت آورده و از کثرت اسناد و طرق حدیث غدیر مات و مبهوت گشته و پس از اطلاع از آن به واقعه غدیر یقین نموده است! (2)

1- و كان إذا عرف من إنسان بدعة أبعده واطرحه، و كان قد قال بعض الشيوخ ببغداد بتكذيب غدير خم وقال: إن علی بن أبی طالب [علیه السلام] كان باليمن في الوقت الذي كان رسول الله صلى الله عليه و سلم بغدير خم، و قال هذا الإنسان في قصيدة مزدوجة يصف فيها بلداً بلداً و منزلاً منزلاً أبياتاً يلوح فيها إلى معنى حديث غدير خم فقال: ثم مررنا بغدير خم كم قائل فيه بزور جمّ /على علی والنبی الأمّی و بلغ أبا جعفر ذلك، فابتدأ بالكلام في فضائل علي بن أبي طالب [عليه السلام]، و ذكر طرق حديث خم، فكثر الناس لاستماع ذلك، واجتمع قوم من الروافض ممن بسط لسانه بما لا يصلح في الصحابة... فابتدأ بفضائل أبي بكر وعمر.... (معجم الأدباء 18 /84 - 85)

2- رأيت مجلداً من طرق الحديث لابن جرير فاندهشتُ له و لكثرة تلك الطرق. تذكرة الحفاظ 713/2) و قال في موضع آخر: جمع طرق حديث غدير خم في أربعة أجزاء، رأيت شطره فبهرني سعة رواياته و جزمت بوقوع ذلك. (سير أعلام النبلاء 14 /277)

قاضی نعمان مصری (متوفی 363) پس از نقل روایاتی از آن گفته:

این روایات ثابت است (و قابل انکار نیست) و کسانی که - نزد عموم محدّثین، فقها و اهل فضل و دانش - ثقه و مورد اطمینان هستند آن را نقل کرده اند. من بنا را بر آن گذاشته ام که در هر مطلب و موضوعی فقط یکی از آن احادیث را نقل و اسناد و متون تکراری را حذف کنم. این روایات به بهترین وجه دلالت دارد بر امامت علی علیه السلام و این که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله او سزاوارترین مردم به خلافت است. او وصی پیامبر صلی الله علیه و آله است و وصی هر پیامبری پس از او جانشینش در امت او بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح فرموده که او امیرالمؤمنین است.

حال با وجود این روایات چگونه رواست که کس دیگری خود را امیرالمؤمنین علیه السلام یا خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله بنامد یا بر علی علیه السلام امیر باشد؟!

کدامین نصّ، تأکید و بیان رساتر از این روایات است؟!

کدامین شبهه می تواند در برابر آن مقاومت کند؟!

مگر آن که خدا کسی را کوردل کرده باشد که به جهت پیروی از هوای نفس در برابر خدای عزوجل و پیامبر صلی الله علیه و آله بایستد. (1)

1- فهذه الأخبار ثابتة، و كلها و ما تقدم قبلها و ما نذكره في هذا الكتاب بعدها مما قد رواه الثقات عند العامة من أصحاب الحديث والفقهاء منهم عندهم و أهل الفضل فيهم بعد أن اختصرت - كما شرطت في أول هذا الكتاب - أكثر مما جاء في ذلك، واقتصرت على حديث واحد من كل فنّ، و حذفت التكرار الذي يدخله أصحاب الحديث و غيرهم باختلاف الأسانيد و غير ذلك فيما يريدون به التأكيد، و فيما ذكرته من ذلك وجئت به فى هذا الباب أبين البيان على إمامة على، عليه السلام و أنه أولى الناس بها بعد رسول الله صلى الله عليه و آله و بأنه وصيّه من بعده وكل وصي كان لنبي تقدم قبله فهو ولى أمته من بعده، والذي يقوم لها مقامه، فلا اختلاف بين الأمة في ذلك و بأنه نص عليه بأنه أمير المؤمنين، فكيف ينبغي لغيره أن يتسمى معه بهذا الاسم بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم أو يتأمر عليه و قد جعله رسول الله صلى الله عليه و آله أمير المؤمنين وأمره بذلك عليهم أجمعين و نص - أيضاً - عليه فيما ذكرناه بأنه خليفته على أمته، فمن أين يجوز لأحد أن يدعي أنه خليفة رسول الله صلى الله عليه و آله بعده معه؟! بل أي نص وأي تأكيد وأي بيان يكون أبلغ من هذا؟! وأيّ شبهة فيه؟! إلا على من أعمى الله قلبه واتبع هواه وصرّح بالخلاف على الله عزّ وجلّ و على رسوله صلى الله عليه و آله، نعوذ بالله من الحيرة والضلال والكون في جملة الجهال. (شرح الأخبار 1 /126 - 127)

او در جای دیگر می گوید:

یک روایت از این احادیث کافی است که حجّت باشد علیه کسانی که دیگران را بر امیرالمؤمنین علیه السلام مقدم داشته اند. (1)

و سید ابن طاووس قدس سره (متوفی 664) پس از نقل روایتی از آن (2) می فرماید:

آیا - پس از اطلاع از این روایت - باز فکر می کنی پیامبر صلی الله علیه و آله برای کسی عذری باقی گذاشت؟! آیا - با وجود این روایت - کسی نزد خدا حجتی دارد؟! اگر در اسلام جز این روایت مورد اعتماد چیز دیگری نبود برای اتمام حجت کافی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح به خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان از نسل او علیهم السلام فرموده است. (3)

1- و في خبر واحد من هذه الأخبار حجة لله عزّ وجلّ على من روى ذلك، وانتهى إليه، ثم قدّم على على عليه السلام أحداً من البشر. (شرح الأخبار 1 /164 - 165)

2- روایت شماره 34 که صفحه 2639 خواهد آمد.

3- فهل ترى ترك النبي صلى الله عليه و آله و حجة أو عذراً لأحد على الله جلّ جلاله، و عليه ولو لم يرد في الإسلام إلا هذا الحديث المعتمد عليه لكان حجّة كافية لعلي و للنبي صلى الله عليه و آله الذي نص عليه بالخلافة و على الأئمة من ذريته، و قد ذكرنا ما مدحوه به لمحمد بن جرير الطبري و شهدوا له من علمه و ثقته. (اليقين 487 - 488)

آری روشن است که مخالفان وجود این گونه کتاب ها را برنمی تابند و بر طبق نظر آنان باید چنین آثاری نیست و نابود شود!

برخی از روایات کتاب طبری

اشاره

*برخی از روایات کتاب طبری (1)

برای اطلاع از جهت مفقود شدن کتاب طبری نقل روایاتی از آن مناسب است. بیش از همه قاضی نعمان مصری (متوفی 363)- که نزدیک به عصر طبری بوده - در شرح الاخبار از او نقل کرده است. ما برخی از آن روایات را به صورت گزینشی و گاهی به اختصار از او نقل می کنیم و دو روایت دیگر را که سید ابن طاووس (متوفی 664) از طبری نقل کرده نیز بر آن می افزاییم.

الف) روایات نبوی

نیازی به ذکر حدیث غدیر به نقل از طبری نیست که آن را با 75 سند نقل کرده و شیعه و سنی آن را از او روایت کرده اند. (2) شاید مفصل ترین متن خطبه

1- شایان ذکر است که «شذرات من کتاب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام» و «شذرات من کتاب الولایة» عنوان مجموعه روایاتی است که از کتاب طبری به کوشش آقای رسول جعفریان در دفتری با نام «بخش های برجای مانده کتاب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام و کتاب الولایة» همراه با مقدمه ای نسبتاً مفصل به طبع رسیده است.

2- قال ابن کثیر: وقد اعتنی بأمر هذا الحدیث أبو جعفر محمد بن جریر الطبري صاحب التفسیر والتاریخ فجمع فیه مجلدین أورد فیهما طرقه وألفاظه... ونحن نورد عیون ما روي في ذلك... سپس روایات فراوانی از طبری و غیر او نقل کرده است. (البدایة والنهایة 5 /227 - 233) و قال العلامة ابن شهر آشوب وابن جریر الطبري من نیف و سبعین طریقاً. (المناقب 2 /228) و قال الحافظ ابن البطریق (المتوفی 600): وقد ذکر محمد بن جریر الطبري، صاحب التاریخ خبر یوم الغدیر و طرقه من خمسة و سبعین طریقاً. (عمدة عیون صحاح الأخبار 111) و قال العالم الجلیل السید ابن طاووس قدس سره: و من ذلك ما رواه محمد بن جریر الطبري... و روی ذلك من خمس وسبعین طریقاً. (إقبال الأعمال 2 /239).

غدیر در روایات عامّه به نقل از او باشد که متن آن پیش از این گذشت. (1)

شماره یک:

جاء... في هذا الكتاب بباب أفرد فيه الروايات الثابتة التي جاءت من رسول الله بأنه قال - قبل حجة الوداع و بعدها -:

مَن كُنتُ مَولاهُ فعلِيٌّ مَولاهُ، اللّهُمَّ وَالِمَن وَالاهُ، وَ عادِ مَن عاداهُ، وَانصُر مَن نَصَرهُ، وَاخذُلْ مَن خَذَلهُ.

و قوله: علي أمير المؤمنين.

و علي أخي.

و علي وزيري.

و على وصيّي

و على خليفتي على أمتي من بعدي.

و على أولى الناس بالناس من بعدي. (2)

شماره دو:

... قال رسول الله صلى الله عليه و اله: هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا. (3)

قاضی نعمان پس از نقل یک سند از طبری برای این روایت مفصل - به تفصیلی که پیش از این از تألیفات دیگر طبری گذشت (4) - می گوید:

1- رجوع شود به دفتر نخست، پاورقی صفحه 383.

2- شرح الأخبار 1 /134 - 135.

3- شرح الأخبار 1 /116.

4- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 581، فضیلت هشتم: «تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت».

او برای این حـدیث اسـناد دیگری نیز ذکر کرده است. اگر من بخواهم اسـناد و طرق همین یک حـدیث را نقل کنم نیاز به تألیفی جـداگانه دارد.

این از مشـهورترین روایات و روشـنترین آن ها در اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است که عامه آن را نقل کرده و اعتراف نموده اند که پیامبر صـلی الله علیه و آله آن حضـرت را برادر،وصـی عهده دار امور و جانشین پس از خویش قرار داده و به دیگران فرمان داده که از او اطاعت نمایند. (1)

شماره سه:

... فقال أبو بكر للعباس.... أناشدك الله هل تعلم إن رسول الله صـلى الله عليه و سلم أجمع بني عبد المطلب وأولادهم وأنت فيهم، فقال: «يا بني عبـد المطلب إن الله لم يبعث نبياً إلا جعل له أخاً و وزيراً و وارثاً و وصـيّاً و خليفـة في أهله، فمن يقوم منكم فيبايعني على أن يكون أخي و وزيري و وارثي و وصـيّي و خليفتي في أهلي»؟ فأمسـكتم، ثم أعـاد الثانيـة فأمسـكتم، ثم أعاد الثالثـة فأمسـكتم، فقال: «لئن لم يقم قائمكم ليكونن في غيركم، ثم لتندمن»، فقام هذا - يعنى علياً عليه السـلام - من بينكم، فبايعه إلى ما دعاكم إليه و شرط له عليكم ما شرط، أتعلم ذلك يا عباس؟ قال: نعم. (2)

شماره چهار:

... قال صلى الله عليه و اله: وصيّي و خليلي و خليفتي في أهلي و خير من أترك بعدي، مؤدّي ديني و منجز عداتي علي بن أبي طالب. (3)

1- و حكاه من طرق شتى غير هذا الطريق. ولو ذكرت من رواه لاحتاج ذلك إلى كتاب مفرد، و هو من أشهر الاخبار و أوضحها و أثبتها في إمامة على عليه السـلام من رواية العامة بذلك وإقرارهم له بأن رسول الله صـلى الله عليه و اله جعله أخاه و وصيه و وليه و خليفته من بعده و أمر الناس بالسمع والطاعة له. (شرح الأخبار 1 /116 - 117)

2- شرح الأخبار 1 /122

3- شرح الأخبار 1 /117.

شماره پنج:

... قال: يا فاطمة، أما علمت أن الله عز وجل اطلع إلى أهل الأرض إطلاعة واختار منهم أباك، فبعثه نبياً، ثم اطلع الثانية فاختار منهم بعلك، فأوحى إلي أن أزوجك به، فاختاره لي وصيّاً. يا فاطمة، أما علمت أن لكرامة الله إياك زوجك أعظم الناس حلماً وأكثرهم علماً وأوفرهم فهماً وأقدمهم سلماً

يا فاطمة، إن لعلي سبعة أضراس قُطّع ليست لأحد غيره: إيمانه بالله و رسله، و حكمته، و علمه بكتاب الله و فهمه، و زوجته فاطمة بنت محمد، و ابناه الحسن والحسين سبطا هذه الأمة، و أمره بالمعروف، و نهيه عن المنكر.

يا فاطمة، إن الله عزوجل أعطانا خصالاً لم يعطها أحد من الأولين و لا يدركها أحد من الآخرين نبينا خير الأنبياء و هو أبوك، و وصينا خير الأوصياء وهو بعلك... و منّا المهدي - و ضرب بيده على ظهر الحسين، و قال: و هو من ولد وَلَدكِ هذا - يقولها ثلاث مرات -. (1)

شماره شش:

قال صلى الله عليه و اله: هذا الوصي على الأموات من أهل بيتي والخليفة على الأحياء من أمتي. (2)

شماره هفت:

و روى قريباً منه في موضع آخر هكذا: يا أم سلمة، اشهدي، هذا علي أمير المؤمنين وسيد الوصيين و عيبة العلم و منار الدين و هو الوصي على الأموات من أهلي والخليفة على الأحياء من أمتي. (3)

1- شرح الأخبار 1 /122 - 123 رواه عن أبي سعيد الخدري. وروى في موضع آخر - بسند آخر، عن الطبري عن أبي أيوب الانصاري - ما يقرب منه. (شرح الأخبار 1 /118 - 119)

2- شرح الأخبار 1 /119.

3- شرح الأخبار 1 /124.

شماره هشت:

... فقال صـلى الله عليه و اله: «يا أنس يدخل عليك الآن أمير المؤمنين، وسـيد المسلمين، وخير الوصيين، وأولى الناس بالناس أجمعين». قال أنس: فقلت في نفسـي: اللهم اجعله من الأنصار، فضرب الباب، ففتحته فإذا علي بن أبي طالب عليه السلام، فقام النبي صلى الله عليه و آله إليه فجعل يمسح من وجهه ويمسحه بوجه على و يمسح من وجه على عليه السلام فيمسح وجهه، فدمعت عينا علي عليه السلام، فقال: يا نبي الله هل نزل فيّ شـيء فما رأيتك فعلت بي مثل هذا قطّ؟... فقال له رسول الله صلى الله عليه و آله: «و مالي لا أفعل بك وأنت تسمع صوتي، و تبرء مني [ذمتي ظ]، و تبيّن للناس ما اختلفوا فيه من بعدي». (1)

شماره نه:

فقال صـلى الله عليه و آله: هـذان خير الناس أباً و أُماً، أبوهما علي بن أبي طالب أخو رسول الله صـلى الله عليه و آله و وزيره و وصـيّه و ابن عمّه، و خليفته من بعده، وسابق رجال العالمين إلى الإيمان بالله و رسوله، و أُمّهما فاطمة بنت رسول الله صـلى الله عليه و سلم أفضل نساء العالمين. (2)

شماره ده:

و قال:... قال جبرائيل:... عَلِيٌّ سَيِّدُ الوَصِيّينَ. (3)

شماره يازده:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله- لعلي -: «أما ترضى يا علي [أن تكون] أخي و وصيّي و وزيري و وليي و خليفتي من بعدي»؟! (4)

1- شرح الأخبار 119/1

2- شرح الأخبار 1 /119 - 120.

3- شرح الأخبار 1 /120

4- شرح الأخبار 1 /121

شماره دوازده:

قالت صـفية لرسول الله صـلى الله عليه و آله: إنه ليس من نسائك إلّا مَنْ لها إن كان كون مَنْ تلجأ إليه، فإن كان كون فإلى مَنْ تلجأ صـفية؟ قالت: فقال صلى الله عليه و آله لي: «إلى علي عليه السلام»: (1)

شماره سيزده:

... فقال رسول الله صـلى الله عليه و اله: «يا سـلمان كنت قد سألتني من و صـيّي في أمتي، فمن كان وصـي موسى»؟ فقلت: يوشع، و قال: «لِمَ كان وصيه»؟ قلت: الله و رسوله أعلم. قال: «لأنه كان أعلم أمته من بعده و أعلم أُمتي من بعدي علي بن أبي طالب و هو وصيّي». (2)

شماره چهارده:

عن أبي رافع، قال: لما كان اليوم الذي قبض فيه رسول الله صـلى الله عليه و آله، أغمي عليه، ثم أفاق و أنا أبكي و أقول: من لنا بعدك يا رسول الله؟ فقال: «لكم بعدي الله تعالى ذكره و وصيّي عليٌّ، صالح المؤمنين» (3)

شماره پانزده:

... قال صلى الله عليه و آله: «اللّهُمَّ ائتِنی بِأَحَبِّ خَلقِکَ إلَیکَ ؛ یَأکُلُ مَعی مِن هذَا الطَّعامِ»... قال: فلمّا رآه رسول الله صلى الله عليه و اله عانقه، ثم قال: «اللهم وإليّ، اللهم وإلي». (4)

قاضـی نعمان پس از نقل این حـدیث - به صورت مفصّل - می گوید: طبری آن را با متون و اسـناد دیگری نیز نقل کرده و دیگران نیز آن را فراوان روایت کرده اند و این از اخبار و آثار مشهور است.

1- شرح الأخبار 1 /121 - 122.

2- شرح الأخبار 1 /125 - 126

3- شرح الأخبار 1 /126.

4- شرح الأخبار 1 /137 - 138 قال: يعني إنه أحبّ خلقك إليك وإلي.

شماره شانزده:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله: أيها الناس إني أُحدثكم حديثاً فاعرفوا و عرفوا به الناس بعدي، إنه لا يحبّ علياً إلا من أحبّني ولا يبغض علياً إلا من أبغضني، فمن حدّثكم إنه يحبني و يبغض علياً فهو كاذب... (1)

شماره هفده:

بعث النبي صلى الله عليه و آله علياً إلى اليمن أميراً، و أخرج معه عمرو بن شاس، فرجع و هو يلوم علياً و يشكوه، فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه و آله فبعث إليه، فأتاه، فقال له: «أخبرني عن علي، هل رأيت منه جوراً في حكم، أو حيفاً في قسم». قال: اللهم لا. قال صلى الله عليه و آله: «فبِم تنقمنّ عليه، و تقول ما بلغني إنك تقول فيه»؟ قال: لبغض له في قلبي لا أملكه. فغضب النبي صلى الله عليه و آله حتى التمع لونه، و عرفنا الغضب في وجهه، ثم قال: «كـذب من زعم إنه يحبني و يبغض علياً، من أبغض علياً فقد أبغضـني و من أبغضـني فقد أبغض الله، و من أحبّ علياً فقد أحبني و من أحبّني فقد أحبّ الله [تعالى] ». (2)

شماره هجده:

عن عمرو بن شاس، قال:... إني خرجت مع علي عليه السـلام إلى اليمن [فرأيت] منه جفوة، فانصرفت إلى المدينة، فجعلت أشكوه إلى من أجلس إليه في المسـجد. وإني دخلت يوماً إلى المسـجد، فرأيت رسول الله صـلى الله عليه و اله ينظر إليّ حتى [جلست]، فلمّا اطمأننت. قال: «أما – والله – يا عمرو بن شاس – لقد آذيتني»! فقلت: أعوذ بالله و بالإسـلام أن أُوذي رسول الله. قال: «بلى، من آذى علياً فقد آذانى» قلت: والله لا أوذيه أبداً. (3)

1- شرح الأخبار 1 /153.

2- شرح الأخبار 1 /153 – 154.

3- شرح الأخبار 154/1

شماره نوزده:

قـال ابن عبـاس: نظر رسول الله صـلى الله عليه و اله إلى علي فقـال [له]: «إنك سـيد في الـدنيا [و] سـيد في الآخرة، يا علي من أحبّك فقد أحبّني و محبّي حبيب الله، و من أبغضك أبغضني و مبغضي عدو الله، والويل لمن أبغضك». (1)

شماره بيست:

قال رسول الله صـلى الله عليه و اله: من سبّ علياً فقد سـبّني، و من سبّني سبّ الله، ألا – والله – لا يخلص الإيمان في قلب عبد أبداً حتى تخلص مودّتي إلى قلبه، ولا تخلص مودّتي إلى قلب عبد أبداً حتى تخلص الله مودّة علي، و كذب من زعم إنه يحبّني و يبغض علياً. (2)

شماره بيست و يک:

قال ابن عباس – في ضـمن روايـة طويلـة –: أيّكم السابّ لله تبارك و تعالى. قالوا: سـبحان الله من سبّ الله فقد أشـرك. فقال: أيّكم السابّ رسول الله صـلى الله عليه و اله. قـالوا: سـبحان الله من سبّ رسول الله فقـد كفر. قال: فأيكم السابّ علي بن أبي طالب. قالوا: أمّا هـذا فقد كان. قال ابن عباس: فأنا أشـهد بالله لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: «مَنْ سَبَّ عَلِيّاً فَقَدْ سَبَّنِی وَ مَنْ سَبَّنِی فَقَدْ سَبَّ اَللَّهَ». (3)

شماره بيست و دو:

قال رسول الله صـلى الله عليه و اله: [والـذي نفسـي بيـده] لا تزول قـدم [عبد] يوم القيامة حتى يسأله الله عز وجل عن أربع: عن عمره فيما أفناه، وعن جسده فيما أبلاه، وعن ماله

1- شرح الأخبار 1 /154 – 155.

2- شرح الأخبار 1 /155.

3- شرح الأخبار 1 /155 – 156.

مما اكتسبه و فيما أنفقه، و عن حبّنا أهل البيت.

فقـال عمر بن الخطاب: و ما علامـة حبّكم يا رسول الله؟ قال صـلى الله عليه و اله: «هـذا - و وضع يـده على رأس علي بن أبي طالب عليه السلام - [علامة حبّي من بعدي]». (1)

شماره بيست و سه:

عن علي عليه السـلام، قال: قال لي رسول الله صلى الله عليه و آله: إن الله أمرني أن أُدنيك فلا أُقصيك، و أن أعلّمك فلا أجفوك، و حق عليّ أن أطيع ربي عز وجل و حقّ عليك أن تعي.

يـا على من مـات و هو يحبّـك كتب الله له بالأـمن والأمان ما طلعت شـمس و ما غربت، و من مات و هو يبغضك مات ميتـة الجاهليـة و حوسب بعمله في الاسلام. (2)

شماره بيست و چهار:

قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: من جفا عليّاً فقد آذاني. (3)

شماره بيست و پنج:

قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: من زعم أنه آمن بي و ما أنزل عليّ، و هو يبغض علياً فهو كاذب ليس بمؤمن. (4)

شماره بيست و شش:

عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السـلام، عن آبائه [عليه السـلام]، عن رسول الله صـلى الله عليه و آله، إنه قال: «إن الله [تعالى] عهد إليّ عهداً»، فقلت: يا ربّ بيّنه لي»، فقال: «اسمع»،

1- شرح الأخبار 1 /157.

2- شرح الأخبار 1 /157 - 158.

3- شرح الأخبار 1 /161.

4- شرح الأخبار 1531

[ف]قلت: «قد سمعت»، فقال: «يا محمد، إن علياً راية الهدى بعدك، و إمام أوليائي، و نور من أطاعني، و هو الكلمة التي ألزمه الله المتقين، فمن أحبّه فقد أحبّني، و من أبغضه فقد أبغضني، فبشّره بذلك». (1)

شماره بيست و هفت:

قال رسول الله صلى الله عليه و آله - لعلي عليه السلام-: يا علي إن الله عز وجل قد زينك بزينة لم يزيّن أحداً من العباد بزينة أحبّ إليه منها، و هى زينة الأبرار عند الله: الزهد في الدنيا فجعلك لا تزراً (2) من الدنيا [شيئاً] ولاَ تَرْزَأُ منك الدنيا [شَيْئاً وَ وَهَبَ لَکَ حُبَّ اَلْمَسَاکِينِ فَجَعَلَکَ تَرْضَى بِهِمْ] أَتْبَاعاً [وَ يَرْضَوْنَ] بِکَ إِمَاماً فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّکَ وَ صَدَّقَ فِيکَ وَ وَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَکَ وَ کَذَّبَ عَلَيْکَ فَأَمَّا مَنْ أَحَبَّکَ وَ صَدَّقَ فِيکَ فَأُولَئِکَ جِيرَانُکَ فِي دَارِکَ وَ شُرَکَاؤُکَ فِي جَنَّتِکَ وَ أَمَّا مَنْ أَبْغَضَکَ وَ کَذَّبَ عَلَيْکَ فَحَقٌّ [فيحقّ] عَلَى اَللَّهِ أَنْ يُوقِفَهُ مَوْقِفَ اَلْکَذَّابِينَ. (3)

شماره بيست و هشت:

قال علي عليه السلام: عهد إليّ رسول الله صلى الله عليه و آله أن لا يحبّني إلّا مؤمن، ولا يبغضني إلّا كافر [أو] منافق. (4)

و في لفظ: والذي فلق الحبة و برأ النسمة لعهد [عهده] إليّ رسول الله صلى الله عليه و اله: لا يحبّك إلّا مؤمن، ولا يبغضك إلا منافق. (5)

1- شرح الأخبار 1 /163 - 164.

2- معناى مناسبى براى آن در كتب لغت پيدا نشد، محقق شرح الأخبار در پاورقى گفته است: الزرأ: الإصابة من الخبر [الخير ظ].

3- شرح الأخبار 1 /151.

4- شرح الأخبار 1 /152

5- شرح الأخبار 152/1 و رواه في صفحة 153 عن أم سلمة.

شماره بیست و نه:

سمعت علیاً علیه السلام یقول: قال فيّ رسول الله صلی الله علیه و آله: «عهد معهود إن الأمة ستغدر بك من بعدي. و إنك تعیش علی ملّتي، و تقتل علی سنتي، من أحبّك أحبّني ، و من أبغضك أبغضني، و أن هذه ستخضب من هذه»، یعني لحیته من رأسه علیه السلام». (1)

شماره سی:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله- لعلي علیه السلام-: «أما ترضی أن تکون أخي في الدنیا والآخرة، و إنك خیر أمتي في الدنیا و الآخرة». (2)

شماره سی و یک:

قال رسول الله صلی الله علیه و اله: الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة و أبوهما خیر منهما. (3)

شماره سی و دو:

عن جابر، أنه سأل عن علی علیه السلام فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «ذلك خیر البشر». (4)

و في روایة أخری عنه: ذلك خیر البریة. (5)

شماره سی و سه:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: علي خیر البشر، و من أبی فقد کفر (6)

1- شرح الأخبار 1 /152.

2- شرح الأخبار 1 /143.

3- شرح الأخبار 1 /143.

4- شرح الأخبار 1 /143 - 144.

5- شرح الأخبار 1 /143 - 144.

6- شرح الأخبار 144/1

شماره سی و چهار:

عن سلمان الفارسي، قال: قلنا يوماً: يا رسول الله، من الخليفة بعدك حتى نعلمه؟ قال لي: «[يا] سلمان، أدخل عليّ أبا ذر والمقداد وأبا أيوب الأنصاري» - و أم سلمة زوجة النبي من وراء الباب - ثم قال:

«اشهدوا وافهموا عنّي: إن علي بن أبي طالب عليه السلام وصيّي و وارثي و قاضي ديني و عدتي، و هو الفاروق بين الحق والباطل، و هو يعسوب المسلمين، و إمام المتقين، و قائد الغر المحجلين، والحامل غداً لواء ربّ العالمين. هو و ولده من بعده، ثم من الحسين ابني أئمة تسعة هداة مهديون إلى يوم القيامة.

أشكو إلى الله جحود أمتي لأخي و تظاهرهم عليه و ظلمهم له و أخذهم حقّه».

فقلنا له: يا رسول الله، و يكون ذلك؟ قال: «نعم، يُقتل مظلوماً من بعد أن يملأ غيظاً، و يوجد عند ذلك صابراً». فلمّا سمعت ذلك فاطمة عليها السلام أقبلت حتى دخلت من وراء الحجاب، و هي باكية فقال [لها] رسول الله صلى الله عليه و سلم: «ما يبكيك يا بنية»؟ قالت: سمعتك تقول في ابن عمّك و ولدي ما تقول. قال: «و أنت تظلمين و عن حقك تدفعين، و أنت أول أهل بيتي لاحق [لحوقاً] بي بعد أربعين. يا فاطمة، أنا سلم لمن سالمك و حرب لمن حاربك أستودعك الله تعالى و جبرئيل و صالح المؤمنين ». قال [يعني سلمان]: قلت: يا رسول الله، من صالح المؤمنين؟ قال: « علي بن أبي طالب». (1)

شماره سی و پنج:

عن أبي الحسن موسى ابن جعفر، عن أبيه، عن جده عليهم السلام: إن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب قال: أمرني رسول الله صلى الله عليه و آله أن أخرج فأنادي في الناس: (أَلَا مَنْ ظَلَمَ أَجِيراً أَجْرَهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَهُ اللَّهِ أَلَا مَنْ تَوَالَى غَيْرَ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَهُ اللَّهِ أَلَا وَ مَنْ سَبَّ

1- اليقين 487 - 488، بحار الأنوار 36 /264 - 265.

أَبَوَيْهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّهِ).

قـال علي بن أبي طالب عليه السـلام: فخرجت فناديت في الناس كما أمرني النبي صـلى الله عليه و آله، فقال لي عمر بن الخطاب: هل لما ناديت به من تفسير؟ فقلت: الله و رسوله أعلم.

قال: فقام عمر و جماعته [و جماعة ظ] من أصحاب النبي صلى الله عليه و سلم، فدخلوا عليه، فقال عمر: يا رسول الله صلى الله عليه و آله، هل لما نادى على عليه السلام من تفسير؟

قـال صـلى الله عليه و اله: نعم، أمرته أن ينادي: (أَلَا مَنْ ظَلَمَ أَجِيراً أَجْرَهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ)، والله يقول: (قُلْ لاَ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرا إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) [الشورى (42): 23] فمن ظلمنا فعليه لعنة الله.

و أمرته أن ينادي: (مَنْ تَوَالَى غَيْرَ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ)، والله يقول: (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) [الأحزاب (33) (6)؟]، فمن كنت مولاه فعلي مولاه، و من توالى غير علي و ذريته عليهم السلام فعليه لعنة الله.

و أمرته أن ينادي: (وَ مَنْ سَبَّ أَبَوَيْهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ)، و إني أشهد الله و أشهدكم، أني و علياً أبو [أبوا ظ] المؤمنين، فمن سبّ أحدنا فعليه لعنة الله.

فلمّا خرجوا قال عمر: يا أصـحاب محمـد، ما أكـد النبي لعلي عليه السـلام في الولاية، ولا غدير خم، ولا في غيره أشدّ من تأكيده في يومنا هذا.

قال خَبّاب بن الأرتّ هذه الوقعة و كان ذلك قبل وفاة النبي صلى الله عليه و اله بسبعة عشر يوماً. (1)

1- طرف من الأنباء والمناقب في شـرف سيد الأنبياء عليهم السلام 186 - 188 (الطرفة الخامسة والعشرون) و رجوع شود به بحار الأنوار 489/22 - 490 (با قدرى اختلاف و در آخر آمده: بتسـعة عشـر يوماً) قال السيّد ابن طاووس قدس سره: روى هذه الطرفة محمد بن جرير الطبري... في كتابه الذي سـمّاه مناقب أهل البيت، و رتبه أبواباً على حروف المعجم، فقال في باب الياء ما هذا لفظه: أبو جعفر، قال: حدّثنا يوسف بن علي البلخي، قال: حدثني أبو سـعيد الآدمي بالري، قال: حدثني عبد الكريم بن هلال، عن الحسـين بن موسـى بن جعفر... الى آخر ما في المتن.

ب) روایات علوی

شماره سی و شش:

قـال علي عليه السـلام في حيـاة رسول الله صـلى الله عليه و اله: إن الله عز وجل يقول: (أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أَنْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ) [آل عمران (3): 144]. والله لا ننقلبنّ على أعقابنا بعـد إذ هـدانا الله، و لئن مات أو قتل لأقاتلنّ على ما قاتل عليه حتى أموت، والله لأني لأخو رسول الله صلى الله عليه و اله و وليّه و ابن عمه و وصيّه و وارثه و خليفته من بعده، فمن أحقّ به مني. (1)

شماره سی و هفت:

لمـا قبض رسول الله صـلى الله عليه و آله و كان من أمر الناس ما كان، قام علي عليه السـلام خطيباً، فحمـد الله و أثنى عليه، و صـلّى على النبي صلى الله عليه و اله، و ذكر ما منح الله بهم أهل البيت ؛ إذ بعث فيهم رسول منهم، و أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً، ثم قال:

أنا ابن عمّ رسول الله صـلى الله عليه و آله و أبو بنيه والصـديق الأكبر و أخو رسول الله صـلى الله عليه و اله لا يقولها أحـد غيري إلّا كاذب. أسلمت وصلّيت معه قبل الناس. و أنا وصيّه و خليفته من بعده و زوج ابنته سيدة نساء العالمين. و نحن أهل بيت الرحمة. بنا هداكم الله من الضلالة و بصّركم من العمى. و نحن نعم الله فاتقوا الله يبقي عليكم نعمه. (2)

شماره سی و هشت:

قال علي عليه السلام العثمان و طلحة والزبير و سعد و عبد الرحمان و عبد الله بن عمر: (أُنَاشِدُكُمُ اَللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ لِرَسُولِ اَللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَصِيّاً غَيْرِى)، قَالُوا اَللَّهُمَّ لاَ. (3)

1- شرح الأخبار 1 /123 - 124.

2- شرح الأخبار 1 /121.

3- شرح الأخبار 1 /117.

شماره سی و نه:

... فقال علي عليه السلام: أفضل الخلق عند الله - يوم يجمع الله الخلق - الرسل عليهم السلام، و أفضل الرسل نبينا محمد صلى الله عليه و اله.

و أفضل الخلق بعد الرسل الأوصياء وأفضل الأوصياء وصي نبينا صلى الله عليه و اله.

و أفضل الخلق بعد الأوصياء الأسباط، و أفضل الأسباط سبطا نبيكم - يعني الحسن والحسين عليهما السلام-.

و أفضل الخلق بعد الأسباط الشهداء، و أفضل الشهداء حمزة ابن عبد المطلب و جعفر بن أبي طالب ذو الجناحين المخضبين، [هذه] تكرمة خصّ الله بها محمداً نبيكم صلى الله عليه و آله.

والمهدي المنتظر في آخر الزمان لم يكن في أمة من الأمم مهدي ينتظر غيره. (1)

شماره چهل:

... فقال عمار بن ياسر لعائشة:... أمّا علمت أن رسول الله صلى الله عليه و آله جعل علياً عليه السلام وصيّه على أهله، فبإذن من خرجت؟ فاتقي الله و ارجعي...

فقال علي عليه السلام: «يا عائشة، اتقي الله ولا تسفكي هذه الدماء - اليوم - على يديك و بسببك، فلست مما هنالك في شيء، أنت امرأة، فانصرفي»، فلم تجبه بشيء.

فقال: «أذكرك الله والقرآن الذي أنزله على رسوله في بيتك، أما علمت أن رسول الله صلى الله عليه و آله جعلني وصيّاً على أهله، فبإذن من خرجت؟ فارجعي»، فسكتت. (2)

شماره چهل و یک:

و قال علي عليه السلام: نحن النجباء و أفراطنا أفراط الأنبياء، و أنا وصي الأوصياء. (3)

1- شرح الأخبار 1 /124.

2- شرح الأخبار 1 /125.

3- شرح الأخبار 126/1

شماره چهل و دو:

و قال: لا يحبّني ثلاثة: ولد زنا، و منافق، و رجل حملت به أمّه في بعض حيضها. (1)

و في رواية: لا يحبّني كافر، ولا منافق، ولا ولد زنا. (2)

ج) مطالبی از صحابه و...

شماره چهل و سه:

... فقال [الديراني]: و كنّا نُخبر بأن هاهنا عيناً لا يخرجها إلّا نبي أو وصي نبي، قالوا: فهذا وصيّ نبينا [صلى الله عليه و اله]، هو الذي أخرجها. (3)

شماره چهل و چهار:

قالت عائشة: ما كان أحد من الرجال أحب إلى رسول الله صلى الله عليه و آله من على، ولا في النساء من فاطمة [عليها السلام]. (4)

شماره چهل و پنج:

قال جميع بن عمير: دخلتُ مع عمّتي [على] عائشة فسألتها: أي النساء كانت أحبّ إلى رسول الله صلى الله عليه و اله؟ فقالت: فاطمة رضوان الله عليها. فقالت لها: فمن كان أحبّ إليه من الرجال؟ قالت: بعلها علي بن أبي طالب، و لقد كان كما علمت [صواماً] قواماً. (5)

شماره چهل و شش:

و سألتها امرأة في مقام آخر: من كان أحبّ أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله إليه؟ قالت: علي

1- شرح الأخبار 1 /152.

2- شرح الأخبار 1 /152 - 153.

3- شرح الأخبار 1 /117 - 118.

4- شرح الأخبار 1 /140

5- شرح الأخبار 1 /140.

ابن أبي طالب. ما ظنّكم برجل سالت نفس رسول الله صلى الله عليه و سلم في يده، فمسح بها وجهه. (1)

شماره چهل و هفت:

قيل لعائشة: كيف كانت منزلة علي فيكم؟ قالت: سبحان الله! أتسألوني عن رجل لما قبض رسول الله صلى الله عليه و سلم قال الناس: أين يدفن؟ فقال على عليه السلام: إنه ليس بأرضكم هذه بقعة أحبّ إلى الله من البقعة التى قبض فيها رسول الله صلى الله عليه و سلم، فادفنوه بها.

و كيف تسألوني عن رجل فاضت نفس رسول الله صلى الله عليه و سلم في يده فمسح بها وجهه؟. و كان أحبّ الناس إلى رسول الله صلى الله عليه و سلم. فقيل لها: فكيف خرجت عليه مع علمك هذا فيه؟ قالت: دعوني من هذا، فلو قدرت أن أفتدي منه بما علي الأرض لفعلت (2)

شماره چهل و هشت:

عن مسروق، قال: دخلت على عائشة فقالت لي: يا مسروق:... المخدج من قتله؟ قلت: علي بن أبي طالب عليه السلام.

قالت: و أين قتله؟ قلت: على نهر يقال لأعلاه: تامراً، ولأسفله: النهروان...

قال مسروق: يا أماه! فأني أسألك بحق الله [و بحق رسوله و بحقي]، فإني ابنك لمّا أخبرتيني بما سمعت من رسول الله صلى الله عليه و سلم فيهم.

قالت: سمعته يقول فيهم: «هم [أهل النهروان] شرّ الخلق والخليقة، يقتلهم خير الخلق والخليقة، و أقربهم إلى الله وسيلة». (3)

شماره چهل و نه:

عن عائشة: لمّا احتضر رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: «ادعوا لي حبيبي»، فدعوت [له]

1- شرح الأخبار 1 /140.
2- شرح الأخبار 1 /140 - 141.
3- شرح الأخبار 1 /141 - 142.

أبـا بكر، فلما دخل و نظر (1) إليه، ثم أعرض عنه، و قال: «ادعوا لي حبيبي». فـدعت حفصـة له عمر، فكان منه مثل ذلك. فقلت: ويحكم، ادعوا له علي بن أبي طالب، فوالله لا يريد غيره، فدعوه. فلما رآه فرّج الثوب الذي كان عليه ثم أدخله معه فيه، فلم يزل يحتضـنه إلى أن قبض ويده عليه. (2)

شماره پنجاه:

قال عطاء: سألت عائشة عن علي فقالت: ذلك خير البشر، لا يشك فيه إلا من كفر. (3)

شماره پنجاه و يک:

... فقالوا [لبريـدة]: حدّثنا أيّ الناس كان أحبّ إلى رسول الله صـلى الله عليه و سـلم؟ قال: كان أحبّ الناس إليه علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (4)

شماره پنجاه و دو:

قال حذيفة: ذلك خير هذه الأمة بعد نبيها، لا يشكّ فيه إلّا منافق. (5)

شماره پنجاه و سه:

قال ابن مسعود:... و ختمت القرآن على خير الناس بعده. فقيل من هو؟ فقال: علي بن أبي طالب صلوات الله عليه. (6)

شماره پنجاه و چهار:

... قال عبد الله بن عمرو بن العاص: ألا أخبركم بأحبّ أهل الأرض إلى أهل السماء؟

1- ظاهراً (واو) زايد است

2- شرح الأخبار 1 /147.

3- شرح الأخبار 1 /143.

4- شرح الأخبار 1 /143.

5- شرح الأخبار 1 /144.

6- شرح الأخبار 144/1

قلنا: بلى. قال: هو هذا المقفّى [الفتى]... قال له الحسين عليه السلام: «[أ] فتعلم إني أحبّ أهل الأرض إلى أهل السماء و تقاتلني أنا و أبي يوم صفين؟! والله إن أبي لخير مني»... (1)

شماره پنجاه و پنج:

عن جابر بن عبد الله، قال: والله ما كنّا نعرف المنافقين على عهد رسول الله صلى الله عليه و اله إلا ببغضهم عليا عليه السلام. (2)

شماره پنجاه و شش:

عن أبي سعيد الخُدري قال - في قوله عز وجل: (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ) [محمد صلى الله عليه و اله (47): 30]، قال -: ببغضهم لعلي عليه السلام. (3)

شماره پنجاه و هفت:

عن فطر بن خليفة. قال: قال لي سعد بن مالك: إنه بلغني إنكم تعرضون على سبّ علي عليه السلام، فهل سببته؟ [ثم] قال: معاذ الله، والذي نفس سعد بيده لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه و اله يقول في علي عليه السلام شيئاً لو وضع المنشار على مفرقي على أن أسبّه ما سببته أبداً. (4)

شماره پنجاه و هشت:

عن ابن عمر: إن رجلاً سأله عن علي عليه السلام، فقال: إذا أردت أن تسأل عن علي عليه السلام فانظر إلى منزله من منزل النبيي صلى الله عليه و آله الذي أنزله فيه فهذا منزل رسول الله صلى الله عليه و آله، و هذا منزل على عليه السلام. (5)

1- شرح الأخبار 1 /145 - 146.

2- شرح الأخبار 1 /153.

3- شرح الأخبار 1 /153.

4- شرح الأخبار 1 /156 - 157.

5- شرح الأخبار 1 /162.

نمونه هایی از واکنش از بین بردن آثار در دفترهای پیشین

در دفتر پنجم صفحه 1736 گذشت که ابن شهاب زهری می گوید: خالد بن عبدالله قسری از من درخواست تدوین سیره نمود، به او گفتم در آثار سیره نویسان به مطالبی درباره سیره علی بن ابی طالب صلوات الله علیه برخورد می کنم (آیا آن را بنویسم)؟ پاسخ داد: نه (هرگز)، مگر آن که او را...!

صفحه 1870 ابن کثیر دمشقی - مانند دیگر همفکرانش برای فراموش شدن نام امیر مؤمنان علیه السلام! - می نویسد: مطلبی که بین مردم متداول است که یکدیگر را به نام علی [علیه السلام] سوگند داده و می گویند: تو را به علی سوگند می دهم که این را از من بگیری یا به من بدهی و امثال آن هیچ اساسی ندارد بلکه گرفته شده از رافضی هاست. خوف آن می رود که کسی که به گفتن این مطالب عادت کند هنگام جان دادن ایمانش را از دست بدهد (و بی دین از دنیا برود)، سوگند به غیر خدا شرک است!

* عمده مطالب واکنش اول: «منع از نقل و تدوین»، واکنش دوم: «کتمان فضائل»، واکنش سوم: «انکار و تکذیب فضائل» به واکنش چهاردهم: «از بین بردن آثار» نیز مربوط می شود.

برخی از موارد واکنش دهم: «تحریفات لفظی» نیز حذف آثار مربوط به آن حضرت است.

ص: 2647

پیوست ها

اشاره

در آخر این دفتر به تبیین مطالبی می پردازیم که ذکر آن در کتاب مناسب یا لازم بود.

1عدم صداقت در نقل فضائل

اشاره

باقی ماندن مناقب اهل بیت علیهم السلام با وجود تلاش مخالفان برای محو و نابودی و یا تحریف آن - جلوه ای از مشیت الهی برای فروزان ماندن مشعل هدایت است. (1)

1- قال العلامة ابن شهر آشوب المازندرانی: و من ذلك تسخير الجماعة اضطراراً لنقل فضائله مع ما فيها من الحجّة عليهم حتى إن أنكره واحد ردّ عليه صاحبه وقال: هذا في التواريخ والصحاح والسنن والجوامع والسير والتفاسير.. مما أجمعوا على صحته، فإن لم يكن في واحد يكن في آخر. و من جملة ذلك ما أجمعوا عليه أو روى مناقبه خلق كثير منهم حتى صار علماً ضرورياً، كما صنّف ابن جرير الطبري كتاب الغدير، وابن شاهين كتاب المناقب وكتاب فضائل فاطمة عليها السلام. و يعقوب بن شيبة تفضيل الحسن والحسين عليهما السلام و مسند أمير المؤمنين عليه السلام و أخباره و فضائله، والجاحظ كتاب العلوي وكتاب فضل بني هاشم على بني أمية، و أبو نعيم الأصفهاني منقبة المطهرين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام و ما نزل في القرآن في أمير المؤمنين عليه السلام، و أبو المحاسن الرؤياني الجعفريات، والموفق المكي كتاب قضايا أمير المؤمنين و كتاب رد الشمس لأمير المؤمنين عليه السلام، و أبو بكر محمد بن مؤمن الشيرازي كتاب نزول القرآن في شأن أمير المؤمنين عليه السلام، و أبو صالح عبد الملك المؤذن كتاب الأربعين في فضائل الزهراء عليها السلام، و أحمد بن حنبل مسند أهل البيت عليهم السلام و فضائل الصحابة، و أبو عبد الله محمد بن أحمد النطنزي الخصائص العلوية على ساير البرية، و ابن المغازلي كتاب المناقب، و أبو القاسم البستي كتاب المراتب، و أبو عبد الله البصري كتاب الدرجات والخطيب أبو تراب كتاب الحدائق (المناقب 2 /173 - 174)

یکی از معاصران اهل تسنن، پس از نقل 210 روایت در فضائل امیر مؤمنان علیه السلام می گوید:

این فضائل از بسیاری صحابه مانند: ابوبکر، طلحه، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن عمر و... نقل شده است. کسانی که صحابه را متهم کرده اند به ستم به علی علیه السلام و بغض و کینه او و نادیده گرفتن و پایمال کردن حق او و انکار فضائلش، با این مطالب که قطعاً ثابت است چه می کنند؟

چگونه ممکن است کسی که کینه علی علیه السلام را دارد و او را فاسق یا کافر بداند، چنین احادیثی را در فضیلت او نقل کند؟! (1)

پاسخ

ص: 2650

1- فضائل الصحابه للصاعدي 7 /85.

اولاً: آن ها از اقیانوس بیکران مناقب مولا به کمتر از نمی اکتفا کرده اند و این بزرگ ترین خیانت و ظلم و ستم است مانند همین نویسنده - با نادیده گرفتن مدلول روایاتی که خودش نقل کرده!! - دیگران را بر امیرالمؤمنین علیه السلام ترجیح داده و خلفا را برتر از آن حضرت دانسته است.

ثانیاً: آن قدر فضائل حضرت زیاد است که گاهی قابل انکار نبوده و انکار آن باعث ضایع شدن منکرین می شده، پس مدح خورشید در حقیقت مدح خویش است به بینایی! ولنعم ما قیل: الفضل ما شهدت به الأعداء. (1)

ثالثاً: از همه مهمتر آن که مشیت الهی بر آن قرار گرفته که گاهی برای اتمام حجت، حقیقت بر زبان دشمن جاری گردد. یعنی آن ها ناخواسته یا از روی ناچاری و در شرایط خاص مطالبی را نقل کرده یا پس از نقل دیگران، به آن اعتراف نموده اند و گاهی اصلاً توجه به مفاد آن نداشته اند.

شیعه و سنی ذیل آیه شریفه: (وَإِذَا خَلاَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ) [البقرة (2): 76 - 77] نقل کرده اند که گاهی یهودیان اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله را که در کتاب های آسمانی گذشته آمده بود - بازگو می کردند پس از آن در خلوت یکدیگر را سرزنش می کردند که چرا به حقیقت اعتراف می کنید؟! (2)

از دشمنی یهود با پیامبر صلی الله علیه و آله روشن است که آن ها هیچ صداقتی در این اعتراف نداشته اند آیا اعتراف آنان، علامت محبت آنان به حضرت است؟!

1- قال الباعوني الشافعي: و قد بالغ جماعة من أعدائه و محاربيه له بالفضل والعلم، والفضل ما شهدت به الأعداء! (جواهر المطالب فی مناقب الإمام الجليل على بن أبي طالب عليه السلام 1 /297)

2- برای نمونه رجوع شود به تفسير الطبري 293/1، بحار الانوار 65/9

حقیقت آن است که اگر مخالفان مطلبی را در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده و گاهی سند آن را صحیح دانسته و اعتبار آن را پذیرفته باشند، شرایط، نقل آن را ایجاب کرده، و غالباً توجه به مفاد آن نداشته اند و یا از توضیح مفاد آن سکوت کرده اند، لذا بسیاری از شارحین کتب حدیث در بخش مربوط به مناقب آن حضرت از شرح احادیث امتناع کرده اند مگر آن که بخواهند آن را تضعیف نموده، یا منگر معرفی کنند و یا در استدلال شیعه به آن مناقشه نمایند!! سید مرتضی رحمه الله و شیخ طوسی قدس سره به مناسبتی فرموده اند:

مخالفان با خیال راحت به نقل روایات می پردازند ولی گاهی متوجه می شوند که در آن روایات مطالبی وجود دارد که با عقائد باطلشان سازگار نیست لذا از نقل آن دست می کشند. (1)

ذکر چند مثال در این زمینه مناسب است:

برخورد سعد بن ابی وقاص با معاویه

[2159 /14] در منابع اهل تسنن آمده که معاویه به سعد بن ابی وقاص، ابن عمر و محمد بن مسلمه که از یاری امیرالمؤمنین علیه السلام دست کشیده و به قاعدین معروف شده اند - نامه نوشته و از آن ها درخواست یاری نمود، هر یک با کلامی مخالفت خویش را با او اعلام نمودند.

در ضمن پاسخ سعد بن ابی وقاص به معاویه آمده است:

1- ولكنهم كانوا يروون ما سمعوا بالسلامة، وربما تنبهوا على ما في بعض ما يروونه فكفوا عنه!! (الشافي 241/3؛ تلخيص الشافي 76/3)

ليوم منه خير منك حيّاً *** و ميتاً، أنت للمرء الفداء (1)

یعنی: یک روز از عمر علی علیه السلام از تمام وجود تو - زنده و مرده ات - برتر است (و تو قابل قیاس با او نیستی)!

برای همه معلوم است که سعد از یاری امیرالمؤمنین علیه السلام دست برداشت. و از سوی دیگر او یکی از افراد شورای شش نفره ای است که عمر برای خلافت تعیین نمود. پس او داعیهٔ خلافت دارد و خود را شایسته این مقام و معاویه را نالایق بلکه غاصب می داند. با توجه به آن چه گفته شد، چرا هنگامی که در برابر معاویه قرار می گیرد لب به فضائل مولا می گشاید؟! (2) برای ساکت کردن معاویه برای تضعیف او و برای تخریب وجهه اش، تا اعلام کند که دشنام او به مولا مخالفت صریح با پیامبر صلی الله علیه و آله است و او با این کار نشان داده که شایستگی منصب خلافت را ندارد. (3)

در روایت مسعودی گذشت که سعد صریحاً به معاویه:گفت به خدا سوگند من از تو به خلافت سزاوارترم! (4)

پس خشم و غضب سعد بن ابی وقاص بر معاویه باعث شد که نتواند

1- الاستيعاب 2 /610، أسد الغابة 2 /292، وقعة صفين 76، نهاية الأرب 20 /235

2- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1605 پیوست 3: ویژگی های علی علیه السلام به روایت سعد...»

3- هنگامی که از سعد درباره متعه حج پرسیدند برای مخالفت با معاویه این گونه پاسخ داد: فعلناها و هذا - یعنی معاوية - يومئذ كافر. یعنی: زمانی که معاویه هنوز کافر بود ما متعه حج را (درست دانسته و آن را) انجام می دادیم! (صحيح مسلم 4/ 47، السنن الكبرى 5 /17، شرح صحيح مسلم للنووي 204/8، البداية والنهاية 5 /153، 159)

4- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1611 روایت شماره 1093... فقال سعد: والله إني لأحقّ بموضعك منك، فقال معاوية: يأبى عليك ذلك بنو عذرة، و كان سعد - فيما يقال - لرجل من بني عذرة! (مروج الذهب (3/ 14 - 15)

جوانب گوناگون مطالبش را بسنجد و ناخواسته لب به بیان فضائل مولا بگشاید و سپس از او نقل و ثبت شود و برای همیشه در تاریخ باقی بماند.

اگر معاویه یا سعد احتمال می دادند که این گفتگو چنین تأثیری داشته باشد هیچ گاه او لب به جسارت و این لب به سخن نمی گشود. آری؛ عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد!

[2160 /15] معاویه از سعد بن ابی وقاص پرسید: چرا ما را یاری نکردی؟! سعد گفت خودم شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «تو با حق هستی و حق با تو (هر دو در یک محور هستید) و از مدار حق جدا نمی شوی».

معاویه گفت: باید شاهد بیاوری که حضرت این سخن را فرمود سعد گفت: ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله گواه است سپس همگی نزد ام سلمه رفتند. به او گفتند: دروغ بر پیامبر صلی الله علیه و آله زیاد شده، سعد ادعا می کند که آن حضرت چنین حدیثی فرموده است، ام سلمه گفت: (آری درست است) پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را در خانه من فرمود. معاویه به سعد گفت:

الان چقدر سزاوار ملامت هستی! تو این کلام را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدی و دست از یاری علی برداشتی؟! اگر من این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیده بودم تا جان در بدن داشتم خدمتکار علی بودم! (1)

[2161 /16] بنابر نقل ابن کثیر، سعد در مقام بیان امتناع از مبارزه با علی علیه السلام

1- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 193 - 194 روایت شماره 99... یا أبا اسحاق، ما کنت ألوم الآن؛ إذ سمعت هذا من رسول الله و جلست عن علی! لو سمعتُ هذا من رسول الله صلی الله علیه و سلم لکنت خادماً لعلی حتی أموت. (تاریخ مدینة دمشق 20/ 360 - 361 تطهیر الجنان لابن حجر المکي 351 و رجوع شود به کشف الأستار 96 /4 - 97 شماره 3282، مختصر زوائد مسند البزار 173/2 - 174 شماره 1638، قال البزار: سعد غیر متروك، مجمع الزوائد 235/7 - 236)

حدیث منزلت را مطرح نمود- و بنابر نقل مسعودی حدیث رایت را نیز بر آن افزود - معاویه گفت: اگر من این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بودم با علی نمی جنگیدم.

و بنابر نقلی: تمام عمر خادم علی بودم. (1)

پس این اعتراف معاویه مهم است که اگر کسی چنین مطالبی را از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی شنیده باشد باید تمام عمر خدمتگزار علی علیه السلام باشد. و البته روشن است که کلام معاویه چیزی جز ظاهر سازی و عوام فریبی نیست؛ زیرا او در غدیر حضور داشت و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره علی علیه السلام شنید، مطالبی که اقتضا دارد هر مؤمنی همیشه خدمتگزار آن حضرت باشد و پس از آن که ناخواسته به حقیقت اعتراف نمود باز بهانه می آورد که خودش این مطلب را نشنیده است!

از جمله شواهد این که سعد ناخواسته لب به فضائل مولا ـ گشوده، آن که در روایت معتبر شماره 227 گذشت که: سعید بن مسیب هنگامی که حدیث منزلت را در استخلاف امیر مؤمنان علیه السلام بر مدینه از پسر سعد شنید، نزد سعد رفت و از او درخواست نقل آن را نمود. سعد بن ابی وقاص عصبانی شد و پرسید: چه

1- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 444 - 445... فقال سعد: ما كنت لأقاتل رجلاً قال له رسول الله صلى الله عليه و اله: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبي بعدي»، فقال معاوية: من سمع هذا معك؟ فقال: فلان و فلان و أم سلمة. فقال معاوية: أما إني لو سمعته منه صلى الله عليه و اله لما قاتلت عليّاً. و في رواية:... و أنهما قاما إلى أم سلمة فسألاها فحدثتهما بما حدث به سعد، فقال معاوية: لو سمعت هذا قبل هذا اليوم لكنت خادماً لعلي حتى يموت أو أموت. (البداية والنهاية 83/8 - 84) قال المسعودي:... أن سعداً لما قال هذه المقالة لمعاوية و نهض ليقوم ضَرَطَ له معاوية، و قال له: اقعد حتى تسمع جواب ما قلت، ما كُنتَ عندي قط ألأم منك الآن، فهلا نصرته، ولم قعدت عن بيعته؟ فإني لو سمعت من النبي صلى الله عليه و اله مثل الذي سمعت فيه لكنت خادماً لعلي ما عشت! (مروج الذهب 3 /14 - 15، مرآة الزمان 439/6)

کسی آن را (از زبان من) برای تو نقل نمود؟! سعید می گوید: من دوست نداشتم به او بگویم فرزندت آن را نقل کرد؛ زیرا بر او خشمگین می گردید! (1)

نقل فضائل امیر مؤمنان علیه السلام توسط معاویه با وجود عداوت شدید

عداوت شدید معاویه با امیرالمؤمنین علیه السلام قابل انکار نیست. این مطلب شواهد فراوان دارد که برخی از موارد آن گذشت. (2) ولی با وجود این عداوت گاهی شرایط به گونه ای بوده که لب به فضائل مولا می گشاید. گذشت که:

معاویه گفته: پیامبر صلی الله علیه و آله علی را سرشار از علم و دانش می نمود، و درباره او فرمود: تو نسبت به من مانند هارون به موسی علیهما السلام هستی.... عمر در مشکلات (به او مراجعه می کرد و حل مشکل را) از او یاد

1- فغضب، فقال: من حدّثك به؟! فكرهت أن أخبره أن ابنه حدّثنيه فيغضب عليه رجوع شود به دفتر نخست صفحه 467 گذشت که عده ای از اهل تسنن حکم به صحت این روایت کرده اند.

2- برای نمونه رجوع شود به همین دفتر صفحه 2519 «ناسزاگویی معاویه و بنی امیه...» و صفحه 2324 - 2325 گفته شد که بنابر روایت صحیح شماره 132: معاویه از علی علیه السلام به بدی یاد کرد و خشم سعد بن ابی وقاص را برانگیخت. و صفحه 2470 روایت 2002 کلام احمد بن حنبل گذشت که علی [علیه السلام] دشمنان بسیاری داشت. آن ها نتوانستند برای او عیبی پیدا کنند لذا به سراغ کسی رفتند که به جنگ علی [علیه السلام] رفته و با او دشمنی و مبارزه نمود - یعنی معاویه - او را مدح و ثنا گفتند به خاطر دشمنی با علی [علیه السلام]. و صفحه 2525، روایت شماره 2073 معاویه گفت: من می خواهم کودکان با آن - یعنی سبّ و لعن به مولا- خوی بگیرند و بزرگان با آن پیر شوند تا کسی از علی به نیکی یاد نکند و فضلیتی درباره اش نقل نشود! و صفحه 2568 - 2569، شماره های 2115 - 2116 فرمان معاویه به نسبت های ناروا دادن و شایعه پراکنی علیه امیرمؤمنان علیه السلام. و صفحه 2616 - 2617 در روایت صحیح - شماره های 2155 - 2156 - گذشت که: معاویه و... به جهت کینه ای که از امیر مؤمنان علیه السلام به دل داشتند سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را ترک نمودند.

می گرفت. من خودم نزد عمر بودم که برایش مشکلی پیش آمد، سراغ علی را می گرفت؟! (1)

هنگامی که خبر شهادت حضرت به معاویه رسید گفت... مردم از فضیلت و فقه و دانش چه چیزی را از دست دادند (2)

و گفت: با رفتن علی بن ابی طالب دانش و فقاهت از بین رفت. (3)

اقدام ناخواسته به تألیف درباره غدیر!

گذشت که ابوبکر سجستانی حدیث غدیر را انکار نموده و گفت: هنگام بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از حجة الوداع، علی علیه السلام در یمن بوده است. ابن جریر طبری - سنی متعصب! - در برابر او جبهه گیری شدید نمود و کتابی در اثبات حدیث غدیر و بیان اسناد آن تألیف کرد! (4)

1- كان رسول الله صلى الله عليه و آله يغرّه العلم غرًا، و لقد قال له رسول الله صلى الله عليه و سلم: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي، و كان عمر إذا أشكل عليه شيء يأخذ منه، ولقد شهدت عمر و قد أشكل عليه شيء فقال: هاهنا علي؟! (فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام أحمد بن حنبل 303 - 304 شماره 275 (تحقيق محقق طباطبائى) فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/840 شماره 1153 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، تاريخ مدينة دمشق 42 /171 و 59 /74، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 50 - 51، ذخائر العقبى 79، الرياض النضرة 3/ 162، نظم درر السمطين 134، الصواعق المحرقة 179، فيض القدير 3/ 61، و مراجعه شود به تاريخ مدينة دمشق 42 /385، فتح الباري 13 /285) در مورد اعتراف معاويه به فضائل مولا رجوع شود به كتاب الإمام علي عليه السلام في آراء الخلفاء للشيخ مهدي فقيه إيماني صفحه 147 - 167، ترجمه آن امام اميرالمؤمنين على عليه السلام از ديدگاه خلفا صفحه 144 - 164.

2- لما جاء خبر قتل علي [عليه السلام] إلى معاوية... فقال: ويحك، أنك لا تدرين ما فقد الناس من الفضل والفقه والعلم! (البداية والنهاية 8 /140).

3- ذهب الفقه والعلم بموت ابن أبي طالب. (الاستيعاب 3 /1108)

4- رجوع شود به همين دفتر صفحه 2620

آن چه ذهن انسان را مشغول می کند و واقعاً سؤال برانگیز است آن که طبری در برابر انکار ابن ابی داود - که رقیب بلکه دشمن آشکار او شمرده می شده (1) - چنان جبهه گیری کرده و مشغول جمع آوری اسناد و طرق حدیث غدیر گردیده که کسی مثل حافظ ذهبی، دانشمند نامی اهل تسنن را به شگفت آورده و از دیدن آن و کثرت اسناد و طرق حدیث غدیر مات و مبهوت گشته است! (2)

ولی همین نویسنده توانا در آثار دیگرش جایی که لازم بوده حدیث غدیر را نقل کند مانند کتاب تاریخ یا تفسیر هیچ اشاره ای به آن نمی کند!

اصرار بر اثبات در جایی و سکوت مطلق در جایی دیگر نشان چیست؟!

آری ؛ «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد»، مشیّت الهی بر آن قرار گرفته که کسانی که در نقل مطالب ملاحظه حال مردم را می کنند و خوشنودی خداوند را در نظر نمی گیرند، (3) برخلاف میلشان و فقط برای سرجا نشاندن رقیب، حقّ و حقیقت را آشکار نمایند تا سندی باشد برای حق جویان و حق پویان

1- ذهبی می گوید: لا يُسمع قول ابن جرير فيه فإن هؤلاء بينهم عداوة بينة فقف في كلام الأقران بعضهم في بعض. یعنی کلام ابن جریر درباره ابن ابی داود پذیرفته نیست ؛ زیرا این دو با یکدیگر دشمنی آشکار داشتند، اگر اقران (یعنی کسانی که رقیب یکدیگر شمرده شوند) دربارهٔ یکدیگر اظهار نظر کردند تو توقف کن (و آن را نپذیر) (تذكرة الحفاظ 2 /772) او در جای دیگر نوشته: و قد وقع بين ابن جرير و بين ابن أبي داود، و كان كل منهما لا ينصف الآخر، و كانت الحنابلة حزب أبي بكر بن أبي داود، فكثروا و شغبوا على ابن جرير، و ناله أذى، ولزم بيته، نعوذ بالله من الهوى. (سير أعلام النبلاء 14 /277) در همین زمینه رجوع شود به کلام شادروان علامه سید عزیز طباطبایی قدس سره در «الغدير في التراث الإسلامي»، مجلة تراثنا 21 /172.

2- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2625.

3- گذشت که طبری هنگامی که به نقل نامه های محمد پسر ابوبکر و معاویه می رسد، می گوید: من آن نامه ها را نمی آورم؛ چون عموم مردم تاب شنیدن آن را ندارند (تاريخ الطبري 557/3) او درباره درگیری های بین عثمان و ابوذر می نویسد: دیگران در این زمینه مطالب فراوان و چیزهای زشتی روایت کرده اند که نقل آن برای من خوشایند نیست! (تاريخ الطبري 3/ 337)

نقل فضائل امیر مؤمنان علیه السلام برای اعاده حیثیت!

ابوبکر سجستانی متهم به دشمنی با امیر مؤمنان علیه السلام است، (1) نزدیک بود به جهت نقل روایتی از نواصب سرش را برباد، (2) دهد حتی پدرش او را کذاب دانسته است، (3) و اخیراً گذشت که ابن جریر طبری کتابی در رد بر او و اثبات حدیث غدیر نوشت.

[2162 /17] گویند: او را تبعید کردند، سپس به بغداد برگردانده شد، (اظهار توبه کرد و) مجلس حدیث خوانی به راه انداخت و شروع به نقل فضایل امیر مؤمنان علیه السلام نمود و به عنوان شیخ حنابله شناخته شد. (4)

[2163 /18] طبری صداقت او را در نقل فضایل علی علیه السلام انکار کرده و گفته: تکبیرة من حارس مقصود آن که او قصد تقرب ندارد و می خواهد اعاده حیثیت نماید! (5)

1- قال الخطيب البغدادي: كان ابن أبي داود يتهم بالانحراف عن علي والميل عليه. (تاريخ بغداد 9/ 474، تاريخ مدينة دمشق 29 /87) و قال ابن عدي: و نسب في الابتداء إلى شيء من النصب. (الكامل 266/4) نگارنده گوید: سخن بی ربط او دربارهٔ حدیث طیر در دفتر نخست صفحه 118 گذشت که گفته: اگر حدیث طیر صحیح باشد نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله زیر سؤال می رود.

2- در همین دفتر صفحه 2577 - 2579 گذشت که او روایتی را نقل کرد که: (حفيت أظافير... من كثرة ما كان يتسلّق على أزواج النبى صلى الله عليه و اله) و نزدیک بود به جهت نقل آن اعدام شود!

3- إن أبا داود السجستاني يقول: ابني عبد الله هذا كذاب. (الكامل لابن عدي 4 /265)

4- قال ابن عدي الجرجاني: وابن أبي داود قد تكلم فيه أبوه وإبراهيم الأصبهاني و نسب في الابتداء إلى شئ من النصب، و نفاه بن فرات من بغداد إلى واسط، و ردّه على بن عيسى، و حدّث و أظهر فضائل علي [عليه السلام]، ثم تحنبل فصار شيخاً فيهم. (الكامل 4/ 266)

5- كنت عند محمد بن جرير الطبري، فقال له رجل: إن ابن أبي داود يقرأ على الناس فضائل علي بن أبي طالب [عليه السلام]، فقال ابن جرير: تكبيرة من حارس. (تاريخ بغداد 9 /474) تكبيرة من حارس، یعنی الله اکبر گفتن نگهبان که برای یاد خدا تکبیر نمی گوید، می خواهد اظهار وجود کند تا سارقان برحذر باشند و بفهمند که او بیدار و به انجام وظیفه مشغول است. این مثل برای کسی است که از گفتارش قصد قربت نداشته و هدف دیگری را دنبال می کند.

بنابر برخی از منابع، ابوبکر سجستانی گفته طبری دروغ می گوید، من منکر حدیث غدیر نیستم، سخن من آن است که این مسجد غدیر خم قدمتی ندارد و ساخت آن متأخر است و در این زمینه تألیفی نیز داشته است. (1)

البته این مطلب با آن چه اهل تسنن از او نقل کرده اند که اصلاً حضور مولا در حجّة الوداع را انکار کرده و نیز با اشعاری که سروده سازگار نیست

ممکن است این عذرخواهی شبیه مطلبی باشد که از او - در جسارت به امیرمؤمنان علیه السلام- گذشت و گفتند: او مطلب را از زبان نواصب نقل کرده است! (2)

اصلاً خدا به دل او انداخته!

[19/ 2164] سیوطی (متوفی 911) دربارهٔ حدیث: (أنَا مَدینَةُ العِلمِ و عَلِیٌّ بابُها) می نویسد من روزگاری دراز درباره این حدیث چنین پاسخ می دادم که حَسَن (و نیکو و معتبر) است ولی از زمانی که دیدم محمد بن جریر طبری در تهذیب الآثار و حاکم در مستدرک حکم به صحت این حدیث نموده اند از خدا

1- قال الشريف المرتضى رحمه الله: قيل: إن ابن أبي داود لم ينكر الخبر و إنما أنكر كون المسجد الذي بغدير خم متقدماً، و قد حكي عنه التنصل من القدح في الخبر، والتبري مما قذفه به محمد بن جرير الطبري (الشافي 2 /264، الذخيرة 444) و قال الحلبي رحمه الله: على أن المضاف إلى السجستاني من ذلك موقوف على حكاية الطبري مع ما بينها من الملاحاة والشنآن، و قد أكذب الطبري في حكايته عنه، وصرّح بأنه لم ينكر الخبر، و إنما أنكر أن يكون المسجد بغدير خم متقدماً، و صنّف كتاباً معروفاً يعتذر فيه مما قرفه به الطبري و يتبرأ منه. (تقريب المعارف لأبي الصلاح الحلبي 207 - 208)

2- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2578

طلب خیر کرده و به صحت این حدیث جزم نمودم. (1)

پس این که می گوید: «فاستخرت الله» استخاره کردن برای حکم به صحت روایت کردن استخاره با قرآن و تسبیح نیست ؛ زیرا میزان در مباحث علمی و اعتبار روایات به استخاره نیست بلکه مراد آن است که از خدا درخواست خیر کردم تا آن چه را که حق است به دلم الهام کند. این مطلب حاکی از آن است که خدا به دل او انداخته که - دربارهٔ روایتی که مطابق میزان علمی صحت آن ثابت است و دیگران هم آن را صحیح دانسته اند - او به صحت روایت اعتراف کند.

شواهدی دیگر در نقل ناخواسته مخالفان

در روایت معتبر شماره 2142 گذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله از امیرمؤمنان علیه السلام با نهایت عظمت و جلالت یاد فرموده است. ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) در کتاب تطهیر الجنان- که در دفاع از معاویه تألیف کرده - پس از ذکر صلح امام مجتبی علیه السلام- بدون هیچ ارتباطی با مطالب قبل و بعد- این روایت را نقل نموده، پس خدا آن را بر قلمش جاری نموده و گرنه دیگران این بخش از روایت را تحریف و تقطیع و حذف کرده اند، چنان که گذشت. (2)

در روایت شماره 1114 گذشت: امیرمؤمنان علیه السلام و عباس پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ابوبکر آمدند. آن دو در مورد میراث پیامبر صلی الله علیه و آله نزاع داشتند، ابوبکر به عباس گفت: تو را به خدا می دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از بین قبائل قریش فقط فرزندان عبدالمطلب را - که تو هم در میان آن ها بودی - جمع کرد و فرمود:

1- جامع الأحادیث 259/16، کنز العمال 148/13 - 149.

2- رجوع شود به صفحه 2595

«خدا پیامبری را نفرستاد مگر آن که برای او برادر، وزیر، وصیّ و جانشینی در خاندانش قرار داد. اکنون کدام یک از شما با من بیعت می کند تا برادر، وزیر، وصی و جانشین من در خانواده ام باشد»؟... از بین شما (فقط) علی بلند شد و طبق همین شرط با او بیعت نمود... عباس پاسخ داد: آری درست است (غرض ابوبکر آن بود که به عباس بگوید: چرا آن روز پاسخ مثبت ندادی تا الان وارث پیامبر صلی الله علیه و آله باشی؟) (1)

و بنابر نقل شیعه عباس به او گفت: اگر چنین است، چرا تو بر علی مقدم شده و به او فرمان می دهی در حالی که این مقام به او اختصاص دارد؟! (2)

و در روایت شماره 1201 گذشت که: عن جميع بن عمير، قال: أتيت ابن عمر فسألته عن علي [عليه السلام] فانتهرني، ثم قال: ألا أحدثك عن علي؟! هذا بيت رسول الله صلى الله عليه و آله في المسجد و هذا بيت علي [عليه السلام] (3)

لفظ: «فانتهرني» دلالت بر طرد نمودن و مأیوس کردن او دارد و حاکی از آن است که ابن عمر ابتدا از بیان فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام استنکاف و امتناع داشته و اگر پس از آن مطلبی نقل کرده بر خلاف خواسته و میل قلبی خودش بوده است.

و در روایت شماره 624 گذشت که: نافع غلام عبدالله بن عمر می گوید: از عبدالله بن عمر پرسیدم بهترین مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟ او پاسخ داد: ای بی مادر! تو به این مطلب چکار داری؟! سپس استغفار نموده و با اشاره به حدیث سدّ الابواب گفت: بهترین مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام است. (4)

1- تاریخ مدینة دمشق 50/42 و رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1563 و این دفتر صفحه 2632.

2- المناقب 3 /49، بحار الأنوار 3/38

3- المستدرك 3 /51، شواهد التنزيل 1 /318.

4- عن نافع مولى ابن عمر، قال: قلت لابن عمر: مَنْ خَيْرُ النّاس بعد رسول الله صلى الله عليه و آله؟ قال: ما أنت و ذاك لا أُمّ لك، ثمّ قال: أستغفر الله! خيرُهم بعده من كان يَحِلُّ له ما كان يَحِلُّ له، و يَحْرُم عليه ما كان يَحْرُم عليه. قلت: مَنْ هو؟ قال: على. (المناقب لابن المغازلى 212 - 213)

دیـده نشـده که عبدالله بن عمر در مقابل دشـمنان امیرالمؤمنین علیه السـلام و کسانی که با آن حضـرت جنگیده اند دفاعی از آن حضـرت داشته باشد ولی در غیاب آنان گاهی ناخواسته مطالبی بر زبانش جاری شده است!

[2165 /20] مثلاً پس از قضـیه حکمین، معاویه در تعریض به او می گویـد: هر کس می خواهد دربارهٔ خلافت سـخنی بگوید سـرش را بلند که ما از او و پدر به خلافت سـزاور تریم راوی به عبدالله بن عمر گفت: چرا پاسخ او را ندادی؟!! گفت: خواستم به او بگویم سزاوارتر به این امر کسی است که با تو و پدرت در راه اسلام جنگید، ولی ترسیدم سخنم باعث تفرقه و اختلاف و خونریزی شود. (1)

عینی در شـرح تصـریح کرده که مراد او از این سـخن، علی علیه السلام است که در جنگ احد و خندق با معاویه و ابوسفیان که کافر بودند جنگید. (2)

پس با این که ابن عمر امیر مؤمنان را به لحاظ سابقه اش مسـتحق خلافت و سزاورتر از دیگران می داند ولی این مطلب را در دل نگاه داشته و هنگام خشم بر معاویه فقط برای یک نفر گفته نه، جایی که نقل آن لازم است.

علاوه بر آن، با وجود اعتراف مذکور هیچ گاه حاضر نشد با آن حضرت بیعت یا به یاری آن بزرگوار اقدام نماید!!

و در روایت شماره 1176 گذشت که: جمیع بن عمیر حدیث رایت و

1- و هممت أن أقول: أحق بهذا الأمر منك من قاتلك و أباك على الإسلام. (صحيح البخاري 5/ 48).

2- (من قاتلك) يخاطب به معاوية. قوله: (و أباك) أراد به أبا سـفيان والد معاوية ؛ فإن علياً [عليه السـلام] قاتل معاوية و والده أبا سـفيان يوم أحد و يوم الخندق و هما كانا كافرين في ذلك الوقت. (عمدة القاري 17 /186)

حـدیث پیمان برادری حضـرت را از ابن عمر نقل کرد، کثیر النوا شـگفت زده پرسـید: تو گواهی می دهی که ابن عمر چنین مطالبی را نقل کرد؟ جمیع بن عمیر سه مرتبه سوگند یاد کرد که آن را از ابن عمر شنیده است! (1)

چرا کثیرالنوا تعجب کرده که ابن عمر فضائل آن حضرت را نقل کند؟!

[2166 /21] معاویه به عمرو بن عاص که سابقاً روایات «تقتل عماراً الفئـة الباغیـة» و ماننـد آن را نقل کرده بود - اعتراض می کند که: تو شامیان را نسـبت به من بدبین کرده ای، چرا هر چه شنیده ای نقل می کنی؟! عمرو بن عاص می گوید: مگر من علم غیب داشتم؟ من نمی دانستم که جنگ صفین اتفاق می افتد، آن موقع که عمار با تو جنگ نداشت. (2)

از مطالبی که تحت عنوان: «کتمان نام مبارک امیرمؤمنان علیه السـلام» از عایشه گذشت (3) معلوم می شود که اگر او فضیلتی دربارهٔ آن حضرت نقل کرده (4) خدا بر زبانش جاری کرده و یا به جهت اقتضای شرایط خاص بوده است.

[2167 /22] بعضـی روایت معروف: «خـاصف النعل» (5) را به جهت آن نقـل کرده انـد که دلاـلت دارد بر جواز اشـتغال به عمل غیر عبادی در مسجد؛ زیرا

1- قلت: فأنت تشهد بهذا علی ابن عمر؟! قال: نعم، قال: فشهد - ثلاث مرات - بالله الذي لا إله إلا هو السمعه من ابن عمر. (تاریخ مدینة دمشق 96/42)

2- شرح ابن أبي الحدید 27/8

3- رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه 1838 - 1842.

4- مانند روایات گذشته: دفتر نخست، صفحه 129 روایت شماره 3 صفحه 200 - 202 روایات شماره 102 - 104، دفتر سوم صفحه 1178، 1289 - 1290، دفتر چهارم صـفحه 1459 - 1460، 1465، روایات شماره 914، 923، دفتر شـشم صفحه 2289 روایت شماره 1711 صفحه 2643- 2645 روایات شماره 44 - 50.

5- رجوع شود به دفتر سوم، صفحه 961، 971، فضیلت های شماره 25 - 26

پیامبر صلی الله علیه و آله امیرمؤمنان علیه السلام را از وصله زدن به کفش در مسجد نهی نفرمود. (1)

پس مقصود آن ها نقل فضائل حضرت نبوده است

گویند: برخی از مصری ها به جهت آن که نام کشورشان مصر در نامه شماره 27 نهج البلاغه، وجود داشته آن را برای سازمان ملل فرستادند و سبب اشتهار آن گردیدند!

شایان ذکر است که گفته شده: این نامه- که به «عهدنامه مالک اشتر» معروف است - به عنوان تنها منشور گسترش عدالت در طول تاریخ بشریت در سازمان ملل به ثبت رسیده و به زبان های مختلف منتشر شده است.

مناسب است این بخش را به روایتی که در منابع فریقین آمده ختم نماییم.

پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به عنوان پرچم (و پیشوای دین) نصب نمود و فرمود: «هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست».

بارالها! دوستش را دوست بدار، و دشمنش را دشمن بدار، و خوار (و ذلیل نموده و به حال خویش رها) کن کسی که او را رها نماید و یاری کن هر کس او را یاری کند.

1- قال الطحاوي: قد روينا عن رسول الله صلى الله عليه و آله ما يدل على إباحة العمل الذي ليس من القُرَب في المسجد، حدثنا فهد، قال: حدثنا محمد بن سعيد الأصبهاني، قال: حدثنا شريك، عن منصور، عن ربعي بن حراش، عن علي رضى الله عنه [عليه السلام]، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «يا معشر قريش، ليبعثن الله عليكم رجلاً امتحن الله به الإيمان، يضرب رقابكم على الدين» فقال أبو بكر: أنا هو يا رسول الله؟ قال: «لا»، فقال عمر: أنا هو يا رسول الله؟ قال: «لا، ولكنه خاصف النعل في المسجد»، قال: وكان قد ألقى إلى على رضى الله عنه [عليه السلام] نعله يخصفها. ثم قال: أفلا ترى أن رسول الله صلى الله عليه و سلم لم ينته عليّاً [عليه السلام] عن خصف النعل في المسجد، و أن الناس لو اجتمعوا حتى يعموا المسجد بخصف النعال كان ذلك مكروهاً. (شرح معانى الآثار 359/4 - 360)

بارالها! تو گواه آن ها باش (که من فرمانت را اجرا و پیامت را رساندم)».

عمر پس از نقل مطلب گذشته می گوید:

در آن حال جوانی زیبا و خوش بو که در کنار من بود به من گفت: «یا عمر، لقد عقد رسول الله صلی الله علیه و اله و عقداً لا یحلّه إلّا منافق »، یعنی: ای عمر، پیامبر صلی الله علیه و آله پیمانی بست که جز منافق آن را پیمان را نمی شکند. ماجرا را با پیامبر صلی الله علیه و آله در میان گذاشتم، حضرت فرمود: «ای عمر، او آدمیزاد، نبود جبرئیل بود که می خواست بر مطلبی که من دربارهٔ علی علیه السلام گفتم تأکید نماید».

این روایت را محمد صالح حسینی ترمذی کشفی (قرن 11) و شیخ سلیمان قندوزی حنفی (متوفی 1293) از سید علی همدانی (متوفی 786) نقل کرده اند، و هر سه از علمای اهل تسنن هستند. (1)

نگارنده گوید: شایان ذکر است که برخی از موارد پیوست آینده نیز از مصادیق «عدم صداقت در نقل فضائل» بشمار می آید که گاهی بر خلاف وجدان یا اعتقاد خویش سخن گفته اند و گاهی برخلاف آن چه واقع شده است.

1- مودّة القربی (المودة الخامسة)، ینابیع المودة 2/ 284، مناقب مرتضوی 129 تذکر: کتاب مودّة القربی [مودّة ذوي القربی] به صورت کامل در کتاب ینابیع المودة 2 /255 - 342 گنجانده شده است. و رجوع شود به الاحتجاج 84/1 (چاپ دیگر 1 /66 - 67)، تفسیر العیاشی 1 /329 (چاپ دیگر 1 /336)، العقد النضید 178، الدر النظیم 253، بحار الأنوار 37 /139، 219.

2تناقضات

اشاره

مخالفان اختلافات شدیدی در واکنش نسبت به روایات فضائل یا بررسی اسناد آن دارند گاهی تناقضات حیرت انگیز از یک نویسنده دیده می شود که ممکن است برای مخالفت با شیعه از روی لجاجت ترس طمع و... مطلبی را گفته و در جای دیگر در شرایط عادی به صورت صحیح اظهار نظر کرده باشد؛ یا غافل از سخن گذشته مطلبی بر زبان و قلمش جاری شده و یا آن که واقعاً حیران و سرگردان گشته و پریشانی درونیاش این گونه جلوه گر شده است.

در هر صورت مشیت الهی بر آن قرار گرفته که گاهی - هر چند ناخواسته - به حقیقتی اعتراف نمایند.

تناقض در دلالت آیه نجوا بر کوتاهی صحابه

*تناقض در دلالت آیه نجوا بر کوتاهی صحابه (1)

عده ای از مفسرین - معاصرین و قدما - در تفسیر آیه نجوا- که آیا از آیه کوتاهی صحابه برداشت می شود یا نه - مطالبی متناقض گفته اند.

بیضاوی می گوید در این فرمان نکاتی وجود دارد... و (از جمله) تشخیص مؤمن (واقعی و) مخلص از منافق، و شیفته آخرت از دنیاطلب!

1- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به همین دفتر صفحه 2212 - 2230.

ولی بلافاصله گفته: البته – بنابر قول وجوب تقدیم صدقه – بر کسانی که صدقه ندادند طعنی متوجه نمی شود (1) و نظیر آن در تفسیر رازی دیده می شود. (2)

چگونه ممکن است که فرمان خدا برای آزمایش صحابه و تشخیص مؤمن مخلص از منافق، و شیفته آخرت از دنیاطلب باشد ولی بر کسانی که صدقه ندادند طعنی متوجه نشود، آیا این تناقض آشکار نیست؟!!

و شگفت آن که در تفسیر رازی از قاضی نقل کرده که او گفته:

روایت شده که صحابه وقت داشتند و به آن عمل نکردند. اگر اختصاص امیرالمؤمنین علیه السلام به عمل به آیه اثبات شود (گوییم:) آن ها فرصت عمل به آن را نداشته اند و گرنه بزرگان صحابه خود را از چنین فضیلتی محروم نمی کنند. (3)

نگارنده گوید: بنابر نقل تفسیر رازی، قاضی خودش گفته: اکثر روایات دلالت بر تفرد امیرالمؤمنین علیه السلام در عمل به آیه نجوا دارد و دیگران نیز آن را مطلبی مشهور دانسته اند. (4) پس ایجاد تردید با تعبیر: (اگر اختصاص امیرالمؤمنین علیه السلام به عمل به آیه اثبات شود) بی انصافی و تناقض است.

1- ... والميز بين المخلص والمنافق و محبّ الآخرة و محب الدنيا... و هو على القول بالوجوب لا يقدح في غيره فلعله لم يتفق للأغنياء مناجاة في مدة بقائه. (تفسير البيضاوي 5 /195)

2- هذا التكليف يشتمل على أنواع من الفوائد:... وسادسها: أنه يتميز به محبّ الآخرة عن محبّ الدنيا، فإن المال محك الدواعي... الى أن قال: على تقدير أن أفاضل الصحابة وجدوا الوقت وما فعلوا ذلك، فهذا لا يجرّ إليهم طعناً.... (تفسير الرازي 29 /271 – 272)

3- تفسير الرازي 29 /272

4- قال القاضي: والأكثر في الروايات: أنه عليه السلام تفرّد بالتصدق قبل مناجاته. (تفسير الرازي (29 /272) ولم يعمل بها على المشهور غيره [عليه السلام]. (تفسير الآلوسى 31/28، التفسير الوسيط 266/14)

تناقض دیگر آن که می گوید: قد روي أيضاً أن أفاضل الصحابة وجدوا الوقت و ما فعلوا ذلك و بلافاصله می گوید: فلأن الوقت لم يتسع لهذا الغرض. (1)

پس خودش ابتدا گفته: روایت شده که صحابه وقت داشتند و به آن عمل نکردند. در حالی که اگر روایتی هم نبود این مطلب روشنی است که نمی شود را ملامت کند بر کاری که فرصت عمل به آن را نداشته باشند، خدای حکیم! پس چگونه به خود اجازه می دهد که بگوید: آن ها فرصت عمل به آن را نداشته اند؟!

طنطاوی نیز مطلب گذشته تفسیر رازی و بیضاوی را از شیخ سائس و دیگران نقل (و تأیید) می کند (2) و با آن که گفته: استفهام- در آیه شریفه: (ءأَشْفَقْتُمْ) - در مطلبی شبیه ملامت و سرزنش استعمال شده (3) ولی در ادامه - به نقل از شیخ سائس- می گوید: از آیه استشمام نمی شود که صحابه در انجام وظیفه کوتاهی کرده باشند؛ زیرا کوتاهی هنگامی صدق می کند که آن ها با پیامبر صلی الله علیه و آله نجوایی داشته و صدقه نداده باشند. (4)

1- قال القاضي: و إن كان قد روي أيضاً أن أفاضل الصحابة وجدوا الوقت وما فعلوا ذلك و إن ثبت أنه. يعني أمير المؤمنين عليه السلام - اختص بذلك فلأن الوقت لم يتسع لهذا الغرض، وإلا فلا شبهة أن أكابر الصحابة لا يقعدون عن مثله. (تفسير الرازي 29 /272)

2- التفسير الوسيط لطنطاوي 14 /265 - 266 به نقل از تفسير آيات الأحكام 4 /131 للشيخ السائس، صفوت البيان 2 /412 للشيخ مخلوف. نگارنده گوید: گرچه او مطالب دیگران را در تفسیرش تنظیم و نقل می کند ولی ظاهر آن است که بر آن چه نقل کرده اعتماد کرده و آن را پذیرفته است.

3- والاستفهام مستعمل فيما يشبه اللوم والعتاب لتخلّف بعضهم عن مناجاة الرسول صلى الله عليه و سلم بسبب. تقديم الصدقة. (التفسير الوسيط لطنطاوي 14 /265)

4- ولا يشتم [يشمّ ظ] من قوله تعالى: (أَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ....) [المجادلة: (58): 13] أن الصحابة قد وقع منهم تقصير ؛ فإن التقصير إنما يكون إذا ثبت أنه كانت هناك مناجاة لم تصحبها صدقة، والآية قالت: (فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا) أي: ما أمرتم به من الصدقة، وقد يكون عدم الفعل، لأنهم لم يناجوا، فلا يكون عدم الفعل تقصيراً. (التفسير الوسيط لطنطاوي 14 /266 به نقل از تفسير آيات الأحكام 4 /13)

تناقض ابن کثیر در اعتبار عطیه عوفی

گذشت که بنابر روایات شیعه و سنی آیه شریفه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) [المائدة (5): 55] درباره خاتم بخشی امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و سیوطی اسناد و طرق متعدد آن را باعث تقویت یکدیگر (و حکم به اعتبار آن) می داند. (1)

ابن کثیر در تفسیر حکم به عدم اعتبار آن روایات کرده (2) سپس می گوید:

[23/ 2168] آن چه ما نقل کردیم دلالت بر نزول این آیات در شأن عبادة بن صامت دارد که از پیمان با یهودیان بیزاری جسته و به ولایت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان راضی گردید. (3)

شگفتا که روایتی که بدان اشاره و استناد کرده از عطیه عوفی نقل شده است و ابن کثیر هنگامی که به روایت: «یا علي لا يحلّ لأحد يجنب في هذا المسجد غيري و غيرك» می رسد در آن اشکال می کند که عطیه ضعیف است! (4) چه شد که هر جا روایت مطابق میل ابن کثیر - و برای انکار فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام - باشد عطیه عوفی معتبر می شود و جایی که نپسندد - و روایت در فضائل آن حضرت باشد - ضعیف می گردد!

1- رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه 1872 - 1874.

2- و ليس يصح شيء منها بالكلية لضعف أسانيدها و جهالة رجالها. (تفسير ابن كثير 2 /74)

3- تفسير ابن كثير 2 /74

4- فإنه حديث ضعيف لا يثبت فإن سالماً هذا متروك و شيخه عطية ضعيف. (تفسير ابن كثير 513/1)

در مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

[2169 /24] عن أبي الطفيل عامر بن واثلة، قال: كنت على الباب يوم الشورى، فارتفعت الأصوات بينهم فسمعت عليا [عليه السلام] يقول: بايع الناس لأبي بكر و أنا والله أولى بالأمر منه و أحق به منه، فسمعتُ و أطعتُ مخافة أن يرجع الناس كفّاراً يضرب بعضهم رقاب بعض بالسيف، ثم بايع الناس عمر وأنا والله أولى بالأمر منه وأحق به منه، فسمعت و أطعت مخافة أن يرجع الناس كفّاراً يضرب بعضهم رقاب بعض بالسيف، ثم أنتم تريدون أن تبايعوا عثمان؟! إذاً أسمع و أطيع. (1)

إن عمر جعلني في خمسة نفر أنا سادسهم، لا يعرف لي فضلاً عليهم في الصلاح ولا يعرفونه لي، كلنا فيه شرع سواء، و أيم الله لو أشاء أن أتكلم – ثم لا يستطيع عربيّهم ولا عجميّهم ولا المعاهد منهم ولا المشرك ردّ خصلة منها – لفعلت.

ثم قال: نَشَدْتُكُم بالله – أيها النفر جميعاً – أفيكم أحدٌ آخى رسول الله صلى الله عليه و آله غيري؟ قالوا: اللهم لا

ثم قال: نَشَدْتُكُم الله – أيها النفر جميعاً – أفيكم أحدٌ له عم مثل عمّي حمزة أسد الله وأسد رسوله و سيد الشهداء؟ قالوا: اللهم لا

ثم قال: أفيكم أحدٌ له أخ مثل أخي جعفر ذي الجناحين الموشّى بالجوهر يطير بهما في الجنة حيث شاء؟ قالوا: اللهم لا.

قال: فهل أحدٌ له سبط مثل سبطى الحسن والحسين [عليهما السلام] سيدي شباب أهل الجنة؟ قالوا: اللهم لا.

قال: أفيكم أحدُ له زوجة مثل زوجتي فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و اله؟ قالوا: اللهم لا

1- في فرائد السمطين 320/1: إذاً لا أسمع ولا أطيع. في كفاية الطالب للكنجي 386: وأنتم تريدون ان تستخلفوا عثمان؟! إذاً لا أسمع ولا أُطيع.

قال: أفيكم أحدٌ كان أقتل لمشركي قريش عند كل شديدة تنزل برسول الله صلى الله عليه و آله منّى؟ قالوا: اللهم لا

و قال: أفيكم أحدٌ كان أعظم غنى عن رسول الله صلى الله عليه و آله حين اضطجعت على فراشه و وقيته بنفسي و بذلت له مهجة دمي؟ قالوا: اللهم لا

قال: أفيكم أحدٌ كان يأخذ الخمس غيري وغير فاطمة [عليها السلام]؟ قالوا: اللهم لا.

قال: أفيكم أحد كان له سهم في الحاضر وسهم في الغائب غيري؟ قالوا: اللهم لا.

قال: أكان أحدٌ مطهّراً في كتاب الله غيري حين سدّ النبي صلى الله عليه و اله أبواب المهاجرين و فتح بابي فقام إليه عمّاه حمزة والعباس فقالا: يا رسول الله، سددت أبوابنا وفتحت باب علي؟! فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: (مَا أَنَا سَدَدْتُ أَبْوَابَكُمْ وَلاَ أَنَا فَتَحْتُ بَابَهُ؛ بَلِ اللهُ سَدَّ أَبْوَابَكُمْ)؟ قالوا: اللهم لا

قال: أفيكم أحدٌ تمم الله نوره من السماء غيري حين قال: (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) [الإسراء: (17): 26] قالوا: اللهم لا.

قال: أفيكم أحدٌ ناجاه رسول الله صلى الله عليه و اله اثنى عشرة مرة غيري حين قال الله تعالى: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقَةً...) [المجادلة (58): 12] قالوا: اللهم لا.

قال: أفيكم أحد تولّى غمض رسول الله صلى الله عليه و اله غيري؟ قالوا: اللهم لا.

قال: أفيكم أحدٌ آخر عهده برسول الله صلى الله عليه و اله حين وضعه في حفرته غيري؟ قالوا: اللهم لا. (1)

1- رجوع شود به ضعفاء العقيلي 1 /211 - 212، تاريخ مدينة دمشق 42 /433 - 435، ميزان الاعتدال 1 /441 - 442، لسان الميزان 2 /156 - 157، تنزيه الشريعة 1 /358 - 359. در مورد اعتبار سند آن نيز رجوع شود به دفتر پنجم صفحه 2059 پاورقى روايت شماره 1470

متقی هندی به تبعیت از سیوطی می گوید: ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان احتمال داده که اشکال این روایت از ناحیه زافر باشد یعنی او را متهم به جعل و ساختن این روایت کرده است. سپس می گوید:

عسقلانی خودش در کتاب امالی تصریح کرده که زافر متهم به دروغگویی نیست و اگر برای روایت او شاهدی باشد حکم به اعتبار و حسن آن می شود. (1)

نگارنده گوید: غرض بیان تناقض ابن حجر عسقلانی است که این جا زافر را متهم به جعل حدیث نموده و در جای دیگر تصریح کرده که او متهم به دروغگویی نیست

اما شواهد روایت مناشده روز شورا پیش از این گذشت. (2)

1- قال المتقي الهندي - تبعاً للسيوطي في جامع الأحاديث الكبير 12 /56 -: وقال ابن حجر في اللسان: لعلّ الآفة في هذا الحديث من زافر مع أنه قال في أماليه: إن زافرا لم يتهم بكذب وأنه إذا توبع على حديث كان حسناً. (كنز العمال 5 /724 - 727)

2- رجوع شود به دفتر پنجم صفحه 2037 روایت شماره 1445 و صفحه 2057 روایت شماره 1470

نمونه هایی از تناقضات مخالفان در دفترهای پیشین

دفتر نخست صفحه 112 - 114 نظرات متفاوت ذهبی درباره حدیث طیر.

صفحه 364 قاری در مرقاة المفاتیح، در باب مناقب [حضرت] علی بن ابی طالب [صلوات الله علیه]، در دو موضع متعرض شرح حدیث غـدیر شده و در عین اعتراف به صـحت حدیث و نقل تواتر آن از حافظان،حدیث، باز به تشـکیک در صـحت آن پرداخته و آن را خبر واحد دانسـته و شگفت آن که باز در ادامه گفته: این که بعضی گفته اند «وال من والاه» ساختگی،است مردود است؛ زیرا با اسناد متعدد نقل شده و بسیاری از آن سندها را ذهبی صحیح دانسته است.

چگونه طرق کثیره که ذهبی را مات و مبهوت نموده - خبر واحد است؟!

پاورقی صفحه 464 عینی در شـرح بخاری می نویسد: و استخلف علی المدینة محمد بن مسلمة وهو أثبت عندنا. و از تنافی این مطلب با آن چه خودش صفحه بعد در شرح حدیث می گوید غافل است!

قال في شـرح قوله: (واسـتخلف علياً [عليه السلام]) يعني: المدينة. قوله: «ألا ترضى... »: معناه أن تكون خليفة عنّي في سفري هذا بمنزلة استخلاف موسى أخاه هارون على بني إسرائيل حين توجه إلى الطور.

دفتر دوم، صفحه 538 قال ابن شهاب، و عبد الله بن محمد بن عقيل، و قتادة، وابن إسحاق: أول من أسلم من الرجال علي [عليه السلام] و عده ای گفته اند: ابن شهاب زهری (متوفی 124) بر این عقیده است ولی بعد از حضرت خدیجه [علیها السلام].

صفحه 547 ولی در روایتی آمده مَعْمَر از زُهری پرسید که ابن عباس گفته:

«اولین مسلمان علی علیه السلام است او – برای خوشایند امویان و یا به هر دلیل دیگری – پاسخ داد: ما سراغ نداریم کسی پیش از زید بن حارثه مسلمان شده باشد!

صفحه 554 بسیاری از روایاتِ تقدّمِ اسلام دیگران – و به ویژه ابوبکر – را از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام و صحابه و تابعینی نقل کرده اند که به سند صحیح از آنان ثابت شده که قائل به تقدم اسلام علی علیه السلام بوده اند، بلکه گاهی با جعل سندی مشابه همان سند!

صفحه 785 اشاره کردیم که ابن تیمیه می گوید: دانشمندان محققین و کسانی که با حدیث آشنایی دارند حدیث بازگشت خورشید برای علی [علیه السلام] را ساختگی و دروغ می دانند.

با آن که چند سطر پیش از این نوشته: بعضی چون طحاوی و قاضی عیاض [از بزرگان محدّثین اهل تسنن!] آن را از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده اند.

دفتر سوم، صفحه 998 بخاری برای تضعیف حدیث: (اَللّهُمَّ هؤُلاءِ اَهْلُ بَیْتی) شهر بن حوشب را تضعیف نموده است در حالی که بنابر نقل ترمذی خود بخاری او را تقویت کرده و حسن الحدیث می داند!

صفحه 1156 – 1157 ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله می دانست که صحابه با یکدیگر می جنگند. و صریحاً اعلام فرمود که علی [علیه السلام] بر حق است بر خلاف کسانی که با او جنگیده اند، البته آن ها هم به جهت تأویل (و اجتهاد مبارزه کرده اند لذا آن ها هم) بر حق هستند!

چگونه می شود گفت: (یصرّح صلی الله علیه و اله بأن علیّاً [علیه السلام] علی الحقّ بخلاف الذین قاتلوه) سپس گفته شود: (فإنهم متأوّلون فهم محقون أیضاً)؟!

صفحه 1198 – 1199 عینی در ردّ بر اجتهاد معاویه که در کلام کرمانی آمده –

می گوید: معاویه در اجتهادش اشتباه کرده؟ اجتهاد او مستند به کدامین دلیل است؟ او کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیده بود که: «فرزند سمیه (یعنی عمار) را گروه تجاوزگر خواهد کشت»، گروه معاویه و یاران او بودند که او را کشتند. آیا باید برای معاویه (در این مبارزه) پاداشی باشد؟!

ولی در جای دیگر می گوید: آن ها اجتهاد کرده و گمان می کردند که او را (یعنی عمار را) به بهشت دعوت می کنند، گرچه واقع مطلب بر خلاف تصور آنان بوده پس نمی شود آن ها را ملامت کرد؛ زیرا مطابق اجتهاد و ظن خویش رفتار کرده اند. اگر بگویی: مجتهد مصیب دو پاداش و مجتهدی که خطا نموده یک پاداش دارد این جا حکمش چیست (یعنی چگونه ممکن است کسی که دیگران را به آتش دعوت مین ماید پاداش داشته باشد)؟!

می گویم: پاسخ گذشته اقناعی است درباره صحابه غیر از این نمی شود گفت!

صفحه 1313 - 1317 ابن تیمیه دربارهٔ روایت (تَقْتُلُ عَمّاراً الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ) می نویسد: این روایت دلالت بر صحت امامت و وجوب اطاعت علی [علیه السلام] دارد. دعوت به او دعوت به بهشت و دعوت به جنگ با او دعوت به آتش است گرچه از روی اجتهاد باشد پس جنگ با او جایز نیست.

ولی باز می گوید: در اتصاف لشکر شام به ظلم و بنی - به جهت حدیث (تَقْتُلُ عَمّاراً الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ) - تردید شده که آن ها اجتهاد نموده و از روی تأویل جنگیده اند!

عموم اهل حدیث و پیشوایان اهل تسنن این نظر را پذیرفته و گفته اند که: اگر علی [علیه السلام] نمی جنگید بهتر بود.

نزد دانشـمندان اهل تسـنن - مانند مالک و احمد بن حنبل - جنگ جمل و صفین فتنه بود و بیشتر امت و برترین آن ها آن را مذمت نموده اند!!

نتیجه این جنگ خونریزی دشـمنی مردم با یکـدیگر خروج خوارج و پیش آمدن قضـیه حکمین بود و مخالفش لقب امیرمؤمنان گرفت پس مصلحتی در آن نبود بهتر بود این جنگ پیش نمی آمد

و در آخر، در وقاحت سنگ تمام را گذاشته و می نویسد:

در نهایت - پس از قضـیه حکمیت که باغی بودن لشکر شام روشن شد - پیروان عثمان (شامیان) بر آنان (لشکر علی علیه السلام) ترجیح داشته و از آنان بهتر بودند، لذا آن ها پیروز شدند.

چگونه این مطالب بویژه مطلب اخیر او با اولین مطلبی که از او گذشت قابل جمع است، آیا این تناقضی آشکار نیست؟!

صفحه 1342 - 1349 یکی از معاصرین که از شیفتگان ابن تیمیه است در کتابش تناقضات متعدد دارد که به برخی اشاره می شود.

پس از نقـل روایت: (إنَّ منکم مَن یُقاتِـلُ عَلَی تأوِیلِ القرآن کما قاتلتُ علی تنزِیلهِ) و حکم به صـحت و اعتبار آن در پاورقی و بعـد از نقل روایات صـحیحین (تَمْرُقُ مَارِقَةٌ عِنْدَ فِرْقَةٍ مِنَ اَلْمُسْلِمِینَ یَقْتُلُهَا أَوْلَی اَلطَّائِفَتَیْنِ بِالْحَقِّ) که پیش از این با نقل کلمات عامه درباره آن گذشت، می نویسـد: بنـابر این، به دلیل شـرعی نزد اهل تسـنن مقرّر است که علی [علیه السـلام] امام است و هر کسـی بر او خروج نمایـد باغی و متجاوز بشمار می آید و جنگ با او واجب است تا برگشته و تسلیم حق گردد.

ولی بلافاصـله می گوید: برخی خلط کرده اند بین بیعت با علی [علیه السلام] که بیعت شرعی است و کسی حق مخالفت با آن را ندارد؛ و بین قتال فتنه که محل

بحث و اختلاف گشته و صحابه در آن اجتهادهای گوناگون داشتهاند.

در فتنه، ترک قتال بهتر و موافق احتیاط بوده است

او در جای دیگر می نویسد: در سنجش علی [علیه السلام] با مخالفینش در نبرد جمل و صفین، او اقرب به صواب و حق بوده ولی نمی شود گفت او کاملاً برحق بوده است به این دلیل که سلامت در ترک مبارزه بوده است... .

سپس با نواصب همنوا شده و گفته: کمال فقاهت صحابه آن است که فرق گذاشته اند بین صحت امامت علی [علیه السلام] و بین وجوب بلکه صحت جنگیدن با اهل قبله به همراهی (و یاری) او ؛ زیرا لازمه این که او را امام شرعی بدانند آن نیست که در نبرد جمل و صفین او مطلقا برحق بوده باشد

ملاحظه می فرمایید که هیچ یک از این مطالب با اولین مطلب او سازگار نیست ؛ زیرا تصریح کرد که علی [علیه السلام] امام است و کسی که بر او خروج نماید متجاوز بشمار می آید و جنگ با او واجب است تا برگشته و تسلیم حق گردد.

گذشته از آن که خودش گفته: باید زبان و قلم را از آن چه به صحابه نسبت داده می شود حفظ کرد... به حقوق منزلت و جایگاه آنان معترف بود و معرفت داشت، و رفتار آن ها را بر بهترین محمل حمل نمود... عده ای به نام نقد علمی یا آزادی در بحث و کاوش در سبّ و ناسزاگویی صحابه غوطه ور گشته اند...

آن چه امروز به اسم نقد علمی تاریخ صدر اسلام نامیده می شود همان چیزی است که در گذشته سبّ و ناسزا نامیده می شد.

پس چرا هنگامی که نوبت به امیر مؤمنان علیه السلام می رسد می نویسد:

سلامت در ترک مبارزه بوده... علی [علیه السلام] می توانست برای ایجاد آرامش و اتحاد از راهکارهای دیگر استفاده نماید و دست به شمشیر نبرد، گرچه به این قیمت که از حق خودش بگذرد.

بلکه با مطالبی که از همین نویسنده در مورد سیاست امیر مؤمنان علیه السلام نقل شد نیز تناقض دارد؛ زیرا او گفت: کسی که در سیاست علی علیه السلام تردید نماید به پیامبر صلی الله علیه و آله جسارت کرده، در سیاست علی علیه السلام شدّت عمل سراغ نداریم مگر جایی که ضرورت اقتضا کرده و چاره ای جز جنگ نداشته است.

دفتر چهارم صفحه 1449 - 1450 عایشه گفته: پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه من و در نوبت من و بر سینه من جان داد... و بنابر روایتی: در دامان من جان داد.

ولی خدا حق را بر زبان خودش جاری کرده و مکرر به این فضیلت امیر مؤمنان علیه السلام اعتراف کرده و - چنان که صفحه 1459 - 1460 روایت شماره 914 و صفحه 1465 روایت شماره 923 گذشت - گفته است که پیامبر صلی الله علیه و آله در آغوش علی جان سپرد و بنابر روایتی: در دست او جان داد. (1)

1- از جمله تناقضات عایشه آن است که - بنابر روایات اهل تسنن - او می گوید: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (أللّهمّ الرَّفِيق الأعْلى) فهمیدم که آن حضرت از دنیا رفت. قالت: كان النبي صلى الله عليه و سلم يقول - و هو صحيح -: «انه لم يقبض نبي حتى يرى مقعده من الجنة ثم يخيّر»، فلما نزل به و رأسه على فخذي غشى عليه، ثم أفاق فأشخص بصره إلى سقف البيت ثم قال: «أللّهمّ الرَّفِيق الأعْلى» فقلت: إذاً لا يختارنا، و عرفت انه الحديث الذي كان يحدثنا به وهو صحيح. (صحيح البخاري 5/ 144 و 7 /155، 192، صحيح مسلم 7 /138) ولی در روایات دیگر آمده: هنگامی که عمر و مغیره بر او وارد شدند و از حال پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند، او - از باب مصلحت اندیشی! - پاسخ داد: حضرت غش کرده (و نمرده) است. فقال عمر: يا عائشة، ما لنبي الله؟ قلت غشي عليه منذ ساعة فكشف عن وجهه فقال: واغماه، إن هذا لهو الغمّ [و في مسند أحمد 6 /219: فنظر عمر إليه فقال: وا غشياه! ما أشد غشى رسول الله صلى الله عليه و اله] ثم غطاه، ولم يتكلم المغيرة، فلما بلغ عتبة الباب، قال المغيرة: مات رسول الله يا عمر، فقال: كذبت، ما مات رسول الله، ولا يموت حتى يأمر بقتال المنافقين، بل أنت تحوسك فتنة. (تاريخ الإسلام للذهبي 1 /819 (تحقيق بشار) 1 /379 - 380 طبعة التوفيقية)، و رجوع شود به دلائل النبوة للبيهقي 214/7، سير أعلام النبلاء 2/330 (طبعة الحديث)، إمتاع الأسماع 510/14) و از این روایات نیز استفاده می شود که انکار وفات پیامبر صلی الله علیه و آله توسط عمر، حیله ای بوده که عایشه - با اظهار آن که حضرت غش کرده و نمرده - به او القا نموده است!

صفحه 1454 - 1457 در روایت شماره 908 گذشت که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: - پیامبر صلی الله علیه و آله هزار باب از دانش به من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود. عده ای این روایت را منکر و مشکلش را از ناحیه عبدالله بن لهیعه دانسته و او را به اتهام تشیّع تضعیف کرده اند.

ذهبی می گوید: من ندیدم کسی قبل از احمد بن عدی او را به تشیّع نسبت داده باشد. ابن لهیعه متهم به جعل حدیث نیست و شیعهٔ افراطی هم نبوده است!

ولی بنابر نقل کنانی، ذهبی در جای دیگر گفته: نقل این روایت و امثال آن باعث شده که ابن لهیعه متروک واقع شود!

پاورقی صفحه 1456 اختلاف نظر ذهبی در مورد ابو الصلت هروی که در میزان الاعتدال گفته: او مردی صالح و شایسته است جز آن که در تشیع سرسخت است. ولی در تلخیص المستدرک می گوید: او نه ثقه است و نه امین

صفحه 1628، 1635 ذهبی با آن که خودش اعتبار روایت 1003 - ویژگی های علی علیه السلام به نقل ابن عباس - را پذیرفته ولی در کتاب المنتقی به تبع ابن تیمیه گفته: این روایت - اگر ثابت شود که عمرو بن میمون آن را نقل کرده باز مرسل است!

دفتر پنجم صفحه 1857 ابن الجوزی روایت شماره 1213: (یَا أَهْلَ الْجَمْعِ غُضُّوا أَبْصَارَکُمْ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وآله وَ سَلَّمَ حَتَّی تَمُرَّ) را در کتاب الموضوعات به جهت عباس بن بکار ساختگی دانسته است با آن که آن را در کتاب العلل

ص: 2680

المتناهية نیز ذکر کرده و این با ساختگی بودن آن منافات دارد؛ زیرا او متعهد شده که روایات ساختگی را در آن نقل نکند.

بلکه در کتاب المدهش به روایت «غضّوا أبصارکم» استناد نموده که حاکی از آن است که اعتبار آن را پذیرفته است!

نگارنده گوید: سیوطی نقل کرده که برخی بر ابن الجوزی خرده گرفته اند که او روایاتی را در کتاب موضوعات در شمار روایات ساختگی ذکر می کند سپس همان روایات را در کتاب العلل المتناهیة ذکر کرده با آن که متعهد شده که روایات ساختگی را در آن نقل نکند، و این تناقض است.

سیوطی از جمله این موارد، روایت: (أَوَّلُکُمْ وُرُوداً عَلَی [وارداً عَلَيّ] الحوض اَوّلُکُمْ إسلاماً علي بن أبي طالب) را شمرده که ابن الجوزی آن را جعلی دانسته و گفته: مشکل آن از ناحیه ابومعاویه زعفرانی کذّاب است البته شاهد دیگری دارد که آن را سیف بن محمد نقل کرده که از ابومعاویه بدتر است.

سیوطی گفته شواهد و متابعات آن قوی است (و باعث حکم به اعتبار آن می شود). سپس می گوید: ابن الجوزی این روایت را در کتاب العلل المتناهیة ذکر کرده پس چرا باز در کتاب موضوعات آورده است؟!! (1)

نگارنده گوید: از همین قسم است روایت ابوالحمراء، که ابن الجوزی آن را در کتاب الموضوعات (2) و العلل المتناهیة (3) هر دو

1- اللآلي المصنوعة 1 /326

2- من أمثال ما وضعوه في مناقب علي [] من الأحادیث المکذوبة... إلی أن قال: وخرج الملاء أیضاً في سیرته، عن أبي الحمراء، قال:... إلی آخر ما في المتن. (الموضوعات 1 /14).

3- العلل المتناهیة 1/ 234 - 235.

ذکر کرده است:

[2170 /25] قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لیلة أسری بي إلی السماء نظرتُ إلی ساق العرش الأیمن فرأیت کتاباً فهمته: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اَللَّهِ أَیَّدْتُهُ بِعَلِیٍّ وَ نَصَرْتُهُ بِهِ»

صفحه 1953 - 1954 بعضی برای تضعیف روایت شماره 1327: «... علیٌّ رایة الهدی، و منار الإیمان... » چنان با شتاب وارد عمل شده اند که گفته اند:

راوی آن - لاهز - مورد اطمینان و امین نیست و البته مجهول و ناشناخته است.

آیا شگفت نیست که شخص ناشناس و مجهول مورد طعن قرار گیرد که امین و ثقه نیست؟ آیا این جمع بین متناقضین نیست؟!

نگارنده گوید: مناسب است از جمله موارد تناقض شمرده شود آن چه - در دفتر سوم 1205 - 1206 - از ابو غادیه جهنی قاتل عمار گذشت که از پیامبر صلی الله علیه و آله حرمت ریختن خون مسلمانان و روایت (أَلاَ لاَ تَرْجِعُوا بَعْدِی کُفَّاراً یَضْرِبُ بَعْضُکُمْ رِقَابَ بَعْضٍ) را نقل کرد سپس کیفیت کشتن عمار را مشروح بیان نمود.

ابو غادیه اعتراف کرده است که اگر همهٔ اهل زمین در کشتن عمار دخالت داشتند همه جهنمی می گردیدند!

ص: 2682

3ادعاهای بی اساس و نسبت های ناروا

اشاره

مخالفان برای رسیدن به اهداف خویش فراوان به دروغ متوسل شده اند. به عنوان مثال، ابن تیمیه برای اغراض فاسد خویش مکرر به اجماع و اتفاق اهل حدیث و دانشمندان (1) و... تمسک می کند بدون آن که هیچ مستندی ارائه دهد، بلکه در بسیاری از موارد عده ای متعرض مطلب نشده و در منابع کلامی از آن ها نقل نشده است!

قال عبد الله بن أحمد بن حنبل: سمعت أبي يقول: ما يدعي فيه الرجل الإجماع فهو كذب، و من ادعى الإجماع فهو كاذب، لعلّ الناس اختلفوا – ما يدريه؟ – ولم ينته إليه، فليقل: لا نعلم الناس اختلفوا (2)

و جالب آن که ابن تیمیه خودش در ضمن کلامی مفصل می گوید: عدم علم، علم به عدم نیست بویژه در اقوال بی شمار امت اسلام که جز پرودگار کسی از آن اطلاع ندارد ؛ لذا احمد بن حنبل مدعی اجماع را دروغگو دانسته است! (3)

1- رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه 1876 - 1882.

2- إعلام الموقعين 1 /30

3- قال ابن تيمية:... عَدَمِ الْعِلْمِ لَيْسَ عِلْماً بِالْعَدَمِ لا سِيّمَا فِي أَقْوَالِ عُلَمَاءِ أُمّةٍ مُحَمّدٍ صلى الله عليه و اله الّتِي لا يُحْصِيهَا إِلّا رَبُّ الْعَالَمِينَ ؛ وَلَهَذَا قَالَ أَحْمَد وَ غَيْرُهُ مِن العُلَمَاءِ: مَنْ ادّعَى الإِجْمَاعَ فَقَدْ كَذَبَ... (مجموعة الفتاوى لابن تيمية 19 /271)

دهلوی می نویسد:

حدیث هشتم: روایت کنند که آن حضرت فرمود: (كُنْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ نُوراً بَيْنَ يَدَيِ اَللَّهِ تَعَالَى مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ آدَمُ ...) و این حدیث به اجماع اهل سنت موضوع است. (1)

در حالی که اتفاقی در این زمینه وجود ندارد بلکه جمعی از اهل سنت آن را نقل کرده اند. (2)

او در جایی دیگر ادعا می کند که:

روایات فضائل و مناقب ابوبکر در کتب شیعه مروی و صحیح است. (3)

و روشن است که شیعه هیچ گاه روایات ساختگی مناقب ابوبکر را قبول ندارد.

یکی از متعصبین معاصر که به شدت در برابر روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام جبهه گیری می کند مکرر به روایت ساختگی:

الله الله في أصحابي الله الله في أصحابي، لا تتخذوهم غرضاً بعدي،

1- تحفه اثنا عشریه 215

2- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2293 - 2294، 2386.

3- پنجم: آن که این یک دو طعن که بر ابوبکر و امثال او شیعه از روایات اهل سنت ثابت می کنند، اول ثابت نمی شود، و بالفرض اگر ثابت هم می شود پس جمیع روایات اهل سنت را که در حق ابوبکر از فضائل و مناقب و بشارت به درجات عالیات جنت از روی آیات و احادیث پیغمبر صلی الله علیه و اله و اخبار ائمه دیگر اهل بیت [علیهم السلام] می آرند و بعضی از آن در کتب شیعه هم مروی و صحیح است در یک پله تراز و باید نهاد و این دو سه طعن را در پله دیگر و با هم باید سنجید بعد از آن جواب باید طلبید. (تحفه اثنا عشریه 266) نگارنده گوید: اولاً مطاعن در کتب اهل تسنن فراوان نقل شده و منحصر در یکی دو تا نیست. ثانیاً: پیش از این گذشت که ما اقرار و اعتراف آن ها را علیه خودشان می پذیریم ولی روایات ساختگی و ادعاهای بی جایشان را هرگز. (رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1723)

فمـن أحبّهم فبحـبي أحبهم، و من أبغضـهم فببغضـي أبغضـهم، و من آذاهم فقـد آذاني و من آذاني فقـد آذى الله، و من آذى الله فيوشـك [أوشك] أن يأخذه.

اسـتناد کرده و شـگفت آن که آن را به بخاری و مسـلم و... نسبت داده (1) با آن که از ارباب صـحاح کسـی جز ترمذی آن را نقل نکرده و حکم به عدم اعتبار آن پیش از این گذشت. (2)

مناسب است که در این بخش، ابتدا برخی از ادعاهای بی اساس و نسـبت های ناروا که در دفترهای پیشـین گذشت مرور نموده و سپس به مطالبی که - با وجود روایات آن در کتب اهل تسنن - به شیعه نسبت داده اند بپردازیم.

1- رواه مسلم عن أبي موسى. (التفسير الحديث لمحمد عزة دروزة 7/ 317) رواه البخاري و مسلم والترمذي و أبو داود. (همان 325/8)
2- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2397

نمونه هایی از ادعاهای بی اساس و نسبت های ناروا در دفترهای پیشین

صفحه 99 به دروغ ادعا شده که:

هیچ شخص ثقه ای حدیث طیر را نقل نکرده است.

صفحه 109 دکتر رشاد در تعلیقه منهاج السنه پس از نقل روایات طیر از مجمع الزوائد می نویسد:

هیثمی دو روایت دیگر به نقل از سفینه و ابن عباس نقل کرده و گفته: این دو نیز ضعیف است.

در حالی که هیثمی می نویسد: روایت سفینه را بزار و طبرانی - به اختصار - نقل کرده اند و راویان روایت طبرانی رجال صحیح هستند به جز فطر بن خلیفه و آن هم ثقه است.

پاورقی صفحه 318 قال الثعلب:... تقول الرافضة: إن عليّا مولى الخلق و مالكهم. و كفرت الرافضة.... ثعلب به شیعه نسبت داده که آن ها می گویند: علی علیه السلام مولای خلائق و مالک آن هاست و این کفر است.

صفحه 366 گفته شده: هنگام بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از حج، علی علیه السلام در یمن بود.

پاورقی صفحه 461 در غزوه تبوک منافقین شایع کردند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم از علی رنجیده لذا او را همراه خویش نبرده است. امیر مؤمنان علیه السلام خود را به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانده و عرض کرد:

منافقین می گویند: برای آن که از چشمت دور باشم و مرا نبینی مرا با خود نبرده و در مدینه گذاشته ای؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دروغ می گویند، «خلّفتك لما [تركتُ] ورائي».

ص: 2686

دفتر دوم صفحه 513 امیر مؤمنان علیه السلام در ضمن سخنی فرمود: شنیده ام گفته اید:

علی دروغ می گوید خدایتان بکشد! من بر چه کسی دروغ ببندم، بر خدا؟! من اولین کسی هستم که به او ایمان آوردم؛ یا بر پیامبر صلی الله علیه و آله؟! من اولین کسی هستم که او را تصدیق نمودم.

صفحه 556 در نامهٔ احمد بن حنبل به عنوان عقیده اهل تسنن - بلکه در پاسخ به سؤال از سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله! - رسماً اعلام شده است:

قائل به تقدّم اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام دروغگو است!

صفحه 563 انتشار روایات دروغین در تأثیر اسلام ابوبکر - به جهت شخصیت داشتن او بین قریش - در هدایت آنان و انفاق های او در راه پیشرفت اسلام.

صفحه 574 ابن تیمیه می گوید:

همه بت پرست بوده اند، کودکان بزرگان خلفا و علی!

صفحه 642 شگفت آن که برخی به یحیی بن معین نسبت داده اند که روایت: (أَنَا مَدِينَةُ اَلْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا) را تکذیب نموده و گفته: لا أصل له.

در حالی که حکم به اعتبار آن از یحیی بن معین - حتی در کلام کسانی که اعتبار آن را نپذیرفته اند - آمده است.

صفحه 653 میمون نَسَفی به دروغ ادعا کرده است که:

نقل نشده که دانشمندان صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آنان بوده اند به قول و نظریه علی [علیه السلام] اخذ کرده باشند.

ص: 2687

صفحه 810، 814 – 815 به دروغ ابوبکر را امیرالحاجّ معرفی کرده اند: (فأمّره [فأتی] علی الموسم، و أمر علیّاً أن ینادی...)

دفتر سوم، صفحه 1138 طلحه و زبیر به دروغ ادعا نمودند که:

ما از روی اکراه بیعت نمودیم.

صفحه 1140 – 1141، 1145 – 1146 عایشه، طلحه، زبیر، معاویه و یارانشان به دروغ ادعای خونخواهی عثمان را داشته اند.

صفحه 1172 ذهبی (متوفی 748) می نویسد:

کتاب ها و نوشته ها لبریز از مطالبی است که حکایت از مشاجره و درگیری و نزاع بین اصحاب دارد و رویدادهای جنگ و ستیزگی های بین آنان را رقم زده ؛ لیکن بسیاری از این روایتها ضعیف، بدون سند و یا دروغ است. باید آن ها را پنهان و حتی باید آن ها را نابود کنیم.

صفحه 1174 سوگند دروغ طلحه و زبیر و اقامه شهادت بیجا بر آن که این مکان که سگان پارس کرده اند «حوأب» نیست.

صفحه 1205 گفته شده: در جنگ صفین نزاع شخصی بوده و صبغه دینی نداشته است، و به دروغ به شیعه نسبت داده شده که آن ها به جهت آن که علی پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده او را یاری نموده اند.

صفحه 1245 آرزوی آن که ای کاش بیست سال پیش از این مرده بودم، کلامی است که عایشه پس از جنگ جمل و عمرو بن العاص و پسرش پس از کشته شدن عمار در صفین گفته اند و دروغ پردازان آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام بسته اند!

ص: 2688

صفحه 1280 گفته اند:

أُم زمـل سـلمی، دختر مالـك بن حـذیفه، یکی از کسـانی بود که پیـامبر صـلی الله علیه و آله به آن ها فرمود: إن إحـداکن تسـتنبح کلاب الحوأب» و قضیه مربوط به اوست؛ کارش به ارتداد کشید و خالد بن ولید با او جنگید.

و تعجب از طبری است که خودش روایت «کلاـب الحوأب» و اعتراف عایشه را در جنگ جمل نقل کرده، چگونه حاضـر شـده دروغی به این روشنی را از سیف بن عمر معلوم الحال نقل نماید؛ زیرا حواب در راه بصره واقع شده است و قوم مالک بن حذیفه بین شام و مدینه بوده اند!!

صفحه 1307 - 1308 ذوالکلاع- از سـرداران لشکر شام - با یادآوری روایت: «عمار، تقتله الفئة الباغیة» به عمرو گفت: عمار در لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام و در مقابل ما قرار گرفته است!

عمرو به دروغ به او گفت او به سوی ما برمی گردد (پس ما فئه باغیه نیستیم)!

صفحه 1351 عمرو بن عاص در نامه ای به دروغ به عایشه نوشته:

من ذوالثدیه را در کنار رود نیل در مصر کشتم.

دفتر چهارم، پاورقی صفحه 1489 قاضی شوکانی می گوید: دشمنان شیعه گفته اند: وصی بودن علی از خرافات شیعه است.

پاورقی صفحه 1711 به دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دادند که فرمود: (لا یَجْتَمِعُ لأَهْلِ بَیْتِي الْخِلافَةُ وَ النُّبُوّة)

ص: 2689

همین دفتر صفحه 2226 بعضی به دروغ اظهار کرده اند که دیگران نیز به آیه نجوا عمل کرده اند.

صفحه 2358 - 2361 محدث دهلوی روایات ذیل را به دروغ صحیح بلکه بعضی را متواتر و یا مشهور نیز دانسته است:

اقتدوا باللذین من بعدي أبا بکر و عمر.

ما صبّ الله شيئاً في صدري إلا صببته في صدر أبي بکر.

الحق بعدي مع عمر حيث کان.

خذوا شطر دينکم عن هذه الحميراء

صفحه 2363 دهلوی به دروغ می گوید در حدیثی که شیعه نیز در کتب خود آورده اند - و هو قوله صلی الله علیه و اله: إنك يا علي، تقاتل علی تأويل القرآن کما قاتلتم علی تنزيله - اشاره به این... امتیاز - یعنی برای شیخین - است.

* برخی از ادعاهای بی اساس و نسبت های ناروای آن ها در دفتر پنجم در واکنش سوم: «انکار و تکذیب فضائل» گذشت.

* و بسیاری از موارد در همین دفتر، در واکنش دوازدهم: «تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک» گذشت.

* توجه شود که برخی از موارد تناقضات، دروغ نیز بشمار می آید.

ص: 2690

نسبت مطلبی به شیعه با وجود روایات آن در کتب اهل تسنن

اشاره

در کتب مخالفان فراوان دیده می شود که روایات فضائل را به رافضی ها و شیعیان نسبت می دهند در حالی که در منابع اهل تسنن نقل شده و گاهی بزرگانشان حکم به صحت و اعتبار آن نیز نموده اند!

به عنوان نمونه به مطالبی اشاره می شود که یکی از متعصبین معاصر در کتاب تفسیرش به شیعه نسبت داده است. (1) او گاهی شیعه را متهم به جعل روایاتی کرده که در کتب اهل تسنن - حتی در صحاح - نقل شده است.

او می گوید: مفسران و محققان شیعه معتقدند که بسیاری از تعبیرهای آیات قرآن اشاره و رمزی است که مراد از آن امیرالمؤمنین، [حضرت] فاطمه [امام] حسن و [امام] حسین [علیهم السلام] هستند. (2)

نگارنده گوید: گذشت که این مطلب اختصاص به شیعه ندارد و در روایات اهل تسنن نیز وجود دارد (3) به عنوان نمونه رجوع شود به کتاب شواهد التنزیل حاکم حسکانی (قرن پنجم) و النور المشتعل من کتاب ما نزل من القرآن في علي علیه السلام برگرفته از کتاب ابونعیم اصفهانی (متوفی 430). (4)

1- برای اطلاع از میزان آگاهی او از مذهب شیعه همین بس که می نویسد: شیعه می گوید: هر کسی می تواند 9 زن دائمی داشته باشد متن عبارت او را بنگرید و ذهبت الشیعة... - علی ما ذکره ابن کثیر - إلی جواز جمع تسع نساء حیث اعتبروا کلمات مثنی وثلاث ورباع - [یعني في قوله تعالی: (فَانْکِحُوا مَا طَابَ لَکُم مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَی وَ ثُلَاثَ وَرُبَاعَ) [النساء (4): 3] - معدولة عن اثنین و ثلاث و أربع، و جمعوا هذه الأرقام فصار الجمع تسعاً. (التفسیر الحدیث 15/8)

2- ورأی مفسّر و الشیعة و باحثوهم في کثیر من آیات القرآن و عباراته إشارات و رموزاً إلی علی و فاطمة والحسن والحسین [علیهم السلام]. (التفسیر الحدیث 1 /243 - 244)

3- دفتر نخست، صفحه 38 - 48 بویژه شماره های 5، 6، 7، 30 - 31، 35.

4- «ما نزل من القرآن في علي علیه السلام» یا «المنتزع من القرآن العزیز في مناقب مولانا أمیرالمؤمنین علیه السلام» عنوان کتابی است از حافظ ابونعیم اصفهانی (متوفی 430) که به دست ما نرسیده است، ولی روایاتی از آن را که در مصادر دیگر نقل شده، شیخ محمد باقر محمودی قدس سره جمع آوری نموده و با عنوان: «النور المشتعل... » به طبع رسانده است.

او می گوید: برخی از شیعیان گفته اند: مراد از (وَ صَدَّقَ) بِه در آیه: (وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) [الزمر (39): 33] امیرالمؤمنین علیه السلام است که پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق نمود. (1)

نگارنده گوید: گذشت که بنابر روایات اهل تسنن امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عباس، مجاهد، ابوهریره و جماعتی بر این عقیده اند. (2)

او روایتی را نقل کرده که در ضمن آن آمده امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: سوره قدر بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و خدا می فرماید: شب قدر (برای تو) بهتر از هزار ماه حکومت بنی امیه است. سپس می گوید:

اعتقاد ما آن است که این از روایاتی است که شیعه برای تأیید عقیده اش ساخته، و این که ترمذی آن را نقل کرده باعث توقف (و احتیاط) ما نمی شود؛ زیرا احتمال تدلیس همیشه هست! (3)

پس با وجود نقل ترمذی باز آن را ساخته شیعه می داند!

1- التفسیر الحدیث 1 /208.

2- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2391: «تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله»

3- قام رجل إلى الحسن بن على [علیه السلام]... فقال [علیه السلام]... فنزلت... ليلة القدر خير من ألف شهر، يملكها بعدك بنو أمية يا محمد. .... والذي نعتقده أن الرواية من روايات الشيعة التي يخترعونها لتأييد مقالاتهم على ما نبهنا عليه في مناسبة سابقة مهما كان بين ما يروونه و بين فحوى العبارة القرآنية و سياقها مفارقة. و هذا يظهر قويا في هذه الرواية. ورواية الترمذي للرواية ليس من شأنها أن تجعلنا نتوقف في ذلك فاحتمال التدليس في ذلك وارد دائماً. (التفسير الحديث 2 /130 - 131)

او می گوید:

مفسرین شیعه می گویند: مراد از آیه شریفه (أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ) [سورة ق (50):24] بنابر روایت پیامبر صلی الله علیه و آله آن است که: روز محشر پیامبر [صلی الله علیه و آله] و علی [علیه السلام] دشمنانشان را به دوزخ می افکنند. (1)

نگارنده گوید: این مطلب در منابع اهل تسنن نیز وجود دارد. (2)

او می گوید: شیعه گفته: ابوطالب [علیه السلام] قبل از مردن ایمان آورده است. (3)

نگارنده گوید: این مطلب نیز اختصاص به شیعه ندارد. (4)

1- فإن مفسري الشيعة يؤولونها تأويلاً متسقاً مع هواهم حيث رووا عن عطاء بن أبي رباح أن رسول الله صلى الله عليه و اله سئل عن هذه الجملة فقال: (أَنَا وَ عَلِيٌّ نُلْقِي فِي جَهَنَّمَ كُلَّ مَنْ عَادَانَا). و هذا الحديث لم يرد في الكتب الخمسة ولا في أي كتاب من كتب الأحاديث المعتبرة، و هو موضوع على رسول الله لتأييد الهوى الحزبي. (التفسير الحديث 2 /240)

2- المناقب للكلابي (المتوفى سنة 396) المطبوع في خاتمة المناقب لابن المغازلي 427 (طبعة المكتبة الاسلامية)، شواهد التنزيل 2 /261 - 262.

3- و ننبه على أن الشيعة يروون أن أبا طالب [عليه السلام] قد أسلم قبل موته. (التفسير الحديث 3/ 327)

4- في تاريخ أبي الفداء (المختصر في أخبار البشر) 1 /120: فلما تقارب من أبي طالب [عليه السلام] الموت جعل يحرّك شفتيه فأصغى إليه العباس بأذنه و قال [لرسول الله صلى الله عليه و سلم]: والله يا ابن أخي لقد قال الكلمة التي أمرته أن يقولها، فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «الحمد لله الذي هداك يا عم». هكذا روي عن ابن عباس... و من شعر أبي طالب مما يدل على أنه كان مصدقاً لرسول الله صلى الله عليه و اله قوله: و دعوتني و علمت أنك صادق *** ولقد صدقت و كنت ثم أمينا و لقد علمت بأن دين محمد *** من خير أديان البرية دينا وروى الحاكم النيسابوري في المستدرك 2 /623 - 624: قال أبو طالب [عليه السلام] أبياتاً للنجاشي يحضّهم على حسن جوارهم والدفع عنهم: ليعلم خيار الناس أن محمداً *** وزيراً لموسى والمسيح ابن مريم أتانا بهدى مثل ما أتيا به *** فكل بأمر الله يهدي و يعصم و أنكم تتلونه في كتابكم *** بصدق حديث لا حديث المبرجم براى اطلاع بيشتر رجوع شود به الغدير 331/7

او در دفاع از شجره ملعونه بنی امیه سنگ تمام گذاشته و با آن که روایات وارده ذیل آیه: (وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَاناً كَبِيراً) [الإسراء (17): 60] را خودش از منابع اهل تسنن نقل کرده باز می گوید:

اعتقاد ما آن است که این روایت ساختگی از شیعیان است. (1)

او می گوید:

راویان شیعه بدون هیچ مناسبتی گفته مقصود از «شاهد» در آیه (وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ) [هود علیه السلام (11): 17] علی بن ابی طالب [علیه السلام] است (2)

نگارنده گوید: این مطلب در روایات اهل تسنن نیز آمده است. (3)

او روایت: (أَنَا اَلْمُنْذِرُ، وَ عَلِيٌّ اَلْهَادِي) را به شیخ طبرسی قد سره نسبت داده و روایتی یگر به نقل از شیخ طبرسی قدس سره از حاکم حسکانی نقل کرده و- به تبع از ابن کثیر - آن را منکر دانسته و گفته:

گرایش های شیعی از آن روشن است. (4)

1- و نحن نعتقد أن الرواية من مصنوعات الشيعة. (التفسير الحديث 3 /404)

2- و منها أن معنى (وَ يَتْلُوهُ): يؤيده و يتبعه. و منها أن المقصود من (شَاهِدٌ مِنْهُ): هو... أو علي بن أبي طالب [عليه السلام]... و اسم علي بن أبي طالب [عليه السلام] مقحم إقحاماً بدون أي مناسبة. و هذا ديدن رواة الشيعة. التفسير الحديث 3/ 515 - 516)

3- رجوع شود به دفتر پنجم صفحه 2057 روایت شماره 1468.

4- و لقد أورد الطبرسي - و هو من مفسري الشيعة - حديثاً عن ابن عباس جاء فيه: أنه لما نزلت الآية قال رسول الله [صلى الله عليه و اله]: (أَنَا اَلْمُنْذِرُ وَ عَلِيٌّ اَلْهَادِي مِنْ بَعْدِي، يَا عَلِيُّ بِكَ يَهْتَدِي اَلْمُهْتَدُونَ)، و حديثاً آخر قال إنه رواه الحاكم أبو القاسم الحسكاني في كتاب شواهد التنزيل، عن أبي بردة الأسلمي جاء فيه: « إن رسول الله [صلى الله عليه و آله]... فأخذ بيد علي [عليه السلام]... فألزمها بصدره ثم قال: «إنما أنت منذر» ثم ردّها إلى صدر علي [عليه السلام] ثم قال: (وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) ثم قال: (إِنَّكَ مَنَارَةُ اَلْأَنَامِ وَ غَايَةُ اَلْهُدَى وَ أَمِيرُ اَلْقُرَى، أَشْهَدُ عَلَى ذَلِكَ أَنَّكَ كَذَلِكَ). والتكلف والهوى الحزبي بارزان على هذه الأحاديث... ولقد أورد ابن كثير هذه الأحاديث و قال: إن فيها نكارة شديدة. (التفسير الحديث 5/ 519 - 520)

و روایت معتبر آن به نقل از اهل تسنن گذشت. (1)

او ذیل آیه شریفه: (وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ) [الرعد (13): 43] می گوید:

[2171 /26] شیخ طبرسی[قدس سره] از امام باقر و امام صادق [علیهما السلام] نقل می کند که مراد از آن علی بن ابی طالب و ائمه هدی [علیهم السلام] هستند.

سپس گفته: گرایش های شیعی و تکلف از آن روشن است. (2)

در حالی که روایت آن به نقل از اهل تسنن گذشت. (3)

او می گوید:

شیعه آیه: (مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ) [الرحمن (55): 19] را به [حضرت] علی و [حضرت] فاطمه [علیهما السلام] و آیه: (یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ) الرحمن (55): 22] را به [امام] حسن و [امام] حسین [علیهما السلام] تفسیر می کند و روشن است که این سخنی گزاف و نارواست. (4)

در حالی که این روایت در منابع اهل تسنن نیز وجود دارد. (5)

1- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 658 - 659.

2- فإن الطبرسي المفسّر الشيعي أورد في سياقها فيما أورد رواية عن إمامي الشيعة أبي جعفر و أبي عبد الله [عليه السلام]: أن المراد به علي بن أبي طالب و أئمة الهدى [عليهم السلام]... والهوى الحزبي والتكلف والخروج عن الصدد بارز على الرواية كما هو واضح. (التفسير الحديث 5 /550 - 553)

3- رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه 1835.

4- و في هذا كذلك ما هو واضح من الشطط والتعسف. (التفسير الحديث 6 /96)

5- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 294، شواهد التنزيل 2 /284 - 289.

او می گوید:

برخی از مفسران شیعه - مانند شیخ طبرسی و شیخ طوسی - آیه: (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) [الإسراء (17): 26] و آیه: (فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) [الروم (30): 38] را مربوط به سهم نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله از غنائم دانسته اند و با آن که این دو سوره مکی است برای توجیه قولشان - از جهت آن که تقسیم غنائم مربوط به مدینه است - می گویند: این آیه مدنی است و سند محکمی برای این مطلب وجود ندارد. (1)

در حالی که این مطلب به گونه های مختلف - به عنوان روایت یا نظریه - در منابع اهل تسنن نقل شده است. (2)

1- و يروي بعض مفسري الشيعة... أن جملة: (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ)... قصدت أقارب رسول الله [صلى الله عليه و آله] في الفيء والغنائم، والآيتان فى سورتين مكيتين و يروي القائلون أن الآيتين أو إحداهما مدنيتان لتبرير قولهما ؛ لأن تشريع الفيء والغنائم مدني وليس لما رأوه سند وثيق. (التفسير الحديث 7 /60)

2- أخرج البزار، و أبو يعلي، وابن أبي حاتم، وابن مردويه، عن أبي سعيد الخدري، قال: لما نزلت هذه الآية: (وَآتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ) دعا رسول الله صلى الله عليه و سلم فاطمة [عليها السلام] فأعطاها فدك. و أخرج ابن مردويه عن ابن عباس، قال: لما نزلت هذه الآية: (وَآتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ) أقطع رسول الله صلى الله عليه و آله فاطمة [عليها السلام] فدكاً. (مراجعه شود به مسند أبي يعلى 334/2، شواهد التنزيل 438/1 - 442، 570، تفسير ابن كثير،39/3، الدر المنثور 177/4، لباب النقول للسيوطى 123، 136، كنز العمال،767/3، شرح ابن ابى الحديد 268/16، فتح القدير للشوكاني 3 /224) قال ابن أبي الحديد: و قد روى من طرق مختلفة غير طريق أبي سعيد وإذا كان ذلك مرويّاً فلا معنى لدفعه بغير حجة. (شرح ابن أبي الحديد 16 /275) و قال علي بن الحسين [عليه السلام] - في قوله تعالى: (وَآتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ) -: هم قرابة النبي صلى الله عليه و سلم أمر صلى الله عليه و اله بإعطائهم حقوقهم من بيت المال، أي: من سهم ذوي القربى من الغزو والغنيمة، و يكون خطابا للولاة أو من قام مقامهم. (تفسير تفسير ابن أبي حاتم 12 /632 و مراجعه شود به زاد المسير في علم التفسير لابن الجوزي 21/5، تفسير القرطبي 10 /247، تفسير العز بن عبد السلام 2/ 530 - 531، التسهيل لعلوم التنزيل للغرناطي الكلبي 1 /444 - 445) و في تفسير الرازي 20 /193: القول الأول: أنه خطاب للرسول صلى الله عليه و اله فأمره الله أن يؤتي أقاربه الحقوق التي وجبت لهم في الفيء والغنيمة.....

او می گوید: شیعه می خواهد آیه: (قُل لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ الْقُرْبَى) [الشوری (42) 23] را به گونه ای تأویل کند که آیه (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى...) [الأنفال (8): 41] را تأویل کرده است (یعنی آن را مربوط به ذوی القربی و نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله می داند) ولی جمهور مفسرین با آن مخالفت کرده اند. (1)

نگارنده گوید: روایات و نظریه برخی از علمای اهل تسنن در مورد آیه مودت گذشت. (2) اما در مورد آیه خمس، این نظر نیز اختصاص به شیعه ندارد، شافعی به آن قائل شده، در تفسیر رازی آن را مطابق ظاهر بلکه صریح آیه (3) و تفتازانی آن را مطابق نص و اجماع دانسته است. (4)

بنابر روایات صحیح ک در مصادر فراوان نقل شده، ابن عباس می گوید: ما بر این عقیده ایم که مراد از ذی القربی ما هستیم، ولی قوم ما (یعنی خلفا) از پرداختن خمس به ما امتناع کردند. (5)

1- ولقد حاول الشيعة أن يؤولوا آية الشورى التي جاء فيها: (قُل لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) بمثل ما حاولوا تأويل الآية التي نحن في صددها و خالفهم جمهور المفسرين. (التفسير الحديث 62/7)

2- همين صفحه دفتر 2251 - 2254.

3- تفسير الرازي 15 /165.

4- و أما الخمس فقد كان لذوي القربى - وهم بنو هاشم، وبنو المطلب من أولاد عبد مناف - بالنص والإجماع. (شرح المقاصد 283/5)

5- إن نجدة الحروري أرسل إلى ابن عباس يسأله عن سهم ذي القربى الذين ذكرهم الله، فكتب إليه: انا كنّا نرى أنا هم، فأبى ذلك علينا قومنا. و في رواية: و كتبت تسألني عن الخمس لمن هو؟ و إنا نقول: هو لنا، فأبى علينا قومنا ذلك. مراجعه شود به مسند احمد 1 /248، 294، 308، صحيح مسلم 197/5 - 198، المصنف لا بن أبي شيبة 700/7، سنن النسائي،484/6، سنن البيهقي 1345/6 و 9 /22، 53، سنن الدارمي 225/2، المعجم الاوسط 7 /55، المعجم الكبير 10 /335 - 336، تاريخ المدينة لابن شبة 2 /650، معرفة السنن والآثار بيهقى 6 /500، المحلى 329/7، كتاب المسند شافعى: 319، شرح ابن ابى الحديد 12 /212،، تهذيب الكمال 27 /318، الجوهر النقى ماردينى 6 /345، المغني لابن قدامة 7 /301، 302، 304، الشرح الكبير عبد الرحمن بن قدامة 10 /494 - 495، تخريج الاحاديث والآثار للزيلعي 2 / 305، نيل الاوطار 8 /230، شرح مسلم للنووي 191/12، المفهم،689/3 تفسير الطبري 10/9، زاد المسير لابن الجوزي 3/ 245، تفسير ابن كثير 325/2، الدر المنثور 3/ 186، تفسير الثعلبي 4 /358، فتح القدير للشوكاني 2 /312 و...

او می گوید:

قضیه مباهله حجم فراوانی از استدلال شیعه را به خود اختصاص داده آن ها تصور می کنند که این حقیقتی یقینی است که مراد از (وَأَنْفُسَنَا) علی [علیه السلام] است و او پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در جایگاه وی قرار دارد و از همه پیامبران [علیهم السلام] برتر است. مقصود از (وَ نِسَاءَنَا) [حضرت] فاطمه [علیها السلام] است ؛ زیرا حضرت هیچ یک از زنانش را همراه نبرد. (و أَبْنَاءَنَا) فقط [امام] حسن و [امام] حسین [علیهما السلام] هستند با آن که از صلب پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند و با آن که مباهله فقط بین مکلفین است. از این ماجرا معلوم می شود که کودکی آن دو منافاتی با کمال عقلشان و... ندارد.

سپس این استدلال شیعه را تکلّف (زحمت بیهوده)، تجوّز (مجازگویی)، تعسّف (و تأویل بی رویه) و جدایی و دوری از واقعیت و حقیقت دانسته است و گفته:

ص: 2698

البته این گونه رفتارها از شیعیان بارها دیده شده که مواردی از آن در این کتاب گذشت.

او اشکالاتی را در این زمینه مطرح کرده از جمله می گوید:

ابن هشـام که قضـیه هیئت اعزامی نصارای نجران را نقل کرده، مهیا شـدن پیامبر صـلی الله علیه و آله برای مباهله و دعوت از [حضـرات] علی، فاطمه [علیها السلام]، [امام] حسن و [امام] حسین [علیهما السلام] را ذکر نکرده است. (1)

او پس از اشاره به روایاتی در صحاح و غیر آن که به مناسبت آیه تطهیر نقل شده و ذکر برخی از آن روایات (2) - با ادعای صراحت دلالت آیات - می گوید:

ما در این احادیث توقف می کنیم که همسـران پیامبر صلی الله علیه و آله را از «أهل البیت» - در آیه تطهیر - خارج نموده و آن را منحصر در [حضـرات] علی، فـاطمه [علیهـا السـلام] [امـام] حسن و [امام] حسـین [علیهما السـلام] کرده، چنان که در روایت مباهله همسـران حضرت را از (نِسَاءَنَا) خارج و آن را منحصر در [حضرت] فاطمه [علیها السلام] نموده است.

1- ولقد شـغل هذا الأمر حيّزاً كبيراً فی احتجاجات الشـيعة و تأويلاتهم. وكانت رواية أخذ النبي صـلی الله عليه و اله الحسن والحسـين و فاطمـة و عليـاً [عليهم السـلام] معه إلى المباهلـة عمادهم في ذلك. واعتبروها حقيقـة يقينيـة... والتكلف والتجوز والتعسف بل والمفارقة ظاهرة في كل ذلك مما يقع الشـيعة في مثله وأكثر منه على ما مر منه أمثلة كثيرة.... وابن هشام الذي يروي خبر ما كان بين النبي [صلى الله عليه و اله] ووفد نجران بالتفصـيل و يورد آيات سورة آل عمران في سـياق ذلك لم يذكر أن النبي صـلی الله عليه و اله اسـتعد للمباهلة فعلاً كما لم يذكر أنه أخذ فاطمة و عليا والحسن والحسـين [عليهم السـلام] للمباهلة... و كل هذا يجعلنا نشك في الرواية و نرجّح أنها من صنع الشيعة لتأييد أهوائهم كما فعلوا مثل ذلك كثيراً. (التفسير الحديث 7 /160 - 161)

2- شبيه روايات شماره 1109 - 1119 كه در دفتر چهارم صـفحه 1674 - 1679 گذشت توجه شود كه روايت شـماره 1111 صفحه 1675 - 1676 به نقل از صحيح مسلم 7/ 130 است.

شیعه به این روایات تمسک شدیدی دارد. (1)

نگارنده گوید: پیش از این به تفصیل در مورد قضیه مباهله صحبت شد. (2)

حاکم نیشابوری می نویسد: این مطلب بنابر روایات متواتر ثابت است. (3)

در تفسیر رازی آمده: گویا مفسّران و محدّثان اتفاق نظر دارند که این روایت صحیح است. (4) و زمخشری می گوید: آیه مباهله دلیل فضیلت و برتری اصحاب کساء علیهم السلام است و دلیلی از این قوی تر وجود ندارد! (5)

پس روشن شد که تمام اهانت هایی که نویسنده مزبور به شیعه کرده متوجه بزرگان اهل تسنن می شود!

در مورد روایات مربوط به آیه تطهیر پیش از این صحبت شد. (6)

1- ان هناك أحاديث أخرى وردت في الصحاح... تروى في مناسبة آية سورة الأحزاب (إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرا)... و نحن نتوقف في هذه الأحاديث و في الحديث الأول معا التي فيها إخراج لنساء النبي [صلى الله عليه و آله] من تعبير و نساءكم في الحديث الأول من تعبير أهل البيت في الأحاديث الأخرى و حصر الأول في فاطمة و حصر الثاني في علي و فاطمة والحسن والحسين [عليهم السلام] ؛ لأن هذا مناقض لصراحة الآيات القرآنية. (التفسير الحديث 7 /161 - 162) و نقف أمام هذه الأحاديث - و بخاصة أمام ما يخرج نساء النبي صلى الله عليه و اله من مدلول تعبير أهل البيت و منها والذي يتمسك به الشيعة تمسكاً شديداً - موقف الحيرة بل التحفظ والتوقف إزاء دلالة الآيات الصريحة و سياقها. (التفسير الحديث 7/ 380 - 381)

2- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 153 و دفتر چهارم صفحه 1615 - 1617.

3- قال الحاكم النيسابوري: و قد تواترت الأخبار في التفاسير، عن عبد الله بن عباس و غيره: أن رسول الله صلى الله عليه و اله أخذ يوم المباهلة بيد علي وحسن و حسين [عليهم السلام] و جعلوا فاطمة [عليها السلام] وراءهم، ثم قال: «هؤلاء أبناؤنا و أنفسنا و نساؤنا، فهلموا أنفسكم و أبناءكم و نساءكم، (ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) [آل عمران (3): 61]. (معرفة علوم الحديث 50)

4- واعلم أن هذه الرواية كالمتفق على صحتها بين أهل التفسير والحديث. (تفسير الرازي 85/8)

5- و فيه دليل - لا شيء أقوى منه - على فضل أصحاب الكساء عليهم السلام. (الكشاف 1 /434)

6- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1617، 1626، 1674 - 1680.

ادعای صراحت آیات در مقصودش نیز ادعایی بی جاست.

سخن او به آن مانـد که کسـی بگویـد: پسـر نوح از خاندان او بوده چگونه ممکن است گفته شود: (إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ) [هود (11): 46]؟! (1)

یا گفته شود حضرت ابراهیم یک نفر بیشتر نبود چگونه می شود گفت (إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ) [النحل (16): 120]؟! (2)

او ادعـای صـراحت دلالت آیه: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) [البینـة (98): 7] را بر همـهٔ مؤمنانی که عمل شایسته دارند نموده و می گوید:

ولی مفسران شیعه مطابق میلشان دو روایت نقل کرده اند که در منابع روایی صحیح یافت نمی شود:

[2172 /27] عن ابن عباس: نزلت في علي بن أبي طالب و أهل بيته [عليهم السلام].

[2173 /28] «یا علی... هم شيعتك، و موعدي و موعدكم الحوض إذا اجتمعت الأمم للحساب يدعون غرّاً محجّلين» (3)

در حالی که این مطلب در روایات متعدد عامه آمده و سند برخی معتبر است. (4)

1- پاسخ از اشکال خروج همسران از آیات.

2- پاسـخ از اشـکال او که نمی شود پیـامبر صـلی الله علیه و آله دخترش را «نسـاء نا» بگویـد: و لقـد تغافلوا في تأويلاتهم عن كون النبي [صلى الله عليه و اله] لا يمكن أن يناقض القرآن في تسمية بنته الوحيدة بنسائه.

3- و رغم أن نص الآيات صـريح بأن الآيـة قـد جاءت مقابلة لآلية لتكون شاملة لجميع الذين آمنوا و عملوا الصالحات مقابل الذين كفروا من أهل الكتاب والمشـركين فإن مفسـري الشـيعة لم يمنعوا أنفسهم من رواية روايتين في صدد الآية السابقة متسقتين مع هواهم لم يردا في كتاب من كتب الأحاديث الصحيحة. (التفسير الحديث 351/8)

4- رجوع شود به شواهـد التنزيل 2 /459 - 473 روایات شماره 1125 - 1148. و قـال ابن عساكر: أخبرنا شـريك، عن الأعمش، عن سـالم، عن جابر، قال: سـئل عن على [عليه السـلام] فقال: ذاك خير البريـة لا يبغضه إلا كافر. (تاريـخ مدينـة دمشق 42 /373) در کتاب سلسـلة الأحاديث الصحيحة والحسنة في فضائل الإمام علي عليه السلام برواية أهل السنة صفحه 450 سند روایت اخیر را بررسی کرده و گفته: و سنده حسن كالصحيح.

و پیش از این گـذشت که بعـد از فرمایش پیامبر صـلی الله علیه و آله هرگاه علی وارد می شـد صـحابه می گفتند بهترین مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. (1)

او می گوید:

با آن که ظاهر آیه: (وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلاَئِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرُ) [التحریم (66): 4] آن است که مراد از (صَالِحُ الْمُؤْمِنِين) همهٔ مؤمنان شایسته هستند، ولی مفسران شیعه - طبق عادت همیشگی - آن را مخصوص علی [علیه السلام] دانسته اند. (2)

نگارنده گوید گذشت که روایات شیعه و سنی دلالت دارد که مراد از آن فقط امیرالمؤمنین علیه السلام است. (3)

و شـگفت آن که این مفسّـر متعصب خود را به بیراهه می زند و اصـلاً اشاره ای نمی کند که بسیاری از مفسرین اهل تسنن نقل کرده اند که مقصود از آن، عمر و ابوبکر هستند! (4)

1- رجوع شود به دفتر نخست صـفحه 170 روایت شماره 65 به نقل از شواهـد التنزیل 2 /467 - 468، تاریخ مدینة دمشق 42 /371، المناقب للخوارزمي 111 - 112، الدر المنثور 379/6.

2- و برغم ما هو ظاهر الدلالة من أن جملة (وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِين) تعني في مقامها جمهور المؤمنين الصالحين فإن مفسـري الشـيعة صرفوها كعادتهم إلى علي بن أبي طالب [عليه السلام] دون سائر أصحاب رسول الله صلى الله عليه و اله. (التفسير الحديث 8 /536)

3- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2394

4- تفسير الطبري 207/28 - 208، تفسير ابن أبي حاتم 3362/10، تفسير السمرقندي 446/3، تفسير الثعلبي 9 /348، تفسير الواحدي النيسابوري 2 /1112، تفسير السمعاني 5 /474، تفسير البغوي 4 /366، زاد المسـير في علم التفسير لابن الجوزي 52/8، تفسير الرازي 30 /44، تفسـير العز بن عبد السلام 3/ 336، تفسير القرطبي 18 /189، التسـهيل لعلوم التنزيل للغرناطي الكلبي 391/2، تفسير البحر المحيط لأبي حيان الأندلسي 287/8 تفسير ابن كثير 4 /415، تفسير، الجلالين 752، الإتقان للسيوطى 2 /393، الدر المنثور 6 /243، تفسير أبي السعود 8 /267.

چرا کلام مفسران شیعه با ظهور آیه تنافی دارد و باید در برابر آن ایستاد ولی متعرض کلام مفسرین اهل تسنن نمی شود؟!

نظیر این برخورد از ابن کثیر نیز دیده می شود که روایات ساختگی که آیه را مربوط به شیخین دانسته نقل کرده و بدون هیچ اشکالی از آن می گذرد ولی در مورد روایت مربوط به امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: سندش ضعیف و متنش به شدت منکر است! (1)

او می گوید:

بنابر نقل ابن کثیر، برخی از شیعیان به ابن عباس نسبت داده اند که گفته: «تمام آیاتی که در آن آمده: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) مهتر و بزرگ و شریف و امیر آن مؤمنان علی علیه السلام است. خدا همه صحابه را در قرآن سرزنش نموده بجز از علی علیه السلام»

این سخن غلو شگفتی است که با منطق و حقیقت سازگار نیست. (2)

1- إسناده ضعيف، و هو منكر جداً. (تفسير ابن كثير 4 /415)

2- ولقد روى ابن كثير عن بعض الشيعة... عزوا إلى ابن عباس أنه قال «ما في القرآن آية: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) إلا أن علياً سيّدها و شريفها و أميرها وما من أصحاب النبي صلى الله عليه و سلم أحد إلا قد عوتب في القرآن إلا على بن أبي طالب.» و في هذا ما فيه من غلو عجيب لا يتسق مع منطق و حق. مع الاحترام لجلال قدر علي بن أبي طالب رضى الله عنه [عليه السلام]. و قد أنكر ابن كثير القول و عزاه إلى غلو الشيعة. (التفسير الحديث 9 /18).

نگارنده گوید: این مطلب در منابع اهل تسنن از ابن عباس معروف است (1) و اختصاص به شیعه ندارد و غلوی در آن نیست بلکه مطابق با حقیقت.است

او می گوید:

شگفت آن که شیعیان با نادیده گرفتن اطلاق آیه: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) [المائدة (5): 3] آن را مطابق میل خویش تأویل کرده اند و گفته اند که این آیه پس از نصب علی [علیه السلام] در غدیر خم نازل شده است و به ابوسعید خدری نسبت داده شده که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه فرمود: (اَللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى إِكْمَالِ اَلدِّينِ وَ إِتْمَامِ اَلنِّعْمَهِ، وَ رِضَا...اَلرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ وَلاَيَهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مِنْ بَعْدِي فَمَن كُنتُ مَولَاهُ فَعَلِيٌّ مَولَاهُ، اللّهُمّ وَالِ مَنْ وَالاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وانْصُر مَن نَصَرَهُ، واخذل مَن خَذَلَهُ).

سپس از ابن کثیر نقل کرده که این روایت صحیح نیست. (2)

نگارنده گوید: این مطلب در روایات اهل تسنن نیز آمده است. (3)

1- برخی از منابع آن در دفتر نخست صفحه 147 روایت 29 گذشت

2- و من العجيب أن رواة الشيعة و مفسريهم لم يتركوا هذه الآية أو هذا المقطع على روائه وسنائه و إطلاقه و هتافه العام فأولوه بما فيه تأييد لهواهم. حيث روى الطبرسي عن الإمامين أبي جعفر و أبي عبد الله [عليه السلام]: «أن الآية نزلت بعد أن نصب النبي علياً رضى الله عنه [عليه السلام] علماً للأنام يوم غدير خم منصرفه من حجة الوداع، وكان ذلك آخر فريضة أنزلها الله تعالى»، كما روى قولاً معزواً إلى أبي سعيد جاء فيه: أن الآية لما نزلت قال رسول الله صلى الله عليه و اله: «الله أكبر على إكمال الدين و إتمام النعمة و رضا الرب برسالتي و ولاية علي بن أبي طالب من بعدي، فمن كنت مولاه فعلي مولاه. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله». ولقد أورد ابن كثير نص هذا الحديث، وقال: إنه غير صحيح. والهوى الشيعي بارز عليه. (التفسير الحديث 9 /29 - 30).

3- رجوع شود به دفتر پنجم صفحه 1895 - 1896 شماره 1263، صفحه 2136 شماره 1578- 1579 و صفحه 2153 روایت شماره 1263 از مصادری دیگر.

او می گوید:

شیعه می خواهد با روایاتی که درباره نزول آیه: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنْ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) [المائدة (5): 67] ذکر می کند امامت علی [علیه السلام] را با قرآن و نص صریح پیامبر [صلی الله علیه و آله] اثبات نماید و چنین وانمود کند که جمهور اعظم مهاجرین و انصار با قرآن پیامبر [صلی الله علیه و آله] مخالفت نموده اند. (1)

نگارنده گوید: بنابر روایات فریقین آیه شریفه گذشته در غدیر نازل شد. (2)

فخر رازی با تعبیر: «هذه الروایات و إن کثرت» به ورود روایات فراوان در نزول این آیه شریفه در غدیر و در فضل امیر مؤمنان علیه السلام اعتراف نموده است. (3)

او روایت نعمان بن حارث فهری در اعتراض به پیامبر صلی الله علیه و آله در قضیه غدیر و نزول آیه: (سَأَلَ سَائِلُ بِعَذَابٍ وَاقِع * لِلْكَافِرِينَ...) [المعارج (70): 1 - 2] در ولایت امیرمؤمنان علیه السلام را انکار کرده و آن را به شیخ طبرسی قدس سره نسبت داده است.

او چنین وانمود کرده که شیعه متفرد به نقل آن است (4) در حالی که همین

1- یمکن أن نقول إن روایات الشیعة مقحمة علی الآیة و سیاقها إقحاماً عجیباً والغایة منها ظاهرة و هي زعم کون خلافة علی [علیه السلام] بعد النبي [صلی الله علیه و اله] مؤیدة بنصوص قرآنیة و نبویة و زعم مخالفة الجمهور الأعظم من المهاجرین والأنصار للقرآن والنبي [صلی الله علیه و اله]. (التفسیر الحدیث 9 /180، 184، 185).

2- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 431 - 433.

3- تفسیر الرازي 12 /49 - 50.

4- ولقد روی المفسر الشیعي الطبرسي.... فقدم علی النبي صلی الله علیه و آله النعمان... فقال:... لم ترض حتی نصبت هذا الغلام، فقلت «من کنت مولاه فعلي مولاه» فهذا شيء منك أو أمر من عند الله؟... قال: و علي بن أبي طالب [علیه السلام] لم یعد یوم الحدیث المروي غلاماً فإنه جاوز الثلاثین سنین عدیدة حیث یبدو من ذلك غرابة الروایة و کونها من نوع مرویات الشیعة العدیدة التي یروونها في سیاق التفسیر لتایید هواهم. (التفسیر الحدیث 393/5 - 394) نگارنده گوید: نعمان بن حارث از باب استهزا حضرت را نوجوان گفته است او می خواهد به پیامبر صلی الله علیه و آله بگوید: علی که سن و سالی ندارد چگونه بر این منصب عظیم منصوب می شود؟! لذا بر سبیل تحقیر - العیاذ بالله - آن حضرت را غلام و نوجوان گفته، نه این که واقعاً آن حضرت در آن زمان نوجوان باشد و این مطلبی روشن است.

روایت به نقل از اهل تسنن گذشت. (1)

او روایت مفصل ابوذر در نزول آیه شریفه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ الله...) [المائدة (5): 55] را که پیش از این گذشت (2) از طبری نقل کرده و آن را ساختگی دانسته و می گوید: از جمله روایاتی است که مفسران شیعه برای امامت علی و فرزندانش نقل می کنند. (3)

او ذیل آیه شریفه: (فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَالْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنظَرِينَ) [الدخان (44): 29] روایتی را نقل کرده که پس از شهادت امام حسین سنگی را از جایش حرکت ندادند مگر آن که زیر آن خون بود و.... و سپس به پیروی از ابن کثیر آن را تکذیب نموده و می گوید:

این مطلب در کتب حدیثی معتبر و مشهور نقل نشده است.

بلکه در ادامه بقیه روایاتی را که در منابع اهل تسنن در گریه آسمان و زمین وارد شده نیز زیر سؤال می برد و می گوید:

1- رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه 2125، روایت شماره 1557 علامه امینی قدس سره 30 نفر از اعیان اهل تسنن را نام برده که نزول آیه شریفه در غدیر را نقل کرده اند. (الغدیر 1 /239 - 246)

2- دفتر پنجم صفحه 2073 شماره 1492 به نقل از شواهد التنزیل 1 /229، تفسیر الطبري 4 /80.

3- التفسیر الحدیث 9 /162 - 164.

ترس آن داریم که شیعه - برای آن که اثبات کند آن چه درباره امام حسین [علیه السلام] گفته سابقه دارد - دست به جعل آن زده باشد! (1)

نگارنـده گویـد: بزرگـان عامه بسـیاری از موارد سوگواری طبیعت در عزای امام حسـین علیه السـلام را نقل و گاهی به اعتبار آن روایات نیز تصریح کرده اند.

در مصادر متعدد پُر شدن ظروف آن ها از خون آسمان به این عبارت آمده:

[2174 /29] لمّا أن قتل الحسین بن علی [علیه السلام] مطرت السماء دما فأصبحتُ [فأصبحنا] و کل شيء لنا ملآن دماء. (2)

[2175 /30] بخاری از سلیم قاص نقل کرده است که: روز شهادت امام حسین علیه السلام- یا تا چند روز پس از آن از آسمان خون می بارید. (3)

[2176 /31] هیثمی - با دو سـند که یکی را موثق و دیگری را صـحیح دانسـته - از زهری نقل می کند که روز شـهادت امام حسـین علیه السلام در بیت المقدس یا شام هیچ،ریگی یا سنگی برداشته نشد مگر آن که زیر آن خون تیره دیده شد. (4)

1- ولم یرد من هذه الأحادیث في کتب الأحادیث الصحیحة المشهورة... و نخشی أن یکون للشیعة ید في الأحادیث الأولی لإثبات أن ما اخترعوه في مقتل الحسـین [علیه السـلام] له أصل من سـنة أقدم. (التفسـیر الحدیث 4 /549 - 550 و رجوع شود به تفسـیر ابن کـثیر 4 /154)

2- رجوع شود به تـذهیب التهـذیب للذهبي 351/2، بغیة الطلب 2638/6، تاریـخ مدینة دمشق 14/ 227، الثقات لابن حبان 487/5، ذخائر العقبی 145، تهـذیب الکمال 6 /433، إمتاع الأسـماع 12 /241 و 14 /149، سـبل الهدی والرشاد (80/11، المنح المکیة في شرح الهمزیة 520، ینابیع المودة 3/ 15.

3- قال سـلیم القاصَ: مطرنا أیاماً - أو یوم قتل الحسـین [علیه السـلام] - دماً. (التاریـخ الکبیر 129/4 و رجوع شود به الثقـات لابن حبان 329/4، انساب الأشراف 413/3، الجرح والتعدیل للرازي 216/4، ترجمة الإمام الحسین علیه السلام من طبقات ابن سعد 90، نظم درر السمطین 222، عبرات المصطفین 169/2)

4- عن الزهري، قال: قال لي عبـد الملك: أي واحـد أنت إن أعلمتني أي علامة کانت یوم قتل الحسـین؟! فقال: قلت: لـم ترفع حصاة ببیت المقدس إلا وجد تحتها دم عبیط. فقال لي عبد الملك: إني وإیاك في هذا الحدیث لقرینان. رواه الطبراني، و رجاله ثقات. و قال الزهري: ما رفع بالشام حجر یوم قتل الحسین بن علي [علیه السلام] إلا عن دم. رواه الطبراني ورجاله رجال الصحیح. (مجمع الزوائد 9 /196)

[2177 /32] بنابر نقل بعضـی از عامه اولین مطلبی که باعث شـناخته شدن زهری و علم و دانش او نزد ولید بن عبدالملک شد بیان همین مطلب بود. (1)

[2178 /33] اهل تسـنن از ابن سعد نقل کرده اند که دائره مطلب وسیع تر از شام و بیت المقدس بوده است و پس از شهادت امام حسین علیه السـلام در هر جای دنیا سـنگی برداشـته شد زیر آن خون تیره مشاهده گردید و آسمان خون بارید به گونه ای که آثار آن بر لباس مردم باقی ماند. (2)

[2179 /34] بوصیری مغربی (متوفی 694) در ضمن اشعاری سروده است:

و قست منهم قلوب علی من *** بکت الأرض فقدهم والسماء

ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) در شـرح آن می نویسد: گریه آسـمان و زمین که در این بیت آمده اقتباسـی است از مفهوم آیه شریفه گذشـته؛ زیرا مفهومش آن است که زمین و آسـمان بر (فقـدان) اهل ایمان می گریند... هیچ مانعی از حمل بر معنای حقیقی وجود ندارد؛ زیرا امر ممکنی است که در لسان دلیل شرعی آمده است پس دست برداشتن از این ظهور نیاز به دلیل دارد. (3)

1- تاریخ الاسلام للذهبي 16/5، سير أعلام النبلاء 3 /314، تهذيب التهذيب 305/2، تهذيب الكمال 434/6 امتاع الأسماع 241/12 و 149/14.

2- قال ابن سـعد ما رفع حجر في الدنيا لما قتل الحسين عليه السلام إلا و تحته دم عبيط، ولقد مطرت السماء دما بقي أثره في الثياب [مدة] حتى تقطعت. (معارج الوصول للزرندي الشافعي 99 به نقل از تذكرة الخواص 274، الصواعق المحرقة 295)

3- المنح المكية 527 - 528.

[2180 /35] قال البرزنجي الشافعي المدني (المتوفى سنة 1103): و ممّا ظهر يوم قتله أن السماء أمطرت دماً، و إن أوانيهم ملئت دماً، وانكسفت الشمس، ورؤيت النجوم، واشتدّ الظلام حتى ظنّ الناس أن القيامة قد قامت، و إن الكواكب ضربت بعضها بعضاً، وإنه لم يرفع حجر إلّا رؤي تحته دم عبيط، وإن الورس انقلب دماً، وإن الدنيا أظلمت ثلاثة أيام... وأنشدوا:

أعين ابكي بعبرة وعويل *** واندبي إن ندبت آل الرسول

سبعة منهم لصلب علي *** قد أبيدوا و تسعة لعقيل (1)

برزنجی شافعی می نویسد: روز عاشورا آسمان خون بارید ظروف آن ها پر از خون شد خورشید گرفت و آسمان تاریک شد تا جایی که ستاره ها به خوبی دیده می شد چنان ظلمتی شد که مردم گمان کردند قیامت برپا شده، ستارگان به یکدیگر اصابت می کردند سنگی از زمین برداشته نشد مگر آن که زیر آن خون سیاه دیده شد دنیا تا سه روز ظلمانی و تاریک بود.

و چنین سرودند که ای چشم اشک ببار و ناله و شیون کن.

اگر سوگواری داری برای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله گریان باش برای هفت نفر از فرزندان،علی نه نفر از فرزندان عقیل که (همگی در کربلا) به شهادت رسیدند.

مواردی دیگر از سوگواری طبیعت نیز در مصادر عامه آمده است، نظیر خونین شدن

دیوار دارالاماره، کسوف خورشید، گریه آسمان، خون باریدن و غیر آن. (2)

1- الإشاعة لأشراط الساعة 68/1

2- رجوع شود به تذكرة الخواص 246 - 245، جواهر العقدين 378/2 - 381 (چاپ بغداد)، الصواعق المحرقة 116، تاريخ الخلفاء للسيوطى 138، فضائل الخمسة عليهم السلام 345/3، 361- 368، ملحقات احقاق الحق 363/11، 458 - 462، 464 - 466، 468 - 474، 476 - 478، 479، 482 - 483 و 291/27، 361- 362، 371، 376 - 382، 388 393، 414، المجازر والتعصبات الطائفية في عهد الشيخ المفيد 31 - 35 به نقل از مصادر عامه.

نتیجه آن که این روایات در کتب اهل تسنن فراوان نقل شده و اعتبار برخی از آن آثار نزد آن ها تمام است ولی در کتاب التفسیر الحدیث به پیروی از ابن کثیر آن را دروغ و سخیف دانسته و گفته شیعه آن ها را جعل کرده است! (1)

تذکر

بسیاری از مؤلفین ضدّ شیعه با نسبت های ناروا و اتهامات بی جا به تبلیغات مسموم پرداخته و مردم را به گمراهی کشانده اند که از نمونه های بارز آن مطالب دهلوی در «تحفه اثناعشریه» است. در مقدمه طبع اخیر کتاب «تشیید المطاعن» موارد فراوان از تناقضات ادعاهای بی جا، افتراها و اکاذیب، خیانت در نقل به حذف و اسقاط، تدلیسات، استدلال به روایات ساختگی و... در تحفه اثنا عشریه نقل شده و تذکر داده است:

به نظر می رسد غرض دهلوی از به کار گرفتن این روش ها ارائه بحث عقیدتی یا حتی مناظره کلامی نیست. او می خواهد افراد خامی را که اهل کنکاش و تحقیق نیستند فریب دهد و اسباب عداوت و دشمنی بین آن ها و شیعه را فراهم نماید تا از گرایش آن ها به مکتب اهل بیت علیهم السلام جلوگیری نماید چنان که خود در مقدمه به آن اشاره ای کرده است. (2)

1- تفسیر ابن کثیر 4 /154 و مراجعه شود به البدایة والنهایة 219/8.

2- مقدمه تشیید المطاعن (جلد صفر) 61 - 162.

نمونه هایی از نسبت مطلبی به شیعه... در دفترهای پیشین

دفتر اول، صفحه 244، 422 محبّ طبری می گوید:

روایات خلافت ابوبکر نزد همه صحیح است و این روایات (که شیعه به آن استدلال می کند) اگر معتبر باشد و بعضی آن را صحیح بدانند نمی تواند با آن روایات که مورد اتفاق است (برابری و) معارضه نماید (زیرا همه آن را صحیح نمی دانند)

در حالی که روشن است که روایاتی که شیعه به آن استدلال می کند مورد اتفاق فریقین است بر خلاف روایات خلافت ابوبکر.

دفتر دوم، صفحه 822 - 823 یکی از معاصرین در انکار روایات تبلیغ سوره برائت اظهار کرده ما ترجیح می دهیم که این آثار دستخوش هوی و هوس شیعه قرار گرفته که: «نمی شود جز من یا کسی از خاندانم از جانب من برای ابلاغ و رساندن برود»، «یا من می روم یا علی»، «یا من باید بروم یا کسی که از من باشد»، «جبرئیل از جانب خدا بر من نازل شد»... «حضرت اول آیات را به ابوبکر داده و سپس علی [علیه السلام] را فرستاد و در بین راه آن را از او گرفت».

اصلاً معقول نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را برای اعلام این آیات یا مسائل بفرستد سپس علی را بفرستد تا آن را از او بگیرد. و معقول نیست که عبارات «لا ـ يبلغ عنّي إلّا رجل مني» یا «إلّا من أهل بيتي» را در امری که ربطی به امور خانوادگی ندارد بلکه مربوط به رسالت عظمای الهی است بکار ببرد!

دفتر سوم، صفحه 965 - 966 جابر جعفی رافضی به نقل روایت: (أنَا اقاتِلُ عَلى تَنْزِيلِ الْقُرآن، وَ عَلىٌّ يُقاتِلُ عَلى تَأويلِه) متفرّد است.

ص: 2711

دفتر چهارم، پاورقی صفحه 1444 ذهبی می گوید: ابن ملجم نزد رافضی ها شقی ترین خلائق در قیامت است.

صفحه 1673 البانی:گفته این که شیعه آیه تطهیر را مختص به علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام می داند نه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله، تحریف معنای آیه است.

دفتر پنجم، پاورقی 1860 مشهور بین شیعه آن است که امیرالمؤمنین علیه السلام کعبه متولد شده است.

صفحه 1911، 1913 نقل فضائل اهل بیت علیهم السلام دلیل رافضی بودن است.

* بسیاری از موارد واکنش سوم: «انکار و تکذیب فضائل» نیز از مصادیق عنوان گذشته است.

دفتر ششم، پاورقی 2377 برخی از شیعیان خیال می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت علیهم السلام بویژه امیرالمؤمنین علیه السلام را به مطالبی از وحی اختصاص داده که دیگران از آن بی اطلاع هستند.

صفحه 2381 اختصاص امیرالمؤمنین علیه السلام به تحیت کرّم الله وجهه بدعت و از غلو شیعه است!

صفحه 2474 بعضی از فرقه ها (یعنی شیعه) خواسته اند از روایت: (أَللَّهُمَّ لاَ تُشْبِعْ بَطْنَهُ) طعنی برای معاویه بسازند.

پاورقی صفحه 2481 امامیه روایت کرده که پرسش در قیامت از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

صفحه 2616 شیعه متهم به ساختن روایات جهر در بسمله است

ص: 2712

فهرست اجمالی دفتر پنجم

پیشگفتار...1725

بخش پنجم: انگیزه های مخالفت با فضائل...1731

بخش ششم: بررسی انواع واکنش های مخالفان...1759

1. منع از نقل و تدوین...1797

2. کتمان فضائل...1805

3. انکار و تکذیب فضائل...1851

4. منکر دانستن روایات فضائل...1889

5. برخورد با راویان فضائل...1889

6. تضعیف راویان فضائل...1905

فهرست تفصیلی دفتر ششم

7. تشکیک در روایات...2191

اشاره ای به شیوهٔ ابن تیمیه در تشکیک...2191

تأسی به اخبار یهود و الگو گرفتن از آنان!...2191

نمونه هایی از تشکیک در روایات در دفترهای پیشین...2196

ص: 2713

8. تلاش در کم رنگ کردن و ناچیز نشان دادن فضائل...2201

یک بام و دو هوا!...2201

نمونه ای دیگر از رفتار بخاری و...2204

دیگران هم خوب جنگیدند!...2205

برخی از واکنش های نَسَفی...2206

برخورد متفاوت نسبت به نقل فضائل حضرت و فضائل دروغین خلفا...2206

واکنش نسبت به علم امیرالمؤمنین علیه السلام...2206

واکنش نسبت به قضیه لیلة المبیت...2208

پوستین وارونه...2210

واکنش ابن تیمیه درباره حدیث کساء...2210

تلاش های گوناگون مخالفان در مورد آیه نجوا...2212

آیه شریفه نجوا...2212

اعتبار و اهمیت این فضیلت...2213

تلاش در بی رنگ کردن این فضیلت...2215

تذکر دو نکته:...2223

نکته اول: ادعای گزاف علاقهٔ صحابه به پیامبر صلی الله علیه و آله...2223

نکته دوم: تعصّب بی جای رازی و تشکیک در معجزه شقّ القمر...2223

تلاش بهایی دیگر در مخالفت با این فضیلت...2224

الف) روایت منسوب به سعد بن ابی وقاص...2224

ب) تضعیف روایت صدقه دادن امیرالمؤمنین علیه السلام...2225

ج) انکار صدقه دادن امیرالمؤمنین علیه السلام...2225

د) کتمان فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام...2226

ه-) تحریف سیره...2226

نمونه هایی از تلاش در کم رنگ کردن فضائل در دفترهای پیشین...2230

9. تحریفات معنوی...2237

تحریف به تفسیر بی جا...2238

تحریف به تطبیق بی جا...2241

تطبیق بي جا و تحریف معنای «لا یزال هذا الدین عزیزاً ما تولّی اثنا عشر خلیفة»...2245

ص: 2714

گسترش دامنه تحریف در تفسیر آیه مودّت...2248

تحریف عترت...2257

برخی از موارد انکار دلالت حدیث به تحریف معنوی...2261

توجیه و تحریف معنوی کلام احمد بن حنبل در کثرت فضائل...2263

نمونه هایی از تحریفات معنوی در دفترهای پیشین...2276

10. تحریفات لفظی...2283

برخی از موارد حذف و تقطیع روایات...2283

حذف روایات از مصادر...2289

مواردی از محذوفات مسند احمد...2289

حذف و تحریف در الصواعق المحرقة...2299

حذف روایت ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام در کعبه...2299

حذف، اختصار و تغییر و تبدیل عبارات...2300

تحریف قضیه لیلة المبیت به حذف و اختصار...2300

تحریف تظلم امیرالمؤمنین علیه السلام و حذف احقیت حضرت...2302

تحریف حدیث بریده به حذف و تغییر الفاظ...2305

تحریف به حذف و تغییر الفاظ به جهت حفظ وجهه معاویه صحابی!...2318

مواردی دیگر از تحریف به تغییر و تبدیل عبارات...2327

نمونه هایی از تحریفات لفظی در دفترهای پیشین...2334

11. لزوم سنجش با مسلّمات و...2351

سنجش با اجماع و اتفاق صحابه...2351

سنجش با آیاتی که ادعا شده مربوط به خلفا است!...2355

سنجش با روایات ساختگی!...2357

اشتراک با صحابه در فضیلت ها از امور مسلّم!...2346

ادعای بی جای تعارض با روایات معتبر...2366

نمونه هایی از واکنش ادعای لزوم سنجش با مسلّمات در دفترهای پیشین...2367

12. تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک...2373

الف) انکار فضائل ویژه با انتشار روایات ساختگی یا غیر آن...2376

واکنش در برابر تقدّم اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام...2376

واکنش در برابر علم و دانش الهی امیرالمؤمنین علیه السلام...2376

جمع بین اسم و کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله...2379

انکار وصیت...2380

انکار تحیت خاصّ برای اهل بیت علیهم السلام...2380

ب) انتشار روایات ساختگی در سرقت و انتقال فضائل به دیگران...2384

خلقت از طینت پیامبر صلی الله علیه و آله...2385

تقدم آفرینش انوار عرشی...2386

کلماتی که حضرت آدم علیه السلام خدا را به آن قسم داد...2387

مولود کعبه...2388

اولین مسلمان...2389

مراد از (السّابِقُون) در قرآن...2390

تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله...2391

آیه شریفه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ) درباره چه کسی نازل شد؟...2392

مراد از آیه شریفه: (وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)!...2392

مراد از آیه شریفه (هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ)...2393

مراد از (صَالِحُ الْمُؤْمِنِين) در آیه شریفه...2394

آیه تطهیر دربارهٔ چه کسانی نازل شده؟...2394

مولای پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟...2395

محبت چه کسی مهم و لازم است؟...2396

خدا به محبت چه کسی فرمان داده است؟...2398

علامت حلال زادگی و...2399

میزان ایمان و نفاق...2399

ایمان چه کسی بر ایمان همه ترجیح دارد؟...2401

برترین و محبوب ترین شخص نزد پیامبر صلی الله علیه و آله...2401

پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به چه کسی باید رجوع کرد؟...2404

ص: 2716

چه کسی دیون پیامبر صلی الله علیه و آله را ادا می کند؟...2405

بشارت به بهشت...2406

شهر علم پیامبر صلی الله علیه و آله...2407

حق دائر مدار کیست؟!...2408

آقای عرب...2409

ولیّ پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟...2410

برادر پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟...2410

سرقت ألقاب صدیق و فاروق و یعسوب...2413

بر عرش خدا، درب بهشت و... چه نوشته؟...2415

پایداری در احد...2418

کاتب عهدنامه حدیبیه...2420

قاتل مرحب خیبری...2420

جمع آوری قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله...2421

چه کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله است؟...2422

آزار چه کسی آزار پیامبر صلی الله علیه و آله است...2423

سرقت حدیث منزلت...2425

سرقت احادیث شباهت به انبیا علیهم السلام...2425

وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله...2426

پرچمدار جنگ های بدر و احد و... چه کسی بود؟...2426

جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه در غزوه تبوک!...2430

جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله...2431

روایت ساختگی دیگر در برابر حدیث درخواست کاغذ و قلم...2434

وصی و وارث پیامبر صلی الله علیه و آله...2435

خدا به چه کسی مباهات می کند؟...2435

چه کسی محبّ و محبوب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است؟...2436

دوست و دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله صلی الله علیه...2437

امان امت...2437

همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله در مباهله...2438

ص: 2717

اصحاب کساء چه کسانی بودند؟!....2439

بستگان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی بودند؟...2440

چه کسی در آخرین لحظات زیر بازوی پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته بود؟...2441

پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات چه کسی را صدا زد؟...2442

چه کسی تا آخرین لحظات با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بود؟...2443

تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله...2444

چه کسی از تسلیت حضرت خضر علیه السلام خبر داد؟...2445

چه کسی محل دفن پیامبر صلی الله علیه و آله را تعیین کرد؟...2445

اولین کسی که در قیامت با پیامبر صلی الله علیه و آله محشور می شود...2447

ساقی کوثر...2448

کلید بهشت و دوزخ به دست چه کسی سپرده می شود؟!...2449

پیامبر صلی الله علیه و آله از بدگویی در مورد چه کسی نهی فرمود؟...2450

یاری فرشتگان...2451

صادقین در آیه قرآن چه کسانی هستند؟...2452

جعل حدیث در برابر حدیث ثقلین...2453

جعل حدیث در برابر نهی از تقدم بر اهل بیت علیهم السلام...2454

تزویج به فرمان خدا...2454

حدیث سدّ الابواب...2455

مدح و منقبت پس از رحلت...2456

نسبت دادن کلمات، خطبه ها و نامه های حضرت به دیگران...2458

ج) فضیلت تراشی برای صحابه، و هم درجه قرار دادن آن ها با حضرت...2460

برخی از فضیلت های ساختگی شیخین و...2462

روایاتی ساختگی از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام...2465

گزافه گویی تفسیر رازی درباره عمر...2468

ترویج فضیلت تراشی برای عثمان...2469

تلاش مذبوحانه و پاسخ کوبنده!...2469

فضیلت تراشی برای معاویه!!...2470

اهمیت نقل فضائل جعلی معاویه!...2474

ص: 2718

شروع فتنه اشتراک...2475

اشتراک در عمل به آیه نجوا...2476

اشتراک دیگران در عدم بت پرستی...2476

ادعای بیجای اشتراک در آیه مودّت!...2478

ادعای اشتراک حتی در موالات غدیر!...2479

اشتراک در پرسش از ولایت در قیامت...2480

اشتراک دیگران در آیه تطهیر...2482

اشتراک در پرچمداری...2482

اشتراک دیگران در تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله...2485

ادعای اشتراک و عدم اختصاص در مکتب ابن تیمیه!...2485

پاسخ ابن تیمیه و پیروانش با استفاده از کلمات دانشمندان اهل تسنن...2490

د) لزوم احترام دیگران هنگام نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام...2502

تذکر دو نکته:...2509

نکته اول: پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کس را بر علی علیه السلام مقدّم نداشته...2509

نکته دوم: افزودن عبارت «و أزواجي أمهاتهم» و در خطبه غدیر...2509

13. شکستن حرمت امیر مؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام...2511

بی احترامی به امیرمؤمنان علیه السلام در دوران خلفا...2511

ناسزاگویی معاویه و بنی امیه برای حرمت شکنی...2519

بی احترامی به امیرالمؤمنین علیه السلام برای حفظ احترام صحابه!...2531

روش های مختلف بی احترامی...2535

روش اول: مدح و توثیق دشمنان امیرمؤمنان علیه السلام...2535

روش دوم: مذمت، تضعیف و توهین به دوستان و یاران امیرمؤمنان علیه السلام...2540

روش سوم: سلب امتیاز: علی علیه السلام مانند مردم عادی!...2543

نمونه یکم: نفی خلافت و نفی فضیلت امیرمؤمنان علیه السلام...2543

نمونه دوم: تعابیر متفاوت...2552

نمونه سوم: حبّ و بغض متفاوت...2552

نمونه چهارم: تخطئه حضرت...2553

نمونه پنجم: بی اعتنایی و اظهار آن...2558

نمونه ششم: علی علیه السلام عالم است نه سیاستمدار!...2562

روش چهارم: چینش روایات برای تنقیص و توهین...2565

روش پنجم: نقل روایات در باب خاص برای تنقیص و توهین...2567

روش ششم: شایعه پراکنی دربارهٔ امیر مؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام...2568

چند نکته درباره روایات خواستگاری از دختر ابوجهل...2572

روش هفتم: نقل مطالب صریح در توهین به امیرالمؤمنین علیه السلام و خاندانش...2588

تذکر چند نکته:...2595

نکته اول: هیچ کسی مانند امیرمؤمنان علیه السلام نیست!...2595

نکته دوم: جسارت و بی ادبی قریش به خود پیامبر صلی الله علیه و آله!...2598

نکته سوم: نقل مطالب نواصب در عیب جویی از امیرمؤمنان علیه السلام...2598

نکته چهارم: تنقیص در پوشش نقل فضائل!...2601

نکته پنجم: پاسخ دانشمندان از عیبجویی دشمنان...2601

نکته ششم: گلایه خاندان رسالت علیهم السلام از حرمت شکنی دشمنان...2602

نمونه هایی از واکنش حرمت شکنی در دفترهای پیشین...2607

14. از بین بردن آثار مربوط به امیرمؤمنان علیه السلام...2609

اصلاً نام علی باید محو شود! /ایجاد رعب و وحشت...2610

اظهار تنفر از نام امیرالمؤمنین علیه السلام...2611

نمی توانم نام علی را بر زبان بیاورم/ایجاد رعب و وحشت...2611

تخریب مسجد غدیر...2612

تشکیک در محل دفن امیرمؤمنان علیه السلام و انکار آن...2612

سنت هایی که باید فراموش شود!...2613

الف) کنار گذاشتن «بسم الله...» در قرائت نماز!...2614

ب) ترک تلبیه در عرفات...2616

صلوات ناقص و فراموشی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله...2618

نقل نکردن روایات امیرمؤمنان علیه السلام...2619

از بین بردن روایات فضائل...2620

ص: 2720

مفقود شدن کتاب طبری...2620

نام کتاب طبری...2621

انگیزه طبری از تألیف کتاب...2622

شیوه طبری در نگارش کتاب...2624

جهت مفقود شدن کتاب طبری...2625

برخی از روایات کتاب طبری...2628

نمونه هایی از واکنش از بین بردن آثار در دفترهای پیشین...2647

پیوست ها

2649 - 2716

1. عدم صداقت در نقل فضائل...2649

برخورد سعد بن ابی وقاص با معاویه...2652

نقل فضائل امیر مؤمنان علیه السلام توسط معاویه باوجود عداوت شدید...2656

اقدام ناخواسته به تألیف درباره غدیر!...2657

نقل فضائل امیر مؤمنان علیه السلام برای اعاده حیثیت!...2659

اصلاً خدا به دل او انداخته!...2660

شواهدی دیگر در نقل ناخواسته مخالفان...2661

2. تناقضات...2667

تناقض در دلالت آیه نجوا بر کوتاهی صحابه...2667

تناقض ابن کثیر در اعتبار عطیه عوفی...2670

نمونه هایی از تناقضات مخالفان در دفترهای پیشین...2674

3. ادعاهای بی اساس و نسبت های ناروا...2683

نمونه هایی از ادعاهای بی اساس و نسبت های ناروا در دفترهای پیشین...2686

نسبت مطلبی به شیعه با وجود روایات آن در کتب اهل تسنن...2691

نمونه هایی از نسبت مطلبی به شیعه... در دفترهای پیشین...2711

فهرست...2713

ص: 2721

درباره مرکز

بسمه تعالی

جَاهِدُواْ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملا مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیباني مي‌شود.

براي خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 88318722 ـ 021

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹